وما آتٰکم الرسول فخذوہ وما نہٰکم عنہ فانتہوا
یہ کتاب مذہب شیعہ کی ہے
جامع عباسی
بست بابی
اہل سنت و جماعت اسکو ملاحظہ کریں
در مطبع نامی منشی نولکشور لکھنؤ مزین طبع مقبول جہان شد

اطلاع - اس مطبع مین ہر علم وفن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہی جسکی فہرست مفصل ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہی جسکے معائنہ اور ملاحظہ سے شائقین اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہین قیمت بھی ارزان ہی اس کتاب کے ٹیٹل پیج کے تین صفحہ جو سادے تھے انمین بعض کتب علم فقہ وغیرہ فارسی و اُردو مذہب امامیہ کی درج کرتے ہین تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہی اُس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدردانون کو آگاہی کا مزید ذریعہ حاصل ہو

نام کتاب	قیمت
کتب فقہ فارسی	
زاد المعاد - با ترجمہ فارسی وادعیہ زیارت وغیرہ از ملا محمد باقر مجلسی -	عہ ۸/ پ
رسالہ فقہ - از علامہ مجلسی اثنا عشری -	۹/ پ
ترجمہ شرائع الاسلام موسوم بجامع الرضوی از مولانا عبد الغنی -	عہ ۸/ پ
بناء الاسلام فی احکام الصیام - از مفتی محمد عباس صاحب -	۵/
کتب فقہ اُردو	
نہر المصائب - سہ جلد یکجائی - یہ کتاب مصائب خامس آل عبا علیہ التحیۃ والثنا مین نہایت عمدہ لکھی ہی مصنفہ اخوند مرزا قاسم علیہ الرحمۃ پہلے بھی چھپ چکی ہی مگر بسبب کثرت خریداری نوبت طبع مکرر کی پہونچی - اب پھر بعد نظر ثانی مصنف بہ اضافہ بعض مجالس کے طبع ہوئی اسکی مرتبہ قلم بہت واضح کر دیا گیا ہی اور تقطیع کاغذ کی بڑھا دیگئی تاکہ شب کے وقت اکثر ذاکرین کو پڑھنے مین آسانی ہو - کاغذ سفید ہے	[illegible]
شرح المصائب - خلاصہ در المصائب ونہر المصائب وغیرہ مجالس مصائب لائق اسکے کہ ذاکرین منبرون پر بیٹھکر عزادارون کو سنائین مصنفہ جناب اخوند مرزا قاسم علیہ الرحمۃ لکھنوی -	عہ ۱۴/ پ
زین المتقین - مولفہ مولوی سید محمد تقی صاحب اس کتاب مین اوراد و وظائف واعمال و اذکار و احکام مذہب اثنا عشری کا بیان ہی اور ادعیہ معتبرہ وفضائل تلاوت قرآن واحکام وضو وغسل وتیمم وفضائل اذان واقامت واحکام وآداب نماز پنجگانہ واحکام سجدہ مرض وفضائل ماہ رمضان واعمال نوروز ودیگر ادعیہ ونقوش وفضائل سور ہاے کلام مجید وفضائل نماز جمعہ ودیگر نمازہا وفضائل حج وغیرہ وفضائل زیارت ائمہ معصومین ودیگر احکام ومسائل دین وغیرہ کا بیان ہی کاغذ سفید -	عمار پ
غزوات حیدری - ترجمہ اُردو نثر حملہ حیدری -	عہ ۸/ پ
بعد محمد شہدی - فقہ اثنا عشریہ -	۱/

وما اٰتٰکم الرسول فخذوہ وما نہٰکم عنہ فانتہوا
کتاب مستطاب جامع مسائل عبادات و معاملات و ایقاعات موافق مذہب
جامع عباسی
یہ کتاب مذہب
پنج بابی در فن
شیعہ کی ہے
از مصنفات خاتم المجتہدین شیخ الاسلام والمسلمین آیۃ اللہ فی العالمین مولانا الشیخ بہاء الدین محمد العاملی
اہل سنت و جماعت
و بر حاشیہ
اسکو ملاحظہ نہ کریں
ترجمۃ الصلوۃ
من لغات عمدۃ المحدثین الابرار قدوۃ المجتہدین الاخیار آخوند ملا محمد باقر المجلسی
در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوٰة والسلام علی اشرف الاولین والاخرین
محمد سید المرسلین وعلی علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وافضل
الوصیین وعلی اولادهما الائمة الطاهرین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
اما بعد چون توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف اقدس کلب آستان علی ابن ابیطالب
علیه الصلوٰة والسلام شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان که اسم
اشرفش از بینات خلد الله ملکه هویدا و ظاهر است بانتشار مسائل دینی واشتهار معارف
یقینی مصروف و معطوف است و اراده خاطر اقدس آنست که جمیع شیعیان و غلامان حضرت
امیر المومنین علیه السلام عارف بمسائل دین مبین و واقف بر احکام حضرات ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین باشند لهذا امر اشرف اقدس بصدور یافت که این بنده
دعاگو بهاء الدین محمد العاملی کتابی ترتیب نماید که مشتمل باشد بر مسائل ضروری مثل وضو
و غسل و تیمم و نماز و روزه و زکوٰة و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و حضرت امیر المومنین و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات
ایشان و مسائلی که اغلب اوقات بآن احتیاج واقع میشود مثل مسائل وقف و نذر و تسبیح
و نکاح و طلاق و نذر و کفارات دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن و مقدار

خونبهای آدمی و خونبهای زخمی که شخصی بر شخصی زند و آدابی که از حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام نقل شده باشد در باب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن
و شکار کردن و امثال آن امتثالاً للامر الاشرف الارفع این کتاب سمت تحریر یافت
و مسائل آنرا بعبارتی واضح نزدیک بفهم مؤدّی ساخت تا جمیع خلائق از خاص و عام از
مطالعهٔ آن نفع یابند و بهره‌مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده آثار اقدس
همایون خلد الله ملکه عائد گردد و این کتاب را به جامع عباسی موسوم ساخت
والله ولی التوفیق و ابواب آن باین تفصیل است باب اول در بیان
طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دوم در نمازهای واجبی و سنّتی
باب سوم در خمس و زکوة واجبی و سنّتی باب چهارم در روزهٔ واجب و سنّت
باب پنجم در حج گزاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض
دادن و بنده آزاد کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین علیهم السلام
و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن
و کفّاره دادن باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن
باب دهم در اجاره دادن و رعایت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب
یازدهم در نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ملک یمین باب دوازدهم در طلاق
و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان و عدّه داشتن زنان باب سیزدهم در شکار
کردن و شروط آن باب چهاردهم در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن باب
پانزدهم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن باب شانزدهم
در قضا پرسیدن و شروط آن باب هفدهم در اقرار کردن و وصیت نمودن باب
هیجدهم در قسمت کردن ترکه باب نوزدهم در حدودی که در شرع مقرر است بجهت

[illegible]

بانکه در همه جا است و در هیچ جا
نیست یعنی با آن معنی که علم و قدرت او
با همه چیز احاطه کرده و لیکن عقل
بکنه ذات او نمی تواند رسید
نمی بینی که کور مادرزاد هم داند که
آسمان سبز و زرد و سرخ می باشد
اما تصور رنگ نمی تواند کرد و هرچه
تصور کند غلط کرده است
بدانکه حق سبحانه و تعالی
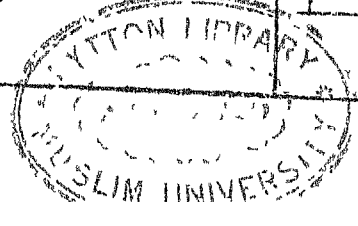
دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن باب بیستم در بیان خونبهای قتل آدمی و خونبهای قطع اعضای او و خونبهای زخمی که بر آدمی زنند و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند

باب اول

در بیان مسائلی که تعلق بطهارت دارد و در آن دو مطلب است مطلب اول در بیان طهارتی که احتیاج به نیت دارد و این طهارت یا بآب است یا بخاک و طهارت بآب وضو و غسل است و طهارت بخاک تیمم است و در نماز گزاردن گاهی وضو تنها کافیست و احتیاج بغسل نیست و گاهی غسل کافی است و احتیاج بوضو نیست و گاهی وضو تنها و غسل تنها کافی نیست بلکه غسل و وضو هر دو میباید تا نماز صحیح باشد و گاهی هم تیمم و هم وضو باید کرد و گاهی هم غسل و هم تیمم باید تا نماز صحیح باشد و گاهی در نماز گزاردن بهیچیک از وضو و غسل و تیمم احتیاج نیست اما جائیکه در نماز گزاردن وضو کافیست و احتیاج بغسل نیست آن وقتیست که شخصی بخواب رفته باشد یا بیهوشی او را رو داده باشد یا بول یا غائط یا بادی از موضع معتاد بیرون آمده باشد یا زن استحاضه قلیله داشته باشد چنانچه مذکور خواهد شد و اما جائیکه غسل کافیست و احتیاج بوضو نیست آن وقتیست که آدمی جنب باشد که چون غسل جنابت بجا آورد نماز می تواند گزارد و احتیاج بوضو نیست بلکه اکثر علما فرموده اند که وضو ساختن با غسل جنابت حرام است و اما جائیکه در نماز گزاردن هم وضو باید ساخت و هم غسل آن وقتیست که زن از حیض پاک شود یا از نفاس یا از استحاضه کثیره یا متوسطه که داشته باشد یا عضوی از اعضای آدمی زنده یا عضوی از اعضای میت آدمی برسد به پنج شرط یکی آنکه میت سرد شده باشد دوم آنکه آنرا غسل نداده باشند سوم آنکه شهید نباشد که شهید را غسل دادن جائز نیست و اگر بدن کسی به بدن او برسد بر آنکس غسل

قادر است و مختار است و بقدرت کامله خود همه اشیا را از عدم بوجود آورده است و بهمه اشیا عالم است و ظاهر است و دانا است بجمیع اشیا و همه ترا داده است در ازل از آن علم آفریده است و آنچه در ابد آباد کند که موجود شود و هرچه را اراده کند موجود شود و هر چه را اراده کند نشود و چون آدمی ...

باب ...

... کائنات ... و هر ذره از ذرات ... می شود ... و ظاهر ... و ... او ... و ... آدمی ... نعمت ... خدا ... است ... عیب ...

همه عین

واجب می‌شود چهارم آنکه آن دو عضو که بی‌روح است حیات داشته باشد مثل ناخن
و استخوان و مو نباشد پنجم آنکه میت در حال حیات واجب القتل نشده باشد و خود
را غسل میت نداده باشد که اگر واجب القتل شده باشد بسبب شرع بر او واجب است
که خود را غسل میت بدهد و چون در اثنای غسل [illegible] او را لازم نیست و اگر بدن شخصی
به بدن او برسد بر آن شخص نیز غسل واجب نمی‌شود اما جائیکه هم وضو باید ساختن
و هم تیمم تا نماز او صحیح باشد آن وقتیست که زن از حیض یا از نفاس پاک شده باشد
یا استحاضهٔ کثیره یا متوسطه داشته باشد یا شخصی مس میت کرده باشد و آن قدر
آب یافت شود که وضو را کافی باشد و غسل را کافی نباشد پس در این صورت تیمم
بدل غسل باید کرد و وضو نیز بجا باید آورد تا نماز صحیح باشد اما جائیکه هم غسل باید کرد
و هم تیمم آن وقتی است که یکی از آن جماعت آن قدر آب بیابد که غسل را کافی باشد
و بس در این صورت غسل باید کرد و تیمم بدل وضو تا نماز صحیح باشد و نمازی که
احتیاج بهیچ یک از وضو و غسل و تیمم نیست آن نماز میت است که احتیاج بطهارت
ندارد و با آنکه جنب و زن حایض نماز میت می‌توانند کرد فصل آب غصبی وضو و غسل
درست نیست و بجای غصبی نیز تیمم درست نیست و در مکان غصبی نیز وضو و غسل و تیمم
صحیح نیست و کفش غصبی حکم مکان غصبی دارد پس در کفش غصبی وضو و تیمم باطل است هرچند
زمین مباح باشد اما اگر کفش غصبی در پا بوده باشد و بر آن [illegible] باشد یعنی سنگینی
بدن بر آن نباشد وضو و تیمم در آن کفش صحیح است فصل در آداب طهارت خانه رفتن
بدانکه در طهارت خانه رفتن سه چیز واجب است و پنج چیز حرام است و پنج چیز سنت است و هشت چیز
مکروه اما آن سه چیز که واجب است اول پوشانیدن عورتین از نامحرم اما از طفل کوچک که
تمیز نداشته باشد لازم نیست دوم آنکه از قبله منحرف نشیند یعنی رو و پشت بقبله نکند
سوم تطهیر بول را با آب مطلق طهارت دادن نه با آب مضاف مثل گلاب و امثال آن

و مانند و امثال آنها پنجم طهارت کردن در شارع و در جائیکه مردم از آنجا آب از جوے
بر میدارند و در جائیکه مردم در آنجا جمع میشوند ششم طهارت کردن در زیر درختی که
میوه داشته باشد یا میوه خواهد داد هفتم طهارت کردن در آبیکه در روان باشد خواه
ایستاده هشتم حرف زدن در وقت طهارت گرفتن مگر یکی از چهار چیز اول ذکر خدا تعالی
کردن دوم آیة الکرسی خواندن سیوم حکایت اذان یعنی هرچه مؤذن گوید این کس نیز
بگوید چهارم اگر امر ضروری باشد که اگر حرف نزند آن امر فوت شود بدانکه طهارت
یا موقوفست بر نیت قربت و بی آن صحیح نیست یا احتیاج به نیت قربت ندارد و بی آن
صحیح است نوع اول طهارت حقیقی ست و آن وضو و غسل و تیمم ست و نوع دوم ازاله نجاست
است احکام نوع اول در سه مقصد بیان میشود مقصد اول در بیان احکام وضو بدانکه
پنجاه و پنج چیز است که تعلق بوضو ساختن دارد از انجمله بیست و یک امر واجبست و بیست امر
سنّت و چهارده امر مکروه اما بیست و یک امر که واجبست اول آنکه مکان وضو یعنی آنچه
در وقت وضو ساختن بر روی قرار گیرد غصبی نباشد پس اگر در زمین غصبی وضو بسازد
وضو باطل است و همچنین بر فرش غصبی وضو ساختن باطلست اگرچه زمین غصبی نباشد
اما در جامهٔ غصبی وضو درست است اگرچه نماز درست نیست و در کفش غصبی وضو جائز
نیست اگر بر آن قرار گرفته باشد و وضو از آفتابه نقره یا طلا درست است اگر در
[illegible] غسل یعنی ریختن آب از آن آفتابه [illegible]
دوم [illegible] آنکه باید که آب وضو طاهر باشد و مشتبه به آب نجس نباشد پس اگر
دو کاسه آب بوده باشد یکی از آنها نجس باشد و ندانیم که نجس کدام است [illegible]
وضو ساختن جائز نیست و تیمم لازم است و اگر با آب یک کاسه از این دو کاسه
وضو سازد و با آب کاسه دیگر اولا اعضاے خود را طهارت دهد و بعد از ان
بتتمهٔ آن آب وضو سازد بعضی گمان برده اند که ازین دو وضو یکے درست خواهد بود

اگرچه آن شخص دست و رو و پای خود را طهارت ندهد نماز نمی تواند گذارد اما این گمان
باطل است وحق آنست که هیچیک ازین دو وضو درست نیست بجهت آنکه آب
نشستن غسل که آب غسل ازو و وضو بآن درست نیست وحدیث باین معنی از حضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین منقول است سوم آنکه میباید که آب وضو مضاف
نباشد پس مثل گلاب یا عرق بید مشک وضو ساختن درست نیست و این مذهب
اکثر علما است مگر ابن بابویه که او وضو را بآب مضاف جایز میداند و این مذهب ضعیف است
نهایت ضعیف اما اگر دو کاسه باشد که یکی آب یکی گلاب بود و بیکدیگر مشتبه باشند و آب
دیگر نباشد درین وقت واجب است که از هر یک وضو بسازد که یکی ازین دو وضو صحیح
خواهد بود چهارم آنکه میباید که آب وضو غصبی نباشد که وضو بآب غصبی جایز نیست اگر داند
که غصبی است و اگر شخصی نداند که آب غصبی است و از آن وضو بسازد وضوی او درست
است و احتیاج بوضوی دیگر نیست اما بر او لازم است که اگر آن آب قیمتی داشته باشد
قیمت آن آب را بصاحبش برساند و اگر داند که آن غصبی است اما نداند که بآب غصبی
وضو جایز نیست و وضو بآن آب بسازد وضو باطل است پنجم آنکه میباید که اعضای وضو
پاک باشد پیش از وضو ساختن پس اگر دست مثلا نجس باشد یک شستن از برای
ازالهٔ نجاست و وضو کافی نیست بلکه اول ازالهٔ نجاست باید کرد و بعد از آن شست
وضو را بآن ششم نیت وضو است و نیت وضو چنین کند که وضوی واجب بلازم
از برای مباح بودن نماز تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید هم
درست است و این نیت را بهر زبانی که گوید جایز است و اگر بزبان در نیاورد
و این معنی را در دل بگذارد وضو صحیح است هفتم مقارن داشتن نیت است با ابتداء
شستن رو هشتم شستن روست و آن از رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ
در طول و آنچه انگشت مهین و میانین آنرا فرا گیرد در عرض و آنچه اندرو در زیر

حضرت

...اسن باشد و هیچ وجه نمایان نباشد لازم نیست که شسته شود و شستن مو
...است اما آنچه در بعضی اوقات می نماید شستن آن واجبست و آنچه از محاسن از
...نخ گذشته باشد شستن آن واجب نیست نهم شستن دست راست است
...مرفق تا سر انگشتان و اگر شخصی دستی زیاده داشته باشد و اصلی از زائد معلوم
...باشد واجب است که هر دو را بشوید و اگر دست زائد معلوم باشد پس اگر از زیر
...مرفق است باید شست و اگر بالای مرفق است شستن آن لازم نیست دهم
شستن دست چپ است بطریق دست راست یازدهم مسح موی سر که بالای
پیشانی است یا جای آن اگر آنجا موی نه باشد و می باید که این مسح بآب تازه
نباشد دوازدهم مسح پای راست از سر انگشتان تا بند پای و این نیز می باید
که بآب تازه نباشد سیزدهم مسح پای چپ است بهمان طریق چهاردهم آنکه هر دو
مسح به تری وضو باشد نه بآب تازه پس اگر بر دست تری وضو باقی نباشد از
موی ریش یا ابرو فراگیرد و مسح نماید پانزدهم موالاتست یعنی پی در پی بجا آوردن
افعال وضو پس اگر روی خود را بشوید و بعد از لمحه دست راست را بشوید فعل
حرام کرده اما وضوی او درست است اما اگر آن قدر صبر کند که رو خشک
شود بعد از ان دست راست بشوید وضوی او باطل است و همچنین در باقی
اعضا شانزدهم ترتیب وضو است بطریقی که مذکور شد پس اگر دست چپ را
پیش از دست راست بشوید واجب است که دست راست را نوبت دیگر بشوید و
بعد از ان دست چپ را و در مسح پا بعضی از مجتهدین جائز داشته اند اول پای
چپ را مسح کند و بعد از ان پای راست را هفدهم آنکه با نیت قربت چیزی
دیگر قصد نکند مثل خنک ساختن اعضا یا چرک از دست و رو برطرف کردن هیجدهم
آنکه در شستن رو و دستها از بالا گرفته بزیر آید پس اگر بعکس کند وضو باطلست اما

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و حضرات ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم معصومین ظاهر شده است
چنانچه دلیل امامت ایشان
دلیل نبوت حقیت آن حضرت است زیرا که
آن جماعت معجزات آنحضرت تصدیق
نبوت آن حضرت کرده اند به این معجزات
همه دلیل وجود واجب الوجود
است چنانچه مسیح پیغمبران

۹

که معجزات می نمودند خلق میگفتند
که اگر خدائی بود ایشان را قدرت
برین امور می داشتند و باید که اعتقاد
کند که بعد از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه
و جانشین آن حضرت است و
اطاعت او بر همه خلق واجب است
و بعد از حضرت امام حسن

سید مرتضی عکس را جائز میداند و باقی مجتهدین با او موافقت نه کرده اند نوزدهم آنکه
خود افعال وضو را بجا آرد پس اگر شخصی دیگر آب بر روی او بریزد آن وضو باطل
ست مگر آنکه شل باشد یا بیمار یا قوت آن نداشته باشد که افعال وضو را بجا آورد
در آن صورت واجب ست که شخصی را بفرماید که او را وضو دهد و اگر آن شخص
مزد خواهد واجب ست مزد باو دادن اگر قادر بر آن باشد بیستم آنکه آب وضو بر رو و دستها
روان شود پس اگر دست تر سازد و بر رو و دستها مالد وضو درست نیست بیست و یکم
تخلیل کردن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زنگیر که تنگ باشد پس باید که
آنرا حرکت دهد تا آب بزیر آن برسد فصل اما آن بیست امر که در وضو سنت ست
اول آنکه چون خواهد که شروع در وضو نماید این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِنَ التَّوَّابِیْنَ وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُتَطَهِّرِیْنَ دوم آنکه هر گاه از ظرف سر گشاده
مثل کاسه یا طاس یا امثال آن وضو سازد باید که قبل از آنکه دست دران ظرف کند
هر دو دست را از بند دست یک نوبت بشوید اگر خواب یا بول کرده باشد و دو
نوبت بشوید اگر غائط کرده باشد و سه نوبت بشوید اگر جنابت داشته باشد سوم
آنکه آن ظرف سر گشاده را بر جانب راست نهد چهارم آنکه آب را ازان ظرف
بدست راست بردارد پنجم آنکه سه نوبت مضمضه کند بسه کف آب ششم آنکه سه نوبت استنشاق
کند آن نیز بسه کف آب هفتم مسواک کردن اگرچه بانگشت باشد هشتم آنکه در وقت وضو
ساختن رو بجانب قبله کند نهم آنکه روی را بدست راست بشوید دهم آنکه مسح سر بمقدار
عرض سه انگشت باشد یازدهم آنکه بکل کف دست مسح پاها نماید دوازدهم آنکه آب وضو
بمقدار یک مد باشد و آن چهار یک صاع ست و صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شصت
جو متوسط است پس مد بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است سیزدهم آنکه نزد
مضمضه کردن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَقِّنِیْ حُجَّتِیْ یَوْمَ اَلْقَاکَ وَاَطْلِقْ

علیه السلام و بعد از و حضرت امام حسین علیه السلام و بعد از و حضرت امام زین العابدین علیه السلام و بعد از و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و بعد از و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بعد از و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام و بعد از و حضرت امام علی بن موسی الرضا

۱۰

علیه السلام و بعد از و حضرت امام محمد تقی علیه السلام و بعد از و حضرت امام علی نقی علیه السلام و بعد از و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و بعد از و حضرت امام صاحب الزمان علیه السلام صاحب ست و غائب است ... و مخالفان

لِسَانِی بِذِکْرِکَ وَشُکْرِکَ چهاردهم آنکه نزد استنشاق کردن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنِی طَیِّبَاتِ الْجَنَّةِ وَاجْعَلْنِی مِمَّنْ یَشُمُّ رِیحَهَا وَرَوْحَهَا وَرَیْحَانَهَا پانزدهم آنکه نزد شستن رو این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یَوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَلَا تُسَوِّدْ وَجْهِی یَوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ شانزدهم آنکه وقت شستن دست راست این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی کِتَابِی بِیَمِینِی وَالْخُلْدَ فِی الْجِنَانِ بِیَسَارِی وَحَاسِبْنِی حِسَابًا یَسِیرًا هفدهم آنکه در وقت شستن دست چپ این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَا تُعْطِنِی کِتَابِی بِشِمَالِی وَلَا مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِی وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً اِلٰی عُنُقِی وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعَاتِ النِّیرَانِ هجدهم آنکه در وقت مسح سر این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَبَرَکَاتِکَ نوزدهم آنکه در وقت مسح پای این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمَیَّ عَلَی الصِّرَاطِ یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْاَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعْیِی فِیمَا یُرْضِیکَ عَنِّی یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بیستم آنکه چون از وضو فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ تَمَامَ الْوُضُوءِ وَتَمَامَ الصَّلٰوةِ وَتَمَامَ رِضْوَانِکَ وَالْجَنَّةَ اینست آن بیست چیز که در وضو سنت است و بدانکه بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که رو و دستها را در وضو دو نوبت بایستی شست نوبت اول واجب و نوبت دوم سنت اما شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی و شیخ محمد ابن بابویه را مذهب آنست که نوبت دوم سنت نیست و این مذهب بسیار قوت دارد و در کتاب مشرق الشمسین و کتاب حبل المتین بیان این شده بنابرین باید که رو و دستها را زیاده از یک نوبت نشویند و اگر دو نوبت بشویند آب نوبت دوم آب وضو نخواهد بود پس مسح سر و پا بآب تازه خواهد شد و وضو باطل خواهد بود اما آن شش چیز که بفعل آوردن آن در وضو مکروه است اول استعانت نمودن یعنی دیگری آب در کف دست این کس بریزد که این کس روی خود یا دستهای خود را بشوید اما اگر آب وضو را بر رو یا بر دستهای این کس بریزد بی ضرورت آن وضو صحیح نیست دوم آنکه وضو را

به ترتیب یکی بعد دیگری و امام دوازدهم از نظر غائب خواهد شد و بعد از آن ظاهر خواهد شد و عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و دیگری باید که اعتقاد کند با آنکه هرچه ... حضرت امام مهدی صلوات الله ...

۱۱

بآبی که بآفتاب گرم شده باشد سوم وضو ساختن از ظرفیکه بر آن صورت حیوانی نقش
شده باشد چهارم وضو ساختن از ظرفیکه نقره کوب یا طلا کوب بوده باشد پنجم وضو
ساختن در مسجد از حدثی که غیر باد و خواب باشد امّا از حدث باد و یا از خواب در مسجد وضو
ساختن مکروه نیست ششم وضو ساختن بآبی که رنگ یا بوی یا طعم آن تغییر یافته باشد از غیر
نجاست هفتم آب وضو را خشک کردن بدستمال یا بآفتاب یا غیر آن هشتم وضو ساختن بآبی که سؤر
حیوانی باشد که خوردن گوشت آن حرام است هرگاه آن حیوان طاهر باشد مثل باز
و کلاغ و میمون نهم وضو ساختن بآبی که سؤر حیوانی باشد که خوردن گوشت آن مکروه است
خواه کراهت شدید باشد مثل استر خواه کراهت قلیل مثل اسب فصل دوم در بیان چیزهایی که
است و جهت بعضی از آنها وضو واجب است و جهت بعضی سنّت امّا آن سه چیز که وضو جهت آنها واجب است اول نماز
که بی وضو درست نیست مگر نماز میّت که آن را بی وضو میتوان گذارد چنانکه گذشت بلکه
جنب و زن حیض دار نیز نماز میّت میتوان گذارد هر چند قدرت بر غسل داشته باشند دوم طواف
خانه کعبه هرگاه طواف واجب باشد امّا طواف سنّت را بی وضو میتوان کرد سوم عضوی از
اعضا را بخط مصحف رسانیدن یعنی حرفهای آن اگرچه در مقام حرف است مثل تشدید و
همزه بشرط آنکه آن عضو حس داشته باشد پس ناخن و موی خود را بی وضو بخط قرآن میتوان رسانید
و امّا آن بیست و دو چیز که وضو ساختن جهت آنها سنّت است اول قرآن خواندن دوم
مصحف برداشتن سوم در آمدن بمسجد چهارم نماز میّت گذاردن پنجم سعی در حاجت خود
و یا در حاجت مؤمنی نمودن ششم زیارت قبر مؤمن کردن هفتم آنکه اگر شخصی خواهد که خواب
کند سنّت است که اول وضو بسازد و بعد بخسپد اگر آن شخص جنب باشد هشتم اگر شخصی محتلم
شده باشد و خواهد که مجامعت کند سنّت است که اول وضو بسازد تا ایمن شود از دیوانه
بودن فرزندی که از این جماع بهم رسد نهم آنکه اگر خواهد که زن آبستن را مجامعت کند
وضو بسازد تا ایمن شود از آنکه فرزندی که از این جماع بهم رسد بی فهم و بخیل نباشد دهم اگر

علیه السلام ظاهر خواهند شد دشمنان ایشان را زنده خواهند کرد و بسیاری از خواص شیعه نیز زنده خواهند شد و شیعیان بداد خود خواهند رسید و از دشمنان انتقام خواهند کشید و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خبر داده است از این باب اخبار بسیار است و باید اعتقاد کند

۱۲ منه

که سؤال منکر و نکیر و ثواب و عذاب قبر حق است و قیامت حق است و ... خواهند شد ... و حشر ... و حساب ... و صراط ... حق است ... و بهشت و دوزخ ... بهشت ... و دوزخ ... می کند

شخصی میت را غسل داده باشد و خواهد که با زن خود مجامعت کند اول وضو بکند یازدهم اگر
زن حیض داشته باشد سنت است که در وقت هر نماز وضو بسازد و بقصد نماز مشغول
بذکر خدا باشد دوازدهم اگر شخصی از روی میل زنی را ببوسد سیزدهم اگر از شخصی مذی بیرون
آید و آن آبیست چسپنده که از ملاعبت زنان بهم میرسد چهاردهم اگر از شخصی ودی
بیرون آید و آن آبیست غلیظ که بعد از بول بیرون می آید پانزدهم اگر در دست فرج
زن ساند شانزدهم اگر شخصی را رعاف بهم رسیده باشد هفدهم اگر شخصی قی کند و او را از آن
قی کراهتی بهم رسیده باشد هجدهم اگر شخصی دندان خود را خلال کند و از آن خلال کردن خون
بیرون آید و از آن کراهتی بهم رسد نوزدهم اگر شخصی وضوی ناقص بواسطه ضرورتی
کرده باشد مثل وضو جبیره یا تقیه یا بجهت بیماری شخصی دیگر او را وضو داده باشد یا بجهت
تعجیل قافله بر موزه یا پاتشو مسح پا کرده باشد و بعد از وضو ساختن عذر برطرف شود
سنت است که نوبت دیگر وضو بسازد بیستم اگر شخصی زیاده از چهار بیت از شعر باطل خوانده
سنت است که وضو بسازد و شعر باطل آنست که مشتمل باشد بر مدح شخصی بصفتی چند که
در آن شخص نباشد یا مشتمل باشد بر هجو مؤمنی یا مشتمل بر ترغیب مردم در امر حرام و امثال آن
بیست و یکم تجدید وضو یعنی اگر شخصی وضو داشته باشد سنت است که یکبار دیگر وضو کند
بیست و دوم سنت است که دائم با وضو باشد فصل اگر شخصی میداند که وضو ساخته
لیکن شک دارد که بعد از آن وضو حدث کرده یا نه بر او وضو لازم نیست و بهمان وضو نماز
میتواند کرد و اگر داند که حدث کرده اما شک دارد که بعد از آن وضو ساخته یا نه بر او لازم
است که وضو بسازد و اگر شخصی داند که از وی هم وضو واقع شده است و هم حدث اما نداند که
کدام یک پیشتر است بر این شخص نیز لازم است که وضو بسازد مقصد دوم در بیان احکام
غسل بدانکه غسلهای مشهور چهل و شش است شش غسل واجبست و چهل غسل سنت اما آن
شش غسل که واجب است اول غسل جنابت است دوم غسل حیض سوم غسل استحاضه

[illegible]

۱۲۳

قربت می کند
واجب و سنت کند و بس و قصد
مباح بودن نماز سنت می کند و اگر قصد
هر نمازی که خواهد تواند کرد که هرگاه
و همچنین اگر وضو بنده را ... و بهتر است
وضو بسازد و اگر وقت شده باشد
باشد بقصد وجوب و اگر داخل شده
وقت باشد بقصد قربت و اگر پیش از
و همچنین اگر ... نافله یا نفس

متوسطه و کثیره که بعد از این تفصیل مذکور خواهد شد چهارم غسل نفاس پنجم غسل مس میت ششم
غسل دادن میت و اما چهل غسل سنت اول غسل روز جمعه است و از اول طلوع فجر روز جمعه
تا پیشین بنیت ادا باید کرد و از پیشین جمعه تا وقت شام روز شنبه بنیت قضا و اگر شخصی
ترسد که روز جمعه آب نمی‌یابد از غسل بهم رسد در روز پنجشنبه و شب جمعه بنیت تقدیم بجا آورد و بهتر یک
از ادا و قضا و تقدیم هر چند به پیشین روز جمعه نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است دوم
غسل شبهای افراد ماه رمضان یعنی شبها که در شمار طاق است مثل اول و سوم و پنجم و در شب
بیست و سوم دو غسل سنت است یکی اول شب و یکی آخر شب سوم غسل شب عید ماه رمضان
چهارم غسل روز عید ماه رمضان پنجم غسل روز عید قربان ششم غسل شب نیمه رجب هفتم
غسل شب نیمه شعبان هشتم غسل روز مبعث و آن بیست و هفتم ماه رجب است نهم غسل
روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دهم
غسل روز مباهله است و آن بیست و چهارم ماه ذیحجه است یازدهم غسل روز دحو الارض است
و آن بیست و پنجم ماه ذیقعده است دوازدهم غسل روز عید غدیر که هجدهم ماه ذیحجه است
سیزدهم غسل روز عرفه و آن نهم ماه ذیحجه است چهاردهم روز ترویه که آن هشتم ماه ذیحجه
است پانزدهم غسل روز نوروز است شانزدهم غسل احرام حج است هفدهم غسل احرام
عمره است هجدهم غسل طواف خانه کعبه است نوزدهم غسل زیارت هر یک از چهارده
معصوم علیهم الصلوة و السلام است بیستم غسل توبه است چه هرگاه شخصی از گناه توبه نماید
سنت است که بعد از توبه کردن غسل کند بیست و یکم غسل جهت داخل شدن حرم مکه معظمه
است بیست و دوم غسل جهت داخل شدن مکه معظمه است بیست و سوم غسل جهت داخل شدن
مدینه مشرفه است بیست و چهارم غسل جهت داخل شدن مسجد الحرام است بیست و پنجم غسل جهت
داخل شدن مسجد مدینه است بیست و ششم غسل جهت داخل شدن خانه کعبه است بیست و هفتم
غسل جهت طلب حاجت بیست و هشتم غسل جهت استخاره کردن بیست و نهم غسل دادن فرزند

باشد و پاک شده باشد از خون غسل حیض و نفاس را واقع می‌سازد و پس اگر بعد از دخول وقت باشد بقصد وجوب غسل میکند و اگر پیش از دخول وقت باشد بقصد قربت و اگر نماز در ذمت ایشان باشد غسل و وضو را بقصد غیر از قضا واقع می‌سازد بقصد وجوب و اگر علی الفصل [illegible]

۱۴

[illegible]

احوط

در آن وقت که زائیده شود سی‌ام غسل نمودن هرگاه خواهند که بتماشای باران روند سی و یکم غسل نمودن شخصی که عمداً ترک نماز کسوف یا خسوف کرده باشد بشرط آنکه تمام قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد سی و دوم اگر شخصی را از حلق کشیده باشند و شخصی بعد از سه روز بقصد دیدن او رود و ببیند سنت است که غسل کند سی و سوم اگر شخصی مس میت کند بعد از آن که او را غسل داده باشند سنت است که غسل کند سی و چهارم اگر کسی وزغ یعنی چلپاسه را بکشد بعد کشتن او سنت است که غسل کند سی و پنجم اگر شخصی غسل ناقص کرده باشد بواسطه ضرورتی مثل جبیره یا تقیه یا دیگری او را غسل داده باشد بواسطه ضعف سنت است که چون ضرورت بر طرف شود نوبت دیگر غسل کند سی و ششم اگر شخصی غسل رفع حدث کرده باشد و شک کند که بعد از آن امری که موجب غسل باشد از وصادر شده یا نه سنت است که نوبت دیگر غسل کند سی و هفتم غسل رمی جمرات حج که بعد از این مذکور خواهد شد سی و هشتم اگر شخصی دیوانه بوده باشد و بهوش آید سنت است که غسل کند سی و نهم غسل جهت کفن کردن میت چهلم اگر شخصی جنب بمیرد سنت است که او را غسل جنابت دهند قبل از غسل میت یا بعد از آن فصل سیم در چیزهاست که در غسل معتبر است هفده امر واجب و پانزده امر سنت اما آن هفده چیز که واجب است اول آنکه مکان غسل غصبی نباشد دوم آنکه آب غسل طاهر باشد سوم آنکه مضاف نباشد مثل گلاب و غیره چهارم آنکه آب غصبی نباشد اما اگر نداند که آب غصبی است و بآن آب غسل کند بعد از آن ظاهر شود که غصبی بود آن غسل صحیح است و احتیاط در غسل دیگر نیست پنجم آنکه هر عضوی از اعضا طاهر باشد قبل از آنکه آب غسل بآن برسد ششم نیت است و نیت چنین کند که غسل واجب می کنم از برای مباح بودن نماز برای آنکه واجب است تقرب بخدا و اگر بجای مباح بودن نماز رفع حدث گوید صحیح است اما بشرطیکه زن استحاضه کثیره یا متوسطه نداشته باشد که اگر داشته باشد بمباح بودن نماز اکتفا نماید و رفع حدث نگوید هفتم آنکه اگر غسل ترتیبی کند نیت از مقارن شستن جزو

از سر یا جزوی از گردن سازد و اگر غسل ارتماسی کند نیت باید مقارن شستن هر جزوی از اجزاء بدن که خواهد بسازد و بی‌فاصله باقی بدن را تابع آن کند هشتم شستن سر و گردن هر یکی را بر دیگری مقدم داشتن چنانچه است نهم شستن جانب راست است دهم شستن جانب چپ است و ناف و عورتین را با هر یک از جانبین که بشوید رواست یازدهم آنکه در غسل ترتیبی اول سر و گردن را بشوید بعد از آن جانب راست را بعد از آن جانب چپ را پس اگر شستن یکی از دو جانب را بر شستن سر مقدم دارد باجماع آن غسل باطل است اما اگر جانب چپ را بر جانب راست مقدم دارد در باطل بودن غسل خلاف است بعضی از مجتهدین بر آنند که غسل صحیح است اما اکثر بر آنند که باطل است دوازدهم آنکه خود افعال غسل را بجا آورد دیگر آنکه عاجز باشد چنانکه در وضو مذکور شد سیزدهم آنکه آب بر هر یک از اعضا روان شود پس اگر در غسل ترتیبی دست را تر سازد و بر اعضا مالد غسل باطل خواهد بود و همچنین اگر در غسل ارتماسی در زیر آب نیت کند و مقارن نیت اصلا حرکت نکند در این صورت نیز غسل باطل خواهد بود چهاردهم تخلیل نمودن آنچه مانع رسیدن آب باشد مثل انگشتر و زنگیر و غیر آن پانزدهم آنکه در غسل ارتماسی وقتیکه در آب فرو رود پاها را از زمین قلتین بلند کرده مرتفع سازد و حرکت دهد تا آب بر کف پاها بگذرد پس اگر هر دو پا را از زمین قلتین بر ندارد یا یکی را بر دارد و یک پا چسپیده باشد و آب بر آن نه گذرد غسل باطل خواهد بود شانزدهم بر حکم نیت بودن از اول غسل تا آخر غسل یعنی قصد امری که منافی غسل باشد نکند مثل قصد ریا یا قصد خنک ساختن بدن یا چرک برطرف کردن از بدن یا قصد حدث اکبر کردن در اثنای آن اما اگر قصد حدث اصغر کند این غسل نزد بعضی از مجتهدین باطل است چنانکه عنقریب بتفصیل مذکور خواهد شد هفدهم آنکه غسل ارتماسی نکند هر گاه احرام یا روزه واجب داشته باشد چه هر گاه روزه یا احرام داشته باشد سر در آب فرو بردن حرام است و آن غسل باطل است اما اگر روزه سنت داشته باشد غسل ارتماسی کند صحیح است و همچنین اگر

شخصی در روزهٔ واجب بسهو غسل ارتماسی کند آن غسل صحیح است هرگاه شخصی بآب
غوطه خورد و در زیر آب بیاد او آید که روزه واجبی دارد و خواهد که در آن وقت غسل ارتماسی
بکند باید که در وقتیکه خواهد که از زیر آب بیرون آید نیت غسل کند و در اثنای بیرون آمدن غسل را
تمام کند که آن غسل صحیح است فصل اما آداب پانزده چیز که در غسل سنت است اول آنکه اگر مرد
یا زن را انزال شده باشد قبل از غسل بول کند تا بقیه منی با بول بیرون آید و اگر بول نیاید
استبرا کند بطریقیکه در آداب رفتن طهارت خانه مذکور شد دوم آنکه چون دست در آب گذارد
این دعا بخواند بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين
سوم آنکه هر دو دست را تا مرفق سه نوبت پیش از غسل بشوید چهارم سه نوبت مضمضه کردن
پنجم سه نوبت استنشاق کردن ششم مسواک کردن هفتم آنکه هر یک از سه عضو را سه نوبت بجانب
چپ را سه نوبت بشوید هشتم ... الید ... نهم اعضا را پی در پی شستن دهم آنکه
مکثی در میان شستن اعضا واقع شود یازدهم شستن سر و گردن بدست راست دوازدهم
در اثنای غسل این دعا بخواند اللهم طهر قلبي ... واجعل ما عندك خيرا لي ... واجر على لساني
مدحتك والثناء عليك اللهم اجعله لي طهورا وشفاء ونورا انك على كل
شيء قدير سیزدهم آنکه غسل ترتیبی را بر غسل ارتماسی اختیار نماید چهاردهم آنکه در وقت
غسل قطیفه داشته باشد چهار دهم آنکه هرگاه غسل مس میت نماید یا غسل حیض یا استحاضه یا
نفاس وضو را بر غسل مقدم دارد پانزدهم آنکه چون از غسل فارغ شود این دعا بخواند
اللهم طهر قلبي وزك عملي واجعل ما عندك خيرا لي اللهم اجعلني من التوابين
واجعلني من المتطهرين فصل اگر شخصی را در اثنای غسلی از غسلها حدث اصغر واجب
حدثی واقع شود مثل بول یا باد پس اگر آن غسل غیر غسل جنابت است غسل را اتمام کند
و وضو بسازد و به چیزی دیگر لازم نیست و اگر غسل جنابت است مجتهدین را در آن سه
قول است بعضی بر آنند که همین غسل را اتمام کند و بعد از آن وضو بسازد و بعضی بر آنند که غسل را

۱۷

... از روزه است شوید ... بعضی ... کرده ... واجب ... شوید و اگر ... باشد ...

تمام کند وضو بر او لازم نیست و بعضی بر آنند که غسل را از سر گیرد و از این سه قول قول اول اظهر است
و اگر جنب به انزال شده باشد و غسل جنابت کند و بعد از غسل رطوبتی از وی بیرون آید و نداند
که آن رطوبت منی است یا غیر منی پس اگر قبل از غسل بول کرده باشد و استبرا از بول نیز کرده باشد
با آن غسل نماز میتوان کرد و وضو لازم نیست و اگر بول کرده اما استبرا از بول نکرده بر او لازم است
که وضو بسازد و اگر بول نکرده باشد و نه استبرا از منی بر او لازم است که غسل را از سر گیرد و اگر
از منی استبرا کرده اما بول نکرده پس اگر قادر بر بول کردن نبوده باشد با آن غسل نماز میتوان کرد
و وضو لازم نیست و اگر بر بول کردن قادر بوده غسل را از سر گیرد فصل بر جنب هشت امر
حرام است و هفت امر مکروه اما هشت امر حرام اول نماز واجب و سنت است مگر نماز میت
چنانکه گذشت دوم طواف خانه کعبه سوم عضوی از اعضای خود را بخط مصحف رسانیدن
یا بنام خدای تعالی یا بنام یکی از چهارده معصوم علیهم السلام بشرطیکه در وضو مذکور شد
چهارم قرآن نوشتن چنانکه در کتاب مشرق الشمسین بیان شد پنجم در مسجد مکه یا مدینه داخل شدن
ششم در باقی مساجد درنگ کردن هفتم سوره عزیمه خواندن خواه بعض خواه کل اگرچه
یک کلمه باشد و سوره های عزیمه چهار است سوره اقرأ باسم ربک و سوره والنجم اذا
هوی و سوره تنزیل من الرحمن الرحیم و سوره الم تنزیل الکتاب هشتم چیزی در مسجد
گذاشتن اما اگر مال او در مسجد باشد از مسجد بیرون آوردن آن جائز است و اما آن هفت امر
که جنب را مکروه است اول عضوی از اعضای خود بجلد مصحف یا بحاشیه آن رسانیدن
دوم زیاده بر هفت آیه از سوره های غیر عزیمه خواندن و بعضی از مجتهدین مطلق قرآن
خواندن را بر جنب حرام میدانند سوم مصحف برداشتن خواه در دست خواه در بغل خواه در
گردن چهارم چیزی خوردن پنجم آب نوشیدن اما اگر قبل از این هر دو مضمضه و استنشاق کند
کراهت برطرف میشود ششم خضاب کردن هفتم روغن بر بدن مالیدن فصل
خون حیض اغلب اوقات سیاه و تیره و غلیظ و بدبو است و اندک سوزشی دارد و از جانب

چه پیش می آید و تا زن نه ساله نشود خونیکه می بیند خون حیض نیست و اگر سن او از پنجاه سال بگذرد حیض نبیند و آن زن از طائفه قریش یا طائفه نبط نباشد خون او نیز خون حیض نخواهد بود امّا اگر یکی از ان دو طائفه باشد تا شصت سال ممکن است که خون حیض باشد و هرگاه دختر بکر را ازاله بکارت شود و خون از و آید و معلوم نشود که خون بکارتست یا غیر آن پنبه برداره و بعد از آن بیرون آورد و ملاحظه کند اگر خون تمام روی پنبه را فرو گرفته باشد خون بکارت نخواهد بود و اگر سرخی آن بدور پنبه بطریق طوق باشد خون بکارت است و میان مجتهدین خلافست در آنکه زن آبستن خون حیض می بیند یا نه بعضی بر آنند که نمی بیند بجهت آنکه در وقت آبستن خون حیض دو قسم می شود قسمی به پستانها میرود و شیر می شود و قسمی دیگر از راه ناف بشکم طفل میرود و خوراک او می شود پس چیزی زیاده نمی ماند که بیرون آید و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه مزاج زن گرم باشد و غذا ها نیکو خورد خون باشد بسیار تناول نماید می تواند بود که آنچه از شیر و غذای طفل زیاده باشد بحیض بیرون آید فصل مادام که زن حیض داشته باشد طلاق دادن او صحیح نیست بشرطی چند که انشاء الله تعالی در کتاب طلاق مذکور خواهد شد و مجامعت و نیز در قبل حرام است باجماع امّا وقتی که از حیض پاک شده باشد و هنوز غسل نکرده باشد در جواز مجامعت او خلافست بعضی از مجتهدین حرام میدانند و بعضی مکروه و احتیاط آن است که قبل از غسل مجامعت نکند امّا اگر شخصی در وقت حیض مجامعت کند بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر مجامعت در اول حیض واقع شود واجب است که یک مثقال شرعی طلا کفاره بدهد و اگر در وسط حیض واقع شده باشد نیم مثقال و اگر در آخر حیض واقع شده چهار یک مثقال و بعضی بر آنند که کفاره دادن سنت است و واجب نیست فصل حیض از سه شبانه روز کمتر و از ده شبانه روز بیشتر نمی باشد و مدت میانه دو حیض کمتر از ده شبانه روز نمی باشد پس هر خونی که کمتر از سه شبانه روز باشد خون حیض نیست و همچنین هر خونی

که از ده شبانه روز زیاده باشد آن زیادتی خون حیض نیست و بدانکه زن یا عادت مقرر
دارد یا نه و آنکه عادت مقرر ندارد یا نوبت اول است که حیض می بیند یا نه پس اگر خون
از ده روز بگذرد و عادت مقرر داشته باشد همین ایام عادت او حیض است و در باقی
روزها تا ایام عادت رسیدن عمل مستحاضه کند بطریقیکه بعد ازین مذکور خواهد شد و اگر
نوبت اول است که حیض دیده و متصل می آید ملاحظه نماید اگر خون او در بعضی اوقات
بحیض شبیه است و در بعضی اوقات شبیه بحیض نیست پس بر او لازم است که در اوقاتی
که خون او شبیه بحیض است نماز و روزه را ترک کند و در اوقاتیکه شبیه بحیض نیست عمل
مستحاضه نماید بشرط آنکه اوقاتیکه خون او شبیه بحیض است اگر از سه شبانه روز کمتر و از ده
شبانه روز بیشتر نباشد و اگر خون او همیشه بیک طریق باشد درین صورت ایام
حیض خود را بطریق ایام عادت اقوام خود داند اگر عادت ایشان موافق یکدیگر
باشد خواه اقوام پدری و خواه مادری مثل خواهر و عمه و خاله و دختران ایشان و باقی
ایام را استحاضه داند و اگر عادت ایشان مختلف باشد عمل کند بعادت اکثر ایشان و
اگر اکثر معلوم نباشد یا اقوام نداشته باشد عمل نماید بعادت همسالان خود بشرط
آنکه هم شهری او باشند و اگر ایشان نیز مختلف باشند عمل کند بعادت اکثر ایشان
و اگر اکثر معلوم نباشد در ماهی سه روز حیض داند و در ماهی ده روز یا در هر ماهی هفت
روز داند و در باقی ایام عمل استحاضه کند فصل اگر زن عادت مقرر داشته
اما فراموش کرد که عادت او چند روز بود پس اگر اول وقت عادت را داند مثل
آنکه داند که اول هر ماه اول ایام عادت او بود بیقین خواهد دانست که روز اول هر ماه
دوم و سوم از ایام عادت او حیض او است پس بر او واجبست که درین سه روز
نماز و روزه را ترک کند و اگر وسط عادت را داند مثل آنکه داند که هر اول ماه وسط عادت
او بود پس یک روز قبل از اول ماه و دو روز بعد از آن حیض خواهد بود بیقین ترک نماز و روزه

یعنی

دران سه روز واجبست واگر آخر وقت عادت را داند مثل آنکه داند که هر آخر ماه عادت
او بود پس یک روز آخر ماه و دو روز قبل از آن ایام حیض اوست و ترک نماز و روزه
دران سه روز واجبست واگر داند که روز اول هر ماه در حیض میبوده اما نداند که آن روز
اول حیض او بود یا وسط یا آخر درین صورت همان یک روز حیض است بیقین پس درهمین روز
ترک نماز و روزه کند و درین چهار صورت در ایامیکه احتمال حیض دارد بهتر و لازم است
که عمل استحاضه کند و روزه و نماز را ترک کند فصل خون استحاضه اغلب اوقات سیاه
و غلیظ نیست و بزردی مائل است و در وقت آمدن سوزش او کمتر از سوزش خون
حیض است گرمی این نیز کمتر است و استحاضه بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله
آنست که خون بطرف پنبه که بجانب بیرون فرج است نرسد درین صورت واجبست که آن
پنبه ابتدا از دو پنبه پاک اینجای آن بردارد و از برای هر نماز وضو بسازد و متوسطه آنست
که خون از طرف دیگر پنبه بگذرد و اما از آن لته که در کمر بند میکنند نگذرد و درین صورت آنچه
در قلیله واجبست برو نیز واجبست با تغیر دادن آن لته و یک نوبت غسل کردن از برای
نماز صبح و کثیره آنست که خون از لته بگذرد و درین صورت آنچه در قلیله و متوسطه واجبست
برین نیز واجبست با دو غسل دیگر یکی از برای نماز پیشین و پسین و یکی از برای نماز
شام و خفتن و مادام که وضو و غسل را بطریقیکه مذکور شد بفعل نیاورد نماز او صحیح نخواهد
بود و مجامعت کردن با او در قبل نیز حرام خواهد بود و بعضی از مجتهدین بر آنند که مجامعت
با زن مستحاضه پیش آنکه عملهای مذکور را بفعل آورد مکروه است و حرام نیست فصل
نفاس خونی است که با زائیدن آید و یا بعد از زائیدن پس اگر قبل از زائیدن آید نفاس
نیست و هر چه بر حائض حرام است مثل نماز و روزه و درنگ کردن در مسجد و غیر
آن بر صاحب نفاس نیز حرام است و مجامعت با او و کفاره مجامعت بطریقی
است که در حیض مذکور شد و عدد ایام نفاس بمقدار عدد ایام عادت حیض است

اگر صاحب عادت باشد غسل نفاس مثل غسل حیض است و اگر زن بزاید و خون مطلقاً نبیند غسل بر وی واجب نیست و میانهٔ مجتهدین خلافست در آنکه اکثر مدت نفاس چند است اصح آنست که ده روز است و اگر بعد از زائیدن یک لحظه خون ببیند و دیگر مطلقاً خون نبیند تا روز دهم و در روز دهم یک لحظه خون ببیند و فی الحال منقطع شود در این صورت کل آن ده روز ایام نفاس او است پس اگر این ده روز از ماه رمضان باشد و روز اوّل غسل کرده باشد تا روز دهم نماز و روزه را بجا آورده باشد آن نماز و روزه باطل خواهد بود و بر وی قضای آن نمازها واجب نیست امّا قضای روزها واجبست فصل در غسل دادن میّت و مقدمات و توابع آن بدانکه صد و بست و شش امر است که تعلق بمیّت دارد از وقت احتضار یعنی سکرات تا وقتیکه او را در قبر بسپارند و از آنجمله بست و هفت امر واجبست و هفتاد و یک امر سنّت و بست و شش امر مکروه و دو امر حرام و این جمله در بست و شش امر تفصیل مذکور میشود امّا در وقت احتضار تا وقتیکه شروع در شستن او کنند بجا باید آورد پانزده امر است یک امر واجب است و یازده امر سنّت است و سه امر مکروه امّا یک امر واجب آنست که او را رو بقبله بگردانند یعنی بر پشت بخوابانند که کف پاهای او بجانب قبله باشد و امّا یازده امر سنّت است اوّل آنست که او را تلقین کلمهٔ اسلام و اقرار بامامت ائمهٔ اثنا عشر علیهم السلام نمایند باین طریق یا عبد الله اذکر العهد الذی فارقتنا علیه فی دار الدنیا من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و ان خلیفته من بعده امیر المؤمنین و سید الوصیین علی بن ابیطالب ثم ولداه الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین ثم محمد بن علی الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسی الکاظم ثم علی الرضا ثم محمد التقی ثم علی النقی ثم الحسن العسکری ثم القائم المنتظر

۲۲

محمّد بن المهدی صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین علی هذا احییت وعلی
هذا امتّ وعلی هذا تبعث ان شاء الله تعالی و اگر میّت زن باشد بجای
یا عبد الله اذکر العهد یا امة الله اذکری العهد بگوید دوم آنست که سورهٔ
والصّافات و سورهٔ یس نزد او بخوانند سوم آنکه اگر جان بدشواری دهد او را نقل
نمایند بجائیکه همیشه آنجا نماز میکرد تا جان بآسانی سپارد چهارم آنکه چون اجابت حق
نماید چشم و دهان او را برهم آورند پنجم آنکه او را تحت الحنک ببندند و پاهای او را کشند
ششم آنکه هر دو دست او را به پهلوی او کشند هفتم آنکه او را بچادری یا جامه
بپوشانند هشتم آنکه بعد از صافّات و یس آنچه میسّر شود از قرآن نزد او بخوانند نهم آنکه
اگر شب باشد چراغ نزد او روشن کنند دهم آنکه مؤمنان را خبر کنند تا به تشییع جنازهٔ
او حاضر شوند یازدهم آنکه چون جان سپارد در برداشتن و تجهیز او تعجیل نمایند و امّا آن
سه امر که مکروه است اوّل آنکه جنب یا حائض نزد او حاضر نشوند دوم آنکه بر شکم
او آهن نگذارند سوم آنکه او را تنها نگذارند فصل سی و پنج امر که تعلّق بمیّت
دارد از وقتیکه اراده نمایند که میّت را غسل دهند تا وقتیکه او را کفن کنند دوازده
امر واجب است و پانزده امر سنّت و شش امر مکروه و دو امر حرام امّا آن دوازده امر
واجب اوّل آنکه در وقت غسل دادن عورتین میّت را بپوشانند دوم آنکه مرد را مرد
بشوید و زن را زن مگر شوهر زن خود را و زن شوهر خود را هر یک می‌تواند که دیگری را
غسل دهد و آقا کنیز خود را میتواند غسل داد امّا در غسل دادن کنیز آقا را بعضی توقف
کرده بجهت آنکه بملک وارث انتقال یافته و مرد دختر سه ساله را و زن پسر سه
ساله را نیز میتواند غسل داد و حاجت پوشیدن عورتین نیست و هرگاه زن
یافته نشود که زن را غسل دهد شخصی از اقوام آن زن که محرم او باشد
از بیرون پیراهن او را غسل دهد و مرد نیز بهمین طریق سوم آنکه بعد ازالهٔ نجاست

او را آب سدر غسل دهند و نیت چنین کنند که غسل میدهم این میّت را بآب سدر برای آنکه واجبست تقرب بخدا و مقارن نیت سر و گردن میّت را بشویند بعد از آن جانب راست او را و بعد از آن جانب چپ را بطریق غسل جنابت چهارم آنکه او را بعد از آب سدر بآب کافور بهمان دستور بشویند پنجم آنکه او را بعد از آب کافور بآب خالی بهمان طریق بشویند ششم آنکه در وقت غسل دادن وی میّت بجانب قبله باشد بطریق وقت احتضار هفتم آنکه اگر سدر و کافور یافت نشود عوض آن دو نوبت بآب خالی بشویند هشتم آنکه اگر آب متعذر باشد او را سه تیمم دهند عوض هر غسل یک تیمم و در تیمم اوّل نیت چنین کنند که تیمم میدهم این میّت را عوض آب سدر واجب تقرب بخدا و در نیت تیمم دوّم بجای عوض آب سدر عوض آب کافور و در سوم عوض آب خالی آورد و مقارن نیت دو کف دست خود را بر خاک زنند و پیشانی میّت را بآن مسح کنند و نوبت دیگر هر دو کف دست را بر خاک زنند و پشت کف دست راست او را مسح نمایند و بعد از آن پشت کف دست چپ او را نهم آنکه آب غسل طاهر باشد دهم آنکه آب مضاف نباشد یازدهم آنکه غصبی نباشد دوازدهم آنکه تخته و زمین که بر آن غسل میدهند غصبی نباشد فصل دوّم امّا آن پانزده امر که سنّت است اوّل آنکه چون میّت را خواهند که غسل دهند بقیه پیراهن او را بدرند یا پاره کنند امّا برخصت وارث اگر وارث بالغ و عاقل باشد و اگر طفل یا مجنون باشد دریدن پیراهن میّت جائز نیست دوّم آنکه در وقت پیراهن کندن او را بپهلو نه گردانند بلکه همچنان بر پشت خوابانیده پیراهن از زیر او بکشند سوم آنکه انگشتان را بنرمی بمالند چهارم آنکه در وقت غسل دادن بطریق حالت احتضار رو بقبله باشد پنجم آنکه جهت آبی که از غسل جدا می‌شود گوی علیحده بکنند ششم آنکه در وقت غسل دادن میانه میّت و آسمان حائلی باشد مثل سقف یا شامیانه و غیر آن هفتم آنکه میّت را قبل از غسل وضو دهند

و در وضو مضمضه و استنشاق سنت نیست هشتم آنکه غسال در وقت غسل دادن جانب راست میت باشد نهم آنکه غاسل قبل از هر یک از سه غسل دو دست خود را تا مرفق بشوید دهم آنکه آب سدر را بهم زند تا کف کند و کف آن سر میت را بشوید یازدهم آنکه عورتین میت را قبل از غسل دادن سه نوبت با اشنان بشوید دوازدهم آنکه هر غسلی از آن سه غسل هر یک از سر و جانب راست و جانب چپ را سه نوبت بشوید سیزدهم آنکه در غسل اول و دوم آهسته دستی بر شکم میت بکشند چهاردهم آنکه اگر میت جنب باشد و رابعه از غسل واجب یا قبل از آن غسل جنابت دهند چنانکه قبل ازین گذشت و نیت چنین کند که غسل جنابت میدهم این میت را سنت تقرباً الی الله پانزدهم آنکه چون از غسلها فارغ شوند بدن میت را خشک کنند

فصل و اما آن شش امر که مکروه است اول با آب گرم میت را غسل دادن دوم ناخن میت را چیدن سوم موهای او را شانه کردن چهارم موی سر او را تراشیدن پنجم موی زهار او را تراشیدن ششم چیزی از آب غسل میت در طهارت خانه سر دادن و اما آن دو امر که حرام است آنست که اگر میت احرام حج یا احرام عمره داشته باشد حرام است که او را کافور در غسل دهند و همچنین حرام است که او را کافور حنوط کنند

فصل بیست و نه امر که تعلق بمیت دارد از وقتیکه از غسل دادن فارغ شوند تا وقتیکه بر و نماز گذارند نه چیز واجب است و دوازده چیز سنت و هشت چیز مکروه اما آن نه چیز که واجب است اول حنوط کردن میت است یعنی کافور رسانیدن بهفت عضوی که بر آن سجدهٔ نماز واقع میشود و آن پیشانی است و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ پاها دوم آنکه کفن سه پارچه باشد لنگ و پیراهن و چادری که میت را سر تا پا فرا گیرد و آنرا لفافه گویند سوم آنکه هیچ یک ازین سه پارچه حریر نباشد خواه میت مرد باشد خواه زن چهارم آنکه طلاباف و طلادوز نباشد پنجم آنکه طاهر باشد

۲۵

نشست ششم آنکه شهوی نباشد هفتم آنکه بسیار تنک نباشد بنحوی که بدن میت از زیر آن نمایان باشد هشتم آنکه قماشی باشد لائق بحال میت پس نسبت به بعضی کرباس واجب است و نسبت به بعضی قماش باریک بلند قیمت امّا اگر قرض میت مساوی ترکهٔ او باشد یا کمتر قرضخواهان را میرسد که مانع شوند از کفن کردن او در قماش بلند قیمت نهم آنکه هرچند زن مالدار باشد کفن او بر شوهر واجب است بسه شرط اوّل آنکه زن دائمی باشد متعه نه دوم آنکه ناشزه نباشد سوم آنکه مرد را قدرت بر کفن کردن بوده باشد پس اگر مرد بی چیز باشد زن را از مال خودش کفن باید کرد امّا اگر مرد بمیرد کفن او بر زن واجب نیست

فصل در آداب آن دوازده چیز که سنّت است اوّل آنکه کافور حنوط میت سیزده درهم شرعی باشد و دو دانگ درهم و اگر این مقدار نباشد چهار درهم و اگر چهار درهم نباشد یک درهم دوم آنکه کافور را در کف دست نرم سازند نه در هاون و غیر آن سوم آنکه آنچه از کافور حنوط زیاده ماند بر سینهٔ میت نهند چهارم آنکه جریدتین با میت گذارند یعنی دو چوب تر از نخل خرما و اگر نباشد از درخت کنار و اگر نباشد از درخت انار و اگر نباشد از درخت بید و اگر نباشد از درختهای دیگر و می باید که هر یک از آن دو چوب بدرازی ساق دست باشد یکی را به پهلوی راست میت گذارند و دیگری را به پهلوی چپ او و آنکه به پهلوی راست است می باید که میانهٔ او و بدن میت کفن حائل نه باشد و آنکه به پهلوی چپ است می باید که میانهٔ آن و بدن میت پیراهن حائل باشد و می باید که سر جریدتین بچنبر گردن میت برسد پنجم آنکه کفن از پنبه باشد نه از جنس دیگر ششم آنکه سفید باشد نه رنگین هفتم آنکه ریسمانی که کفن را بآن میدوزند از کفن بیرون آورده باشند هشتم آنکه مرد را عمامه بر سر پیچند که تحت الحنک داشته باشد و دو سر عمامه را از زیر تحت الحنک بیرون کنند و بر سینهٔ او اندازند نهم آنکه پارچه که طول آن سه ذرع و نیم باشد به ذرع دست بر ران های میت باین طریق پیچند

امور

که اول سر آن پارچه را شق کنند آنقدر که بدو جانب شق کمر میت توان بستن بطریق کمر بند و آن پارچه را از عقب پا از میان دو پای او بیرون آورند و از زیر کمر بند او بیرون کنند و بر پاهای او بپیچند دهم آنکه زن ابجای عمامه مقنعه بر سر کشند یازدهم آنکه لته پهنی بر سینه بند ببندند که پستانهای او را بگیرد و در دو طرف آن لته را بر پشت او گره زنند دوازدهم آنکه پنبه بسیار بر عورتین میت گذارند اگر چیزی بیرون آید که موجب نقض وضوی زندگان باشد لازم نیست که نوبت دیگر او را غسل دهند و همچنین اگر او را وضو داده باشند لازم نیست که نوبت دیگر او را وضو دهند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه ناقض وضو بیرون آید نوبت دیگر او را غسل باید داد و این قول ضعیف است فصل دوم آنچه مکروهست در کفن و آن هشت امر است اول آنکه کفن را با آهن یا فولاد ببریدن دوم پیراهنی را که جهت میت قطع می‌کنند آستین گذاشتن اما اگر میت را در پیراهن خودش کفن کنند آستین داشتن آن پیراهن مکروه نیست و اما مکروه است که تکمه داشته باشد سوم ریسمانی که کفن را بآن می‌دوزند بآب دهن تر ساختن چهارم کفن را بخور کردن پنجم در کتان کفن کردن ششم در قصب مثل قطنی و غیر آن کفن کردن هفتم بسیاهی چیزی بر کفن نوشتن هشتم کافور در چشم و گوش میت گذاشتن فائده آنکه اگر زن آبستن بمیرد و فرزندی که در شکم دارد زنده باشد واجبست که شکم او را از جانب چپ بدرند و فرزند را بیرون آورند و شکم او را بدوزند و اگر فرزند در شکم بمیرد و مادر زنده باشد و نتوان درست بیرون آوردن زن دست بشکم او برد و طفل را پاره کند و بیرون آورد و پس اگر طفل چهار ماهه باشد او را بطریق مقرر غسل دهند و در سه پارچه بدستوریکه گذشت کفن کنند و دفن نمایند و اگر کمتر از چهار ماهه باشد در لته بپیچند و بی غسل دفن کنند فصل آنچه بمیت متعلق است از وقتیکه از کفن کردن فارغ شوند تا وقتیکه او را بخاک سپارند چهل و هفت امر است پنج امر واجبست

و شش چیز امر سنت است و نه امر مکروه اما شش امر که واجب است اول نماز کردن بر میت
بطریقیکه در کتاب صلوة مذکور خواهد شد دوم نقل کردن او بجانب قبر و اگر در دریا بمیرد
و خشکی متعذر باشد [illegible] یا در صندوق بگذارند و سر آن محکم سازند و اگر خم و صندوق
نباشد چیزی سنگینی برو بندند و درین دو صورت بطریقیکه در لحد می گذارند رو بقبله
کرده در دریا اندازند سوم آنکه او را در قبر بر جانب راست رو بقبله کرده
بخوابانند بطریقیکه در وقت احتضار مذکور شد اما اگر زن ذمیه بمیرد و فرزند
از مسلمان در شکم داشته باشد و آن فرزند نیز مرده باشد باید که چون او را دفن کنند پشت
او را بقبله کنند بجهت آنکه روی طفل در شکم مادر بجانب پشت مادر است چهارم آنکه
قبر را بنوعی بپوشانند که بدن میت از جانوران محفوظ باشد و بوی عفونت او بیرون
نیاید پنجم آنکه زمین قبر مباح باشد پس اگر ظاهر شود که در زمین غصبی دفن شده و صاحب
زمین بآن راضی نشود واجبست که میت را بجای دیگر نقل نمایند و اما آن سی و سه امر
که سنت است اول آنکه جماعتیکه تشییع جنازه می کنند از عقب جنازه بروند یا از دو
جانب آن و در پیش جنازه نروند دوم برداشتن جنازه بتربیع یعنی دوش راست
میت را بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد از آن پای راست او را
بدوش راست برداشتن و چند قدم رفتن و بعد بهمان طریق پای چپ او را
بدوش چپ برداشتن و دوش چپ او را بدوش چپ برداشتن سوم آنکه چون جنازه
ببیند این دعا بخواند اَللهُ اَکْبَرُ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللهُ
وَرَسُولُهُ اَللّٰهُمَّ زِدْنَا اِیْمَانًا وَتَسْلِیْمًا اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ تَعَزَّزَ بِالْقُدْرَةِ وَقَهَرَ
الْعِبَادَ بِالْمَوْتِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ لَمْ یَجْعَلْنِیْ مِنَ السَّوَادِ الْمُخْتَرَمِ چهارم آنکه
مقبره نزدیک را ترجیح دهند بر مقبره دور مگر آنکه در مقبره دور شخصی از صلحا و اکابر
دین مدفون باشد پنجم آنکه عمق قبر بمقدار قد آدمی باشد و اگر تا جنبر گردن باشد

سنت بفعل می آید ششم لحد در قبر کندن مگر آنکه زمین بسیار نرم باشد و بترسند که فرو ریزد هفتم آنکه لحد بجانب قبله باشد هشتم آنکه فراخ باشد آنقدر که در ان توان نشست نهم آنکه میت را در جانب پای قبر لمحه بگذارند و بعد از ان قدم بجانب قبر نقل نمایند و لمحه بگذارند باز نوبت دیگر نقل نمایند و لمحه بگذارند و بعد از ان بقبر نقل کنند و اگر میت زن باشد این سه نقل سنت نیست دهم آنکه اگر میت مرد باشد اول سر او را داخل قبر سازند و بعد از ان باقی بدن او را و اگر زن باشد بیک نوبت در قبر نهند یازدهم آنکه وقتیکه زن را در قبر می نهند سر قبر را بچادر شبی یا پرده یا امثال آن بپوشند دوازدهم آنکه شخصی که داخل قبر میشود و میت را در قبر میگذارد سر و پا برهنه باشد سیزدهم آنکه اگر میت زن باشد آن شخص که داخل قبر میشود و او را بخاک میسپارد باید که محرم او باشد و شوهر اولی است از جمیع محارم و اگر میت مرد باشد باید که آن شخص بیگانه باشد چهاردهم آنکه در وقتیکه میت را در لحد گذارند این دعا بخوانند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَزَلَ بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ اَللّٰهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا و اگر میت زن باشد بجای عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ أَمَتُكَ وَابْنَةُ عَبْدِكَ بگوید و بجای نَزَلَ بِكَ نَزَلَتْ بِكَ بگوید و بجای افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ وَأَلْحِقْهُ بِنَبِيِّهِ افْسَحْ لَهَا فِي قَبْرِهَا وَأَلْحِقْهَا بِنَبِيِّهَا بگوید و بجای لَا نَعْلَمُ مِنْهُ لَا نَعْلَمُ مِنْهَا و بجای وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنَّا وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِهَا مِنَّا بگوید پانزدهم آنکه خاک زیر سر میت را بطریق بالش بلند سازند شانزدهم آنکه در قبر زیر رخ میت خاک کربلا بگذارند هفدهم آنکه گره های کفن را بگشایند هجدهم آنکه روی میت را باز کنند نوزدهم آنکه در پس پشت میت کلوخی بگذارند تا بر پشت نیفتد بیستم تلقین کردن میت در قبر باین طریق

يَا عَبْدَ اللّٰهِ اذْكُرِ الْعَهْدَ الَّذِي خَرَجْتَ عَلَيْهِ مِنْ دَارِ الدُّنْيَا إِلَى دَارِ الْآخِرَةِ شَهَادَةَ
أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلٰهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا وِتْرًا حَيًّا
قَيُّومًا دَائِمًا أَبَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاتَمُ
أَنْبِيَائِهِ وَسَيِّدُ رُسُلِهِ أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَأَنَّ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَلِيُّ اللّٰهِ وَوَصِيُّ رَسُولِهِ وَخَلِيفَتُهُ مِنْ بَعْدِهِ
الْقَائِمُ بِأَمْرِهِ وَأَنَّ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِهِ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَجَعْفَرًا
وَمُوسَى وَعَلِيًّا وَمُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْخَلَفَ الْمُنْتَظَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْمَهْدِيَّ صَلَوَاتُ اللّٰهِ
وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ حُجَجُ اللّٰهِ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ يَا عَبْدَ اللّٰهِ إِذَا جَاءَكَ الْمَلَكَانِ الرَّسُولَانِ
الْكَرِيمَانِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْأَلَاكَ عَنْ رَبِّكَ وَعَنْ نَبِيِّكَ وَعَنْ كِتَابِكَ وَعَنْ
نَبِيِّكَ وَعَنْ قِبْلَتِكَ وَعَنْ إِمَامِكَ فَقُلْ وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ اللّٰهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي
وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَعَلِيٌّ إِمَامِي وَالْأَوْصِيَاءُ الْمَذْكُورُونَ
مِنْ بَعْدِهِ أَئِمَّتِي وَحُجَجِي وَأَشْهَدُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالْقَبْرَ حَقٌّ وَسُؤَالَ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ فِي
الْقَبْرِ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالنُّشُورَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ حَقٌّ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ
وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ تَعَالَى حَقٌّ هٰذَا اعْتِقَادِي
عَلَيْهِ أَحْيَيْتُ وَعَلَيْهِ مِتُّ وَعَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالَى و اگر میت زن باشد بجای
يَا عَبْدَ اللّٰهِ اذْكُرِ الْعَهْدَ يَا أَمَةَ اللّٰهِ اذْكُرِي الْعَهْدَ بگوید و بجای يَا عَبْدَ اللّٰهِ إِذَا
جَاءَكَ يَا أَمَةَ اللّٰهِ إِذَا جَاءَكِ بگوید و کاف جاءک باقی کافها خطاب را مکسور بخواند
و بجای فَقُلْ وَلَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ فَقُولِي وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي بگوید بیست و یکم تجدید
بخشت خام و گل پوشیدن بیست و دوم در وقت گل پوشیدن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ صِلْ وَحْدَتَهُ وَآنِسْ وَحْشَتَهُ وَآمِنْ رَوْعَتَهُ وَأَسْكِنْ إِلَيْهِ مِنْ
رَحْمَتِكَ رَحْمَةً تُغْنِيهِ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ فَإِنَّمَا رَحْمَتُكَ لِلظَّالِمِينَ

و اگر میّت زن باشد ضمیر مؤنث بجای ضمیر مذکر بیاورند سنّت۲۳ و سوم آنکه حاضران غیر اقوام میّت خاک را به پشت دست در قبر بریزند سنّت۲۴ و چهارم در وقت خاک ریختن بگوید اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ سنّت۲۵ و پنجم آنکه قبر را بمقدار چهار انگشت یا یک وجب بلند سازند سنّت۲۶ و ششم آنکه بروی قبر ریگ بریزند و اگر ریگ سرخ باشد ثواب بیشتر است سنّت۲۷ و هفتم آنکه نشانه بر سر قبر میّت نصب نمایند سنّت۲۸ و هشتم آنکه آبی بر روی قبر بریزند باین طریق که از سر گرفته بجانب پا آیند و از جانب پا بجانب سر بازگردند و آنچه از آب بماند در وسط قبر بریزند و باید که ریختن آب اول تا آخر منقطع نشود سنّت۲۹ و نهم آنکه شخصی که این آب را میریزد در وقت ریختن رو بقبله باشد سنّت۳۰ دهم آنکه بعد از آب ریختن حاضران کف دست بر قبر بنهند بنحوی که نشان انگشتان بماند سنّت۳۱ یازدهم در وقت دست بر قبر نهادن رو بقبله کنند سنّت۳۲ دوازدهم آنکه در آن وقت سوره اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ هفت نوبت بخوانند و بعد از آن این دعا را یک نوبت بخوانند اَللّٰهُمَّ جَافِ الْاَرْضَ عَنْ جَنْبَیْهِ وَاَصْعِدْ اِلَیْكَ رُوْحَهُ وَلَقِّهِ مِنْكَ رِضْوَانًا وَاَسْكِنْ قَبْرَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ مَا تُغْنِیْهِ عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ و اگر میّت زن باشد بجای ضمیر مذکر ضمیر مؤنث بیاورند سنّت۳۳ سیزدهم آنکه ولی میّت یا شخصی برخصت او بعد از رفتن حاضران بآواز بلند تلقین میّت کند بطریق تلقین در قبر و امّا آن نه امر که مکروه است اوّل رفتن عورات با جنازه میّت دوم دو میّت بر یک جنازه برداشتن سوم دو میّت در یک قبر دفن کردن چهارم زمین قبر را بتخته یا غیر آن فرش کردن پنجم ریختن خویشان میّت خاک در قبر میّت ششم خاک بیگانه یعنی غیر خاکی که از قبر کندن بهم رسیده باشد در قبر ریختن هفتم صورت قبر را مسنّم کردن یعنی ماهی پشت ساختن هشتم تجدید نمودن قبر بعد از آنکه منهدم شده باشد نهم بر قبر تکیه کردن یا پا نهادن و نشستن و این همه وقت مکروه است و بدانکه هرگاه میّت در مقبره عام دفن شده باشد و آنقدر وقت گذشته باشد که معلوم شود که آن میّت خاک شده

درین صورت واجبست که صورت قبر او را برطرف سازند و حرام است که نمایان گذارند
بلکه باید که با زمین برابر سازند تا هر کس خواهد میت خود را در آنجا دفن نماید اما اگر آن میت
یکی از بزرگان دین باشد درین صورت باید که صورت قبر او را نمایان گذارند تا زندگان از
زیارت او فیض یابند و مردگان از جوار قبر او نفعی برسد و سنت است تعزیت دادن
اقوام میت را یعنی ایشان را پرسش نمودن و تسلی دادن و در وقت تعزیت این دعا
جهت ایشان کردن جبر الله وهنکم واحسن عزاکم ورحم موتاکم
و نیز سنت است که تا سه روز جهت ایشان طعام فرستادن و مکروه است نزد ایشان
طعام خوردن مقصد سوم در بیان احکام تیمم + بدانکه بیست و یک امر است که تعلق
به تیمم کردن دارد دوازده امر واجبست و هفت امر سنت و دو امر مکروه و اما آن
دوازده امر که واجبست اول آنکه مکان تیمم غصبی نباشد بطریقی که در وضو مذکور شد
دوم آنکه آنچه بآن تیمم می کنند خاک باشد چه اصح آنست که تیمم بسنگ و آجر و مانند آن درست
نیست سوم آنکه خاک تیمم طاهر باشد چهارم آنکه خاک تیمم غصبی نباشد پنجم آنکه ممزوج
نباشد بغیر خاک پس اگر ممزوج باشد بچیزی که نام خاک بر آن اطلاق نشود تیمم بر آن
درست نیست ششم آنکه اعضای تیمم قبل از تیمم کردن طاهر باشد هفتم نیت کردن باین
طریق که تیمم می کنم بدل وضو بجهت مباح بودن نماز واجب قربة الی الله و در تیمم عوض
غسل بجای بدل وضو بدل غسل گوید هشتم آنکه انگشتری و هر چه حائل باشد
از دست بیرون کند نهم مقارن نیت دو کف دست بر خاک زدن دهم مسح رو
کردن بهر دو کف دست از رستنگاه موی سر تا طرف بینی یازدهم مسح کردن پشت دست
راست بکف دست چپ دوازدهم مسح کردن پشت دست چپ بکف دست
راست و بدانکه میان مجتهدین خلافست بعضی برآنند که در تیممی که بدل وضوست
یک نوبت دستها را بر خاک باید زد و اگر بدل غسل است دو نوبت یکی از برای مسح رو و دیگری

۳۲

زندگی

از برای مسح دستها و بعضی بر آنند که در تیممی که بدل وضو باشد دو نوبت دست بر خاک
باید زدن بطریق تیممی که بدل غسل است و این مذهب اصح است فصل دوم اما آن هشت
امر که در تیمم سنت است اول آنکه خاک تیمم خالص باشد یعنی ممزوج بغیر خاک نباشد هر چند
اطلاق خاک بر آن توان کرد دوم آنکه خاک تیمم از زمین مرتفع باشد مثل تلهای صحرا
سوم آنکه در وقت زدن کف دست بر خاک انگشتان را از یکدیگر دور سازد چهارم
آنکه بعد از دستها بر زمین زدن هر دو دست را از خاک بتکاند پنجم آنکه اگر کسی دستهای خود
را قطع کرده باشد جای قطع را بخاک مسح کند ششم آنکه تیمم را با خر وقت اندازد هر چند
معلوم باشد که آخر وقت آب یافت نخواهد شد هفتم سنت است هر نماز تیمم علیحده کند
هر چند تیمم سابق نقض نشده باشد و اما آن دو امر که در تیمم مکروه است اول بر ریگ
تیمم کردن دوم بر زمین شوره تیمم کردن مطلب اول در بیان مطهرات بدانکه
احتیاج به نیت کردن ندارد و این طهارت را از ازاله نجاست گویند و ازاله نجاست به
دوازده چیز می شود که آنها را در شرع مطهرات گویند اول آب دوم زمین سوم
آفتاب چهارم آتش پنجم استحاله ششم انتقال هفتم انقلاب هشتم نقص نهم اسلام
دهم زوال عین یازدهم مسح بطاهر دوازدهم تبعیت و احکام هر یک از این مطهرات دوازده گانه
بتفصیل مذکور می شود اما احکام آب که اول پاک کننده هاست بدانکه آب یا مطلق
است یا مضاف و آب مطلق آنست که آنرا در عرف و لغت آب گویند
بی آنکه قیدی با او باشد و آب مضاف آنست که با قید آب گویند مثل آب گل
و آب غوره و آب مطلق یا جاریست یا غیر جاری و آب غیر جاری بر چهار قسم است
آب مساوی کر و آب کمتر از کر و آب زیاده از کر و آب چاه پس آب منقسم به پنج قسم
منقسم شد اما آب جاری در شرع آبی است که از زمین بجوشد غیر آب چاه و آن
بملاقات نجاست نجس نمی شود اگر چه کمتر از کر باشد مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست

تغیر یابد و آب باران مادام که می بارد حکم آب جاری دارد و آب حمام نیز حکم آب جاری
دارد اگر متصل بماده باشد که آن ماده کر یا زیاده بر کر باشد فصل امّا آب کر آبی
است که مساحت آن در طول و عرض و عمق چهل و دو وجب و هفت هشتم وجب
باشد بوجب مستوی الخلقه و این بوزن یکهزار و دویست رطل عراقی است و
هر رطل یکصد و سی درهم شرعی است و هر درهمی چهل و هشت جو متوسط است پس هر رطل
عراقی شش هزار و دوصد و چهل جو متوسط است پس کر هفت هزار و چهارصد و هشتاد
هزار جو متوسط است و این آب نجس نمی شود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بوی یا طعم آن
بنجاست متغیر شود پس بنابرین اگر دست شخصی بخون آلوده باشد و در حوضی فرو برد
که یک کر باشد بی زیاده و کم آب آن حوض بالتمام نجس میشود بجهت آنکه معلوم است که
اندکی از رنگ آن آب بخون تغیر یافته و تتمه آن کم از کر است پس کل آن آب نجس است
امّا اگر دست شخصی ببول آلوده شده باشد و بول خشک شود و آن شخص دست را در آن
حوض که مساوی کر است فرو برد آب آن حوض نجس نمیشود و دست آن شخص طاهر میشود
بجهت آنکه چیزی از آن نجاست تغیر نیافته امّا اگر آب حوض زیاده از کر باشد و قطره خونی
در آن افتد و بعضی از آن از آب برنگ خون تغیر یابد در این صورت تخمین باید کرد اگر آنچه از آب
آن حوض که تغیر نیافته مقدار کر است آن آب طاهر است و اگر کمتر است نجس است و اگر در آبی
که یک کر است بی زیاده و کم موی مثلاً از سگ افتد و شخصی بکاسه مثلاً آن مو را از روی آب
بیکدفعه بردارد اندرون کاسه و آبی که در و درآمده نجس خواهد بود و بیرون کاسه
و آبی که مانده طاهر است و اگر آن مو در کاسه درنیامده باشد بعکس خواهد بود یعنی اندرون
کاسه و آبی که در و درآمده طاهر است و بیرون آن کاسه و آبی که مانده نجس است و امّا
آب کمتر از کر نجس میشود بملاقات نجاست هرچند که متغیر نشود برنگ و بوی و طعم آن
تغیر نیابد فصل بدانکه در آب چاه میان مجتهدین خلاف است بعضی بر آنند که مادام

که سزاوار

که رنگ یا بوی یا طعم آن نجاست تغییر نیابد نجس نمی‌شود و بعضی برآنند که نجس می‌شود
هرچند تغییر نیابد و بعضی برآنند که اگر مقدار یک کر است یا زیاده نجس نمی‌شود و اگرچه تغییر
نیابد و اگر کمتر است نجس میشود اگرچه تغییر نیابد و مذهب اول اقوی ست و واجب است نزد
آن مجتهدین که قائلند بنجاست آب چاه بملاقات نجاست آنکه کل آب آنرا نزح نمایند
پس اگر شتری در آن بمیرد یا گاوی یا مسکر مایع بالاصالة در آن افتد یا فقاع یا منی یا خون
حیض یا استحاضه یا نفاس در آن ریخته شود پس اگر نزح کل آب متعذر باشد واجب است
که چهار مرد بنوبت آب بکشند باین طریق که دو مرد آب بکشند و چون مانده شوند آن
دو مرد دیگر بکشند و وقتیکه ایشان مانده شوند باز آن دو مرد اول بکشند و همچنین از طلوع فجر
تا غروب آفتاب و اگر اسبی یا خری یا گاو ماده در چاه بمیرد بمقدار یک کر آب از آن
بکشند و اگر آدمی در آن بمیرد هفتاد دلو بکشند خواه مرد باشد خواه زن و خواه بالغ
باشد و خواه طفل اما اگر کافر باشد در آن خلافست بعضی از مجتهدین کشیدن کل آب را
واجب میدانند و بعضی زیاده بر هفتاد دلو واجب نمیدانند و اگر غائط تر در چاه افتد یا خون
بسیار مثل آنقدر خونیکه از ذبح کردن گوسفند بیرون می‌آید بچاه ده دلو بکشند و اگر خون
کم ریخته شود مثل آن قدر خونیکه از ذبح کبوتر بیرون می‌آید ده دلو باید کشید و همچنین
اگر غائط خشک در چاه افتد و اگر موش در چاه افتد و بمیرد و از هم نپاشیده باشد یا سگ افتد
و زنده بیرون آید هفت دلو بکشند و اگر موش از هم پاشیده باشد هفت دلو باید کشید و
اگر خرگوش یا روباه یا گوسفند یا خوک یا گربه در چاه بمیرد چهل دلو بکشند و همچنین اگر
بول مرد در چاه ریزد و اگر گنجشک در چاه بمیرد یک دلو باید کشید و هر آبی که مضاف است
مثل گلاب و عرق بید مشک و غیره بمجرد رسیدن نجاست باو نجس میشود اگرچه ده کر باشد
و وضو و غسل با آن صحیح نیست نزد جمیع مجتهدین مگر ابن بابویه که او تجویز وضو ساختن
و غسل کردن بگلاب کرده و باقی مجتهدین تجویز نکرده اند و هم از پاک کنندها

زمین است که زیر کفش و ته پا را طاهر می سازد و اگر پای شخصی را بریده باشند و بجای پای از
چوب چیزی ساخته باشند زیر آن چوب را نیز طاهر می سازد سوم از پاک کننده ها آفتاب است
که طاهر میسازد زمین نجس و حصیر و بوریا را هرگاه که آنرا خشک سازد و همچنین طاهر میسازد
هر چیز که قابل نقل و تحویل نباشد مثل درخت و میوه که بر درخت بوده باشد و درها و پنجره ها
که داخل عمارت شده باشد و اگر از گل نجس دیواری بطریق چینه ساخته باشند و آفتاب
بر یک روی آن بتابد و گل آن دیوار را خشک کند روی دیگر آن دیوار و اندرون او همه
پاک میشود چهارم از پاک کننده ها آتش است و آن طاهر می سازد چیزی را که انگشت یا
خاکستر نماید اما اگر از گل نجس خشت سازند و آن خشت را آجر سازند در طاهر شدن آن خلاف است
و همچنین اگر از گل نجس کوزه سازند شیخ طوسی علیه الرحمه برآنست که این هر دو طاهر میشود
و این قول قوتی دارد پنجم از پاک کننده ها استحاله است یعنی تغیر صورت و نام نجسی
نجس مثل آنکه منی حیوان طاهر شود یا سگ در نمکزار افتد و نمک شود ششم انتقال یعنی
نجسی از جائی بجائی نقل شود مثل خون آدمی که بشکم پشه رود هفتم انقلاب مثل آنکه خمر
سرکه شود هشتم نقص مثل شیرهٔ انگور که چون او را بجوشانند نجس میشود و چون چهار دانگ
آن کم شود طاهر میشود نهم اسلام و آن پاک میسازد کافر را از نجاست کفر دهم زوال
عین نجاست یعنی برطرف شدن عین نجاست مثل آنکه دهن اسپ یا بعضی از اعضای آن
آلوده بخون شود و بی آنکه بشویند خون برطرف شود طاهر میشود یازدهم مسح بطاهر و این
در دو جا لازم است که چون مخرج را بسه سنگ یا بسه کلوخ یا بسه لته یا غیر آن بشرط آنکه
طاهر باشد پاک کنند مخرج طاهر میشود دوازدهم تبعیت مثل آنکه شخصی مسلمان طفلی را
از کافر حربی اسیر کند آن طفل به تبعیت آن مسلمان طاهر میشود و همچنین شیرهٔ انگور
که چون بجوشد نجس می شود و چون چهار دانگ آن برطرف شود طاهر میشود و دیگ
و چمچهٔ آن و رخت و بدن پزندهٔ آن به تبعیت طاهر میشود فصل نجاسات

یازده است اول بول دوم غائط بشرط آنکه این هر دو از حیوانی باشد که گوشت آن
حرام باشد و خون جهنده داشته باشد سوم خون از حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه
گوشت آن حلال باشد و خواه حرام مگر خونیکه بعد ذبح در اعضای حیوان بماند بشرط آنکه در
وقت ذبح خون معتاد بیرون آمده باشد پس هر خونیکه بعد از بیرون آمدن خون معتاد
در اعضای آن حیوان بماند طاهر است و خوردن آن خون حلال است چهارم منی از
حیوانیکه خون جهنده داشته باشد خواه گوشت آن حلال باشد خواه حرام پنجم
سگ غیر سگ آبی که آن طاهر است اما حرام است ششم خوک غیر خوک آبی که آن حکم سگ
آبی دارد و اگر سگی بر گوسفندی بجهد و بچه از ایشان حاصل شود پس اگر بسگ شبیه
باشد نجس است و اگر بگوسفند شبیه است یا بهیچ کدام از حیوان شبیه نیست طاهر است
اما اگر سگی بر خوکی بجهد و بچه حاصل شود که بهیچ کدام شبیه نباشد در نجس بودن آن میانه
مجتهدین خلافست و احتیاط آنست که نجس است هفتم کافر خواه کافر ذمی خواه کافر حربی
و خواه اهل کتاب باشد و خواه نباشد اما قلیلی از مجتهدین را مذهب آنست که یهود و نصاری
طاهر اند و این مذهب ضعیف است هشتم هر چیز مست کننده است بشرط آنکه در اصل
روان باشد و شیخ ابن بابویه جائز میداند نماز کردن در جامه که آلوده بخمر باشد و حرام
میداند نماز کردن در خانه که در آن خمر بوده باشد نهم شیره انگور هر گاه بجوش آید و چهار
دانگ آن کم نشده باشد دهم فقاع یعنی بوزه و آن نجس است اگر چه مست
کننده نیست یازدهم حیوانی که بمیرد بشرط آنکه در حال حیات خون جهنده داشته باشد
خواه گوشت آن حلال باشد یا نه جمیع اجزای آن نجس است مگر اجزائی که حس ندارد
مثل موی و استخوان و شاخ و سم از حیوانی که نجس العین نباشد و سید مرتضی بر آنست
که اجزای نجس العین که حس نداشته باشد مثل موی و استخوان سگ و خوک طاهر است
و باقی مجتهدین خلاف او کرده اند فصل اگر سگ ظرفی را بزبان بلیسد و خواهد که

با آب قلیل آن ظرف را طهارت دهند باید که اوّل آنرا بخاک پاک بمالند و بعد از آن دو نوبت
بآب بشویند و اگر خاک متعذر باشد بعضی از مجتهدین برآنند که هر چه شبیه بخاک باشد مثل
اشنان و صابون عوض خاک بشود و بعضی برآنند که عوض خاک یک نوبت بآب بشویند
و اگر آن ظرف را بآب کثیر مثل آب کر و آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن
کافیست بعد از آنکه بخاک مالیده باشند و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر بآب کثیر طهارت
دهند خاک مالیدن لازم نیست و قول اوّل اصح است و اگر خوک ظرفی را بلیسد بعضی از
مجتهدین برآنند که هفت نوبت آن ظرف را بآب باید شست و بعضی برآنند که بطریق
لیسیدن سگ است فصل اگر جامه مثلاً از بول نجس شده باشد و خواهند که آنرا بآب
قلیل طهارت دهند پس اگر به بول طفل شیرخواره نجس شده بمجرد آب ریختن بر آن طاهر
میشود و احتیاج بافشردن نیست امّا به سه شرط اوّل آنکه آن طفل پسر باشد نه دختر
دوّم آنکه اکثر غذای او شیر باشد سوّم آنکه سن او کمتر از دو سال باشد و اگر به بول غیر
طفل شیرخواره نجس شده باشد باید که بعد از آنکه آب بر آن بریزند یک نوبت بیفشرند
و باز آب بر آن بریزند و نوبت دیگر بیفشرند و اگر بغیر بول نجس شده باشد بیک نوبت
آب ریختن و یک نوبت افشردن طاهر می‌شود بعد از ازاله عین نجاست و احتیاج بدو
نوبت نیست امّا اگر در آب کر یا آب روان طهارت دهند یک نوبت در آب فرو بردن
کافیست بعد از آنکه عین نجاست از آن ازاله شده باشد و افشردن لازم نیست و اگر
پوستین یا دوشک یا بالش یا مانند آنها را بآب قلیل طهارت دهند احتیاج بافشردن
آن نیست و مالیدن آن کافیست و بدانکه هرگاه جامه مثلاً نجس شود بنجاستی که رنگ
داشته باشد مثل خون یا غیر آن و آنرا بشویند و رنگ آن نجاست در جامه بماند
آن رنگ پاکست و ازاله آن رنگ لازم نیست فصل اگر ظرف نجس را مثل کاسه و
دیگ و خم خواهند که بآب قلیل طهارت دهند قدری آب داخل آن کنند و حرکت دهند

تا آب بهمه جای او برسد و آن آب را بریزند و نوبت دیگر آب در آن کنند و حرکت دهند و بریزند آن ظرف طاهر میشود و اگر آن ظرف تغار یا در زمین محکم کرده باشند مثل دیگ دکان کندن آن لازم نیست و همین طریق طهارت میتوان داد و اگر آنقدر آب در آن باشد آنرا از لته یا پنبه بر دارند و بدانکه در ظرف طلا و نقره چیزی خوردن و چیزی در آن گذاشتن حرام است بر مرد و زن تا آن آب و طعام و میوه که در آن ظرف است حرام نمیشود لیکن از آن ظرف بیرون آوردن آن بقصد خوردن حرام است و بقصد آنکه بجای دیگر گذارند و بعد از آن بخورند حلال است و از آفتابه طلا و یا نقره دست شستن حرام است و همچنین بطاس طلا و نقره آب بر خود یا بر دیگری یا بر جایی ریختن و همچنین از دوات طلا و نقره چیز نوشتن و از سرمه دان طلا و نقره سرمه کشیدن اما قلم و میل طلا و نقره حلال است و اگر از طاس یا کوزهٔ نقره کوب یا طلا کوب آب بخورد واجبست که لب خود را به طلا یا نقرهٔ آن نرساند و اگر ظرف مس مطلا را بر آتش گذارند پس اگر از آن طلا حاصل شود حکم ظرف طلا خواهد داشت و اگر مطلقاً طلا حاصل نشود میان مجتهدین در آن خلافست و اصح آنست که حکم ظرف مس دارد و غسل در حوض طلا و نقره صحیح نیست خواه غسل ترتیبی باشد و خواه ارتماسی اما اگر زمین آن حوض غیر طلا و نقره باشد غسل در آن صحیح است با تمام رسید باب اول بتوفیق الله تعالی

باب دوم

دربیان مسائل نمازهای واجبی و سنتی است و در آن یک مقدمه و سه مطلب و خاتمه است اما مقدمه بدانکه نمازهای واجبی دوازده است اول نماز شبانه روزی که آنرا نماز یومیه گویند دوم نماز جمعه سوم نماز عید رمضان چهارم نماز عید قربان پنجم نماز طواف خانهٔ کعبه ششم نماز آیات یعنی کسوف و خسوف و زلزله و هر امر آسمانی که موجب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و امثال آن هفتم نماز میت

۳۶

است که راه دین حق است و دیگر راه آخرت است که راه بهشت است از برای مومنان و بر روی جهنم کشیده است و مومنان که در دنیا صراط دین حق ثابت مانده از آن صراط عبور می کنند بسوی بهشت و در احادیث عامه و خاصه مستفیضه وارد شده است که صراط مستقیم علی ابن ابی طالب است

هشتم نمازیکه بنذر واجب میشود نهم نمازیکه بسوگند واجب میشود دهم نمازیکه بعهد واجب میشود یازدهم نمازیکه باجاره واجب شود دوازدهم نمازیکه از پدر فوت شود بر پسر بزرگتر واجب شود امّا نمازهای سنّتی بسیار است و آنچه درین کتاب مذکور میشود بیست و چهار نماز است اوّل نماز نوافل یومیه که در هر شبانه روز سنّت است گذارده شود دوم نمازیکه بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منسوب است سیوم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منسوب است چهارم نمازیکه بحضرت فاطمهٔ زهرا صلواة الله علیها منسوب است پنجم نماز جعفر طیار ششم نماز اعرابی هفتم نماز طلب باران که آنرا نماز استسقا گویند هشتم نماز عید غدیر نهم نماز اوّل هر ماه دهم نماز نافلهٔ ماه رمضان یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله دوازدهم نماز شب مبعث سیزدهم نماز روز مباهله چهاردهم نماز زیارت پانزدهم نماز غایب شانزدهم نماز نصف شب ماه رجب هفدهم نماز نصف شب ماه شعبان هجدهم نماز شب عید ماه رمضان نوزدهم نماز ساعت غفلت بیستم نماز وقت ارادهٔ سفر بیست و یکم نماز توبه بیست و دوم نماز هدیه میّت بیست و سیوم نماز روز عاشورا بیست و چهارم نماز روز نوروز مطلب اوّل در بیان نمازهای واجبی و در آن نه مقصد است مقصد اوّل در نماز یومیه یعنی نماز پنجگانه که هر شبانه روزی واجبست بر هر بالغ و عاقل مگر زنی که حائض یا نفسا باشد بدانکه مقدّمات نماز یومیه یعنی چیزی چند که پیش از شروع در نماز بفعل باید آورد شش امر است اوّل طهارت از حدث دوم نجاست برطرف کردن از بدن و جامه سیوم پوشیدن عورت چهارم ملاحظه کردن مکان نماز که غصبی و نجس نباشد پنجم ملاحظه نمودن وقت نماز ششم تحقیق نمودن قبله و ازین شش چیز دو چیز اوّل در باب اوّل این کتاب بتفصیل مذکور شد و چهار باقی در چهار بحث مذکور می‌شود بحث اوّل در پوشیدن عورت و آن در نماز واجب است خواه کسی باشد که نگاه کند و خواه نباشد

یعنی ولایت و متابعت آنحضرت و امامان از ذریت او [illegible] ایمان ثابت [illegible] یقین [illegible] ولایت [illegible] متابعت ایشان [illegible] اشاره بان [illegible] صراط الذین [illegible] یعنی صراط مستقیم راه آن گروهی است که انعام کرده بر ایشان [illegible] و مراد از نعمت [illegible] نعمت دنیا [illegible] و صالحان [illegible] العالمین [illegible] اهل‌البیت

٣٠

و خواه نگاه کننده محرم باشد مثل زن و کنیز اینکس و خواه نامحرم باشد پس اگر شخصی در خانهٔ
تاریک خالی نماز گذارد و عورت خود را نپوشد نماز او باطل است و بر مرد حق پوشیدن
قبل و دُبر و خُصیه واجبست امّا بر زن واجب است پوشیدن کل بدن غیر رُو
و کف دستها و قدمها امّا اگر زن بنده باشد پوشیدن سر و موها او واجب نیست
و بدانکه بر شخصی که در آن نماز گذارد بیست و هفت امر متعلق است پنج امر واجب و هفت
امر سنّت و پانزده امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل غصبی نباشد دوم آنکه حریر محض نباشد که
مرد را نماز در حریر محض جائز نیست و شیخ ابن بابویه بر آنست که زن را نیز در حریر محض نماز
صحیح نیست امّا این قول ضعیف است و جائز است مرد را حریر پوشیدن در نماز و بواسطهٔ
ضرورت مثل شدت سرما یا دفع شپش و در روز جنگ نیز پوشیدن حریر مرد را جائز است
سوم آنکه طلا باشد که نماز مرد در طلا باطل است چهارم آنکه طاهر باشد مگر در شش جا اوّل
آنکه اگر جراحتی یا دنبلی داشته باشد که خون از آن روان باشد پس با آن خون نماز صحیح است
تا وقتیکه آن دنبل و جراحت به شود دوم اگر بول کسی متواتر آید و جامهٔ او بآن نجس شود
در این حال با آن جامهٔ نجس به بول نماز او صحیح است بشرط آنکه هر روز یک نوبت آن جامه را
طهارت دهد سوم آنکه اگر طفلی را تربیت نماید خواه آن طفل پسر باشد و خواه دختر و غیر از یک جامه
نداشته باشد هر چند آن جامه به بول و غائط آن طفل نجس شده باشد نماز او در آن جا صحیح
است بشرط آنکه در هر شبانه روزی یک نوبت آن جامه را طهارت دهد و افضل آنست که
نماز ظهر و عصر را بعد از طهارت دادن آن جامه بی فاصله در آخر وقت گذارد و شام
و خفتن را در اوّل وقت گذارد تا چهار نماز در جامهٔ طاهر دریافته باشد چهارم آنکه خونی باشد
کمتر از مقدار درهم بغلی و آن بقدر بند بالای انگشت نرگیر است پس اگر در جامه یا در بدن
آن مقدار خون باشد نماز صحیح است و برطرف کردن آن لازم نیست مگر آنکه از مکان
خود بجامه یا بدن شخص دیگر سرایت کند یا خون حیض یا استحاضه یا نفاس یا خون سگ یا خون

اهلبیت علیهم السلام فرض و مودّه است
که هر که اطاعت خدا و رسول او کند
علی بن ابی طالب و پیروی ایشان
و ولایت و ذریت او که انعام
و امامان از ذریت او اند که
و بهشت با ایشان
و صدیقان و شهیدان و صالحان
پیغمبران و صالحان
شهیدان ایشان خواهند بود
رفیقان

۴۱

وارد شده است که مراد از پیغمبران
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
است و از صدیقان حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و از
شهیدان حضرت امام حسن و
حضرت امام حسین و از صالحان سایر
ائمهٔ هدی علیهم السلام پس مراد
از این آیه آنست که رسول خدا و
اهلبیت او را اطاعت نمایند و مرافقت

خوک یا خون کافر باشد پس درین هفت جا بر طرف کردن آن از بدن و جامه واجبست
اگر چه کمتر از مقدار درهم بغلی باشد پنجم آنکه نجاست در پوششی باشد که ستر عورت
بآن نتوان کرد مثل کلاه و بند چاقشور و بند زیر جامه هر چند نجاست آن مغلظه باشد یعنی یکی
ازان هفت خون باشد که قبل ازین مذکور شد ششم هر نجاستی که نماز گذارنده قادر بر ازاله
آن نباشد مثل آنکه جامه بجهت نجاست شده است و نمی تواند که بشوید پس درین جا نماز با نجاست
هفتم از واجبات ساتر آنست که ساتر پوست حیوانی نباشد که خوردن گوشت آن حرامست
مثل سمور و روباه و همچنین موی و پشم آن اما دو حیوانست که گوشت آن حرامست و
با وجود این نماز در پوست و پشم آن صحیح است یکی ازان دو حیوان خز است و آن
حیوانیست آبی که در خشکی زنده نمی ماند دیگری سنجابست و بعضی از مجتهدین منع نماز
کرده اند در پوست و پشم سنجاب و آن هفت امر سنت که تعلق برخت مصلی دارد اول
آنکه پوشش نماز سفید باشد دوم آنکه بهترین و پاکترین پوشیدنیهای اینکس باشد سوم آنکه
ممزوج با بریشم نباشد چهارم آنکه اگر سفید نداشته باشد رنگ سبز هم نداشته باشد پنجم آنکه
مصلی دستار بر سر داشته باشد ششم آنکه دستاری که دران نماز گذارد تحت الحنک داشته
باشد هفتم در نعلین عربی نماز کردن اما آن پانزده امر که مکروه است اول در جامه سیاه نماز
گذاردن دوم در جای نماز ابریشمی نماز کردن سوم در لباس سیاهی که دستار و عبی که
گذاردن درین هر دو اگر سیاه باشد مکروه نیست چهارم در رختی که کافر بافته یا دوخته
باشد نماز گزاردن پنجم در لنگی که بالای پیراهن بسته باشد نماز کردن ششم نماز کردن در رخت
شخصی که از نجاست ملاحظه نکند هفتم نماز کردن در رخت شخصی که از غصب کردن مال
مردم ملاحظه ندارد هشتم نماز کردن اگر در دستش انگشتری آهن باشد نهم بدون ردا نماز
کردن دهم آنکه زن بدون گردن بند یا قلاده نماز گزارد یازدهم آنکه خلخال در پا
داشته باشد که صدا کند دوازدهم در قبای بند بسته نماز کردن سیزدهم آهن ظاهر

ایشان گردان و چون درین آیه
اشاره بیک ارکان عمده ایمان فرمود
که ولایت و متابعت دوستان
خدا باشد و بیزاری دشمنان خدا
نیز از ارکان ایمانست و ایشان
دو قسم اند یکی آنکه دانسته از راه
دنیا از راه حق بدر رفته اند مانند
ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید
و سایر خلفای بنی امیه

۴۲

... علمای اهل سنت ...

شده اند

با خود داشتن چهاردهم نماز کردن مرد در جامهٔ زرد یا سرخ پانزدهم اشتمال صمّا یعنی دو طرف ردا از زیر بغل بیرون آوردن و بر یک دوش انداختن بحث دوم

در بیان احکام مکان نماز بدانکه سی و سه امر است که بمکان نماز تعلق دارد دو امر واجب و چهار امر سنت و بیست و هفت امر مکروه امّا دو امر واجب اوّل آنکه مکان نماز غصبی نباشد که نماز در مکان غصبی باطلست مگر آنکه مالک رخصت دهد و همچنین در ملک شخصی بی رخصت او نماز صحیح نیست و رخصت بر چهار نوع است اوّل رخصت صریح مثل آنکه مالک بگوید که در منزل من نماز بگذار دوم رخصت ضمنی مثل آنکه بگوید که امروز در منزل من باش سیوم رخصت فحوی مثل آنکه مهمانی را بمنزل خود آورد نوع چهارم رخصت شاهد حال و آن در مثل صحرا و حمام و کاروان سرا است که حال شاهد است بانکه مالک بنماز کردن در ان راضی است دوم آنکه مکان نماز نجس نباشد بنحوی که نجاست آن ببدن مصلّی یا لباس آن سرایت کند اگرچه خون کمتر از درهم بغلی باشد امّا اگر مکان نماز خشک باشد و نجاست آن سرایت نکند نماز در ان صحیح است مگر جای سجده که اگر آن نجس باشد نماز صحیح نیست هرچند خشک باشد و نجاست آن ببدن و لباس مصلّی نرسد و امّا آن چهار امر سنت که تعلق بمکان نماز دارد اوّل آنکه کل مکان نماز طاهر باشد دوم آنکه مکان پیشانی در بلندی و پستی با مکان ایستادن برابر باشد یا آنکه مکان پیشانی از مکان ایستادن پست تر باشد سیوم آنکه در برابر مصلّی ستره باشد و مراد بستره آنست که دیواری یا حائلی در قبلهٔ مصلّی باشد که میان مصلّی و آن بیش از دو ذرع یا سه ذرع دست نباشد و اگر عصای در برابر باشد کافیست چهارم آنکه نماز واجب در مسجد گذارده شود خصوصاً در مسجد الحرام و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در حدیث آمده است که ثواب یک نماز در مسجد الحرام برابر ثواب صد هزار نماز است و ثواب یک نماز در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر ثواب ده هزار نماز است

و در هر یک از مسجد اقصی و مسجد کوفه برابر ثواب هزار نماز است و در مسجد جامع برابر صد نماز است و در مسجد محله برابر ثواب بیست و پنج نماز است و در مسجد بازار برابر ثواب دوازده نماز است امّا زن را نماز در خانه افضل است از نماز او در مسجد و نماز او در اندرون خانه افضل است از نماز او در خانه بیرون و نماز او در ایوان منزل افضل است از نماز او در صحن منزل و در صحن منزل افضلست از نماز او بر بام منزل و بر بامی که فصیل دارد افضل است از بامی که فصیل ندارد و امّا بیست و هفت امر مکروه که تعلّق بمکان نماز دارد اوّل نماز را در اندرون حمّام گذاردن امّا در جامه کن حمّام و بر بام حمّام مکروه نیست دوم در کشتی نماز گذاردن هرگاه قدرت بر بیرون رفتن داشته باشد سوم در خانه کعبه نماز واجب گذاردن امّا نماز سنّت مکروه نیست چهارم در جائی نماز گذاردن که در برابر مصحف گشاده باشد یا کتابی یا کاغذی نوشته بشرط آنکه خط آن نمایان باشد پنجم در جائیکه در برابر چراغی باشد یا آتش افروخته ششم در جائیکه در برابر عورتی خوابیده باشد هرچند محرم باشد و پشت او بجانب مصلّی باشد هفتم در جائیکه شخصی در برو باشد هشتم در جائیکه سلاح بی غلاف در برابر باشد نهم در خانه که مجوسی در آنجا باشد امّا در خانه که در آن یهودی یا نصرانی باشد نماز گذاردن مکروه نیست دهم خانه که در آن سگ باشد یازدهم در جائیکه دری گشاده در برابر باشد دوازدهم در گورستان نماز گذاردن سیزدهم در جائیکه چارپایان بسته شوند مثل طویله مانند آن هرچند چارپایان در آن نباشند چهاردهم در جائیکه مست کننده در آنخانه باشد پانزدهم بر روی خرمن گندم نماز گذاردن هرچند آنرا انگور نموده باشند شانزدهم در خانه که اکثر اوقات در آنجا آتش میسوزانند مثل تون حمّام و مطبخ و هرچند که در وقت نماز از آتش خالی باشد هفدهم آنکه مرد در جائی نماز گذارد که در پهلوی او یا در مقدّم او زنی نماز گذارد خواه محرم باشد خواه نامحرم هرگاه میانه ایشان حائلی نباشد یا مقدار ده ذرع بذرع دست دوری نباشد امّا اگر زن

در پس سر مرد باشد کراهیت برطرف میشود و احتیاج بحائلی یا دوری ده ذرع نیست و بعضی از مجتهدین نماز هر دو زن را باطل میدانند هرگاه مقارن تکبیر احرام گویند و الا نماز آنرا که تکبیر احرام بعد از آن دیگری گوید باطل میدانند بشرط آنکه زن در پهلوی مرد یا مقدم بر او نماز گذارد و حائلی یا دوری ده ذرع نباشد هجدهم نماز گذاردن میان ناکی که مور چهار از سوراخ خود بیرون می آیند نوزدهم در جائیکه حیوانات آنجا قی میشوند بیستم در شوره زار نماز گذاردن بیست و یکم بر روی برف نماز گذاردن بیست و دوم در گذرگاه آب نماز گذاردن هرچند آنجا آب نباشد بیست و سوم بر روی ریگ روان نماز گذاردن بیست و چهارم در جاده راه نماز گذاردن بیست و پنجم در زمینی که شقایق رو میده باشد نماز کردن بیست و ششم نماز کردن در خانه که مصور باشد بیست و هفتم در مسجدی که سر آن میخواهند هرچند که از شتر خالی باشد فصل در بیان احکام مساجد و مسجد بنا نهادن بدانکه مسجد بنا نهادن و عمارت کردن ثواب عظیم دارد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که هرکس مسجدی بنا کند خدای تعالی جهت او خانه در بهشت بنا می کند و احادیث در ثواب بنا کردن مسجد بسیار است و بدانکه چهل امر بمسجد تعلق دارد دوازده امر سنت و هجده امر مکروه و یازده امر حرام اما دوازده امر سنت اول آنکه بنای مسجد بسیار بلند و بسیار پست نباشد دوم آنکه طهارت خانه مسجد را نزدیک در مسجد بسازند سوم آنکه شخصی که داخل مسجد میشود اول پای راست را پیش کند و وقتیکه از مسجد بیرون میرود پای چپ را چهارم آنکه پیش از داخل شدن ملاحظه کفش خود کند که نجس نباشد پنجم آنکه در وقت داخل شدن مسجد این دعا بخواند بسم الله والسلام علی رسول الله وصلوات الله وصلوات ملائکته علی محمد وآل محمد والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته رب اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک ششم آنکه در وقت بیرون رفتن نیز همین دعا بخواند هفتم آنکه بر وضو بودن در وقت

داخل شدن هشتم آنکه چون داخل شود دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد نهم آنکه اکثر اوقات بمسجد تردد نمودن و مسجد را خوشبو گردانیدن دهم در مسجد رو بقبله نشستن و حمد خدا تعالی بجا آوردن و صلوة فرستادن و حاجت از خدا طلبیدن یازدهم چراغ را در مسجد روشن کردن چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله منقول است که هر کس در مسجدی چراغی روشن کند جمیع ملائکه و حاملان عرش از جهت او استغفار میکنند مادام که چراغ روشن باشد دوازدهم مسجد را جاروب کردن خصوصاً در روز پنجشنبه و شب جمعه چه از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس روز پنجشنبه یا شب جمعه مسجد را جاروب کند و مقدار سرمه که در چشم میکشند خاکروبه از مسجد بیرون کند خدا تعالی جمیع گناهان او را می آمرزد و اما آن هفده امر که مکروه است در مسجد تعلق دارد اول آنکه دیوار مسجد کنگره داشته باشد دوم آواز در مسجد بلند کردن سوم شمشیر از غلاف بیرون کردن چهارم شعر خواندن پنجم خواب کردن ششم خرید و فروخت کردن هفتم حکایت امور دنیا کردن هشتم اطفال و دیوانها را گذاشتن که داخل مسجد شوند نهم وضو کردن در مسجد از حدث بول یا از حدث غائط دهم برهنه کردن عورتین یا ناف یا ران یا زانو یازدهم شخصی را حد زدن دوازدهم بر دیوار مسجد صورت چیزی کشیدن که جان نداشته باشد مثل درخت و غیر آن سیزدهم آب دهن یا بلغم در مسجد افگندن چهاردهم داخل شدن شخصی در مسجد که از دهن او بوی سیر یا پیاز یا امثال آن آید پانزدهم مسجد را مکتب خانه کردن شانزدهم بفعل آوردن اهل حرفه حرفه خود را در مسجد بتخصیص سر تراشی هفدهم در مسجد بفارسی یا ترکی حرف زدن یا بزبان دیگر غیر زبان عربی و اما آن یازده امر که حرام است اول مسجد را بطلا نقاشی کردن دوم سنگریزه که فرش مسجد باشد از مسجد بیرون کردن سوم در مسجد چیزی نجس داخل کردن هر چند سرایت بمسجد نکند چهارم در نگ نمودن جنب و حائض و نفسا در مسجد پنجم فرشی که وقف مسجد باشد در غیر مسجد انداختن ششم چیزی را در مسجد طهارت دادن اگر چه در آبگیر یا آب جاری باشد

هشتم چیزی از زمین مسجد داخل ملک خود کردن یا داخل کوچه نهم میت را در مسجد دفن کردن
دهم صورت جاندار بر دیوار مسجد کشیدن یازدهم مصالح مسجدی که منهدم شود و قابل تعمیر نباشد
در غیر مسجد بکار بردن دوازدهم در مسجد درخت نشاندن بحث سوم در ملاحظه نمودن وقت
اول وقت نماز صبح از برآمدن صبح صادق است و وقت آن میباشد تا برآمدن آفتاب و
اول وقت نماز پیشین زیاده شدن سایه شخص است بعد از آنکه بنهایت کوتاهی رسیده
باشد چنانچه در بلاد واقع میشود یا ظاهر شدن سایه است بعد از آنکه برطرف شده باشد
چنانچه در مکه مشرفه واقع میشود و این وقت را زوال گویند و اول وقت عصر وقتیست که از
زوال بمقدار نماز ظهر گذشته باشد نظر بحال مصلی پس اگر مطهر و مقیم باشد و مقدار چهار رکعت
گذشته باشد وقت عصر داخل شده و اگر محدث باشد بمقدار طهارت و چهار رکعت گذشته باشد
و اگر مسافر و مطهر باشد بمقدار دو رکعت و اگر محدث باشد بمقدار طهارت و دو رکعت گذشته
باشد و آخر وقت ظهر وقتی است که تا غروب آفتاب بمقدار نماز عصر مانده باشد نظر بحال مصلی
چنانچه معلوم شد و این مقدار وقت مخصوص عصر است و مقدار ادای ظهر از اول زوال
مخصوص ظهر است و مابین این دو وقت مخصوص مشترک است میان ظهر و عصر و آخر وقت
عصر غروب آفتاب است و آن اول وقت نماز شام است و علامت آن برطرف شدن سرخی است
که از جانب مشرق ظاهر شود و اول وقت نماز خفتن وقتیست که از غروب آفتاب بمقدار سه
رکعت گذشته باشد اگر مطهر باشد یا بمقدار سه رکعت با طهارت اگر محدث باشد پس وقت مشترک
میشود میانه شام و خفتن تا آنکه باقی ماند بنصف شب آن مقدار وقت که نماز خفتن را
دران ادا توان کردن که آن خاصه نماز خفتن است نظر بحال مصلی چنانکه گذشت و جمعی از
مجتهدین برآنند که تا سرخی جانب مغرب برطرف نشود وقت نماز خفتن داخل نمیشود
فصل نماز در اول وقت گذاردن ثواب عظیم دارد و تخصیص نماز صبح و نماز مغرب و
تاخیر نماز از اول وقت بغیر سببی مکروه است مگر در چند جا که تاخیر نماز از اول وقت سنت است

و از آنجمله دوازده جاست که مشهور میان علما است مذکور میسازیم اوّل تاخیر نماز خفتن تا وقتیکه سرخی مغرب برطرف شود و بعضی از مجتهدین این تاخیر را واجب میدانند دوّم تاخیر نماز ظهر در بلاد یکه هوا بغایت گرم میشود تا وقتیکه گرمی هوا اکثر شود سیوم تاخیر نماز عصر تا وقتیکه سایه بعد از زوال حادث شده مساوی شاخص شود چهارم تاخیر زنی که استحاضه دارد و هر یک از نماز ظهر و عصر را و مغرب و عشا را با آخر وقت تا دو دو نماز بیک غسل دریابد پنجم تاخیر نماز صبح و ظهر و عصر جهت گذاردن نافلهٔ آن ششم تاخیر پیش نماز را تا وقتیکه ماموان جمع شوند هفتم تاخیر مامومان نماز را تا وقتیکه پیش نماز حاضر شود هشتم تاخیر مسافر نماز را تا وقت فرود آمدن هرگاه ادای نماز در آن منزل بهتر بجا تواند آورد نهم تاخیر نماز مغرب و خفتن تا رسیدن بمشعر الحرام چنانچه در کتاب حج مذکور خواهد شد دهم تاخیر نماز مغرب شخصی را که جمعی انتظار او کشند که با و افطار نمایند یا خود در روزه دار بوده و بغایت گرسنه باشد یازدهم تاخیر مربیهٔ طفل ظهر و عصر را با آخر وقت تا چهار نماز را در جامهٔ طاهر یا در جامهٔ قلیل النجاست دریابد چنانچه در کتاب طهارت مذکور شد دوازدهم تاخیر شخصی که بقضای نمازهای گذشته مشغول است نماز حاضر را تا آخر وقت و سید مرتضی تاخیر نماز حاضر را واجب میداند در این صورت مذهب او اینست که هر کس که نماز قضا در ذمّت او باشد واجبست که علی الفور بجا آورد و او را جائز نیست که هیچ امر مباح یا سنّت اشتغال نماید تا وقتیکه ذمّت خود را از همهٔ آن نمازها فارغ سازد و اکثر مجتهدین موافقت با سید مرتضی نکرده اند فصل در احکام اذان گفتن چون وقت هر یک از نمازهای پنجگانه داخل شود اذان گفتن سنّت موکده است خصوصاً از برای نمازی که قرأت آنرا بلند باید خواند و بعضی از مجتهدین اذان را از برای آن واجب میدانند و بعضی مخصوص آن نمی دانند بلکه اذان را از برای هر یک از نمازهای پنجگانه واجب می دانند و بعضی از برای نماز صبح و مغرب واجب میدانند پس اذان از برای غیر نمازهای پنجگانه سنّت نیست بلکه حرام است تا سنت است

که سه مرتبه الصلوة گفته شود و در اذان گفتن جهت نماز یومیه ثواب عظیم است و احادیث
درین باب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
بسیار است مثل آنکه در حدیث آمده که هر کس در شهری از شهرهای اسلام اذان بگوید
بهشت از برای او واجب میشود و باید دانست که لازم نیست که مؤذن بالغ باشد پس اگر طفل ممیز
اذان گوید کافیست و اذان زن از برای زنان و از برای مردانی که محرم او باشند جائز است
بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود اما اگر زن بسیار پیر باشد و از شنیدن آواز او خوف فتنه
نباشد جائز است که آواز او را مردان نامحرم بشنوند مقصد آنچه باذان متعلق است سی امر است
نوزده امر سنت و نه امر مکروه و دو امر حرام اما نوزده امر سنت اول آنکه اذان در وقت
اول گوید دوم آنکه مؤذن در وقت اذان گفتن رو بقبله باشد سوم آنکه اذان را بلند
گوید چهارم آنکه ایستاده اذان گوید پنجم آنکه در وقت اذان گفتن وضو داشته باشد ششم
آنکه بر جای بلند بایستد هفتم آنکه دو انگشت خود را در دو گوش کند هشتم آنکه اذان را بتانی
گوید نه بشتاب نهم آنکه در آخر هر فصلی سکوت قلیل نماید دهم آنکه اختیار مؤذنی کنند که عدالت
داشته باشد یازدهم آنکه مؤذن وقت شناس باشد دوازدهم آنکه خوش آواز باشد
سیزدهم آنکه حرف نزند در وقت اذان شنیدن چهاردهم دانستن مؤذن مسائل اذان
را بطریقیکه مذکور شد پانزدهم صلوات فرستادن مؤذن و کسیکه اذان می شنود در وقت
نام بردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیخ ابن بابویه صلوات فرستادن را مطلقا
واجب میداند بر هر کس که نام آنحضرت را بر دیا بشنود در اذان و غیره و این قول کمال
قوت دارد شانزدهم اظهار نمودن حرف ها در لفظ الله و اله و اشهد و صلوة هفدهم
اظهار کردن حرف حا را در لفظ حَیَّ عَلَی الفَلَاح هجدهم آنکه هر چه مؤذن از فصول اذان
گوید شنونده آنرا نیز بگوید نوزدهم اعاده نمودن اذان صبح اگر قبل از طلوع فجر آورده
باشد و اما آن نه امر که در اذان مکروه است اول حرف زدن مؤذن در اثنای اذان

دوم سکوت طویل در اثنای اذان سوم نگاه کردن مؤذن در حال اذان بجانب راست و چپ
چهارم هر یک از شهادتین را زیاده بر دو نوبت گفتن چنانکه مخالفان میگویند پنجم اذان گفتن در
وقت راه رفتن ششم سواره اذان گفتن هفتم اذان گفتن جهت عصر روز جمعه هرگاه نماز
جمعه گذارند هشتم اذان گفتن جهت عصر روز عرفه نهم کسی که میگذارد دهم اذان گفتن جهت عشا
در مشعر الحرام شخصی را که حج میگذارد و بعضی از مجتهدین اذان را در بیست جا حرام میدانند
و آنها آن دو امر که حرام است اول اذان گفتن قبل از آنکه وقت نماز داخل شود مگر اذان
نماز صبح که قبل از طلوع صبح جائز است دوم گفتن اَلصَّلوٰةُ خَیرٌ مِنَ النَّوم در اذان صبح
مگر از راه تقیه که نزد مخالفان گفتن آن سنت است **فصل** اقامت بعد از اذان
سنت مؤکده است با آنکه اذان ثواب عظیم دارد و ثواب اقامت بیشتر از آنست
و سنت است که آواز را در اقامت بلند نکنند و تأنی در آن سنت نیست بلکه تند گفتن
سنت است و سید مرتضی علیه الرحمه اقامت را در همه نمازهای پنجگانه واجب میداند
و بی وضو اقامت گفتن را حرام میداند و ایستادن را در آن واجب میداند و جمعی از
مجتهدین حرف زدن را بعد از گفتن قد قامت الصلوة حرام میدانند مگر حرفی که بنماز
تعلق داشته باشد مثل التماس کردن حاضران از شخص عادلی که پیش نمازی ایشان
کنند یا امر کردن [illegible] که صفهای خود را راست بدارید و مانند این و هرگاه
شخصی اذان و اقامت را بجا نیاورده داخل نماز شود سنت است که نماز را قطع کند
و هر دو را بجا آورده نماز را از سر گیرد و این مشروط به پنج شرط است اول آنکه بسهو ترک
اذان و اقامت کرده باشد نه [illegible] دوم آنکه در رکعت اول باشد سوم آنکه رکوع نکرده باشد
چهارم آنکه وقت نماز تنگ نشده باشد که اگر تلافی اذان و اقامت نماید بعضی از نماز در
خارج وقت واقع شود پنجم آنکه لازم نیاید که بعضی از نماز در مکانی یا در جامه غیر مباح واقع شود
و شرط آنکه [illegible] [illegible] و گفته اند که در زمان سیاه جامه نگذارد

و زیاده از دو رکعت رخصت نیست، در صورت جایز نیست که نماز را قطع کند مگر به جهت گفتن
اذان و اقامت از سر گیرد، و به جهت آنکه آخر نماز در مکان غیر مباح یا در جامهٔ غیر مباح واقع
خواهد شد واجب است که چون خواهد که به واسطهٔ تلافی اذان و اقامت نماز را قطع کند
قبل از قطع بگوید اَلسَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا النَّبِیُّ وَ رَحمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُه، ششم هرگاه
در اثنای اذان از مؤذن حدثی سر زند سنت است که اذان را قطع کند و وضو سازد
و از آنجا که اذان را قطع کرده باتمام رساند و لازم نیست که اذان را از سر گیرد و اما
اگر در اثنای اقامت از وی حدثی واقع شود اقامت را از سر گیرد، هفتم سنت است که میان
اذان و اقامت فاصله واقع شود به دو رکعت یا یک سجده یا به نشستن یا به یک گام
برداشتن یا گفتن سُبحانَ الله یا اَلحَمدُ لِله، و اگر میان اذان و اقامه سجده یا نشستن کند دعای
این را بخواند اَللّٰهُمَّ اجعَل قَلبی بارّاً وَ عَیشی قارّاً وَ رِزقی دارّاً وَ اجعَل
لی عِندَ قَبرِ رَسُولِکَ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه مُستَقَرّاً وَ قَراراً
بِرَحمَتِکَ یا اَرحَمَ الرّاحِمینَ و در وقت نشستن این دعا نیز وارد است سُبحانَ مَن لا تَبیدُ مَعالِمُه
سُبحانَ مَن لا یَنسی مَن ذَکَرَه سُبحانَ مَن لا یُخَیِّبُ سائِلَه سُبحانَ مَن لَیسَ لَه حاجِبٌ یُغشی
وَ لا بَوّابٌ یُرشی وَ لا تَرجُمانٌ یُناجی سُبحانَ مَنِ اختارَ لِنَفسِه اَحسَنَ الاَسماءِ
سُبحانَ مَن فَلَقَ البَحرَ لِموسی سُبحانَ مَن لا یَزدادُ عَلی کَثرَةِ العَطاءِ اِلّا کَرَماً
وَ جُوداً سُبحانَ مَن هُوَ هٰکَذا وَ لا هٰکَذا غَیرُه و بعد از اقامت این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ
هٰذِهِ الدَّعوَةِ التّامَّةِ وَ الصَّلوةِ القائِمَةِ بَلِّغ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه الدَّرَجَةَ
وَ الوَسیلَةَ وَ الفَضلَ وَ الفَضیلَةَ بِاللهِ اَستَفتِحُ وَ بِاللهِ اَستَنجِحُ وَ عَلَی اللهِ اَتَوَکَّلُ
بِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَ آلِه اَتَوَجَّهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجعَلنی بِهِم
عِندَکَ وَجیهاً فِی الدُّنیا وَ الآخِرَةِ وَ مِنَ المُقَرَّبینَ، بحث چهارم
در ملاحظه نمودن قبله بدانکه شخصی که نماز میگذارد از چهار حال بیرون نیست یا در اندرون

خانه کعبه است یا بر بام خانه کعبه است یا بخانه کعبه آنقدر نزدیک است که اگر خواهد خانه کعبه را
تواند دید یا از شهر مکه آنقدر دور است که دیدن خانه کعبه او را میسر نیست پس اگر در اندرون
خانه کعبه است بهر طرف که نماز بگذارد نماز او صحیح است بلکه در نماز چهار رکعتی میتواند که
در هر رکعتی رو بدیواری از دیوارهای خانه کعبه کند بشرط آنکه فعل کثیر لازم نیاید و اگر بر بام
خانه کعبه باشد نیز همین حکم دارد اما واجب است که آنچنان بایستد که در وقت سجده
کردن از بام خانه کعبه قدری در قبله او باشد و همچنین اگر در اندرون خانه کعبه و یا جانب
در کعبه نماز کند واجب است که قدری از آستانه در کعبه در قبله او باشد و اما شخصی که نزدیک
خانه کعبه باشد بحیثیتی که کعبه را تواند دید مثل مردمی که در مکه اند پس لازم نیست که در وقت
نماز کعبه را ببیند اما بر ایشان واجب است که بطریقی نماز گذارد که اگر از میان دو قدم و
از میان پیشانی او در وقت سجود خطی راست بکشد آن خط راست بخانه کعبه بخورد و باید دانست
که از خانه کعبه تا آسمان و تا زیر زمین تمام حکم خانه کعبه دارد پس شخصی که بر کوه ابو قبیس یا در شهر مکه
است یا در چاهی عمیق نماز گذارد نماز او صحیح است اگر چه خطی در میان دو قدم او و پیشانی
مذکور شد بکشند بر عین خانه کعبه نخورد اما هر گاه بآنچه در حکم خانه کعبه است میرسد کافیست
و نماز درست است فصل دوم اما آن شخصی که از شهر مکه دور است بحیثیتی که دیدن خانه کعبه او را
ممکن نیست مثل آنکه در شهرهای دیگر باشد قبله او عین کعبه نیست بلکه جهت کعبه است یعنی جانبی که
خانه کعبه در وست و نه همه آن جانب بلکه آنمقدار از آن جانب که مصلی در هر جزوی از اجزای آن
آن تجویز کند که خانه کعبه در و بوده باشد و جزم کند که از آن مقدار بیرون نیست و
امر القبله مساجد و قبرهای مسلمانان معلوم میتوان کرد و علما علامتی که در میان فقها مشهور
است نیز معلوم میتوان کرد مثلاً علامات قبله بعضی از عراق عرب مثل بغداد است
که جدی را برابر دوش راست بگیرند و علامات بعضی دیگر از آن بلاد آنست مثل
شهر موصل که مشرق را بر جانب چپ و مغرب را بر جانب راست بگیرند و علامات قبله بعضی

از بلاد شام آنست که جدی را بر دوش چپ بگیرند و علامات بعضی از بلاد آنست که
سهیل را در وقتیکه بنهایت بلندی رسیده برابر پیشانی بگیرند و علامات قبله بلاد یمن
آنست که سهیل را در وقت مذکور در پس سر یا میان دو شانه بگیرند و اکثر این علامات از علم
هیئت معلوم شده و در دانستن قبله اعتماد بر این علم جایز است اما اگر شخصی در صحرا
باشد و از علامات قبله چیزی ظاهر نباشد و شخصی یافت نشود که از قول او ظن قبله بهم رسد
بر آن شخص واجبست که نماز را چهار نوبت بچهار جهت بگذارد اگر وقت وسیع باشد و اگر
وقت تنگ باشد بهر قدر که وقت گنجد نماز گذارد و اگر چه یک نوبت باشد بهر جانب که
خواهد. **فصل** اگر بر شخصی بعد از آنکه نماز گذارده باشد ظاهر شود که در حال نماز روی بقبله
نبوده بلکه پشت او بقبله بوده نماز را اعاده نماید اگر وقت باقی باشد و قضا کند اگر
وقت باقی نباشد و اگر ظاهر شود که قبله در جانب راست او و یا در جانب چپ او
بوده پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت گذشته باشد نماز بگذارده
کافیست و قضا بر او لازم نیست و اگر ظاهر شود که قبله در میان پشت او نبوده و در
یکی از دو جانب او نبوده در این صورت از چهار حال بیرون نیست یا قبله در میان پیش رو
و جانب راست بوده یا در میان پیش رو و جانب چپ یا در میان پس پشت و جانب
راست بوده یا در میان پس پشت و جانب چپ در دو صورت اول اگر وقت باقی
باشد نماز را اعاده نماید و اگر وقت باقی نباشد قضا لازم نیست و در دو صورت آخر نماز را
از سر گیرد خواه وقت باقی باشد خواه نباشد اما آنکه گاهی در نماز [illegible] بقبله کردن واجب نیست
مثل آنکه شخصی از دشمنی که در جانب قبله باشد بگریزد و وقت نماز تنگ باشد پس بر آن شخص
واجبست که در اثنای گریختن پشت بقبله نماز بگذارد و همچنین اگر مالک خانه شخصی را امر کند
از خانه من بیرون رو و در خانه در جهت قبله نباشد و وقت نماز تنگ باشد نماز را در وقت بیرون
رفتن بگذارد اما اگر وقت تنگ نباشد نماز را در وقت گریختن و بیرون رفتن نگذارد بلکه صبر نماید

تا وقتیکه عذر برطرف شود فصل آنچه در نماز معتبر است دوازده نوع است فعل است یا ترک
فعل و هر یک ازین دو یا واجبست یا سنّت و هر یک ازین چهار یا بزبان است
یا بدل است یا باعضا و جمیع آنچه بنماز تعلق دارد ازین دوازده نوع بیرون نیست اوّل
آنچه بزبان بجا آوردن آن واجبست مثل تکبیر احرام و قرائت دوّم آنچه بدل بجا آوردن
آن واجبست مثل نیّت نماز سوّم آنچه باعضا بجا آوردن آن واجبست مثل رکوع و سجود
چهارم آنچه بزبان بجا آوردن آن سنّت است مثل قنوت خواندن پنجم آنچه بدل بجا آوردن
آن سنّت است مثل بخاطر گذرانیدن معانی آنچه در نماز خوانده می شود ششم آنچه
باعضا بجا آوردن آن سنّت است مثل دستها برداشتن در حال قنوت هفتم آنچه
بزبان ترک کردن آن واجبست مثل تکلم کردن بدو حرف که قرآن و دعا نباشد هشتم
آنچه بدل ترک آن واجب است مثل قصد کردن ریا ببعضی از افعال نماز نهم آنچه
باعضا ترک کردن آن واجب است مثل دست بستن در نماز چنانچه مذهب سنّیانست
دهم آنچه بزبان ترک کردن آن سنّت است مثل قرائت ماموم با وجود شنیدن قرائت
امام یازدهم آنچه بدل ترک آن سنّت است مثل فکر در کار دنیا دوازدهم آنچه
باعضا ترک آن سنّت است مثل دست بر کمر زدن مثل متکبران و ما در رسالهٔ اثنا عشریه
که حسب الامر اشرف ارفع اقدسی ترجمه شده بیان کردیم که هر یک ازین دوازده نوع
دوازده قسم است و همه اقسام را تفصیل در آن رسالهٔ مذکور ساختیم فصل بدانکه
در جمیع نمازهای پنجگانه سیصد و هفتاد و دو فعل واجبست باین تفصیل در
رکعت اوّل بیست و یک فعل واجبست اوّل ایستادن دوّم رو بقبله کردن سوّم
نیّت کردن چهارم تکبیر احرام گفتن پنجم درنگ نمودن در وقت تکبیر ششم قرائت کردن
هفتم درنگ نمودن بقدر قرائت هشتم خم شدن بجهت رکوع نهم درنگ نمودن در
رکوع بقدر ذکر دهم ذکر گفتن یازدهم سر از رکوع برداشتن دوازدهم لحظه درنگ نمودن

می شناسم

سیزدهم خم شدن بجهت سجود چهاردهم درنگ نمودن در سجود بقدر ذکر پانزدهم ذکر گفتن
شانزدهم سر از سجود برداشتن هفدهم نشستن در میان دو سجده هجدهم درنگ کردن
نوزدهم خم شدن بجهت سجدهٔ دوم بیستم درنگ نمودن بقدر ذکر بیست و یکم ذکر گفتن پس این
بیست و یک فعل رکعت اول تمام است و در رکعت دوم ازین بیست و یک فعل سه فعل کم میشود
نیت و تکبیر احرام و درنگ کردن در وقت تکبیر احرام پس افعالیکه واجب است در رکعت
دوم هجده است و بعد از آن چهار فعل دیگر واجب است که آنها را داخل رکعت نمی شمارند
اول سر از سجده برداشتن دوم نشستن سوم تشهد خواندن چهارم درنگ نمودن در تشهد
و اگر نماز دو رکعتی باشد سه فعل دیگر واجب است اول نشستن بجهت سلام گفتن دوم
سلام گفتن سوم درنگ کردن بقدر سلام گفتن پس در نماز صبح چهل و شش فعل واجب است
و در نماز شام شصت و هشت فعل و در هر یک از نماز ظهر و عصر و خفتن هشتاد و شش فعل
واجبست تا نیست جمیع سیصد و هفتاد و دو فعل که واجبست در نمازهای پنجگانهٔ شبانه
روزی بفعل آوردن آنها و بدانکه از جملهٔ این افعال هشت فعل است که احتیاج به بیان
دارد و آن نیت است و تکبیر احرام و قیام و قرائت و رکوع و سجود و تشهد و تسلیم است
و بیان این هشت فعل در هشت فصل تفصیل مییابد **فصل اول** در بیان آنچه تعلق به
نیت دارد بدانکه نیت هر یک از عبادات قصد بجا آوردن آن عبادت است از برای رضای
خدا و در نیت نماز اولاً تعیین نماز باید کرد که کدام نماز است ادا است یا قضا واجب است
یا سنت بعد از آن قصد کند که بجا می آورم از برای رضای خدا و این قصد در نهایت
آسانی است و هیچ اشکال ندارد و وسواسی که بعضی مردم در نیت میکنند از فعل شیطان
است و بامضمون حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که بعضی
گمان برده اند که نیت نماز مرکب است از چند چیز مثل تعیین نماز و آنکه واجب است یا سنت
و ادا است یا قضا این گمان غلط است بلکه این امور منوی اند یعنی نیت براینها واقع میشود

فصل دوم در بیان آنچه تعلق بتکبیر احرام دارد و آن چهارده امر است هفت امر واجب
و هفت امر سنت و اما هفت امر واجب اول آنکه بلفظ عربی بگوید پس اگر بجای الله اکبر
خدا بزرگتر است گوید نماز باطل خواهد بود دوم آنکه حروف تکبیر احرام را از مخرج خود بیرون
آورد بطریقیکه مقرر است سوم آنکه مقارن نیت باشد پس اگر اندک فاصله در میان
تکبیر احرام و نیت واقع شود مثل اندک سکوتی یا لفظی در میانه آخر نیت و اول تکبیر احرام
در آید مثل آنکه بگوید قربة الی الله هو الله اکبر نماز باطلست چهارم آنکه در میان لفظ الله و
لفظ اکبر فاصله در نیارد خواه سکوت و خواه لفظ دیگر پس اگر در میان لفظ الله و لفظ اکبر
سکوت کند یا لفظی دیگر در آورد مثل آنکه بگوید الله تعالی اکبر نماز باطلست پنجم آنکه همزه الله را
و همزه اکبر را قطع کند پس اگر وصل سازد همزه الله را باخر نیت یا همزه اکبر را بهای الله
نماز باطلست ششم آنکه چنان بگوید که خود بشنود و اگر چه بتقدیر باشد مثل آنکه کر باشد یا در
اثنای فریاد هر دوم تکبیر را بگوید پس اگر بتقدیر آنکه کر نمی بود یا فریاد نمی بود تکبیر را می شنید
نماز او صحیح است و الا باطل است هفتم آنکه اگر گنگ باشد بدل قصد کند و به انگشت
اشارت کند و زبان را حرکت دهد اما آن هفت امری که در تکبیر احرام بجا آوردن آن سنت است
اول دستها برداشتن در حال تکبیر گفتن تا برابر گوشها دوم آنکه ابتدای تکبیر گفتن با ابتدای دست
برداشتن باشد و انتها با انتهای آن سوم آنکه کفها در وقت دست برداشتن بجانب قبله باشد
چهارم آنکه انگشتان بهم چسپیده باشد مگر دو انگشت بزرگ که میباید که از انگشتان دیگر دور باشد
و انگشتان بزرگ را ابهام گویند پنجم آهسته گفتن تکبیر است اگر ماموم باشد و بلند گفتن
آن اگر پیشنماز یا منفرد باشد ششم آنکه تکبیر احرام را ابتدا کند شش تکبیری که در اول نماز
سنت است بجا آورد یا در اثنای آنها یا بعد از آنها هفتم آنکه شش تکبیر سنت را و تکبیر احرام
را با دعاهای مقرر بتفصیل آورد باین طریق که سه تکبیر بگوید و این دعا بخواند اللهم انت الملک
الحق المبین لا اله الا انت سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی ذنوبی فانه

لا یغفر الذنوب الا انت بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند لبیک
وسعدیک والخیر فی یدیک والشر لیس الیک والمهدی من هدیت
عبدک وابن عبدیک ذلیل بین یدیک منک وبک ولک والیک لا ملجأ ولا
منجی ولا مفر ولا مهرب منک الا الیک سبحانک وحنانیک تبارکت وتعالیت
سبحانک ربنا ورب البیت الحرام بعد از آن دو تکبیر بگوید و این دعا بخواند
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة علی ملة ابراهیم
ودین محمد صلی الله علیه وآله ومنهاج علی صلوات الله علیه حنیفا مسلما
وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک
له وبذلک امرت وانا من المسلمین فصل سوم در بیان آنچه تعلق بقیام
دارد و آن هجده امر است پنج امر واجب و ده امر سنت و سه امر مکروه اما
پنج امر واجب اول راست ایستادن پس اگر بی ضرورت پشت را خم کرده ایستد
نماز باطل است هر چند بحد رکوع نرسد دوم استقلال یعنی تکیه بر چیزی نکردن بحیثیتی که
اگر آن چیز برداشته شود مصلی بیفتد اما اگر بیمار باشد تکیه کردن مقدم است بر نشسته
نماز گذاردن سوم استقرار یعنی حرکت بسیار نکردن پس اگر وقتیکه با دشمن باشد نماز
بگذارد و باد او را بسیار بجنباند و تواند جای دیگر نماز گذارد که باد او را بجنباند آن
نماز باطل است چهارم بر هر دو پا ایستادن پس اگر بی ضرورت بر یک پا بسیار ایستد نماز
باطل است پنجم آنکه قدمها را از یکدیگر دور نکند بحیثیتی که از ایستادن متعارف بیرون رود
واما آن ده چیز که در وقت قیام سنت است اول بخضوع وخشوع ایستادن بطریقیکه
غلامان با اخلاص در خدمت آقای خود می ایستند دوم نظر بموضع سجود افکندن نه بجای
دیگر سوم قدمها را از یکدیگر دور کردن بمقدار سه انگشت از هم دور شده تا یک وجب
چهارم آنکه قدمها با یکدیگر محاذی باشند نه آنکه یکی پیش باشد و یکی پس پنجم انگشتان

هر دو پا بجانب قبله باشد ششم هر دو کف دست را بر دو ران گذاشتن هفتم انگشتان دست را ملاصق بهم داشتن هشتم آنکه زن قدمها را بایکدیگر جفت سازد و از هم دور نکند نهم آنکه زن کفهای هر دو دست خود را بر پستان خود گذارد دهم قنوت خواندن هر دو زن را در رکعت دوم بعد از قرائت قبل از رکوع مگر در نماز جمعه که هر دو قنوت رکعت دوم آنرا بعد از رکوع میکند و از زن نماز جمعه ساقط است و بدانکه قنوت سنّت موکده است و معنی آن دعا است خواه دستهای خود را در اثنای آن بردارد و خواه برندارد و شیخ ابن بابویه قنوت را واجب میداند و نماز بی قنوت را باطل میداند و اگر فراموش شود آنرا بعد از سر برداشتن از رکوع سنّت است که بنیّت قضا بجا آورد و اگر آنجا نیز فراموش کند بعد از سلام دادن نشسته قضا کند و اگر آنجا نیز فراموش شود و در وقت راه رفتن بخاطر رسد هم آنجا رو بقبله کند و بجا آورد و در قنوت هفت امر سنّت است اوّل الله اکبر گفتن قبل از قنوت دوم دست بالا کردن تا محاذی گوش در وقت تکبیر سوم آنکه در وقت قنوت دستها را بالا بدارد برابر روی و محاذی آسمان چهارم آنکه انگشتان را بهم بچسپاند مگر دو انگشت بزرگ که از انگشتان دیگر دور سازد پنجم تطویل کردن قنوت ششم کلمات فرج در قنوت خواندن و آن اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِيْنُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْاَرَضِيْنَ السَّبْعِ وَمَا فِيْهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَعَافِنَا وَاعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ هفتم بلند خواندن پیشنماز و منفرد قنوت را و آهسته خواندن ماموم آنرا و امّا آن سه امر که در قیام مکروه است اوّل دست در کمر زدن بطریق متکبران دوم تورک نمودن یعنی سنگینی خود را گاهی بر پای راست و گاهی بر پای چپ انداختن سوم کفها را بعد از قنوت

بپردوبالیدین ودر قنوت کردن بفارسی میان علما خلافست و اصح آنست که جائز
نیست و در کتاب حبل المتین بیان آن شده فصل چهارم در بیان آنچه تعلق بقرائت
فاتحه و سوره دارد واجبست قرائت فاتحه و سوره در رکعت اوّل و دوّم از نمازهای
پنجگانه امّا در رکعت سوم و چهارم مصلّی مخیّرست اگر خواهد فاتحه بخواند و اگر خواهد تسبیحات
اربعه را چنانچه تفصیل مذکور خواهد شد و آنچه تعلّق بقرائت فاتحه و سوره دارد سی و دو
امرست یازده امر واجبست و ده امر سنّت و پنج امر مکروه و شش امر حرام امّا
آن یازده امر که واجبست اوّل آنکه فاتحه و سوره بزبان عربی خوانده شود پس
اگر بزبان دیگر ترجمهٔ آنرا بخواند نماز باطلست دوّم حرفها را از مخارج مقرّره بیرون
آوردن سوّم ملاحظهٔ اعراب الفاظ و تشدید کردن چهارم موافق یکی از هفت قرائت مشهوره
خواندن و لازم نیست که از اوّل تا آخر یک قرائت بخواند پس اگر بعضی را مثلاً بقرائت عاصم و بعضی
را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت باقی قرّاء بخواند جائزست بلکه سنّت است که در قرآن
خواندن التزام یک قرائت نکند پنجم مقدّم داشتن فاتحه بر سوره پس اگر سهواً سوره را
بر فاتحه مقدّم دارد نوبت دیگر بعد از فاتحه سوره را بخواند و اگر عمداً سوره را
مقدّم دارد نماز باطلست ششم آنکه در میان الفاظ قرائت فاتحه فاصله واقع نشود خواه سکوت
طویل و خواه بیک کلمه که غیر قرآن و دعا باشد امّا فاصله بهر یک از قرآن و دعا جائزاست
بشرط آنکه انتظام قرآن فوت نشود هفتم آنکه اگر مصلّی مرد باشد نماز صبح و دو رکعت اوّل
شام و خفتن را بلند بخواند و باقی را آهسته هشتم آنکه در اوّل فاتحه و سوره بسم الله بخواند
و ترک نکند که آن مذهب بعضی سنّیان است نهم آنکه فاتحه و سوره را از بر بخواند پس اگر از
روی نوشته بخواند یا آنکه از بر نتواند بخواند نماز باطلست دهم آنکه در وقت ارادهٔ سوره
خواندن قصد سوره معیّن کند قبل از آنکه بسم الله بخواند پس اگر بعد از بسم الله خواندن سوره را
تعیین کند نماز باطلست یازدهم آنکه چون سورهٔ الم تر کیف بخواند سورهٔ لایلاف در عقب آن

بخواند و چون سورهٔ والضحی بخواند الم نشرح عقب آن بخواند اما آن ده امر که در خواندن فاتحه و سوره سنّت است اوّل آنکه قبل از شروع در فاتحه اعوذ بالله من الشیطان الرّجیم دوم ملاحظه نمودن صفات حروف بطریقی که در علم قرائت مقرر شده مثل جهر و همس و غنه و غیر آن سوم اشباع کسرهٔ کاف مالک یوم الدّین کردن چهارم اشباع ضمهٔ دال ایّاک نعبد کردن پنجم وقف تام و وقف حسن بجا آوردن و در فاتحه چهار وقف تام هست و ده وقف حسن اما چهار وقف تام بر آخر بسمله است و بر یوم الدّین و بر نستعین و بر و لا الضّالّین اما ده وقف حسن بر بسم الله است و بر الرّحمن و بر الحمد لله و بر ربّ العالمین و بر الرّحمن الرّحیم و بر ایّاک نعبد و بر المستقیم و بر انعمت علیهم و بر غیر المغضوب علیهم ششم آنکه پیش از قرائت فاتحه و سوره بایستد و چون بکار بهر پیشوا اند نشر و آنکه بسیار بلند بطریق اذان بخواند هشتم بلند بخواند نهم آنکه بلند بخواند نشنیده و بسم الله را در رکعتی که فاتحه و سوره را آهسته باید بخواند دهم آنکه بعد از خواندن هر یک از فاتحه و سوره بمقدار یک نفس ساکت شدن یازدهم آنکه چون سورهٔ والتین بخواند بعد از تمام کردن آن صدق الله بگوید و چون سورهٔ اخلاص بخواند بعد از تمام کردن سه کذالک الله ربّی سه نوبت بگوید دوازدهم آنکه در نماز صبح سورهٔ بخواند که دراز باشد مثل سورهٔ عمّ و سورهٔ قیامت باشد و در نماز ظهر مثل سورهٔ والشّمس و سورهٔ اعلی بخواند و در نماز شام و خفتن مثل سورهٔ انّا انزلناه و سورهٔ اذا جاء نصر الله بخواند و در ظهر روز جمعه سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقون بخواند و اما آن پنج امر که در خواندن فاتحه و سوره مکروه است اوّل ادغام کردن میم الرّحیم در میم مالک دوم بعد از فاتحه و سوره خواندن و بعضی از مجتهدین آن را حرام میدانند سوم مکرر خواندن یک سوره در دو رکعت مگر سورهٔ اخلاص که مکرر خواندن آن مکروه نیست چهارم عدول کردن از سوره بسورهٔ دیگر قبل از آنکه نصف سوره اوّل خوانده شود و بعد از آن حرام است چنانکه مذکور خواهد شد اما عدول از سورهٔ اخلاص و سورهٔ

قل یا ایها الکافرون به سورهٔ دیگر حرام است خواه قبل از خواندن نصف خواه بعد از آن پنجم بسیار بلند الف کشیدن بلند الف خواه متصل و خواه منفصل و امّا آن شش امر که در خواندن فاتحه و سوره بفعل آوردن حرام است اوّل آمین گفتن بعد از خواندن فاتحه دوّم سورهٔ طویل خواندن که موجب آن شود که بعضی از افعال واجبی نماز در خارج وقت واقع شود سیّوم سورهٔ از سوره های عزائم خواندن و سوره های عزائم قبل از این بتفصیل مذکور شد چهارم خواندن فاتحه یا سوره بطریق تحریر و نقش و صوت پنجم عدول نمودن از سوره بسورهٔ دیگر بعد از خواندن نصف سورهٔ اوّل نه قبل از آن مگر عدول کردن از سورهٔ اخلاص یا سورهٔ قل یا ایها الکافرون که آن مطلقا حرام است خواه عدول قبل از خواندن نصف آن باشد و خواه بعد از آن الّا عدول کردن از این دو سوره بسورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه و ظهر روز جمعه که آن جائز است امّا بدو شرط اوّل آنکه اختیار آن دو سوره از روی عمد نکرده باشد دوّم آنکه بنصف نرسیده باشد و هر گاه از سوره بسوره دیگر عدول نماید واجبست که بسمله را اعاده نماید و اکتفا به بسمله که در سورهٔ اوّل خوانده نکند ششم بلند خواندن زن فاتحه را یا سوره را بنوعی که مرد نامحرم بشنود امّا اگر زن بسیار پیر باشد که مرد را بآن میل نباشد جائز است که نامحرم آواز او را بشنود و بدانکه در رکعت سیّوم و چهارم اگر بجای فاتحه سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اللهُ اَکْبَرُ بخواند جائز است و واجبست که آهسته بخواند و اولی آنست که اَسْتَغْفِرُ اللهَ در آخر آن بگوید و اگر مجموع را مکرر سازد تا سه نوبت افضل خواهد بود و اگر در رکعت اوّل و دوّم خواندن فاتحه فراموش شود اولی آنست که در رکعت سوّم یا چهارم بجای تسبیحات فاتحه بخواند فصل پنجم در بیان آنچه تعلق برکوع دارد و آن بیست و شش امر است شش امر واجبست و شانزده امر سنّت و چهار امر مکروه و امّا آن شش امر واجب اوّل آنکه آنقدر خم شود که کف دستها بزانو برسد

اول آنکه دست بر زانو گذاشتن واجب نیست دوم سبحان ربی العظیم وبحمده گفتن
یا سه نوبت سبحان الله و اگر ضرورت داشته باشد یک نوبت سبحان الله کافیست
سوم درنگ نمودن بقدر ذکر چهارم آنکه چنان گوید که خود بشنود اگرچه بقدری باشد چنانکه
در فصل تکبیرة الاحرام مذکور شد پنجم سر برداشتن از رکوع ششم درنگ نمودن بعد از سر برداشتن
و اما آن شانزده امر که در رکوع سنت است اول آنکه چون خواهد که خم شود الله اکبر گوید
دوم آنکه در حال رکوع زانوها را پس برد و پیش نیاورد سوم آنکه پشت خود را راست
بدارد چنانکه اگر قطره آبی بر آن ریخته شود بجای خود بایستد چهارم آنکه گردن را موازی پشت
بکشد پنجم آنکه میان دو قدم خود را [illegible] ششم آنکه دو دست خود را از دو پهلوی خود دور
بدارد هفتم آنکه هر دو کف را بر دو زانو گذارد هشتم آنکه انگشتان را از هم بردارد نهم آنکه دست
راست را بر زانو پیش از دست چپ گذارد دهم آنکه زن دو کف خود را بالای زانو گذارد
یازدهم مکرر گفتن سبحان ربی العظیم وبحمده تا سه نوبت شود و پنج نوبت فاضل‌تر است
و افضل از آن هفت نوبت است دوازدهم آنکه قبل از گفتن سبحان ربی العظیم
وبحمده این دعا بخواند اللهم لک رکعت ولک اسلمت وبک آمنت وعلیک
توکلت وانت ربی خشع لک سمعی وبصری وشعری وبشری ولحمی ودمی
ومخی وعصبی وعظامی وما اقلته قدمای غیر مستنکف ولا مستکبر ولا مستحسر
سیزدهم آنکه اگر پیشنماز باشد ذکر رکوع را بلند گوید چهاردهم اگر ماموم باشد آهسته گوید پانزدهم
اگر منفرد باشد ذکر را بطریق قرائت بخواند در جهر و اخفات شانزدهم آنکه چون سر از رکوع
بردارد بگوید سمع الله لمن حمده والحمد لله رب العالمین اهل الکبریاء والجود
والعظمة [illegible] و اما آن چهار امر که در رکوع مکروه است اول دستها را در وقت رکوع بدو پهلو
خود چسبانیدن دوم سر را بزیر افکندن بر وجهی که سر و گردن موازی پشت نباشد سوم آنکه
پیش‌نماز ذکر رکوع نماز را زیاده بر سه نوبت نگوید اگر گمان داشته باشد که بعضی از ماموان

یعنی

بواسطهٔ ضرورتی تحمل دارند چهارم آنکه دو کف دست را در وقت رکوع در مابین زانو گذاشتن
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند فصل ششم در بیان آنچه تعلق بسجود دارد و آن
سی و هفت امر است ده امر واجب و بیست و پنج امر سنت و دو امر مکروه اما ده امر
واجب اول آنکه بر مجموع هفت عضو سجود نماید که آن پیشانی است و دو کف دستها و دو زانو و دو انگشت
بزرگ پاها دوم آنکه سنگینی خود را بر کل این هفت عضو اندازد پس اگر بعضی مطلقا سنگینی نیندازد
نماز باطلست اما لازم نیست که سنگینی انداختن بر همه اعضا برابر باشد سوم آنکه هر یک
از این هفت عضو مستقر باشد یعنی بر محل خود قرار گرفته باشند پس اگر بر روی پنبه نرم و پیه یا پشم
سجده کند بنحوی که بعضی از اعضا مستقر نباشد نماز باطلست چهارم آنکه پیشانی را بر خاک
گذارد یا بر چیزی که از خاک روییده باشد بشرط آنکه از خوردنی یا پوشیدنی نباشد بسبب
عادت پنجم گفتن سبحان ربی الاعلی و بحمده یک نوبت یا سه نوبت سبحان
الله و در وقت ضرورت یک نوبت سبحان الله گفتن کافیست ششم درنگ کردن
بقدر ذکر هفتم آنکه ذکر را چنان بگوید که خود بشنود چنانچه در رکوع مذکور شد هشتم سر از سجدهٔ
اول برداشتن نهم بعد از سر برداشتن لمحه درنگ نمودن دهم نوبت دیگر سجده کردن
بطریق سجدهٔ اول اما آن بیست و پنج امر که در وقت سجود بفعل آوردن آن سنت
است اول الله اکبر گفتن بعد از سر برداشتن از رکوع و قبل از خم شدن بجهت
سجود دوم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن سوم در وقت الله اکبر گفتن
دستها را بر بالا بردن تا نزدیک گوشها چهارم آنکه چون خواهد که بسجده رود اول
دو کف دست بر زمین رساند بعد از آن دو زانو را و اگر زن باشد اول زانو را بر زمین
رساند بعد از آن کف دستها را پنجم آنکه در وقت سجود انگشتان دستها را بهم چسبانیده
از یکدیگر دور نکند ششم آنکه سرهای انگشتان بجانب قبله باشد هفتم آنکه هیچیک از دستها
به پهلو چسبیده نباشد هشتم آنکه از پیشانی مقدار یکدرهم بسجده گاه برساند کمتر از آن

وبعضی مجتهدین برانند که سنت است که رسانیدن بمقدار یکدرهم واجب است نهم آنکه بر خاک
سجده کند نه بر سنگ و چوب و امثال آن و افضل آنست که خاک یکی از چهارده معصوم صلوات
الله علیهم اجمعین باشد خصوصاً خاک کربلا علی ساکنها التحیة والثناء دهم آنکه قبل از ذکر سجود
این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ لَکَ سَجَدْتُ وَبِکَ اٰمَنْتُ وَلَکَ اَسْلَمْتُ وَعَلَیْکَ تَوَکَّلْتُ
وَاَنْتَ رَبِّی سَجَدَ وَجْهِیَ لِلَّذِی خَلَقَهُ وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِیْنَ تَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ یازدهم آنکه ذکر را مکرر بگوید چنانکه در رکوع مذکور
شده دوازدهم آنکه میانه هر یک از هفت عضو و زمین حائلی نباشد بلکه باید که همه این هفت
عضو برهنه بر زمین برسد اگر مصلی مرد باشد سیزدهم بینی را هشتم اعضاء گردانیدن
چهاردهم بینی را بر خاک گذاشتن پانزدهم زانوها را از یکدیگر دور داشتن اگر مصلی مرد باشد
نه زن شانزدهم آنکه چون سر از سجده بردارد الله اکبر بگوید هفدهم آنکه در وقت الله اکبر
گفتن دستها را بالا برد بطریقیکه قبل ازین گفته شد هیجدهم گفتن اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ رَبِّی وَاَتُوْبُ
اِلَیْهِ بعد از گفتن الله اکبر نوزدهم درنگ نمودن بقدر الله اکبر گفتن و استغفار کردن بیستم آنکه
در مابین دو سجده تورک کند یعنی بر ران چپ نشیند و پشت پای راست را بر شکم قدم
چپ گذارد و اگر زن باشد بر کفل خود نشیند و زانوها را بالا بدارد و کف پاها بر زمین
نهد بیست و یکم آنکه در وقت سجود ساق دستها را بالا گیرد و بر زمین نگذارد و اگر زن باشد
بر زمین گذارد بیست و دوم آنکه چون در رکعت اول یا سوم در نماز چهار رکعتی سر از سجده
دوم بردارد لمحه بنشیند و این را جلسه استراحت گویند و سید مرتضی علیه الرحمه آنرا
واجب میداند بیست و سوم آنکه در جلسه استراحت تورک کند بیست و چهارم آنکه زن در
وقت سجده نگذارد که [illegible] چیزی فاصله شود میانه پیشانی او و سجده گاه هر چند از
پیشانی او و آنچه واجب است که بسجده گاه رسیده باشد بیست و پنجم آنکه موضع هفت عضو
برابر باشند یعنی بعضی بلند و بعضی پست نباشد اما تفاوت در بلندی و پستی بمقدار

چهار انگشت جایز است و زیاده از آن جایز نیست و اما آن دو چیز که در سجود بفعل آوردن
آن مکروه است اوّل پف کردن در موضع سجود بشرط آنکه از آن دو حرف حاصل نشود که اگر
دو حرف حاصل شود حرام است و نماز باطل است دوم اقعا کردن ما بین دو سجده یعنی بر عقب
پا نشستن و سرهای انگشتان پاها را بر زمین گذاشتن است جمیع آنچه تعلق به رکعت اول دارد
تتمه در بیان احکام سجود تلاوت قرآن بدانکه سجده های تلاوت قرآن پانزده است اوّل در سورهٔ
اعراف دوم در سورهٔ رعد سوم در سورهٔ نحل چهارم در سورهٔ بنی اسرائیل پنجم در سورهٔ
مریم ششم و هفتم در سورهٔ حج که در آنجا دو سجده است هشتم در سورهٔ فرقان نهم در سورهٔ
نمل دهم در سورهٔ الم تنزیل یازدهم در سورهٔ صاد دوازدهم در سورهٔ حم فصلت
سیزدهم در سورهٔ والنجم چهاردهم در سورهٔ انشقت پانزدهم در سورهٔ اقرأ و از این
پانزده سجده چهار واجب است و آن در سورهٔ الم تنزیل است و فصلت و والنجم و اقرأ و
یازده باقی سنت است و سجده وقتی است که آیت تمام خوانده شود و در حال سجده پاک بودن
از حدث و خبث و رو به قبله کردن و ستر عورت نمودن هیچیک لازم نیست اما اولی آنست که بر هفت
عضو سجده کند و اکتفا به پیشانی بر زمین گذاشتن نکند و چیزی که سجدهٔ نماز بر آن جایز نیست سجده
نکند و در چهار سجده واجب سنت است که این ذکر بگوید لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله
الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیةً و رقاً سجدت لک یا رب تعبداً
و رقاً لا مستنکفاً و لا مستکبراً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر بدانکه هرگاه خوانندهٔ
سجدهٔ عزائم سجود کند بر شنونده نیز واجب است و تأخیر آن از وقت خواندن یا شنیدن جایز نیست و اگر
تأخیر شود نیت قضا بجا آورد و بعضی از مجتهدین بر آنند که همیشه ادا است پس اگر تأخیر واقع شود نیت قضا لازم
نیست فصل هشتم در بیان آنچه به تشهد تعلق دارد و آن دوازده امر است سه امر واجب و هشت سنت امر
و یک امر مکروه اما سه امر واجب اوّل نشستن بقدر تشهد خواندن دوم درنگ نمودن سوم تشهد
خواندن باین طریق که اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً

عبده ورسوله اللهم صل علی محمد وآل محمد و جایز است که بگوید اشهد ان لا اله الا الله
واشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد وآل محمد اکتفا نماید چهارم اخراج حروف از
مخارج مقرر نمودن پنجم در اثنای تشهد سکوت طویل نکردن ششم کلام اجنبی در میان نیاوردن
هفتم بقدر تشهد الحمد لله مکرر گفتن اگر تشهد را نداند و وقت از یاد گرفتن تنگ باشد
هشتم تشهد را بلند خواندن اگر پیشنماز باشد نهم آهسته خواندن اگر ماموم باشد و اما
آن هشت امر که سنت است اول تورک نمودن بطریقیکه در نشستن مابین دو سجده مذکور شد
دوم دستها را بر رانها گذاشتن سوم انگشتان بهم چسپانیدن چهارم نظر بکنار خود کردن
پنجم پیش از شروع در تشهد بسم الله وبالله وخیر الاسماء لله گفتن ششم آنکه بعد از گفتن
واشهد ان محمدا عبده ورسوله بگوید ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی
الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا نعم الرسول هفتم آنکه بعد از گفتن
اللهم صل علی محمد وآل محمد بگوید وتقبل شفاعته فی امته وارفع درجته
والحمد لله رب العالمین هشتم آنکه در تشهد دوم بعد از گفتن وان محمدا نعم الرسول
بگوید التحیات لله والصلوات الطاهرات الطیبات الزاکیات الغادیات الرائحات
السابغات الناعمات لله ما طاب وطهر وزکی وخلص وصفی فلله اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله
بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة واشهد ان ربی نعم الرب وان محمدا
نعم الرسول واشهد ان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله
رب العالمین اللهم صل علی محمد وآل محمد وبارک علی محمد وآل محمد وسلم
علی محمد وآل محمد وترحم علی محمد وآل محمد کما صلیت وبارکت وسلمت
وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید و اما آن یک امر که مکروه

که بعد از این دو فرض ... پس بگوید الحمد لله رب العالمین پس اگر نماز دو رکعتی باشد سلام دهد و اگر سه رکعتی یا چهار رکعتی باشد برخیزد و در برخاستن بگوید بحول الله وقوته اقوم واقعد ... بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

اقعا است در حال تشهد و معنی اقعا در بحث سجود مذکور شد فصل هشتم در بیان آنچه تعلق
به تسلیم دارد و آن هفده امر است پنج امر واجب و دوازده امر سنت اما پنج امر واجب اول
نشستن بمقدار تسلیم دوم درنگ نمودن بآن مقدار سوم گفتن اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ
اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ چهارم آنکه تسلیم را بعد از فارغ شدن از تشهد بجا آورد پنجم آنکه چنان
بگوید که خود بشنود اگرچه بتقدیر باشد و اما آن دوازده امر که سنت است اول تورک
نمودن بطریق تورک در تشهد دوم کفها را بر رانها گذاشتن سوم انگشتان را بهم چسبانیدن
چهارم قصد بیرون رفتن از نماز کردن پنجم قصد سلام بر انبیا و ائمه و ملائکه و جمیع مؤمنین
و جن و انس کردن ششم قصد کردن پیشنماز سلام بر ماموین در ضمن مؤمنین هفتم قصد
کردن ماموین سلام بر پیشنماز در ضمن مؤمنین هشتم بلند گفتن پیشنماز سلام را نهم آهسته
گفتن ماموم آنرا و منفرد مخیر است دهم آنکه پیشنماز و ماموم در وقت سلام دادن اول
بجانب روی راست ابروی خود اشارت کنند یازدهم آنکه ماموم نوبت دیگر
بجانب چپ سلام دهد اگر در جانب چپ او شخصی باشد و بعضی دیوار را در این سلام
قائم مقام شخصی دانسته اند دوازدهم آنکه منفرد در وقت سلام دادن بگوشه
چشم بجانب راست اشارت کند تتمه چون مصلی از نماز فارغ شود سنت است
که به تعقیب اشتغال نماید و اول تعقیب سه نوبت الله اکبر گفتن است و در هر
نوبت دستها را نزدیک گوش رساند و بعد از آن بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اِلٰهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُوْنَ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاهُ مُخْلِصِیْنَ لَهُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُوْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
رَبُّنَا وَرَبُّ آبَائِنَا الْاَوَّلِیْنَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ وَصَدَقَ وَعْدَهُ
وَاَنْجَزَ وَعْدَهُ وَنَصَرَ عَبْدَهُ وَاَعَزَّ جُنْدَهُ وَهَزَمَ الْاَحْزَابَ وَحْدَهُ فَلَهُ الْمُلْکُ
وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ

٦٧

اَستغفِرُ اللهَ الّذی لا اِلهَ اِلّا هُوَ الحَیُّ القیّومُ واَتوبُ اِلَیهِ اللّهُمَّ اهدِنی مِن عِندِکَ وَاَفِض عَلَیَّ مِن فَضلِکَ وانشُر عَلَیَّ مِن رَحمَتِکَ وَاَنزِل عَلَیَّ مِن بَرَکاتِکَ سُبحانَکَ لا اِلهَ اِلّا اَنتَ اغفِر لی ذُنوبی کُلَّها جَمیعاً فَاِنَّهُ لا یَغفِرُ الذُّنوبَ کُلَّها جَمیعاً اِلّا اَنتَ اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ مِن کُلِّ خَیرٍ اَحاطَ بِهِ عِلمُکَ وَاَعوذُ بِکَ مِن کُلِّ شَرٍّ اَحاطَ بِهِ عِلمُکَ اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ عافِیَتَکَ فی جَمیعِ اُموری کُلِّها وَاَعوذُ بِکَ مِن خِزیِ الدُّنیا وَعَذابِ الآخِرَةِ وَاَعوذُ بِوَجهِکَ الکَریمِ وَسُلطانِکَ القَدیمِ وَعِزَّتِکَ الّتی لا تُرامُ وَقُدرَتِکَ الّتی لا یَمتَنِعُ مِنها شَیءٌ مِن شَرِّ الدُّنیا وَعَذابِ الآخِرَةِ وَمِن شَرِّ الاَوجاعِ کُلِّها وَمِن شَرِّ کُلِّ دابَّةٍ اَنتَ آخِذٌ بِناصِیَتِها اِنَّ رَبّی عَلی صِراطٍ مُستَقیمٍ لا حَولَ وَلا قُوَّةَ اِلّا بِاللهِ العَلِیِّ العَظیمِ تَوَکَّلتُ عَلَی الحَیِّ الّذی لا یَموتُ وَالحَمدُ لِلّهِ الّذی لَم یَتَّخِذ وَلَداً وَلَم یَکُن لَهُ شَریکٌ فِی المُلکِ وَلَم یَکُن لَهُ وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرهُ تَکبیراً بعد از آن تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و آن سی و چهار نوبت الله اکبر گفتن است و سی و سه نوبت الحمد لله و سی و سه نوبت سبحان الله و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول ست که تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها در هر شبانه روز بعد از هر نماز دوست تر ست نزد من از هزار رکعت نماز که گذارده شود و باید که بعد از تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام سوره توحید را دوازده نوبت بخواند و بعد از آن دستها گشوده برابر رو این دعا بخواند اللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ بِاسمِکَ المَکنونِ المَخزونِ الطّاهِرِ المُطَهَّرِ المُبارَکِ وَاَسئَلُکَ بِاسمِکَ العَظیمِ وَسُلطانِکَ القَدیمِ یا واهِبَ العَطایا یا مُطلِقَ الاُساری یا فَکّاکَ الرِّقابِ مِنَ النّارِ اَسئَلُکَ اَن تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاَن تُعتِقَ رَقَبَتی مِنَ النّارِ وَاَن تُخرِجَنی مِنَ الدُّنیا آمِناً وَاَن تُدخِلَنِی الجَنَّةَ سالِماً وَاَن تَجعَلَ دُعائی اَوَّلَهُ

فَلَاحًا وَ اَوْسَطَهُ نَجَاحًا وَ آخِرَهُ صَلَاحًا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ
الْغُيُوبِ بعد از آن سجدهٔ شکر بجا آورد و ثواب آن بسیار است و از حضرت امام جعفر
صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی که سجدهٔ شکر کند و وضو داشته باشد
خدای تعالی ثواب ده نماز باو دهد و ده گناه عظیم او ببخشد و باید که پیشانی را در وقت
سجده بر خاک گذارد و اگر از خاک کربلا باشد افضل است و ساق دستها و سینه و شکم
را بر زمین رساند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُكَ وَ اُشْهِدُ مَلَائِكَتَكَ وَ
اَنْبِيَاءَكَ وَ رُسُلَكَ وَ جَمِيعَ خَلْقِكَ اَنَّكَ اَنْتَ اللّٰهُ رَبِّي وَ الْاِسْلَامُ دِينِي وَ مُحَمَّدٌ
نَبِيِّي وَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ
مُوسَى وَ عَلِيٌّ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ مُحَمَّدٌ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِمْ اَئِمَّتِي بِهِمْ
اَتَوَلَّى وَ مِنْ اَعْدَائِهِمْ اَتَبَرَّءُ بعد از آن سه نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنْشُدُكَ
بِدَمِ الْمَظْلُومِ بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَنْشُدُكَ بِاِيوَائِكَ عَلَى نَفْسِكَ
لِاَوْلِيَائِكَ لَتُظْفِرَنَّهُمْ بِعَدُوِّكَ وَ عَدُوِّهِمْ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ
مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بعد از آن سه
نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ بعد از آن جانب راست رو
خود را بر زمین گذارد و بگوید یَا كَهْفِي حِينَ تُعْيِينِي الْمَذَاهِبُ وَ تَضِيقُ عَلَيَّ
الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ يَا بَارِئَ خَلْقِي رَحْمَةً بِي وَ كَانَ عَنْ خَلْقِي غَنِيًّا صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بعد از آن جانب
چپ روی خود را بر سجده گاه نهد و سه نوبت بگوید یَا مُذِلَّ كُلِّ جَبَّارٍ وَ یَا مُعِزَّ كُلِّ
ذَلِيلٍ قَدْ وَ عِزَّتِكَ بَلَغَ بِي مَجْهُودِي بعد از آن سه نوبت بگوید یَا حَنَّانُ یَا مَنَّانُ
یَا كَاشِفَ الْكُرَبِ الْعِظَامِ بعد از آن سه نوبت پیشانی بر سجده گاه گذارد و صد نوبت
شُكْرًا شُكْرًا بگوید بعد از آن حاجت خود را از خدای عز و جل طلبد و چون سر از سجده

و نه تقصید باید و دوم آنکه قرائت را درست کند و حروف را از مخارج ادا نماید و وقف و وصل در موضع وقف و وصل بجا آورد و در بیان ... و باید ... که تعقیب نماز ... بعد از خواندن نماز ... قرآن و دعا بعد از ... و وجوب حصول ...

و ثنا و ... و احادیث در فضیلت آن بسیار است و بهتر آنست که در وقت تعقیب با وضو باشد و رو بقبله نشسته باشد و سخن نگوید در اثنای تعقیب خصوصاً در تعقیب نماز صبح و شام و ظاهر اینها موجب کمال تعقیب است و در ... آنست که بعد از نماز مشغول دعا و قرآن و ذکر باشد ثواب تعقیب ... فی الجمله ... اگر چه ...

هر دو دست را راست نوبت تا سجده گاه گذارد و هر نوبت جانب چپ روی پیشانی و جانب راست رو بمالد و بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِی لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِیْمُ اَللّٰهُمَّ اَذْهِبْ عَنِّی الْهَمَّ وَالْحُزْنَ وَالسُّقْمَ وَالْعُدْمَ وَالصَّغَارَ وَالذُّلَّ وَالْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ مقصد دوم در نماز جمعه است

بدانکه در میان مجتهدین در وجوب نماز جمعه در زمان غیبت حضرت امام علیه السّلام خلاف است و اصح آنست که مکلّف مخیّر است میانه گذاردن نماز جمعه و نماز ظهر امّا چون ثواب نماز جمعه بیشتر از ثواب نماز ظهر است اولی آنست که بجای نماز ظهر نماز جمعه گذارده شود و اگر کسی خواهد که بجهت احتیاط ظهر را بعد از آن که نماز جمعه گذارده شود بگذارد جائز است و از آن منعی نیست و نماز جمعه دو رکعت است مثل نماز صبح و از هشت کس ساقط است اوّل زن دوم بنده سوم مسافر چهارم کور پنجم پیر عاجز ششم بیمار عاجز هفتم شل که از راه رفتن عاجز باشد هشتم کسیکه از و تا جائیکه نماز گذارده میشود زیاده بر دو فرسخ باشد و اگر ازین جماعت غیر از زن حاضر شود نماز جمعه ازو ساقط نیست و آنچه بنماز جمعه تعلّق دارد نه امر است شش امر واجب و سه امر سنّت و امّا نه امر واجب اوّل ملاحظه وقت نماز جمعه است و وقت آن از زوال آفتاب است تا وقتیکه سایه که بعد از زوال حاصل میشود مساوی شاخص شود و بعضی از مجتهدین برانند که وقت نماز جمعه مثل وقت نماز ظهر است دوم آنکه بجماعت گذارده شود چه فرادی گذاردن نماز جمعه حرام است سوم آنکه جماعتیکه نماز جمعه میگذارند کمتر از پنج نفر نباشند که یکی از ایشان پیشنماز باشد چهارم آنکه پیشنماز یا غیر آن قبل از نماز جمعه دو خطبه بخواند که هر یک ازین دو خطبه مشتمل باشد بر حمد و ثنای خدا و صلوات بر پیغمبر و آل او باشد و وعظ و خواندن یک سوره کوتاه یا یک آیه تمام الفائده پنجم آنکه خطیب در وقت خواندن خطبه ایستاده باشد ششم آنکه وضو داشته باشد

یا سوار نشسته باشد و امّا در تعقیب هر نماز بعد از سلام نماز سنّت است که سه مرتبه الله اکبر گوید و دستها را تا محاذی گوش بلند کند پس بگوید لا اله الا الله الها واحدا و نحن له مسلمون ... وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت ... و هو علی کل شیء قدیر پس بگوید اللهم انت السلام و منک السلام و لک السلام و الیک یعود السلام سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علی الائمة الهادین المهدیین السلام علی جمیع انبیاء الله و رسله و ملائکته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

السلام

تعقیبات

هفتم آنکه هر دو خطبه را بهیچ از حاضران یا زیاده بشنوانند هشتم آنکه در مابین دو خطبه لحظه بنشیند نهم آنکه هرگاه دو جماعت در دو جا نماز جمعه گذارند واجبست که میانه ایشان یک فرسخ یا زیاده فاصله بوده باشد پس اگر میان ایشان کمتر از یک فرسخ باشد و هر دو یکبار شروع در نماز کرده باشند نماز هر دو باطلست و الا نماز سابق صحیح است و نماز لاحق باطلست و اما آن بیست و یک امر سنت که تعلق بنماز جمعه دارد اول غسل جمعه کردن چنانکه در باب طهارت مذکور شد دوم سر تراشیدن سیم روغن مالیدن سوم محاسن را شانه کردن چهارم ناخن چیدن پنجم سبیل گرفتن ششم بهترین و پاکترین رخت پوشیدن هفتم خود را ببوی خوش معطر ساختن هشتم قبل از زوال پیاده بمسجد رفتن نهم آنکه حاکم جماعتی را که در زندان محبوس اند رخصت دهد که به نماز جمعه حاضر شوند بعد از ان اگر حبس کردن ایشان موافق شرع باشد ایشان را بزندان بازگردانند دهم آنکه خطیب عادل باشد یازدهم آنکه فصیح و بلیغ باشد دوازدهم آنکه در وقت خطبه خواندن بر شمشیر یا بر کمان یا بر عصای تکیه کند سیزدهم آنکه چون به منبر بر آید سلام بر حاضران کند چهاردهم آنکه بعد سلام آنقدر بر منبر بنشیند که مؤذن اذان را بگوید و بعد از ان شروع در خطبه نماید پانزدهم آنکه در خطبه بسیار تطویل نکند شانزدهم آنکه حاضران در وقت خطبه خواندن حرف نزنند هفدهم آنکه متوجه شنیدن خطبه باشند و بعضی از مجتهدین این دو امر را واجب می دانند هجدهم آنکه پیشنماز در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دوم سوره منافقون نوزدهم آنکه در رکعت اول قبل از رکوع قنوت بخواند و در رکعت دوم بعد از رکوع چنانکه در بحث قنوت مذکور شد بیستم آنکه جهر نماید در قرأت قنوت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و تسلیم بیست و یکم نافله جمعه گذاردن قبل از نماز جمعه و آن بیست رکعت است هر وقت از روز جمعه که خواهد میتواند گذارد و افضل

آنست که شش رکعت را بعد از طلوع آفتاب باندک ماتیکه بگذرد بجا آورد و شش رکعت را بعد از آن باندک ماتیکه بگذرد و شش رکعت را قبل از زوال باندک ماتیکه و دو رکعت را بعد از زوال مقصد سوم در نماز عیدین یعنی نماز عید ماه رمضان و عید قربان و این نماز واجبست بر جماعتیکه نماز جمعه بر ایشان واجبست هرگاه امام علیه السلام ظاهر باشد و در زمان غیبت سنت است حتی بر آن جماعتی که نماز جمعه بر ایشان ساقط است و افضل آنست که بجماعت گذارده شود و آن دو رکعت است بطریق نماز صبح در رکعت اول پنج تکبیر قبل از رکوع بگوید و بعد از هر تکبیر قنوت کند و در رکعت دوم چهار تکبیر بهمان طریق بجا آورد و آنچه باین نماز تعلق دارد بیست و یک امر است شانزده امر سنت و پنج امر مکروه اما شانزده امر سنت اول ملاحظه کردن وقت است و آن از طلوع آفتاب روز عید است تا زوال دوم غسل کردن سوم خود را معطر کردن چهارم جامه پاک پوشیدن پنجم پیاده و پا برهنه و ذکرگویان بمصلی رفتن ششم رو دانیدن مصلی بردن بطریقیکه در نماز جمعه مذکور شد هفتم نماز را بجماعت گذاردن هشتم خواندن سوره سبح اسم ربک الاعلی در رکعت اول و سوره والشمس در رکعت دوم نهم بلند خواندن فاتحه و سوره دهم این دعا در قنوت خواندن اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْکِبْرِیَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰی وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذَا الْیَوْمِ الَّذِیْ جَعَلْتَهٗ لِلْمُسْلِمِیْنَ عِیْدًا وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ ذُخْرًا وَمَزِیْدًا اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِیْ فِیْ کُلِّ خَیْرٍ اَدْخَلْتَ فِیْهِ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنِیْ مِنْ کُلِّ سُوْءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَاٰلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُکَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ خَیْرَ مَا سَئَلَکَ بِهٖ عِبَادُکَ الصَّالِحُوْنَ وَاَعُوْذُ بِکَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُکَ الْمُخْلَصُوْنَ یازدهم آنکه نماز بر روی زمین بیحائل واقع شود دوازدهم دو خطبه بعد از نماز خواندن بطریقیکه در نماز جمعه گذشت سیزدهم آنکه اگر عید رمضان باشد خطیب در اثنای خطبه آداب فطره دادن را مردم بیان کند و اگر

خواندن این ذکر است از آنکه هر روز هزار رکعت نماز بکند و کیفیت آن آنست که اول سی و چهار مرتبه الله اکبر پس سی و سه مرتبه الحمد لله پس سی و سه مرتبه سبحان الله و بعد از این لا اله الا الله یک مرتبه بگوید و این تسبیح را در وقت خواب خواندن نیز ثواب بسیار دارد و بهتر آنست که از تربت حضرت امام حسین علیه السلام باشد

...

اسئلك

عید قربان باشد آداب قربان کردن را بیان نماید چهاردهم آنکه خطیب ایستاده خطبه بخواند
پانزدهم آنکه این نماز در صحرا واقع شود مگر در مکه معظمه شانزدهم آنکه در وقت برگشتن از مصلی
از راه دیگر برگردند و اما آن پنج امر که مکروه است اول حرف زدن در اثنای خطبه دوم
سفر کردن بعد از طلوع فجر قبل از نماز عید گذاردن سوم سلاح بستن بمصلی رفتن چهارم نافله
گذاردن پیش از نماز و بعد از نماز حتی تحیت مسجد مگر تحیت مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله پنجم منبر عید را بمصلی بردن و سنت آنست که اگر عید رمضان باشد قبل
از رفتن بمصلی چیزی خوردن و اگر عید قربان باشد بعد از برگشتن مقصد چهارم
در نماز طواف خانه کعبه و آنچه بآن متعلق است چهار امر است دو امر واجب و دو امر
سنت اما آن دو امر واجب اول آنکه اگر طواف واجب باشد این نماز را در پس مقام ابراهیم
گذارند یا در یکی از دو جانب آن و اگر طواف سنت باشد در هر جا که خواهد از مسجد الحرام بگذارد
دوم آنکه نماز را بعد از فارغ شدن از طواف و قبل از شروع در سعی بگذارند و اما دو امر سنت
اول خواندن سوره قل یا ایها الکافرون در رکعت اول و سوره توحید را در رکعت دوم
دوم آنکه فاصله بعد از طواف نگذارد مقصد پنجم در نماز آیات یعنی کسوف و خسوف
و زلزله و هر امر آسمانی که سبب خوف باشد مثل بادهای سیاه و سرخ و مانند آن و این
نماز دو رکعت است در رکعت اول پنج رکوع واجبست باین طریق که چون بعد از تکبیر احرام
فاتحه و سوره را بخواند برکوع رود و چون سر از رکوع بردارد نوبت دیگر فاتحه و سوره را بخواند
و باز برکوع رود تا پنج نوبت و بعد از سر برداشتن از رکوع پنجم بسجده رود و سجده بجا
آورد و رکعت دوم را نیز باین طریق بگذارد و بعد از تشهد سلام دهد و این نماز را باین صورت
بجا آوردن افضلست و جایز است که در هر رکعت بعد از فاتحه یک آیه از سوره بخواند و برکوع رود
چون سر از رکوع بردارد از موضع قطع یک آیه دیگر یا زیاده بی فاتحه بخواند و برکوع رود و همچنین
کند تا در رکوع پنجم سوره تمام شود و اول وقت نماز کسوف و خسوف از ابتدای گرفتن

آفتاب و ماهتاب است و آخر وقت شروع در انجلاست و سید مرتضی رحمه الله آخر وقت
را آخر انجلا میداند و اگر شخصی این نماز را در وقت ترک کند از روی عمد پس اگر تمام قرص آفتاب
یا ماه گرفته باشد قضا بر وی واجب است و اگر بعضی گرفته باشد قضا ندارد و بعضی از مجتهدین قضا را
واجب میدانند خواه تمام قرص گرفته باشد و خواه بعضی و نماز زلزله در تمام عمر ادا است و در
باد سیاه و سرخ و امثال آن بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر وقت نماز را آنقدر نباشد که نماز ساقط میشود
و بعضی بر آنند که ساقط نمی‌شود و بعضی بر آنند که اگر وقت طهارت و یک رکعت داشته باشد
نماز واجب است و الا ساقط اما آن هشت امر سنت که با این نماز متعلق است اول جهر نمودن مصلی
در قرأت خواه در روز این نماز واقع شود خواه در شب دوم خواندن سوره‌های طویل مثل
سوره انبیا و سوره کهف هرگاه داند که وقت گنجایش آن دارد سوم الله اکبر گفتن
بعد از سر برداشتن از رکوع مگر در رکوع پنجم و دهم که آنجا سمع الله لمن حمده بگوید
چهارم قنوت کردن قبل از رکوع پنجم و دهم پنجم آنکه این نماز در مسجد گذارند در جائیکه سقف
نداشته باشد ششم آنکه مقدار زمان هر یک از رکوع و سجود و قنوت مساوی زمان قرأت باشد
هفتم آنکه بجماعت گذارد خواه کل قرص گرفته باشد و خواه بعض و شیخ ابن بابویه بر آنست
که اگر همه قرص گرفته نشده باشد بجماعت گذاردن جائز نیست هشتم آنکه اگر قبل از تمام انجلا از
نماز فارغ شود نماز را اعاده کند و سید مرتضی بر آنست که اعاده نماز در این صورت واجب است
و بدانکه اگر وقت این نماز با وقت یکی از نمازهای یومیه جمع شود و وقت گنجایش هر دو داشته باشد
در این صورت مکلف مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و اگر وقت یکی مضیق باشد و وقت
دیگری موسع تقدیم آنکه وقت آن مضیق است نماید و اگر وقت نسبت بهر یک مضیق باشد اولی است
تقدیم نماز یومیه و همچنین اگر این نماز جمع شود با نماز میت یا نماز طواف خانه کعبه اگر واجب باشد
و اگر در اثنای این نماز وقت یکی از نمازهای یومیه داخل شود جائز است که این نماز را قطع کند
اگر وقت تنگ باشد بنماز یومیه مشغول شود و چون سلام دهد این نماز را از آنجا که قطع

کرده باتمام رساند مقصد ششم در نماز میت این نماز واجب کفائیست یعنی هرگاه که شخصی بگذارد از همه کس ساقط است و نماز بر میت کردن وقتی واجبست که آن میت مسلمان باشد یا در حکم مسلمان مثل اطفال مسلمانان بشرط آنکه شش سال تمام کرده باشند و اگر کمتر از شش سال داشته باشند نماز بر ایشان سنت است و کیفیت این نماز آنست که مصلی بعد از نیت تکبیر احرام بجا آورد و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ باز تکبیر دوم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِکْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ کَاَفْضَلِ مَا صَلَّیْتَ وَبَارَکْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰی اِبْرَاهِیْمَ اِنَّکَ حَمِیْدٌ مَّجِیْدٌ باز تکبیر سوم بجا آورد و بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْیَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَیْنَنَا وَبَیْنَهُمْ بِالْخَیْرَاتِ اِنَّکَ مُجِیْبُ الدَّعَوَاتِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ باز تکبیر چهارم بجا آورد پس اگر میت مومن باشد بگوید اَللّٰهُمَّ هٰذَا عَبْدُکَ وَابْنُ عَبْدِکَ وَابْنُ اَمَتِکَ نَزَلَ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ اِلَّا خَیْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِهٖ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِیْ اِحْسَانِهٖ وَاِنْ کَانَ مُسِیْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ کَانَ یَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِیْنَ و اگر میت مخالف و معاند باشد بجای این دعا بگوید اَللّٰهُمَّ امْلَاْ جَوْفَهٗ نَارًا وَقَبْرَهٗ نَارًا وَسَلِّطْ عَلَیْهِ الْحَیَّاتِ وَالْعَقَارِبَ و اگر میت مستضعف باشد یعنی مذهب حق را نداند و عناد نداشته باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِیْنَ تَابُوْا وَاتَّبَعُوْا سَبِیْلَکَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِیْمِ و اگر اعتقاد میت را مطلقا نداند بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ النَّفْسَ اَنْتَ اَحْیَیْتَهَا وَاَنْتَ اَمَتَّهَا اَللّٰهُمَّ وَلِّهَا مَا تَوَلَّتْ وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ اَحَبَّتْ و اگر میت طفل باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِاَبَوَیْهِ وَلَنَا سَلَفًا وَّفَرَطًا وَّاَجْرًا و اگر میت زن مومنه باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهٖ اَمَتُکَ وَابْنَةُ عَبْدِکَ وَابْنَةُ اَمَتِکَ نَزَلَتْ بِکَ وَاَنْتَ خَیْرُ

مَنْ تُوَلِّیهِ اَللّٰهُمَّ اِنّا لا نَعْلَمُ مِنْها اِلّا خَیْراً وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِها مِنّا اَللّٰهُمَّ اِنْ کانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فی اِحْسانِها وَاِنْ کانَتْ مُسیئَةً فَتَجاوَزْ عَنْها وَاحْشُرْها مَعَ مَنْ کانَتْ تَتَوَلّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطّاهِرینَ و آخر نماز تکبیر پنجم است و بآن ختم نماز می‌شود تتمه آنچه باین نماز تعلق دارد بعد از نیّت و پنج تکبیر و دعاها نوزده امر است چهار امر واجب و دوازده امر سنّت و سه امر مکروه اما چهار امر واجب اوّل آنکه در وقت نماز کردن بر میّت سر میّت بجانب دست راست مصلّی باشد پس اگر خلاف این ظاهر شود اعادهٔ نماز واجب است دوم آنکه میّت را در آنوقت بر پشت بخوابانند نه بر پهلو و اگر خلاف ظاهر شود اعادهٔ نماز واجب است سوم آنکه مصلّی از تابوت بسیار دور نباشد چهارم آنکه نماز گذاردن بعد از تغسیل و تکفین باشد بدانکه آنچه درین نماز مجزی است و کمتر از آن مجزی نیست آنست که بعد از نیت و تکبیر احرام اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ بگوید و بعد از تکبیر دوم اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ بگوید و بعد از تکبیر سوم اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ بگوید و بعد از تکبیر چهارم دعای میّت بجا آورد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ اگر مرد باشد و اگر زن باشد اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ و بعد از آن تکبیر پنجم بگوید و نماز را ختم کند و اما آن دوازده امر که درین نماز سنّت است اوّل آنکه مصلّی مطهر باشد دوم آنکه پیشنماز محاذی کمر میّت بایستد اگر میّت مذکر باشد و محاذی سینهٔ میّت بایستد اگر میّت مؤنث باشد سوم آنکه کفش از پا بیرون کردن چهارم نزدیک ایستادن پیشنماز بمیّت که اگر بادی وزد دامن مصلّی بتابوت برسد پنجم آنکه مصلّی در هر یک از پنج تکبیر دستها را نزدیک گوش رساند ششم آنکه این نماز را بجماعت گذارند هفتم آنکه اگر ماموم همین یک کس باشد در پس سر پیشنماز بایستد اما در غیر این نماز سنّت است که در جانب راست پیشنماز بایستد هشتم ایستادن در صف آخر جماعت که ثواب آن بیشتر است نهم نماز گذاردن بر طفلی که کمتر از شش ماه داشته باشد بشرط آنکه زنده از رحم جدا شده باشد پس اگر در رحم زنده بود و مرده جدا شده نماز بر او

نافله سوره واجب نیست و اگر شخصی نذر کند که هر روز دو رکعت نماز بگذارد مثلاً یکی روز عمداً ترک کند نذر او بر طرف میشود و لازم نیست که دیگر بگذارد اما کفاره نذر لازم است و اگر شخصی نذر کند که سجده بجا می آورد نذر او صحیح است اما اگر نذر کند که رکوعی یا تکبیر احرامی بجا آورد آن نذر باطلست مقصد هشتم در نماز یکه باجاره واجب میشود هرگاه در ذمه شخصی نماز واجبی باشد واجبست که وصیت کند که شخصی را اجاره کنند که نماز یکه در ذمه اوست بگذارد و این در وقتی است که آن شخص پسر نداشته باشد که اگر پسر دارد قضای نماز پدر بر او است چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و بر پدر واجبست که پسر را بدان مطلع سازد و چون شخصی را بجهت قضای نماز میت اجاره گیرند وجه اجاره را از ثلث متروکات او اخراج باید کرد و اگر وصیت نکند بر ورثه لازم نیست که اخراج کنند و بعضی از مجتهدین بر آنند که وجه اجاره نماز را العلی التحقیق و وجه اجاره حج از اصل ترکه باید داد خواه میت وصیت کرده باشد و خواه نکرده باشد و شخصی را که باجاره میگیرند که نماز بجهت میت بگذارد میباید که مسائل ضروری نماز را بداند و عادل باشد و عاجز از بعضی افعال نماز مثل قیام و غیر آن نباشد و واجب نیست که بعد از وقوع اجاره علی الفور بآن اشتغال نماید یا اکثر اوقات بآن امر مشغول باشد بلکه همین قدر کافیست که بعضی اوقات بجا آورد بنحوی که بحسب عرف گویند که بآن اشتغال دارد و کاهلی نکند و جائز است که دو شخص را یا زیاده بجهت نماز یک شخص اجاره بگیرند اما وقت نماز هر یک از ایشان جماعت میباید که معین باشد تا دیگری در آن وقت بقضای نماز آن میت اشتغال نماید تا نماز او بترتیب قضا شود و چون مرد خود را بجهت قضای نماز زن باجاره بدهد مخیر است میانه جهر و اخفات و همچنین اگر زن خود را بجهت قضای نماز زن باجاره بدهد بشرط آنکه نامحرم آواز او را نشنود و تفصیلی که قبل ازین مذکور شد مقصد نهم در نماز یکه از پدر شخصی فوت شده باشد بر پسر واجبست که آنرا بجا آورد بدانکه بر پسر واجبست که بعد از فوت پدر نمازی که از او فوت شده باشد قضا کند و نماز او

السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امین الله اشهد انک رسول الله واشهد انک محمد بن عبد الله واشهد انک قد نصحت لامتک وجاهدت فی سبیل ربک وعبدته حتی اتاک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد وآل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید [illegible] سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین [illegible] تعقیب

۷۸

بعد

آنکه میت را پسری بزرگتر نباشد که اگر بزرگتر باشد بر پسر کوچک واجب نیست اما اگر دو پسر داشته باشد یا زیاده که همه در سن برابر باشند واجبست که نماز پدر را بالسویه قضا کنند و اگر یک نماز باقی بماند مثل آنکه چهار پسر زو باقی بمانند و پنج نماز از او فوت شده باشد در این صورت قضای آن یک نماز بر ایشان واجب کفائیست یعنی هر کدام که بجا آورد از دیگری ساقط میشود شرط دوم آنکه پدر وصیت نکرده باشد که شخصی غیر از پسر بزرگتر جهت نماز او اجیر کنند که اگر وصیت کرده باشد در این صورت قضای نماز پدر از پسر بزرگتر ساقط میشود و بعضی از مجتهدین شرط ثالث کرده اند و آن آنست که آن نماز بواسطه بیماری یا عذری از پدر فوت شده باشد پس اگر عمدا بی عذری از او فوت شده باشد قضاء آنرا بر پسر لازم نمیدانند و بعضی دیگر شرط رابع کرده اند و آن اینست که پسر بزرگتر در وقت فوت پدر بالغ و عاقل باشد که اگر طفل یا مجنون باشد قضای نماز پدر را بعد از بلوغ و عقل بر او واجب نمیدانند مطلب دوم در نمازهای سنتی و انواع آن بسیار است و در این کتاب از آنجمله بیست و چهار نماز مذکور میشود چنانکه قبل از این گفته شد اول نوافل نماز یومیه است که در هر شبانه روزی گذاردن آن سنت است و آن سی و چهار رکعت است هشت رکعت نافله ظهر است مقدم بر ظهر و هشت رکعت نافله عصر است مقدم بر عصر و چهار رکعت نافله مغرب است بعد از مغرب و دو رکعت نشسته که بیک رکعت ایستاده حسابست و آنرا وتیره گویند و آن نافله خفتن است بعد از خفتن و هشت رکعت نماز شب است و دو رکعت نماز شفع است و یک رکعت نماز وتر است و دو رکعت نافله صبح است و اول وقت نافله ظهر زوال آفتابست و آخر آن وقتیست که سایه شاخص بمقدار دو قدم بر سایه وقت زوال افزاید در جائیکه وقت زوال شخص را سایه باشد و در جائیکه سایه در وقت زوال معدوم میشود آخر وقت آنست که سایه بعد از عدم بدو قدم برسد و مراد از قدم هفت یک شاخص است و اول وقت نافله عصر فارغ شدنست از نماز ظهر که در اول وقت گذارده میشود و آخر آن وقتیست که سایه شخص بمقدار چهار قدم برسد و اول وقت نافله مغرب فارغ شدن است از نماز مغرب و اول وقت

۷۹

گزارده شود و آخر آن برطرف شدن سرخی است که در جانب مغرب بهم رسد و اول وقت
نافله خفتن فارغ شدن از نماز خفتن است که در اول وقت گزارده شود و آخر آن نصف
شب است و وقت اول نماز شب از نصف شب است و آخر آن وقتیست تا طلوع فجر دوم و
هر چند بفجر دوم نزدیکتر باشد فضل است و اگر بعد از گزاردن چهار رکعت فجر دوم طالع شود
چهار رکعت باقی مخفف بگذارد و اگر قبل از اتمام چهار رکعت طالع شود نافله را قطع کند و
بنماز صبح اشتغال نماید و جائز است نماز شب را اول شب بگذارد هرگاه بترسد که در نصف شب
بیدار نشود و وقت نماز شفع و وتر بعد از فارغ شدن از نماز شب است و افضل آنست
که شفع و وتر را در ما بین فجر اول و دوم بجا آورد و وقت نافله صبح بعد از فارغ شدن
از شفع و وتر و وقت آن میکشد تا پیدا شدن حمرت مشرق و ادعیه آداب نوافل
یومیه بسیار است و آنرا در کتاب مفتاح الفلاح بتفصیل مذکور ساختیم و درین کتاب
انچه اهم است مذکور میسازیم بدانکه چون زوال آفتاب متحقق شود یعنی وقت ظهر داخل
شود باید که این دعا بخواند که امام محمد باقر صلواة الله علیه تعلیم محمد بن مسلم را داده و فرمود
که محافظت کن بران چنانکه محافظت میکنی چشمهای خود را و آن اینست سُبْحَانَ اللّٰهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًا بعد از ان وضو سازد و شروع
در نافله ظهر کند و در رکعت اول تکبیرات سبعه افتتاحیه را با ادعیه بطریقیکه در فصل تکبیر
احرام مذکور شد بجا آورد و بعد از فاتحه سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ بخواند و در رکعت دوم
بعد از فاتحه سوره قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ بخواند پس سلام دهد و بعد از سلام سه تکبیر بگوید
و تسبیح فاطمه زهرا صلواة الله علیها بجا آورد پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّي
ضَعِيفٌ فَقَوِّ فِي رِضَاكَ ضَعْفِي وَخُذْ إِلَى الْخَيْرِ بِنَاصِيَتِي وَاجْعَلِ الْإِيمَانَ مُنْتَهٰى
رِضَايَ وَبَارِكْ لِي فِيمَا قَسَمْتَ لِي وَبَلِّغْنِي بِرَحْمَتِكَ كُلَّ الَّذِي أَرْجُو مِنْكَ وَاجْعَلْ

۸۰

وُدًّا وَسُرُوراً لِلْمُؤْمِنِينَ وَعَهْداً عِنْدَكَ پس دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را بگذارد بطریقیکه ذکر کرده شد سوای شش تکبیر افتتاحیه و ادعیهٔ آن پس دو رکعت دیگر را نیز باین طریق بجا آورد و بعد از هر دو رکعت ازین شش رکعت آنچه میسر باشد از تعقیب نماز بجا آورد و بعد از آن اذان ظهر بگوید و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ ظهر را باین طریق بجا آورد و بعد از فارغ شدن از نماز ظهر و متعلقات آن شروع کند در نافلهٔ عصر و در هر رکعت بعد از فاتحه هر سوره که خواهد بخواند و چون از دو رکعت اول فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ الْخَالِقُ الرَّازِقُ الْمُحْيِي الْمُمِيتُ الْمُبْدِئُ الْبَدِيعُ لَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الْعِزُّ وَلَكَ الْمَنُّ وَلَكَ الْكَرَمُ وَلَكَ الْجُودُ وَلَكَ الْاَمْرُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ يَا وَاحِدُ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ يَا مَنْ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً اَحَدٌ وَلَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ پس حاجت خود را بخواهد و بعد از آن دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر را بگذارد بطریق دو رکعت اول پس این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ السَّمٰوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْاَرَضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَمَا تَحْتَهُنَّ وَرَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ جَبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَاِسْرَافِيلَ وَرَبَّ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الْاَعْظَمِ الَّذِي بِهِ تَقُومُ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرْضُ وَبِهِ تُحْيِي الْمَوْتٰى وَتَرْزُقُ الْاَحْيَاءَ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ الْمُجْتَمِعِ وَتَجْمَعُ بَيْنَ الْمُتَفَرِّقِ وَبِهِ اَحْصَيْتَ عَدَدَ الرِّمَالِ وَعَدَدَ الْآجَالِ وَوَزْنَ الْجِبَالِ وَكَيْلَ الْبِحَارِ اَسْئَلُكَ يَا مَنْ هُوَ كَذٰلِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ پس حاجت خود را بخواهد پس دو رکعت دیگر را بگذارد باین طریق و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَدْعُوكَ بِمَا دَعَاكَ بِهِ عَبْدُكَ يُونُسُ ذُو النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى

فِی الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِیْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَ نَجَّیْنَاهُ
مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ فَاِنَّهٗ دَعَاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَدْعُوْکَ وَاَنَا عَبْدُکَ
وَسَاَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَسْاَلُکَ وَاَنَا عَبْدُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَ
اَنْ تَسْتَجِیْبَ لِیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهٗ وَاَدْعُوْکَ بِمَا دَعَاکَ بِهٖ عَبْدُکَ اَیُّوْبُ اِذْ مَسَّهُ الضُّرُّ
فَدَعَاکَ اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ فَاسْتَجَبْتَ لَهٗ وَکَشَفْتَ مَا بِهٖ مِنْ
ضُرٍّ وَاٰتَیْتَهٗ اَهْلَهٗ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ فَاِنَّهٗ دَعَاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَدْعُوْکَ وَاَنَا عَبْدُکَ
وَسَاَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَسْاَلُکَ وَاَنَا عَبْدُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُفَرِّجَ
عَنِّیْ کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِیْبَ لِیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهٗ وَاَدْعُوْکَ بِمَا دَعَاکَ بِهٖ عَبْدُکَ یُوْسُفُ اِذْ
فَرَّقْتَ بَیْنَهٗ وَبَیْنَ اَهْلِهٖ اِذْ هُوَ فِی السِّجْنِ فَاِنَّهٗ دَعَاکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَدْعُوْکَ وَاَنَا
عَبْدُکَ وَسَاَلَکَ وَهُوَ عَبْدُکَ وَاَنَا اَسْاَلُکَ وَاَنَا عَبْدُکَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَ
اَنْ تُفَرِّجَ عَنِّیْ کَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ وَاَنْ تَسْتَجِیْبَ لِیْ کَمَا اسْتَجَبْتَ لَهٗ فَصَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ
تَفْعَلَ بِیْ پس حاجت خود را بخواهد و بعد از ان دو رکعت دیگر نافلهٔ عصر بگذارد و پس این دعا بخواند
یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیْلَ وَسَتَرَ الْقَبِیْحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیْرَةِ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ یَا کَرِیْمَ
الصَّفْحِ یَا عَظِیْمَ الْمَنِّ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یَا سَامِعَ
کُلِّ نَجْوٰی وَیَا مُنْتَهٰی کُلِّ شَکْوٰی یَا مُبْتَدِئًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا یَا رَبَّاهُ
یَا رَبَّاهُ یَا رَبَّاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا سَیِّدَاهُ یَا غَایَةَ رَغْبَتَاهُ یَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ
اَسْاَلُکَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ وَعَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَجَعْفَرٍ وَمُوْسٰی وَ
عَلِیٍّ وَمُحَمَّدٍ وَعَلِیٍّ وَالْحَسَنِ وَمُحَمَّدٍ صَاحِبِ الزَّمَانِ سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ اَنْ تُصَلِّیَ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تَکْشِفَ کُرْبَتِیْ وَتَغْفِرَ ذَنْبِیْ وَتُنَفِّسَ هَمِّیْ وَتُفَرِّجَ غَمِّیْ وَتُصْلِحَ شَاْنِیْ
فِیْ دِیْنِیْ وَدُنْیَایَ وَاَنْ تُدْخِلَنِی الْجَنَّةَ وَلَا تُشَوِّهَ خَلْقِیْ بِالنَّارِ وَافْعَلْ بِیْ مَا اَنْتَ
اَهْلُهٗ وَلَا تَفْعَلْ بِیْ مَا اَنَا اَهْلُهٗ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ پس اذان و اقامت بگوید

بعد از این بگذارد دو صد مرتبه العفو العفو بگوید پس جانب راست را بگذارد و همچنین این دعا سه مرتبه بگوید یا الله یا ربّاه یا سیّداه پس جانب چپ را همچنین دعا سه مرتبه بگوید پس پیشانی را بگذارد و دو صد مرتبه شکراً شکراً بگوید

۸۲

خوب است

برای نماز عصر و بعد از نماز عصر تعقیب بجا آورد و بعد از آن بگوید أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَأَسْأَلُهُ أَنْ يَتُوبَ
عَلَيَّ تَوْبَةَ عَبْدٍ ذَلِيلٍ خَاضِعٍ مِسْكِينٍ فَقِيرٍ بَائِسٍ مُسْتَكِينٍ مُسْتَجِيرٍ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ
ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ
وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلٰوةٍ لَا تُرْفَعُ وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ اللّٰهُمَّ إِنِّي
أَسْأَلُكَ الْيُسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ وَالْفَرَجَ بَعْدَ الْكَرْبِ وَالرَّخَاءَ بَعْدَ الشِّدَّةِ اللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ
نِعْمَةٍ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ و ...
است که بعد نماز عصر هفتاد نوبت استغفار کند و سورهٔ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ده نوبت بخواند
و بعد از آن دو سجدهٔ شکر بجا آورد بطریقی که قبل ازین مذکور شد و باید که آخر دعاهای که
بعد از نماز عصر بخواند این دعا باشد اللّٰهُمَّ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي إِلَيْكَ وَأَقْبَلْتُ
بِدُعَائِي عَلَيْكَ رَاجِيًا إِجَابَتَكَ طَامِعًا فِي مَغْفِرَتِكَ طَالِبًا مَا وَأَيْتَ بِهِ عَلَى نَفْسِكَ
مُسْتَنْجِزًا وَعْدَكَ إِذْ تَقُولُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ
وَأَقْبِلْ إِلَيَّ بِوَجْهِكَ وَارْحَمْنِي وَاسْتَجِبْ دُعَائِي يَا إِلٰهَ الْعَالَمِينَ فصل چون
وقت نماز مغرب داخل شود باید که بی تأخیر متوجه نماز مغرب شود بجهت آنکه وقت آن مضیق است
چنانکه قبل ازین مذکور شد بعد از آنکه نماز مغرب را بگذارد و تعقیب را بطریقی که مذکور
شد بجا آورد سه نوبت بگوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَلَا يَفْعَلُ
مَا يَشَاءُ غَيْرُهُ پس نافلهٔ مغرب را بگذارد و از ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین مبالغه و تأکید در گذاردن نافلهٔ مغرب بسیار است چنانچه از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایت است که آن حضرت فرمود بحارث بن مغیره
که ترک مکن چهار رکعت نماز را بعد از مغرب در سفر و در حضر اگرچه گریخته باشی از اعدا
و ایشان در عقب تو شتابند و مکروه است حرف زدن میانهٔ نماز مغرب و نافلهٔ آن

و همچنین مکروه است حرف زدن میانهٔ چهار رکعت نافلهٔ مغرب و هرگاه فوت شود وقت
نافلهٔ مغرب قضا کند آنرا همچو سائر نوافل و چون شروع در نافلهٔ مغرب کند هفت تکبیر افتتاحیه
با ادعیهٔ ثلاثه بجا آورد و در رکعت اوّل بعد از حمد سورهٔ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ سه نوبت بخواند و در
رکعت دوم سورهٔ اِنَّا اَنْزَلْنٰاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ یکبار بخواند و اگر خواهد در رکعت اوّل
قُلْ يٰا اَيُّهَا الْكٰافِرُونَ بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند و اگر در هر دو
رکعت اکتفا بحمد کند جائز است همچنانکه در سائر نوافل و باید که قرأت را در نافلهٔ مغرب و در جمیع
نوافل شب بلند بخواند و بعد از فارغ شدن از دو رکعت اوّل این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ
تَرٰى وَلاٰ تُرٰى وَاَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْاَعْلٰى وَاَنَّ اِلَيْكَ الرُّجْعٰى وَالْمُنْتَهٰى وَاَنَّ لَكَ الْمَمٰاتَ
وَالْمَحْيٰا وَاَنَّ لَكَ الْاٰخِرَةَ وَالْاُولٰى اَللّٰهُمَّ اِنّٰا نَعُوذُ بِكَ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزٰى وَنَاْتِيَ عَمّٰا
مٰا نَهَيْتَ اَللّٰهُمَّ اِنّي اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَسْئَلُكَ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ
وَاَسْتَعِيذُ بِكَ مِنَ النّٰارِ بِقُدْرَتِكَ وَاَسْئَلُكَ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِعِزَّتِكَ وَاَنْ تَجْعَلَ
اَوْسَعَ رِزْقي عِنْدَ كِبَرِ سِنّي وَاَحْسَنَ عَمَلي عِنْدَ اقْتِرٰابِ اَجَلي وَاَطِلْ في طٰاعَتِكَ وَمٰا يُقَرِّبُ
مِنْكَ وَيُحْظي عِنْدَكَ وَيُزْلِفُ لَدَيْكَ عُمْري وَاَحْسِنْ في جَميعِ اَحْوٰالي وَاُمُوري مَعْرِفَتي
وَلاٰ تَكِلْني اِلٰى اَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ وَتَطَوَّلْ عَلَيَّ بِقَضٰاءِ جَميعِ حَوٰائِجي لِلدُّنْيٰا وَالْاٰخِرَةِ
وَابْدَأْ بِوٰالِدَيَّ وَوُلْدي وَجَميعِ اِخْوٰاني الْمُؤْمِنينَ في جَميعِ مٰا سَئَلْتُكَ لِنَفْسي
بِرَحْمَتِكَ يٰا اَرْحَمَ الرّٰاحِمينَ پس شروع کند در دو رکعت دیگر از نافلهٔ مغرب و در رکعت
اوّل از این دو رکعت بعد از حمد این چند آیه را از سورهٔ حدید بخواند که بیست آیه
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمِ سَبَّحَ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ لَهُ
مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ يُحْيي وَيُميتُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ هُوَ الْاَوَّلُ
وَالْاٰخِرُ وَالظّٰاهِرُ وَالْبٰاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ هُوَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ
وَالْاَرْضَ في سِتَّةِ اَيّٰامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مٰا يَلِجُ فِي الْاَرْضِ

در اینجا مذکور کردیم و سائر ادعیه
و آداب را در کتاب مقباس المصابیح
بیان کردیم و هر وقت که آدمی بجائی
یا صحرائی رود که اطراف آسمان
نمایان باشد و نماز کند بجانب راست
و بجانب چپ و پیش رو
و بالا سر نظر کند و پس با انگشت
شهادت اشاره بجانب قبر مطهر
حضرت امام حسین ع کند و بگوید
اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا اَبٰا عَبْدِ اللّٰهِ
اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ يٰا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ
اَلسَّلاٰمُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ
[illegible]
ماشاء

وَمَا یَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا یَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا یَعْرُجُ فِیهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَیْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی
النَّهَارِ وَیُولِجُ النَّهَارَ فِی اللَّیْلِ وَهُوَ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ و در رکعت دوم آخر
سوره حشر را بخواند لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ
خَشْیَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ
إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ
الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِكُونَ
هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَكِیمُ و در سجدهٔ آخر از هر دو رکعت هفت نوبت بگوید
اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِیمِ وَاسْمِكَ الْعَظِیمِ وَمُلْكِكَ الْقَدِیمِ
أَنْ تُصَلِّیَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَغْفِرَ لِی ذَنْبِیَ الْعَظِیمَ إِنَّهُ لَا یَغْفِرُ الذَّنْبَ
الْعَظِیمَ إِلَّا الْعَظِیمُ و سجدهٔ شکر بجا آورد و بگوید آنچه قبل از این در سجدهٔ شکر
مذکور شد و اگر در سر یک شکراً شکراً بگوید کافیست و بعد از ان دو رکعت نماز غفیله بگذارد
و کیفیت آن عنقریب مذکور خواهد شد و چون سرخی از جانب مغرب برطرف شود از
برای نماز خفتن اذان و اقامت بگوید و ادعیه پیش از اقامت و بعد از اقامت
بجا آورد و چون از نماز خفتن فارغ شود و تعقیب بجا آورد این دعا را بخواند اللهم
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تُؤْمِنَّا مَكْرَكَ وَلَا تُنْسِنَا
ذِكْرَكَ وَلَا تَكْشِفْ عَنَّا سِتْرَكَ وَلَا تَحْرِمْنَا فَضْلَكَ وَلَا تُحِلَّ عَلَیْنَا غَضَبَكَ
وَلَا تُبَاعِدْنَا مِنْ جِوَارِكَ وَلَا تَنْقُصْنَا مِنْ رَحْمَتِكَ وَلَا تَنْزِعْ مِنَّا بَرَكَتَكَ
وَلَا تَمْنَعْنَا عَافِیَتَكَ وَأَصْلِحْ لَنَا مَا أَعْطَیْتَنَا وَزِدْنَا مِنْ فَضْلِكَ الْمُبَارَكِ
الطَّیِّبِ الْحَسَنِ الْجَمِیلِ وَلَا تُغَیِّرْ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَتِكَ وَلَا تُؤْیِسْنَا مِنْ رَوْحِكَ

وَلَا تُهِنَّا بَعْدَ کَرَامَتِکَ وَلَا تُضِلَّنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ پس هر یک از فاتحه و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ و قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ را ده نوبت بخواند و ده نوبت بگوید سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و ده نوبت اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِکَ وَاَسْبِغْ عَلَیَّ مِنْ حَلَالِ رِزْقِکَ وَمَتِّعْنِیْ بِالْعَافِیَةِ مَا اَبْقَیْتَنِیْ فِیْ سَمْعِیْ وَبَصَرِیْ سُبْحَانَکَ اَللّٰهُمَّ مَا بِنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْکَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَسْتَغْفِرُکَ وَاَتُوْبُ اِلَیْکَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ پس دو سجده شکر بجا آورد و بعد از آن دو رکعت و تیره را نشسته بگذارد و ایستاده نیز جائز است و هفت تکبیر افتتاحیه را با ادعیه ثلثه بجا آورد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره تبارک یا سوره واقعه را بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره توحید و بعد از فارغ شدن حاجت خود را بخواهد

فصل در بیان آداب نماز شب چون بنده مؤمن از خواب شب بیدار شود اول چیزی که باید بکند آنست که سجده کند پس بگوید در سجود یا بعد از سر برداشتن از سجود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانِیْ بَعْدَ مَا اَمَاتَنِیْ وَاِلَیْهِ النُّشُوْرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ رَدَّ عَلَیَّ رُوْحِیْ لِاَحْمَدَهٗ وَاَشْکُرَهٗ وَاَعْبُدَهٗ پس چون خواهد که شروع در نماز شب کند این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَتَوَجَّهُ اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَاٰلِهٖ وَاُقَدِّمُهُمْ بَیْنَ یَدَیْ حَوَائِجِیْ فَاجْعَلْنِیْ بِهِمْ وَجِیْهًا فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِیْ بِهِمْ وَلَا تُعَذِّبْنِیْ بِهِمْ وَاهْدِنِیْ بِهِمْ وَلَا تُضِلَّنِیْ بِهِمْ وَارْزُقْنِیْ بِهِمْ وَلَا تَحْرِمْنِیْ بِهِمْ وَاقْضِ لِیْ حَوَائِجَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَبِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ پس افتتاح کند رکعت اول را از نماز شب بتکبیرات سبعه و ادعیه ثلثه و افضل آنست که در رکعت اول بعد از حمد سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ را سی نوبت بخواند و در رکعت دوم قُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ

را و در شش رکعت دیگر از نماز شب سوره های دراز مانند سوره انعام و کهف و انبیا و یس
و اگر وقت تنگ باشد از خواندن سوره های دراز که فضیلت خواندن حمد و قل هو الله احد
در هر رکعت و جائز است که اختصار بحمد تنها کند چون سائر نوافل و بدانکه اتفاق کرده اند
علمای امامیه رضوان الله علیهم که قنوت چنانکه در نمازهای واجبی سنت است در هر رکعت
دوم از نوافل نیز سنت است مگر در رکعت دوم شفع که در وی قنوت نیست بلکه قنوت
آن در رکعت سوم است که آنرا وتر گویند چنانکه عنقریب مذکور شود و کافیست از قنوت
اینکه بگوید اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَنا وَارْحَمْنا وَعافِنا وَاعْفُ عَنّا فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَةِ اِنَّکَ
عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ و سنت است بلند خواندن قنوت اگرچه در نوافل روز باشد و همچنین سنت
است تطویل قنوت خصوصاً در نماز شب که وقت آن وسیع است و از قنوتهای مختصر که
سزاوار است که در نماز واجب سنت خواند اینست اِلٰهِی کَیْفَ اَدْعُوکَ وَقَدْ عَصَیْتُکَ
وَکَیْفَ لا اَدْعُوکَ وَقَدْ عَرَفْتُ حُبَّکَ فِی قَلْبِی وَاِنْ کُنْتُ عاصِیاً مَدَدْتُ اِلَیْکَ
یَداً بِالذُّنُوبِ مَمْلُوَّةً وَعَیْناً بِالرَّجاءِ مَمْدُودَةً مَوْلایَ اَنْتَ عَظِیمُ الْعُظَماءِ وَاَنَا
اَسِیرُ الْاُسَراءِ اَنَا الْاَسِیرُ بِذَنْبِی الْمُرْتَهِنُ بِجُرْمِی اِلٰهِی لَئِنْ طالَبْتَنِی بِذَنْبِی
لَاُطالِبَنَّکَ بِکَرَمِکَ وَلَئِنْ طالَبْتَنِی بِجَرِیرَتِی لَاُطالِبَنَّکَ بِعَفْوِکَ وَلَئِنْ اَمَرْتَ بِی
اِلَی النّارِ لَاُخْبِرَنَّ اَهْلَها اَنِّی کُنْتُ اَقُولُ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ اَللّٰهُمَّ
اِنَّ الطّاعَةَ تَسُرُّکَ وَالْمَعْصِیَةَ لا تَضُرُّکَ فَهَبْ لِی ما یَسُرُّکَ وَاغْفِرْ لِی ما لا یَضُرُّکَ
یا اَرْحَمَ الرّاحِمِینَ و سنت است که میانه هر دو رکعت از هشت رکعت نماز شب این
دعا بخواند اللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ وَلَمْ یُسْئَلْ مِثْلُکَ اَنْتَ مَوْضِعُ مَسْئَلَةِ السّائِلِینَ
وَمُنْتَهی رَغْبَةِ الرّاغِبِینَ اَدْعُوکَ وَلَمْ یُدْعَ مِثْلُکَ وَاَرْغَبُ اِلَیْکَ وَلَمْ یُرْغَبْ
اِلی مِثْلِکَ وَاَنْتَ مُجِیبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّینَ وَاَرْحَمُ الرّاحِمِینَ وَاَسْئَلُکَ
بِاَفْضَلِ الْمَسائِلِ کُلِّها وَاَنْجَحِها وَاَعْظَمِها یا اَللهُ یا رَحْمٰنُ یا رَحِیمُ وَبِاَسْمائِکَ الْحُسْنی

۸۷

بر بالا است که آن پوشیده و پاک
و جائز است که [illegible]
را بسر برهنه نماز کردن و حرام پوشیدن
جامه حریر و طلا که مردان را
جائز نیست و پوشیدن آن زنان
را جائز است و سوم مردان را در
مسجد نماز گذاردن سنت است
و زنان را در خانه نماز کردن سنت
است و هر چند پرده به ستر اقرب

وَاَمْثَالِكَ الْعُلْيَا وَنِعْمَتِكَ الَّتِي لَا تُحْصَى بِاَكْرَمِ اَسْمَائِكَ عَلَيْكَ وَاَحَبِّهَا اِلَيْكَ وَ
اَقْرَبِهَا مِنْكَ وَسِيلَةً وَاَشْرَفِهَا عِنْدَكَ مَنْزِلَةً وَاَجْزَلِهَا لَدَيْكَ ثَوَابًا وَاَسْرَعِهَا
فِي الْاُمُورِ اِجَابَةً وَبِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْاَكْبَرِ الْاَعَزِّ الْاَجَلِّ الْاَعْظَمِ الْاَكْرَمِ الَّذِي
تُحِبُّهُ وَتَهْوَاهُ وَتَرْضٰى بِهِ عَمَّنْ دَعَاكَ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ دُعَاءَهُ وَحَقٌّ عَلَيْكَ اَنْ لَا تَحْرِمَ
سَائِلَكَ وَبِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ فِي التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ وَبِكُلِّ
اسْمٍ دَعَاكَ بِهِ حَمَلَةُ عَرْشِكَ وَمَلٰئِكَتُكَ وَاَنْبِيَائُكَ وَرُسُلُكَ وَاَهْلُ طَاعَتِكَ
مِنْ خَلْقِكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُعَجِّلَ فَرَجَ وَلِيِّكَ وَابْنِ وَلِيِّكَ وَتُعَجِّلَ
خِزْيَ اَعْدَائِهِ بعد از ان حاجت خود را بخواهد و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السلام بجا آورد
و بعد از ان دو سجدهٔ شکر بکند و بخواند در یکی از ان دو سجده این دعا که منسوبست بحضرت
امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه اِلٰهِي وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ وَعَظَمَتِكَ
لَوْ اَنِّي مُنْذُ بَدَعْتَ فِطْرَتِي مِنْ اَوَّلِ الدَّهْرِ عَبَدْتُكَ دَوَامَ خُلُودِ رُبُوبِيَّتِكَ
بِكُلِّ شَعْرَةٍ فِي كُلِّ طَرْفَةِ عَيْنٍ سَرْمَدَ الْاَبَدِ بِحَمْدِ الْخَلَائِقِ وَشُكْرِهِمْ اَجْمَعِينَ لَكُنْتُ
مُقَصِّرًا فِي بُلُوغِ اَدَاءِ شُكْرِ اَخْفٰى نِعْمَةٍ مِنْ نِعَمِكَ عَلَيَّ وَلَوْ اَنِّي كَرَبْتُ مَعَادِنَ
حَدِيدِ الدُّنْيَا بِاَنْيَابِي وَحَرَثْتُ اَرَضِيهَا بِاَشْفَارِ عَيْنِي وَبَكَيْتُ مِنْ خَشْيَتِكَ
مِثْلَ بُحُورِ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِينَ دَمًا وَصَدِيدًا لَكَانَ ذٰلِكَ قَلِيلًا فِي كَثِيرِ
مَا يَجِبُ مِنْ حَقِّكَ عَلَيَّ وَلَوْ اَنَّكَ اِلٰهِي عَذَّبْتَنِي بَعْدَ ذٰلِكَ بِعَذَابِ الْخَلَائِقِ
اَجْمَعِينَ وَعَظَّمْتَ لِلنَّارِ خَلْقِي وَجِسْمِي وَمَلَأْتَ طَبَقَاتِ جَهَنَّمَ مِنِّي حَتّٰى
لَا يَكُونَ فِي النَّارِ مُعَذَّبٌ غَيْرِي وَلَا يَكُونَ لِجَهَنَّمَ حَطَبٌ سِوَايَ لَكَانَ
ذٰلِكَ بِعَدْلِكَ عَلَيَّ قَلِيلًا فِي كَثِيرِ مَا اسْتَوْجَبْتُهُ مِنْ عُقُوبَتِكَ پس ده مرتبه بگوید
يَا اَللّٰهُ يَا اَللّٰهُ پس این دعا بخواند صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَارْحَمْنِي وَثَبِّتْنِي عَلٰى دِينِكَ
وَدِينِ نَبِيِّكَ وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً

الهی

باشد بهتر است که نماز ایشان در صندوق خانه و خانهٔ عقب بهتر است از خانهٔ پیش و در خانهٔ پیش بهتر است از صحن خانه و در صحن خانه بهتر است از بام خانه چهارم مردان را سنت است که در نماز پاها را ... یک شبر ... از یکدیگر بگذارند و زنان را سنت است که پاها نزدیک بیکدیگر بگذارند پنجم

۸۸

مردان را سنت است ... در ایستادن ... و زنان را ...

اما

إنّك أنت الوهّاب **فصل** بعد از فارغ شدن از هشت رکعت نماز شب و آداب و ادعیه آن شروع کند در دو رکعت شفع و مفرده وتر و افضل اوقات آن مابین فجر اول و دوم است و در هر یک از دو رکعت شفع بعد از حمد سوره توحید بخواند و اگر خواهد در رکعت اول قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و در رکعت دوم قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ بخواند و بعد از سلام دادن این دعا بخواند إلهي تعرّض لك في هذا الليل المتعرّضون وقصدك فيه القاصدون وأمّل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في هذا الليل نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمنّ بها على من تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها أنا ذا عبدك الفقير إليك المؤمّل فضلك ومعروفك فإن كنت يا مولاي تفضّلت في هذه الليلة على أحد من خلقك وعدت عليه بعائدة من عطفك فصلّ على محمّد وآله الطيّبين الطاهرين الخيّرين الفاضلين وجد عليّ بطولك ومعروفك يا ربّ العالمين وصلّى الله على محمّد خاتم النبيّين وآله الطاهرين الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهّرهم تطهيرا إنّ الله حميد مجيد اللهمّ إنّي أدعوك كما أمرت فاستجب لي كما وعدت إنّك لا تخلف الميعاد پس مشغول شود بگزاردن مفرده وتر و افتتاح کند به تکبیرات سبعه و ادعیهٔ ثلثه و بخواند سوره توحید را بعد از الحمد سه نوبت و معوذتین را پس بردارد دستها را برابر رو و قنوت کند و حالیکه بگرید یا گریه در آید باین دعا لا إله إلّا الله الحليم الكريم لا إله إلّا الله العليّ العظيم سبحان الله ربّ السموات السبع وربّ الأرضين السبع وما فيهنّ وما بينهنّ وما فوقهنّ وما تحتهنّ وهو ربّ العرش العظيم اللهمّ أنت الله نور السموات والأرض وأنت الله زين السموات والأرض وأنت الله جمال السموات والأرض أنت الله عماد السموات والأرض أنت الله قوام السموات والأرض أنت الله صريخ المستصرخين

وَاَنْتَ اللّٰهُ غِيَاثُ الْمُسْتَغِيثِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الْمُفَرِّجُ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ
الْمُرَوِّحُ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ مُجِيبُ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ اِلٰهُ
الْعَالَمِينَ وَاَنْتَ اللّٰهُ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ وَاَنْتَ اللّٰهُ كَاشِفُ السُّوءِ وَاَنْتَ
اللّٰهُ بِكَ تَنْزِلُ كُلُّ حَاجَةٍ يَا اللّٰهُ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ اِلَّا حِلْمُكَ وَلَا يُنْجِي
مِنْكَ اِلَّا التَّضَرُّعُ اِلَيْكَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَا اِلٰهِي رَحْمَةً تُغْنِيني بِهَا عَنْ
رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي بِهَا اَحْيَيْتَ جَمِيعَ مَا فِي الْبِلَادِ وَبِهَا تَنْشُرُ
مَيِّتَ الْعِبَادِ وَلَا تُهْلِكْنِي غَمًّا حَتّٰى تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتُعَرِّفَنِي
الْاِسْتِجَابَةَ فِي دُعَائِي وَاَذِقْنِي الْعَافِيَةَ اِلٰى مُنْتَهٰى اَجَلِي وَاَقِلْنِي
عَثْرَتِي وَلَا تُشْمِتْ بِي عَدُوِّي وَلَا تُمَكِّنْهُ مِنْ رَقَبَتِي اَللّٰهُمَّ اِنْ رَفَعْتَنِي
فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي وَاِنْ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي وَاِنْ اَهْلَكْتَنِي
فَمَنْ ذَا الَّذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنِي اَوْ يَتَعَرَّضُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ اَمْرِي وَقَدْ
عَلِمْتُ اَنْ لَيْسَ فِي حُكْمِكَ ظُلْمٌ وَلَا فِي نَقِمَتِكَ عَجَلَةٌ وَاِنَّمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ
الْفَوْتَ وَاِنَّمَا يَحْتَاجُ اِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَقَدْ تَعَالَيْتَ عَنْ ذٰلِكَ يَا اِلٰهِي
فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَلَا لِنَقِمَتِكَ نَصَبًا وَمَهِّلْنِي وَنَفِّسْنِي وَاَقِلْنِي
عَثْرَتِي وَلَا تَبْتَلِيَنِّي بِبَلَاءٍ عَلٰى اَثَرِ بَلَاءٍ فَقَدْ تَرٰى ضَعْفِي وَقِلَّةَ حِيلَتِي اَسْتَعِيذُ
بِكَ اللَّيْلَةَ فَاَعِذْنِي وَاَسْتَجِيرُ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاَجِرْنِي وَاَسْاَلُكَ الْجَنَّةَ فَلَا
تَحْرِمْنِي پس بخواند در قنوت هر دعا که خواهد و هفتاد نوبت استغفار کند باین طریق که
اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَاَتُوبُ اِلَيْهِ بعد از ان دعا کند از برای چهل شخص یا بیشتر
از برادران مؤمن باین طریق اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِفُلَانٍ وَفُلَانٍ و اسم ایشان اذکر
کند تا آخر و اگر صد نوبت استغفار کند افضل است و ثواب آن بیشتر است
پس هفت نوبت بگوید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

۹۰

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمَعْصُومِينَ

بجمیع ظلمی وجرمی و اسرافی علی نفسی و اتوب الیه پس بگوید رب اسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای یا رب جزاء بما اکسبتا و هذه رقبتی خاضعة لما اتیت و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک من نفسی الرضا حتی ترضی لک العتبی لا اعود پس سه صد نوبت بگوید العفو العفو پس بگوید رب اغفر لی و ارحمنی و تب علی انک انت التواب الرحیم و بدانکه قنوت در نماز وتر در رکعت سوم است پس در رکعت دوم شفع قنوت نخواند و اگر وقت تنگ باشد از تطویل قنوت اختصار کند بر آنچه وقت وسعت آن داشته باشد و بعد از ان سلام بدهد و تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا صلواة الله علیها بجا آورد و بعد از ان سجده کند و این دعا بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم ذلی بین یدیک و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم یا کائنا قبل کل شیء یا مکون کل شیء یا کائنا بعد کل شیء لا تفضحنی فانک بی عالم و لا تعذبنی فانک علی قادر اللهم انی اعوذ بک من کرب الموت و من سوء المضجع فی القبور و من الندامة یوم القیمة اسألک عیشة هنیئة و میتة سویة و منقلبا کریما غیر مخز و لا فاضح اللهم مغفرتک اوسع من ذنوبی و رحمتک ارجی عندی من عملی فصل علی محمد و آل محمد و اغفر لی یا حیا لا یموت و بعد از فارغ شدن از مفرده وتر و آنچه متعلق است بآن از ادعیه و آداب دو رکعت نافلهٔ صبح را بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت دوم بعد از حمد سوره قل هو الله احد پس چون سلام دهد بر پهلوی راست بخوابد رو بقبله و جانب راست رو برابر دست راست بگذارد و این دعا بخواند استمسکت بعروة الله الوثقی التی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شر فسقة العرب و العجم و من شر فسقة الجن و الانس رضیت بالله آمنت بالله توکلت علی الله

رسالهٔ احتیاطات

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین و آله الطیبین الطاهرین و بعد بنده ... عباد ... محمد ... بن ... العابدین ... این رساله ... اللهم ... در احادیث ...

۹۱

رسالت پناه صلواة الله علیهم اجمعین معلوم می شود از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه بجهت ... از کتاب و اشتغال اعمال ... و اجتناب ... تا آنکه جمعی از ... متابعت پیشوایان دین الزم ... که در ... این رساله را جمع نموده ... اختیارات ساعات

لاحول ولا قوة الا بالله ومن يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله
لكل شيء قدرا حسبي الله ونعم الوكيل اللهم من اصبح وله حاجة الى مخلوق فان
حاجتي ورغبتي اليك وحدك لا شريك لك الحمد لله رب الصباح الحمد لله فالق
الاصباح الحمد لله فاسح المعاش الحمد لله جاعل الليل سكنا والشمس والقمر حسبانا
ذلك تقدير العزيز العليم اللهم صل على محمد وآل محمد واجعل في قلبي نورا وفي
بصري نورا وعلى لساني نورا ومن بين يدي نورا ومن خلفي نورا وعن يميني
نورا وعن شمالي نورا ومن فوقي نورا ومن تحتي نورا واعظم لي النور واجعل لي
نورا امشي به في الناس لا تحرمني نورك يوم القيامة پس بخواند آية الكرسي و قل اعوذ
برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و پنج آیه از آخر سوره آل عمران ان في خلق
السموات والارض واختلاف الليل والنهار لآيات لاولي الالباب الذين
يذكرون الله قياما وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات
والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار ربنا انك من
تدخل النار فقد اخزيته وما للظالمين من انصار ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي
للايمان ان آمنوا بربكم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وكفر عنا سيئاتنا وتوفنا
مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخزنا يوم القيامة انك لا
تخلف الميعاد پس تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بجا آورد و بعد از آن
صد نوبت بگوید سبحان ربي العظيم وبحمده استغفر الله ربي واتوب اليه
بعد از آن هفت نوبت بگوید بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا
بالله العلي العظيم و دو سجده شکر بجا آورد بطریقی که قبل از این مذکور شد و این دعا را
نیز بخواند اللهم رب الفجر والليالي العشر والشفع والوتر والليل اذا يسر ورب كل شيء واله
كل شيء وخالق كل شيء ومليك كل شيء صل على محمد وآل محمد وافعل بي وبفلان

۹۲

وبابرکت

و فلانی نام برادران مؤمن ببرد سالت اَنْتَ اَهْلُهُ وَلَا تَفْعَلْ بِنَا مَا نَحْنُ اَهْلُهُ فَاِنَّكَ
اَهْلُ التَّقْوٰی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ دوم نمازهای سنّتی نمازیست که بحضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله منسوبست و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یک نوبت و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ پانزده
نوبت بخواند و در رکوع نیز اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ پانزده نوبت بخواند و همچنین در هر سر برداشتن
از رکوع و در هر سجود و در هر سر برداشتن از سجود سوم نمازیکه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منسوبست و آن چهار رکعت است بدو سلام در هر رکعت یک نوبت فاتحه و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ
پنجاه نوبت چهارم نمازیکه بحضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام منسوبست و آن دو رکعت
است در رکعت اوّل فاتحه یکبار و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ صد بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ صد بار پنجم نمازیکه منسوبست بجعفر طیّار رضی الله عنه و آن چهار رکعت
است بدو سلام در رکعت اوّل بعد از فاتحه اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ بخواند و در رکعت
دوم بعد از فاتحه وَالْعَادِيَاتِ و در رکعت سوم بعد از فاتحه اِذَا جَاءَ و در رکعت
چهارم بعد از فاتحه قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ و قبل از هر رکوع سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَكْبَرُ پانزده نوبت بخواند و در هر رکوع ده نوبت و در هر سر برداشتن از رکوع
ده نوبت و در هر سجود ده نوبت و در هر سر برداشتن از سجود ده نوبت پس این تسبیح در این نماز
سیصد گفته میشود و این نماز را اگر هر شب گذارند ثواب عظیم دارد و اگر میسّر نشود هر هفته
یک نوبت گذارند و الّا هر ماه یک نوبت و الّا هر سال یک نوبت گذارند و اگر شخصی
نوافل یومیّه را نیز باین طریق گذارد ثواب هر دو را دریابد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند
که نماز واجب یومیه را نیز باین طریق میتوان گذارد و مصلّی ثواب هر دو را خواهد یافت
و جائز است در رکعت اوّل و دوم و سوم نماز بجای آن سه سوره قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند
و سنّت است که چون از این نماز فارغ شود این دعا را بخواند و در زاد المعاد آمده که در سجدهٔ
آخر میگوئی سُبْحَانَ مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَالْوَقَارَ سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ

و آن دو رکعت است بطریق نماز عید مگر دعای قنوت که در قنوت این نماز این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اسْقِ عِبَادَكَ وَ بَهَائِمَكَ وَ انْشُرْ رَحْمَتَكَ وَ اَحْيِ بِلَادَكَ الْمَيْتَةَ و چون از نماز فارغ شوند پیشنماز بر منبر رود و ردای خود را بگرداند یعنی آنچه بر دوش راست است بر دوش چپ اندازد و برعکس کند و دو خطبه بخواند و چون از خطبه فارغ شود رو بقبله کند و صد نوبت اَللّٰهُ اَكْبَرُ بگوید و بعد از آن رو بجانب راست کند و صد نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ بگوید و بعد از آن رو بجانب چپ کند و صد نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوید و بعد از آن رو بجانب حاضران کند و صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید و همه حاضران با او جمیع این ذکرها را با آواز بلند بگویند ششم نماز عید غدیر است و آن دو رکعت است در هر رکعتی فاتحه یک نوبت بخواند و هر یک از آیة الکرسی تا هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ و قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ ده ده نوبت بخواند و اول وقت آن قبل از زوال است بنیم ساعت و سنت است که بعد از نماز دعای طویل که در مصباح مذکور است بخواند و بعد از دعا حاجت خود را بطلبد و خطبه این نماز قبل از نماز است بطریق نماز جمعه و زیارت حضرت امیر المؤمنین از دور و نزدیک درین روز سنت است و در حدیث آمده که شهرت عید غدیر در آسمان بیشتر از زمین است و ثواب تصدق یک درهم درین روز برابر ثواب تصدق هزار هزار درهم است و غسل کردن و روزه داشتن و روزه داران را درین روز ضیافت کردن ثواب عظیم دارد دهم نماز روز اول هر ماه و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللّٰهُ سی بار بخواند و در رکعت دوم فاتحه یکبار و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ سی بار دهم نافله ماه رمضان و آن هزار رکعت است و گذاردن آن بدو طریق است طریق اول آنکه در شب اول تا بیستم شب هر شب بیست رکعت گذارند هشت رکعت میان شام و خفتن و دوازده رکعت بعد از خفتن و در شب نوزدهم صد رکعت افزایند و ششصد رکعت که باقی میماند در ده شب آخر هر شبی سی رکعت

بگذارد هشت رکعت میان شام و خفتن و بیست و دو رکعت بعد از خفتن و در شب
بیست و یکم یک صد رکعت فرا بیند و همچنین در شب بیست و سوم و طریق دوم آنکه در هر
یک از شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم سی صد رکعت اکتفا نمایند و آن هشتاد
رکعت که باقی میماند از آن رکعت‌ها در چهار روز جمعه بگذارد در هر روز ده رکعت چهار رکعت
نماز از حضرت امیر المؤمنین و دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و چهار
رکعت نماز جعفر طیار و اگر پنج جمعه در ماه رمضان اتفاق افتد مخیر است اگر خواهد در یک
جمعه هیچ نگذارد و اگر خواهد چند رکعت از آنجمله در جمعه پنجم بگذارد و از چهل رکعت باقی بیست
رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین در شب جمعه آخر بگذارد و بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا
در شب شنبه که بعد از جمعه آخر است بگذارد و اگر ماه رمضان از سی روز کمتر باشد
نماز شب سی ام ساقط است و قضای آن شرعی نیست و هر چه غیر از آن گذارده شود
قضای آن سنت است یازدهم نماز روز مبعث حضرت رسالت پناه است و آن
بیست و هفتم ماه رجب است و این نماز دوازده رکعت است و در هر وقت از آن روز که خواهد بگذارد
و در هر رکعت فاتحه یکبار و هر سوره که خواهد یکبار بخواند و چون از نماز فارغ شود در همانجا
که نشسته است چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ لَا
حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ بعد از آن چهار نوبت بگوید اللّٰهُ اَکْبَرُ رَبِّیْ لَا
اُشْرِکُ بِهٖ شَیْئًا بعد از آن حاجت خود را طلبد دوازدهم نماز شب مبعث و این نماز
نیز دوازده رکعت است هر دو رکعت بیک سلام در هر وقت از شب که خواهد بگذارد
در هر رکعت فاتحه یکبار و هر یک از سوره ناس و سوره فلق و سوره قل هو الله احد چهار
بار و چون از نماز فارغ شود در همانجا که نشسته است چهار نوبت بگوید لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ بعد از آن حاجت
خود بخواهد سیزدهم نماز روز مباهله است و آن بیست و چهارم ذیحجه است و آن دو رکعت که

بعروسی

تصدق کرد حضرت امیر المؤمنین بجا آورد و این نماز مثل نماز عید غدیر است چهاردهم نماز زیارت
حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه وآله و باقی حضرات ائمّهٔ معصومین علیهم السلام است و آن
دو رکعت است بعد از زیارت کردن و چون زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بکند دو
رکعت نماز زیارت آدم علیه السّلام و دو رکعت نماز زیارت نوح علیه السّلام بکند و چون
هر دو مقدّس در آنجا مدفونند سنّت است که نماز زیارت را در بالای سر بگذارد و
بعضی از مجتهدین بر آنند که اگر شخصی از دور زیارت کند یعنی در شهر دیگر باشد اولی آنست که دو رکعت
نماز زیارت را بجا آورد و بعد از آن زیارت کند پانزدهم نماز رغائب است و آن در شب
جمعهٔ اوّل ماه رجب باید کرد و بعد از آنکه پنجشنبه را روزه بدارند و این نماز دوازده
رکعت است هر دو رکعت بیک سلام و در هر رکعت اَلْحَمْد یک بار و اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ سه بار
و قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ دوازده بار و چون سلام دهد هفتاد نوبت بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ بعد از آن بسجده رود و هفتاد نوبت بگوید سُبُّوْحٌ قُدُّوْسٌ رَبُّنَا وَرَبُّ
الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوْحِ و چون سر از سجده بردارد هفتاد نوبت بگوید رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ
عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ الْاَعْظَمُ باز بسجده رود و آنچه در سجدهٔ اوّل گفته بود بهمان
طریق باز بگوید و بعد از آن حاجت خود را از خدا طلبد شانزدهم نماز شب نصف ماه رجب و آن سی رکعت
است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ یازده نوبت هفدهم نماز شب نصف ماه
شعبان و آن چهار رکعت است در هر رکعتی فاتحه یکنوبت و قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ صد نوبت هیجدهم
نماز شب عید ماه رمضان و آن دو رکعت است در رکعت اول فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ
هزار بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار و قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ یکبار نوزدهم نماز ساعت غفلت
است و آن ساعت ما بین شام و خفتن است و این نماز را نماز غفیله گویند و آن دو رکعت
است در رکعت اول بعد از فاتحه این آیه بخواند وَذَا النُّوْنِ اِذْ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ
اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادٰى فِي الظُّلُمٰتِ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّيْ كُنْتُ

مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه این آیه را بخواند وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا یَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِی ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا یَابِسٍ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ بعد از آن دست بردارد و این قنوت بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِمَفَاتِحِ الْغَیْبِ الَّتِی لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَقْضِیَ حَاجَتِی بعد از آن حاجت خود بطلبد بیستم نماز در وقت ارادهٔ سفر و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و سوره یکبار بخواند و چون فارغ شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْتَوْدِعُکَ نَفْسِی وَأَهْلِی وَمَالِی وَدِینِی وَدُنْیَایَ وَآخِرَتِی وَخَوَاتِیمَ عَمَلِی بیست و یکم نماز توبه است و آن دو رکعت است در هر رکعت فاتحه و هر سوره که خواهد بخواند و این نماز را بعد از توبه و غسل توبه باید گذارد و چون از نماز فارغ شود دعای توبه که در صحیفهٔ کامله مذکور است بخواند بیست و دوم نماز هدیهٔ میّت است و آن دو رکعت است در رکعت اوّل بعد از فاتحه آیة الکرسی یک نوبت و در رکعت دوم فاتحه یک نوبت و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ده نوبت و چون سلام دهد بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَابْعَثْ ثَوَابَ هَاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ إِلٰی قَبْرِ فُلَانٍ و نام میّت را ببرد و وقت این نماز شب اوّل دفن میّت است بیست و سوم نماز روز عاشورا و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت و قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ یکنوبت و در رکعت دوم فاتحه یکنوبت و قُلْ هُوَ اللّٰهُ یکنوبت و در رکعت سوم فاتحه یکنوبت و سورهٔ احزاب یکنوبت و در رکعت چهارم فاتحه یکنوبت و سورهٔ منافقون یکنوبت و بعد از آن نماز زیارت امام حسین علیه السلام بکند بیست و چهارم نماز روز نوروز است و آن چهار رکعت است بدو سلام در رکعت اوّل فاتحه یکنوبت بخواند و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ ده نوبت بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه ده نوبت قُلْ یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ و در رکعت سوم بعد از فاتحه ده نوبت قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هر یک قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ وَقُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ را

ده نوبت بخواند و بعد از سلام سجده رود و در سجده این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِيَآءِ الرَّاضِيْنَ الْمَرْضِيِّيْنَ وَعَلٰی جَمِيْعِ اَنْبِيَآئِكَ وَرُسُلِكَ بِاَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَبَارِكْ عَلَيْهِمْ بِاَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَصَلِّ عَلٰی اَرْوَاحِهِمْ وَاَجْسَادِهِمْ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ لَنَا فِیْ يَوْمِنَا هٰذَا الَّذِیْ فَضَّلْتَهُ وَكَرَّمْتَهُ وَشَرَّفْتَهُ وَعَظَّمْتَ خَطَرَهُ اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِیْ فِيْمَا اَنْعَمْتَ بِهٖ عَلَیَّ حَتّٰی لَا اَشْكُرَ اَحَدًا غَيْرَكَ وَوَسِّعْ عَلَیَّ فِیْ رِزْقِیْ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و وقت این نماز بعد از فارغ شدن است از نماز ظهر و عصر و نافله آن که در اوّل وقت گذارده شود مطلب سوم در بیان احکام خللی که در نماز واقع میشود و در ان سه مقصد است مقصد اوّل در بیان خللی که موجب بطلان نماز است و آن بیست و سه امر است اوّل حدث کردن در اثنای نماز خواه از روی عمد واقع شود و خواه از روی سهو و خواه از روی اختیار و خواه از روی اضطرار و خواه قبل از سر برداشتن از سجدهٔ آخر نماز و خواه بعد از آن و شیخ ابن بابویه بر آنست که اگر حدث در نماز بعد از سر برداشتن از سجدهٔ آخر واقع شود نماز باطل نمیشود و واجبست که وضو بسازد و نماز را باتمام رساند دوم عمداً پشت بقبله کردن بی ضرورتی و اگر ضرورت باشد مثل وقت جنگ که خصم رو بقبله باشد و وقت نماز تنگ باشد نماز باطل نمیشود اما اگر پشت بقبله کردن از روی سهو واقع شود در این صورت شرط بطلان نماز آنست که وقت نماز باقی باشد که اگر بعد از خروج وقت بخاطر رسد که پشت بقبله نماز کرده آن نماز صحیح است چنانچه در بحث قبله مذکور شد سوم انحراف از قبله بجانب یمین یا یسار از روی عمد بی ضرورت اما اگر از روی سهو باشد وقتی آن نماز باطل خواهد بود که هنوز وقت نماز باقی باشد چنانکه سابقاً مذکور شد چهارم هرگاه ظاهر شود که غسل یا وضو یا تیمم خللی داشته باشد مثل آنکه ظاهر شود که بعضی اعضا را نشسته یا مسح نکرده یا آب وضو و غسل یا خاک تیمم مغصوب بوده یا مشتبه بمضاف یا بنجس بوده

و یا مشتبه به نجس یا آب یا بخاک غصبی باشد یا مشتبه بغصبی دانسته وضو یا تیمم کرده باشد اما اگر در وقت وضو یا غسل یا تیمم عالم بغصب یا اشتباه نباشد و بعد از نماز اطلاع یابد که غصبی بوده یا مشتبه بغصبی در ینصورت نمازی که کرده صحیح است پنجم هرگاه نداند که یک رکعت گذارده یا دو رکعت ششم شک در عدد رکعات نماز مغرب کردن هفتم هرگاه کسی رکنی از ارکان خمسه نماز که نیت و تکبیر احرام و قیام و رکوع و دو سجده است زیاده کند یا کم کند اگرچه از روی سهو باشد هشتم فعل کثیر در اثنای نماز کردن بحیثیتی که در عرف اور امصلی نگویند اگرچه سهوا باشد اما اگر فعل قلیل باشد مثل کفش کندن یا عقرب بیک ضرب کشتن یا یک قدم پیش یا پس رفتن نماز باطل نمیشود نهم سکوت طویل کردن بطریق فعل کثیر است که در عرف اور امصلی نگویند دهم اگر یک رکعت یا زیاده فراموش کند و بخاطر نرسد مگر وقتیکه در میان امری از و صادر شده باشد که نماز از آن باطل میشود عمدا و سهوا مثل حدث یا پشت بقبله کردن اما اگر میانه امری صادر شده باشد اگر عمدا صادر شود نماز باطل میشود و اگر سهوا صادر شود نماز باطل نمیشود مثل تکلم بدو حرف در ینصورت نماز باطل نمیشود و باتمام باید رسانید یازدهم در نماز چهار رکعتی یک رکعت سهوا زیاده کردن مگر آنکه بعد از رکعت چهارم بمقدار تشهد نشسته باشد که اگر بقدر تشهد نشسته باشد نماز او صحیح است هرچند تشهد نخوانده باشد دوازدهم هرگاه کل نماز را قبل از وقت واقع شده باشد خواه عمدا خواه سهوا اما اگر بگمان آنکه وقت داخل شده نماز گذارد و در اثنای نماز وقت داخل شود در ینصورت نماز صحیح است سیزدهم آنکه هرگاه دانسته در مکان غصبی یا جامه غصبی یا در زمین غصبی نماز گذارد چهاردهم در جامه یا بدن نجس که پیش از نماز میدانسته که نجس است و بعد از آن فراموش کرده نماز گزاردن پانزدهم سبب تقیه عمدا بطریق سنیان دست در نماز بستن شانزدهم در اثنای نماز عمدا چیزی خوردن هرچند اندک باشد هفدهم عمدا بدو حرف تکلم کردن هجدهم عمدا بقهقهه خندیدن نوزدهم از برای

۱۰۰

امید

امور دنیا عمداً اگر چه کردن بشتم عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن اگر چه رکن نباشد امّا اگر بجهت جهل مسئله عمداً ترک کند جهر را در جایی که در جهر واجبست یا اخفات را در جایی که اخفات واجبست آن نماز صحیح است نهم عمداً زیاده کردن واجبی از واجبات نماز اگر چه رکن نباشد دهم عمداً انحراف قلیل از قبله کردن که بحد یمین یا یسار نرسد یازدهم عمداً کشف عورت نمود کردن مقصد دوم در بیان احکام خللی که بوقوع آن نماز باطل نمیشود و آن دو نوعست نوع اوّل خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و نوع دوم خللی که بواسطهٔ آن سجده واجبست و احکام این دو نوع در دو فصل تفصیل بیاید فصل اوّل در بیان خللی که بواسطهٔ آن سجدهٔ سهو واجب نمیشود و آن فراموش کردن فعلی از افعال واجبی نماز است که قبل از فوت محل آن بیاد آید پس اگر خواندن فاتحه را فراموش کند و بعد از خواندن سوره و قبل از رکوع بیادش آید پس باید که نماز را قطع نکند بلکه بسم الله را از سر نو گفته اوّل فاتحه بخواند و بعد از آن همان سوره را که خوانده بود اعاده نماید یا سورهٔ دیگر بخواند و اگر رکوع را فراموش کند و بعد از خم شدن بقصد سجود و قبل از سجود بیادش آید راست ایستد و رکوع را بجا آورد و جایز نیست که اکتفا بآن خم شدن کند خواه آن خم شدن بحد رکوع رسیده باشد و خواه کم از حد رکوع باشد و خواه زیاده بر آن و اگر هر دو سجده را با تشهد اوّل فراموش کند و بعد از ایستادن و قبل از رکوع بیادش آید هر دو سجده و تشهد را بجا آورده نماز را باتمام رساند و اگر یک سجده را فراموش کرده پس اگر بعد از سجده که کرده نشستن و طمانینت را بجا آورده احتیاج بنشستن و طمانینت دیگر نیست و الّا بنشیند و طمانینت را بجا آورد و سجدهٔ فراموش شده بجا آورد و احتیاج بسجدهٔ سهو نیست و اگر پیشنماز در فعلی از افعال نماز شک کند و ماموم آنرا بجا آورده و امام را بفعل آن یا بعدم فعل آن واقف سازد پیشنماز واجبست که عمل بقول ماموم نماید اگر چه ماموم یک شخص باشد و عادل نباشد در صورت پیشنماز سجدهٔ سهو واجب نیست و واقف ساختن ماموم

۱۰۱

پیشنماز را جایز است که باشارهٔ دست باشد اگر نزدیک پیشنماز باشد یا بلفظ قرآن مثل آنکه پیشنماز شک
کرده باشد که در نماز چهار رکعتی چهار شده و یا سه یا در میانهٔ سه و چهار و مأموم داند که سه رکعت گذارده
پس آن سوره که در آن سَیَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ بخواند و اگر شخصی سهو بسیار در نماز کند بحیثیتی که او را
در عرف کثیر السهو گویند در صورت تلافی آنچه کرده بر او واجب نیست هر چند محلش باقی باشد
و سجدهٔ سهو نیز بر او واجب نیست و بعضی از مجتهدین او را وقتی کثیر السهو گویند که در سه نماز
متوالی سجدهٔ سهو بکند یا در یک نماز سه سهو کند و اگر شک بسیار کند بحیثیتی که او را در عرف
کثیر الشک گویند ملتفت نشود و هر چند محلش باقی باشد نمازش صحیح است و سجدهٔ سهو بر او واجب
نیست پس اگر مثلاً شک کند در خواندن سوره قبل از رکوع بر او واجب نیست که بآن
ملتفت نشده برکوع رود و سوره را نخواند و اگر سوره در صورت نخواندن آن نماز
باطل است هر چند بعد از خواندن ظاهر شود که نخوانده بود فصل دوم در بیان خللی که در سجدهٔ
سهو سبب آن واجب است و آن در هفت موضع است اوّل فراموش کردن یک سجده دوم فراموش
کردن تشهد سوم فراموش کردن صلوات بر محمد و آل اطهار او بشرط آنکه محل هر یک گذشته
باشد پس در این صورت واجب است که آنها را بعد از سلام دادن بجا آورد و بعد از آن دو سجدهٔ سهو بکند
و اگر دو چیز از این سه چیز که مذکور شد فراموش شده باشد واجب است که اوّل بعد از سلام دادن
هر دو را بآن ترتیب که فوت شده بجا آورد و بعد از آن از برای هر یک دو سجدهٔ سهو بکند امّا
لازم نیست که قصد کند که دو سجدهٔ اوّل از جهت خلل اول است و دو سجدهٔ ثانی از برای خلل دوم است
پس اگر در نماز ظهر مثلاً تشهد اوّل را با یک سجده را از رکعت سوم فراموش کرده باشد اوّل تشهد را
بجا آورد و نیت چنین کند که تشهد فراموش شده نماز ظهر را بجای می‌آورم واجب قربة الی الله و اگر
وقت گذشته باشد بجای ادا قضا بگوید و بعد از آن سجدهٔ فراموش شده را بهمین طریق بکند و سجدهٔ
سهو بعد از آن بجا آورد و اگر دو سجدهٔ سهو تشهد را بر دو سجدهٔ سهو سجدهٔ فراموش شده
مقدم دارد بهتر است و امّا واجب نیست و نیت چنین کند که دو سجدهٔ سهو از برای سهوی که

در نماز ظهر کرده ام بجا می آرم واجب تقرب بخدا و ذکر اداء و قضا لازم نیست و اگر نمازی
که باجاره یا بجهت پدر بگذارد و مثل این سهو واقع شود نیت چنین کند که بنیابت فلان تشهد
فراموش کرده را بجا می آورم بجهت آنکه واجبست بر او باصالة و بر من بنیابت ادا تقرب بخدا
اما در نیت سجدهٔ سهو ذکر نام آن شخص واجب نیست و بعضی از مجتهدین واجب میدانند و نیت سجدهٔ
فراموش شده و سجدهٔ اول از دو سجدهٔ سهو را واجب است که مقارن سازد به پیشانی بر زمین گذاشتن
و ذکر دو سجدهٔ سهو اینست بسم الله و بالله اللهم صل علی محمد و آل محمد و چون سر از سجدهٔ
دوم بردارد تشهد باین طریق بخواند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً
رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و بعد از آن سلام دهد و واجبست در آن
استقبال قبله و طهارت از حدث و خبث چهارم از هفت موضع که دو سجدهٔ سهو در آن واجبست
شک کردن است میان چهار رکعت و پنج رکعت چنانکه در بحث شکیات مذکور خواهد شد پنجم سلام دادن
از روی سهو در غیر محل ششم ایستادن یا نشستن در غیر محل هفتم حرف زدن به زیاده از دو حرف
غیر قرآن و دعا و بعضی از مجتهدین دو سجدهٔ سهو را واجب میدانند از برای هر زیاده و نقصانی
که در نماز واقع شود و نماز را باطل نسازد و این قول احوط است و وقت آن بعد از سلام
دادن است خواه از برای زیادة باشد و خواه از برای نقص و بعضی از مجتهدین آنچه از برای
نقص است مقدم بر سلام میدانند و اولی آنست که [illegible] قبل از فعل منافی و بعد
از سلام دادن بی فاصله بجا آورد مقصد سیزدهم در بیان احکام شک مصلی که در نماز
یا در غیر عدد رکعات است یا در عدد رکعات و احکام هر یک در [illegible] مذکور میشود بحث اول
در شک در غیر عدد رکعات بدانکه هرگاه مصلی در فعلی از افعال نماز شک کند خواه آن فعل رکن باشد
خواه غیر رکن پس اگر محل آن فعل نگذشته باشد واجبست که آنرا بجا آورد و مثل آنکه پیش از
رکوع شک کند که قرائت کرده یا نه بعد از قرائت و پیش از خم شدن [illegible] سجده شک
کند که رکوع کرده است یا نه قبل از در نشستن [illegible] تشهد یا [illegible] ایستادن

بواسطهٔ قیام شک کند که سجود کرده است یا نه و اگر محل آن گذشته باشد و شروع در واجب دیگر کرده باشد بجا آوردن آن لازم نیست و شک کو را از معرض اعتبار ساقط است مثل آنکه در اثنای قرائت شک کند که تکبیر احرام را بجا آورده یا نه یا در اثنای سجود شک کند که رکوع بجا آورده یا نه یا در اثنای تشهد شک کند که سجود کرده یا نه یا در وقت شروع در قیام شک کند که سجود کرده یا نه اما در یوم و صورت آخر بعضی از مجتهدین بر آنند که سجود را بجا باید آورد و بدانکه هرگاه فعلی از افعال مشکوک فیها در محل تلافی کند و بعد از آن ظاهر شود که آنرا بجا آورده بود پس اگر آن فعل رکن است نماز باطل شود و اگر رکن نیست نماز صحیح است و اگر بعد از فوت محل تلافی کند نماز باطل است خواه آن فعل رکن باشد و خواه غیر رکن بحث دوم در شک در عدد رکعات بدانکه شک در عدد رکعات نماز صبح و نماز مغرب موجب بطلان نماز است و همچنین شک میانهٔ یک رکعت و دو رکعت و هرگاه در نماز چهار رکعتی شک در عدد رکعات واقع شود مشهور آنست که دوازده صورتست اول شک میانهٔ دو و سه بعد از اتمام سجدتین و اتمام آن بفارغ شدن از ذکر سجدهٔ آخر است اگرچه سر از سجده بر نداشته باشد پس واجبست که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و بعد از سلام دادن یک رکعت نماز را احتیاطا ایستاده بگذارد یا دو رکعت نشسته دوم شک کردن میانهٔ سه و چهار خواه سجدتین با تمام رسانیده باشد و خواه نرسانیده باشد پس بنا بر چهار نهد و احتیاط را بالطریق سابق بجا آورد سوم شک کردن میانهٔ دو و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز ایستاده بجهت احتیاط بگذارد و شیخ ابن بابویه شک میان دو و چهار را مبطل نماز میداند چهارم شک میانهٔ دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین پس بنا بر چهار نهد و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد و دو رکعت نشسته و مخیر است در تقدیم هر کدام که خواهد و بعضی از مجتهدین بر آنند که دو رکعت نشسته را مقدم باید داشت پنجم شک کردن میانهٔ دو و پنج بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانهٔ سه و پنج بعد از رکوع اما اگر قبل از رکوع این شک واقع شود آن رکعت را منهدم سازد تا شک میانهٔ دو و چهار شود و حکم آن گذشت

امّا بردو سجدهٔ سهو واجبست بواسطهٔ زیاده کردن قیام هفتم شک کردن میانهٔ دو و سه و پنج
بعد از اکمال سجدتین ششم شک کردن میانهٔ دو و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین درین چهار صورت
مجتهدین را دو وجه است یکی آنکه بنا بر کمتر گذارد و نماز را تمام کند و وجه دیگر نماز باطلست و درین
صورت آخر وجه دیگر گفته اند و آن بنا بر چهار نهادنست و دو رکعت احتیاط ایستاده بجا آوردن
و دو سجدهٔ سهو کردن نهم شک کردن میانهٔ دو و سه و چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین و این
حکم صورت ششم دارد با زیادتی دو رکعت احتیاط نشسته و اگر خواهد یک رکعت بجای آن ایستاده
بگذارد دهم شک کردن میانهٔ چهار و پنج پس اگر بعد از سجود است سلام دهد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد
و اگر قبل از رکوع است آن رکعت را نهدم سازد تا شک میانهٔ سه و چهار شود و این مخیّر است
در گذاردن یک رکعت احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو بجا آورد و اگر
بعد از رکوع است قبل از سجدتین بعضی از مجتهدین درین صورت نماز را باطل میدانند و بعضی مثل شک
قبل از رکوع میدانند یازدهم شک کردن میانهٔ سه و چهار و پنج و درین صورت بعضی از مجتهدین
بر آنند که بنا بر سه نهد و نماز را تمام کند و نماز احتیاط نکند و بعضی بر آنند که بنا بر چهار نهد و
یک رکعت احتیاط ایستاده بگذارد و دو سجدهٔ سهو بجا آورد دوازدهم آنکه شک تعلق برکعت
ششم گیرد درین صورت بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز باطلست و بعضی بر آنند که بنا بر کمتر نهد
و حکم آن مثل حکم تعلق شک رکعت پنجم است و هرگاه در عدد رکعت نماز سنّتی شک واقع شود
مصلّی مخیّر است در بنا بر اقل و بنا بر اکثر و بنا بر اقل افضل است فصل در بیان نماز احتیاط
بدانکه آنچه در نماز واجبست در اصل نماز احتیاط واجبست مثل طاهر بودن از حدث و خبث
و استقبال قبله و ستر عورت و نیت قربت و تکبیر احرام و تشهد و تسلیم و چهار امر دیگر نیت
آن واجبست که در نماز اصلی واجب نیست اوّل قصد نماز احتیاط دوم تعیین آنکه
یک رکعت است یا دو رکعت سوم تعیین آنکه ایستاده گذارده می شود یا نشسته چهارم
تعیین نمازی که احتیاط بجهت اوست و درین نماز بعد از فاتحه سوره نمی باید خواند

۱۰۵

و فاتحه را باید خواندن جائز نیست و تسبیحات اربع قائم مقام فاتحه نمیشود و قصد بیش ازین کند که
دو رکعت نماز ایستاده میگذارم جهت احتیاط فلان نماز را ادا یا قضا قربةً الی الله و بعد از تکبیر
و اگر شک ... بگذارد و فاتحه ... و اگر [illegible] ... هرگاه میان
نماز اصل و نماز احتیاط امری منافی نماز واقع شود مثل آنکه رو از قبله بگرداند یا حدثی یا فعل کثیری از او صادر شود
بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اولی بطلان آنست و هرگاه در اثنای
نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده بعضی از مجتهدین بر آنند که نماز احتیاط تمام کند
و چیزی دیگر لازم نیست و بعضی بر آنند که نماز اصل باطل میشود و اعاده آن باید کرد و قول
دوم احوط است و اگر بعد از فارغ شدن از نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل کم بوده با آن
التفات نکند نماز او صحیح است و اگر در اثنای نماز احتیاط ظاهر شود که نماز اصل درست بوده
دو رکعت نماز احتیاط نافله میشود و مکلف مخیر است میان قطع و اتمام آن و آنکه هرگاه شخصی که
نماز احتیاط بر او واجب شده باشد ترک آن کند و نماز را از سر گیرد آن نماز او درست است و اعاده
نمیشود و واجب نیست بلکه احتیاطی را که شارع فرموده بجا آورد و اگر نماز احتیاط را بعد از اعاده
نماز اصل بجا آورد در صحت نماز در وقت او تأمل است جهت آنکه فصل منافی در مابین نماز
اصل و نماز احتیاط واقع شده و آن نماز نیست که آنرا بجا آورد [illegible] شرع کرده خاتمه در بیان
احکام نماز قضا و نماز سفر و نماز خوف و نماز جماعت و در آن چهار فصل است **فصل اوّل**
در بیان احکام نماز قضا هرگاه نمازی از نمازهای یومیه از شخصی فوت شود و آن شخص
در وقت فوت آن نماز بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس بوده باشد و کافر اصلی
نبوده باشد قضای آن نماز بر او واجب است پس اگر نماز در وقت جنون یا عدم بلوغ
یا حیض و نفاس فوت شود قضا ندارد و همچنین هرگاه کافر اصلی مسلمان شود نمازهای ایام
کفر قضا ندارد [illegible] هرگاه مسلمان شود واجب است بر او قضای نمازهای
ایام ارتداد [illegible] که در وقت [illegible] یا در وقت مستی از شخصی فوت شود

۱۰۶

آنها عاجز باشد افعال نماز را به ترتیب بجا نگاهدارد و اگر بیماری که نشسته نماز میگذارد
در اثنای نشستن قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و قرائت کند و اگر قرائت را
تمام کرده باشد این ایستادن بجهت رکوع باشد و درنگ کردن در این قیام [illegible] نیست
و اگر از قیام عاجز شود بنشیند اما در حال انتقال از قعود به قیام قرائت نکند و اگر بیماری
که نشسته رکوع میکند بعد از رکوع و قبل از سجود قدرت بر قیام پیدا کند باید که بایستد و
بعد از ایستادن بجهت سجود خم شود و درنگ در این قیام لازم نیست و در همه این احکام میانه
ادا و قضا فرق نیست تتمه در ترتیب نماز قضا که پیش جمعی از مجتهدین واجب است اگر
از شخصی ظهری و عصری فوت شده باشد و نداند که اول کدام فوت شده در این صورت
سه نماز بگذارد یک عصر ما بین دو ظهر یا یک ظهر ما بین دو عصر و اگر با ظهر و عصر مغربی فوت شده
باشد در این صورت به هفت نماز گذاردن ذمه او بری میشود بدین طریق که ظهری بگذارد و باز
عصری و باز مغربی و باز ظهری و باز عصری و باز مغربی و باز ظهری و باز عصری و باز
مغربی و اخصر از این آنست که قبل از مغرب و بعد از آن ظهری و عصری و ظهری بگذارد و پس هفت
نماز ذمه او بری میشود و اگر ظهر و عصر و مغرب و عشا فوت شده باشد پانزده نماز بگذارد دیگر
از این چهار را بگذارد و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری بگذارد و سه دیگر را بعد از آن و باز
دیگری و سه دیگر را بعد از آن و باز دیگری و سه دیگر را بعد از آن و اخصر از آن اینست که
آن هفت نماز که مذکور شد قبل از عشا و بعد از عشا بگزارد پس به پانزده نماز ذمه او
بری میشود و اگر با آن چهار صبحی فوت شده باشد بیست و پنج نماز بکند یکی از این پنج را
بکند و چهار دیگر بعد از آن باز دیگری و چهار دیگر بعد از آن و همچنین تا پنج نوبت و اخصر
از این آنست که چهار روزه نماز را به ترتیب بگذارد و بعد از آن صبحی بجا آورد تتمه اگر
از شخصی یک نماز از نمازهای پنجگانه فوت شده باشد و نداند که کدام نماز است
پس اگر در حضر فوت شده صبحی و مغربی و چهار رکعتی بگزارد و چهار رکعتی را اطلاق کند

میانهٔ ظهر و عصر و عشا و در جهر و اخفات آن مخیر است و همچنین مخیر است میانهٔ جهر و اخفاتی در
هر نمازی که اطلاق کند میانهٔ نماز جهری و نماز اخفاتی و اگر در سفر فوت شده باشد مغربی
بگذارد و دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه باشد و نداند که آن نماز در
سفر فوت شده یا در حضر دو رکعتی بگذارد مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر و عشا و چهار رکعتی
مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و مغربی بکند و اگر دو نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده
چهار نماز بگذارد دو صبحی و دو چهار رکعتی چهار رکعت اول را اطلاق کند میانهٔ ظهر و عصر
و چهار رکعتی دوم میانهٔ عصر و عشا و مغربی میانهٔ دو چهار رکعتی بگذارد تا ترتیب حاصل
شود و اگر در سفر فوت شده باشد سه نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و عصر
و بعد از آن مغربی و بعد از مغرب دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و عشا و اگر مشتبه
باشد و نداند که آن دو نماز در سفر فوت شده یا در حضر پنج نماز بگذارد دو رکعتی مطلق
میانهٔ صبح و ظهر و عصر بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی
بعد از آن دو رکعتی میانهٔ ظهر و عصر و عشا و بعد از آن چهار رکعتی مطلق میانهٔ عصر و
عشا و اگر سه نماز فوت شده باشد پس اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز یومیه را به ترتیب
بگذارد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح و ظهر و دو رکعتی
دیگر مطلق میانهٔ ظهر و عصر بعد از آن مغربی بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و
اگر نداند که آن سه نماز در حضر فوت شده یا در سفر هفت نماز بگذارد دو رکعتی مطلق میانهٔ صبح
و ظهر و بعد از آن ظهری و عصری تمام و دو رکعتی مطلق میانهٔ ظهر و عصر و بعد از آن مغربی
بعد از آن دو رکعتی مطلق میانهٔ عصر و عشا و بعد از آن عشا را تمام بگذارد و اگر چهار
نماز فوت شده باشد پنج نماز حاضر را بگذارد و اگر در حضر فوت شده باشد پنج نماز مسافر را
اگر در سفر فوت شده باشد و اگر نداند که این چهار نماز در سفر فوت شده یا در حضر هشت
نماز بگذارد باین طریق صبحی بعد از آن ظهری تمام بعد از آن ظهری قصر بعد از آن عصری تمام

بعد ازان عصری قصر بعد ازان مغربی بعد ازان عشای تمام بعد ازان عشای قصر و همچنین اگر نماز پنجگانه شبانه روزی فوت شود و نداند که در سفر فوت شده یا در حضر پس هشت نماز بهمین طریق بگزارد بدانکه سه نماز است از نمازهای واجبی که قضا ندارد اوّل نماز جمعه دوم نماز عید قربان سوم نماز عید ماه رمضان و امّا نماز آیات غیر زلزله پس اگر بعضی قرص ماه یا آفتاب گرفته باشد و بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد قضا ندارد و اگر قبل از خروج وقت بران مطلع شده عمداً بجا نیاورده یا فراموش کرده بعضی از مجتهدین قضای آنرا واجب میدانند و بعضی واجب نمیدانند و اولی وجوب است و اگر همه قرص آفتاب یا ماه گرفته باشد بر جمیع تقادیر قضا لازم است خواه بعد از خروج وقت بران مطلع شده باشد و خواه قبل ازان و خواه عمداً بجا نیاورده باشد و خواه فراموش شده باشد و امّا نماز زلزله در تمام عمر ادا است فصل دوم دربیان احکام نماز سفر واجبست بر مسافر که هریک از نماز ظهر و عصر و عشا را دو رکعت بگذارد به هشت شرط شرط اوّل قصد مسافت و آن هشت فرسخ شرعیست یا قصد چهار فرسخ بقصد او و بازگشتن درهمان شب یا درهمان روز و فرسخی سه میل است و میلی چهار هزار گز است یک گز دست و گز بیست و چهار انگشت است که بعرض در پهلوی هم باشند و انگشتی هفت جو متوسط است که بعرض در پهلوی هم باشند و هر جوی برابر هفت مو از موهای یال یابو که بعرض در پهلوی هم باشد پس فرسخ شرعی یک گز شرعی دوازده هزار گز است و بانگشت دویست و هشتاد و هشت هزار انگشت است و بجو دو هزار هزار و شانزده هزار جو است و بموی یال یابو چهارده هزار هزار و یکصد و دوازده هزار مو است و این هشت فرسخ را در شرع برابر میدانند بیک روز راهی که شتر باربردار آنرا ببرد بشرط آنکه آن روز معتدل باشد در درازی و کوتاهی و آن راه معتدل باشد در آسانی و دشواری و اگر موضعی باشد که دو راه داشته باشد یکی هشت فرسخ و دیگری کمتر درینصورت جائز است از راه دور

رفتن بقصد نماز قصر کردن لازم نیست از راه نزدیک رفتن و نماز را تمام کردن چهارم آنکه اگر
شخصی قصد مسافت نکند مثل آنکه در طلب غلام گریخته خود از شهر بیرون رود بقصد آنکه هر جا
که غلام را یابد برگردد درین صورت این شخص را قصر کردن نماز جایز نیست هر چند که از هشت
فرسخ بیشتر برود اما در وقت برگشتن بشهر قصر کند اگر میان او و شهر هشت فرسخ باشد
یا بیشتر شرط دوم آنکه اگر از موضع اقامت آنقدر برود که اذان را نشنود و دیوارها را نبیند
و این مقدار را حد ترخص گویند شرط سوم آنکه سفر معصیت نباشد پس غلام گریخته و زن
ناشزه و شکار کننده که بمحض لهو و لعب شکار کند و شخصی که مقصد او از سفر کردن امر حرام
باشد هیچیک ازینها را قصر نماز جایز نیست شرط چهارم آنکه سفر هم وقت نماز را فرا گرفته
باشد پس اگر بسفر رود بعد از آنکه از اول وقت مقدار طهارت و نماز تمام گذشته باشد
درین صورت این نماز را تمام بگذارد و قصر جایز نیست و همچنین هرگاه از سفر بوطن آید
و از وقت نماز مقدار طهارت و یک رکعت مانده باشد نماز را تمام بگذارد شرط پنجم آنکه کثیر السفر
نباشد یعنی در عرف او را کثیر السفر نگویند مثل مکاری و ملاح و بعضی از مجتهدین برآنند که وقتی
کثیر السفر میشود که سه سفر کند که در ما بین این سه سفر ده روز در وطن خود توقف نکند و
ده روز در غیر وطن خود نیز بقصد توقف نایستد پس مادام که کثیر السفر باشد او را قصر کردن
نماز جایز نیست شرط ششم آنکه در اثنای سفر بوطن خود نرسد پس اگر مسافر در اثنای
سفر بوطن خود عبور کند نماز را تمام کند هر چند قصد اقامت ده روز نماید شرط هفتم آنکه
در اثنای سفر بموضعی نرسد که او را در آن موضع ملکی باشد اگر چه یک درخت باشد و شش ماه
در آن موضع توطن کرده باشد خواه آن مدت شش ماه متوالی باشد و خواه متفرق پس هرگاه
مسافر بچنین موضعی برسد واجبست که نماز را تمام کند اگر چه قصد مثل این باشد که زیاده
بر یک روز یا کمتر در آنجا نماند شرط هشتم آنکه در اثنای سفر بیکی از چهار مواضع که آن مسجد مکه و مسجد مدینه
و مسجد کوفه و حائر کربلاست نرسد و مراد از حائر آن زمینی است که متوکل آب فرات را در آن

سرداده بود تا مرقد مقدس حضرت امام حسین علیه السلام خراب شود و پس آب برد و در آن زمین
بر بالای یکدیگر ایستاده و یک قطره داخل آن زمین نشده و آنرا حائر بجهت آن گفتند که آب
حیران دارد یعنی گرد آن ایستاده بود و مشهور آنست که داخل آن موضع شود و آن صحن
آستانهٔ مقدسه است با عمارتی که در آن است پس هرگاه مسافر بیکی ازین چهار موضع
برسد و قصد اقامت ده روز نکند بر او لازم نیست که نماز را قصر کند بلکه مخیر است میانهٔ
قصر و اتمام و اگر نماز را اتمام کند ثواب آن بیشتر خواهد بود و قول مشهور آنست که تخییر میانهٔ
قصر و اتمام مخصوص بمواضع اربعه است و سید مرتضی با بعضی از مجتهدین برآنند که فرقی میانهٔ
این چهار موضع و مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نیست و ظاهر کلام
ایشان آنست که اتمام نماز در همهٔ این مواضع بر مسافر واجب است و قصر جائز نیست
و ابن بابویه برآنست که در چهار موضع مذکوره قصر واجب است و اتمام جائز نیست اصح
قول مشهور است و واجب است در نیت نماز قصر یا اتمام کردن یا جائز است در اثنای نماز
عدول کردن بقصر بعد از نیت اتمام و عدول کردن باتمام بعد از نیت قصر اما در صورت
اولی وقتی عدول بقصر جائز است که برکعت سوم شروع نکرده باشد و هرگاه نماز در یکی
از چهار مواضع فوت شود مجتهدین را در کیفیت قضای آن سه احتمال است اول آنکه
همچنانکه مکلف در ادا مخیر است در قضا نیز مخیر است اگرچه قضا را در غیر چهار موضع بجا آورد
دوم آنکه اگر مکلف قضا را در یکی از آن چهار مواضع بجا آورد مخیر است اما در غیر آن
مخیر نیست بلکه قصر لازم است سوم آنکه مطلقا قصر لازم است خواه قضا در یکی ازین چهار
مواضع واقع شده و خواه در غیر آن و اصح احتمال اول است تتمه هرگاه شخصی بقصد سفر از
شهر بیرون رود و بموضعی رسد که از شهر تا آن موضع حد ترخص باشد و در آن موضع انتظار
قافله کشد و قافله دیر برسد در این صورت بر آن شخص واجب است که از روزی که بآن موضع رسیده
تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را تمام بگذارد هرچند داند که قافله ساعتی

رسالهٔ اختیارات

۱۱۲

دیگری می رسد و همچنین هر مسافری که در اثنای سفر بموضعی رسد و در بودن ده روز دران موضع
متردد باشد پس مادام که تردد او باقی باشد تا سی روز نماز را قصر کند و بعد از سی روز نماز را
تمام گذارد اگرچه یک نماز باشد و بدانکه هرگاه مسافر در موضع قصد توقف ده روز کند
و در اثنای آن ده روز از ان موضع بیرون رود بموضعی که حد ترخص است برسد و از
موضع اول تا این موضع کمتر از هشت فرسخ باشد پس اگر در وقت بیرون رفتن از موضع
اول عزم داشت که معاودت کند و ده روز دراینجا توقف نماید درین صورت در وقت
رفتن بموضع دوم و در وقت معاودت و در وقت توقف نماز را تمام بگذارد و
اگر در وقت بیرون رفتن از موضع اول بعزم سفر بیرون رفته باشد نه بعزم آنکه
بعد از عود ده روز آنجا توقف نماید و عزم عدم توقف باقی باشد درین صورت نماز را
در وقت رفتن تا بحد ترخص رسد و در وقت برگشتن و توقف نمودن قصر کند و هرگاه
مسافر در عزم اقامت ده روز نماید بعد از ان عزم را تغیر دهد و قصد سفر کند پس اگر بعد از
عزم یک نماز را تمام گذارده باشد باقی نمازها را که دران موضع میگذارد تمام گذارد
و الا قصر کند و جائز است مسافر را که در اثنای گذاردن نماز قصر قصد اقامت ده
روز نماید پس درین حال لازم نیست که آن نماز را که شروع دران کرده تمام بگذارد
و سنت است که مسافر بعد از هر نماز قصر سی نوبت بگوید سُبحانَ اللهِ وَالحَمدُ لِلّٰهِ وَلا اِلٰهَ
اِلّا اللهُ وَاللهُ اَکبَر فصل سوم در بیان نماز خوف بدانکه خوف موجب قصر نماز میشود
خواه در سفر باشد و خواه در حضر و حضرت رسالت پناه مکرر نماز خوف را با جماعت
گذارده اند هرگاه خوف حاصل شود و اعدا در غیر جهت قبله باشند و اهل اسلام
اراده نمایند که نماز را بجماعت گذارند و ترسند که در اثنای نماز اعدا بر ایشان حمله آورند
دو فرقه شوند اگر احتیاج زیاده از دو فرقه نباشد یک فرقه نماز را بجماعت گذارند و دیگر
فرقه حراست ایشان نمایند و پیشنماز با یک فرقه یک رکعت بگذارد و چون برگردد

دوم برخیزد فرقه که اقتدا کرده اند قصد انفراد کنند و رکعت دوم را منفرد بگذارند و چون فارغ شوند بحراست اشتغال نمایند و فرقه دیگر آیند و در رکعت اول خود برکعت دوم پیشنماز اقتدا کنند و چون پیشنماز به تشهد نشیند ایشان برخیزند و رکعت دوم را بانفراد بگذارند و پیشنماز تشهد را تطویل نماید تا با ایشان تشهد را بفعل آورده سلام دهد و اگر نماز مغرب باشد پیشنماز مخیر است و میان این دو با یک فرقه که خواهد یک رکعت بگذارد و با فرقه دیگر دو رکعت و جایز است که پیشنماز را با یک فرقه بآخر رساند و نوبت دیگر آن نماز را با فرقه دیگر بگذارد و این نماز دوم پیشنماز نافله خواهد بود و اگر اعدا در جهت قبله باشند و نمایان باشند پیشنماز اهل اسلام را دو صف سازد که صفی پیش و صفی پس و هر دو صف با او برکوع روند و چون او بسجود رود صف اول با او بسجود رود و صف دوم با او بسجود نکنند بلکه ایستاده بحراست مشغول باشد و چون پیشنماز برکعت دوم شروع نماید صف دوم بسجود رود و صف اول بحراست اشتغال نماید و چون برکوع رود هر دو صف با او رکوع کنند و چون بسجود رود صف اول با او سجود کند و صف دوم حراست نماید و چون پیشنماز با صف اول بتشهد مشغول شود صف دوم بسجود رود و بعد از تشهد هر دو صف با پیشنماز سلام دهند و بدانکه در نماز خوف چون محل ضرورت است سلاح با خود داشتن واجب است هر چند سلاح نجس باشد و اگر کلاه خود پیشانی را پوشیده نتوان در وقت سجود دور کردن دور کردن آن لازم نیست و نماز صحیح است

هرگاه جنگ درگیرد در آن وقت بهر طریق که ممکن باشد ایستاده یا سواره یا در حالت راه رفتن نماز بگذارد و پیرا گرو و بقبله کردن در کل نماز متعذر باشد در تعیین که تواند بکند اگر چه در تکبیر احرام باشد پس سجده بر یال اسپ یا کوهه زین کند و اگر از رکوع و سجود متعذر باشد اشارت به سر کافیست و اگر نتواند بچشم اشارت کند و اگر حال بجائی رسد که اشارت نیز ممکن نباشد عوض هر رکعت سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ

بگوید پس عوض نماز مغرب سه نوبت بگوید و عوض هریک از چهار نماز دیگر دو نوبت و نیت
تکبیر احرام و تشهد و تسلیم بجا آورد **فصل چهارم** در بیان احکام نماز جماعت از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقول است که نماز جماعت فضیلت از نماز منفرد بیست و چهار
درجه و جماعت در نمازهای پنجگانه بسیار مستحب است با تاکید بسیار و در نماز جمعه خواه
خواه سنت گذارده شود و خواه واجب و در نماز عید قربان و عید ماه رمضان هرگاه واجب
باشد و در نماز کسوف و خسوف و مانند آن مستحب است و اما در نماز سنتی جماعت
حرام است مگر در شش جا اول نماز طلب باران دوم نماز عید قربان سوم نماز عید
رمضان است چهارم نماز عید غدیر است پنجم نماز بچه‌ای که شش سال رسیده باشد
ششم نمازی که یکبار پیش نماز گذارده باشد و جمعی حاضر شوند و خواهند که در آن نماز با او
اقتدا کنند پس جائز است که پیشنماز آن نماز را نوبت دیگر به نیت سنت بگذارد و جمعی که
با او آن نماز را کرده بودند نیز جائز است که آن نماز را نوبت دیگر با او به نیت سنت بگذارند
و بدانکه مشروع بودن نماز جماعت مشروط است بچهارده شروط شرط اول آنکه پیشنماز بالغ
باشد و بعضی از مجتهدین جائز داشته اند که طفل نزدیک ببلوغ پیشنمازی کند و این مذهب
ضعیف است دوم آنکه شیعهٔ اثنا عشری باشد سوم آنکه عادل باشد اگرچه بنده باشد
و بعضی از مجتهدین تجویز نکرده اند که بنده پیشنمازی غیر بنده کند و هرگاه بعد از نماز جماعت ظاهر
شود که پیشنماز عادل نبوده بر ماموین لازم نیست که نماز را اعاده کنند خواه وقت نماز
باقی باشد خواه نباشد و اگر در اثنای نماز ظاهر شود نیت انفراد کنند و آنچه به نیت
اقتدا واقع شده صحیح است چهارم آنکه ایستاده نماز گذارد پس اگر بجهت بیماری نشسته
نماز گذارد جائز نیست شخصی را که قادر بر ایستادن باشد با او اقتدا کند اما کسی را که
قدرت ایستادن نباشد جائز است پنجم آنکه از اخراج بعضی حروف فاتحه و سوره و اذکار
واجبی از مخارج مقرره عاجز نباشد پس اگر عاجز باشد او را جائز نیست که پیشنمازی

شبهه کنند که پیران نماز را باشند و جائز است که پیشنمازی مثل خود کنند ششم آنکه مرد باشد هرگاه پیشنماز
مردان کند هم چنین زنان را پیشنمازی مردان کردن جائز نیست اما پیشنمازی زنان کردن جائز است
مرد را و زن را و خنثی را جائز است که پیشنمازی زنان کند اما پیشنمازی مردان و مثل خود جائز
نیست هفتم آنکه ماموم تقدیم بر پیشنماز نکند یعنی جای ایستادن او نزدیک تر بقبله نباشد اما در
پهلوی پیشنماز ایستادن جائز است و بعضی از مجتهدین آنرا نیز جائز نمیدانند و اگر سجده گاه
ماموم بواسطه درازی قد او بقبله نزدیک تر باشد از سجده گاه پیشنماز اما جای ایستادن
او نزدیک تر نباشد بعضی از مجتهدین نماز ماموم را جائز می دانند و همچنین هرگاه ماموان
بر در کعبه نماز گذارند جائز نیست که احدی از ایشان بکعبه نزدیک تر باشد از پیشنماز و اگر
در اندرون خانه کعبه نماز گذارند جائز است که یک صف در پس سر پیشنماز بایستند و یک
صف در پیش ایستند رو بروی پیشنماز و جائز است که بر دور پیشنماز ایستند و او در میان ایشان
ایستد و اگر کشتی که در آن ماموین نماز گذارند بوزیدن باد مقدم بر کشتی پیشنماز شود واجبست
که ماموین نیت انفراد کنند و اگر به نیت جماعت بمانند نماز ایشان باطل است هشتم آنکه ماموم
از پیشنماز بسیار دور نباشد بحیثیتی که بخلاف عادت رسد اما اگر بعضی از ماموین بواسطه
تعدد صفها بسیار دور باشد قصوری ندارد نهم آنکه مکان پیشنماز از مکان ماموین آنقدر
بلند نباشد که نتوان آنرا گام زدن و جائز است که مکان ماموم بلند تر باشد
از مکان پیشنماز زیادت از یک گام اما هرگاه زمین سرابالا یا سراشیب باشد
نماز جماعت در آن جائز است خواه ماموم بلند تر باشد و خواه پیشنماز دهم نیت اقتدا
کردن بعد از آنکه پیشنماز تکبیر احرام بگوید و اگر بی نیت اقتدا متابعت کند و امری که
بر منفرد واجبست مثل ذکر در رکوع و سجود بجا نیاورد نماز او باطلست اما بر پیشنماز
نیت پیشنمازی واجب نیست مگر در نمازی که جماعت در آن واجب باشد مثل نماز
جمعه که در آن بر پیشنماز نیت جماعت واجبست یازدهم آنکه پیشنماز نزد ماموم معین

باشد پس اگر دو پیشنماز نماز گذارند و ماموم بیکی غیر معین اقتدا کند نماز او باطل است دوازدهم آنکه پیشنماز زیاده از یکشخص نباشد پس اگر اقتدا بدو شخص کند نماز باطل است امّا اگر پیشنماز را بیهوشی یا حدثی واقع شود درین صورت بواسطهٔ این عذر ماموم را جائز است که در باقی نماز اقتدا به پیشنماز دیگر کند و بعضی از مجتهدین برآنند که بسبب عذر نیز جائز است در اثنای اقتدا به پیشنمازی دیگر عدول کردن خصوصاً اگر پیشنماز دوم افضل و اتقی باشد سیزدهم آنکه ماموم پیشنماز را به بیند یا شخصی از ماموین را که او پیشنماز را بیواسطه ببیند یا بواسطه یا بوسائط پس اگر پرده یا دیواری باشد بنحوی که ماموم پیشنماز را به بیند و نه کسی را که بواسطه یا بوسائط پیشنماز را ببیند نماز باطلست و اگر حائل کوتاه باشد چنانچه پیشنماز در وقت تشهد دیده نشود امّا در وقت قیام دیده شود درین صورت نماز جماعت صحیح است امّا اگر زن بمرد اقتدا کند و حائل درمیان باشد نماز آن صحیح است چهاردهم آنکه صورت نماز پیشنماز مخالف صورت نماز ماموم نباشد پس در وقتی که مثلاً پیشنماز نماز کسوف میگذارد جائز نیست که شخصی در نماز صبح یا ظهر باو اقتدا کند و جائز است در نماز واجبی اقتدا کردن بشخصی که نماز سنّت میگذارد در شش صورت که قبل ازین مذکور شد و همچنین جائز است اقتدا کردن در نماز ظهر بنماز عصر و عکس آن در نماز ادا بنماز قضا و عکس آن در نماز دو رکعتی بنماز سه رکعتی یا چهار رکعتی و عکس آن و چون نماز ماموم کمتر باشد مخیر است اگر خواهد انتظار پیشنماز کند تا وقتی که سلام دهد او نیز سلام دهد و اگر خواهد بی انتظار سلام دهد جائز است امّا انتظار افضلست و اگر نماز ماموم طولانی باشد مخیر است اگر خواهد قبل از آنکه پیشنماز سلام دهد برخیزد و تتمّهٔ نماز خود را بجا آورد و اگر خواهد انتظار سلام دادن او بکند و بعد از آن نماز خود را اتمام کند و انتظار افضلست تتمّه بر ماموم واجبست که متابعت پیشنماز کنند یعنی هیچیک از اقوال و افعال نماز را قبل از پیشنماز بفعل نیاورد و امّا باهم بجا آوردن جائز است مگر تکبیرة احرام که آنرا واجبست

که ماموم بعد از پیشنماز بفعل آورد پس اگر با هم تکبیر احرام را بجا آورند نماز ماموم باطل خواهد بود
و بعضی از مجتهدین برآنند که متابعت پیشنماز در اقوال سوای تکبیر احرام واجب نیست پس اگر
ماموم ذکر رکوع یا سجود یا امثال آنرا قبل از پیشنماز بجا آورد قصوری ندارد و این قول اصح
است و هرگاه بعضی از افعال را قبل از پیشنماز عمداً بجا آورد نماز او باطل نمیشود پس اگر قبل از
پیشنماز در رکوع کند واجبست که در رکوع توقف کند تا با پیشنماز در رکوع را بجا آورد و نماز او
صحیح است مگر در یک صورت و آن آنست که عمداً برکوع رود قبل از آنکه پیشنماز قرأت
را تمام کند امّا اگر از روی سهو قبل از پیشنماز در رکوع کند درین صورت واجبست که سر از رکوع
بردارد و بمتابعت پیشنماز در رکوع رود و جایز است ماموم را سلام دادن قبل از آنکه پیشنماز
سلام دهد خواه ضرورت داشته باشد و خواه نه امّا بعد از آنکه نیّت انفراد کند و همچنین جایز است
که در اثنای نماز نیت انفراد نماید و تتمّهٔ نماز را منفرد بگذارد مگر در نمازی که جماعت در آن
واجبست مثل نماز جمعه و نماز عید وقتیکه واجب شود و هرگاه ماموم در اثنای نماز
نیّت انفراد کند پس اگر او قبل از آن که پیشنماز حمد را خوانده لازم است که او حمد و سوره
را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر بعد از خواندن پیشنماز حمد را منفرد شده اکتفا بخواندن
پیشنماز کند در خواندن حمد و خود سوره را بخواند اگر محل سوره باقی باشد و اگر در اثنای خواندن
پیشنماز حمد را یا سوره یا تسبیحات را نیّت انفراد کند لازم است که آنچه پیشنماز نخوانده
بخواند و از ماموم غیر از قرأت حمد و سوره و تسبیحات اربع چیزی ساقط نمیشود خواه قرأت پیشنماز
را بشنود یا نشنود امّا تکبیر احرام و ذکر رکوع و سجود و تشهّد و سلام دادن بر ماموم واجبست
و بفعل آوردن پیشنماز از او ساقط نمیشود و بعضی از مجتهدین قرأت کردن ماموم را حرام
میدانند و بعضی مکروه میدانند در وقتیکه ماموم قرأت پیشنماز را هیچ وجه نشنود درین صورت
قرأت او را مکروه نمیدانند و بدانکه هرگاه شخصی وقتی برسد که پیشنماز در رکوع باشد درین حال
نیّت اقتدا کند و برکوع رود حکم آن دارد که کل رکعت را دریافته باشد هر چند بعد از فارغ شدن پیشنماز

در جانب راست پیشنماز بایستد اگر مرد باشد و اگر زن یا خنثی باشند در پس سر پیشنماز بایستند و اگر زن پیشنمازی زنان کند داخل صف ایشان بایستد و تقدم بر ایشان نکند و نیز سنت است که پیشنماز در ذکر رکوع و سجود و قنوت و تشهد جهر کند و نماز را تطویل نماید بسوره‌های طویل خواندن یا تطویل قنوت یا ذکر رکوع و سجود و امثال آن و هرگاه پیشنماز در اثنای نماز واقف شود که شخصی داخل مسجد شده و اراده نماز جماعت دارد انتظار او بکشد بتطویل ذکر یا قرائت تا آن شخص رکعت اول را دریابد و می باید که انتظام زیاده از مقدار ذکر رکوع نباشد و هرگاه داند که جماعتی حاضر خواهند شد که با او اقتدا کنند انتظار آمدن ایشان بکشد آنقدر که وقت فضیلت نماز فوت نشود و مکروه است که پیشنماز جولا باشد اگرچه عالم باشد یا حجام باشد اگرچه زاهد باشد یا دباغ باشد اگرچه [illegible] باشد و همچنین مکروه است اگر کور باشد یا افلج یا جذام یا برص داشته باشد مگر آنکه پیشنمازی جماعتی کند که درین علتها مثل او باشند و همچنین مکروه است اقتدا کردن شخصی که وضو دارد بشخصی که نماز را بواسطه ضرورت بتیمم بگذارد

باب سوم

در بیان احکام زکوة واجبی و سنتی و خمس واجبی و سنتی است و دران سه مطلب است

مطلب اول در بیان زکوة واجبی و دران شش فصل است **فصل اول** بدانکه در باب زکوة دادن مبالغه بسیار در حدیث وارد است از انجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود زَکُّوا اَمْوَالَکُمْ تُقْبَلْ صَلٰوتُکُمْ یعنی زکوة مال خود را بدهید تا نماز شما قبول شود و نیز از آنحضرت منقولست که فرمود مَانِعُ الزَّکٰوةِ فِی النَّارِ یعنی منع کننده زکوة در آتش خواهد سوخت و در حدیث نیز این مضمون وارد است که اگر شخصی زکوة مال خود ندهد خدای تعالی در قیامت مار و افعی بر وی بگمارد که دست او را بگزند و طوق گردن او باشند و هر شتری و گاوی و گوسفندی را که زکوتش نداده باشد آن شخص را در زیر پا و دست خود بمیگیرند و شاخدار او را شاخ میزنند

تا وقتیکه حساب خلائق بآخر رسد فصل دوم بدانکه زکوة در نه چیز واجبست طلا و
نقره و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند و بر شخصی واجبست که بالغ و
عاقل باشد و بنده نباشد و مالک نصاب باشد بتفصیلی که انشاء الله تعالی مذکور
خواهد شد و قدرت داشته باشد که در مال خود تصرف نماید پس در مالی که غصب شده باشد
زکوة واجب نیست و زکوة طلا و نقره دادن وقتی واجبست که سه شرط بهم رسد شرط
اول آنکه سکه داشته باشد اگرچه آن سکه متروک شده باشد و کسی بآن معامله نکند پس در
شمش طلا و نقره و طلا آلات و نقره آلات زکوة واجب نیست و همچنین در زر طلا اگرچه
مردم بآن معامله کنند شرط دوم آنکه هریک از طلا و نقره بقدر نصاب باشد و نصاب اول
طلا بیست مثقال شرعیست و در کمتر از بیست مثقال زکوة نیست و اگر بیست مثقال یک
مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست تا چهار مثقال برسد
و همچنین اگر بیست و چهار مثقال یک مثقال یا دو مثقال یا سه مثقال زیاده شود در آن زیاده
زکوة نیست تا وقتیکه چهار مثقال رسد و برین قیاس و نصاب نقره دویست درهم است و
در کمتر از آن زکوة نیست و همچنین اگر بر دویست درهم چیزی زیاده شود در آن زیاده زکوة نیست
تا وقتیکه بچهل درهم رسد و برین قیاس و زکوة طلا و نقره یک دانگ و نیم ده یک است
پس زکوة بیست مثقال طلا نیم مثقال است و زکوة هر چهار مثقال که بعد از بیست مثقال
بهم رسد ده یک مثقال است و زکوة دویست درهم نقره پنج درهم است و زکوة چهل
درهم که بعد از دویست درهم بهم رسد یک درهم است شرط سوم حول است یعنی آنکه نصاب
مدت یازده ماه در ملک این کس باشد و درین یازده ماه سکه دار باشد پس در اول
ماه دوازدهم زکوة واجب میشود و اگر در اثنای این مدت چیزی از مقدار نصاب ناقص
شود یا بقرض بشخصی داده شود یا بعضی را طلا آلات یا نقره آلات یا مطلس سازد
زکوة ساقط میشود و هرچند بعمد کرده باشد تا زکوة بر او واجب نشود بدانکه قرضداری

مانع زکوة نمیشود پس اگر شخصی مالک دویست درهم باشد و دویست درهم یا زیاده قرض کرده
باشد زکوة دادن بر او واجب است هرچند مالک چیزی دیگر نباشد **فصل سوم**
در زکوة گندم و جو و خرما و مویز و زکوة درین اجناس اربعه واجب میشود به دو شرط
شرط اول آنکه خود این اجناس را کاشته باشد یا قبل از آنکه جو و گندم و انگور دانه ببندد و خرما
زرد یا سرخ شود مالک او در آید پس اگر گندم و جو و انگور بعد از دانه بستن و خرما بعد از آنکه سرخ
یا زرد شود مالک شخصی در آید زکوة بر او واجب نیست شرط دوم آنکه بنصاب رسیده باشد و آن
سیصد صاع شرعیست و صاع شرعی یکهزار و صد و هفتاد درهم شرعیست و درهم شرعی
بوزن چهل و هشت جو میانه است پس صاع بوزن پنجاه و شش هزار و یکصد و شش جو
میانه است [illegible] و هرچه بر نصاب زیاده باشد اگرچه آن یک
من باشد زکوة دادن آن واجب است و زکوة این اجناس ده یک است اگر به آب
باران یا آب روان بی احتیاج آب دادن حاصل شده باشد و نصف ده یک
است اگر به آب دلو یا کاریز و امثال آن حاصل شده باشد و اگر بهر دو حاصل شده باشد
حکم بر اغلب است و اگر برابر باشد چهار دانگ و نیم از ده یک آن باید داد پس اگر شصت
خروار گندم بهر دو آب برابر حاصل شود زکوة آن چهار خروار و نیم است و اعتبار
نصاب این اجناس بعد از وضع خراج و تخم و حصه برزگر و نقصان گاو و مصالح الاملاک
است و اگر آب یا [illegible] قبل از دانه بستن خریده باشد قیمت آنرا نیز بیرون کنند
و بعد از بیرون کردن اینها اگر مقدار نصاب بماند زکوة واجب است و اگر کمتر بماند
ساقط است و انگوری که عادت نیست که آنرا مویز کنند و رطبی که عادت نیست که آنرا خرما
کنند تخمین باید کرد که اگر مویز و خرما شود بنصاب میرسد یا نه اگر بنصاب رسد زکوة واجبست
والا ساقط است و تا وقت دادن زکوة هرچه صاحب مال ازین اجناس تصرف نماید از
انگور و رطب و شیره واجبست که مقدار زکوة آنرا معلوم خود سازد تا در وقت دادن

و پادشاه برو غالب آید و زمین
ظاهر ... بعضی از علما آفت پادشاه
و مذهب گران شود و هر سال
که اول محرم
چهارشنبه باشد ...
وسطی باشد و در تابستان
ارتفاع بارد و غلات ...
در بلاد جبل آفتی ... میوه ها
ایشان ارزان باشد و پادشاه

زکوة عوض آن بمستحق رساند و هرگاه زکوة این اجناس را یک نوبت داده باشد دیگر دادن زکوة آنها واجب نیست اگرچه چند سال بران بگذرد **فصل چهارم** در بیان زکوة شتر و گاو و گوسفند زکوة اینها واجبست بچهار شرط اوّل آنکه مدّت یازده ماه در ملک این کس باشد دوم آنکه در مدّت مذکور قوت اینها از چریدن باشد نه از مال صاحب سوم آنکه در مدّت مذکور شتر و گاو را کار نفرمایند مثل بار کردن و زمین شیار کردن چهارم آنکه بنصاب رسد یعنی کمتر از پنج شتر زکوة نیست تا بیست و شصت شتر برسد زکوة هر پنج شتر یک راس گوسفند است و همچنین چون به بیست و شش رسد زکوة آن یک نفر شتر ماده است که یک سال تمام کرده باشد و داخل سال دوم شده باشد و چون بسی و شش رسد زکوة یک نفر شتر ماده است که در سال سوم داخل شده باشد و چون بچهل و شش رسد زکوة آن یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بشصت و یک رسد زکوة آن یک نفر شتر ماده است که در سال ششم داخل شده باشد و چون بهفتاد و شش رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است که داخل در سال سوم شده باشد و چون به نود و یک رسد زکوة آن دو نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة آن در هر چهل یک نفر شتر ماده است که در سال سوم داخل شده باشد یا در هر پنجاه نفر یک نفر شتر ماده است که در سال چهارم داخل شده باشد و گاو تا بسی نرسد زکوة ندارد و چون بسی رسد زکوة آن یک فرد گوساله است خواه نر خواه ماده که در سال دوم داخل شده باشد و چون بچهل رسد زکوة آن یک فرد گوساله است که در سال سوم داخل شده باشد و گوسفند تا بچهل راس نرسد زکوة ندارد و چون بچهل رسد زکوة یک راس گوسفند است و چون بصد و بیست و یک رسد زکوة آن دو راس گوسفند است و چون بدویست و یک رسد زکوة آن سه راس گوسفند است و چون بسیصد و یک رسد زکوة آن چهار راس [illegible]

و چون بچهار صد رسد زکوة آن در هر صد یک است و هر عددی که مذکور شد از شتر و گاو و گوسفند آنرا در شرع نصاب گویند و هر چه در ما بین دو نصاب واقع شود زکوة ندارد و گوسفندی که بزکوة داده میشود واجب است که کمتر از هفت ماه نباشد و بیمار و عیب ناک و لاغر و آبستن نباشد و اگر تازه زائیده باشد تا پانزده روز نگذرد بزکوة نمیتوان داد فصل پنجم مستحقان زکوة و ایشان هشت فرقه اند اوّل و دوم فقرا و مساکین اند یعنی کسانی که مال قوت یک ساله خود و عیال خود نباشند و کسبی و صنعتی نداشته باشند که بآن وفا کند بشرط آنکه سیّد نباشد مگر آنکه زکوة دهنده سیّد باشد چون زکوة سیّد بر سادات میرسد سوم جماعتی اند که حکم شرع بایشان رسیده اند زکوة از مردم و ضبط محاسبه و قسمت آن تعیین شده باشد و شرط نیست که ایشان باعتبار فقرا و مساکین باشند پس هر چند مالدار باشند آنچه حاکم شرع حق السّعی ایشان تعیین نماید میتوانند گرفت چهارم جماعتی کافر که در جهاد و در امر اسلام مدد نمایند پنجم بنده که در خدمت آقای خود مشقّت و آزار کشد ایشان را بزکوة میتوان خرید و آزاد کرد و همچنین بنده که شرط کرده باشد که مبلغی بآقا بدهد و بعد از آن آزاد باشد هر گاه عاجز شود از تحصیل کل آن مبلغ یا از بعض آن پس آن مبلغ را یا تتمه آنرا از زکوة بآقا میتوان داد تا آزاد شود ششم جماعتی که قرض بسیار داشته باشند و از ادای آن عاجز باشند بشرط آنکه آن قرض را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم سبیل الله مثل پل ساختن و مسجد عمارت کردن و مدرسه جهت طالبان علم ساختن که بتعلیم مشغول باشند که در آخرت ثواب آن بایشان برسد هشتم ابن سبیل یعنی شخصی که در شهر خود مالدار و غنی است امّا بغربت افتاده باشد و پریشان شده باشد باو زکوة میتوان داد بشرط آنکه سفر او بمعصیت نباشد و شخصی نیابد که از او قرض بگیرد یا چیزی از اموالی که در شهر خود دارد بفروشد فصل ششم در بیان زکوة فطره بدانکه هر شخصی که بالغ و عاقل باشد و قادر بر قوت یک ساله خود و عیال خود باشد خواه عیال او روزه ماه رمضان

گرفته باشند و خواه نگرفته باشند براو واجبست که از خود و از هر یک از عیال اذن خود مقدار یک صاع یعنی یک من و یک چهاریک بوزن تبریز تخمیناً از گندم یا جو یا مویز یا برنج یا خرما یا کشک یا شیر یا آنچه در اغلب اوقات قوت اهل آن ملک باشد بمستحق رساند و در دادن بمستحق نیست چنین کند که این جنس را بمستحق سید بجهت زکوة فطره واجب قربة الی الله بدهد و مصرف زکوة فطره مصرف زکوة مال است و جایز است دادن قیمت آن جنس بمستحق و اگر در شب عید رمضان مهمانی قبل از شام برسد فطره او بر اینکس واجبست خواه طعام اینکس خورد و خواه نخورد و همچنین هرگاه غلام و کنیز کسی گریخته باشند یا غائب باشند فطره ایشان نیز بر اینکس واجبست مادام که مردن ایشان معلوم نباشد و وقت دادن زکوة فطره از اول شب عید است تا وقت ظهر روز عید و حرام است تاخیر آن بعد از آن پس اگر تاخیر کند بنیت قضا باید داد و بعضی از مجتهدین برآنند که تا آخر روز عید بنیت ادا می توان داد و بعد از آن قضا است مطلب دوم در بیان زکوة سنتی بدانکه زکوة در هشت چیز سنت است اول اسپ ماده است و زکوة هر اسپی در سالی دو مثقال شرعی طلا است اگر پدر و مادرش هر دو اصیل باشند و یک مثقال است اگر یکی اصیل باشد یا هیچیک اصیل نباشد بشرط آنکه تمام سال در صحرا بچرند یعنی علف ایشان از مال مالک نباشد دوم آنکه از آنچه زکوة در آن سنت است مالی است که مالک آن کاری کرده باشد بواسطه آن کار زکوة در آن واجب نشده باشد مثل آنکه در اثنای سال بقرض شخصی بدهد یا زر سکه دار را ملبس سازد یا از نصاب اول شتر یا گاو یا گوسفند چیزی به شخصی بخشد که از مثل اینها زکوة دادن سنت است سوم آنچه زکوة دادن سنت است حاصل مستغلات است مثل دکان و حمام و کاروان سرای و امثال آن پس سنت است که یکدانگ و نیم و ده یک آن حاصل را بزکوة بدهند هر چند بنصاب نرسد و حول نگذرد چهارم از آنچه زکوة دادن آن

۱۲۵

سنّت است هر چیزی که از زمین بروید و بکیل و وزن در آید مثل برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن و نصاب و حول آن بطریق نصاب و حول گندم و جو و خرما و مویز است و همچنین در عشر و نصف عشر امّا در سبزیها و خربزه و خیار و مانند آن زکوة سنّت نیست پنجم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است مالی است که چند سال در دست مالک باشد و بعد از چند سال بدست مالک نیاید سنّت است که زکوة یکساله آنرا بدهد ششم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است مالی است که مالک شک داشته باشد که بنصاب رسیده یا نه سنّت است که مادام که شک داشته باشد زکوة آنرا هر سال بدهد هفتم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است مال تجارت است یعنی هر گاه شخصی متاعی چند بنیّت تجارت بخرد یا ملکی را اجاره کند بقصد آنکه بکسی باجاره بدهد و فائده از آن حاصل کند پس هر گاه راس المال بنصاب طلا یا نقره برسد و در مدت یکسال نقصان نکند زکوة دادن آن سنّت است هشتم از آنچه زکوة دادن آن سنّت است مال طفل است هر گاه ولی طفل بآن تجارت کند از برای طفل و شرط زکوة تجارت بهم رسد سنّت است که ولی از آن زکوة بدهد مطلب سوم در بیان احکام خمس بدانکه خمس در هفت چیز واجب است اوّل غنیمت است که از کافران حربی بدست آید هر مقدار که باشد دوم هر چیز که از کانی بهم رسد مثل فیروزه و [illegible] و گل ارمنی و مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری مثل کندن و صاف نمودن اگر قیمت هر چه بماند بیست مثقال شرعی طلا شود و بعضی از مجتهدین را مذهب آنست که دادن خمس آن واجب است هر چند قیمت آن از بیست مثقال کمتر باشد سوم هر چه از دریا بغواصی بیرون آورند مثل مروارید و مرجان و غیر آن هر گاه قیمت آن بیست مثقال طلا شود چهارم مال حلال هر گاه بمال حرام مخلوط شود و قدر حرام و صاحب آن معلوم نباشد امّا اینقدر معلوم باشد که از خمس زیاده نیست در این صورت خمس آنرا باید داد هر مقدار که باشد و باقی حلال میشود و اگر معلوم باشد که از خمس زیاده است خمس آنرا باید داد و آن زیادتی را تخمین باید نمود و بفقرا و مساکین تصدّق باید کرد پنجم زمینی که از کافر ذمّی مسلمان بخرد

واجبست که خمس آن زمین و یا خمس قیمت آنرا یا خمس حاصل هر ساله آنرا بدهد ششم زر سکه
که در زیر زمین یافته شود پس اگر در بلاد کافران حربی یافت شده باشد دادن خمس
آن واجبست خواه اثر سکه اسلام بر آن باشد و خواه نباشد و باقی از آن شخص است
که یافته است و همچنین اگر در بلاد اسلام یافته شده باشد و اثر سکه اسلام بر آن نباشد
و اگر اثر اسلام بر آن باشد لقطه است و احکام آن بعد از این ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
هفتم فائده که از مال تجارت یا زراعت یا صنعت و مانند آن بهم رسد پس هرگاه آن فائده زیاده
از کل اخراجات یک ساله این کس باشد خمس آن زیاده را باید داد پس اگر شخصی از سود
تجارت مثلا بیست تومان بهم رسانیده باشد و اخراجات لائق بحال او ده تومان شود
ده تومان از آن بیست تومان بجهت اخراجات بردارد و از ده تومان که باقی مانده دو
تومان بخمس بدهد و برین قیاس است فائده که از زراعت و صنعت حاصل شود و اگر
در آن سال پیشکشی بکسی بدهد یا زن بخواهد یا غلام و کنیزک و مانند آن خریداری نماید یا او را
جریمه کنند از جمله اخراجات سال او است پس آنچه بعد از وضع کل آنها بماند دادن خمس
آن واجبست هر قدر که باشد و بدانکه نصف خمس تعلق بحضرت صاحب الزمان علیه السلام
دارد و نصف دیگر بسادات اثنی عشری که از طرف پدر به حضرت رسالت پناه
صلعم منسوب اند اگر چه اولاد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباشند لیکن باید که شیعه
اثنا عشری باشند و ایتام یا مساکین یا ابناء سبیل باشند و نصفی دیگر که بآن جماعت متعلق
است صاحب مال میتواند که در میانه ایشان قسمت نماید آن نصفی که تعلق بحضرت
صاحب الزمان صلوات الله علیه دارد در زمان غیبت [illegible]
که آنرا بمجتهد باید داد تا مجتهد آنرا میانه آن جماعت قسمت نماید

باب چهارم

در بیان احکام روزه و آن مشتمل بر [illegible] مطلب است مطلب اول

در بیان محرّمات و مبطلات روزه بدانکه هشت چیز است که بفعل آوردن آن در روزه و جهی حرام است و اگر بفعل آورد روزه باطل میشود اوّل چیزی خوردن و آشامیدن هر چند خوردن و آشامیدن آن خلاف عادت باشد و بعضی از مجتهدین بر آنند که خوردن آنچه خوردن آن بر خلاف عادت است مثل پوست تخم مرغ و برگ درخت و مانند آن روزه را باطل نمیکند و این مذهب ضعیف است و هرگاه بلغم از دماغ یا از سینه بدهن آید فرو بردن آن روزه را باطل میسازد و اگر تشنگی یا گرسنگی بر شخصی غالب شود چنانچه تحمل نتواند کرد در آن وقت بخورد و امّا زیاده بر آنچه دفع مضرت کند نخورد و بر وی واجب است که لقمه را بزرگ نکند و همچنین جرعه آب را نامد نخوردن و آشامیدن دراز نکشد دوم آنچه روزه را باطل میسازد انزال منی است عمداً بهر طریق که باشد امّا اگر روزه دار در روز محتلم شود روزه او باطل نمیشود و لازم نیست که همان وقت غسل کند مگر آنکه وقت نماز تنگ شود و اگر داند که چون در روز خواب کند محتلم خواهد شد خواب کردن او از روی عمد و اختیار حرام است سیم آنچه روزه را باطل می سازد داخل کردن حشفه است عمداً در قبل یا دُبر زنده یا مرده پس روزه فاعل و مفعول باطل میشود و اگر شخصی زن خود را در روزه بزور جماع کند کفاره خود و آن زن در گردن مرد است و اگر زن مرد را بزور بجماع آورد کفاره زن و مرد به زن است چهارم آنچه روزه را باطل میسازد عمداً بر جنابت ماندن است تا وقت صبح قضا و کفاره لازم میشود و همچنین اگر زن تاخیر غسل حیض یا استحاضه یا نفاس کند تا وقتی که صبح داخل شود و اگر جنب بخوابد بقصد آنکه آخر شب غسل کند و تا صبح بیدار نشود نه قضا بر او لازم است و نه کفاره و اگر قصد آن داشت که غسل نکند هم قضا و هم کفاره لازم است و اگر غسل کردن و نه کردن بخاطرش نرسیده باشد قضا لازم است نه کفاره و همچنین اگر از خواب اول بیدار شود و نوبت دوم بخوابد و بگمان آنکه بجهت غسل کردن در آخر شب بیدار خواهد شد و تا صبح بیدار نشود قضا لازم است نه کفاره و اگر درین صورت بگمان بیدار شدن

۱۲۸

نداشته باشد کفّاره نیز لازم میشود و همچنین اگر دو بیست سوم بخواب رود و تا صبح بیدار نشود
قضا و کفّاره بر او لازم است هر چند بقصد غسل کردن بخواب رود و گمان داشته باشد
که در شب بجهت غسل کردن بیدار خواهد شد پنجم از آنچه روزه را باطل میکند رسانیدن گرد
غلیظ است عمداً بحلق و همچنین رسانیدن دود غلیظ و بخار غلیظ پس هرگاه یکی از این چیزها
بحلق رساند از روی عمد قضا بر او لازم است نه کفّاره ششم از آنچه روزه را باطل میکند
قی کردن است از روی عمد و آن موجب قضا است و کفّاره لازم نیست و بعضی از مجتهدین
کفّاره را نیز لازم میدانند امّا اگر بی اختیار آید یا از روی سهو قی کند هیچ بر او لازم نیست
هفتم از آنچه روزه را باطل میکند فرو رفتن در آبست از روی عمد قضا بر او واجب میشود
و بعضی از مجتهدین کفّاره را نیز واجب میدانند و اگر شخصی جنب روزه واجبی داشته
باشد و غسل ارتماسی کند غسل باطلست هشتم از آنچه روزه را باطل میکند دروغ بر خدا
گفتن است مثل آنکه بگوید فلان چیزی را خدا تعالی حرام کرده است یا فلان را حلال کرده
و آن قول خلاف واقع باشد و همچنین دروغ گفتن بر پیغمبر و بر یکی از ائمه معصومین علیهم
السّلام و آن موجب قضا است و بعضی از مجتهدین کفّاره را نیز واجب میدانند و بعضی هیچیک
را واجب نمیدانند مطلب دوم در بیان روزه واجب و سنّت و حرام و مکروه
و در آن چهار فصلست فصل اوّل در بیان روزه های واجبی و آن بر هشت قسم است
اوّل روزه ماه رمضان است و ثابت میشود داخل شدن ماه رمضان بیکی از سه چیز اوّل آنکه
معلوم شود که سی روز از ماه شعبان گذشته دوم شیاع یعنی جمعی کثیر که از سخن ایشان ظن
حاصل شود و اخبار نمایند که ماه را دیده اند سوم آنکه دو مرد عادل گواهی دهند که ماه را
دیده اند پس اگر دو زن عادله یا آنکه یک مرد عادل و دو زن یا بیشتر زن گواه باشند و
گواهی دهند که ماه را دیده اند گواهی ایشان ثابت نمیشود دیگر آنکه بتشریع رسد و بحساب
تقویم و غیر آن داخل شدن ماه ثابت نمیشود دوم از روزه های واجبی روزه قضای

ماه رمضان نیست و واجبست بجا آوردن آن پیش از آنکه ماه رمضان آینده داخل شود پس اگر
شخصی ده روز مثلاً از قضای ماه رمضان مانده باشد قضای آنرا تاخیر میتواند کرد تا وقتیکه ماه
رمضان آینده ده روز بماند پس اگر همیشه عازم بود که آن ده روز را قضا کند و چون ماه رمضان
ده روز بماند مانعی از روزه داشتن بهم رسد مثل آنکه بیمار شود یا زن حیض بیند درین صورت همین
قضای ده روزه واجبست و بس و اگر بی عذر تا رمضان آینده تاخیر کرده باشد آن ده روز
قضا کند و واجبست هر روزی مقدار یک مد گندم یا برنج یا نان یا مانند آن تصدق کند و مدی
چهار یک صاع است یعنی بوزن چهارده هزار و چهل جو میانه است و همچنین قضا و تصدق
لازم است اگر عزم بر قضا نداشته باشد تا وقتیکه برمضان آینده مقدار مدت قضا
بماند و درین مدت بیمار شود یا زن حیض بیند و بدانکه قضای ماه رمضان را پیش از
پیشین بخوردن و جماع کردن و غیر آن فاسد میتوان کرد و بعد از پیشین حرام است پس
اگر بعد از پیشین فاسد سازد بخوردن یا غیر آن قضا و کفاره لازم میشود و کفارهٔ آن
ده مسکین را طعام دادنست و اگر از آن عاجز شود سه روز روزه بدارد سوم از روزه‌های
واجبی آنست که شخصی نذر کند یا شخصی باجاره دهد که قضای روزهٔ میّتی را کند پس بر او
واجبست که بسیار تاخیر در قضا نکند و نوعی نماید که در عرف گویند که او مشغول است
بقضای روزه چهارم از روزه‌های واجبی روزه ایست که بر پدر ایشان واجب بود و پدر
در حال حیات با وجود قدرت بر قضای آن قضا نکرده باشد پس بر پسر بزرگتر واجبست
که آنرا قضا کند و اگر میّت دو پسر داشته باشد که سال یکی بیشتر باشد و سال یکی کمتر اما آنکه سالش
کمتر است بالغ باشد بعضی از مجتهدین برآنند که قضا بر آن کسی است که بالغ است اما صحیح آنست که
قضا بر آنکسی است که سالش بیشتر است و اگر هر دو در سن برابر باشند هر یکی نصف قضا کند اگر
عدد قضا جفت باشد و اگر طاق باشد قضای یک روز واجب کفائیست یعنی هر کدام که آن روز
را قضا کند از دیگری ساقط میشود پس اگر هر دو آن روز را روزه بدارند و بعد از پیشین مفطّر رسانند هم

افطار کنند کفارهٔ این نزد بعضی از مجتهدین واجب کفائی است و بعضی بر آنند که بهر دو بالسویه واجبست پنجم از روزهای واجبی آنست که بنذر یا عهد یا سوگند واجب شود و این بر دو قسم است مطلق و معین مطلق مثل آنست که نذر کند که یک روز روزه بدارد و تعیین زمان و مکان ننماید و معین بر سه قسم است اوّل آنکه تعیین زمان کند مثل روزهٔ اوّل ماه رجب دوم آنکه تعیین مکان کند مثل یکی از عتبات عالیات سوم تعیین زمان و مکان هر دو کند مثل روزهٔ اوّل ماه رجب در مکهٔ معظمه پس هرگاه از روزه داشتن در آن زمان یا در آن مکان مانعی مثل بیماری یا سفر ضروری یا زن را حیض بهم رسد قضا باید کرد قسم ششم از روزه های واجبی که بر اینکس واجبست روزهٔ دو ماه است بجهت کفارهٔ فاسد کردن روزهٔ ماه رمضان یعنی هرگاه شخصی بالغ و عاقل از روی عمد در روزهٔ ماه رمضان روزه را بخوردن یا آشامیدن یا جماع کردن یا مانند آن باطل سازد مخیر است در آنکه دو ماه روزه بدارد یا یک بنده آزاد کند یا شصت مسکین را اطعام دهد هر مسکین را یک مد و اگر روزهٔ ماه رمضان را بچیز حرام فاسد سازد مثل خمر یا طعام غصبی خوردن یا زنا کردن یا در حیض جماع کردن درینصورت کفارهٔ جمع لازم است یعنی دو ماه روزه بدارد و یک بنده آزاد کند و شصت مسکین را اطعام دهد هفتم روزهٔ اعتکاف است که تفصیل عنقریب مذکور خواهد شد هشتم روزهٔ کفارات است که در بحث کفارات ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد مطلب دوم در بیان روزهٔ سنتی و انواع آن بسیار است و ما درین کتاب بیست نوع از آن که مشهورتر است مذکور میسازیم اوّل آنکه روزهٔ روز مولود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و آن هفدهم ماه ربیع الاول است دوم روزهٔ روز بعثت آنحضرت و آن بیست و هفتم ماه رجب است سوم روزهٔ عید غدیر و آن هیجدهم ماه ذی حجه است چهارم روزهٔ از هر ماه یعنی پنجشنبه هفتهٔ اوّل و پنجشنبه هفتهٔ آخر ماه و چهارشنبهٔ اوّل از دههٔ دوم ماه پنجم روزهای ایام بیض

و آن نیز سه روز است سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم از هر ماه ششم روزهٔ عرفه که نهم ماه
ذیحجه است بدو شرط اول آنکه محقق باشد که نهم ماه است دوم آنکه از روزه داشتن
ضعف حاصل نشود بحیثیتی که نتواند بفراغت بدعا اشتغال نماید هفتم روزهٔ مباهله و آن
بیست و چهارم ذیحجه است و آن روز تصدق نمود امیر المؤمنین انگشتر خود را در اثنای رکوع
بسائل هشتم روزهٔ اول ماه ذیحجه تا روز نهم نهم روزهٔ کل ماه رجب دهم روزهٔ کل ماه شعبان
یازدهم روزهٔ دحو الارض و آن بیست و پنجم ذیقعده است دوازدهم روزهٔ نه روز اول
ماه محرم سیزدهم روزهٔ روز عاشورا که روز دهم محرم است تا وقت عصر و بعد از آن افطار
با آب نماید یا بخاک کربلا بنیت شفا بشرط آنکه زیاده بر یک نخود نباشد چهاردهم روزهٔ پنجشنبه
و جمعه است پانزدهم روزهٔ یوم ترویه و آن هشتم ماه ذیحجه است شانزدهم روزهٔ شش
روز بعد از عید ماه رمضان هفدهم روز پانزدهم ماه جمادی الاولی هجدهم روزهٔ داود
پیغمبر و آن یک روز در میان روزه داشتن است نوزدهم روز یوم الشک بنیت
سنت و آن آخر شعبان است هرگاه احتمال اول رمضان داشته باشد بیستم روزهٔ
بیست و نهم ذیقعده است **فصل سوم در بیان روزهٔ حرام** و آن نه قسم است اول
روزهٔ عید ماه رمضان و عید قربان دوم روزهٔ یوم الشک بقصد آنکه از ماه رمضان
است اما بقصد قضا یا نذر حرام نیست سوم روزهٔ صمت یعنی در اثنای نیت روزه قصد
کند که از اول روز تا شب حرف نزند چهارم روزهٔ وصال و آن را دو تفسیر است اول
آنکه در وقت نیت روزه قصد تاخیر افطار نماید و شام و سحر را یکی کند دوم آنکه دو روز
روزه متوالی بدارد بی آنکه در شب روزه بگشاید پنجم روزهٔ زن بنیت سنت بی رخصت شوهر
ششم روزهٔ غلام و کنیز بنیت سنت بی رخصت آقا هفتم روزهٔ بیمار هرگاه از آن
روزه گمان مضرت داشته باشد یا طبیب حاذق گوید که روزه مضرت میرساند هرچند آن
طبیب کافر باشد و همچنین اگر طبیب حاذق گوید که علاج این بیماری منحصر است

در مجامعت کردن و تاخیر مجامعت تا بشب ثواب عظیم دارد و در صورت مجامعت در روزه
رمضان کفاره واجب شود و پس اگر زن یا کنیزی که با ایشان روزه واجب داشته باشد و عورت
دیگر را روزه بوده و واجب نباشد یا نشسته و زن شود یا کنیز خود را نیز در جماع بخواند کرد
و با ایشان مجامعت آنقدر که توانند لازم است و چون یکی از ایشان مجامعت کند
واجبست که کفاره ایشان را بدهد ششم از روزهای حرام روزه مسافر است به نیت
وجوب هرگاه سفر او مباح باشد اگر در سفر حاکم روزه واجب در سفر مباح در آن سنّت جا
جائز است و حرام نیست اوّل روزه نذری که سفر در نذر قید شده باشد دوّم روزه سه روز
حج هرگاه قربانی یافت نشود چنانچه در باب حج مذکور شود ان شاء الله تعالی سوم روزه هجده
روز شخصی را که در حج قبل از غروب آفتاب از عرفات بیرون رود چنانچه در باب حج مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی هفتم از روزهای حرام روزه ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و
سیزدهم ماه ذیحجه است از برای کسی که در منی باشد که اگر در غیر منی باشد روزه آن حرام نیست
بلکه ثواب دارد فصل چهارم در بیان روزه مکروه و آن چهار است اوّل روزه سنتی در
سفر دوّم روزه سنّتی شخصی که مؤمنی او را دعوت کرده باشد بطعام سنّت است که افطار
کند و اظهار نکند که روزه دارد سوم روزه یوم عرفه هرگاه شک در اول ماه داشته باشد
یا روزه که موجب ضعف شود بر وجهی که بفراغت اشتغال بدعا نتواند نمود چهارم روزه
مهمان بی رخصت میزبان بعضی از مجتهدین بر آنند که روزه او حرام است و روزه میزبان نیز بی
رخصت مهمان مکروه است مطلب سوم در بیان باقی احکام روزه و در آن چهار فصل است

فصل اوّل در بیان نیت روزه

بدانکه شش امر در نیت روزه معتبر است اوّل آنکه
نیت را قبل از طلوع فجر بجا آوردن دوّم قصد قربت سوم قصد تعیین آنکه روزه واجب
یا سنّت است چهارم تعیین آنکه از ماه رمضان است یا نذر یا کفاره پنجم قصد تعیین آنکه ادا است
یا قضا و بعضی بر آنند که در روزه ماه رمضان نیت ادا لازم نیست ششم استدامت حکمی است

[illegible] کسی که زیارت [illegible] حضرت رسول [illegible]

سلیمان بن ابی طالب علیه السلام از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که هر کس زیارت کند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را پیاده و بنویسد خدا بتعالی از برای او هر گامی یک حج و عمره و اگر پیاده برگردد و بعد از زیارت او هر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و فرمود هر که آن حضرت را زیارت کند

روزه قصد فعلی نکند که روزه را باطل می‌کند مثل خوردن و جماع کردن و مانند آن پس اگر شخصی
در اثنای روزه قصد چنین فعلی کند گناهکار است اگرچه آن را بالفعل بجا نیاورده و در میانهٔ مجتهدین
خلافست که آیا بمجرد این قصد روزه باطل میشود و اینکه بعد از بطلان آیا با این قضا لازم است
یا کفاره نیز لازم میشود و در این نیز خلافست و اصح آنست که قضا لازم است اما کفاره لازم
نیست ششم آنکه اگر شخصی نیت روزهٔ واجبی را فراموش کند و قبل از پیشین بیاد او آید و نیت
کند روزهٔ او صحیح است و در روزهٔ سنتی هر وقت که بخاطر او رسد اگر نیت کند تا آخر
آن روز در بیاید اگرچه پیش از شام باشد بعضی گفته‌اند فصل دوم در ذکر جماعتی که روزه
ایشان صحیح نیست و ایشان ده اند اول شخصی که از روزه داشتن بواسطهٔ پیری مشقت
عظیم داشته باشد پس عوض هر روزی یک مد گندم یا مانند آن تصدق نماید دوم شخصی که تشنگی بر او
غالب باشد و مشقت عظیم از روزه داشتن کشد او نیز عوض هر روزی یک مد تصدق کند
و هر وقت که عذر او برطرف شود قضا کند سوم زنی که حامله باشد و گمان آن داشته باشد
که از روزه داشتن با حمل او ضرر میرسد حکم او حکم صاحب تشنگی است چهارم زنی که طفل شیر
میدهد خواه طفل خود را و خواه طفل غیر را هرگاه از روزه داشتن شیر او بطفل وفا نکند حکم او حکم
حامله دارد پنجم زنی که حیض داشته باشد یا نفاس یا آنکه استحاضه داشته باشد و غسل واجب
را بالفعل بجا نیاورده باشد ششم بیماری که از روزه داشتن ضرری یابد هفتم مسافر چنانکه قبل
از این مذکور شد هشتم طفلی که بعد از طلوع فجر بالغ شود روزهٔ آن روز او صحیح نیست و بعضی
از مجتهدین بر آنند که اگر قبل از پیشین بالغ شود روزهٔ آن روز او صحیح است نهم شخصی
که مست باشد روزهٔ او صحیح نیست و قضای آن روزه بر او واجب است دهم شخصی که کافر
اصلی بوده باشد و بعد از طلوع فجر مسلمان شود روزهٔ آن روز او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین
بر آنند که اگر قبل از پیشین مسلمان شود روزهٔ آن روز او صحیح است و قضای روزه‌های گذشته
از او ساقط است اما هرگاه شخصی مرتد شود و باز توبه کند بر او لازم است قضای روزه‌های

که در ایام ردّه از او فوت شده بجا آورد و اگر مشتبه شود حکم کافر اصلی دارد قضا
روزه بر او واجب نیست فصل سوم در بیان امری چند که بفعل آوردن آنها در ماه رمضان
سنّت است و آن دوازده امر است اوّل آنکه در وقت دیدن هلال این دعا بخواند و
بعضی از مجتهدین خواندن این دعا را در وقت دیدن هلال واجب میدانند و میباید
که در وقت خواندن رو بجانب قبله کند نه بجانب هلال و دعا این است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ
الَّذِي خَلَقَنِي وَخَلَقَكَ وَقَدَّرَ مَنَازِلَكَ وَجَعَلَكَ مَوَاقِيتَ لِلنَّاسِ اَللّٰهُمَّ اَهِلَّهُ
عَلَيْنَا اِهْلَالاً مُبَارَكاً اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْهُ عَلَيْنَا بِالسَّلَامَةِ وَالْاِسْلَامِ وَالْيَقِينِ وَالْاِيمَانِ
وَالْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَالتَّوْفِيقِ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى دوم مباشرت با حلاله خود کردن در شب اول
ماه سوم افطار کردن بشیرینی چهارم تعجیل افطار قبل از نماز اگر انتظار او کشند که با او افطار کنند
پنجم سحور خوردن و هر چند بطلوع فجر نزدیکتر باشد ثواب آن بیشتر است ششم خواندن این
دعا نزد افطار اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْنَا وَعَلَى رِزْقِكَ اَفْطَرْنَا فَتَقَبَّلْهُ مِنَّا ذَهَبَ الظَّمَاءُ
وَابْتَلَّتِ الْعُرُوقُ وَبَقِيَ الْاَجْرُ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنَّا وَاَعِنَّا عَلَيْهِ وَسَلِّمْنَا فِيهِ وَتَسَلَّمْهُ مِنَّا
هفتم خواندن دعاها که در روزها و شبهای ماه رمضان مقرر است هشتم گذاردن هزار رکعت
نماز بطریقیکه در باب نماز مذکور شد نهم خواندن سوره روم و عنکبوت در شب بیست و سوم
دهم غسل کردن در هر شبی که طاق است مثل اوّل و سوم و پانزدهم و بیست و یکم اما در شب
بیست و سوم دو غسل سنّت است یکی در اول شب و یکی در آخر شب چنانچه در بحث طهارت
مذکور شد یازدهم آنکه درین ماه تخفیف نماید بر غلام و کنیز خود یعنی خدمت دشوار ایشان
را نفرماید دوازدهم دعای وداع ماه رمضان در روز آخر ماه فصل چهارم در ذکر
آنچه روزه دار را بفعل آوردن آن مکروه است و آن یازده امر است اوّل شعر خواندن
اگر چه در حضرت مقدسات علیهم السلام باشد دوم هر فعلی که موجب ضعف باشد مثل
عشق بسیار در حمام و خون گرفتن و مانند آن سوم زنان را بوسیدن و دست بازی کردن

۱۳۵

[illegible]

باب ششم

در بیان حج و شرایط آن و در آن مقدمه است و هفت مطلب مقدمه بدانکه
حج کردن از اعظم ارکان دین است [illegible] واجب شود و تاخیر کردن آن گناه کبیره است
و در حدیث این مضمون وارد است که هر گاه شخصی حج واجب را [illegible] عذر
شرعی نداشته باشد پس چون بمیرد در وقت مردن [illegible] یهودی
یا نصرانی و روایات بسیار در کثرت ثواب حج از حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است از آنجمله منقول است که [illegible] بخدمت حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول خدا از خانه خود بعزم حج بیت الله بیرون
آمده بودم چون باینجا رسیدم وقت حج فوت شده بود و من مردی [illegible] مالدارم پس امر
فرمائی که مال خود را در وجهی از وجوه صرف نمایم که ثواب آن مثل ثواب حج باشد پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را بآن مرد کرده فرمود که نگاه کن بابو قبیس
اگر تمام طلای سرخ شود و آنرا در راه خدا صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نمیرسد
بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون شخصی که اراده حج کند چون بمهیا
ساختن یراق و اسباب راه حج اشتغال نماید هر [illegible] که هر چیزی از اسباب و
یراق از زمین بردارد یا بر زمین گذارد حق تعالی ده ثواب از برای او مینویسد و ده گناه
او را می بخشد و ده درجه جای او را در بهشت بلند میسازد و شتری که آن شخص بر او سوار
است هر بار که پا از زمین بردارد یا بر زمین گذارد [illegible] ثواب حق سبحانه و تعالی
از برای آن شخص مینویسد مطلب اول در بیان بعضی از آداب حج چون عزم حج
جزم شود باید که ذمت خود را از حق مردم خلاص سازد و وصیت کند و چون خواهد که از
منزل بیرون آید عیال و بازماندگان خود را جمع سازد و دو رکعت نماز سنت بگذارد

1107

او در هر راه ثواب هزار شهید وارد است [illegible] هر کس که [illegible] بزیارت [illegible] بسوی آسمان کند و بگوید السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا [illegible] رسول الله [illegible] ثواب حج و عمره در دیوان [illegible]

وبعد از آن این دعا بخواند اللّهمّ انّی استودعک الساعة نفسی واهلی ومالی وذرّیّتی
ودنیای وآخرتی وامانتی وخاتمة عملی اللّهمّ احفظ الشاهد منّا والغائب
اللّهمّ احفظنا واحفظ علینا اللّهمّ اجعلنا فی جوارک اللّهمّ لا تسلبنا نعمتک
ولا تغیّر ما بنا من عافیتک وفضلک بعد از آن وداع عیال واطفال خود کند تحت الحنک
بسته عصای بادام تلخ بدست گرفته از منزل بیرون آید ودر وقت بیرون آمدن بگوید بسم الله
آمنت بالله توکّلت علی الله الله اکبر الله اکبر الله اکبر بعد از آن سه نوبت بگوید
بالله اخرج وبالله ادخل وعلی الله اتوکّل پس بگوید اللّهمّ افتح لی فی وجهی هذا بخیر
واختم لی بخیر وقنی من شرّ کلّ دابّة انت آخذ بناصیتها انّ ربّی علی صراط مستقیم
وچون از در خانه بیرون آید بر در خانه رو بقبله بایستد وفاتحه وآیة الکرسی یک نوبت پیش رو ویک نوبت
بر دست راست ویک نوبت بر دست چپ بخواند بعد از آن این دعا بخواند اللّهمّ احفظنی
واحفظ ما معی وسلّمنی وسلّم ما معی وبلّغنی وبلّغ ما معی بلاغک الحسن الجمیل
یا ارحم الراحمین بعد از آن نیت حج کند باین طریق که متوجه خانه خدا میشوم که حج اسلام را
بجا آورم برای آنکه برمن واجب است قربة الی الله وپا در رکاب کند وبگوید بسم الله الرحمن الرحیم
بسم الله والله اکبر وچون بر پشت مرکب قرار گیرد این دعا بخواند الحمد لله الذی
هدانا للاسلام ومنّ علینا بمحمّد صلّی الله علیه وآله سبحان الذی سخّر لنا هذا
وما کنّا له مقرنین وانّا الی ربّنا لمنقلبون والحمد لله ربّ العالمین اللّهمّ انت الحامل
علی الظهر والمستعان علی الامر اللّهمّ بلّغنا بلاغا یبلغ الی خیر بلاغا یبلغ الی مغفرتک
اللّهمّ لا طیر الّا طیرک ولا خیر الّا خیرک ولا حافظ غیرک وسنّت است که در
هر منزل که فرود آید در وقت فرود آمدن این دعا بخواند ربّ انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر
المنزلین ودو رکعت نماز بگذارد وچون از آن منزل کوچ کند نیز دو رکعت نماز بگذارد ودعا کند
بهترین روزها از برای سفر شنبه وسه شنبه وپنجشنبه است ودر روز دوشنبه وچهارشنبه [illegible]

[illegible] وارد شده که نماز کردن در مشهد آن حضرت برابر است [illegible] حج و هزار عمره [illegible] مقابل [illegible] مقابل عمره و از حضرت امام حسن [illegible]

فضیلت زیارات

۱۳۸

[illegible] منقول است [illegible] عسکری علیه السلام [illegible] امام جعفر صادق [illegible] زیارت [illegible] منقول

و همچنین در روز جمعه قبل از نماز و اگر ضرورت شود که در روز جمعه سفر کند باید که تصدّق بکند و
شب جمعه سفر نگردد که تصدّق تلافی بدی آن روز بکند و سنّت است فراخ دستی در این سفر مبارک
و سعی در خوبی توشه و بسیاری آن چه در حدیث آمده که اسراف مذموم است مگر در راه حج و سنّت
است خوش خلقی با همراهان و ملازمان و مکاریان و خشم فرو خوردن از ایشان و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السّلام منقول است که هر کس که به راه خانه خدا میرود و اگر سه خصلت
در او نباشد حج او هیچ است و آن خوش خلقی ست و خشم فرو خوردن و صلاح و تقوی شعار خود
کردن مطلب دوم در بیان شرائط وجوب حج بدانکه تا هفت شرط باهم نرسد حج واجب
نمی‌شود شرط اول بلوغ است پس بر طفل واجب نیست هر چند ممیز باشد امّا اگر ولی او را
به حج برد و احرام بندد و قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر بالغ شود و باقی افعال حج
را بجا آورد حج او صحیح است و از حج اسلام مجزی است شرط دوم عقل است پس مجنونی که هیچ
وقت بهوش نیاید یا اگر بهوش آید در مدت هشیاری او افعال حج را نتواند کرد بر وی حج واجب
نیست امّا اگر قبل از وقوف عرفه یا وقوف مشعر هشیار شود و باقی افعال را در زمان
هشیاری بجا آورد حکم او حکم طفل است بطریقی که گذشت شرط سوم حریت است پس بر
بنده حج واجب نیست هر چند بعضی از او آزاد شود و اگر به رخصت آقا حج کند ثواب دارد
و امّا این حج از حج اسلام مجزی نیست و هرگاه بعد از آزادی او استطاعت حج بهم رسد او را
دیگر حج بردن واجب است مگر آنکه قبل از یکی از دو وقوف آزاد شود که در این صورت حکم او حکم مجنون
دارد بطریقی که دانسته شد شرط چهارم استطاعت است یعنی قادر بودن بر خرج راه در رفتن
و برگشتن از چهارپایان و خیمه و خدمتکار و باقی ضروریات بحسب حال او پس اگر کسی متکفل
که خرج راه او در عهده گرفته است و بجهت او اعتماد باشد در رفتن [illegible] بر او حج واجب است و همچنین
اگر خود بعضی از خرج داشته باشد و تتمه آن را کسی کفایت کند که بر او اعتماد باشد متعین شود و از جمله
استطاعت است نفقه عیال او و بازماندگان او به اندازه [illegible] از وقت رفتن تا برگشتن [illegible]

منقول است که هر که [illegible] زیارت [illegible]

١٣٦

حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که [illegible] زیارت [illegible] حج مقبول [illegible]

مطلب چهارم در بیان افعال حج تمتع است بسبیل اجمال بدانکه افعال حج تمتع بیست و هشت است
باین ترتیب باید که هر یک ازین بیست و هشت فعل را بعد از دیگری بترتیبی که مذکور میشود بجا آورد
اوّل احرام عمره بستن است دوّم طواف خانهٔ کعبه است سوّم دو رکعت نماز طواف گذاردن است
چهارم سعی مابین صفا و مروه کردن است پنجم تقصیر است یعنی چیزی از موی یا ناخن گرفتن و باین
پنج فعل عمرهٔ تمتع تمام است ششم احرام حج بستن است هفتم وقوف عرفات است هشتم
وقوف مشعر است نهم جمرهٔ عقبه را بهفت سنگریزه زدن دهم قربانی کردن یازدهم سر تراشیدن
یا تقصیر کردن دوازدهم طواف زیارت کردن سیزدهم دو رکعت نماز طواف زیارت کردن
چهاردهم سعی مابین صفا و مروه کردن پانزدهم طواف نسا کردن شانزدهم دو رکعت نماز
طواف نسا گذاردن هفدهم سه شب ایام تشریق در منی بودن هیجدهم در هر یک از ایام تشریق
هر یک از جمرات ثلثه را بهفت سنگریزه زدن و این افعال واجبهٔ حج است و چون از اینها
فارغ شود سنت است که بمکه عود نماید جهت بجا آوردن طواف وداع و باقی سنتها
بعد ازین مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی مطلب پنجم در بیان حج تمتع است بسبیل
تفصیل و در آن چهار مقصد و خاتمه است مقصد اول در بیان احرام بستن و مقدمات
و شروط آن و در آن دو فصل است فصل اول در ذکر اموری که پیش از احرام بجا آوردن
آن سنت است و آن هشت امر است اوّل آنکه از اول ماه ذیقعده از موی سر و موی ریش
مطلقا چیزی نگیرد دوّم بوی طرف ساختن موی زهار و موی زیر بغل بتراشیدن یا بنوره
کندن و نوره افضل است سوّم سبلت گرفتن چهارم ناخن ... پنجم
غسل احرام کردن و بعضی از مجتهدین آنرا واجب میدانند و اگر بعد از ...
بخوابد و یا حدثی کند یا چیزی بخورد یا بپوشد یا ببوید که بر محرم خوردن و پوشیدن و بوییدن
آن حرام باشد غسل را اعاده کند ششم نماز احرام گذاردن و آن شش رکعت است ...
و اکتفا بچهار رکعت و دو رکعت نیز جائز است و سنت است که در رکعت اول بعد از فاتحه ...

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه سوره قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بخواند ششم آنکه بعد از نماز این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ اَللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَكَ وَآمَنَ بِوَعْدِكَ وَاتَّبَعَ أَمْرَكَ فَإِنِّي عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ لَا أُوقَى إِلَّا مَا وَقَيْتَ وَلَا آخُذُ إِلَّا مَا أَعْطَيْتَ وَقَدْ ذَكَرْتَ الْحَجَّ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَعْزِمَ لِي عَلَيْهِ عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتُقَوِّيَنِي عَلَى مَا ضَعُفْتُ عَنْهُ وَتَسَلَّمَ مِنِّي مَنَاسِكِي فِي يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَفْدِكَ الَّذِي رَضِيتَ وَارْتَضَيْتَ وَسَمَّيْتَ وَكَتَبْتَ اَللَّهُمَّ إِنِّي خَرَجْتُ مِنْ شُقَّةٍ بَعِيدَةٍ وَأَنْفَقْتُ مَالِي ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ اَللَّهُمَّ فَتَمِّمْ لِي حَجِّي وَعُمْرَتِي اَللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ التَّمَتُّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ عَلَى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَإِنْ عَرَضَ لِي عَارِضٌ يَحْبِسُنِي فَحُلَّنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي بِقَدَرِكَ الَّذِي قَدَّرْتَ عَلَيَّ اَللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ حَجَّةٌ فَعُمْرَةٌ أَحْرَمَ لَكَ شَعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي وَعِظَامِي وَمُخِّي وَعَصَبِي مِنَ النِّسَاءِ وَالثِّيَابِ وَالطِّيبِ أَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ بدانکه بعضی از نوافل ماننع احرام سنت و همچنین مانع غسل احرام نیست اما مانع نماز احرام است

فصل دوم در بیان باقی امور متعلق باحرام و آن چهل و سه امر است سه امر واجب و چهار امر سنت و دوازده امر مکروه و بیست و چهار امر حرام اما سه امر واجب اول نیت است باین طریق که احرام عمره تمتع می بندم از برای آنکه واجب است تقرب بخدا دوم مقارن کردن نیت است بتلبیات اربع یعنی بعد از نیت بی فاصله واجبست که بگوید لَبَّيْكَ اَللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ سوم پوشیدن دو جامه احرام است مردان را از هر چه جایز است نماز در آن یکی را لنگ کند و یکی را بر دوش اندازد بشرط آنکه دوخته و شبیه بدوخته نباشد مثل کپنک و زره و زنان را جایز است در حال احرام پوشیدن دوخته و حریر اما آن

دعا کردن ... جانب ... سر خود را بطرف آسمان کردن و سؤال کردن از خدای تعالی ... از اهل بهشت و از اهل شفاعت ... کردن ... و بقبله کردن ... دو رکعت

۱۴۲

نماز زیارت کردن بعد از زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ... زیارت ... میان ... حضرت ... علیهم السلام ... توان کرد

چهار امر سنت است اول آنکه مرد تلبیات را بلند گوید دوم آنکه تلبیاتی که مذکور شد و اضافه کند تلبیاتی
واجب و آن این است انّ الحمد و النعمة و الملک لا شریک لک لبیک لبیک ذا المعارج
لبیک لبیک داعیاً الی دار السلام لبیک لبیک غفار الذنوب لبیک لبیک
اهل التلبیة لبیک لبیک ذا الجلال و الاکرام لبیک لبیک تبدئ و المعاد الیک لبیک
لبیک تستغنی و یفتقر الیک لبیک لبیک مرهوباً و مرغوباً الیک لبیک لبیک اله
الحق لبیک لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن الجمیل لبیک لبیک کشاف الکرب العظام
لبیک لبیک عبدک و ابن عبدیک لبیک لبیک یا کریم لبیک سوم از سنتهای احرام
آنست که کل تلبیات را که مذکور شد اکثر اوقات گوید خصوصاً در هشت جا اول بعد از هر نماز
خواه نماز واجب و خواه نافله دوم هر وقت شتری که بر آن سوار است از جا برخیزد سوم
هرگاه در راه بر بلندی بر آید یا از بلندی بزیر آید چهارم هرگاه سواری را ببیند پنجم هرگاه از خواب
بیدار شود ششم در وقت سحر هفتم هرگاه که سوار شود یا فرود آید هشتم هرگاه در راه شخصی را
برخورد چهارم از سنتهای احرام آنکه چون خانهای مکه معظمه را ببیند تلبیات را قطع کند و
بعضی از مجتهدین بر آنند که در آن وقت قطع تلبیات واجب است اما آن دوازده امر که در احرام
مکروه است اول بحمام رفتن دوم شستن جامه احرام هر چند که چرکین شود سوم بو کردن [illegible]
مثل ریحان و غیر آن چهارم تکلم کردن بغیر تلبیات و قرآن و ذکر خدا و حاجت ضروری پنجم در جواب
احدی لبیک گفتن ششم خوابیدن بر فرشی که سفید نباشد هفتم تراشیدن سر شخصی که احرام
نداشته باشد که اگر احرام داشته باشد تراشیدن سر او حرام است هشتم غسل کردن از برای
خنک ساختن بدن نه از جهت سنت مثل غسل جمعه و غیر آن نهم آنکه جامه احرام از غیر پنبه باشد
دهم آنکه جامه سبیل مال باشد یعنی خطها داشته باشد یازدهم آنکه سیاه باشد دوازدهم آنکه از
ابتدای احرام جامه احرام چرکین باشد اما اگر در اثنای احرام چرکین شود پوشیدن آن مکروه نیست
و اما آن بیست و چهار امر که در حال احرام بجا آوردن آن حرام است اول شکار کردن

یا بشخصی شکار را فرمودن یا گفتن که در فلان جا شکاری هست یا آلات شکار مثل باز و سگ و دام و تیر و تفنگ بشخصی دادن که شکار کند و این امر حرام است بدو شرط اوّل آنکه جانور آبی نباشد چه شکار کردن جانوران آبی در حال احرام حرام نیست و مراد از جانور آبی حیوانیست که در آب تخم کند پس شکار کردن قاز و اردک و باقی حیوانات که در خشکی تخم کنند حرام است شرط دوم آنکه خوردن گوشت آن جانوران حلال باشد مثل آهو و کلنگ و غیر آن پس شکار کردن حیوانی که گوشت آن حرام است مثل خوک و پلنگ و چرغ و باز در حال احرام حلال است و امّا از جمله جانورانی که گوشت آنها حرام است شش جانورند که شکار کردن آنها در حال احرام حرام است و آن شیر و روباه و خرگوش و خارپشت و سوسمار و یربوع است و اگر شخصی در حال احرام شکار کند آن شکار ملک او نمی شود و واجب است که او را رها کند و خوردن گوشت آن شکار محرم را حرام است اگرچه دیگری آنرا شکار کرده باشد و هر شکاری را که محرم بکشد آن میّت است خوردن گوشت آن بر محرم و غیر محرم حرام است دوم از بیست و چهار امر که در حال احرام حرام است جماع کردن است و مقدمات آن مثل بوسه و دستبازی کردن با حلال خود و عقد نکاح بستن از برای خود یا از برای دیگری پس اگر عقد نکاح کند آن عقد باطلست امّا رجوع در طلاق و خریدن کنیز بقصد آنکه بعد از احرام با او مباشرت کند جائز است سوم گواه شدن بر عقد نکاح و گواهی دادن بآن چهارم بو کردن مشک و عنبر و عود و صندل و مانند آن و در بو کردن گل نرگس و بنفشه میان مجتهدین خلافست و اصح آنست که بو کردن آنها نیز حرام است امّا شنیدن بوی مشک و عنبر و مانند آن که بر خانهٔ کعبه میمالند جائز است و همچنین جائز است شنیدن بوهای خوش که در مابین صفا و مروه میباشد پنجم بینی گرفتن محرم از چیزهای بدبو ششم روغن مالیدن بر بدن خواه خوشبو باشد و خواه نباشد هفتم پوشیدن مرد رختی را که دوخته باشد یا شبیه بدوخته باشد چنانچه قبل ازین مذکور شد هشتم پوشیدن چیزی که پشت پا را بپوشد نهم انگشتر در انگشت

۱۴۴

کردن بجهت زینت نه بجهت آنکه سنت است نهم پوشیدن مرد سر و گوش خود را اگرچه
بارتماس باشد یازدهم آنکه مرد در وقت راه رفتن در سایه چیزی رود که آن چیز بر بالای
سر او باشد نه در پهلوی او مثل سایه دیوار اما در سایه کجاوه و مانند آن راه رفتن مرد را
جائز است هرچند سایه بر بالای سر او باشد و همچنین جائز است در وقت فرود آمدن
در سایه چیزی براه رود و نشیند هرچند آن چیز بر بالای سر او باشد مثل خیمه و غیر آن
دوازدهم موی از سر یا از بدن جدا کردن سیزدهم ناخن چیدن اگرچه یک ناخن انگشت
زیادتی باشد چهاردهم کشتن شپش یا از جامه یا از بدن خود انداختن پانزدهم سرمه سیاه
در چشم کشیدن شانزدهم حنا بستن برای زینت هفدهم در آینه نگاه کردن هجدهم دندان
کندن نوزدهم سلاح پوشیدن بیستم خون از بدن بیرون آوردن اگرچه بمسواک کردن
باشد اما اگر از خارش بدن بیرون آید قصوری ندارد بیست و یکم جدال است یعنی لا والله و بلی
والله گفتن مگر بجهت اثبات حق یا نفی باطل بیست و دوم پوشیدن زن طلا آلاتی
یا نقره آلاتی که عادت آن نباشد که مثل آن بپوشد بیست و سوم اظهار کردن زن زیور
خود بر شوهر یا محرمی که محرم او نبود بیست و چهارم روی خود را بچیزی پوشیدن که بر رو
او برسد پس میباید که پوشش روی زن بنوعی باشد که مطلقاً بر روی او نخورد مقصد دوم
در بیان طواف و مقدمات و شروط آن بدانکه اول افعال عمره تمتع بعد از احرام طواف
خانه کعبه است و چهل امر بآن متعلق است و مجموع آن در دو فصل تفصیل مییابد فصل اول
در بیان آنچه پیش از طواف بجا آورده میشود و آن شانزده امر است دوازده امر سنت
و چهار امر واجب اما چهار امر واجب اول طهارت از حدث اکبر و اصغر هرگاه طواف واجب
باشد اما در طواف سنتی طهارت از حدث اصغر سنت است دوم ازاله نجاسات از رخت
و بدن کردن سوم ستر عورت بطریق نماز چهارم ختنه کردن پس اگر شخصی ختنه نکرده باشد
طواف او باطل است و اما آن دوازده امر که قبل از طواف سنت است اول غسل است

۱۴۵

نکند و طریق دوم آنکه در مقابل حجر اسود نایستد بلکه اعضا را برابر جانب چپ خود گیرد و بعضی از
اجزای بدن خود را پیش از آن محاذی اول حجر نماید و شروع در طواف کند تا کل بدن او
به محاذات کل حجر بگذرد و طریق اول افضل است و دوم احوط است هرگاه چنین در اثنای طواف
واجب نیست امری نکند که منافی طواف باشد مثل حدث و قصد آنکه طواف را تمام نماید سوم
آنکه در حال طواف میباید که خانه کعبه بر دست چپ باشد چهارم آنکه دوری طواف کننده
از خانه کعبه از کل جهات کمتر از دوری مقام ابراهیم باشد از خانه کعبه پنجم آنکه گشتن بر گرد خانه کعبه
کمتر از هفت نوبت و زیاده بر هفت نوبت نباشد و هر یک از این هفت را شوط گویند و هر هفت
شوط یک طواف است و اگر بعد از فارغ شدن شک کند که هفت شوط کرده یا کمتر یا
بیشتر التفات ننماید طواف او صحیح است اما اگر شک او قبل از فارغ شدن باشد در شش صورت
از سه حال بیرون نیست اول آنکه شک کند میانه هفت شوط و زیاده دوم آنکه شک
کند میانه هفت شوط و کمتر سوم آنکه یقین داند که هفت شوط نه کرده و شک او در مادون
هفت شوط باشد مثل آنکه شک کند میانه چهار و پنج یا میانه پنج و شش پس در صورت
اول اگر برکنی که حجر اسود در آنست رسیده باشد طواف او صحیح است و اگر بآن رکن نرسیده
باشد طواف او باطل است و از سر باید گرفت و در صورت دوم و سوم مطلقا طواف او
باطل است خواه برکن رسیده باشد و خواه نرسیده باشد و طواف را از سر باید گرفت ششم
آنکه چهار شوط اول از پی یکدیگر باشند یعنی فاصله در میانه واقع نشود پس اگر فاصله در میانه
واقع شود طواف را از سر گیرد خواه فاصله بجهت ضرورت واقع شده باشد مثل نماز
واجب که وقت آن تنگ شده و خواه بی ضرورت واقع شده باشد اما در میانه شوط
چهارم و پنجم و میانه شوط آخر جایز است که فاصله واقع شود مثل نماز سنتی که وقت
آن تنگ شده یا قضای حاجت مومنی یا داخل شدن بخانه کعبه و همچنین جایز است در
شوط آخر قطع شوط کردن بجهت امثال این امور اما واجب است که در وقت قطع طواف

۱۴۸

مکانی را که از آنجا قطع شده نشان کنند تا چون بر سر اتمام آن آید زیاده و کم نشود سیم آنکه
حجر بکسر حاء مهمله و سکون جیم داخل طواف سازد و آن دیواریست کوتاه در جانب ناودان
خانهٔ کعبه ششم آنکه در وقت طواف چیزی از بدن داخل شادروان کعبه نباشد پس اگر طواف
کنان دست بر دیوار خانهٔ کعبه گذارد آن طواف باطلست هفتم آنکه در وقت طواف
بطریق متعارف راه رود پس اگر بر یک پا یا بر چهار دست و پا خیز کنان طواف کند صحیح
نخواهد بود دهم آنکه آخر شوط هفتم جائی باشد که ابتدای طواف از آن کرده بی زیاده و نقصان
پانزدهم دو رکعت نماز طواف گذاردن در پس مقام ابراهیم علیه السلام یا در پهلوی آن
و مخیر است در قرائت این دو رکعت میانه جهر و اخفات و اگر طواف سنت باشد در هر جا از
مسجد الحرام که خواهد این دو رکعت بتواند گذارد و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ
قل هو الله احد بخواند و در رکعت دوم سورهٔ قل یا ایها الکافرون و آن دوازده امر سنت
که تعلق بطواف دارد اول آنکه چون داخل مسجد الحرام شود بهیچ امر اشتغال ننماید الا [illegible]
یازدهم و دوازدهم طواف که قبل از این مذکور شد و بعد از آن بی فاصله شروع در طواف
عمره کند مگر آنکه وقت نماز واجب داخل شده باشد یا بترسد که نماز جماعت از و فوت شود دوم
بوسیدن حجر اسود در هر شوطی و همچنین رخ خود را بر آن گذاشتن سیوم بوسیدن هر رکنی از
چهار رکن خانه خصوصاً رکن یمانی و رکن عراقی چهارم آنکه یک طرف ردا خود را از زیر بغل راست
بیرون آورده بر دوش چپ اندازد و دوش راست را برهنه گذارد پنجم هر گاه گام خود را در
حین طواف کوتاه گرداند بواسطهٔ هر گامی شصت هزار حسنه جهت آنکس نوشته شود ششم
نزدیک شادروان طواف کردن هر چند گام کمتر شود که نزدیک تلاقی زیادتی گام
میکند هفتم آنکه راه رفتن در اثنای طواف نه تند باشد و نه آهسته بلکه میانه باشد
هشتم آنکه در اثنای طواف این دعا بخواند اللهم انی اسئلک باسمک الذی یمشی
به علی طلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض و اسئلک باسمک الذی یهتز

لله علی ما ابلانا والحمد لله الحی القیوم والحمد لله الحی الدائم و سه نوبت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله لا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره المشرکون و سه نوبت اللهم انی اسئلك العفو والعافیة والیقین فی الدنیا والآخرة و سه نوبت اللهم آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار بعد از آن الله اکبر صد نوبت لا اله الا الله صد نوبت الحمد لله صد نوبت سبحان الله صد نوبت بعد از آن بگوید لا اله الا الله وحده انجز وعده ونصر عبده وغلب الاحزاب وحده فله الملك وله الحمد وحده اللهم بارك لی فی الموت وفیما بعد الموت اللهم انی اعوذ بك من ظلمة القبر ووحشته اللهم اظلنی فی ظل عرشك یوم لا ظل الا ظلك استودع الله الرحمن الرحیم الذی لا تضیع ودائعه دینی ونفسی واهلی اللهم استعملنی علی کتابك وسنة نبیك وتوفنی علی ملته واعذنی من مضلات الفتن اللهم اغفر لی کل ذنب اذنبته قط فان عدت فعد علی بالمغفرة انك انت غنی عن عذابی وانا محتاج الی رحمتك فیا من انا محتاج الی رحمته ارحمنی اللهم افعل بی ما انت اهله ولا تفعل بی ما انا اهله فانك ان تفعل بی ما انا اهله تعذبنی ولن تظلمنی اصبحت اتقی عدلك ولا اخاف جورك فیا من هو عدل لا یجور ارحمنی و اگر فرصت خواندن کل این دعاها و ذکرها نداشته باشد آنچه از آنجمله میسر باشد بخواند و چون فارغ شود از صفا بزیر آید و شروع در سعی نماید و بآنکه بر بالای صفا رفتن و در اثنای این دعا خواندن مردان را سنت است اما زنان را سنت نیست پنجم از سنتهای سعی آنست که در آخر شوط اول چون بمروه رسد بر بالای آن رود و مقابل خانه کعبه بایستد و دعایی که بر بالای صفا خوانده آنجا بخواند ششم آنکه پیاده سعی کند مگر آنکه ترسد که بواسطه تعب نتواند بتوجه تمام بدعا مشغول شود هفتم آنکه در اول هر شوط و آخر آن تند براه نرود که

در مابین سناره و کوچه عطاران که آنجا تند رفتن اولی است خواه پیاده باشد خواه سوار و این تند رفتن مردان راسنّت است و زنان راسنّت نیست ششم آنکه در اثنای سعی این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِیْ وَارْحَمْ وَتَجَاوَزْ عَمَّا تَعْلَمُ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعَزُّ الْاَجَلُّ الْاَكْرَمُ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ وَالْكَرَمِ وَالنَّعْمَاءِ وَالْجُوْدِ اغْفِرْ لِیْ ذُنُوْبِیْ اِنَّهٗ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ مقصد چهارم در بیان احکام تقصیر و احکام حج بدانکه بعد از فارغ شدن از سعی باید که تقصیر کند یعنی چیزے از ناخن بگیرد خواه ناخن دست خواه ناخن پا یا از موی بدن چیزے ازاله کند اگرچه سر مو باشد خواه بمقراض کندن و خواه بنوره گذاشتن و تراشیدن همه سر جائز نیست امّا تراشیدن بعضی جائز است و نیت چنین کند که تقصیر میکنم در عمره تمتع از برای آنکه واجبست تقرّب بخدا و مقارن نیت به تقصیر مشغول شود و چون تقصیر بفعل آید جمیع آنچه باحرام حرام شده بود حلال می شود و تقصیر آخر افعال عمره است و سنّت است که تقصیر بر مروه واقع شود و مکروه است طواف خانه کعبه بعد از سعی و قبل از تقصیر و واجبست که بعد از تقصیر باحرام حج اشتغال نماید و جمیع آنچه در احرام عمره مذکور شد از مقدمات و غیر آن در احرام حج معتبر است و میقات این احرام شهر مکّه است و نیت چنین کند که احرام حج تمتع بجای آورم از برای آنکه واجبست تقرّب بخدا و نیت را مقارن تلبیات سازد و سه امر درین احرام سنّت است اوّل آنکه در روز هشتم ذی‌حجه واقع شود دوم آنکه در مسجد الحرام باشد و افضل آنست که در زیر ناودان خانه کعبه واقع شود سوم آنکه بلند گفتن تلبیه در مکانی که آنجا احرام بسته اگر پیاده باشد و اگر سوار باشد در وقتی که شتری که بران سوار است از جا برخیزد و واجبست که بعد از احرام بستن بعرفات رود و از وقت پیشین تا وقت شام در عرفات توقف نماید و چون شام شود بمشعر الحرام رود و تا طلوع آفتاب آنجا توقف کند بعد از ان بمنی رود و آنجا روز عید بمیلی که آنرا جمره عقبه گویند هفت سنگریزه بزند و بعد از ان قربانی کند و بعد از ان

سر تراشیده و بمکه مراجعت نماید جهت طواف زیارت و سعی و طواف نسا و بعد از آن بمنی عود کند بجهت بودن آنجا در شبهای تشریق و رمی جمرات ثلث و این اعمال در چهار فصل بتفصیل مذکور میشود **فصل اوّل** دربیان احکام وقوف عرفات بدانکه مراد از وقوف عرفات بودن در آن موضع شریف است از پیشین تا شام خواه ایستاده باشد خواه نشسته و خواه تکیه کرده و خواه پیاده و خواه سواره و پیش از داخل شدن عرفات هفت امر سنّت است اوّل آنکه رفتن از مکه بجانب عرفات در روز هشتم ذیحجه باشد نه قبل از آن و آن روز را یوم الترویه گویند امّا اگر بیمار باشد یا از کثرت ازدحام مردم در راه ملاحظه نماید قبل از یوم الترویه بیک روز یا دو روز یا سه روز از مکه بیرون رفتن او قصوری ندارد دوّم آنکه چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ صَمَدْتُ وَاِيَّاكَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَكَ اَرَدْتُ وَاَسْئَلُكَ اَنْ تُبَارِكَ لِي فِي رِحْلَتِي وَاَنْ تَقْضِيَ لِي حَاجَتِي وَاَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ تُبَاهِي بِهِ الْيَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّي سوّم آنکه چون در راه عرفات بمنی رسد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ مِنًى وَهٰذِهِ مِمَّا مَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا مِنَ الْمَنَاسِكِ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تَمُنَّ عَلَيَّ بِمَا مَنَنْتَ بِهِ عَلٰى اَنْبِيَائِكَ فَاِنَّمَا اَنَا عَبْدُكَ وَفِي قَبْضَتِكَ چهارم آنکه ظهر و عصر و مغرب و عشا را در منی بگذارد پنجم آنکه در شب نهم ذیحجه که شب عرفه است در منی تا طلوع فجر توقف نماید ششم آنکه نماز صبح را نیز در منی بگذارد و افضل آنست که تا طلوع آفتاب در منی توقف نماید و بعد از آن از منی متوجه عرفات شود هفتم آنکه خیمه خود را در بیرون زمین عرفات بزند در مکانی که بعرفات متصل است و آن مکان را نمره گویند و واجبست که اوّل وقت پیشین نیّت وقوف عرفات کند باین طریق که وقوف می‌کنم در عرفات از این وقت تا وقت شام در حج اسلام حج تمتع برای آنکه واجبست تقرب بخدا و بر حکم نیت بماند تا وقت شام و بعد از دخول عرفات دوازده امر سنّت است که در اثنای وقوف بعمل آورد اوّل غسل جهت وقوف

ونیت چنین کند که غسل وقوف عرفات می کنم از برای آنکه سنت است تقرب بخدا و باید
که این غسل بعد از ظهر در اول وقوف واقع شود دوم با وضو بودن سوم ظهر و عصر را
در اول وقت باهم جمع کردن بیک اذان و دو اقامت چهارم بر پا ایستادن از وقت
ظهر تا وقت شام پنجم رو بقبله بودن از اول وقت تا آخر وقت ششم خاطر خود را بهیچ
امر مشغول نه ساختن مگر توجه بدرگاه الهی هفتم آنکه میانه او و آسمان حایلی نباشد مثل
خیمه و غیر آن هشتم گناهان خود را یک یک شمردن و استغفار کردن نهم دعا کردن از برای
برادران مؤمن و باید که کمتر از چهل مرد نباشد دهم آنکه صد نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و صد
نوبت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ و صد نوبت اَللّٰهُ اَکْبَرُ و صد نوبت سُبْحَانَ اللّٰهِ گوید
یازدهم آنکه صد نوبت قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ بخواند دوازدهم آنکه این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ
اِنِّی عَبْدُکَ فَلَا تَجْعَلْنِی مِنْ اَخْیَبِ وَفْدِکَ وَارْحَمْ مَسِیْرِی اِلَیْکَ مِنَ الْفَجِّ الْعَمِیْقِ
اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشَاعِرِ کُلِّهَا فُکَّ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ
وَادْرَءْ عَنِّی شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَشَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ اَللّٰهُمَّ لَا تَمْکُرْ بِی
وَلَا تَخْدَعْنِی وَلَا تَسْتَدْرِجْنِی اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ بِحَوْلِکَ وَقُوَّتِکَ وَجُوْدِکَ
وَکَرَمِکَ وَمَنِّکَ وَفَضْلِکَ یَا اَسْمَعَ السَّامِعِیْنَ وَیَا اَبْصَرَ النَّاظِرِیْنَ وَیَا اَسْرَعَ
الْحَاسِبِیْنَ وَیَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و حاجت خود را
از حقتعالی طلب نماید و بعد از آن رو بجانب آسمان کند و بگوید اَللّٰهُمَّ حَاجَتِی اِلَیْکَ الَّتِی
اِنْ اَعْطَیْتَنِیْهَا لَمْ یَضُرَّنِی مَا مَنَعْتَنِی وَاِنْ مَنَعْتَنِیْهَا لَمْ یَنْفَعْنِی مَا اَعْطَیْتَنِی اَسْئَلُکَ
خَلَاصَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی عَبْدُکَ وَمِلْکُ یَدِکَ نَاصِیَتِی بِیَدِکَ وَ
اَجَلِی بِعِلْمِکَ اَسْئَلُکَ اَنْ تُوَفِّقَنِی لِمَا یُرْضِیْکَ عَنِّی وَاَنْ تُسَلِّمَ مِنِّی مَنَاسِکِیَ الَّتِی
اَرَیْتَهَا خَلِیْلَکَ اِبْرَاهِیْمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَدَلَلْتَ عَلَیْهَا نَبِیَّکَ مُحَمَّدًا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ رَضِیْتَ عَمَلَهُ وَاَطَلْتَ عُمْرَهُ وَاَحْیَیْتَهُ بَعْدَ الْمَوْتِ

۱۵۵

حیوة طیبة لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و
یمیت و یحیی وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر اللهم لک الحمد
کالذی تقول وخیرا مما نقول وفوق ما یقول القائلون اللهم لک صلوتی و
نسکی ومحیای ومماتی ولک تراثی وبک حولی ومنک قوتی اللهم انی اعوذ بک
من الفقر ومن وسواس الصدر ومن شتات الامر ومن عذاب القبر اللهم اجعل
فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا وفی لحمی نورا وفی دمی وعظامی
وعروقی ومقامی ومقعدی ومدخلی ومخرجی نورا واعظم لی نورا
یا رب یوم القاک انک علی کل شیء قدیر و بدانکه دعاهای روز عرفات که از حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده بسیار است و افضل آن دعاها دو دعاست یکی دعای
حضرت امام حسین علیه السلام که مشهور است و دیگر دعای حضرت امام زین العابدین که
در صحیفهٔ کامله مذکور است و چون هر یک از این دو دعا بغایت طویل بود درین مختصر مذکور
نشد فصل دوم در احکام وقوف بمشعر الحرام چون وقت مغرب داخل شود
پیش از نماز مغرب از عرفات متوجه مشعر الحرام شود و چون اراده بیرون آمدن از عرفات کند
این دعا بخواند اللهم لا تجعله آخر العهد من هذا الموقف وارزقنیه ابدا
ما ابقیتنی واقلبنی الیوم مفلحا منجحا مستجابا لی مرحوما مغفورا بافضل ما
ینقلب به الیوم احد من وفدک علیک وحجاج بیتک الحرام واجعلنی الیوم
من اکرم وفدک واعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر والبرکة
والرحمة والرضوان والمغفرة وبارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال
او قلیل او کثیر وبارک لهم فی و باید که در وقت رفتن بجانب مشعر بتانی راه رود
و بکمال خضوع و خشوع و در اثنای راه رفتن باستغفار و طلب خلاصی از آتش دوزخ
مشغول باشد و چون بمشعر الحرام رسد واجب است که نیت کند باین طریق که از این وقت

حدیث سوم

جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ نے فرمایا کہ بعد موت میری تمہارے اعمال نیک و بد مجھ پر عرض ہوتے ہیں پس جب کوئی نیک عمل تم میں سے کسی کا دیکھتا ہوں دعا کرتا ہوں کہ خدا توفیق تمہاری زیادہ کرے

جب عمل بد تم میں سے کسی کا دیکھتا ہوں واسطے تمہارے طلب آمرزش کرتا ہوں

آدمیون

تا طلوع آفتاب وقوف میکنم در مشعر الحرام در حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و سنت
است که در آنجا نُه امر بفعل آورد اوّل آنکه قبل از بار فرود آوردن نماز مغرب و عشا را
بیک اذان و دو اقامت بگزارد دوم آنکه نافلهٔ مغرب را بعد از عشا بگزارد سوم
آنکه آن شب را که شب عید قربان است احیا بدارد چهارم آنکه تا صبح بذکر و بدعا
و تلاوت قرآن مشغول باشد و از جملهٔ دعاها اینست بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ جُمَعٌ
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُکَ اَنْ تَجْمَعَ لِیْ فِیْهَا جَوَامِعَ الْخَیْرِ اَللّٰهُمَّ لَا تُؤْیِسْنِیْ مِنَ الْخَیْرِ الَّذِیْ
سَئَلْتُکَ اَنْ تَجْمَعَهُ لِیْ فِیْ قَلْبِیْ ثُمَّ اَطْلُبُ بِهٖ اِلَیْکَ اَنْ تُعَرِّفَنِیْ مَا عَرَّفْتَ
اَوْلِیَائَکَ فِیْ مَنْزِلِیْ هٰذَا وَاَنْ تَقِیَنِیْ جَوَامِعَ الشَّرِّ پنجم آنکه اوّل صبح غسل کند
و نیت چنین کند که غسل می کنم جهت بودن در مشعر الحرام از برای آنکه سنت است
تقرب بخدا ششم آنکه تا طلوع آفتاب طاهر از حدث اکبر و اصغر باشد هفتم آنکه اگر
حج اوّل او باشد بر بالای کوهی که در مشعر الحرام واقع است برود و در آنجا ذکر
الٰهی بجا آورد هشتم آنکه هفتاد سنگریزه را که بجهت رمی جمرات مقرر است از مشعر الحرام
بردارد نهم آنکه واجبست که آن شب تا صبح در مشعر الحرام باشد و چون فجر طالع شود
اولی آنست که نیت علیحده بجهت وقوف مشعر کند باین طریق که وقوف می کنم
در مشعر الحرام در حج تمتع از این وقت تا طلوع آفتاب از برای آنکه واجب است
تقرب بخدا و سنت است که بحمد الٰهی و صلوات فرستادن و دعا کردن اشتغال
نماید و از جملهٔ دعاها این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فُکَّ رَقَبَتِیْ
مِنَ النَّارِ وَاَوْسِعْ عَلَیَّ مِنْ رِزْقِکَ الْحَلَالِ وَادْرَءْ عَنِّیْ شَرَّ فَسَقَةِ
الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ خَیْرُ مَطْلُوْبٍ اِلَیْهِ وَخَیْرُ مَدْعُوٍّ وَخَیْرُ
مَسْئُوْلٍ وَلِکُلِّ وَافِدٍ جَائِزَةٌ فَاجْعَلْ جَائِزَتِیْ فِیْ مَوْطِنِیْ هٰذَا اَنْ تُقِیْلَنِیْ
عَثْرَتِیْ وَتَقْبَلَ مَعْذِرَتِیْ وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنْ خَطِیْئَتِیْ ثُمَّ اجْعَلِ التَّقْوٰی مِنَ الدُّنْیَا زَادِیْ

چون آفتاب برآید بجانب منی رود و جائز است زنان را و شخصی را که ضرورتی داشته
باشد آنکه قبل از طلوع فجر از مشعر الحرام بجانب منی رود

فصل سوم در رفتن بجانب منی از مشعر الحرام و بیان افعال ثلثه مناسک منی

که روز عید قربان در منی واجبست که بعمل
آورد و چون از مشعر الحرام متوجه منی شود و در راه بموضعی رسد که آنرا وادی محشر گویند
سنتست که در آن موضع موازی صد گام تند رود و این دعا بخواند اللّٰهمّ سلّم عهدی
واقبل توبتی واجب دعوتی واخلفنی فیمن ترکت بعدی و چون بمنی رسد
واجبست که افعال ثلثه مناسک منی را در روز عید بترتیب بجا آورد فعل اوّل
از افعال ثلثه مناسک منی رمی جمرهٔ عقبه است یعنی زدن میلی که آنرا عقبه جمره گویند
بهفت سنگریزه و در رمی جمرهٔ عقبه هشت امر واجبست و دوازده امر سنت اما هشت
امر واجب اوّل نیت کردن باین طریق که این میل را میزنم بهفت سنگریزه در حج اسلام
حج تمتع از برای آنکه واجبست قربةً الی الله دوم نیت را مقارن شروع در رمی کردن
سوم استدامت حکمی یعنی مدام بر حکم نیت بودن تا آخر رمی چهارم هفت سنگریزه را
یک بیک انداختن پس اگر هفت سنگریزه بیک دفعه بیندازد یکی از آنها محسوبست و باقی
محسوب نیست پنجم هر یک از هفت سنگریزه بآن میل رسانیدن ششم مجموع هفت
سنگریزه را از زمین حرم برچیدن هفتم آنکه همهٔ آن سنگریزه ها بکر باشد یعنی هیچ یکی از آنها
رمی جمرت نشده باشد هشتم آنکه رمی بعد از طلوع آفتاب روز عید قربان باشد و امّا
آن دوازده امر که سنّت است در رمی جمرهٔ عقبه و معتبر است اوّل در وقت رمی
وضو داشتن دوم پیاده بودن نه سواره سوم در وقتی که هفت سنگریزه را در دست
داشته و خواهد که بمیل زند این دعا بخواند اللّٰهمّ هؤلاء حصیاتی فاحصهنّ لی
وارفعهنّ فی عملی چهارم آنکه در وقت انداختن هر یک از آن سنگریزه ها اللّٰه اکبر
بگوید و این دعا بخواند اللّٰهمّ ادحر عنّی الشّیطان اللّٰهمّ تصدیقاً بکتابک

نافرمانی خدا و رسول سے نہ کرینگے اور التجا ...

۱۵۸

وَعَلیٰ سُنَّةِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُوْرًا وَعَمَلًا مَقْبُوْلًا وَسَعْیًا مَشْکُوْرًا وَذَنْبًا مَغْفُوْرًا پنجم آنکه در وقت رمی جمرهٔ عقبه رو بجمره کند و پشت بقبله ششم آنکه دوری وا از جمره در وقت رمی مقدار ده ذرع تا پانزده ذرع شرعی باشد هفتم آنکه سنگریزه را بر شکم انگشت ابهام گذارد و به پشت ناخن انگشت شهادت بیندازد هشتم آنکه سنگریزه‌ها را چیده باشد نه آنکه سنگی را بشکند و سنگریزه‌ها حاصل نماید و رمی کند نهم آنکه سنگریزه‌ها از مشعر الحرام چیده باشد دهم آنکه سنگریزه‌ها را بشوید یازدهم آنکه هر یک از سنگریزه‌ها بقدر سر انگشت باشد دوازدهم آنکه هر یک از سنگریزه‌ها رنگ مختلف داشته باشد فصل دوم از افعال ثلثه مناسک منی که در روز عید قربان در منی بجا آوردن آن واجبست قربان کردنست و در آن ده امر واجب است و شش امر سنت اما آن ده امر واجب اول آنکه قربانی گوسفند باشد یا گاو یا شتر و اگر غیر اینها مثل اسب و آهو قربان کند آن قربانی صحیح نیست دوم آنکه اگر قربانی گوسفند باشد کمتر از هفت ماهه نباشد و اگر بز یا گاو باشد یک سال تمام کرده باشد و در سال دوم داخل شده باشد و اگر شتر باشد پنج سال تمام کرده باشد و در سال ششم داخل شده باشد سوم آنکه بیمار نباشد و کور نباشد و لاغر نباشد چهارم آنکه خصی و گوش بریده نباشد و شاخ اندرونی آن شکسته نباشد پنجم آنکه کل آن از یک شخص باشد پس جایز نیست که شخصی دیگر در قربانی شریک باشد ششم آنکه ترک کشتن قربانی نیت چنین کند که این قربانی را میکشم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا هفتم آنکه نیت مقارن اول ذبح سازد اگر قربانی گوسفند باشد و اگر شتر باشد مقارن اول نحر سازد و نحر آنست که کارد یا حربه در گودی که در میان بیخ گردن و سینهٔ شتر واقع است بزند هشتم استدامت حکمی نیت تا آخر ذبح یا نحر نهم آنکه خود مباشر کشتن قربانی گردد یا شخصی را نایب خود سازد و نایب چنین نیت کند

۱۵۹

که این قربانی را میکشم به نیابت فلانی در حج اسلام در حج تمتع از برای آنکه بر وی واجبست تقرب بخدا و اولی آنست که بهر دو کلام نهم آنکه قربانی کردن در روز عید واقع شود و اگر نشود در باقی ایام ماه ذی الحجه جائز است دهم آنکه بعضی آنرا تصدق کند و بعضی خود بخورد و بعضی را هدیه کند و اما آن شش امر که در قربانی کردن سنت است اول آنکه اگر قربانی گوسفند باشد باید نر باشد یا بدکه نر باشد و اگر شتر یا گاو باشد ماده باشد دوم آنکه فربهی او نمایان باشد نه آنکه در فربهی و لاغری میانه باشد سوم آنکه او را در عرفات حاضر کرده باشد چهارم آنکه اگر قربانی شتر باشد دست چپ او را مابین الوی او تا باشنه به بندد پنجم آنکه اگر شخصی را در کشتن قربانی نائب خود سازد باید که دست خود را در وقت کشتن بر دست او گذارد ششم آنکه در وقتی که خواهد قربانی کند این دعا بخواند وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ اِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بِسْمِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ پس ذبح کند و بعد از آن بگوید اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي فصل سوم از افعال ثلثه مناسک منی که در روز عید بفعل آورد در آن روز در منی واجبست آنست اول قربانی کردن است و بعد از قربانی کردن آنست که از موی خود چیزی ازاله کند خواه تراشیدن خواه بغیر آن و زنان را تراشیدن سر جائز نیست و در ازاله کردن مو سه امر واجبست و هفت امر سنت اما آن سه امر که واجبست اول نیت باین طریق کند که از موی بدن چیزی ازاله میکنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا دوم مقارن نیت بموازاله کردن مشغول شود سوم استدامت حکمی و اما آن هفت امر سنت اول آنکه در وقت موازاله کردن رو بقبله کند دوم آنکه در آن وقت بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ سوم آنکه در تراشیدن سر شروع از جانب راست کند چهارم آنکه کل سر را بتراشد پنجم آنکه اگر بر سر موی نداشته باشد پاکی را

زیارت عاشورا

١٦٠

علیه و آله اور ائمه سے ... اور بہتر ہے کہ آخر وقت عاشورا کے دن اس زیارت کو بجالاوے وہ یہ ہے اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسٰى كَلِيمِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسٰى رُوحِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيٍّ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ الشَّهِيدِ سِبْطِ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ وَابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ

بر سر بگرداند ششم آنکه موی را در منی دفن کند هفتم آنکه بعد از مو ازاله کردن ناخن بچیند و سبیل بگیرد و بعد از فارغ شدن از افعال ثلثه مناسک منی حلال میشود بر او جمیع آنچه حرام یا حرام شده بود مگر زن و بوی خوش **فصل چهارم در بیان باقی افعال حج** چون مناسک منی بجا آورد واجبست بمکه مراجعت کردن بجهت آوردن پنج امر و آن طواف حج است و دو رکعت نماز آن و سعی مابین صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آن و چون سه امر اوّل را بفعل آورد بوی خوش بر او حلال می شود امّا زن وقتی حلال میشود که طواف نسا را با دو رکعت نماز آن بجا آورد و واجبست که این پنج امر بترتیبی که مذکور شد بفعل آید و جمیع آنچه در طواف عمره و سعی آن مذکور شد از امور واجبی و سنّتی در این دو طواف و سعی معتبر است و فرق میان دو نیت است پس در طواف حج نیت چنین کند که طواف حج اسلام حج تمتع می کنم از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و در طواف نسا چنین نیت کند که طواف نسا می کنم در حج اسلام حج تمتع از برای آنکه واجبست تقرب بخدا و نیت نماز این دو طواف و نیت سعی مابین صفا و مروه برین قیاس است و چون از این پنج امر فارغ شود واجبست که بمنی مراجعت نماید بجهت چهار امر اوّل در منی بودن سه شب ایام تشریق و آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است و جائز است شخصی را که در احرام عمره و حج شکار و مباشرت بزن نکرده باشد آنکه شب سوم در منی نماند و آنکه بعد از وقت ظهر روز دوازدهم از منی بیرون رود دیگر آنکه در وقت مغرب شب سیزدهم در منی باشد که در این صورت بودن آن شب در منی واجبست و بیرون رفتن جائز نیست و در هر یک از این سه شب تا صبح ماندن در منی لازم نیست بلکه این قدر توقف کند که نصف شب بگذرد و بعد از آن بیرون میتواند رفت و جائز است بجای ماندن آن شب در منی ماندن آن شب در مکه معظمه بشرط آنکه تا صبح بعبادت مشغول باشد دوّم رمی کردن جمرهٔ اولی در هر یک از روزهای تشریق بهفت سنگریزه سوّم

رمی جمرهٔ وسطی در ان سه روز بهمان طریق چهارم رمی جمرهٔ عقبه در ان سه روز بهمان طریق
و واجبست این ترتیب را مرعی داشتن و وقت رمی از طلوع آفتاب است تا وقت شام
و اگر شخصی را عذری باشد جائز است که شب رمی کند و بدانکه آداب سنتی این رمی بطریقیست
که قبل ازین تفصیل مذکور شد و فرقی نیست الا در دو امر اول آنکه هر یک از جمرهٔ اولی و جمرهٔ
وسطی را در وقت رمی بر دست راست بگیرد دوم آنکه بعد از رمی هر یک ازین دو جمره
اندکی نزد آن بایستد و بحمد و صلوة و دعا اشتغال نماید اما بعد از رمی جمرهٔ عقبه ایستادن
نزد آن سنت نیست و بدانکه این رمی آخر افعال واجبهٔ حج است و جائز است که از منی
بوطن خود رود و دویم آنکه بمکه معاودت نماید اما معاودت جهت وداع خانهٔ کعبه سنت
است پس چون خواهد که بمکه معاودت نماید سنت است که در مسجد خیف شش رکعت نماز
بگزارد هر دو رکعت بیک سلام و بعد از ان متوجه مکه شود و آداب دخول مکه و مسجد الحرام
از غسل و غیر آن بطریقی است که قبل ازین گفته شد و بدانکه داخل شدن در خانهٔ کعبه سنت
است و واجب نیست و آداب آن نه امر است اول غسل کردن دوم حلقه در را در وقت
دخول بگیرد سوم آنکه کمال خضوع و خشوع در وقت داخل شدن بجا آورد چهارم آنکه
چون داخل شود بگوید اللّٰهُمَّ اِنَّکَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ کَانَ اٰمِنًا فَاٰمِنِّیْ مِنْ
عَذَابِکَ عَذَابِ النَّارِ پنجم آنکه بر سنگ سرخی که ما بین دو ستون خانهٔ کعبه فرش است
دو رکعت نماز بگزارد در رکعت اول بعد از فاتحه سورهٔ حم سجده بخواند و در رکعت
دوم بعد از فاتحه آیات قرآن بعدد آیات سورهٔ حم سجده بخواند و آن پنجاه و چهار
آیه است ششم آنکه در هر کنجی از چهار کنج خانه یک دو رکعت نماز بگزارد و بعد از ان این دعا
بخواند اللّٰهُمَّ مَنْ تَهَیَّأَ اَوْ تَعَبَّأَ اَوْ اَعَدَّ اَوِ اسْتَعَدَّ لِوِفَادَةٍ اِلٰی مَخْلُوقٍ رَجَاءَ رِفْدِهِ
وَجَوَائِزِهِ وَنَوَافِلِهِ وَفَوَاضِلِهِ فَاِلَیْکَ کَانَ یَا سَیِّدِیْ تَهْیِئَتِیْ وَتَعْبِئَتِیْ وَاِعْدَادِیْ وَاسْتِعْدَادِیْ
رَجَاءَ رِفْدِکَ وَنَوَافِلِکَ وَجَوَائِزِکَ فَلَا تُخَیِّبِ الْیَوْمَ رَجَائِیْ یَا مَنْ لَا یُخَیِّبُ

سائل ولا ینقصه نائل فان اعطیتنی الیوم کان لی صالح ما قدمته ولا شفاعة مخلوق رجوته ولکن اتیتک مقرا بالذنوب والاساءة علی نفسی فانه لا حجة لی ولا عذر فاسألک یا من هو کذلک ان تصلی علی محمد وآل محمد وتعطینی مسألتی وتقیلنی عثرتی ولا تقلبنی برغبتی ولا تردنی مجبوها ممنوعا ولا خائبا یا عظیم یا عظیم یا عظیم ارجوک للعظیم اسألک یا عظیم ان تغفر لی الذنب العظیم لا اله الا انت پس بگو که اندرون خانه کعبه مستحب است این دعا بخواند اللهم انه لا یحتسب سخطک الا حلمک ولا ینجی منک الا التضرع الیک فهب لی یا الهی من لدنک فرجا بالقدرة التی بها تحیی اموات العباد وبها تنشر میت البلاد ولا تهلکنی یا الهی غما حتی تستجیب لی وتعرفنی الاجابة فی دعائی اللهم ارزقنی العافیة الی منتهی اجلی ولا تشمت بی عدوی ولا تمکنه من عنقی من ذا الذی یرفعنی ان وضعتنی ومن ذا الذی یضعنی ان رفعتنی وان اهلکتنی فمن ذا الذی یعرض لک فی عبدک او یسألک عن امره فقد علمت یا الهی انه لیس فی حکمک ظلم ولا فی نقمتک عجلة وانما یعجل من یخاف الفوت وانما یحتاج الی الظلم الضعیف وقد تعالیت یا الهی عن ذلک علوا کبیرا فلا تجعلنی للبلاء غرضا ولا لنقمتک نصبا ومهلنی ونفسنی واقلنی عثرتی ولا تبتلینی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی وقلة حیلتی وتضرعی الیک ووحشتی من الناس وانسی بک واعوذ بک الیوم فاعذنی واستجیر بک فاجرنی واستعین بک علی الضراء فاعنی واستنصرک فانصرنی واتوکل علیک فاکفنی واؤمن بک فآمنی واستهدیک فاهدنی واسترحمک فارحمنی واستغفرک مما تعلم فاغفر لی واسترزقک من فضلک الواسع فارزقنی ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس آنکه در وقت بیرون آمدن از خانه

۱۶۳

کعبہ حلقۂ در خانہ را بگیرد و بگوید اللّٰہ اکبر اللّٰہ اکبر اللّٰہ اکبر اللّٰہم لا تجہد بلائی
وَلَا تُشْمِتْ بِي اَعْدَائِي فَاِنَّكَ اَنْتَ الضَّارُّ النَّافِعُ نہم آنکہ چون از خانہ بزیر آید
دو رکعت نماز بگزارد در نزدیکی کعبہ بجہتی کہ در خانۂ کعبہ در جانب چپ او باشد خاتمہ
دربیان آداب وداع خانۂ کعبہ و آن دہ امر است اوّل آنکہ ہفت شوط طواف وداع
بجا آورد و نیت چنین کند کہ طواف وداع خانۂ کعبہ میکنم سنت قربۃ الی اللّٰہ دوم آنکہ در ہر
شوطی استیلام حجر اسود و رکن یمانی کند و اگر در ہر شوط نتواند در شوط اوّل و دوم استیلام
نماید سوم آنکہ بعد از فارغ شدن از طواف التزام مستجار کند بطریقیکہ در طواف عمرہ مذکور شد
چہارم آنکہ نزد حجر اسود آید و شکم خود را بکعبہ بچسپاند و دست چپ خود را بر حجر اسود گذارد
و دست راست را از جانب در خانۂ کعبہ بچسپاند و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَصَلَّی اللّٰہُ عَلٰی
سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَاَمِينِكَ
وَحَبِيبِكَ وَنَجِيبِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ كَمَا بَلَّغَ رِسَالَاتِكَ عَلٰى
فَعَمِلَ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِكَ وَصَدَعَ بِاَمْرِكَ وَاُوذِيَ فِيكَ وَفِي جَنْبِكَ
حَتّٰى اَتَاهُ الْيَقِينُ اَللّٰهُمَّ اَقْلِبْنِي مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا لِي بِاَفْضَلِ مَا يَرْجِعُ بِهِ
اَحَدٌ مِنْ وَفْدِكَ مِنَ الْمَغْفِرَةِ وَالْبَرَكَةِ وَالرِّضْوَانِ وَالْعَافِيَةِ مِمَّا يَسَعُنِي اَنْ اَطْلُبَ
فَاَسْاَلُكَ اَنْ تُعْطِيَنِي مِثْلَ الَّذِي اَعْطَيْتَهُ اَوْ فَضْلًا مِنْ عِنْدِكَ تَزِيدُنِي عَلَيْهِ
اَللّٰهُمَّ اِنْ اَمَتَّنِي فَاغْفِرْ لِي وَاِنْ اَحْيَيْتَنِي فَارْزُقْنِيهِ مِنْ قَابِلٍ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ
آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ بَيْتِكَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ حَمَلْتَنِي
عَلٰى دَابَّتِكَ وَسَيَّرْتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتّٰى اَدْخَلْتَنِي حَرَمَكَ وَاَمْنَكَ وَقَدْ كَانَ مِنْ
حُسْنِ ظَنِّي بِكَ اَنْ تَغْفِرَ لِي ذُنُوبِي فَاِنْ كُنْتَ غَفَرْتَ لِي ذُنُوبِي فَازْدَدْ عَنِّي رِضًا
وَقَرِّبْنِي اِلَيْكَ زُلْفٰى وَلَا تُبَاعِدْنِي وَاِنْ كُنْتَ لَمْ تَغْفِرْ لِي فَمِنَ الْآنَ فَاغْفِرْ لِي قَبْلَ اَنْ
تَنَاءَى عَنْ بَيْتِكَ دَارِي فَهٰذَا اَوَانُ انْصِرَافِي اِنْ كُنْتَ اَذِنْتَ لِي غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكَ

وَلَا مُبَیِّنٍ وَلَا مُسْتَبْدِلٍ بِكَ وَلَا بِهِ اَللّٰهُمَّ احْفَظْنِیْ مِنْ بَیْنِ یَدَیَّ وَ
مِنْ خَلْفِیْ وَعَنْ یَمِیْنِیْ وَعَنْ شِمَالِیْ حَتّٰی تُبَلِّغَنِیْ اَهْلِیْ فَاِذَا بَلَّغْتَنِیْ
اَهْلِیْ فَاکْفِنِیْ مَؤُنَةَ عِبَادِكَ وَعِیَالِیْ فَاِنَّكَ وَلِیُّ ذٰلِكَ مِنْ
خَلْقِكَ وَمِنِّیْ پنجم آنکه بعد از دعا خواندن بجانب چاه زمزم آید و قدری
از آن آب بنوشد و بعد از آن متوجه بیرون رفتن از مسجد الحرام شود ششم آنکه در
اثنای بیرون رفتن بگوید آئِبُوْنَ تَائِبُوْنَ عَابِدُوْنَ لِرَبِّنَا حَامِدُوْنَ اِلٰی رَبِّنَا
رَاغِبُوْنَ وَاِلَی اللّٰهِ رَاجِعُوْنَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی هفتم آنکه در مسجد الحرام
سجدهٔ طویل با کمال خضوع و خشوع بجا آورد هشتم آنکه بر در مسجد الحرام ایستد و بگوید
اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَنْقَلِبُ عَلٰی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نهم آنکه یک درهم شرعی خرما بخرد و تصدق
کند دهم آنکه قصد او همیشه این باشد که نوبت دیگر بحج آید مطلب ششم
در بیان احکام حج قران و حج افراد قبل از این مذکور شده بود که حج قران و حج افراد
بر شخصی واجب میشود که از اهل مکهٔ معظمه باشد یا آنکه دوری او از آن مکان مقدس
کمتر از شانزده فرسخ شرعی باشد و اگر دوری آنکس از مکهٔ معظمه زیاده تر بر شانزده
فرسخ شرعی باشد حجی که بر او واجب میشود حج تمتع است افعال حج تمتع را بتفصیل
مذکور ساختیم و افعال حج قران و حج افراد مثل افعال حج تمتع است لیکن عمرهٔ
حج تمتع قبل از حج است و طواف نسا ندارد و عمرهٔ حج قران و حج افراد
بعد از حج است و طواف نسا دارد و افعال این دو نوع حج بیک طریق است لیکن
در حج قران مخیر است میانه آنکه نیت احرام را با مقارن تلبیات یا مقارن اشعار
یا مقارن تقلید سازد و معنی اشعار و تقلید مذکور خواهد شد و احرام هر یک از
حج قران و حج افراد واجبست که از میقات باشد یا از مسکن خود هرگاه مسکن او
بمکه نزدیکتر از میقات باشد یا از مکه هرگاه مسکن او مکه باشد و باقی افعال بطریق افعال

حج تمتع است پس چون احرام بندد متوجه عرفات شود و بعد از وقوف عرفات متوجه مشعر الحرام شود و بعد از وقوف مشعر بمنی رود و رمی جمرات و قربان و تقصیر بجا آورد و بمکه باز گردد و طواف و دو رکعت نماز آنرا و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت نماز آنرا بطریقیکه قبل ازین مذکور شد بعمل آورد و چون ازین افعال فارغ شود عمره مفرده بجا آورد باین طریق که یکی از میقاتها یا از نزدیک ترین موضعی بحرم احرام عمره مفرده بندد و طواف عمره و دو رکعت نماز آن و سعی مابین صفا و مروه و تقصیر و طواف نسا و دو رکعت نماز آن بجا آورد و مراد از اشعار آنست که جانب راست کوهان شتری را که بجهت قربانی میبرد که در منی قربانی کند زخم زند و آن جانب را بخون آن زخم آلوده بکند و مراد از تقلید آنست که در گردن قربانی که می برد نعلین بیاویزد که دران نعلین نماز کرده باشد مطلب هفتم دربیان احکام حج نیابت و دران دو فصل است فصل اول دربیان نائب گرفتن از جهت میت بدانکه چون شخصی فوت شود و ترکه وافی گذارد و حج اسلام برو واجب شده باشد و در ذمه او مستقر گردد واجبست که دران سال شخصی را باجاره بگیرند که بنیابت او حج بجا آورد اگر وقت حج باقی باشد و الا سال دیگر خواه میت وصیت کرده باشد که جهت او حج کنند و خواه میت وصیت نکرده باشد اما اگر قبل از آنکه حج در ذمت او مستقر گردد فوت شود نائب گرفتن واجب نیست و حج در ذمت وقتی مستقر میشود که شخصی با وجود استطاعت رفتن حج را تاخیر کند یا آن قدر مدت بگذرد که گنجایش حج بجا آوردن داشته باشد پس اگر بعد از استطاعت و قبل از گذشتن مدت مذکور فوت شود حج ساقط است و نائب گرفتن لازم نیست و اجرت حج مقدم است بر میراث و حکم سائر قرض دارد یعنی هرگاه میت مشغول الذمه باشد بحج و قرض نیز داشته باشد واجبست که اول اجرت المثل حج و قرض را از متروکات وافیه آن بیرون کنند

بیان قطع لباس

و آنچه بعد از و بماند بوارث میرسد و اگر چیزی نماند از متروکات او چیزی بوارث نمیرسد و همچنین اگر همه متروکات او مساوی اجرت المثل حج باشد کل متروکات او را باجرت حج باید داد و وارث از متروکات او محروم است و هرگاه شخصی تبرع نماید و بی اجرت بنیابت میت حج بجا آورد درین صورت حج از ذمت میت ساقط میشود و لازم نیست که نائب از جهت او بگیرند و همچنین اگر شخصی بتبرع از مال خود شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت میت حج کند و بدانکه میانه مجتهدین خلافست درین که نائب میت از کجا متوجه میشود بعضی بر آنند که از انجا که فوت واقع شده واجب است که متوجه شود و بعضی بر آنند که توجه از میقات کافی است و بعضی بر آنند که اگر متروکات میت وفا کند از محل فوت متوجه شود و اگر بآن وفا نکند از میقات و این قول بصواب نزدیکتر است و ظاهر قول دوم باین قول باز میگردد و اگر حج در ذمه شخصی مستقر شده باشد اما بواسطه مانعی که بعد از استقرار بهم رسد مثل بیماری یا خوف از دشمن نتواند بحج رفتن واجب است که شخصی را باجاره بگیرد که بنیابت او بحج رود و هرگاه امید آن نداشته باشد که مانع برطرف شود و اگر بعد از آنکه بنیابت او حج کرده باشند مانع برطرف شود براو واجب است که خود حج کند و حجی که نائب او کرده کافی نیست اما اگر بعد از آن که حج گزاردن براو واجب شده باشد و قبل از آنکه در ذمت او مستقر شود او را مانعی از حج رفتن بیش آید درین صورت در وجوب نائب گرفتن میانه مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که حکم شخصی دارد که او را بعد از استقرار حج مانعی بهم رسد و بعضی بر آنند که ازین شخص حج ساقط است مادام که مانع باقی باشد و نائب گرفتن او را واجب نیست خواه امید برطرف شدن مانع داشته باشد و خواه نداشته باشد اقرب قول اول است فصل دوم دربیان شرطی چند که در نیابت حج معتبر است

و آن شش امر است اوّل آنکه نائب بالغ باشد و بعضی از مجتهدین نیابت غیر بالغ را جائز
داشته اند بشرطیکه تمیز داشته باشد و بسخن او اعتماد باشد دوّم آنکه عادل باشد پس
حرام است که غیر عادل را نائب حج سازند امّا اگر غیر عادل را نائب کرده باشند و دانند
که حج را بفعل آورده درین صورت حج او کافیست و احتیاج به نیابت عادل گرفتن
نیست و بعضی از مجتهدین بر آنند که هرگاه ظن غالب باشد که نائب افعال حج را بجا آورده
نائب گردانیدن او جائز است سوّم آنکه ذمّت نائب حج واجب نباشد چهارم آنکه افعال
حج را بالتمام داند یا شخصی عالم با او باشد که در وقت بجا آوردن هر فعلی او را تعلیم کند
پنجم آنکه در نیت قصد کنند که این فعل را به نیابت فلانی بجا می آرم ششم آنکه شخصی که
نائب به نیابت او حج میکند شیعه اثنا عشری باشد پس نائب مخالف مذهب
شدن جائز نیست مگر آنکه پدر نائب یا جد پدری او باشد که درین دو صورت
نیابت کردن او جائز است با وجود آنکه مخالف مذهب باشد و بعضی از مجتهدین
این دو صورت را نیز جائز نداشته اند و جائز است که زن نائب مرد شود و بر عکس
و همچنین جائز است که غلام یا کنیز که عادل باشد به رخصت آقای خود نائب شود و اگر
نائب در اثنای راه فوت شود پس اگر فوت او قبل از احرام و داخل شدن حرم واقع
شود نائب دیگر باید گرفت که از آنجا که او فوت شده روانه حج گردد و ورثه او را
از وجه اجاره موازی مسافتی که قطع کرده میرسد پس تتمه به ورثه صاحب مال میرسد
و اگر فوت او بعد از احرام و داخل شدن حرم باشد و از باقی افعال چیزی بجا نیاورده
باشد آنچه بفعل آورده باشد کافیست و احتیاج نائب گرفتن دیگر نیست امّا میانه
مجتهدین خلافست بعضی بر آنند که درین وقت کل مبلغ وجه اجاره به وارث او میرسد

تمام شد جامع عباسی پنج بابی

بیان استخاره ذات الرقاع

پس جاننا چاہیے کہ استخارہ کرنا فعل حرام کے واسطے جائز نہیں پس کتاب کافی میں جناب امام جعفر صادق علیہ السلام سے منقول ہوا کہ جس شخص کو کسی کام کے واسطے استخارہ کرنا منظور ہو تو چاہیے کہ اول چھ رقعہ اس طرح پر لکھے

ہندی از ترجمۂ جناب مصنف طالب شراہ

نقل از کتاب نجوم السماء فی تراجم العلماء مصنفۂ فاضل المعی سخن پرور لوذعی جناب مولوی مرزا محمد علی صاحب

خاتم المجتہدین مولانا الشیخ بہاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی الہمدانی الجبعی العاملی

نسب شریفش بحارث بن عبد اللہ الاعور الہمدانی کہ از اصحاب کرامت اختصاص جناب امیر المومنین علیہ السلام و از راویان احادیث سید المرسلین و از کبار علمای تابعین و فقہای عالمین بودمی رسد جناب شیخ از راہ مسکن بقریۂ جبع (بجیم مفتوحہ و باء موحدہ و عین مہملہ) کہ از قریہای جبل عامل است (بعین مہملہ و میم مکسورہ) نسبت دارد و صاحب سلافۃ العصر آوردہ کہ ولادت شیخ در بلدۂ بعلبک روز چہارشنبہ ہفدہم ماہ ذی الحجہ در سال نہصد و پنجاہ و سہ ہجری بودہ و ہمراہ والد ماجد خود در صغر سن بسوی دیار عجم آمد و در آنجا نشو و نما یافت و بخدمت والد ماجد خود و دیگر علمای عصر تحصیل علوم نمود تا آنکہ بمرتبۂ کمال علم و غایت فضل رسید شیخ الاسلامی ممتاز گشت بعد از آن بسوی درویشی و سیاحت رغبت نمود و ترک اموال و مناصب کرد و مسافرت را بر اقامت اختیار فرمود پس حج بیت اللہ الحرام و زیارت سید الانام و دیگر ائمہ کرام علیہم السلام مشرف گردید بعد تا مدت سی سال در سیاحت و مسافرت بسر برد پس از آن بدیار عجم مراجعت نمودہ بعد انجا رحل اقامت انداخت و باران علم و فضل در آن دیار بارید و متوجہ تالیف و تصنیف شد علمای اعصار بخدمتش رجوع نمودند و اسماع و ابصار شان بر اذعان فضل و کمالش متفق شدند از جملۂ تصانیف شریفۂ آن جناب کتاب حبل المتین فی احکام الدین بحث طہارت تا صلوة ...

تالیف شده و کتاب مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین مجلد طهارت از آن تصنیف
شده و کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن از آن تفسیر سورۀ فاتحه تصنیف شده
و کتاب حدائق الصالحین در شرح صحیفۀ سید الساجدین علیه السلام و حدیقۀ هلالیه
در شرح دعای هلال از آن بنظر رسیده بظاهر نوبت شرح ادعیۀ دیگر نرسیده و حاشیه
بر مختصر الاصول عضدی و کتاب زبدة الاصول و رسالۀ مواریث و رسالۀ
در فن درایت موسوم بوجیزه و رسالۀ در ذبایح اهل کتاب و رسائل اثنا عشریه
در طهارت و در صلوة و در صوم و در حج و رسالۀ اذان و در زکوة و کتاب خلاصة الحساب
کتاب کشکول در پنج مجلد کتاب مخلاة کتاب جامع عباسی در فارسی
رسالۀ فوائد صمدیه در نحو رسالۀ تهذیب النحو کتاب بحر الحساب رسالۀ در تشریح الاصابع
در ایام مستّه و حاشیۀ من لا یحضره الفقیه ناتمام جواب مسائل شیخ صالح جزائری
که بیست و دو مسئله اند ایضاً جواب سه مسئلۀ عجیبه و جواب مسائل مدنیات
شرح فرائض محقق خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمة ناتمام رسالۀ در بیان اعظم بودن
نسبت قطر ارض و تفسیر آیه که موسوم بعین الحیوة است و رسالۀ تشریح الافلاک و
رسالۀ در بحث و رسالۀ در اصطرلاب موسوم بصحیفه رسالۀ دیگر در اصطرلاب
بزبان فارسی موسوم بتحفۀ حاتمیه و حاشیۀ بیضاوی ناتمام و حاشیۀ مطول ناتمام
و کتاب شرح اربعین و رسالۀ قبله سوانح سفر حجاز و کتاب مفتاح الفلاح و حاشیه
بر کتاب کشاف حاشیۀ خلاصة الاقوال در علم رجال شرح رسائل اثنا عشریه
شیخ حسن حاشیۀ قواعد شهید علیه الرحمة رسالۀ قصر و تخییر در سفر رسالۀ در اثبات
انوار کواکب مستفاد از شمس نذر رسالۀ در حل اشکال عطارد و قمر رسالۀ
در احکام سجود تلاوت رسالۀ در استحباب سوره و وجوب آن و شرح الشرح
للقوشجی ملخص و حواشی زبده و حواشی تشریح الافلاک و ... اشعار شرح تذکره

١٧٠

وما آتاکم الرسول فخذوه وما نہاکم عنہ فانتہوا

بعون خالق کائنات رافع سبع سماوات کتاب مستطاب حاوی مسائل دینیات و
جامع مقاصد فقہیات از ابواب عقود و ایقاعات و احکام حدود و دیات معروف بہ

یہ کتاب مذہب شیعہ کی ہے

جامع عباسی

یازدہ بابی

اہل سنت اسکو ملاحظہ نکریں

از مصنفات زبدة الفضلاء المتفقہین عمدة الاجلاء البارعین فخر المجد العالی و الشرف المتعالی مولانا
نظام الدین القرشی الساوی افاض اللہ مثابیب رحمتہ علی تربتہ محمد سید بریتہ و الخیرة من عترتہ

در مطبع نامی منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع گردید

آغاز جامع عباسی پانزده بابی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خاتم النبیین محمد المصطفی وخیر الوصیین امیر المؤمنین علی المرتضی وآلهما الائمة النجباء علیهم صلوات الله العلی الاعلی اما بعد چون همگی همت والانهمت بندگان همایون ارفع اقدس اعلی کلب آستان خیر البشر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر شاه عباس الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان خلد الله ملکه وسلطنته وافاض علی العالمین برّه و عدله واحسانه بر احیای معالم شریعت سید المرسلین و اعلای اعلام مذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مقصور و محصور است و ارادهٔ خاطر ملکوت ناظرش معطوف است بر آنکه شیعیان و محبان امیر المؤمنین عالم بمذهب حق آنحضرت باشند ولهذا استاد بنده اعنی حضرت خاتم المجتهدین وخلاصة المتقدمین وزبدة المتاخرین بهاء الملة والشریعة والحقیقة والدین محمد العاملی رحمه الله را مامور ساخته بود بتصنیف کردن کتابی که مشتمل باشد بر مسائل وضو و غسل و تیمم و نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیارت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام مولود ایشان و مسائل ضروری که بیشتر اوقات بآن احتیاج می افتد چون بیع و توابع آن و نکاح و طلاق و غیر آن و حضرت خاتم المجتهدین

خلافست و همچنین در نفقهٔ زوجه خلافست دهم آنکه آنچه واقف وقف کرده بباید که عینی باشد مشخص از آن منتفع شوند پس وقف دین صحیح نیست و همچنین صحیح نیست وقف هر چه خوردنی از ماکولات زیرا که اصل آن باقی نمی ماند و خلافست میانهٔ مجتهدین که وقف درهم و دینار جائز است یا نه بعضی از مجتهدین نقل اجماع کرده اند که وقف آنها جائز نیست و اصح آنست که جائز است زیرا که جهت زینت از آنها نفع میتوان گرفت یازدهم آنکه صحیح باشد که آنرا مالک شوند پس اگر شراب یا خوک را وقف کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه بیان مصرف کنند پس اگر بیان مصرف نکنند صحیح نیست سیزدهم آنکه موقوف علیه موجود باشد در ابتدای وقف پس اگر بر معدوم وقف کنند صحیح نیست و اگر چه طفل در شکم باشد و اگر بر موجود وقف کنند و بعد از آن بر آنچه از وی بوجود شود صحیح است اما اگر بر معدوم وقف کنند و بعد از آن بر موجود آیا صحیح است در حق موجود یا وقف باطلست درین مسئله مجتهدین را دو قول است اصح آنست که باطلست چهاردهم آنکه موقوف علیه صحیح باشد مالک شدن چیزی پس وقف بر ملک و جن و دواب و بنده و اگر چه مدبر و مکاتب مشروط باشد صحیح نیست و بر جمادات وقف صحیح نیست اما اگر وقف بر مشاهد و مساجد و جسرها و پلها کنند صحیح است زیرا که فی الحقیقت راجع بمسلمانان میشود پانزدهم موقوف علیه مشخص باشد پس اگر بر یکی از دو شخص وقف کنند یا بر یکی از دو مسجد وقف کنند صحیح نیست شانزدهم آنکه وقف کردن بر موقوف علیه جائز باشد پس اگر وقف کنند بر زنا کنندگان و قطاع الطریقان باطل است و همچنین باطل است اگر مسلمان وقف کند چیزی را بر نوشتن توریة و انجیل و کتب انبیای سابق که الحال دین ایشان منسوخ است یا وقف بر عبادت خانهٔ یهود و نصاری و وقف کردن بر یهود جائز است بمذهب بعضی از مجتهدین و درین اشکال کرده اند که چرا بر یهود وقف جائز است و بر عبادتخانهٔ ایشان جائز نیست و جواب از این اشکال چنین گفته اند که وقف بر عبادتخانهٔ ایشان معصیت محض است بخلاف وقف بر یهود چه از این حیثیت که ایشان مخلوق الله تعالی اند جائز است وقف و احتمال دارد که از ایشان فرزندان مسلمان در وجود آیند جائز است اما وقف کردن بر حربیها جائز است و بعضی از مجتهدین وقف کردن آتش پرستان را بر آتشکده باطل میدانند و هرگاه شرطهای وقف متحقق شود موقوف علیه مالک میشود در منافعی که بعد از وقف کردن حاصل شود و در منافعی که در حالت وقف موجود باشد چون صوف و بچهٔ گوسفند خلافست میانهٔ مجتهدین و اگر وقف مشروط باشد بشرطی در آنچه واقف شرط کرده

صرف باید کرد و جائز نیست فروختن وقف و اگر ترسند که ضایع شود یا آنکه میانهٔ موقوف علیهم در وقف اولاد
نزاعی واقع شود که منجر بخراب شدن وقف شود میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است
فروختن آنچه وقف شده در این صورت و بقیمت آن چیزی مثل آن بخرند

فصل دوم در بیان تصدق نمودن

بدانکه در تصدق کردن ثواب بسیار وارد شده و صدقهٔ پنهانی افضل است چنانکه در حدیث تصریح بآن واقع شده
مگر آنکه توهم کنند که تصدق نمیکند چه در این صورت آشکارا باید داد و در صدقه چهار چیز شرط است اول ایجاب
چون تصدقت و آنچه بآن ماند دوم قبول چون قبلت سوم اقباض باذن مالک چه بدون اذن
مالک صحیح نیست چهارم نیت قربت و حرام است تصدقات واجبی چون زکوة واجب از غیر بنی هاشم به
بنی هاشم چنانکه در بحث زکوة مذکور شد اما از بنی هاشم بر بنی هاشم جائز است و غلامی که آزاد کرده باشند جائز است که
از تصدقات واجبی بگیرد و جائز است بنی هاشم را که تصدقات سنتی بگیرند و واجبی نیز جائز است هرگاه خمس وفا بمعاش
ایشان نکند بمقدار معاش و جائز است تصدق بر یهود اگرچه بیگانه باشد و هرگاه تصدقات واجبی داده شود
جائز نیست رجوع در آن و تصدقات سنتی نیز همین صورت دارد خواه قابض ذی رحم باشد و خواه اجنبی
و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع میرسد هرگاه اجنبی باشد و اصح قول اولست

فصل سوم در بیان سکنی و عمری

یعنی شخصی بدیگری بگوید که درین خانه ساکن باش تا زنده باشی و در آن سه چیز شرط است
اول ایجاب چون اسکنتک و اعمرتک و ارقبتک و آنچه بدینها ماند دوم قبول سوم قبض و هرگاه ساکن
گردانیدن مقید بعمر خود یا عمر ساکن یا بمدتی معینی باشد لازم میشود و بقبض بعد از موت هرکدام که شرط کرده باشد
بمالک منتقل میشود پس اگر گوید بغیر آنست که درین خانه ساکن باشی تا زنده باشی هرگاه ساکن بمیرد
بمالک منتقل میشود و اگر درین صورت مالک بمیرد ورثهٔ مالک را نمیرسد که ساکن را بیرون کنند و اگر گوید که
درینجا ساکن باش تا وقت فوت من پس هرگاه بمیرد ساکن بیرون میرود اما اگر ساکن پیشتر از مالک بمیرد
مالک را نمیرسد که ورثهٔ ساکن را در مدت حیات خویش بیرون کند و اگر مقید بوقت نکرده باشد هرگاه که
خواهد ساکن را بیرون میتواند کرد و هر چیز را که وقف کردن آن جائز بود سکنی و عمری آن نیز جائز است
و باطل نمیشود سکنی و عمری بفروختن آن خانه و هرگاه سکنی مطلق واقع شود ساکن خود و فرزندان و اهل خود
ساکن میشوند و اگر شرط کرده باشد جماعتی دیگر را سوای اینها جائز است و هرگاه غلام خود را یا اسپ خود
را در راه خدای تعالی حبس نماید یا گوید که غلام من خدمت خانهٔ کعبه یا مسجد الحرام کند لازم است

تا آنکه غلام و اسب زنده باشد خدمت آنجا کند و اگر گوید که خدمت شخصی کند و تعیین نکند آن شخص را و بمیرد به ورثه
خودش راجع میشود مطلب دوم در بیان قرض دادن و در آن دو موقف است موقف اول در ثواب
قرض دادن بدانکه در قرض دادن ثواب عظیم است چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم منقولست که آنحضرت
فرموده که در شبی که مرا بمعراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود که صدقه دادن ده مثل آن چیز ثواب دارد و
قرض دادن هجده مثل آن چیز ثواب دارد و آنچه در بعضی روایات وارد شده که در صدقه دادن ده مثل ثواب
قرض دادن هست مراد از آن صدقه بر خویشان و علما است چه این افضل از قرض دادن است و در قرض
دادن سه چیز لازم است اول ایجاب چون اَقرَضتُكَ یا تَصَرَّف فیه یا انتَفِع به وَعَلَیكَ رَدُّ عِوَضِه
و آنچه بدینها ماند دوم قبول چون قَبِلتُ و آنچه دلالت بر رضا بایجاب کند سوم آنکه واقع شود هر یک از ایجاب و قبول از
جائز التصرف پس از دیوانه و مست و مفلس که حاکم شرع او را منع کرده باشد از تصرف و طفلی که پانزده سال نداشته
باشد اگر مرد باشد و نه ساله نباشد اگر زن باشد معتبر نیست و قرض دادن بنده جائز است و فرقی نیست میانه
ذکر و انثی و قرض دادن آنچه مثل داشته باشد جائز است امّا آنچه مثل نداشته باشد دو قولست [illegible]
دادن معتبر نیست پس فی الحال قرض دهنده میتواند مال خود را بالتمام طلبید و اگر چه متفرق داده باشد
دوم در اموری که بقرض دادن متعلق است بدانکه بقرض دادن بیست امر متعلق است پنج امر واجب و هفت امر حرام و
چهار امر سنّت و چهار امر مکروه امّا پنج امر واجب اوّل رد کردن مثل آنچه گرفته دوم آنکه هرگاه قرض گیرنده همان آنچه گرفته
باشد یا مثل آن را رد کند قبول کردن بر قرض دهنده واجب است و اگر چه نرخ تفاوت بهم رسانیده باشد و اگر مثل
نداشته باشد قیمت او را در روزی که رد میکند بدهد و اگر مثل نداشته باشد قیمت همان روزی که قرض گرفته بدهد
یعنی پیدا نباشد
سوم آنکه در خاطرش همیشه باشد که آن را بدهد هرگاه قدرت بهم رساند چهارم آنکه اگر قرض گیرنده نگذارد که سال
بر آن بگردد و طلا و نقره سکّه دار باشد و بنصاب رسیده باشد زکوة بر او واجب است پنجم آنکه سعی کند در
دادن آن مال بقرض دهنده و امّا آن هفت امر که حرام است اوّل شرط زیاده کردن در مقدار و وصف خواه
جنسی باشد که زیادت و نقصان در او حرام باشد مثل طلا و نقره و گندم و جو و آنچه بکیل و وزن در آید یا آنچه
نباشد پس اگر شرط کند که خانه خود را با و باجاره به کمتر از اجرت واقعی بدهد یا زیاده از اجرت واقعی
یا آنکه به بیاورد یا حاجت او کاری کند جائز نیست امّا اگر زیادتی بی شرط بدهد جائز است و در بعضی از
احادیث وارد شده که جائز است عوض دراهم غلّه دراهم صحاح بدهد بدل دراهم کهنه دراهم تازه بدهد اگر

موقف اوّل در بیان مباشرت و آن بر چهار قسم است قسم اوّل آزاد کردن بنده و در آن هفت شرط
است اوّل صیغه چون أنتَ حُرٌّ یعنی تو آزادی و اگر گوید اعتقتک یعنی آزاد گردانیدم ترا و قصد انشا کند مجتهدین
را درین مسئله دو قول است اصح آنست که باین قول نیز آزاد میشود و بغیر این دو لفظ آزادی بهم نمیرسد از کنایتها
و اشارتها و اگرچه بآن قصد آزادی کند مگر آنکه قادر بر گفتن نباشد یا گنگ باشد چه درین صورت اشاره
و نوشتن با قرینه بر قصد قائم مقام گفتن این دو لفظ میشود دوم آنکه صیغه از بالغ عاقل مختار قصد کننده
جائز التصرف واقع شود پس اگر آزاد کردن بندگان از طفل اگرچه ده سال داشته باشد و دیوانه و کسی
که او را باکراه بدین دارند و مست و غافل و مفلس که حاکم شرع از مال تصرف منع کرده باشد که مال او را بقرض خواهان
دهد و بیماری که در بیماری زیاده از ثلث یک مالش آزاد کنند واقع شود باطل است سوم آنکه مجرد سازد آزاد
را از شرط و صفت امّا جائز است که شرط کنند با آزادی چیزی را پس اگر آقا شرط خدمت غلام کند جهت خود یا
غیر خود زمانی معین جائز است و اگر در آن زمان غلام بگریزد آزادی او باطل نمی شود و بر غلام اجرت
آن زمان لازم است و اگر مولی بمیرد بعد از آن غلام پیدا شود آیا ورثه او را میرسد که در آن مدت
او را خدمت فرمایند مجتهدین را درین دو قول است اصح آنست که نمیرسد و اگر شرط کنند که اگر آنچه شرط
کرده با غلام بفعل نیاورد در همان بنده باشد پس چنین مجتهدین را درین دو قول است اصح آنست که شرط
باطل است چهارم آنکه قصد قربة الی الله کند پس اگر کافر بنده آزاد کند صحیح نیست و بعضی این را شرط نمی دانند
و آزاد کردن کافر را صحیح میدانند و بعضی مجتهدین گفته اند که اگر کفر او بسبب انکار ضروریات پیغمبر یا قرآن
است صحیح است و اگر بسبب انکار خدا تعالی است باطل است پنجم آنکه غلام مسلمان باشد پس اگر غلام
کافر باشد آزاد کردن او صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را شرط نمی دانند و بعضی دیگر می گویند که اگر نذر
کند آزاد کردن غلام کافر را جائز است ششم آنکه مالک غلام باشد پس اگر غلام دیگری را آزاد کند صحیح نیست
و اگر صاحب غلام بعد از آن راضی شود و اذن دهد مجتهدین را در آن دو قول است اصح آنست که
جائز نیست هفتم آنکه جنایتی از غلام بر کسی واقع نشده باشد چه درین صورت آزاد کردن او صحیح نیست
و بعضی مجتهدین تعیین را شرط کرده اند پس اگر گوید یکی از دو غلام من آزاد است صحیح نیست و بعضی
این را شرط نمی دانند و می گویند که مخیر است در معین ساختن یکی از دو غلام تتمه هفت امر که
تعلق بآزاد کردن دارد از چهار امر مستحب و سه امر مکروه امّا چهار امر مستحب اوّل آزاد کردن غلام

مؤمن دوم آزاد کردن غلام مؤمنی که هفت سال خدمت کرده باشد سوم هرگاه غلام خود را بزند سنت
است که او را آزاد کند چهارم یاری کردن غلامی را که آزاد کرده باشد و از کسب عاجز باشد اما سه امر مکروه
اول آزاد کردن غلام سنی دوم جدا کردن طفل از مادرش و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند سوم آزاد کردن
غلامی که عاجز باشد از کسب قسم دوم کتابت است و کتابت آنست که کسی با غلام خویش بگوید که مبلغی
معین در مدتی بده و آزاد باش و این بر دو قسم است قسم اول مطلق است که اقتصار بر صیغه و عوض و نیت
و وعده کند و هرگاه غلام چیزی از آن مبلغ بدهد بقدر آن آزاد می شود قسم دوم مشروط آنچنانست که
آقا بغلام گوید که مکاتب ساختم ترا با آنکه ادا کنی بمن تا مدت یکسال مثلاً مبلغ معین را پس هرگاه ادا کنی
درین مدت مبلغ معین را آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی پس هرگاه از بعض عوض عاجز شود
همان بنده باشد و شروط کتابت دوازده است اول صیغه و در مطلق چنین گوید که کاتَبْتُكَ
عَلٰی اَنْ تُؤَدِّیَ اِلَیَّ کَذَا فِیْ وَقْتِ کَذَا فَاِذَا اَدَّیْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا باینکه ادا
کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و در مشروط چنین گوید کاتَبْتُكَ عَلٰی
اَنْ تُؤَدِّیَ اِلَیَّ کُلَّ شَهْرٍ کَذَا فَاِذَا اَدَّیْتَ فَاَنْتَ حُرٌّ وَاِنْ عَجَزْتَ فَاَنْتَ رِقٌّ یعنی مکاتب ساختم ترا
باینکه ادا کنی بمن در هر ماهی مبلغی معین را و هرگاه ادا کنی آزاد باشی و اگر عاجز شوی همان بنده باشی دوم
قبول غلام این معنی را سوم آنکه هر یک از غلام و آقا بالغ باشند پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه ده
ساله باشد و اگرچه ولی اذن دهد چهارم آنکه هر یک از این هر دو عاقل باشند پس کتابت دیوانه که همیشه
دیوانگی او بیک حال باشد صحیح نیست و اگر ولی اذن دهد صحیح است و اگر دیوانگی او دوری باشد یعنی
گاهی باشد و گاهی نباشد در حالتی که نباشد صحیح است و اگر آقا بر غلام دعوی نماید که کتابت
در حال طفولیت یا جنون واقع شده و غلام منکر باشد قول آقا مقدم است هرگاه حالت جنون
ظاهر باشد و اگر عکس باشد قول غلام مقدم است پنجم قصد کند پس اگر در غافلی یا مستی صیغه بگوید صحیح
نیست ششم جواز تصرف است پس از سفیه و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش جهت قرض خواه
دور کرده باشد صحیح نیست و بیماری که ثلث مالش وفا بآزادی غلام نکند در زیاده از ثلث صحیح
نیست مگر باجازت وارث و از مرتد ملی صحیح نیست مگر باذن حاکم شرع و بعضی از مجتهدین گفته اند
مراعات اسلامش باید کرد هفتم اختیار است پس از کسی که او را باکراه برین دارند صحیح نیست هشتم آنکه غلام مسلمان

مع نهایة الضعف ... اعتبار ... الکتابة ... بل یکفی ... عتق ... ان ... مبنی علی ان ... بیع ... الثانیة ... الاول ... انتهی ۱۲ منه

بعضی از مجتهدین گفته اند مراعات اسلامش باید کرد شاید راغب باسلام گردد و خلاف آن ظاهراً کم است ... مالش منتقل بوارث می شود و قبول نیست ۱۲

آنکه کور شده **موقف دوم** سرایت است یعنی شخصی هرگاه نصف غلامی را آزاد کند تمام او آزاد میشود و
اگر غلام میانه دو شخص باشد بشراکت حصه شریک نیز آزاد میشود و لازم است بر آزاد کننده که قیمت حصه
شریک را بدهد و در سرایت چهار چیز شرط است اوّل آنکه مالدار باشد بقدر مالی که زیاده از خانه و خادم
و چهارپایان و جامه معتاد و نفقه یکروزه او و عیال او باشد و بقدر قیمت حصه شریک باشد و اگر مفلس
باشد غلام خود سعی میکند و بعضی گفته اند که اگر قصد اضرار شریک کند قیمت حصه شریک را میدهد اگر مالدار
باشد و اگر مفلس باشد عتق باطل میشود و اگر قصد قربت کند خواه معتق مالدار باشد یا مفلس غلام خود سعی
میکند و اگر غلام نیز از دادن قیمت حصه شریک عاجز آید نصفش آزاد است و نصف بنده و کسبش نیز در این
حال دارد و خلاف است میانه مجتهدین که بمجرد آزادی شریک از دادن قیمت شریک آزاد میشود یا بعد از دادن
اصح قول دوم است چه آزادی بعد از مالک شدن میشود و آن بعد از دادن قیمت حصه شریک است
دوم آنکه باختیار آزاد کند پس اگر نصف پدر و مادر بمیراث بدو منتقل شود سرایت در و جاری نیست
سوم آنکه متعلق نگردد باو حقی که مانع فروختن او باشد چون وقف و تدبیر چهارم آنکه اوّل حصه خود را آزاد
کند پس اگر اوّل حصه شریک را آزاد کند سرایت نیست **موقف سوم** ملک است یعنی مالک شدن مرد
یازده کس را اوّل پدر دوم مادر سوم جد چهارم جده پنجم فرزندان خواه ذکر خواه اُنثی ششم فرزند فرزند
هر چند پایین آید هفتم خواهر هشتم عمه نهم خاله هر چند بالا روند دهم دختر برادر هر چند پایین آید یازدهم دختر
خواهر هر چند پایین آید چه هرگاه اینها را کسی مالک شود فی الحال آزاد می شوند و در آزاد شدن محرمات
رضاعی بر مرد خلافست میانه مجتهدین اشهر آنست که آزاد می شوند و اگر نصف اینها بسبب خویشی
آزاد شود آیا نصف دیگر اینها بسرایت آزاد میشود و قیمت نصف را بصاحبش می باید داد اصح آنست
که اگر باختیار مالک شود و مالدار باشد لازم است و اگر بی اختیار مالک شود یا آنکه مفلس باشد لازم نیست
و بر زن غیر از پدر و مادر هر چند بالا روند و فرزندان هر چند پایین آیند کسی دیگر بمجرد ملک آزاد نمی شود
موقف چهارم عوارض است بدانکه هرگاه یکی از هشت امر عارض شود بنده آزاد میشود اوّل آنکه
غلام کور شود چه در این صورت آزاد میشود دوم آنکه جذام بهم رساند سوم آنکه برص بهم رساند و بعضی
از مجتهدین باین آزاد نمی گردانند چهارم آنکه آقای غلام بعضی از اعضای غلام را قطع نماید
مثل آنکه گوش و بینی او را قطع نماید پنجم آنکه غلام لنگ زمین گیر شود ششم آنکه غلام پیش از

مثلاً هرگاه شخصی پدر ... [illegible] ... ازان شوهر جدا شد بطلاق او یا بمردن او ... [illegible]

[illegible]

آقای خود در دیار کفار مسلمان شود هفتم آنکه هرگاه شخصی مالداری بمیرد و میراث خواری نداشته باشد سوای میراث خوار
بنده حاکم شرع او را از مال میت بخرد و آزاد می‌سازد و مال را باو می‌دهد و اگر مالک نفروشد حاکم شرع جبر می‌کند
بر فروختن هشتم آنکه هرگاه یکی از پدر و مادر آزاد باشد فرزند آزاد می‌شود هرگاه صولی شرعاً بندگی فرزند نکنند

مطلب چهارم در بیان جهاد با کفار کردن و در آن چند فصل است فصل اوّل در ثواب جهاد کردن

بدانکه جهاد اعظم ارکان اسلام است و در آیات قرآنی مبالغه بسیار در فضیلت جهاد و ترغیب بر آن شده و سرزنش
آن کسانیکه جهاد نکنند بی مانع واقع شده و احادیث در فضیلت جهاد و مرابطه یعنی نگاه داشتن
سرحدهای مسلمانان بسیار است از انجمله از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که فرموده
وَالَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَغَدْوَةٌ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ اَوْ رَوْحَةٌ خَیْرٌ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیهَا یعنی قسم بآن کسی که
نفس من بید قدرت اوست هر آینه یکبار بامداد رفتن یا یکبار شامگاه رفتن بجنگ در راه خدا تعالی و
هر آمدنی بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و نیز از آنحضرت منقولست که اَلْخَیْرُ کُلُّهُ فِی السَّیْفِ وَ
تَحْتَ ظِلِّ السَّیْفِ وَلَا یُقِیمُ النَّاسَ اِلَّا السَّیْفُ وَالسُّیُوفُ مَقَالِیدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ یعنی تمام خیر در
شمشیر است و در زیر سایه شمشیر است مردمان راست نمی‌شوند الا بشمشیر و شمشیرها کلید بهشت و دوزخ است
و هم از آنحضرت منقولست که هیچ قطره پیش خدا تعالی دوست‌تر نیست از قطره خونی که در راه خدا تعالی
ریخته شود و هم از آنحضرت منقولست که رِبَاطُ لَیْلَةٍ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ خَیْرٌ مِنْ صِیَامِ شَهْرَیْنِ
یعنی نگاه داشتن سرحدهای مسلمانان را یک شب جهت رضای خدا تعالی بهتر است از دو ماه روزه
داشتن فصل دوم در بیان جهاد و شروط آن بدانکه جهاد واجب است بنص و اجماع و واجب دو
کفایه است یعنی هرگاه جماعتی که مقاومت با دشمنان کنند و کافی بوده باشند متوجه جنگ دشمنان شوند
از دیگران ساقط می‌شود بشرطیکه امام ایشان را باسم نخوانده باشد پس اگر جماعتی را باسم طلبیده باشد جهت
مصلحت بر ایشان جهاد واجب عینی است و هرگاه بنذر یا باجاره بر خود واجب گردانیده باشد یا در وقت
بهم رسیدن دو لشکر و صف بستن هر دو لشکر حاضر شوند درین صورت نیز جنگ کردن واجب عینی شود
و هرگاه مسلمانان اندک باشند و تا همه جمع نشوند مقاومت با ایشان نکنند جهاد واجب عینی است هرگاه
و جهاد به نه شرط واجب است شرط اوّل آنکه مرد باشد پس بر زنان و خنثی مشکل جهاد واجب
نیست دوم آنکه بالغ باشد پس بر طفل واجب نیست تا آنکه بالغ شود سیوم آنکه عاقل باشد

پس بر دیوانه واجب نیست چهارم آنکه آزاد باشد پس بر بنده واجب نیست و همچنین بر بنده که مولای او گفته
باشد که بعد از وفات او آزاد باشد واجب نیست و همچنین بر مکاتب واجب نیست یعنی بر بنده که مولای او با او قرار
داده باشد که هرگاه مبلغی بدهد آزاد شود و اگرچه بسبب ادای اکثر آن مبلغ آزاد شده باشد و اگر امام بنده‌های
جماعتی را با اذن ایشان بجنگ برد جایز است بجهت آنکه از ایشان منتفع میتوان گشت پنجم آنکه پیر نباشد
چه پیران عاجزاند از قوت جنگ کردن بنابر مشهور ششم آنکه دانا باشد با داب جنگ چه اگر دانا نباشد واجب
نیست هفتم آنکه کور و لنگ نباشد بمثابه‌ای که قادر بر پیاده رفتن و سوار شدن نباشد هشتم آنکه بیمار نباشد
و اگر در این صورتها که عاجز است از رفتن بجنگ [illegible] قدرت داشته باشد که باجرت بگیرد کسی را [illegible] نیست
در این مسئله علما را دو قول است نهم آنکه نادار نباشد بمرتبه‌ای که بجهت خود در سفر و بجهت عیال خود در حضر دهم آنکه
قادر باشد بر چارپائی که بر او سوار شود پس اگر یافت نشود واجب نیست خواه مسافت دور باشد
و خواه نزدیک و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که اگر مسافت هشت فرسخ است قدرت بر چارپا شرط نیست
و اگر کسی نفقه و راحله بکسی دهد تا آنکه جنگ کند در این صورت واجب است بجنگ رفتن و اگر باجرت بگیرد واجب
نیست قبول کردن یازدهم آنکه قرضدار نباشد و وعده او رسیده باشد و صاحب قرض طلبد و قدرت
بر دادن آن داشته باشد چه در این صورت بجنگ رفتن جایز نیست مگر آنکه قرض را بدهد یا ضامنی و یا رهنی
بقرضخواه دهد و او را راضی گرداند و اگر امام او را باسم طلبیده باشد واجب است که بجنگ رود و اگرچه قرضخواه
اذن ندهد و مستحب است که متعرض مکانهای که گمان کشته شدن داشته باشد نشود یعنی پیش صف
نایستد و مبارز نطلبد و اگر وعده قرضخواه نرسیده باشد یا وعده رسیده باشد و قادر بر دادن آن
نباشد علما را در این دو قول است اصح آنست که در این صورت قرضخواه را منع نمیرسد دوازدهم رضای والدین
پس اگر شخص را امام باسم نطلبیده باشد بدون رضای پدر و مادر بجنگ نمیتواند رفت و هرگاه این دوازده
شرط بهم رسد واجب است که در حالت حضور امام که خود بجنگ رود یا کسی باجرت بگیرد که عوض او بجنگ رود
مگر آنکه امام او را باسم طلبیده باشد که در این صورت نائب نمیتواند فرستاد چنانچه سابقاً مذکور شد و هرگاه
عاجز شود [illegible] واجب است [illegible] خواه هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند و خواه هم نرسیده
باشند [illegible] آنکه آقا غلام را [illegible] شود [illegible]
در [illegible] هر دو لشکر بیکدیگر رسیده باشند [illegible] است که [illegible] و اگر هم رسیده باشند

جایز نیست و در حالت غیبت امام نیز واجبست جهاد هرگاه دشمنان بر سر مسلمانان آیند و از ایشان
بر اسلام ترسند چنانچه بیاید فصل سوم در بیان آنکه جهاد کردن با چند فرقه و با کدام جماعت واجبست
بدانکه سه طائفه‌اند که قتال کردن با ایشان واجبست طائفه اول حربی و ایشان دو گروه‌اند اول مردان
بالغ جوان‌اند که غیر خدا را پرستش نمایند چون آفتاب پرستان و ستاره پرستان و بت پرستان دوم جماعتی‌اند
که هیچ چیز را پرستش نمی‌نمایند چون ملحدان و دهریان و با هر دو جماعت جهاد کردن در حال حضور امام لازم
است تا آنکه مسلمان شوند و از ایشان جزیه قبول نمی‌توان کرد طائفه دوم اهل کتاب‌اند و ایشان
نیز دو قوم‌اند قوم اول جماعتی‌اند که کتابی در دست دارند و پیغمبری داشته‌اند چون یهودان که توریت
کتاب ایشانست و موسی کلیم الله پیغمبر ایشان و نصاری که انجیل کتاب ایشانست و عیسی روح الله
پیغمبر ایشان قوم دوم آنکه کتابی نداشته باشند و پیغمبری اما شبهه کتابی و پیغمبری قائل‌اند چون مجوسان
که میگویند کتابی داشته‌اند از زند و پیغمبری زردشت نام و در احادیث وارد شده که کتابی داشته‌اند آنرا
سوختند و پیغمبری داشته‌اند آنرا کشته‌اند و پیغمبر ایشان کتابی با ایشان آورده بود بر پوست دوازده
هزار گاو نوشته بودند و جهاد با این دو فرقه واجبست تا آنکه مسلمان شوند یا جزیه قبول کنند با شرائط
و شرائط جزیه دوازده است شرط اول قبول نمودن جزیه است و آن مقداریست که امام یا نایب
امام هر ساله در آخر سال بر سرهای مردان بالغ و عاقل این دو طائفه اگرچه پیر و لنگ و زمین‌گیر
باشند یا بر زمینهای ایشان مقرر فرمایند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بنده جزیه میدهد یا نه
اقرب آنست که نمیدهد و بعضی از مجتهدین فرق کرده‌اند میانه بنده جهود که مالک مسلمان باشد و
میانه بنده جهودی که مالک جهودی باشد پس بر اول واجب نمیدانند و بر دوم واجب میدانند و خلافست میانه
مجتهدین که آیا جزیه را مقداری معین هست چنانچه وارد شده در حدیث که حضرت امیرالمؤمنین مقرر
کرده بود که فقرای ایشان هر سال دوازده درهم بدهند و متوسط ایشان بیست و چهار درهم و مالداران ایشان
چهل و هشت درهم یا آنکه مقدار جزیه غیر معین است و تعیین آن به رای امام منوط است اقرب قول دوم است
چه او مناسب مصلحت وقت و حال ایشان و آنچه در حدیث مذکور از تعیین وارد شده برای آنست
برای آنکه رای حضرت امیرالمؤمنین در آن وقت مصلحت بر آن قرار گرفته بود و اگر در اثنای
سال بعضی از این دو طائفه مسلمان شوند جزیه ایشان ساقط است شرط دوم التزام

نمودن احکام مسلمانان است شرط سوم آنکه آنچه منافات با امان دارد نکنند مثل عزم کردن بر حرب مسلمانان
و معاونت و مدد مشرکان و این سه شرط اگر خلل رسانند حربی میشوند خواه در عقد جزیه با امام نکردن
اینها را شرط کرده باشد و خواه نکرده باشند و خواه عمداً کرده و خواه سهواً شرط چهارم آنکه زنا با زنان
مسلمانان نکنند و نکاح از زنان مسلمانان نکنند شرط پنجم آنکه ترک فتنه کردن کنند یا آنکه مسلمانان از راه
نبرند شرط ششم آنکه ترک راه زدن مسلمانان کنند شرط هفتم آنکه جاسوسان کفار را در خانه راه ندهند و
کفار را به اسرار مسلمانان عالم نسازند و بکفار چیزی ننویسند از اخبار مسلمانان شرط هشتم آنکه مردان مسلمانان
و زنان مسلمانان را نکشند و این پنج شرط اگر در عقد جزیه با امام شرط کرده باشند و یا آنها عمل نکنند حربی
میشوند شرط نهم آنکه سب حق سبحانه و تعالی و رسول صلی الله علیه و آله نکنند و استخفاف به دین و کتاب مسلمانان نکنند
چه اگر العیاذ بالله سب از ایشان واقع شود واجب القتل میشوند و ترک استخفاف دین اگر شرط
کرده باشند بخلاف آن حربی میشوند شرط دهم آنکه اظهار منکرات در شهر اسلام نکنند چون شراب
و گوشت خوک خوردن و نکاح کردن مادر و خواهر و غیر اینها شرط یازدهم آنکه احداث عبادتخانها
نکنند در دیار اسلام و آواز خود را در خواندن کتابهای خود بلند نسازند و ناقوس نزنند و خانهای
خود را بلندتر از خانهای مسلمانان یا برابر نسازند بلکه پست‌تر سازند و این شروط اگر خلل رسانند
و در عقد جزیه شرط کرده باشند که اینها را نکنند حربی میشوند شرط دوازدهم آنکه بطریقی بگردند که از
مسلمانان ممتاز شوند باین که لباس ایشان غیر لباس مسلمانان باشد و یا چاروای سواری ایشان غیر
چاروای سواری مسلمانان باشد و بر یک طرف سوار شوند یعنی هر دو پای خود را بر یک جانب انداخته و بر
اسپ سوار نشوند و بر زین سوار نشوند و شمشیر و سلاح بر خود نبندند و زنار بر میان نه بندند و
زنان ایشان نیز بنوعی بگردند که از زنان مسلمانان ممتاز شوند و در جاده راه نروند بلکه از جاده منحرف شوند
و لقب و کنیت برسم خود نگذارند و این شروط دوازده را مجتهدین ذکر کرده اند الا در حدیث مذکور
نیست و جایز نیست ذمی را که در حجاز توطن کند و مراد از حجاز مکه و مدینه و طائف و حوالی آنهاست
و اگر بگذرند و توطن نکنند جایز است و جایز نیست ایشان را مصحف خریدن و اگر بخرند مالک آن
نمیشوند و بعضی از مجتهدین احادیث را بآن ملحق کرده و بعضی از مجتهدین آنرا انکار کرده‌اند طائفه سوم که
قتال کردن با ایشان واجب است باغیان و خوارج اند و ایشان طائفه اند که از امام زمان

گردانیده و باغی شده باشد و قتال با ایشان واجبست تا آنکه با امام بگردند یا کشته شوند و هرگاه متفرق
شوند خالی از آن نیست که گروهی دیگر سوای آنهائی که بجنگ آمده باشند خواهد بود یا نه بر تقدیر اول واجبست
که ایشان را بکشند و گریخته های ایشان را از عقب بروند و بگیرند و بکشند و بر تقدیر ثانی احتیاج باینها
نیست بلکه در وقتیکه شکست خورند و گریختند کافیست و باجماع مجتهدین فرزندان این طائفه را و زنان
ایشان را مالک نمیشوند و همچنین مالک نمی شوند چیزی از مالهای این طائفه را که در لشکرگاه نباشد خواه
قابل نقل و تحویل باشد خواه نباشد و در مالهای ایشان که در لشکرگاه است میانه مجتهدین خلافست
که آیا لشکری مالک آن میشوند یا نه اصح آنست که مالک آن نمیشوند فصل چهارم در کیفیت جهاد
کردن با کفّار بدانکه بجهاد با کفّار کردن بیست و هفت امر متعلّق است سه امر واجب و ده امر حرام و شش امر
سنّت و هشت امر مکروه و اما سه امر واجب اوّل دعوت باسلام کردن است زیرا که جائز نیست ابتدا
بقتال کردن با کفّار مگر بعد از آنکه امام یا نائب امام ایشان را بشهادتین یعنی اقرار بوحدانیت خدا تعالی
و بعدل او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین و اولادش علیهم السلام و جمیع شرایع و احکام آن دعوت کنند
و اگر مسلمانی بی آنکه امام کفّار را دعوت باسلام نماید یکی از ایشان را بکشد گناه دارد و امّا قصاص و دیت
بر او نیست و این دعوت لازم است جماعتی را که دعوت بایشان نرسیده باشد و عالم ببعثت رسول خدا
صلعم نبوده باشند امّا جماعتی را که دعوت بایشان رسیده باشد و عالم ببعثت رسول خدا باشند لازم
نیست لیکن سنّت است دوّم مبارزت نمودن هرگاه امام التزام نماید بر آن امر سوّم ابتدا بقتال
دشمن نزدیک کردن مگر آنکه از دشمنان دورترین بیشتر باشد یا با دشمنان نزدیک امام جهت مصلحت صلح
کرده باشد و بعضی این را سنّت میدانند و امّا آن ده امری که حرام است اوّل در چهار ماه حرام قتال
کردن و آنها رجب و ذیقعده و ذی حجّه و محرّم است و بدین سبب این چهار ماه را ماه های حرام گویند و
جهاد کردن درین ماهها با جماعتی حرام است که حرمت این ماهها را بدانند پس اگر جماعتی که حرمت این
ماهها را بدانند و با مسلمانان حرب کنند با ایشان جنگ کردن درین ماهها حرام نیست دوّم مبارزت
نمودن با منع امام سوّم گریختن از جنگ دشمنان که زیاده بر دو مثل مسلمانان نباشند اگرچه گمان باشد که
کشته می شود بعد از آنکه صفها آراسته شده باشد مگر آنکه قصد داشته باشد که بدشمنان حیله کند مثل آنکه
پشت بآفتاب کند یا بر بلندی بر آید یا خود را بجائی کشاند که آب در آن باشد یا سنان را بپشته کشد

یا در گریختن غرضش آن باشد که بجماعتی دیگر از مسلمانان ملحق شود و اگر زیاده بر دو مثل باشد باجماع فقها
ایستادن واجب نیست اما اگر گمان فتح داشته باشند درین صورت جهاد سنت است چهارم کشتن
زنان کفار را اگرچه معاونت کفار کنند و همچنین حرام است کشتن اطفال ایشان و دیوانه های
ایشان پنجم کشتن پیره مردان ایشان که از جنگ کردن و تدبیر کردن ایشان مایوس باشند اما کشتن بندگان
ایشان هرگاه جنگ کنند لازم است ششم گوش و بینی بریدن ایشان را هفتم غدر کردن با ایشان
یعنی بعد از آنکه امام ایشان را امان داده باشد از کشتن هشتم غلول کردن یعنی چیزی از غنیمت
پنهان کردن نهم جنگ کردن با کفار بعد از صلح دهم زهر در آب عدو ریختن هرگاه بغیر آن دفع ممکن
باشد و بعضی از مجتهدین آنرا مکروه میدانند و بعضی گفته اند که اگر گمان هست که در آن دیار مسلمانی
هست حرام است و اما آن شش امری که سنت است اول آنکه در وقت بهم رسیدن دو صف
جهت قتال این دعا بخوانند که حضرت رسالت پناه صلعم میخواند اللهم منزل الکتاب
سریع الحساب مجری السحاب اهزم الاحزاب یا صریخ المکروبین یا مجیب دعوة
المضطرین یا کاشف الکرب العظیم اکشف کربی وغمی فانک تعلم حالی وحال
اصحابی فاکفنی بقوتک عدوی دوم آنکه قتال در وقت زوال آفتاب باشد در حالت
اختیار و بعد از گزاردن نماز پیشین و عصر چرا که در آن وقت درهای آسمان گشاده است و فتح
و نصرت و رحمت نازل میشود و نزدیک بشب است و کمتر کشتن واقع میشود و اگر کسی از جنگ بگریزد
از مسلمانان خلاص میشود سوم آنکه امام در راه رفتن لشکر را تعجیل نه نماید بلکه مدارا نماید چهارم آنکه
با صاحب تدبیران لشکری مشورت نماید پنجم آنکه اختیار منزلگاهی نماید که آب و علف در او بسیار
باشد ششم آنکه اگر چارپایی از لشکر مانده شود بارهای ایشان را بار کند اگر چاره و اندیشه باشد
و جایز است قتال کردن بهر نوع که ممکن باشد و در فتح چون خراب کردن منزلهای کفار
و قلعه ایشان و سنگ انداختن به منجنیق بر ایشان و منع کردن از تردد قافله بسوی ایشان
و کشتن ایشان اگرچه در میان ایشان زنان و اطفال و پیران و اسیران مسلمان کشته
شوند و ایشان را بآتش سوزانیدن و بریدن درختهای ایشان و منع کردن آب را
از ایشان باتفاق جایز است و در روایتی از امیر المؤمنین وارد شده که منع کردن آب حلال

نیست و بعضی از مجتهدین حمل کرده اند این روایت را بر آنکه حلال نیست زهر در آب ایشان ریختن بی احتیاج
امّا آن هشت امری که مکروه است اوّل بدست خویش پدر کافر خود را کشتن دوّم شبیخون بر سر عدو بردن
بغیر حاجت سوّم پیش از زوال آفتاب قتال کردن بغیر حاجت چهارم چاروا های خود را پی کردن به مصلحت
اگر چه از رفتن باز مانده باشد و با مصلحت کشتن بهتر است امّا پی کردن چاروا های کافران جائز است
چه آن سبب ضعف ایشان میشود پنجم مبارزت نمودن بی اذن امام و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
ششم نگاه داشتن اسیر جهت کشتن و چیزی باو ندادن تا آنکه بمیرد و در حدیث وارد شده که حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و آله هیچ کس را باین طریق نکشته الّا عقبة بن ابی معیط را هفتم هرگاه فتح بغیر خراب
کردن قلعه‌ها و منازل ایشان ممکن باشد خراب کردن آنها و آب بر ایشان سر دادن و ایشان را بآتش
سوختن و بریدن درختهای ایشان را بی احتیاج خصوصاً درخت خرما نیز مکروه است هشتم
کشتن چاروا های ایشان را بعد از آنکه جنگ تمام شده باشد امّا در حال جنگ جائز است چنانچه گذشت
فصل پنجم در امان دادن کفّار بدانکه احاد مسلمانان را جائز است که احاد کافران را امان دهند
و غلام مسلمانان و زنان ایشان را جائز است که کافران را امان دهند امّا امان دادن دیوانه
و نابالغ و مسلمانی که باکراه کافران را امان دهند و کسی که عقل او بخوردن شراب یا خواب یا
خوردن داروی بیهوشی رفته باشد صحیح نیست و اسیران مسلمان که در دست کفّار باشند بی اکراه
بعضی از کفّار را امان دهند صحیح است و همچنین امان دادن تاجران مسلمانان که بدیار کفر تردد می نمایند
و مسلمانانی که کفّار ایشان را بجبر گرفته باشند هر کفّار را صحیح است بشرطیکه امان دادن در دیار
کفر واقع شده باشد و هرگاه یکی از مسلمانان ادعا نماید که یکی از کفّار را امان داده و ممکن باشد یعنی
پیش از آن باشد که گرفتار شده باشد قولش قبول است و اگر بعد از آنکه گرفتار شده باشد ادعا نماید
قولش درست نیست و امان را دو لفظ است اوّل أجَرْتُكَ یعنی امان دادم ترا دوّم
آمَنْتُكَ یعنی امان دادم ترا و آنچه صریحاً دلالت بر این حکم کند این دو لفظ دارد مثل
آنکه گوید أذْمَمْتُكَ یعنی امان دادم ترا یا آنکه گوید أنْتَ فِي ذِمَّةِ الْإسْلَامِ یعنی تو در امان
اسلامی و اگر چیزی بنویسد که دلالت کند بر آنکه نوشتن نقد امان واقع شده صحیح است خواه
نوشته شده بلغت عربی باشد خواه بفارسی مثل آنکه نوشته باشد مترس و همچنین اگر اشارت کند

بطریقی که امان اتی و مفهوم گردد و هرگاه که امان داده شود واجبست وفا کردن بآن بهر طریقی که شرط شده باشد بشرطیکه متضمن نامشروع نباشد و آنچه کفار را بگمان امان بدار دلی بسبب آن داخل بلاد اسلام شوند واجبست که ایشان را نکشند و بگذارند که بمنزلهای خویش باز روند و وقت امان دادن پیش از گرفتار شدنست پس اگر امان دادن بعد از گرفتار شدن ایشان واقع شود صحیح نیست و امام را بعد از گرفتار شدن از کفار و غلبه بر ایشان امان دادن جائز است فصل ششم در صلح کردن با کفار بدانکه هرگاه امام مصلحت در صلح کردن بیند و ترک جنگ را با ایشان صلاح داند جائز است که با ایشان صلح کند و میباید که صلح زیاده از یک سال نباشد و اگر مسلمانان بسیار ضعیف باشند تا ده سال جائز داشته اند و اصح آنست که آن بمقدار وقت که امام مصلحت در ان داند صلح جائز است و اگر در صلح محتاج بدادن چیزی باشند یا دادن آنچیز واجبست یا نه میانه مجتهدین خلافست و قول اقرب آنست که واجب نیست و متولی عقد صلح غیر از امام و نائب او کسی دیگر نمیتواند شد یعنی همچنان که هر یک از مسلمانان را جائز بود که هر یک از کفار را امان دهد صلح همچنان نیست و هرگاه امام با کفار صلح کند واجبست بر او که کفار را امان دهد و مالهای ایشان را نگاه دارد و هر شرط مشروع که در صلح واقع شود وفا بآن باید نمود و اگر امام بعد از آنکه با کفار صلح کند بمیرد بر امامی که بعد از و است لازم است که وفا بشرطهای او نماید و هرگاه کفار کاری کنند که منافی صلح باشد صلح باطل میشود و هرگاه بعضی از ایشان کاری کنند که منافی صلح باشد نسبت با ایشان صلح باطل است و هرگاه با امام ظاهر شود که کفار صلح را بهم خواهند زد یا از ایشان خیانتی خواهد شد جائز است که صلح را بر طرف کند بشرطیکه مجرد گمان نباشد بلکه ظن او غالب باشد و هرگاه میانه کفاری که با ایشان امام صلح کرده نزاع واقع شود و با امام رفع نمایند و امام بطریق اسلام میانه ایشان حکم نماید و اگر یهودان و نصاری رفع دعوی خود را با امام نمایند امام مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم نماید یا از ایشان اعراض کند و جواب ایشان ندهد فصل هفتم در بیان غنیمت و احکام آن و کیفیت قسمت آن میانه جهاد کنندگان بدانکه غنیمت مالی است که جهاد کنندگان بسبیل قهر و غلبه گرفته باشند و آن سه قسم است اول آنچه قابل نقل و تحویل باشد چون اثاث البیت و آنچه بدان ماند مانند رخت پوشیدنی و عمامه و سلاح چون شمشیر و نیزه و زره و سپر و اسبی که بر و سوار باشد یا در معرکه در دست داشته باشد یکسانی تعلق دارد که ایشان را کشته باشند

اما انگشتری و میان بند و همیان کفار تعلق بکشته های ایشان دارد یا نه میانه مجتهدین خلاف است
اقرب آنست که تعلق بکشته ها دارد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر امام شرط کرده باشد که هر چه از کشته
باشد از دست و الا داخل غنیمت است و غنیمت را جدا از آنکه جمع کرده باشند اول جعلی باید که امام قرار داده
جماعتی را که بجهت مصلحت گرفته باشد بدهد و اجرت نگاهدارنده چارپایان و علف ایشان را از دست
احتیاج بیرون کند آنگاه خمس آن را بمستحقان رساند آنگاه بزنان و اطفال و غلامان و کافران که بمدد
مسلمانان آمده باشند و در جنگ حاضر باشند آنچه صلاح داند بدهد بشرط آنکه کمتر از حصهٔ جهاد کنندگان
باشد و بعضی از مجتهدین برآنند که اگر آقا غلام خود را اذن دهد که بجهاد رود او نیز داخل جهاد کنندگان
و موافق ایشان حصه می برد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غلام اسپ داشته باشد یک سهم
جهت اسپ با آقای او میدهند و کمتر از یک سهم بغلام دهند و غلامی که او را مدبر کرده باشند یعنی آقای
او گفته باشد که بعد از فوت او آزاد باشد اگر پیش از آخر شدن جنگ آقای او کشته شود و ثلث
مال آقا برابر قیمت او باشد از ثلث مال آقا آزاد میشود و نیز حصه از غنیمت مساوی جهاد
کنندگان می برد آنگاه امام غنیمت را میانه جهاد کنندگان مسلمانان که در جنگ حاضر باشند اگرچه
جنگ نکرده باشند یا پیش از قسمت غنیمت لاحق شوند قسمت نماید بدین نحو که کسی را که صاحب
یک اسپ است اگرچه در جنگ باو محتاج نباشد یا جنگ در دریا کرده باشد دو سهم دهند و اگر زیاده
از یک اسپ داشته باشد سه سهم دهند و پیاده را یک سهم دهند و اگر جماعتی یک اسپ داشته
باشند و بنوبت بر وی سواری کنند در جنگ هر یکی را سهمی دهند آنگاه یک سهم اسپ را میان ایشان
قسمت نمایند و اگر اسپ شخصی پیش از آخر شدن جنگ و جمع کردن غنیمت بمیرد یا کشته شود حصهٔ او [illegible]
و اگر شخصی بعد از جمع کردن غنیمت بمیرد حصه اش تعلق بورثه دارد [illegible] قسمت [illegible]
در دیار کفار واقع شود و تاخیر قسمت بعید نکرده است و سنت است که [illegible] قسمت با جماعتی که
نزدیک بحضرت رسالت پناه صلعم باشند و اگر در نزدیکی مساوی باشند [illegible] ایشان [illegible]
باشد و بعد از ایشان انصار را مقدم دارد و بعد از آن اعراب را و بعد از آن عجم را و امام
را میرسد که جهت خود آنچه خواهد برگزیند چون کنیزان خوب و متاعهای نفیس که تعلق بپادشاهان داشته
باشد قسم دوم آنچه قابل نقل و تحویل نباشد چون شهرها و دیهها و زمینها و درختان و خانه ها [illegible]

[illegible]

مانند بقهر و غلبه گرفته باشد و در وقت جنگ آبادان باشد بعد از اخراج خمس از آنها یا از حاصل آنها آنچه
ماند تعلق بمسلمانان دارد و مخصوص بجهاد کنندگان نیست و متولی آن امام یا نائب او ست که حاصل
آنرا صرف مصالح مسلمانان نماید چون حفظ سرحدها و بستن پلها و معونت جهاد کنندگان و احتیاج عالمان
شهرها و قاضیان ولایتها و موذنان و آنچه بدینها ماند فروختن و وقف نمودن و هبه کردن اینها جایز
نیست و آنچه از اینها در وقت جنگ خراب باشد یا بی آنکه جنگ کنند بدست آید مخصوص امام است
و لشکری را در آن دخلی نیست و آنچه بدست لشکریان افتد که بی اذن امام بجنگ رفته باشد آن نیز تعلق
با امام دارد قسم سوم اسیرانی اند که در جنگگاه بدست افتند و اطفال و زنان ایشان بمجرد اسیر گشتن
ملک کسی میشوند که ایشان را گرفته باشد و کشتن ایشان جایز نیست و اما مردان بالغ ایشان
اگر در وقت جنگ بدست افتند امام مخیر است میانه کشتن ایشان و بریدن دست و پای ایشان
و انداختن تا خون ایشان بخورد تا بمیرند و اگر بعد از جنگ بدست آیند و مسلمان شوند کشتن ایشان
جایز نیست و الا امام مخیر است میانه منت نهادن و سر دادن و فدیه گرفتن و آزاد کردن خاتمه
در بیان امر و نهی منکر بدانکه امر بفعل نیک واجب چون نماز واجب واجبست و بفعل نیک
سنت چون نماز سنت سنت است و نهی کردن از فعل منکر یعنی قبیح چون زنا و امثال آن واجبست و نهی
کردن از فعل مکروه سنت است و در این هر دو ثواب بسیار است و واجب بودن امر معروف
و نهی منکر اجماعیست هیچیک از مجتهدین را در وجوب این هر دو خلافی نیست اما میانه مجتهدین خلافست
که آیا وجوب این بسبب عقل است یا بسبب شرع اقوی قول دوم است و نیز میانه مجتهدین خلافست
که آیا واجب کفائی است چون جمعی بآن قیام کنند از دیگران ساقط است یا بر همه کس واجبست تا آنکه
قبول کنند اقوی قول دوم است و تا پنج شرط بهم نرسد واجب نمیشود اول کسیکه امر بفعل نیک و نهی از فعل بد میکند
می باید که بالغ و عاقل باشد دوم آنکه بداند فعل نیک نیک است و فعل بد بد است تا آنکه ایمن باشد
از غلط کردن سوم آنکه بداند که اگر امر کند یا نهی کند در آن شخص اثر میکند پس اگر داند که اثر نمیکند واجب
نیست چهارم آنکه آن شخص که اراده دارد فعل نیک را ترک سازد یا نهی او کند از فعل بد مصر
باشد که فعل نیک را نکند و فعل بد را بکند پس اگر توبه کرده باشد امر یا نهی او واجب نیست پنجم آنکه امر بفعل
نیک و نهی از فعل بد مستلزم ضرر یا مفسده او یا ضرر مسلمانان نباشد پس اگر معلوم ضرر یا مفسده باشد

واجب نیست و بعد از آنکه این شرط متحقق شود هرگاه شخصی داند که بمجرد اظهار آزردگی ترک میکند واجب نیست
و همچنین اگر داند که باظهار کراهیت برطرف نمیکند بلکه بدوری کردن از و برطرف میکند واجبست که دوری
کند از و و اگر بداند که باینها برطرف نمیشود تا آنکه بزبان اظهار نکند واجبست که بزبان اظهار کند و وعظ گوید
و نصیحت کند او را بنرمی و اگر بنرمی برطرف نکند سخنان درشت گوید تا آنکه ترک کند و اگر داند که با این هم برطرف
نکند الا بزدن واجبست که او را بزند و اگر داند که بزدن برطرف نمیکند و محتاج بآنست که عضوی
را از و مجروح بسازند یا او را بکشند آیا جائز است یا نه سید مرتضی رضی الله عنه برین است که جائز است
حتی بی اذن امام و اصح آنست که محتاج باذن امام است و مجتهدین خلافست میانه مجتهدین که
اقامت حدود بی اذن امام جائز است یا نه اما در حالت غیبت امام بعضی از مجتهدین برین رفته اند که
آقا غلام خود را می تواند حد زد هرگاه مشاهده کند یا غلام اقرار کند یا گواهان عادل گواهی دهند
که غلام کاری کرده که مستحق حد شده باشد بشرطیکه ضرر بر نفس یا مال یا به یکی از مسلمانان نرسد و همچنین
بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر حد پسر خود میتواند زد و شوهر بهمه زن خود خواه شوهر و زن هر دو
آزاد باشند و خواه بنده یا یکی بنده باشد و فرقی نیست میانه رجم و جلد و بعضی از مجتهدین رجم را
تجویز نکرده اند و شرط [illegible] ست در زن آنکه دخول باو کرده باشد و آیا می باید که زن بنکاح دائم باشد
یا آنکه متعه نیز این حکم دارد میانه مجتهدین درین باب خلافست اقرب آنست که در متعه نیز
این حکم جائز است و میانه مجتهدین خلافست که آقای غلام و پدر و شوهر هرگاه فقیه جامع الشرائط
باشند می توانند حد زد یا مطلقا جائز است ایشانرا اصح آنست که مطلقا جائز است چه این
تخصیص معنی ندارد چرا که فقیه جامع الشرائط چنانچه مذکور خواهد شد می تواند مطلقا که حد بزند و
خلافست میانه مجتهدین که آیا در حال غیبت امام مجتهد می تواند اقامت حدود کرد اقوی
آنست که می تواند بشرطیکه مستلزم قتل و جرح نباشد

باب هشتم

در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله
علیه و علیهم و ایام مولود و وفات ایشان و در آن چهار فصل است فصل اول در ثواب زیارت
هر یک از ایشان بدانکه سنت موکده است [illegible]

و در بعضی احادیث وارد شده که امام جبر و قهر مردان را بزیارت میدارد اگر ترک کنند زیارت
را زیرا که مستلزم جفاست چنانچه در حدیث رسول ص وارد شده که آن کسی که حج کند و زیارت من نکند
... بمن جفا کرده بهر صورت محشور آید و جفا بحضرت رسالت حرام است و آنحضرت فرموده
که هر که زیارت من کند روز قیامت واجب میشود شفاعت من او را و هر گاه شفاعت من او را
واجب شد ... که به بهشت رود و هم آنحضرت فرمود که آنکسانی که زیارت قبر من کنند بعد از
فوت من چنانست که هجرت کرده باشند از دار کفر بسوی من و اگر استطاعت آمدن نداشته باشند
از دور سلام بفرستند که بمن میرسد و هم از آنحضرت منقول است که خطاب بحضرت امام حسین کرده که ای
فرزند هر کس که مرا در حیات و ممات زیارت کند یا پدر ترا زیارت کند یا برادر ترا زیارت کند یا ترا که
حسینی ... برادر روز قیامت زیارت کنم و خلاص سازم او را از گناهان و هم از آنحضرت منقول است
که هر امامی را در گردن دوستانش عهدیست و از تمام وفای آن عهد زیارت قبر اوست پس هر کس
که امام را زیارت کند در رغبت در زیارت او کند هر آینه آن امام روز قیامت شفیع او باشد
و هم از آن حضرت منقول است که وقتی حضرت امام حسن ع سوال نمود از و که یا رسول خدا کسی که
زیارت ما کند چه ثواب دارد آنحضرت فرمود که هر کس مرا یا پدرت را یا برادرت را یا ترا در حیات و
ممات زیارت کند هر آینه بر من واجب میشود که او را روز قیامت از آتش دوزخ نگاه دارم و هم از
آنحضرت منقول است که با حضرت ... علیهما السلام خطاب نموده که هر کسیکه بر من یا بر تو که فاطمه
... سلام کند ... روز واجب میشود مرا او را بهشت پس از و سوال نمودند در حال حیات فرمود
که در حیات و ممات و از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع منقول است که هر کس که زیارت کند
حضرت امیر المؤمنین ع را پیاده خدا تعالی بنویسد بعوض هر گامی او را یک حج و یک عمره و هر گاه پیاده
از زیارت او برگردد بهر گامی دو حج و دو عمره بنویسد و آنحضرت فرموده که آن کسی که آنحضرت
را زیارت کند و عارف باشد بحق او که امام مفترض الطاعة است بنویسد جهت او حج مقبول
و عمرهٔ مبروره و بخدا سوگند که آتش دوزخ نمی چشد پاهای که خاک آلوده شده در زیارت
آنحضرت خواه در سواری و خواه در پیاده رفتن و نیز از آنحضرت منقول است که فرموده که هر کس
یکی از ما را زیارت کند چنانست که پیغمبر را زیارت کرده و از حضرت علی بن موسی الرضا

منقولست که خطاب با احمد بن نطی کرده که روز عید غدیر نزد قبر آنحضرت حاضر شو که خدای تعالی می بخشد
دران روز از هر مؤمن و مؤمنه و مسلم و مسلمه گناهان شصت ساله ایشان را و آزاد می سازد ایشان را از
آتش دوزخ دو برابر آنچه در ماه رمضان آزاد می سازد و در شب قدر و در شب فطر و یک درهم تصدق
دران روز برابر هزار درهم است در غیر آن روز و نیکی درین روز صدقه کن به برادران مؤمن خود و
حضرت امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق فرموده در ثواب زیارت حضرت امام حسین که
آنکس که در مشهد آنحضرت حاضر شود و زیارت او کند و دو رکعت نماز بگزارد در دیوان اعمال او حج
مبروری جهت او نوشته شود و اگر چهار رکعت نماز بگزارد حج و عمره نوشته شود و همچنین است هر گاه هر
امامی که اطاعت او واجب باشد زیارت کنند و در زیارت حضرت امام حسین ثواب بسیار است و در بعضی
روایات وارد شده که زیارت او فرض است بر هر مؤمن و مؤمنه و تارک او تارک خدا و رسول است و
باعث عقوق پیغمبر و نقص در ایمان است و واجب است بر هر مالدار هر سال یکبار و آنکسی که یکسال بر او
بگذرد و زیارت او نکند یکسال از عمر او کم میشود و زیارتش عمر را دراز میکند و ایام زیارتش از عمر حساب نمیشود
و به هر گامی حجی مبرور و ثواب هزار غلام که در راه خدا آزاد کنند هست و هر درهمی که دران راه صرف
کنند ثواب دو هزار درهم دارد و هر کسیکه او را زیارت کند و عارف بحق او باشد خدای تعالی
گناهان پیش و آینده او را می بخشد و زیارت او در روز عرفه مقابل بیست حج و بیست عمره مبروره است
با پیغمبر و امام و در بعضی روایات وارد شده که زیارت او در عرفه با عارف بودن بحق او مقابل
حج مقبول است و هزار هزار جهاد است در راه خدای تعالی با پیغمبر و امام و زیارت او در اول رجب
مغفرت گناهانست و در نصف شعبان مصافحه میکنند با او صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و در شب قدر
سبب مغفرت گناهانست و در یکسال جمع کردن زیارت او میان عرفه و فطر و در شب نصف شعبان
معادل هزار حج و هزار عمره مبروره است و قضای هزار حاجت دنیا و آخرت و زیارت او عاشورا
با معرفت بحق او مثل زیارت خداست در عرش او و مراد ازین کلام کنایه از ثواب بسیار و
بزرگی بسیار است مثل کسی که خدا او را بعرش برد و زیارت اربعین یعنی روز بیستم ماه صفر از
علامات ایمانست و زیارت او در هر ماه ثواب هزار شهید دارد از شهدای بدر و هر کس
بر بلندی رود و سر بسوی آسمان کند آنگاه السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک

و رحمة الله و برکاته بگوید ثواب حج و عمره در دیوان اعمال او بنویسند و در روایت وارد شده
که نماز کردن در مشهد آنحضرت هر رکعتی معادل هزار حج و هزار عمره است و هزار بنده که آزاد کنند و هزار
جنگ در راه خدای تعالی با پیغمبر مرسل و یک نماز واجب گزاردن معادل حج است و نماز سنت معادل
عمره و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که میگفتند هر کس که امام جعفر صادق را زیارت
کند هرگز درد چشم نه بیند و بیمار نشود و هیچ بلا مبتلا نمیرد و حضرت صادق فرموده که هر کس مرا زیارت
کند خدای تعالی گناهان او را بیامرزد و فقیر و محتاج نمیرد و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست
که پرسیدند از او که زیارت پدرت مثل زیارت حضرت امام حسین است آنحضرت فرمود که آری فرمود هر که
پدرم را زیارت کند بی‌شبهه حکم آن دارد که حضرت پیغمبر و حضرت امیر المؤمنین را زیارت کرده باشد
و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که فرموده زیارت فرزندم علی پیش خدای تعالی برابر هفتاد حج
مبرور است یا هفتاد هزار حج و از حضرت امام محمد تقی پرسیدند که زیارت پدرت فضلست یا زیارت
حضرت امام حسین فرمود که زیارت پدرم زیرا که پدرم را زیارت نمیکنند مگر خاصان شیعه و مراد بخاصان
شیعه جماعتی اند که بامامت دوازده امام قائل اند چه جماعت ناوسیه که تا حضرت امام جعفر صادق
امام میدانند و واقفیه که تا امام موسی کاظم امام میدانند و کیسانیه که بامامت محمد بن حنفیه قائل
اند و غیر آنها از فرق شیعه زیارت حضرت امام حسین میکنند و زیارت حضرت امام رضا نمیکنند
و بهتر آنست که امام رضا را در رجب زیارت کنند و از حضرت امام رضا منقولست که باحمد بزنطی نوشته
که برسان بشیعه من که زیارت من پیش خدای تعالی مقابل هزار حج مقبول و هزار عمره مقبوله است احمد
بزنطی گوید که از حضرت امام محمد تقی پرسیدم که زیارت پدرت مقابل هزار حج است آنحضرت فرمود مقابل
هزار هزار حج است و از حضرت امام رضا منقولست که هر که مرا درین راه دور زیارت کند او را در سه
موضع یاری کنم آنگاه که نامها از چپ و راست پران شود و هنگام گذشتن او از صراط و هنگام کشیدن
اعمال **فصل دوم در آداب زیارت** بدانکه بیست و یک فعل تعلق بزیارت دارد اول غسل پیش از
دخول مشهد کردن دوم آنکه با طهارت باشد تا داخل شود پس میانه حدثی اگر از او واقع شود اعاده
غسل باید کرد سوم آنکه جامه پاک و نو بپوشد و بدر مشهد بایستد و دعای منقول بخواند و اذن
دخول طلبد پس اگر در آن حال او را رقتی بهم رسد داخل شود و الا انتظاری کشد که هرگاه رقت

سیم چهارم داخل شدن بخضوع و خشوع و در حین دخول پای راست را مقدم دارد و در وقت
بیرون آمدن پای چپ را پنجم آنکه خود را بضریح بچسپاند و بعضی توهم کرده اند که دور ایستادن بهتر
است چه ادب در وی بیشتر است و این غلط است چه در حدیث وارد شده که بضریح تکیه باید کرد و
بوسیدن ضریح جائز است و در بوسیدن آستانها حدیثی وارد نشده اما مجتهدین امامیه برآنند
که جائز است ششم رو بضریح و پشت بقبله کردن در حالت زیارت و زیارت بطریق منقول
کردن چنانچه در ورود آن بعد مذکور میشود و قول السلام علیک کافیست و بعضی از مجتهدین حاضر
شدن آنجا را کافی میدانند هفتم جانب راست روی خود را بضریح نهادن در وقت فارغ
شدن از زیارت و دعا کردن هشتم جانب چپ روی خود را بضریح نهادن و سوال نمودن از
خدا تعالی بحق او و حق صاحب قبر که او را از اهل شفاعت صاحب قبر نهم مبالغه در دعا
کردن و الحاح نمودن دهم ببالین سر آمدن و رو بقبله کردن و دعا کردن یازدهم دو رکعت نماز
زیارت گزاردن بعد از زیارت و اگر زیارت حضرت رسول صلعم باشد سنت است که نماز
زیارت را در میان منبر آنحضرت و قبر او کنند و اگر زیارت حضرات ائمه معصومین باشد در بالین سر
باید کرد و در بعضی اخبار رخصت از ائمه معصومین وارد شده که رو بقبر توان کرد و اگر چه مستلزم پشت
بقبله کردن باشد اما اگر چنان کنند که رو بضریح کنند و پشت بقبله نکنند بهتر است دوازدهم بعد
از نماز زیارت دعای منقول خواندن و آنچه بخاطرش رسد از امور دین و دنیا طلب نمودن و
دعا را جهت جمیع خلائق کردن بهتر است چه آن باجابت نزدیک تر است سیزدهم تلاوت قرآن
نمودن در آن مکان و هدیه کردن ثواب آن بصاحب ضریح چه نفع آن باز باو می رسد و کسب
تعظیم صاحب قبر است چهاردهم احضار قلب در جمیع احوال بحسب استطاعت و توبه کردن
از جمیع گناهان پانزدهم تصدق نمودن بر خدمتگاران و نگاهدارندهای آن مقام و محتاجان
آنجا چه ثواب تصدق در آن مقام مضاعف میشود شانزدهم تعظیم ایشان چه فی الحقیقت تعظیم
ایشان تعظیم صاحب قبر است هفدهم آنکه هرگاه از زیارت برگردد باز بزیارت رود تا در آن شهر است
هجدهم آنکه هرگاه رفتن او نزدیک آید وداع بدعای منقول کند نوزدهم آنکه سوال کند از خدا تعالی
عود بدان مقام را بیستم آنکه در وقت بیرون آمدن از آن مقام روی بضریح کرده پس پس بیرون آید

بست و دیگر آنکه زود بیرون رود و از آن مقام چه حرمت و تعظیم در آن بیشتر است و اشتیاق زودتر بهم میرسد

فصل سوم در بیان زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بدانکه زیارت حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و حضرات ائمه معصومین علیهم الصلوة والسلام بطرق متعدده وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا درین رساله اقتصار رفت بزیارات مختصره جهت هر یک از حضرات که از کتب احادیث معتمده چون کتاب من لا یحضره الفقیه ابن بابویه و کامل الزیارات ابن قولویه و تهذیب حدیث شیخ طوسی و مصباح کبیر و صغیر و غیر آنها از کتب ادعیه و مزار و غیر آن انتخاب شده زیارت حضرت رسالت پناهی بدان وفقک الله تعالی و ایانا که هرگاه اراده داخل شدن مدینه کنی پیش از دخول باید که غسل زیارت حضرت رسالت پناهی صلعم کنی و بآدابی که در فصل سابق مذکور شد از باب جبرئیل داخل مسجد آنحضرت شوی و در بالای سر آنحضرت بایستی روی خود را بقبله کرده پهلوی چپ خود را بجانب ضریح مقدس آنحضرت و پهلوی راست خود را بجانب منبر آنحضرت کن و دعای که ابن عمار بطریق صحیح از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع روایت کرده بخوان

اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُولُ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ وَاَشْهَدُ اَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ رِسَالَاتِ رَبِّكَ وَنَصَحْتَ لِاُمَّتِكَ وَجَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَعَبَدْتَ اللّٰهَ مُخْلِصاً حَتّٰى اَتَاكَ الْيَقِينُ وَدَعَوْتَ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَاَدَّيْتَ الَّذِي عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ وَاَنَّكَ قَدْ رَؤُفْتَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَغَلُظْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ فَبَلَّغَ اللّٰهُ بِكَ اَفْضَلَ وَاَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اسْتَنْقَذَنَا بِكَ مِنَ الشِّرْكِ وَالضَّلَالَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَصَلَوَاتِ مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَاَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَاَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْاَرَضِينَ وَمَنْ سَبَّحَ لَكَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ مِنَ الْاَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ عَلٰى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَاَمِينِكَ وَنَجِيبِكَ وَحَبِيبِكَ وَصَفِيِّكَ وَخَاصَّتِكَ وَصَفْوَتِكَ وَخِيَرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ اَللّٰهُمَّ اَعْطِهِ الدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَآتِهِ الْوَسِيلَةَ مِنَ الْجَنَّةِ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً يَغْبِطُهُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ

قلت وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر
لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحيما اللهم واني اتيتك واتيت نبيك مستغفرا
تائبا من ذنوبي واني اتوجه اليك بنبيك نبي الرحمة محمد صلى الله عليه
وآله يا محمد اني اتوجه بك الى الله ربي وربك ليغفر لي ذنوبي بعد از ان
بنیت زیارت کن که زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سنت قربة الی الله بعد از ان
بگو السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا
صفوة الله السلام عليك يا امين الله السلام عليك يا حجة الله اشهد انك
قد نصحت لامتك وجاهدت في سبيل الله وعبدته مخلصا حتى اتاك اليقين
فجزاك الله افضل ما جزى نبيا عن امته اللهم صل على محمد وآل محمد
افضل ما صليت على ابراهيم وآل ابراهيم انك حميد مجيد آنگاه اگر حاجتی
داشته باشی ضریح مقدس آنحضرت را در پشت خود گذاشته روی خود بقبله کن و دستهای خود را
برداشته از حق سبحانه تعالی طلب نمائی که باجابت مقرون خواهد گردید بعد از ان دعائی را که حضرت
امام زین العابدین علیه السلام میخوانده بخوان اللهم اليك الجأت امري والى قبر محمد
صلى الله عليه وآله عبدك ورسولك اسندت ظهري والقبلة التي رضيت لمحمد استقبلت
اللهم اني اصبحت لا املك لنفسي خير ما ارجو لها ولا ادفع عنها شر ما احذر
عليها واصبحت الامور بيدك ولا فقير افقر مني اني لما انزلت الي من خير فقير
اللهم ارددني منك بخير ولا راد لفضلك اللهم اني اعوذ بك من ان تبدل اسمي
وتغير جسمي او تزيل نعمتك عني اللهم زيني بالتقوى وجملني بالنعم واغمرني
بالعافية وارزقني شكر العافية آنگاه نزد منبر آنحضرت رفته روی و چشمها
خود را بران بمال چه در حدیث وارد شده که مالیدن چشمها بر منبر آن حضرت شفای
چشمها است و در میان منبر و قبر آنحضرت جهت مطالب دنیوی و اخروی دعا کن چه از حضرت
رسالت پناه منقولست که میان منبر و قبر من روضه ایست از ریاض جنت آنگاه دو رکعت
نماز زیارت حضرت کرده بعد از فراغ نماز زیارت تسبیح حضرت فاطمه زهرا کرده جهت مطالب دنیوی و اخروی

نمود دعا کن که با جابت مقرون خواهد شد آنگاه بگو اَللّٰهُمَّ اِنِّی صَلَّیْتُ هَاتَیْنِ الرَّکْعَتَیْنِ هَدِیَّةً مِنِّی اِلٰی سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَسُولِکَ وَ نَبِیِّکَ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلَیْهِ وَ اٰلِهٖ وَ تَقَبَّلْهُمَا مِنِّی وَ اَجْزِنِی عَلٰی ذٰلِکَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِینَ اَللّٰهُمَّ لَکَ صَلَّیْتُ وَ لَکَ رَکَعْتُ وَ لَکَ سَجَدْتُ وَحْدَکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لِاَنَّهُ لَا یَکُونُ الصَّلٰوةُ وَ الرُّکُوعُ اِلَّا لَکَ لِاَنَّکَ اَنْتَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ تَقَبَّلْ مِنِّی زِیَارَتِی وَ اَعْطِنِی سُؤْلِی بِمُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ الطَّاهِرِینَ

فصل چهارم زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

بدانکه مکان قبر حضرت فاطمه زهرا در احادیث اهلبیت مختلف وارد شده چه در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت در گورستان بقیع مدفون شده و در بعضی احادیث وارد شده که قبر آنحضرت میانه قبر حضرت رسالت پناه و منبر او واقع شده و در بعضی از روایات وارد شده که آن حضرت در خانه خود مدفون شده و رئیس المحدثین محمد بن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل کرده که صحیح آنست که آنحضرت در خانه خود مدفون شده و چون بنی امیه مسجد را بزرگ کردند قبر آنحضرت داخل مسجد شده و الحال در پشت خانه که حضرت مدفون اند علامت ضریح مقدس آنحضرت هست پس هرگاه بدانجا رسی بعد از آنکه غسل زیارت آنحضرت کرده باشی بنیت زیارت آنحضرت کن که زیارت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام میکنم سنت قربة الی الله آنگاه بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ نَبِیِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ خَلِیلِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ حَبِیبِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ صَفِیِّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ اَمِینِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ خَیْرِ خَلْقِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ اَفْضَلِ اَنْبِیَاءِ اللّٰهِ وَ رُسُلِهٖ وَ مَلَائِکَتِهٖ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا بِنْتَ خَیْرِ الْبَرِیَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْاَوَّلِینَ وَ الْاٰخِرِینَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا زَوْجَةَ وَلِیِّ اللّٰهِ وَ خَیْرِ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا اُمَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الصِّدِّیقَةُ الشَّهِیدَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الرَّضِیَّةُ الْمَرْضِیَّةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْفَاضِلَةُ الزَّکِیَّةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ الْمَغْصُوبَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ اَیَّتُهَا الْمُضْطَهَدَةُ الْمَقْهُورَةُ اَلسَّلَامُ عَلَیْکِ یَا فَاطِمَةُ بِنْتَ رَسُولِ اللّٰهِ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ

زیارت مختصره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام السلام علیک یا سیدة نساء العالمین السلام علیک یا والدة الحجج علی الناس اجمعین السلام علیک ایتها المظلومة الممنوعة حقها السلام علیک

وبركاته صلى الله عليك وعلى روحك وبدنك أشهد أنك مضيت على بينة من ربك وأن من سرك فقد سر رسول الله ومن جفاك فقد جفا رسول الله ومن وصلك فقد وصل رسول الله ومن آذاك فقد آذى رسول الله ومن قطعك فقد قطع رسول الله لأنك بضعة منه وروحه التي بين جنبيه كما قال عليه أفضل سلام الله وصلواته أشهد الله ورسوله وملائكته أني راض عمن رضيت عنه ساخط على من سخطت عليه متبرئ ممن تبرأت منه موال لمن واليت معاد لمن عاديت مبغض لمن أبغضت محب لمن أحببت وكفى بالله شهيدا وحسيبا وجازيا ومثيبا آنگاه صلوات بر حضرت رسالت پناه صلعم فرستاده دو رکعت نماز زیارت حضرت فاطمه ع بجا آورد و دعائی که مذکور شد بخواند، و چون بگورستان بقیع رسی حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام را زیارت کن و نیت زیارت چنین کن که زیارت حضرت امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام میکنم قربة الی الله آنگاه بگو السلام عليكم أئمة الهدى السلام عليكم أهل التقوى السلام عليكم أيها الحجج على أهل الدنيا السلام عليكم أيها القوام في البرية بالقسط السلام عليكم أهل الصفوة السلام عليكم آل رسول الله السلام عليكم أهل النجوى أشهد أنكم قد بلغتم ونصحتم وصبرتم في ذات الله عز وجل وكذبتم وأسيء إليكم فغفرتم وأشهد أنكم الأئمة الراشدون وأن طاعتكم مفترضة وأن قولكم الصدق وأنكم دعوتم فلم تجابوا وأمرتم فلم تطاعوا وأنكم دعائم الدين وأركان الأرض لم تزالوا بعين الله ينسخكم في أصلاب المطهرين وينقلكم في أرحام المطهرات لم تدنسكم الجاهلية ولم تشرك فيكم فتن الأهواء طبتم وطاب منبتكم أنتم الذين من بكم علينا ديان الدين فجعلكم في بيوت أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه وجعل صلواتنا عليكم رحمة لنا وكفارة لذنوبنا واختاركم لنا وطيب خلقنا بما من علينا من ولايتكم وكنا عنده مسلمين بعلمكم معترفين بتصديقنا إياكم وهذا مقام

الجهلاء

منبتكم

مسمين

من اسرف و اخطا و استکان و اقرّ بما جنی رجا بمقامه الخلاص و ان یستنقذ بکم
مستنقذ الهلکی من النار فکونوا لی شفعاء فقد وفدت الیکم اذ رغب عنکم
اهل الدنیا و اتخذوا آیات الله هزوا و استکبروا عنها آنگاه سر و دستهای خود را
بسوی آسمان کن و این دعا بخوان یا من هو قائم لا یسهو و دائم لا یلهو و محیط
بکل شیء لک المنّ بما وفقتنی و عرفتنی ائمتی علیهم السلام اذ صدّ عنهم
عبادک و جحدوا معرفتهم و استخفوا بحقهم و مالوا الی سواهم و کانت المنة
ومنک علیّ مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت
عندک فی مقامی هذا مذکورا مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت و لا تخیبنی فیما دعوت
بحرمة محمد و آله الطاهرین و صلی الله علی محمد و آل محمد آنگاه دعا کن هر چه خواهی بکن که
مستجاب است آنگاه دو رکعت نماز زیارت هر امامی بگزارد و زیارت قبر عم رسول خدا حمزه
که در جنگ احد شهید شده و در احد مدفون است از جمله مستحبات است پس چون بدانجا رسی بگو
السلام علیک یا عم رسول الله و خیر الشهداء السلام علیک یا اسد الله و
اسد رسوله و اشهد انک قد جاهدت فی سبیل الله و نصحت لرسول الله
وجدت بنفسک و طلبت ما عند الله و رغبت فیما وعد الله و چون بقبور شهدا رسی
بگوی سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار انتم لنا فرط و انا بکم لاحقون
و چون خواهی که وداع حضرت رسالت پناهی کنی باید که غسل کنی و زیارت کنی آنحضرت را بطریقیکه
مذکور شد پس بگوی اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارة قبر نبیک فان توفیتنی قبل
ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما اشهد فی حیاتی ان لا اله الا انت و ان محمدا عبدک و
رسولک و انک اخترته من خلقک ثم اخترت من اهل بیته الائمة الطاهرین الذین
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا فاحشرنا معهم و فی زمرتهم و تحت
لوائهم و لا تفرق بینی و بینهم فی الدنیا و الآخرة یا ارحم الراحمین و چون خواهی
که وداع ائمه بقیع علیهم السلام کنی بطریقیکه مذکور شد زیارت کن ایشان را آنگاه بگو السلام
علیکم ائمة الهدی و رحمة الله و برکاته استودعکم الله و اقرء

ن فما اقسیتنی علیه
ن وجهلوا
ن فکانت
ن ومنک
ن و لا تحرمنی

عَلَیْکُمُ السَّلَامُ آمَنَّا بِاللّٰہِ وَبِالرَّسُوْلِ وَبِمَا جِئْتُمْ بِہٖ وَدَلَلْتُمْ عَلَیْہِ اَللّٰھُمَّ فَاکْتُبْنَا مَعَ
الشَّاھِدِیْنَ اَللّٰھُمَّ لَا تَجْعَلْہُ آخِرَ الْعَھْدِ مِنْ زِیَارَتِیْ اِیَّاھُمْ وَارْزُقْنِی الْعَوْدَ ثُمَّ الْعَوْدَ
ثُمَّ الْعَوْدَ

زیارت حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

بدان وفقک اللہ تعالی
و ایانا کہ ہرگاہ ارادہ زیارت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام کنی در نجف اشرف میباید کہ غسل کنی بہ آدابی
کہ در فصل سابق مذکور شد متوجہ مرقد مطہر آنحضرت شو با آہستگی و سکینہ و وقار تا آنکہ بمرقد مطہر آنحضرت
رسی روی خود را با آنحضرت کردہ پشت بقبلہ کن و نیت چنین کن کہ زیارت حضرت امیر المؤمنین علی
بن ابی طالب علیہما السلام میکنم سنت تقرب بخدا آنگاہ بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَلِیَّ اللّٰہِ اَنْتَ اَوَّلُ
مَظْلُوْمٍ وَاَوَّلُ مَنْ غُصِبَ حَقُّہٗ صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ حَتّٰی اَتَاکَ الْیَقِیْنُ وَاَشْھَدُ اَنَّکَ لَقِیْتَ
اللّٰہَ وَاَنْتَ شَھِیْدٌ عَذَّبَ اللّٰہُ قَاتِلَکَ بِاَنْوَاعِ الْعَذَابِ وَجَدَّدَ عَلَیْہِ الْعَذَابَ جِئْتُکَ
عَارِفًا بِحَقِّکَ مُسْتَبْصِرًا بِشَاْنِکَ مُعَادِیًا لِاَعْدَائِکَ وَمَنْ ظَلَمَکَ اَلْقٰی عَلٰی ذٰلِکَ رَبِّیْ
اِنْ شَاءَ اللّٰہُ اِنَّ لِیْ ذُنُوْبًا کَثِیْرَۃً فَاشْفَعْ لِیْ عِنْدَ رَبِّکَ فَاِنَّ لَکَ عِنْدَ اللّٰہِ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی
جَاھًا وَشَفَاعَۃً وَقَدْ قَالَ اللّٰہُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا یَشْفَعُوْنَ اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی آنگاہ بگو اَلْحَمْدُ
لِلّٰہِ الَّذِیْ اَکْرَمَنِیْ بِمَعْرِفَتِہٖ وَمَعْرِفَۃِ رَسُوْلِہٖ وَمَنْ فَرَضَ طَاعَتَہٗ رَحْمَۃً مِّنْہُ وَتَطَوُّلًا مِّنْہُ وَ
مَنَّ عَلَیَّ بِالْاِیْمَانِ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ سَیَّرَنِیْ فِیْ بِلَادِہٖ وَحَمَلَنِیْ عَلٰی دَوَابِّہٖ وَطَوٰی لِیَ الْبَعِیْدَ
وَدَفَعَ عَنِّی الْمَکْرُوْہَ حَتّٰی اَدْخَلَنِیْ حَرَمَ اَخِیْ نَبِیِّہٖ وَاَرَانِیْہِ فِیْ عَافِیَۃٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ جَعَلَنِیْ
مِنْ زُوَّارِ قَبْرِ وَصِیِّ رَسُوْلِہٖ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ ھَدَانَا لِھٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَھْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ ھَدَانَا اللّٰہُ
اَشْھَدُ اَنْ لَّا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ جَاءَ
بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِہٖ وَاَشْھَدُ اَنَّ عَلِیًّا عَبْدُ اللّٰہِ وَاَخُوْ رَسُوْلِہٖ اَللّٰھُمَّ عَبْدُکَ وَزَائِرُکَ مُتَقَرِّبًا
اِلَیْکَ بِزِیَارَۃِ قَبْرِ اَخِیْ رَسُوْلِکَ وَعَلٰی کُلِّ مَاْتِیٍّ حَقٌّ لِمَنْ اَتَاہُ وَزَارَہٗ وَاَنْتَ خَیْرُ مَاْتِیٍّ وَ
اَکْرَمُ مَزُوْرٍ فَاَسْئَلُکَ یَا اَللّٰہُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیْمُ یَا جَوَادُ یَا وَاحِدُ یَا اَحَدُ یَا فَرْدُ یَا صَمَدُ یَا
مَنْ لَّمْ یَلِدْ وَلَمْ یُوْلَدْ وَلَمْ یَکُنْ لَّہٗ کُفُوًا اَحَدٌ اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاَھْلِ بَیْتِہٖ وَاَنْ
تَجْعَلَ تُحْفَتَکَ اِیَّایَ مِنْ زِیَارَتِیْ فِیْ مَوْقِفِیْ ھٰذَا فَکَاکَ رَقَبَتِیْ مِنَ النَّارِ وَاجْعَلْنِیْ
مِمَّنْ یُسَارِعُ فِی الْخَیْرَاتِ وَیَدْعُوْکَ رَغَبًا وَّرَھَبًا وَاجْعَلْنِیْ مِنَ الْخَاشِعِیْنَ

اللّٰهمّ انّك بشّرتني على لسان نبيّك محمّد فقلت فبشّر عبادي الّذين يستمعون
القول فيتّبعون احسنه وقلت وبشّر الّذين آمنوا انّ لهم قدم صدق عند
ربّهم اللّٰهمّ فانّي بك مؤمن وبجميع انبيائك فلا تقفني بعد معرفتهم موقفا
تفضحني به على رءوس الخلائق بل قفني معهم وتوفّني على التّصديق لهم
فانّهم عبيدك وانت خصصتهم بكرامتك وامرتني باتّباعهم آنگاه نزدیک
مقدس آنحضرت رفته بگو السّلام على محمّد بن عبد اللّٰه امين اللّٰه على رسله
وعزائم امره ومعدن الوحي والتّنزيل الخاتم لما سبق والفاتح لما استقبل
والمهيمن على ذلك كلّه والشّاهد على خلقه والسّراج المنير والسّلام عليه ورحمة
اللّٰه وبركاته اللّٰهمّ صلّ على محمّد واهل بيته المظلومين افضل واكمل وارفع واشرف
ما صلّيت على احد من انبيائك ورسلك واصفيائك اللّٰهمّ صلّ على امير المؤمنين
عبدك وخير خلقك بعد نبيّك واخي رسولك ووصيّ رسولك الّذي انتجبته من
خلقك والدّليل على من بعثته برسالاتك وديّان الدّين بعدلك وفصل قضائك
بين خلقك والسّلام عليه ورحمة اللّٰه وبركاته اللّٰهمّ صلّ على الائمّة من ولده القوّامين
بامرك من بعده المطهّرين الّذين ارتضيتهم انصارا لدينك وحفظة لسرّك وشهداء
على خلقك واعلاما لعبادك ما استطعت السّلام على الائمّة المستودعين السّلام
على خالصة اللّٰه من خلقه السّلام على الائمّة المتوسّمين السّلام على المؤمنين الّذين
قاموا بامرك وآزروا اولياء اللّٰه وخافوا لخوفهم السّلام على ملائكة المقرّبين آنگاه
بگو السّلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة اللّٰه وبركاته السّلام عليك يا حبيب اللّٰه
السّلام عليك يا صفوة اللّٰه السّلام عليك يا وليّ اللّٰه السّلام عليك يا حجّة اللّٰه السّلام
عليك يا عمود الدّين ووارث علم الاوّلين والآخرين وصاحب الميسم والصّراط المستقيم
اشهد انّك قد اقمت الصّلوة وآتيت الزّكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر
واتّبعت الرّسول وتلوت الكتاب حقّ تلاوته وجاهدت في اللّٰه حقّ جهاده ونصحت للّٰه
ولرسوله وجدت بنفسك صابرا محتسبا ومجاهدا عن دين اللّٰه موقّيا لرسول اللّٰه

طالباً ما عند الله راغباً فیما وعد الله ومضیت للذی کنت علیه شهیداً وشاهداً
ومشهوداً فجزاک الله عن رسوله وعن الاسلام واهله افضل الجزاء لعن الله من قتلک
ولعن الله من خالفک ولعن الله من افتری علیک وظلمک ولعن الله من غصبک ومن
بلغه ذلک فرضی به انا الی الله منهم بریٔ لعن الله امة خالفتک وامة جحدت ولایتک
وامة تظاهرت علیک وامة قتلتک وامة حادت عنک وخذلتک الحمد لله الذی
جعل النار مثواهم وبئس الورد المورود وبئس ورد الواردین وبئس الدرک المدرک
اللهم العن قتلة انبیائک وقتلة اوصیاء انبیائک بجمیع لعناتک واصلهم حر نارک
اللهم العن الجوابیت والطواغیت والفراعنة واللات والعزی والجبت وکل ند یدعی
من دون الله وکل مفتر علی الله اللهم العنهم واشیاعهم واتباعهم واولیاءهم و
اعوانهم ومحبیهم لعناً کثیراً آنگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة امیرالمؤمنین آنگاه
سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة الحسن والحسین آنگاه سه مرتبه بگو اللهم العن قتلة الائمة
آنگاه بگو اللهم عذبهم عذاباً لا تعذب به احداً من العالمین فضاعف علیهم عذابک
بما شاقوا ولاة امرک واعد لهم عذاباً لم تحله باحد من خلقک اللهم وادخل
علی قتلة انصار رسولک وقتلة انصار امیرالمؤمنین وعلی قتلة انصار الحسن و
قتلة انصار الحسین وقتلة من قتل فی ولایة آل محمد اجمعین عذاباً مضاعفاً فی
اسفل درک من الجحیم ولا یخفف عنهم من عذابها وهم فیها مبلسون ملعونون
ناکسوا رؤسهم عند ربهم قد عاینوا الندامة والخزی الطویل لقتلهم عترة انبیائک
ورسلک واتباعهم من عبادک الصالحین اللهم العنهم فی مستسر السر وظاهر العلانیة فی
سمائک وارضک اللهم اجعل لی لسان صدق فی اولیائک وحبب الیّ مشاهدهم
ومستقرهم حتی تلحقنی بهم وتجعلنی لهم تبعاً فی الدنیا والآخرة یا ارحم الراحمین
آنگاه در بالای سر آنحضرت بنشین و بگو سلام الله وسلام ملائکته المقربین والمسلمین
لک بقلوبهم والناطقین بفضلک والشاهدین علی انک صادق امین
صدیق علیک یا مولای السلام من الله علی روحک وبدنک اشهد انک

أَنَّكَ طُهْرٌ طَاهِرٌ مُطَهَّرٌ مِنْ طُهْرٍ طَاهِرٍ مُطَهَّرٍ أَشْهَدُ لَكَ يَا وَلِيَّ اللهِ وَوَلِيَّ رَسُولِهِ
بِالْبَلَاغِ وَالْأَدَاءِ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ حَبِيبُ اللهِ فَإِنَّكَ بَابُ اللهِ وَأَنَّكَ وَجْهُ اللهِ
الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَأَنَّكَ خَلِيلُ اللهِ وَأَنَّكَ عَبْدُ اللهِ وَأَخُو رَسُولِهِ أَتَيْتُكَ وَافِداً لِعَظِيمِ
حَالِكَ وَمَنْزِلَتِكَ عِنْدَ اللهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَيْتُكَ مُتَقَرِّباً إِلَى اللهِ
تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ بِزِيَارَتِكَ فِي خَلَاصِ نَفْسِي مُتَعَوِّذاً بِكَ مِنْ نَارٍ اسْتَحَقَّهَا مِثْلِي بِمَا جَنَيْتُ
عَلَى نَفْسِي أَتَيْتُكَ انْقِطَاعاً إِلَيْكَ وَإِلَى وَلَدِكَ الْخَلَفِ مِنْ بَعْدِكَ عَلَى تَزْكِيَةِ الْحَقِّ فَقَلْبِي لَكُمْ
مُسَلِّمٌ وَأَمْرِي لَكُمْ مُتَّبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ وَأَنَا عَبْدُ اللهِ وَمَوْلَاكَ فِي طَاعَتِكَ
الْوَافِدُ إِلَيْكَ أَلْتَمِسُ بِذَلِكَ كَمَالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَنْتَ مِمَّنْ أَمَرَنِيَ اللهُ
بِصِلَتِهِ وَحَثَّنِي عَلَى بِرِّهِ وَدَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ وَهَدَانِي لِحُبِّهِ وَرَغَّبَنِي فِي الْوِفَادَةِ إِلَيْهِ
وَإِلَى طَلَبِ الْحَوَائِجِ عِنْدَهُ وَأَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتٍ يَسْعَدُ مَنْ تَوَلَّاكُمْ وَلَا يَخِيبُ مَنْ أَتَاكُمْ وَلَا
يَخْسَرُ مَنْ يَهْوَاكُمْ وَلَا يَسْعَدُ مَنْ عَادَاكُمْ لَا أَجِدُ أَحَداً أَفْزَعُ إِلَيْهِ خَيْراً لِي مِنْكُمْ أَنْتُمْ
أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعَائِمُ الدِّينِ وَأَرْكَانُ الْأَرْضِ وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ اللَّهُمَّ لَا
تُخَيِّبْ تَوَجُّهِي بِرَسُولِكَ وَآلِ رَسُولِكَ وَاسْتِشْفَاعِي بِهِمْ اللَّهُمَّ أَنْتَ مَنَنْتَ عَلَيَّ
بِزِيَارَةِ مَوْلَايَ وَوِلَايَتِهِ وَمَعْرِفَتِهِ فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْتَصِرُ بِهِ وَيَنْصُرُهُ وَمُنَّ عَلَيَّ
بِنَصْرِي لِدِينِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْيَى عَلَى مَا حَيِيَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ وَأَمُوتُ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ آنگاه
دو رکعت نماز در بالای سر بگزارد و دعا کن جهت مطالب دنیوی و اخروی که محل اجابت دعا
است بعد از آن بگو اَللَّهُمَّ صَلَّيْتُ هَاتَيْنِ الرَّكْعَتَيْنِ هَدِيَّةً مِنِّي إِلَى سَيِّدِي وَمَوْلَايَ
وَوَلِيِّكَ وَأَخِي رَسُولِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدِ الْوَصِيِّينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْهُمَا مِنِّي وَاجْزِنِي عَلَى ذَلِكَ جَزَاءَ الْمُحْسِنِينَ
اللَّهُمَّ لَكَ صَلَّيْتُ وَلَكَ رَكَعْتُ وَلَكَ سَجَدْتُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِأَنَّهُ لَا تَجُوزُ الصَّلَاةُ
وَالرُّكُوعُ وَالسُّجُودُ إِلَّا لَكَ لِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَقَبَّلْ
مِنِّي زِيَارَتِي وَأَعْطِنِي سُؤْلِي بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ آنگاه زیارت کن آدم و نوح

علیهما السلام آنچه ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه نقل نموده که استخوان آدم صفی الله و
جسد نوح نبی در آن مکان شریف مدفون است پس هرگاه خواهی که زیارت حضرت آدم بعد از تحیت
زیارت کرده بگو السلام علیک یا صفی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام
علیک یا نبی الله السلام علیک یا امین الله السلام علیک یا خلیفة الله فی ارضه السلام
علیک یا ابا البشر صلوات الله و سلامه علیک و علی روحک و بدنک و علی الطاهرین من
ولدک و ذریتک صلوة لا یحصیها الا هو و رحمة الله و برکاته و در زیارت نوح علیه السلام
بعد از تحیت زیارت بگو السلام علیک یا نبی الله السلام علیک یا صفی الله السلام علیک
یا ولی الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا شیخ المرسلین السلام علیک
یا امین الله فی ارضه صلوات الله و سلامه علیک و علی روحک و علی بدنک و علی
الطاهرین من ولدک و رحمة الله و برکاته آنگاه جهت هر یک از ایشان دو رکعت نماز بگذارد و
دعائیکه مذکور شد بخواند و هرگاه اراده کنی که بوطن خود روی حضرت امیر المؤمنین را وداع کنی بطریقیکه
مذکور شد زیارت کنی بعد از آن بگو السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
استودعک الله و استرعیک و اقرأ علیک السلام آمنا بالله و بالرسل و بما جاءت به
و دلت علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی ایاه فان
توفیتنی قبل ذلک فانی اشهد فی مماتی علی ما شهدت علیه فی حیوتی ان الائمة علی
بن ابیطالب و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد
بن الحسن صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین و اشهد ان من قتلهم و
حاربهم مشرکون و من رد علیهم فی اسفل درک من الجحیم و اشهد ان من حاربهم
لنا اعداء و نحن منهم براء و انهم حزب الشیطان و علی من قتلهم لعنة
الله و الملائکة و الناس اجمعین اللهم انی اسئلک بعد الصلوة و التسلیم ان
تصلی علی محمد و آل محمد و لا تجعله آخر العهد من زیارته فان جعلته
فاحشرنی مع هؤلاء الائمة المسمین اللهم و ذلل قلوبنا لهم بالطاعة و المناصحة
و المحبة و حسن الموازرة و التسلیم زیارت حضرت امام حسین بدان وفقک الله تعالی

و اوّل آنکه هرگاه اراده زیارت حضرت امام حسین علیه السّلام کنی در کربلای معلّی میباید که در نهر فرات غسل کنی
و جامهای پاک بپوشی و پای برهنه بروی چه در حدیث وارد شده که چنانچه در حرم خدا و رسول خدا راه میروی
و در راه تکبیر و تهلیل و تسبیح بگو و صلوات بر محمّد و آل محمّد بفرست تا آنکه بدر حائر آن حضرت رسی و مراد بحائر
دیواریست که الحال بدور گنبد آنحضرت کشیده اند بواسطه آن حائرش میگویند که متوکّل عبّاسی خواست که کسی
بزیارت قبر آنحضرت نرود و آب فرات را سر داد تا قبر آنحضرت را خراب کند آب چون بحوالی قبر رسید به بالای یکدیگر جمع
شده پیش نرفت و گویا حیران وا ایستاده شد پس چون بدر حائر آنحضرت رسی بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ
یا حُجَّةَ اللهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَلائِکَةَ اللهِ وَزُوّارَ قَبْرِ الْحُسَیْنِ بْنِ نَبِیِّ اللهِ اَلْمُناصِحُونَ
لَهُ فی جِهادِ اَعْدائِهِ الْبالِغُونَ فی نُصْرَتِهِ اَوْلِیائِهِ الذّابُّونَ عَنْ اَحِبّائِهِ جَزاکُمُ اللهُ اَفْضَلَ
الْجَزاءِ وَاَوْفَرَ جَزاءِ اَحَدٍ مِمَّنْ وَفى بِبَیْعَتِهِ وَاسْتَجابَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَاَطاعَ آنگاه داخل شو و بعد از آنکه
ده گام برداشته باشی توقف کن و سی مرتبه اَللهُ اَکْبَرُ بگو آنگاه متوجّه آنحضرت شو و رو بحضرت کرده قبله را
در میان دو کتف بگیر و بگو اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا حُجَّةَ اللهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا قَتیلَ اللهِ وَابْنَ
قَتیلِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَ اللهِ وَابْنَ ثارِهِ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا وِتْرَ اللهِ الْمَوْتُورَ فِی السَّماواتِ
وَالْاَرْضِ اَشْهَدُ اَنَّ دَمَکَ سَکَنَ فِی الْجَنَّةِ وَاقْشَعَرَّتْ لَهُ ظِلَّةُ الْعَرْشِ وَبَکى لَهُ
جَمیعُ الْخَلائِقِ وَبَکَتْ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَالْاَرَضُونَ وَما فیهِنَّ وَما بَیْنَهُنَّ وَمَنْ
یَتَقَلَّبُ فِی الْجَنَّةِ وَالنّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنا ما یُرى اَشْهَدُ اَنَّکَ حُجَّةُ اللهِ وَابْنُ حُجَّتِهِ وَ
اَشْهَدُ اَنَّکَ قَتیلُ اللهِ وَابْنُ قَتیلِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ ثارُ اللهِ وَابْنُ ثارِهِ وَاَشْهَدُ
اَنَّکَ وِتْرُ اللهِ الْمَوْتُورُ فِی السَّماواتِ وَالْاَرْضِ وَاَشْهَدُ اَنَّکَ قَدْ بَلَّغْتَ عَنِ اللهِ عَزَّ
وَجَلَّ وَاَنَّکَ وَفَیْتَ وَوافَیْتَ وَجاهَدْتَ فی سَبیلِ رَبِّکَ وَمَضَیْتَ لِلَّذی کُنْتَ
عَلَیْهِ شَهیداً وَمُسْتَشْهِداً وَشاهِداً وَمَشْهُوداً اَنَا عَبْدُ اللهِ وَمَوْلاکَ وَفی طاعَتِکَ
وَالْوافِدُ اِلَیْکَ اَلْتَمِسُ بِذلِکَ کَمالَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ اللهِ وَثَباتَ الْقَدَمِ فِی
الْهِجْرَةِ اِلَیْکَ وَالسَّبیلِ الَّذی لا یَخْتَلِجُ دُونَکَ مِنَ الدُّخُولِ فی کِفالَتِکَ
الَّتی اُمِرْتَ بِها مَنْ اَرادَ اللهَ بَدَءَ بِکُمْ مَنْ اَرادَ اللهَ بَدَءَ بِکُمْ وَبِکُمْ یُبَیِّنُ
اللهُ الْکَذِبَ وَبِکُمْ یُباعِدُ اللهُ الزَّمانَ الْکَلِبَ وَبِکُمْ فَتَحَ اللهُ وَبِکُمْ

بحکم الله وبکم یمحو الله ما یشاء ویثبت وبکم یفک الذل عن رقابنا وبکم یدرک الله
ترة کل مؤمن یطلب وبکم تنبت الارض اشجارها وبکم تخرج الاشجار اثمارها وبکم
تنزل السماء قطرها ورزقها وبکم یکشف الله الکرب وبکم ینزل الله الغیث وبکم تسیخ الارض التی
تحمل ابدانکم لعن الله امة قتلتکم وامة خالفتکم وامة جحدت ولایتکم وامة
ظاهرت علیکم وامة شهدت ولم تستشهد الحمد لله الذی جعل النار ماواهم و
بئس ورد الواردین وبئس الورد المورود والحمد لله رب العالمین صلی الله علیک
یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابا عبد الله صلی الله علیک یا ابا عبد الله انا الی الله
ممن خالفک بریء انا الی الله ممن خالفک بریء انا الی الله ممن خالفک بریء پس
بپایین پای آنحضرت رفته فرزند او علی بن الحسین علیه السلام را زیارت کن [illegible]
بگو السلام علیک یا ابن رسول الله السلام علیک یا ابن علی امیر المؤمنین السلام علیک
یا ابن الحسن والحسین السلام علیک یا ابن خدیجة وفاطمة صلی الله علیک صلی
الله علیک صلی الله علیک لعن الله من قتلک لعن الله من قتلک لعن الله من قتلک
انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء انا الی الله منهم بریء آنگاه بر سر قبور شهدا
رفته بگو السلام علیکم السلام علیکم السلام علیکم فزتم والله فزتم والله فزتم والله
یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما آنگاه ببالای سر آنحضرت آمده نماز زیارت بگزاری
و دعای که بعد از نماز زیارت مذکور شد بخوان و دعا کن جهت مطالب دنیوی و اخروی خویش و برادران
مؤمن و عیالان خویش که دعا در زیر قبه حضرت امام حسین علیه السلام مستجاب است و روضه [illegible]
بعد از آنکه اراده کنی که از گنبد حضرت بیرون آئی چنان کن که پشت بحضرت نکنی و در وقت بیرون
آمدن بگو انا لله وانا الیه راجعون تا آنکه قبر آنحضرت از نظر غائب شود آنگاه متوجه زیارت
عباس بن علی بن ابیطالب شو و چون بدر گنبد رسی بگو سلام الله وسلام ملائکته
المقربین وانبیائه المرسلین وعباده الصالحین وجمیع الشهداء و
الصدیقین الزاکیات الطیبات فیما تغتدی وتروح علیک یا ابن
امیر المؤمنین اشهد لک بالتسلیم والتصدیق والوفاء والنصیحة

لخلف النبي الرحمة والمرسل والسبط المنتجب والدليل العالم والوصي
المبلغ والمظلوم المهتضم فجزاك الله عن رسوله وعن امير المؤمنين
وعن الحسن والحسين افضل الجزاء بما صبرت واحتسبت واعنت فنعم
عقبى الدار لعن الله من قتلك ولعن الله من جهل حقك واستخف بحرمتك و
لعن الله من حال بينك وبين ماء الفرات اشهد انك قتلت مظلوما وان الله
منجز لكم ما وعدكم جئتك يا ابن امير المؤمنين وافدا اليكم فمعكم معكم لا مع
عدوكم اني بكم وبايابكم من المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين قتل
الله امة قتلتكم بالايدي والالسن آنگاه داخل گنبد شده و خود را بقبر آنحضرت
نهاده بگو السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله ولرسوله ولامير المؤمنين و
الحسن والحسين صلى الله عليهم السلام عليك ورحمة الله وبركاته ومغفرته
وعلى روحك وبدنك واشهد الله انك مضيت على ما مضى به البدريون
والمجاهدون في سبيل الله المناصحون له في جهاد اعدائه المبالغون في نصرة
اوليائه الذابون عن احبائه فجزاك الله افضل الجزاء واكثر الجزاء واوفى
جزاء احد ممن وفى ببيعته واستجاب له دعوته واطاع ولاة امره
اشهد انك قد بالغت في النصيحة واعطيت غاية المجهود فبعثك
الله في الشهداء وجعل روحك مع ارواح السعداء واعطاك من جنانه
افسحها منزلا وافضلها غرفا ورفع ذكرك في الطيبين وحشرك مع
النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا
اشهد انك لم تهن ولم تنكل وانك مضيت على بصيرة من امرك
مقتديا بالصالحين ومتبعا للنبيين فجمع الله بيننا وبينك وبين
رسوله واوليائه في منازل المخبتين فانه ارحم الراحمين
وهرگاه که خواهی عباس بن علی را وداع کنی بگو استودعك الله واسترعيك
واقرأ عليك السلام آمنا بالله وبرسوله وبكتابه وبما جاء من عند الله

اللهم اکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی قبر ابن اخی
رسولک الاعظم و ارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی و احشرنی معه و مع آبائه فی
الجنان و عرف بینی و بینه و بین رسولک و اولیائک اللهم صل علی محمد و آل محمد
و توفنی علی الایمان بک و التصدیق برسولک و الولایة لعلی بن ابی طالب و الائمة
من ولده و البرائة من عدوهم فانی قد رضیت یا ربی بذلک و بعد از آن
دعا کن جهت خود و پدر و مادر خود و برادران مؤمن خود و هرگاه خواهی که وداع کنی حضرت امام
حسین را بطریقی که مذکور شد زیارت آنحضرت کرده بگو السلام علیک و رحمة الله و برکاته
نستودعک الله و نقرء علیک السلام آمنا بالله و بالرسول و بما جاء به و دل علیه
و اتبعنا الرسول یا ربی فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد
منا و منه اللهم انا نسئلک ان ینفعنا بحبه اللهم ابعثه مقاما محمودا
تنتصر به لدینک و تقتل به عدوک و تنتقم به ممن نصب حربا لآل محمد فانک
وعدته ذلک و انت لا تخلف المیعاد و السلام علیک و رحمة الله و
برکاته آنگاه رو بجانب شهدا کرده بگو اشهد انکم شهداء نجباء جاهدتم فی
سبیل الله و قتلتم علی منهاج رسول الله و ابن رسوله صلی الله علیه و آله و سلم
تسلیما انتم السابقون و المهاجرون و الانصار اشهد انکم انصار الله و
انصار رسوله و سلم تسلیما اللهم لا تشغلنی فی الدنیا عن شکر نعمتک و لا باکثار
منها تلهینی عجائب بهجتها و تفتنی زهرات زینتها و لا باقلال یضر بعملی
و تملأ صدری همه و اعطنی من ذلک غنا عن اشرار خلقک و بلاغا
انال به رضاک یا رحمن السلام علیکم یا ملائکة الله و زوار قبر
ابی عبد الله آنگاه طرف راست روی خود را بضریح مقدس بمال آنگاه طرف روی چپ خود را بمال
و چنان بیرون رو که پشت بضریح مقدس نکنی تا آنکه قبر از نظر غائب شود زیارت حضرت امام
موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام بدان وفقک الله تعالی که هرگاه ببغداد
رسی و زیارت حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام کنی غسل کن و هرگاه خواهی [illegible]

و توجه زیارت شو و چون به مشهد ایشان رسی نزدیک قبر حضرت امام موسی کاظم رفته بنیت زیارت کن و
بگو السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا نور الله الساطع
فی ظلمات الارض اتیتک زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک موالیا
لاولیائک فاشفع لی عند ربک آنگاه حاجتی که داری بخواه که محل اجابت است و بعد
از آن نزدیک قبر حضرت امام محمد تقی علیه السلام رفته بنیت زیارت آنحضرت کن و بگو اللهم صل
علی محمد بن علی الامام البر التقی الرضی المرضی وحجتک علی من فوق الارضین و
من تحت الثری صلوة کثیرة تامة زاکیة مبارکة متواصلة مترادفة کافضل
ما صلیت علی احد من اولیائک السلام علیک یا ولی الله السلام علیک یا
نور الله السلام علیک یا حجة الله السلام علیک یا امام المؤمنین ووارث
علم النبیین وسلالة الوصیین السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض
اتیتک زائرا عارفا بحقک معادیا لاعدائک موالیا لاولیائک فاشفع لی
عند ربک وربی آنگاه حاجتی که داری بخواه که باجابت مقرون خواهد گردید آنگاه در بالین
امام محمد تقی علیه السلام جهت هر یک از دو امام دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعائیکه مذکور شد
بخوان و هرگاه وداع ایشان خواهی ایشانرا زیارت کن بطریق مذکور آنگاه بگو السلام علیکما
یا ولیی الله استودعکما الله واقرء علیکما السلام آمنا بالله وبالرسول وبما جئتما به و
دللتما علیه اللهم فاکتبنا مع الشاهدین اللهم لا تجعله آخر العهد من زیارتی
ایاهما وارزقنی مرافقتهما واحشرنی معهما بحقهما والسلام علیکما ورحمة
الله وبرکاته زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بدانکه وفقک الله تعالی وایانا
هرگاه به مشهد مقدس برسی و خواهی که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام بکنی غسل زیارت کن
و وقت غسل کردن این دعا بخوان اللهم طهر لی قلبی واشرح لی صدری واجر علی لسانی
مدحتک والثناء علیک فانه لا قوة الا بک اللهم اجعله لی طهورا وشفاء ورحمة
ونورا آنگاه جامه های پاک پوشیده پای برهنه بسکینه و وقار تکبیر و تهلیل و تسبیح گویان داخل شو و در حین
دخول بگو بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا

شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللّٰهِ وچون بضریح مقدس
آنحضرت رسی رو بقبر آنحضرت کن و قبله را درمیان هر دو کتف خود بگیر و بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ
اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّهُ سَيِّدُ
الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ وَاَنَّهُ سَيِّدُ الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَآلِ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ وَسَيِّدِ خَلْقِكَ اَجْمَعِينَ صَلٰوةً
لَا يَقْوٰى عَلٰى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
عَبْدِكَ وَاَخِي رَسُولِكَ الَّذِي انْتَجَبْتَهُ بِعِلْمِكَ وَجَعَلْتَهُ هَادِياً لِمَنْ شِئْتَ
مِنْ خَلْقِكَ وَالدَّلِيلَ عَلٰى مَنْ بَعَثْتَ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَ الدِّينِ بِعَدْلِكَ
وَفَصْلَ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَالْمُهَيْمِنَ عَلٰى ذٰلِكَ كُلِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ
اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ وَزَوْجَةِ وَلِيِّكَ وَ
اُمِّ السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ الطُّهْرَةِ الطَّاهِرَةِ
الْمُطَهَّرَةِ التَّقِيَّةِ الزَّكِيَّةِ الرَّضِيَّةِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِينَ صَلٰوةً لَا
يَقْوٰى عَلٰى اِحْصَائِهَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سِبْطَيْ نَبِيِّكَ
وَسَيِّدَيْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ الْقَائِمَيْنِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّالَّيْنِ عَلٰى مَنْ
بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانَيِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلَيْ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَبْدِكَ الْقَائِمِ فِي خَلْقِكَ وَالدَّلِيلِ عَلٰى مَنْ
بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَدَيَّانِ الدِّينِ بِعَدْلِكَ وَفَصْلِ قَضَائِكَ بَيْنَ خَلْقِكَ
سَيِّدِ الْعَابِدِينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَبْدِكَ وَخَلِيفَتِكَ فِي
اَرْضِكَ بَاقِرِ عِلْمِ النَّبِيِّينَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَبْدِكَ
وَوَلِيِّ دِينِكَ وَحُجَّتِكَ عَلٰى خَلْقِكَ اَجْمَعِينَ الصَّادِقِ الْبَارِّ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَبْدِكَ الصَّالِحِ وَلِسَانِكَ فِي خَلْقِكَ وَالنَّاطِقِ
بِحُكْمِكَ وَالْحُجَّةِ عَلٰى بَرِيَّتِكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا
الْمُرْتَضٰى عَبْدِكَ وَوَلِيِّ دِينِكَ الْقَائِمِ بِعَدْلِكَ وَالدَّاعِي الْهَادِي بِدِينِ آبَائِهِ

برسالاتك

الطاهرين الصادقين صلوة لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي
عبدك و وليك القائم بامرك الداعي الى سبيلك اللهم صل على علي بن محمد
عبدك و ولي دينك القائم بامرك الداعي الى سبيلك اللهم صل على
الحسن بن علي العامل بامرك القائم في خلقك و حجتك المؤدي عن
نبيك و شاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي الى طاعتك و
طاعة رسولك صلواتك عليه و عليهم اجمعين اللهم صل على محمد بن الحسن
حجتك و وليك القائم في خلقك صلوة تامة نامية باقية تعجل بها فرجه
و تنصره بها و تجعلنا معه في الدنيا و الاخرة اللهم اني اتقرب اليك بحبهم
و اوالي وليهم و اعادي عدوهم فارزقني بهم خير الدنيا و الاخرة و اصرف
عني بهم شر الدنيا و الاخرة و اهوال يوم القيمة آنگاه در پائین سر آنحضرت بنشین و بگو
السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في
ظلمات الارض السلام عليك يا عمود الدين السلام عليك يا وارث
ادم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبي الله السلام عليك يا وارث
ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث اسمعيل ذبيح الله السلام
عليك يا وارث موسى كليم الله السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام
عليك يا وارث محمد رسول الله السلام عليك يا وارث امير المؤمنين علي
ولي الله و وصي رسول رب العالمين السلام عليك يا وارث فاطمة الزهراء
سيدة نساء العالمين السلام عليك يا وارث الحسن و الحسين سيدي
شباب اهل الجنة السلام عليك يا وارث علي بن الحسين سيد العابدين
السلام عليك يا وارث محمد بن علي باقر علم الاولين و الاخرين
السلام عليك يا وارث جعفر بن محمد الصادق البار التقي السلام
عليك يا وارث موسى بن جعفر السلام عليك ايها الصديق الشهيد
السلام عليك ايها الوصي البار التقي اشهد انك قد اقمت الصلوة

وآتيت الزكوة وامرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا
حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة الله وبركاته آنگاه روی خود را
بر ضریح مقدس آنحضرت نهاده بگو اللهم اليك صمدت من ارضي وقطعت البلاد
رجاء رحمتك فلا تخيبني ولا تردني بغير قضاء حاجتي وارحم تقلبي على قبر ابن
اخي رسولك صلواتك عليه وآله بابي انت وامي يا مولاي اتيتك زائرا وافدا
عائذا مما جنيت على نفسي واحتطبت على ظهري فكن لي شافعا الى الله يوم فقري
وفاقتي فلك عند الله مقام محمود وانت عنده وجيه في الدنيا والآخرة آنگاه
دست راست خود را بسوی آسمان بردار و دست چپ خود را بر ضریح دراز کن و بگو اللهم اني اتقرب
اليك بحبهم وبولايتهم اتولى آخرهم بما توليت به اولهم وابرء من
كل وليجة دونهم اللهم العن الذين بدلوا نعمتك واتهموا نبيك وجحدوا بآياتك
وسخروا بامامك وحملوا الناس على اكتاف آل محمد اللهم اني اتقرب اليك
باللعنة عليهم والبراءة منهم في الدنيا والآخرة يا رحمن يا رحيم برحمتك
يا ارحم الراحمين آنگاه بیا بجانب پای آنحضرت رفته بگو صلى الله عليك يا ابا الحسن صلى
الله على روحك الطيب وبدنك صبرت واحتسبت وانت الصادق المصدق
قتل الله من قتلك بالايدي والالسن اللهم العن قتلة امير المؤمنين وقتلة الحسين
وقتلة اولاد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم آنگاه بیا بالین سر رفته دو رکعت نماز
زیارت بگزار در رکعت اول فاتحه و سورهٔ یس بخوان و در رکعت دوم بعد از فاتحه سورهٔ الرحمن
و اگر بخاطر نداشته باشی از روی قرآن میتوان خواندن و اگر میسر نشود هر سوره که خواهی بخوان و بعد از فراغ
نماز زیارت دعائیکه مذکور شد بخوان و هرگاه خواهی که آنحضرت را وداع کنی بگو السلام عليك
يا مولاي وابن مولاي ورحمة الله وبركاته انت لنا جنة من العذاب وهذا
اوان انصرافي عنك غير راغب عنك ولا مستبدل بك ولا مؤثر
عليك ولا زاهد في قربك وقد جدت بنفسي للحدثان وتركت الاهل و
الاوطان فكن لي شافعا يوم حاجتي وفقري وفاقتي يوم لا يغني عني حميمي

ولا حبیبی ولا قریبی یوم لا یغنی عنی والدی اسأل الله الذی قدّر رحیلی الیک
ان ینفّس بک کربتی واسأل الله الذی قدّر علیّ فراق مکانک ان لا یجعله آخر العهد
من رجوعی الیک واسأل الله الذی ابکی علیک عینی ان یجعله لی سبباً وذخراً واسأل
الله الذی ارانی مکانک وهدانی للتسلیم علیک وزیارتی ایاک ان یوردنی حوضک
ویرزقنی مرافقتکم فی الجنان السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک یا امیر
المؤمنین ووصی رسول رب العالمین وقائد الغر المحجلین السلام علی الحسن
والحسین سیدی شباب اهل الجنة السلام علی علی بن الحسین ومحمد بن علی و
جعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن محمد والحسن
بن علی ومحمد بن الحسن صاحب الزمان علیهم السلام ورحمة الله وبرکاته السلام
علی ملائکة الله الحافین السلام علی ملائکة الله المقیمین والمسبحین الذین هم
بامره یعملون السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اللهم لا تجعله آخر العهد
من زیارتی ایاه فان جعلته فاحشرنی معه ومع آبائه الماضین وان ابقیتنی یا رب
فارزقنی زیارته ابداً ما ابقیتنی انک علی کل شیء قدیر استودعک الله
واسترعیک واقرأ علیک السلام آمنا بالله وبما دعوت الیه فاکتبنا مع
الشاهدین اللهم ارزقنی حبهم ومودتهم ابداً ما ابقیتنی والسلام علی ملائکة
الله وزوار قبر ابن نبی الله والسلام منی ابداً ما بقیت ودائماً اذا فنیت السلام
علینا وعلی عباد الله الصالحین وهرگاه بیرون آئی پشت بضریح مقدس مکن تا آنکه قبر پنهان شود

زیارت حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوٰة الله علیهما بدان وفقک الله تعالی

و ایانا چون بسامره رسی و خواهی که زیارت قبر حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام کنی
باید که غسل زیارت ایشان کرده جامه های پاک خویش را بپوشی و چون بجائی رسی که قبر حضرت را
مشاهده کنی بگوی السلام علیکما یا ولیی الله السلام علیکما یا حجتی الله السلام علیکما یا
نوری الله فی ظلمات الارض اتیتکما عارفاً بحقکما معادیاً لاعدائکما موالیاً لاولیائکما
مؤمناً بما آمنتما به کافراً بما کفرتما به محققاً لما حققتما مبطلاً لما ابطلتما اسأل الله ربی

وَ دِیْنَکُمَا اَنْ یَجْعَلَ حَظِّی مِنْ زِیَارَتِی اِیَّاکُمَا الصَّلٰوةَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ یَرْزُقَنِی
مُرَافَقَتَکُمَا فِی الْجِنَانِ مَعَ اٰبَائِکُمَا الصَّالِحِیْنَ وَ اَسْئَلُهُ اَنْ یُعْتِقَ رَقَبَتِی مِنَ النَّارِ وَ اَنْ یَرْزُقَنِی
شَفَاعَتَکُمَا وَ مُصَاحَبَتَکُمَا وَ لَا یُفَرِّقَ بَیْنِی وَ بَیْنَکُمَا وَ لَا یَسْلُبَنِی حُبَّکُمَا وَ حُبَّ اٰبَائِکُمَا الصَّالِحِیْنَ
وَ اَنْ لَا یَجْعَلَهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِکُمَا وَ اَنْ یَجْعَلَ مَحْشَرِی مَعَکُمَا فِی الْجَنَّةِ بِرَحْمَتِهِ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی
حُبَّهُمَا وَ تَوَفَّنِی عَلٰی مِلَّتِهِمَا اَللّٰهُمَّ الْعَنْ ظَالِمِی اٰلِ مُحَمَّدٍ ظُلِمَ حَقُّهُمْ وَ انْتَقِمْ لَهُمْ
مِنْهُمْ اَللّٰهُمَّ الْعَنِ الْاَوَّلِیْنَ مِنْهُمْ وَ الْاٰخِرِیْنَ وَ ضَاعِفْ عَلَیْهِمُ الْعَذَابَ الْاَلِیْمَ
وَ بَلِّغْ بِهِمْ وَ اَشْیَاعِهِمْ وَ مُحِبِّیْهِمْ وَ شِیْعَتِهِمْ اَسْفَلَ دَرَکٍ مِنَ الْجَحِیْمِ اِنَّکَ عَلٰی
کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ وَلِیِّکَ وَ اجْعَلْ فَرَجَنَا مَعَ فَرَجِهِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ
آنگاه دعا کن جهت خود و والدین خود و مؤمنین و مؤمنات که محل اجابت دعوات است آنگاه
جهت هر یک از امامین معصومین دو رکعت نماز زیارت بگزار و دعای مذکور بعد از زیارت بخوان بعضی
از مجتهدین داخل شدن گنبد این دو امام را جائز نمیدانند زیرا که هر دو امام چون در خانهٔ خود مدفون
اند داخل شدن بخانهٔ کسی بی اذن او جائز نیست و شیخ طوسی طاب ثراه فرموده که اگر داخل شود گناه
ندارد چه در احادیث اهلبیت وارد شده که ایشان اموال خود را بر شیعیان خود حلال کرده اند و هرگاه
که خواهی وداع کنی حضرت را بگو اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا یَا وَلِیَّیِ اللّٰهِ اَسْتَوْدِعُکُمَا اللّٰهَ وَ اَقْرَءُ عَلَیْکُمَا
السَّلَامَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُوْلِ وَ بِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَ دَلَلْتُمَا عَلَیْهِ اَللّٰهُمَّ اکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ
اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِهِمَا وَ ارْزُقْنِی الْعَوْدَ اِلَیْهِمَا وَ احْشُرْنِی مَعَهُمَا
وَ مَعَ اٰبَائِهِمَا الطَّاهِرِیْنَ وَ الْقَائِمِ الْحُجَّةِ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ **زیارت
حضرت صاحب الزمان علیه السلام** بدانکه چون اراده زیارت آنحضرت کنی در سامره باید که
غسل کنی جهت زیارت و جامهای پاک بپوشی و در سرداب آنحضرت رفته بگو اَلسَّلَامُ عَلَی الْحَقِّ
الْجَدِیْدِ وَ الْعَالِمِ الَّذِیْ عِلْمُهُ لَا یَبِیْدُ اَلسَّلَامُ عَلٰی مُحْیِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَ مُبِیْرِ الْکَافِرِیْنَ اَلسَّلَامُ
عَلٰی مَهْدِیِّ الْاُمَمِ وَ جَامِعِ الْکَلِمِ اَلسَّلَامُ عَلٰی خَلَفِ السَّلَفِ وَ صَاحِبِ الشَّرَفِ اَلسَّلَامُ عَلٰی
حُجَّةِ الْمَعْبُوْدِ وَ کَلِمَةِ الْمَحْمُوْدِ اَلسَّلَامُ عَلٰی مُعِزِّ الْاَوْلِیَاءِ وَ مُذِلِّ الْاَعْدَاءِ اَلسَّلَامُ عَلٰی
وَارِثِ الْاَنْبِیَاءِ وَ خَاتَمِ الْاَوْصِیَاءِ اَلسَّلَامُ عَلَی الْاِمَامِ الْمُنْتَظَرِ وَ الْغَائِبِ الْمُشْتَهَرِ اَلسَّلَامُ

زیارت وداع مروی عن الصادق علیه السلام اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمَا یَا وَلِیَّیِ اللّٰهِ اَسْتَوْدِعُکُمَا اللّٰهَ وَ اَقْرَءُ عَلَیْکُمَا السَّلَامَ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَ بِالرَّسُوْلِ وَ بِمَا جِئْتُمَا بِهِ وَ دَلَلْتُمَا عَلَیْهِ اَللّٰهُمَّ اکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِیَارَتِهِمَا وَ ارْزُقْنِی الْعَوْدَ اِلَیْهِمَا وَ احْشُرْنِی مَعَهُمَا وَ مَعَ اٰبَائِهِمَا الطَّاهِرِیْنَ وَ الْقَائِمِ الْحُجَّةِ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

على السيف الشاهر والقمر الزاهر والنور الباهر السلام على شمس الظلام وبدر التمام السلام
على ربيع الانام وفطرة الايام السلام على صاحب الصمصام والفلاق الهام السلام على
صاحب الدين المأثور والكتاب المسطور السلام على بقية الله في ارضه وحجته
على عباده والمنتهى اليه مواريث الانبياء ولديه موجود آثار الاصفياء
السلام على المؤتمن على السر والولي للامر السلام على المهدي الذي وعد
الله عز وجل به الامم ان يجمع به الكلم ويلم به الشعث ويملأ به الارض قسطا
وعدلا ويمكن له وينجز به وعد المؤمنين اشهد يا مولاي انك والائمة
من آبائك ائمتي وموالي في حيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد اسئلك
يا مولاي ان تسئل الله تبارك وتعالى في صلاح شأني
وقضاء حوائجي وغفران ذنوبي والاخذ بيدي في ديني ودنياي وآخرتي
ولكافة اخواني المؤمنين والمؤمنات انه غفور رحيم وصلى الله
على سيدنا محمد رسول الله وآل محمد الطاهرين آنگاه دو رکعت نماز کن
و این دعا بخوان اللهم عظم البلاء وبرح الخفاء وانكشف الغطاء وضاقت
الارض ومنعت السماء واليك يا رب المشتكى وعليك المعول
في الشدة والرخاء اللهم صل على محمد وآله الذين فرضت علينا طاعتهم
فعرفتنا بذلك منزلتهم ففرج عنا بحقهم فرجا عاجلا كلمح البصر او هو
اقرب من ذلك يا محمد يا علي انصراني فانكما ناصراي واكفياني فانكما كافياي
يا مولاي يا صاحب الزمان الغوث الغوث الغوث ادركني ادركني ادركني

فصل پنجم در بیان ایام مولد حضرت رسالت پناه و امیر المؤمنین و فاطمه و حضرات ائمه
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ایام وفات ایشان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
بن هاشم بن عبد مناف کنیت او ابو القاسم مولد او در مکه واقع شده روز جمعه
نزد طلوع فجر هفدهم ربیع الاول عام الفیل و آنچه در بعضی احادیث صحیحه وارد
شده که مولد آن حضرت در دوازدهم ربیع الاول است موافق قول سنیان است

و در حدیث نیز وارد شده که هرگاه دو حدیث مخالف وارد شده باشد عمل بحدیثی باید کرد که موافق قول
سنیان نباشد لهذا اصحاب بدین عمل نکرده اند و والدهٔ او آمنه بنت وهب بن عبد مناف حامله
شد از پدر او عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف در ایام تشریق که آن یازدهم و
دوازدهم و سیزدهم ماه ذیحجه است در خانهٔ ایشان بمنی نزدیک جمرهٔ وسطی و در این مقام بحثی هست
و جواب این نیز در کتب مسطور است و روز مبعث او برسالت بیست و هفتم رجب است و از سن مبارکش
چهل سال گذشته بود و در شب بیست و هفتم و روز آن دوازده رکعت نماز و زیارت آنحضرت
سنت است و در بیست و یکم ماه رمضان آنحضرت را معراج واقع شده و در سال سیزدهم از بعثت
در شب پنجشنبه از مکه هجرت بمدینه کرده و در همین شب حضرت امیر المؤمنین بجای پیغمبر خوابید و نفس
خود را فدای آنحضرت نمود تا آنکه در قرآن بواسطهٔ مدح آنحضرت واقع شده و در دهم ماه ربیع الاول
حضرت خدیجه مادر فاطمه زهرا علیها السلام را در حبالهٔ نکاح خویش درآورد و حضرت در آن وقت
بیست و پنج ساله بود و خدیجه چهل ساله و در همین روز جد آنحضرت وفات یافت و در آن وقت
حضرت هشت ساله بود و در روز دهم ماه رمضان سال دهم بعثت خدیجه بنت خویلد وفات یافت
و وفات او در روز دوشنبه بیست و هشتم ماه صفر سال یازدهم هجرت او از مکه بمدینه واقع شده و بعضی
از مجتهدین گفته اند که وفات او در دوازدهم ربیع الاول بوده سن شریفش شصت و سه
سال بوده حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اسم مبارکش علی کنیتش
ابو الحسن پدرش ابو طالب برادر عبد الله پدر پیغمبر صلوات الله علیه مادر او فاطمه بنت اسد
بن هاشم و امیر المؤمنین و برادرانش اول هاشمی اند که متولد شده اند از دو هاشمی و ولادتش
در اندرون خانهٔ کعبه سیزدهم رجب و در بعضی روایات هفتم شعبان وارد شده بعد از تولد حضرت
سی سال روز نصب آنحضرت بامامت هجدهم ذیحجه سال دهم از هجرت و در همین روز سال
سی و چهارم از هجرت عثمان بن عفان کشته شد و خلق با آنحضرت بیعت کردند و در همین روز
موسی بر ساحران غالب آمد و در همین روز ابراهیم از آتش نجات یافت و در همین روز موسی
وصی خود یوشع و سلیمان آصف را تعیین نمود و سائر اوصیا و انبیا در همین روز تعیین شده اند
و در روز بیست و چهارم این ماه حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن و امام حسین

ف جواب [illegible] ذکر [illegible] تفسیر [illegible] سه ساعت [illegible] علیها السلام [illegible]

فاطمه [illegible] تحریر علامه در مصباح کفعمی و زاد المعاد و تقویم المحسنین سوم جمادی الثانی نوشته و اکثر مجلسی رح باختلاف [illegible] و در تحفة الزائر این سوم ماه مذکور را ذکر کرده [illegible] زاد المعاد اول و سوم مقرر کرده [illegible] و یازدهم جمادی الثانی [illegible] ۱۲

مباهله با جهودان کرده اند و در این روز حضرت امیر المؤمنین تصدق بانگشتری نمود و آیهٔ انما ولیکم
الله در آن باب نازل شد و بست و پنجم این ماه امیر المؤمنین و فاطمه بر مسکین و یتیم و اسیر تصدق نمودند
قرصهای خویش را با وجود گرسنگی و احتیاج خویش و در آن باب سورهٔ هل اتی آمد و در بست و ششم ماه مذکور
عمر را زخم زدند و در بست و هفتم سال بست و سوم هجری فوت شد وفات آنحضرت در مسجد کوفه
شب بست و یکم شهر رمضان سال چهلم از هجرت و در همین شب عیسی را بآسمان بردند و درین شب
موسی بن عمران بجوار رحمت ایزدی پیوست و وصی او یوشع بن نون وفات یافت مدفن او نجف
کوفه سن شریفش شصت و سه سال حضرت فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها بنت رسول الله مولد
او در مکه واقع شده بعد از مبعث به پنج سال ایام وفات او در مدینه بعد از وفات حضرت رسول
بصد روز در مدفن او خلاف است اصح آنست که در خانهٔ خود بوده چنانچه مذکور شد و بعد از آنکه بنی امیه
مسجد پیغمبر را بزرگ ساختند آن داخل مسجد شد در میانهٔ منبر و قبر حضرت رسالت پناه و در بقیع
نزدیک بچهار امام احتیاطاً زیارت او باید کرد و در نصف رجب تزویج فاطمه و حضرت امیر المؤمنین ع
واقع شد در ماه پنجم هجرت و سن فاطمه یازده سال بود و در همین روز سال دوم هجرت قبله تغییر
شد یکشنبه حضرت امام حسن بن علی بن ابیطالب مادر او فاطمه کنیت او ابو محمد سید شباب
اهل الجنة مولد او در مدینه روز سه‌شنبه نصف ماه رمضان سال دوم از هجرت و بعضی از مجتهدین
سال ششم از هجرت گفته اند مدفنش بقیع ایام وفات او روز پنجشنبه بست و هفتم ماه صفر سال چهل و نه
از هجرت و بعضی پنجاه و سه گفته اند سن شریفش چهل و هشت سال بود و بعضی چهل و هفت سال
گفته اند حضرت امام حسین بن علی بن ابیطالب سید شباب اهل الجنة مادر او فاطمهٔ زهرا
کنیت او ابا عبد الله مولدش در مدینه آخر ماه ربیع الاول سال سوم از هجرت و بعضی از مجتهدین
روز پنجشنبه سیزدهم ماه رمضان و بعضی بست و پنجم شعبان سال چهارم از هجرت گفته اند
مدفنش کربلا و شهادتش روز دوشنبه دهم محرم و بعضی روز دوشنبه و روز جمعه نیز گفته اند
سال شصت و یکم از هجرت سن شریفش پنجاه و هشت سال بود حضرت علی بن الحسین
امام زین العابدین علیه الصلوة والسلام کنیت او ابو محمد مادرش شاه زنان بنت شیرویه
بن کسری بن پرویز و بعضی گفته اند دختر یزدجرد شهریار کسری مولدش مدینه روز یکشنبه پنجم شعبان

بسی و سه سال از هجرت و بعضی سی و هشت گفته اند مدفنش بقیع پیش عم خویش امام حسن روز وفاتش
شنبه دوازدهم محرم سال نود و پنج از هجرت سن شریفش پنجاه و هفت سال حضرت امام محمد باقر
کنیتش ابوجعفر و والده اش ام عبدالله بنت الحسن بن علی است و اول علوی است که از دو علوی
بوجود آمده مولدش در مدینه روز دوشنبه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت از هجرت آنچه مذکور شد
علامه و شیخ و شهید در تحریر و دروس نقل کرده اند و چون وفات حضرت امام حسین در سال شصت و
یک از هجرت واقع شده پس در روز شهادت آنحضرت امام محمد باقر چهار ساله داشته چنانچه صدوق
در کتاب من لایحضره الفقیه نقل کرده مدفنش بقیع در پهلوی پدر خویش روز وفاتش روز دوشنبه
هفتم ذیحجه سال صد و چهارده از هجرت و بعضی صد و شانزده گفته اند سن شریفش پنجاه و هفت سال
حضرت امام جعفر صادق کنیتش ابوعبدالله مادرش ام فروه و بعضی گفته اند اسم مادرش
فاطمه است و لقبش ام فروه مولدش مدینه روز دوشنبه هفدهم ربیع الاول سال هشتاد و سه از
هجرت مدفنش در بقیع در پهلوی پدر خویش امام و وفاتش نیمه رجب و بعضی شوال گفته اند سال
صد و چهل و هشت از هجرت سن شریفش شصت و پنج سال حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
کنیتش ابوالحسن و ابو ابراهیم و ابوعلی مادرش حمیده بربریه مولدش ابوا که منزلیست مابین مکه و
مدینه روز یکشنبه هفتم ماه صفر سال صد و بیست و هشت از هجرت و بعضی صد و بیست و نه گفته اند مدفنش
مقابر قریش ببغداد در روز بیست و چهارم رجب سال صد و هشتاد و سه هجری و بعضی در روز جمعه
بیست و پنجم رجب سال صد و هشتاد و یک گفته اند سن شریفش پنجاه و پنج سال حضرت امام
علی بن موسی الرضا علیه السلام کنیتش ابوالحسن مادرش ام ولد و مولدش در مدینه
روز پنجشنبه یازدهم ذیقعده و بعضی بیست و سوم گفته اند سال صد و چهل و هشت هجری
مدفنش طوس خراسان و وفاتش بیست و یکم ماه رمضان سال دویست و سه هجری سن شریفش پنجاه و
پنج سال حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام کنیتش ابوجعفر پدرش امام رضا علیه السلام
مادرش خیزران و بروایتی خیزران ام ولد از اهلبیت ماریه قبطیه مولدش در مدینه در نصف ماه
رمضان سال صد و نود و پنج هجری مدفنش مقابر قریش بقرب جدش ببغداد ایام وفاتش آخر
ذیقعده و بعضی روز سه شنبه یازدهم ذیقعده سال دویست و بیست هجرت گفته اند سن شریفش

بست و پنج سال حضرت امام علی النقی الهادی صلوات الله علیه کنیتش ابوالحسن پدرش
محمد تقی الجواد مادرش سمانه ام ولد مولدش در مدینه منتصف ذی‌حجه و بعضی بست و ششم گفته‌اند
سال دویست و دوازده هجری مدفنش خانه خود در سرمن رای روز دوشنبه سوم رجب سال
دویست و پنجاه و چهار و بعضی دوم رجب نیز گفته‌اند سن شریفش چهل و یک سال و نه ماه حضرت
امام حسن عسکری صلوات الله علیه کنیتش ابو محمد پدرش امام علی نقی مادرش حدیث ام ولد مولدش
مدینه در دهم ربیع الآخر و بعضی روز دوشنبه چهارم ماه مذکور گفته‌اند سال دویست و سی و دو
هجری مدفنش خانه پدرش در سرمن رای روز یکشنبه و بعضی روز جمعه هشتم ربیع الاول
سال دویست و شصت هجری گفته‌اند سن شریفش بست و هشت سال و شیخ مفید علیه الرحمه
فرموده که از بیرون خانه زیارت ایشان باید کرد چه بی اذن داخل خانه غیر نمی توان شد
و اصح آنست که جائز است دخول چه ائمه مال خود را به شیعه خود حلال کرده‌اند چنانچه در احادیث
وارد شده حضرت امام محمد مهدی کنیتش ابو القاسم مادرش ام صیقل و لقبش نرجس
و بعضی مریم بنت مزید گفته‌اند مولدش در سرمن رای در شب شعبان و بعضی چاشت
روز پانزدهم شعبان گفته‌اند سال دویست و پنجاه و پنج و بعضی دویست و پنجاه و چهار
گفته‌اند و این آن امام ست که ظهورش متیقن ست و پر خواهند گردانید زمین را
از عدل چنانچه از جور پر شده باشد.

باب هشتم

در بیان نذر و عهد کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن و در آن سه مطلب ست مطلب اول
در نذر و عهد کردن و در آن دو فصل ست فصل اول در بیان شروط نذر بدانکه نذر آنست
که شخصی جهت شکر نعمت یا دفع بلای یا زجر نفس چیزی بر خود لازم سازد و هشت شرط بنذر
متعلق است شرط اول آنکه صیغه را بلفظ بگوید مثل آنکه لِلّٰهِ عَلَیَّ اِنْ رَزَقَنِیَ اللهُ وَلَدًا
اَوْ شَفَانِیْ مِنْ مَرَضِیْ اَوْ اِنْ تَرَکْتُ الصَّلٰوةَ اَوْ زَنَیْتُ عَشَرَةَ مَثَاقِیْلَ ذَهَبٍ
یعنی خدا راست بر من که اگر مرا فرزندی یا مالی ارزانی دارد یا از مرض شفا دهد
یا اگر نماز نکنم یا زنا کنم ده مثقال طلا تصدق کنم و اگر مطلق گوید که خدای راست بر من

ده مثقال طلا یا آنکه جهت شکوفی یا رفع بلائی یا زجر نفس باشد میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست
که صحیح است پس اگر بلفظ نگوید وفا کردن او سنت است دوم آنکه نذر کننده بالغ و عاقل باشد پس نذر طفل و
دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مختار باشد پس نذر کسیکه اورا باکراه برآن دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس
نذر مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه قصد قربة الی الله کند پس نذر کافر صحیح نیست اما اگر مسلمان شود
بعد از نذر وفا کردن بآن سنت است ششم آنکه باذن پدر و شوهر و آقا بود پس نذر پسر و زن و غلام
بدون اذن صحیح نیست هفتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که مقدور نذر کننده باشد پس اگر
ممتنع باشد خواه ممتنع عقلی چون جمع میانهٔ دو نقیض یا ممتنع عادی چون رفتن بر آسمان صحیح نیست
هشتم آنکه آن چیزی را که نذر میکند می باید که طاعت باشد چون نماز و روزه و حج و جهاد و غیر آن از
عبادات یا فعل او راجح باشد پس اگر معصیت باشد درست نیست اما اگر مباح باشد میانهٔ مجتهدین
خلافست اقرب متابعت نذرست در صورتیکه نفع دنیا و مساوی بودن او در اولی مراعات نذرست
در فعل و ترک چنانچه در حدیث وارد شده فصل دوم در احکام نذر کردن بدانکه نذر بطلاق زوجه
و آزادی بنده و بیش شیاء صحیح نیست و اگر نذر طهارت کند با وجود آب تیمم جائز نیست و اگر نذر نماز
کند کمتر از دو رکعت جائز نیست و بعضی از مجتهدین یک رکعت را مجزی داشته اند و اگر نذر حج
پیاده کند از شهری که نذر کرده لازم است که متوجه مکه شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که می باید که
از هیچ محل که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله جهت احرام مسجد مقرر کرده چنانچه در کتاب
حج مذکور شد می باید که پیاده برود تا مکه و اگر در صورت راه بر دریا واقع شود می باید که در کشتی بایستد
و اگر با قدرت پاره راه سوار شود واجبست که برگردد و آن راه را پیاده بازگردد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در برگردیدن نیز پیاده برود و اگر نذر بیت الله الحرام کند منصرف بحج میشود و اگر
نذر بیت الله کند آن نیز منصرف بکعبه میشود و بعضی از مجتهدین این نذر را باطل میدانند و اگر
نذر روزهٔ چند روز معین کند مخیر است در آنکه آن روزها را پی در پی بدارد یا متفرق مگر آنکه در صیغه
نذر قصد کرده باشد پی در پی را و اگر نذر روزهٔ عید [illegible] کند صحیح نیست و همچنین صحیح نیست
نذر کسی که در منی باشد روزهٔ ایام تشریق که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه است و همچنین
صحیح نیست اگر زن نذر کند که در ایام حیض روزه دارد و همچنین نذر مسافر روزهٔ ماه رمضان را

در سفر صحیح نیست و اگر نذر روزه کند در مکان شریفی لازم است وفا کردن بآن نذر و اگر مکان شرافتی
نداشته باشد میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که در تعیین صورت نیز متابعت نذر لازم است و اگر
نذر کند روزه داشتن زمانی را در حدیث واقع شده می باید که پنجاه روز روزه بگیرد مگر آنکه قصدش
کمتر از پنجاه باشد و اگر نذر آزاد کردن غلام قدیم کند غلامی که شش ماه خدمت او کرده آزاد
کند و اگر نذر کند که اول بنده را که مالک شود آزاد باشد بعد از آن چند کس را بیک دفعه مالک
شود همه آزاد می شوند و اگر نذر کند آنچه کنیز او اول دفعه بزاید آزاد باشد پس یک دفعه دو
طفل بزاید هر دو آزاد است و در نذر آزاد کردن بنده کوچک و بزرگ و انثی و صحیح و مریض مخیر است
و اگر نذر کند تصدق بمال کثیر یعنی بسیاری آنچه در حدیث وارد شده است آنست که هشتاد درهم
یا بیشتر می باید که تصدق کند و اگر نذر تصدق بجمیع مالش کند و از آن ضرر باو رسد می باید که همه
اموالش را قیمت کند و بتدریج تصدق نماید و اگر نذر کننده از نذر عاجز شود نذر ساقط میشود
و اگر بعد از عجز قدرت پیدا کند بجا آوردن واجب می شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در [illegible] اگر عاجز
می شود می باید که کفاره بدهد و در بعضی احادیث اهل بیت رسول وارد شده که هرگاه کسی نذر
روزه کند بعد از آن عاجز شود عوض هر روزی نیم من بوزن تبریز گندم تصدق نماید و [illegible]
این حدیث را حمل کرده اند بر آنکه این تصدق سنت است و عهد کردن در جمیع شروط و احکام حکم
نذر کردن دارد مگر در صیغه که عوض لله علی عاهدت الله در عهد باید گفت مطلب دوم
در بیان سوگند خوردن و اقسام و شروط آن بدانکه سوگند خوردن بر چهارده قسم است قسم اول
سوگند خوردن بر چیزهای گذشته و این قسم کفاره ندارد و اگرچه قسم دروغ خورند و این قسم را
غموس میگویند و داخل گناه کبیره شمرده اند قسم دوم سوگند خوردن بر چیزهای مستقبل قسم سوم
سوگند خوردن بر فعل واجب قسم چهارم قسم بر فعل سنت قسم پنجم قسم بر فعل مکروه قسم ششم
قسم بر فعل مباح قسم هفتم قسم بر فعل معصیت قسم هشتم قسم بر ترک واجب قسم نهم قسم بر ترک
سنت قسم دهم قسم بر ترک معصیت قسم یازدهم قسم بر ترک مکروه قسم دوازدهم قسم بر
ترک مباح قسم سیزدهم سوگند خوردن بر مذکورات قسم چهاردهم دیگری را قسم دادن بر مذکورات
و باز منقسم می شود سوگند خوردن بر پنج قسم قسم اول واجب چون سوگند خوردن جهت

خلاص کردن مسلمانی یا مال او یا عرض او از دست ظالمی یا رفع ظلمی از او و اگر در تصویر است توریه کند
که از دروغ گفتن خلاص شود بهتر است قسم دوم حرام چون سوگند خوردن به دروغ و سوگند خوردن
بغیر نامهای خدای تعالی چون سوگند خوردن باصنام و مانند آن و سوگند خوردن فرزند و زن و غلام
بی اذن پدر و شوهر و آقا در غیر واجبات و ترک محرمات قسم سوم سنت چون سوگند خوردن جهت
چیزی که در و مصلحتی باشد چون اصلاح میانه دو خصم قسم چهارم مکروه چون سوگند خوردن بغیر نامهای
خدای تعالی و غیر اصنام چون سوگند به پدر و مادر خوردن و بعضی از مجتهدین این را نیز حرام میدانند
و چون سوگندی که متعلق او مکروه باشد و سوگند خوردن راست نیز بی احتیاج مکروه است
قسم پنجم مباح چون سوگند خوردن بر فعل مباح و شروط سوگند خوردن هفت است اول آنکه بنام
خدای تعالی باشد چون وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ وَمُقَلِّبِ
الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ و مانند اینها یا باسمای مخصوص او چون وَاللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَالرَّحْمٰنِ الْقَدِيمِ وَالْبَارِئِ
و مانند اینها یا باسمای مشترک که آنها را غالباً بر خدا اطلاق کنند چون رب و خالق و باری و رازق و
نیز از اینها چون موجود و خبیر و سمیع و بصیر سوگند خوردن صحیح نیست و اگر سوگند بقدرت الله و علم
الله خورد و قصد کند باینها معانی را صحیح نیست و اگر قصد کند باینها که خدا قادر است و عالم است
صحیح است و اگر گوید بجلال الله و عظمة الله و کبریاء الله لعمر الله و اقسم بالله او اقسم
بالله او اُقسمتُ بالله و اَحلفتُ بالله و اَشهد بالله سوگند منعقد میشود و اگر این مذکورات
بی لفظ الله واقع شود منعقد نیست و اگر گوید بحق الله منعقد میشود و بعضی از مجتهدین این قول را منعقد
نمیدانند و اگر سوگند خورد به برائت از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام بانکه گوید از دین خدا و محمد و ائمه بری
باشم یا سوگند منعقد میشود یا نه میانه مجتهدین در این مسئله خلاف است اصح آنست که منعقد نمیشود و بعضی از
مجتهدین سوگند بمخلوقات عظیم الهی جائز میدانند چون سوگند بحضرت رسالت پناه و ائمه معصومین
و بقرآن و کعبه و اگر چه منعقد نمیشود و بطلاق زوجه یا ظهار و آزاد کردن بنده دوم آنکه سوگند
میخورد می باید که بالغ و عاقل باشد پس سوگند طفل و دیوانه صحیح نیست و اگر طفل دعوی احتلام
کند تصدیقش باید کردن و محتاج بقسم دادن نیست چه باعث احتیاج بقسم دور لازم می آید سوم آنکه
مختار باشد پس سوگند کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه قصد کند پس سوگند

مست و خفته و بیهوش صحیح نیست پنجم آنکه متعلق سوگند چیزی باید که فعل واجب یا مندوب یا مباح باشد
یا ترک حرام و مکروه یا جنب دین و دنیا ششم آنکه متعلق سوگند فعل مستقبل باشد چه سوگند خوردن بر
ماضی صحیح نیست خواه مثبت و خواه منفی و در آن گناه هست و کفاره نیست اگرچه عمداً دروغ باشد
چنانچه مذکور شد هفتم آنکه متعلق یمین مقدور باشد پس اگر مقدور نباشد صحیح نیست و اگر مقدور باشد
و سوگند خورنده از آن عاجز شود ساقط می شود مطلب سوم در کفاره دادن و در آن دو فصل است

فصل اول در اقسام کفاره بدانکه کفاره سوای آنچه در محرمات احرام مذکور شد بیست و چهار قسم است
اول کفاره ظهار است یعنی کسی با زن خویش گوید که پشت تو چو پشت مادر منست و بعد از آنکه این را گوید
حاکم شرع او را تا سه ماه مهلت میدهد آنگاه جبرش میکند بطلاق دادن یا کفاره دادن و دخول کردن
و کفاره او آنست که بنده آزاد کند و اگر از او عاجز باشد دو ماه پی در پی روزه دارد و اگر از او
عاجز شود شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی نیم من گندم بوزن تبریز دوم کفاره کسیکه مؤمنی را از
روی خطا بکشد کفاره او نیز مثل کفاره ظهار است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل کفاره ظهار
واجبست بر کسیکه بذات خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف کند و با عجز از کفاره
ظهار کفاره یمین بر او لازم است و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن و یا تراشیدن زن گیسوی خود
را در مصیبت و غیر مصیبت مثل کفاره ظهار میدانند سوم کفاره افطار قضای ماه رمضان عمداً بعد
از زوال چه بر او واجب است که ده مسکین را طعام یا جامه دهد و اگر از او عاجز شود سه روز
پی در پی روزه دارد چهارم کفاره افطار کردن یک روزه ماه رمضان و افطار روزه نذر
معین و کفاره آن همان سه چیز است که گذشت اما در دادن هر یک از آنها مخیر است و بعضی آنرا
مرتبه گفته اند و بعضی از مجتهدین کفاره بریدن زن گیسوی خود را در مصیبت نیز همین کفاره مخیره
گفته اند پنجم کفاره خلاف نذر کردن و در آن میانه مجتهدین خلافست اصح آنست که مثل کفاره
افطار ماه رمضان مخیر است ششم کفاره خلاف سوگند کردن چه کفاره او آزاد کردن بنده
است یا طعام یا جامه دادن ده مسکین و اگر از این هر دو عاجز آید سه روز روزه دارد هفتم کفاره
خلاف عهد کردن چون کفاره خلاف سوگند کردن است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عهد
روزه است کفاره او چون کفاره افطار رمضان است و اگر غیر صوم است مثل کفاره سوگند

خورده است هشتم کفاره کندن زن گیسوی خود را و خراشیدن روی خود را در مصیبت مثل کفاره سوگند
خورده است نهم کفاره کسیکه جامه خود را از برای فرزند خود یا زن خود پاره کند چون کفاره سوگند
خورده است و اگر چه زن ممنوع باشد اما اگر از برای کسی غیر از این جماعت در مصیبت پاره کند کفاره ندارد و بعضی این را
نیز حرام میدانند دهم کفاره کشتن مسلمانی بناحق عمدا و کفاره آن کفاره جمع است که هر سه خصال کفاره
در او واجب است یازدهم کفاره افطار روزه از رمضان بچیزی حرام نزد اکثر مجتهدین چه در این نیز
هر سه خصال کفاره واجب است دوازدهم کفاره کسیکه زن شوهردار را یا زنی که در عده باشد
نکاح کند آنست که از او مفارقت کند و پنج من تبریز آرد گندم یا جو تصدق نماید و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند سیزدهم کفاره جماع کردن با زن خود در حال حیض و آن در اول حیض یک دینار است
یک مثقال شرعی طلا و در وسط نصف دینار و در آخر حیض ربع دینار و بعضی از مجتهدین این را
نیز سنت میدانند و اگر با کنیز در حیض دخول کند در هیچ حال کفاره ندارد چهاردهم کفاره کسیکه برائت
از خدا و رسول و ائمه علیهم السلام سوگند خورد و خلاف آن سوگند نماید ده مسکین را طعام دهد و
استغفار کند پانزدهم کفاره کسیکه نذر روزی معین کند و عاجز آید از آن آنست که یک مد طعام
بمسکینی تصدق کند و با عجز از آن تصدق کند هرچه استطاعت داشته باشد و بعضی از مجتهدین
کفاره را در این صورت ساقط میدانند شانزدهم کفاره کسیکه پیش از گزاردن نماز خفتن خوابش
ببرد و بعد از نصف شب بیدار شود میباید که آن روز را روزه دارد و اگر عمدا بخوابد یا نماز غیر
خفتن باشد این حکم ندارد چه روایت در این صورت وارد شده هفدهم کفاره کسیکه غلام
خود را زیاده از حد زده است که او را آزاد کند هجدهم کفاره غیبت کردن استغفار کردنست
جهت کسی که غیبت او کرده اند نوزدهم کفاره خنده بدن گفتن اَللّٰهُمَّ لَا تَمْقُتْنِی یعنی دشمن
مدار خداوندا بیستم کفاره منصب از جانب پادشاه ظالم آنست که حاجت برادران
مؤمن مسلمان را برآورد بیست و یکم کفاره مجلس گفتن سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا
یَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ بیست و دوم کفاره کسیکه
بعد از سه روز بدیدن کسی رود که او را از گلو کشیده باشند آنست که غسل کند بیست و سوم کفاره
کسیکه نماز کسوف را در وقتیکه تمام قرص گرفته باشد عمدا ترک کند آنست که غسل کند و قضا کند

آن نماز را بیست و چهارم دست بر روی خود زدن کفارهٔ آن توبه و استغفار است فصل دوم
در شروط کفاره و آن یازده است اول آنکه نیت کفاره کند دوم آنکه قصد قربةً الی الله کند سوم
آنکه کفاره را از عوض مجرد سازد پس اگر غلامی را آزاد کنند و شرط کنند که چیزی بدهند صحیح نیست
چهارم آنکه سبب آزاد کردن فعل حرام نباشد چون بریدن گوش و بینی چه اگر در وقت بریدن گوش و
بینی قصد آزاد کردن در کفاره کند صحیح نیست پنجم تعیین کفاره با تعدد اقسام آن اما باتفاق تعیین
لازم نیست ششم آنکه بنده که او را در کفاره آزاد میکنند می باید که مسلمان باشد یا طفلی که پدر او
مسلمان باشد یا از مسلمانان بوجود آمده باشد پس آزاد کردن کافر صحیح نیست هفتم آنکه بنده کسی نباشد
که بر آزاد کننده آزاد شود پس اگر پدر خود را بخرد و قصد کفاره کند صحیح نیست هشتم آنکه بنده سالم
باشد از عیبی که موجب آزادی او میشود یعنی کور و لنگ و زمین گیر و مجذوم و غیر آن نباشد اما اگر
بیمار باشد یا آختی داشته باشد صحیح است نهم آنکه ملکیت بنده پس غلام غیر و غلامی که بر کسی جنایتی کرده
باشد یا مدبر باشد یا مکاتب مطلق که چیزی داده باشد صحیح نیست دهم آنکه تمام بنده را آزاد کند
پس اگر نصف آن را در کفاره آزاد کند صحیح نیست مگر آنکه قصد سرایت کند یازدهم آنکه آزاد کردن را
معلق بر شرطی نسازد پس مدبر و مکاتب از کفاره مجزی نیست و فرقی نیست در کفاره میانهٔ غلام
و کنیز و حاضر و غایب مگر گریخته هرگاه داند که زنده است و کفارهٔ بنده در جمیع آنچه مذکور شد نصف کفارهٔ
آزاد است چه کفارهٔ بنده روزه است نه آزاد کردن و طعام دادن مگر آنکه آقای غلام او را چیزی
بدهد که در این وقت می تواند بنده آزاد کرد یا طعام داد و در طعام لازم است که عددی را که شارع
مقرر کرده از مساکین طعام دهند و اگر عدد یافت نشود آنچه یافت شود بدهند تا آن عدد تمام
شود و اگر یافت نشود دیگر اطفال دو طفل را عوض یک مسکین حساب کنند و در طعام سیر شدن
عدد لازم است و قوت غالب در طعام کافی است و افضل آن نان و گوشت است و معتبر در لباس
دو جامه است پیراهنی و ردائی و قیمت طعام و لباس مجزی نیست

باب نهم

در بیان بیع کردن و رهن نمودن و شفعه گرفتن و توابع آن و در آن چهار مطلب است مطلب
اول در بیع کردن و تجارت نمودن و کسب کردن و در آن چند فصل است فصل اول در بیان اقسام

تجارت و کسب و آن بر پنج قسم است اول تجارت و کسب واجب و آن وقتی واجب است که
قوت شخصی و قوت عیال واجب النفقه او موقوف باشد بر آن و مطلق تجارت که بآن نظام نوع
انسانی تمام میشود واجب کفائی است دوم تجارت و کسب سنت و آن تجارتیست که قصد وسعت دادن
بر اهل و عیال و نفع رسانیدن بمسلمانان کنند سوم تجارت و کسب مباح و آن تجارتیست که غرض از آن زیاده
شدن مال باشد با استغنا چهارم تجارت و کسب حرام و آن تجارت و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی قبیح
و آن بر چهل و یک قسم است اول خریدن و فروختن چیزهای که نجس باشد خواه نجاست او اصلی باشد
چون نجاست مرده و پوست و گوشت که در صحرا افتاده باشد و حال آن معلوم نباشد یا در دست
کافر باشد و خونی که در وقت بریدن سر حیوانی که خون جهنده داشته باشد سوای خون دل که
خریدن و فروختن آن جائز است و چون نجاست خوک و سگ پس خریدن و فروختن آنها جائز
نیست اما بیع سگ شکاری و سگی که گله را محافظت میکند و سگی که زراعت را محافظت میکند
و سگی که محافظت باغ میکند جائز است و خواه نجاست او عارضی باشد چون چیزهائی که روان باشد
و قابل پاک کردن نباشد چون دوشاب روانی که در او موش مرده باشد سوای روغن نجس که
مجتهدین خریدن و فروختن آنرا جائز داشته اند جهت سوزانیدن در جائیکه سقف نداشته و خلافست
میانه مجتهدین که آب نجس را خرید و فروخت میتوان کرد یا نه اقوی آنست که جائز است و همچنین
جائز است خریدن و فروختن چیزهای که نجس شده باشد و قابل پاک کردن باشد چون جامه نجس
دوم خریدن و فروختن تریاق فاروق جهت داخل بودن شراب و گوشت افعی سیوم
خریدن و فروختن سرگین و بول حیوانی که گوشت او را نخورند و در فروختن بول حیوانی که
گوشت او خورند میانه مجتهدین خلافست اقوی آنست که حرام است سوای شتر جهت شفا
چهارم خریدن و فروختن آلتهای قمار و لهو چون نرد و شطرنج و دف و نی و عود و غیر اینها
پنجم خریدن و فروختن انگور و شیره خرما که شراب کنند ششم خریدن و فروختن چوب که بت تراشند
هفتم خریدن و فروختن سلاح جنگ چون تیر و نیزه و شمشیر با اعدای دین و ساختن سلاح جهت
ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که در وقت جنگ فروختن آنها حرام است نه در حالت صلح
و در فروختن سلاح بکسانی که راههای مسلمانان را میزنند خلافست میانه مجتهدین اصح آنست

که حرام است هشتم عمل صورتهای سایه دار و اجرت گرفتن بران و در عمل صورتهای که سایه نداشته
باشد چون نقش پرده نزد مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است نهم عمل غنا و آن تحریر آواز
ست بطریق سرود مستان و اجرت بران گرفتن و از ائمه معصومین وارد شده رخصت در جایز
بودن خوش خواندن زنانی که در عروسی چیزی خوانند بشرط آنکه سخنان باطل نگویند و مردان نامحرم
آواز ایشان نشنوند و همچنین حرام است هجو کردن مومنان و غیبت ایشان دهم عمل سحر و اعانت و تنجیم
و شعبده و اجرت گرفتن برآنها و قمار باختن یازدهم قصابی کردن یهود و نصاری دوازدهم
فروختن آنچه در و نفع نباشد مثل حشرات و فضلات ایشان که همه سوای کرم ابریشم و کرمی که جهت
کشیدن بر عضوی از اعضای بیمار می چسپانند چه در این هر دو میانه مجتهدین خلافست اقرب
آنست که فروختن آنها جایز است و همچنین جایز است فروختن زنبور عسل بشرط آنکه ممکن باشد تسلیم
آن و مشاهده آن توان کرد سیزدهم خریدن و فروختن مصحف اما فروختن غلاف و کاغذ و جلد آن
جایز است و همچنین فروختن مصحف بکافر حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر کافر مصحف
بخرد آن بیع صحیح است و حاکم جبرش بکند بر فروختن بمسلمانان چهاردهم خریدن و فروختن کتابها
که حکم آنها منسوخ باشد چون توریت و انجیل و زبور و نوشتن و نگاهداشتن آنها بغیر نقص پانزدهم
خریدن و فروختن چیزهای که مغشوش باشد بچیزی که ظاهر نباشد چون آب در شیر شانزدهم خریدن و
فروختن حیوانی که مسخ شده باشد چون میمون و خرس یا استخوان آن منتفع نتوان شد و در حدیث
وارد شده که حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق ع شانه از استخوان فیل داشته هفدهم خریدن و فروختن
جانوران درنده هیجدهم خریدن و فروختن مال غیر چون مغصوب و دزدیده و لقطه پیش از تعریف
یکسال و موقوفات خاصه و عامه چون وقفها و اولاد سوای مواضعی که استثنا شده چنانچه در بحث
وقف مذکور شد و همچنین خریدن و فروختن خاک طلا و نقره که در دکان زرگری بهم رسد جایز نیست
نوزدهم فروختن کنیزی که از او فرزند داشته باشد در غیر مکانهای که استثنا کرده اند چنانچه در مطلب
ششم در بحث استیلاد مذکور شد بیستم خریدن و فروختن چیزهای که مشترک باشد چون آب دریا
و خاک صحرا پیش از آنکه در آن تصرف کنند بیست و یکم خریدن و فروختن زمینهای که امام
آنرا بقهر و غلبه گرفته و خانه ها و درختهای که در آن زمینها باشد در وقت فسخ کردن

بیست و دوم خریدن و فروختن نتاج بیست و سوم خریدن و فروختن آنچه در شکم مادر و پشت پدر باشد
تنها بی آنکه چیزی بآن ضم کنند بیست و چهارم خریدن و فروختن بشرط دست مالیدن یا بنظر بی آنکه بایع گوید
هر متاعی را که تو دست بر آن نهی فروختم بتو بفلان مبلغ بیست و پنجم خریدن و فروختن بشرط انداختن یعنی
بایع گوید بمشتری که هر متاعی که پیش تو اندازم فروختم بتو باین مبلغ بیست و ششم خریدن و فروختن بشرط
سنگ زدن باین معنی که بایع گوید بمشتری هر متاعی را که سنگ تو بر او خورد فروختم بتو بمبلغی معین بیست و هفتم خریدن
و فروختن بعد از ندای روز جمعه و در این صورت بیع صحیح است اما این فعل حرام است بیست و هشتم خریدن و
فروختن چیزی که بکیل و وزن در آید پیش از آنکه قبض کنند او را بغیر آنکس که از او خریده اند اما باو فروختن
جائز است بمثل آنچه بآن خریده و اگر بغیر مثل آن بفروشد زیاده و کم فروختن باو جائز است بیست و نهم
خریدن و فروختن دین و منفعت سی ام خریدن و فروختن آزاد سی و یکم بیع بنده گریخته و مرغ در هوا
سی و دوم بیع دین بدین سی و سوم سلم و سلف گوشت و نان و آنچه وصف آن نتوان کرد سی و چهارم
زیاده و کم خریدن و فروختن دو جنس متفق که بکیل و وزن در آید سی و پنجم بیع میوه ها پیش از آنکه
ظاهر شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر زیاده از یک سال باشد یا آنرا با چیزی ضم کنند جائز است
و خریدن و فروختن پشم که بر پشت حیوانات باشد تنها جائز نیست سی و ششم بیع [illegible]
پیش از ظاهر شدن سی و هفتم بیع مزابنه و آن بیع میوه درختان خرما است بجنس آن خرما که از آن
درخت باشد یا غیر آن سوای عریه یعنی یک درخت خرما چه در حدیث وارد شده که اگر کسی را
یک خرما داشته باشد او را بمیوه غیر آن درخت میتواند داد سی و هشتم بیع محاقله و آن بیع زراعت
است بهمان جنس بشرط آنکه از آن زمین حاصل شود سی و نهم بیع طفل و دیوانه و مست و بیهوش
و خفته و کسی که او را باکراه بر آن دارند و مفلس که او را از مال او منع کرده باشند چهلم فروختن
گرو کننده متاعی را که پیش کسی گرو کرده باشد بی اذن او چهل و یکم خریدن و فروختن کسی که
در مسجد اعتکاف کرده باشد اما آن بیع صحیح است قسم پنجم تجارت و کسب مکروه و آن تجارت
و کسبی است که مشتمل باشد بر وجهی مرجوح و آن بر بیست و هشت قسم است اول گندم و
جو فروختن دوم کفن فروختن سوم فروختن بنده چه در حدیث وارد شده که بدترین مردمان کسی است
که بنده می فروشد چهارم قصابی و سلاخی کردن پنجم جولاهی کردن ششم حجامت کردن با شرط

آن زیاده را به صاحبش بدهد اما سنتهای آداب مذکوره سی است اول دانستن آنکه کدام بیع صحیح است
و کدام باطل اگرچه تقلید مجتهد باشد تا آنکه از ربا سالم ماند دوم استخاره کردن در خریدن و فروختن
سوم کلمه شهادتین گفتن چهارم آنکه در خرید و فروخت اقتضا نکند بلکه مسامحت کند خصوصاً در متاعی
که در او عبادت باشد پنجم کم خریدن و زیاده فروختن ششم پیش از همه کس به طلب رزق رفتن هفتم
دعای منقول خواندن در آن وقت که اراده دارد که داخل بازار شود هشتم دعای منقول خواندن
مشتری پیش از خریدن نهم سه نوبت تکبیر گفتن مشتری و شهادتین گفتن او در وقت خریدن دهم
طلب برکت و خیر کردن در خریدن و فروختن و سهولت در آنها یازدهم ابتدا کردن فروشنده
به فروختن دوازدهم برابر داشتن خریداران اگر تفاوت به جهت فضیلت و علم آن جائز است
سیزدهم آنکه اگر کسی از خریدن پشیمان شود متاع را از او بگیرد و قیمت آن را باز دهد چهاردهم آنکه اگر قسمی از
اقسام تجارت بر او دشوار باشد به قسمی دیگر انتقال کند که آسان باشد و اگر در شهری [illegible] نشود
به شهری دیگر انتقال کند پانزدهم هرگاه خریدار پیدا شود فی الحال بفروشد و مشتری را انتظار
نفرماید شانزدهم آنکه بداند که فایده اندک کند و بسیار نخواهد بلکه به مقدار قوت یکروز و [illegible]
[illegible] نماید هفدهم آنکه اگر در متاع عیبی باشد اظهار کند هرگاه آن عیب ظاهر باشد هیجدهم آنکه
[illegible] الله گفتن که در خبر [illegible] کرده باشد نوزدهم در خریدن و فروختن قسم نخورد بیستم آنکه قوت
سال را جمع کند بیست و یکم آنکه در معاش حد وسط نگاه دارد و نه اسراف کند و نه بسیار بر خود تنگ
گیرد بیست و دوم آنکه در وقت نماز اول نماز بگزارد و آنگاه مشغول به تجارت شود بیست و سوم
آنکه اگر کسی جهت او هدیه بیاورد عوض آن بدهد بیست و چهارم آنکه در دکان خود باز کند و طلب
رزق کند و اگرچه او را احتیاج نباشد بیست و پنجم پنهان کردن مال خود را اگرچه از برادر باشد
بیست و ششم خریدن املاک بیست و هفتم خواب مقرر خود را در شب کردن بیست و هشتم آنکه اگر
بسبب تجارت در شهری نقصانی یا موردی او رسد چون [illegible]
به شهری دیگر انتقال کند بیست و نهم آنکه در خریدن کنیز و غلام تغییر اسم ایشان بدهد سی ام آنکه شیرینی
بخوراند ایشان به هدیه سی و یکم تصدق کند جهت آنها چیزی اما مکروهات سی و شش امر مکروه است اول
داخل شدن به بازار پیش از همه کس دوم مدح بایع و ذم مشتری متاع را سوم پوشیدن عیب متاع

چهارم سوگند خوردن در حال فروختن پنجم خریدن و فروختن میانه طلوع صبح و طلوع آفتاب ششم فروختن بزیاده از آنچه خریده باشد بکسی که او را وعده احسان کرده باشد هفتم ظاهر ساختن متاع خوب و پنهان کردن متاع بد هرگاه بدی محسوس باشد و اگر محسوس نباشد واجب است اظهار چنانکه گذشت هشتم کم کردن از قیمت بعد از بیع کردن خواه کم کردن پیش از جدا شدن از یکدیگر باشد و خواه بعد از آن نهم فروختن در موضعی که تاریک باشد و عیب ظاهر نشود دهم زیاده کردن در قیمت متاع در وقت فریاد کردن دلال بلکه صبر کند تا دلال خاموش شود آنگاه زیاده کند یازدهم سمساری کردن جهت کسی که از غیر آن شهر باشد در حالتی که قیمت متاع آن شهر نداند و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوازدهم کیل و وزن کردن کسی که عالم بآن نباشد تا آنکه از زیاده و کم فروختن ایمن باشد سیزدهم خریدن وکیل جهت موکل چیزی را که خود داشته باشد و همچنین چیزی را که موکل در فروختن او کسی را وکیل کرده باشد جهت خود خریدن و حکم دلال حکم وکیل است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند چهاردهم کاهلی کردن در خرید و فروخت پانزدهم کاری که مستلزم دنائت باشد بنفس خود کردن بلکه متوجه کار بزرگ باشد چون ملک خریدن و بنده خریدن و شتر خریدن شانزدهم بی مانده در بازار گردیدن هفدهم متوجه کار شدن جهت ظالمان هیجدهم امین ساختن شرابخوار نوزدهم برداشتن متاع با کشتی چه آن محل ضائع شدن متاع است بیستم نسبت دادن فائده و نقصان بسرمایه چنانچه گوید اصل مایه من صد دینار است و هر ده دینار را یک دینار نفع میخواهم بیست و یکم سفر دریا کردن جهت تجارت هرگاه ظن غالب بسلامت باشد یعنی در غیر تلاطم امواج دریا بیست و دوم آنکه تا بیع اگر میانه مشتریان تفاوت نهد آن کس که تفاوت جهت او واقع شده قبول تفاوت نکند بیست و سوم بسیار مکار گردیدن بیست و چهارم تجارت بمالی که احتمال حلال و حرام داشته باشد همچون مال کسیکه رباخوار باشد یا جهالت حال آن مال بیست و پنجم آنکه غلام و کنیزی را که میخرد قیمت خود را ببیند بیست و ششم آنکه متاع خود را زینت دهد بقصد آنکه جاهل رغبت کند در آن اما اگر آن عادت او شده نه بقصد مذکور جائز است و اما آن امور که حرام است اول زیاده یا کم فروختن آنچه بکیل و وزن در آید دوم مغشوش ساختن او چیزی که ظاهر نباشد سوم بر زیاده ... متاع بعد از آنکه کسی اراده خریدن آن کرده باشد و عازم شده

سمسار دلال را گویند ۱۲

به صیغه گفتن تا آنکه بایع پشیمان شود یا کم کردن قیمت مثل آنکه در زمان خیار مشتری گوید که مثل این متاع
کمتر از آنچه تو خریده میدهم تا آنکه مشتری پشیمان شود و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند چهارم تفاوت
میانه نقد و نسیه نهادن در فروختن چیزی پنجم خرید و فروخت بعد از ندای روز جمعه ششم زیاده کردن
در قیمت متاع هر کسی را که اراده خریدن نداشته باشد تا آنکه مشتری حریص شود در خریدن و در این صورت
بیع صحیح است اما مغبون اختیار فسخ دارد هفتم پیش رفتن بقافله جهت خرید و فروخت چهار فرسخ
که با جماعتی که عالم به نرخ شهر نباشد معامله کند اما اگر اتفاقی باشد یا چهار فرسخ بیشتر باشد جایز است و
بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و میانه مجتهدین خلافست که آیا بیع در این صورت صحیح است یا نه
و هرگاه در این صورت غبن باشد بایع را دعوی غبن میرسد هشتم نگاه داشتن گندم و جو و خرما و مویز و روغن
جهت گران شدن بشرط آنکه غیر از او کسی دیگر نداشته باشد و مردم محتاج باشند و بعضی از مجتهدین نمک و روغن زیت
و نمک را الحاق باینها کرده اند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند و در احادیث اهلبیت علیهم السلام
وارد شده که حد نگاه داشتن در گرانی سه روز است و در ارزانی چهل روز و بعد از آن حاکم شرع او را
جبر کند بفروختن و میانه مجتهدین خلافست که آیا نرخ را حاکم تعیین کند یا نه اصح آنست که نرخ بدست
صاحب است نهم سفر دریا جهت تجارت با خوف هلاک یعنی در وقت تلاطم امواج آن **فصل سوم**
در اقسام بیع کردن بدانکه بیع کردن بر ده قسم است قسم اول آنکه متاع و قیمت آن هر دو حال باشد
و این قسم را بیع نقد گویند و در جائی که بیع مطلق کنند یا شرط حال بودن قیمت و متاع کنند منصرف
باین قسم میشود و شروط آن چهارده است اول ایجاب چون بعتک هذا بهذا یعنی فروختم بتو
این کتاب را بصد دینار دوم قبول چون قبلت یعنی قبول کردم این بیع را سوم آنکه بلفظ گویند
ایجاب و قبول را با بودن قدرت اشارت و کنایت و کتابت کافی نیست و خلافست میانه مجتهدین
که اگر بلفظ نگویند و اکتفا بدادن قیمت و گرفتن متاع کنند آیا جایز است و آنرا بیع میگویند
اکثر مجتهدین بر آنند که این قسم را بیع نمیگویند و بیع کرده هر مالک نمیشود و اگر بعد از تلف شدن یکی از متاع
یا قیمت آن چهارم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی ادا کنند چنانچه مذکور شد پس اگر
بصیغه مضارع یا امر گویند صحیح نیست پنجم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده بالغ و عاقل و جایز التصرف
و مختار باشد چه خرید و فروخت طفلی اگر چه ده ساله باشد و دیوانه اگر چه ولی اذن بدهد درست

فرق در میان این
مسئله و مسئله سابقه
نیست که در اینجا
و در اینجا قصد شده
بر است آوردن
بایع است و ...
آن قیمت ...
با مشتری مشخص
کردم ... شدم
و در اینجا ... بعض
ساختن مشتری
... الفرق
... ۱۲

و خفته و بیهوش و اگرچه بعد از آنکه بهوش آیند اذن دهند و مفلسی که حاکم شرع او را از مالش بواسطه قرضخواهان
منع کرده باشد و کسی که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست امّا اگر بعد از اکراه اگر اذن بآن بیع دهد
صحیح است ششم آنکه هر یک از ایشان آزاد باشد چه خرید و فروخت غلام بی اذن آقا صحیح نیست هفتم
آنکه مشتری مسلمان باشد هرگاه متاع مصحف یا بنده مسلمان باشد چه اگر کافر خرد صحیح نیست و بعضی از
مجتهدین این را شرط نمی دانند بلکه گفته اند این بیع صحیح است و حاکم او را جبر میکند بفروختن آنها بمسلمانان
چنانچه گذشت هشتم آنکه فروشنده مالک باشد یا در حکم مالک چون وکیل او یا وصی و حاکم شرع پس
بیع کردن کسی که مالک آن متاع نباشد یا در حکم مالک نباشد صحیح نیست و موقوفست بر خواست
مالک نهم آنکه آن متاع چیزی باشد که مالک آن تواند شد پس خرید و فروخت شراب و خوک و حشرات
و فضلات انسان چون موی و ناخن صحیح نیست و میانه مجتهدین خلافست در جواز فروختن شیر آدمی
اقرب آنست که جائز است دهم آنکه آن متاع نجس نباشد یا قابل پاک ساختن باشد چه بیع نجس
چنانچه گذشت صحیح نیست یازدهم آنکه متاع عین باشد پس بیع دین و منفعت صحیح نیست دوازدهم
آنکه فروشنده قادر باشد بر تسلیم آن پس خرید و فروخت مرغ در هوا و ماهی در دریا و بنده گریخته صحیح نیست
سیزدهم آنکه متاعیکه می فروشد می باید که وقف نباشد چه اگر وقف باشد صحیح نیست مگر وقف
اولادی بشرط آنکه میانه موقوف علیهم نزاع باشد بطریقیکه سبب خراب شدن وقف گردد که
در آن صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که می توان فروخت و بقیمت آن ملکی دیگر خریدن چنانچه
گذشت چهاردهم آنکه متاعی را که میفروشد اگر قابل کیل و وزن باشد می باید که معلوم باشد
بکیل یا وزن یا آنکه ذکر جنس یا وصف آن کند پس اگر مجهول باشد صحیح نیست و اگرچه مشاهده کنند امّا
مشاهده در جامه و زمین ذکر ذرع و عدد در آنها کافیست و بعضی گفته اند که اگر نسبت بیکی از فروشنده
یا خریداره مجهول نباشد صحیح است مثل آنکه مشتری گوید ببائع که بفروش این متاع را بقیمتی که بدیگری
فروخته و هم چنین قیمت متاع می باید که معلوم باشد قسم دوم هم متاع و هم قیمت آن هر دو نسیه
باشد و این قسم را بیع دین بدین گویند که حرامست چه حضرت پیغمبر از این بیع نهی کرده قسم
سوم آن متاع حال باشد و قیمت آن نسیه و این قسم را بیع نسیه گویند و شرطهای این قسم یازده
است از چهارده شرطی که مذکور شد در قسم اوّل مشخص بودن وعده قیمت آنست پس اگر وعده مشخص

نباشد چون آمدن حاجیان از حج یا رسیدن محصول صحیح نیست قسم چهارم آنکه متاع نسیه باشد و
قیمت آن نقد و این قسم را سلم و سلف گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط‌اند که در
قسم اول قبض کردن قیمت است در مجلس و ذکر وعده درین عقد لازم است و میباید که در مدت وعده آن جنس
ممکن باشد قسم پنجم آنکه متاع را بفروشد بی آنکه ذکر مایه کند و این قسم را مساومه گویند و شرطهای او
چهارده شرط است که در قسم اول مذکور شد قسم ششم آنکه متاع را بزیاده از آنچه خریده بفروشد و
این قسم را مرابحه گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکوره ذکر مایه است با زیادتی میان در
عقد بیع و اگر بوعده خریده باشد میباید که بگوید بمشتری که من بوعده خریده‌ام و مکروه است درین بیع
نسبت دادن فائده باصل مایه مثل آنکه گوید که این متاع را خریده‌ام بصد دینار و بفروشم بزیادتی هر ده
دینار یک دینار قسم هفتم آنکه متاع را بآنچه خریده بفروشد و این قسم را تولیه گویند و شرطهای این
قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور علم باصل مایه است و آنکه بر قیمتی که خریده باشد بفروشد بی زیاده
و نقصان قسم هشتم آنکه متاع را بکمتر از آنچه خریده بفروشد و این قسم را مواضعه گویند و شرطهای
این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور اخبار باصل مایه است و مکروه است نسبت دادن نقصان را
درین قسم نیز باصل مایه چنانچه در مرابحه مذکور شد قسم نهم آنکه دو متاع متساوی را که قابل کیل و وزن
باشد بیکدیگر فروختن و آنرا ربا گویند و شرطهای این قسم زیاده بر چهارده شرط مذکور عدم
زیاده و نقصان است در قدر در نقد و نسیه چه اگر بزیاده و نقصان بفروشد و بخرد جائز
نیست و اگر چه آن زیادتی حکمی باشد چون شرط کردن ساختن انگشتری جهت بایع مثلاً و آنچه
در بعضی احادیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که جائز است فروختن درهم تازه بدرهم
کهنه و شرط زرگری کردن و مراد بدرهم کهنه مغشوش است پس زرگری آن در برابر غش دیگری
خواهد بود و زیاده نخواهد بود و همچنین طلا و نقره مغشوش را بجنس خالص او نمیتوان فروخت هرگاه
مقدار غش معلوم نباشد و اگر معلوم باشد بزیاده میتوان فروخت و اگر بایع و مشتری پدر و پسر
و زن و شوهر و غلام و آقا باشند ایشان اگر زیاده و کم متاع متفاع را که قابل کیل و وزن باشد
بفروشند صحیح است و اگر یکی مسلمان و دیگری کافر حربی باشد درین صورت نیز زیاده از جنس
بکافر میتوان فروخت اما زیاده بایشان نمیتوانند داد و ربا در میانه مسلمان و یهود ربا است

درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که رباست در فروختن طلا و نقره که او را صنعت
گویند زیاده به شروط مذکوره قبض در مجلس شرطست پس اگر پیش از آنکه خرنده و فروشنده قبض کنند
و متفرق شوند باطلست و اگر بعضی را قبض کنند همان بعض صحیح است و اگر در دو جنس متفق زیادتی
واقع شود با علم واجبست بر گیرندهٔ آن که آن زیاده را بصاحب باز دهد اگر بشناسد او را و بعد
از فوت او بورثهٔ او برساند و اگر نشناسد او را جهت او تصدق کند و اگر مقدار زیاده را نداند
و صاحبش را بشناسد با او مصالحه کند و اگر صاحبش را نیز نشناسد خمس از آن بیرون کند و باقی
حلالست و اگر جاهل باشد بحرام بودن ربا استغفار کند و گناه ندارد و آیا درین صورت زیادتی
را بصاحب باید داد یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقوی آنست که بدو واجبست و
میتوان خلاص شد از ربا یا آنکه بگرداند با ناقص چیزی از غیر جنس او یا آنکه ناقص را بجنس دیگر بفروشد و
بزاید بخرد یا آنکه زیادتی ببخشد قسم دیگر آنکه دو جنس مختلف باشد چه آنرا نیز زیاده و کم نقد میتوان فروخت و
و اما اگر هر دو قابل کیل و وزن باشند نسیه فروختن مکروهست اگر چه بی زیاده و نقصان بفروشد

فصل چهارم در بیان آنچه در بیع کردن داخلست و قاعدهٔ کلی در آن آنست که هر چه در عرف
او را داخل دانند در بیع کردن داخلست و الفاظ آن شش است اول زمین و بقعه و عرصه و
ساخت پس هر گاه عقد بیع باینها واقع شود چشمه و چاه و آب در بیع آن زمین داخلست و درختها
که در آنها باشند یا زراعتی که شده باشد داخل نیست و اگر چه بایع در وقت بیع گفته باشد که فروختم
بتو این را بجمیع حقوق آن اما اگر گفته باشد که فروختم این خانه را با آنچه در آن در بر و بسته شود یا
این زمین را با آنچه در وست درین صورت درخت و زراعت داخلست اما سنگهای که در زمین
مدفون باشند داخل نیست و بایع را درین وقت لازمست که سنگها را از آن زمین بیرون کند و اجرت
مدت تا کندن سنگها بر بایع لازم نیست و اگر چه زمان آن بسیار باشد اما بر بایع لازمست که
بعد از بیرون بر آوردن سنگها آنچه از زمین ناهموار شده باشد هموار کند دوم باغ و بستان
پس هر گاه عقد بیع برین هر دو واقع شود درخت و زمین و دیوار داخلست و آیا عمارتی که در
باغ واقع ست و خانهائی که چوب بر آن می اندازند و بر آن بالا میروند بجهت مرغ پرانیدن
و محافظت انجیر و انگور داخلست یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که داخل نیست

سوم خانه و داخل است در او زمین و عمارت و بالاخانه و پائین خانه مگر آنکه هر یک بسر خود خانه باشد
و آنچه در آن خانه ثابت باشد داخل است خواه از اجزای آن خانه باشد چون سقف و درهای نشانیده
و حلقها و آنچه در آن بندند و خواه از اجزای آن خانه نباشد ولیکن بواسطه آسانی ثابت ساخته
باشند چون نردبانیکه در جای نشانیده باشند بنوعی که نتوان آنرا از جای بجای دیگر نقل نمودن
و رفهای تخته یا چوب که ثابت ساخته باشند و میخهای که در او کوفته باشند اما دست آسیا و خمها
و تغارها و چوبهای که گازری نشانیده باشند و گنجهای مدفون و سنگهای پنهان و فرش خانه
و چارواو و رفهای که میخهای که کوفته گذاشته باشند و ریسمان و دلو و چرخ و قفل داخل نیست
چهارم قریه و دهکده پس اگر بیع بر این هر دو واقع شود عمارت و ساختهای که احاطه بآن خانه ها
کرده و راهها داخل است در آن و آیا درختهای که در میان آنها باشند داخل است میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که داخل نیست و مزرعهای حوالی قریه داخل نیست مگر با قرینه که دلالت بر
داخل بودن آن کند پنجم درخت و داخل است در وی شاخها و برگهای تر و آیا شاخ و برگ خشک و
برگ درخت توت داخل است میانه مجتهدین خلافست اما میوه درخت داخل نیست و اگر درخت
را مشتری بکند حق بائع ساقط میشود و میوه درخت خرما که هنوز آنرا ماده نشانیده باشند داخل نیست
مگر آنکه مشتری شرط کرده باشد و بر مشتری در این صورت لازم است که بگذارد که میوه برسد اگر ضرر بدرخت
نرساند و اجرت آن زمان را نمی رسد که از بائع طلب کند و اگر در گذاشتن تا رسیدن میوه
بدرخت ضرر رسد مشتری میتواند قطع آن کرد و در ارش خلافست ششم غلام و داخل نیست
در خریدن غلام مالی که مولی تملیک او کرده باشد بنا بر آن قول که گفته اند که غلام مالک چیزی
نمیشود مگر آنکه شرط کند بشرط آنکه ربا نشود و جامهای که پوشیده باشد آیا داخل است یا نه میانه
مجتهدین خلافست اقرب آنست که آنچه عرف حکم آن کند داخل است فصل پنجم در بیان اقسام
خیار بدانکه اصل در بیع کردن لزوم است و در شانزده موضع رد کردن جائز است اول خیار مجلس
و آن مخصوص بیع کردن است و هر یک از بائع و مشتری را اختیار فسخ می رسد در مجلس بچهار شرط اول
آنکه در عقد بیع شرط سقوط خیار مجلس نکرده باشد چه اگر شرط سقوط خیار مجلس کنند اختیار فسخ ندارند
دوم آنکه بعد از عقد بیع باشد چه پیش از عقد بیع خیار مجلس نیست سوم آنکه هر یک از فروشنده و خرنده

از یکدیگر باختیار متفرق نشده باشند که اگر متفرق شده باشند خیار مجلس نیست اما اگر یکی از ایشان را
از یکدیگر متفرق سازند ساقط نمی شود و اگر یکی از ایشان بمیرد آیا حکم وارث او دارد یا نه میانه مجتهدین
درین مسئله خلافست و اگر یکی از ایشان دیوانه شود خیار ساقط نمیشود بلکه ولی ایشانرا باشد صرفه
و غبطه ایشان [illegible] اختیار فسخ هست چهارم آنکه چیزی که خرید و فروخت بر آن واقع شده [illegible]
نباشد که بر مشتری آزاد میشود مگر یکی از این یازده کس باشد اختیار [illegible]
[illegible] بعضی از مجتهدین که جائز داشته اند [illegible] بعضی از مجتهدین [illegible]
اگر پدر طفل چیزی از مال خود را [illegible]
حیوان را اختیار فسخ هست از وقت عقد بیع تا سه روز و بعضی از مجتهدین گفته اند که بایع نیز
مخیر است درین سه روز و اگر قیمت حیوان نیز حیوان باشد و شرط اول آنکه در عقد بیع شرط
سقوط نکرده باشد چه با شرط سقوط ساقط میشود دوم آنکه تصرف در حیوان نکرده باشد یا جاریه
و هبه و غیر آن چه با تصرف خیار حیوان ساقط است و اگر عیبی درین سه روز در حیوان حادث
شود از غیر جهت مشتری مجتهدین را درین مسئله سه قول است اصح آنست که مشتری مخیر است در
فسخ یا نگاه داشتن آن حیوان عیب دار و تفاوت گرفتن میانه صحیح بودن و معیوب بودن و اگر
درین سه روز بی آنکه تقصیر کند تلف شود از مال بایع است سیوم خیار شرط و این خیار در جمیع
عقود جاری است سوای عقد نکاح و وقف و طلاق و ابراء و شرطهای خیار شرط در بیع پنج
است اول آنکه شرطی نباشد که منافی بیع باشد چون شرط آنکه نفروشد دوم آنکه منافی شرع
نباشد چون شرط آنکه آزاد نکند یا وطی نکند یا اگر کسی آنرا بدزدد عوض آنرا بایع بدهد سیوم آنکه
مضبوط باشد پس اگر شرط مجهول کند چون آمدن حاجیان از حج باطل است چهارم آنکه شرط را
در عقد بیع کرده باشد چه اگر در عقد بیع نکرده باشد اختیار فسخ ندارد پنجم آنکه تصرف در متاع نکرده
باشد چه با تصرف چون دخول کردن خیار شرط ساقط میشود و بتلف شدن این متاع نیز خیار
شرط ساقط میشود و آنگاه اگر مثل داشته باشد طلب مثل یا قیمت میکند و این خیار شرط در بیع
[illegible] برای هر یک از بایع و مشتری هست پس اگر هر یک از ایشان جهت خود یا اجنبی شرطی کنند جائز
است و اگر در فروختن شرط سکنی یک سال یا دو سال کند جائز است و خیار شرط بطریق میراث بورثه

منتقل

میشود دوم آنکه تکلیف ما نسبت بقبول شرط و تعلیق بر شرط چهار است اوّل آنکه قابل هیچکدام نیست چون
ایمان بخدا و رسول و ائمه علیهم السلام و بواجبات قطعیه و بتحریم محرمات قطعیه دوم آنکه قابل شرط
و تعلیق بر شرط هست چون آزاد کردن غلام و شرط کردن که مبلغی بدهد و نذر کردن و تدبیر کردن غلام
و چون اعتکاف و در عهد کردن چه آن قابل تعلیق هست اینها و شبه آن قابل شرط هست که
رجوع کند در آن هر وقت که خواهد سوم آنکه قابل شرط است و قابل تعلیق نیست چون بیع کردن و
صلح نمودن و اجاره و رهن نمودن چه انتقال بعد از رضای ایشان است و رضا نیست مگر
با جزم و در صورت تعلیق جزم نیست چهارم آنکه قابل تعلیق باشد و قابل شرط نباشد چون نماز
و روزه یا نذر و یمین موضع چهارم خیار تأخیر است و آن چنانست که اگر چیزی را بفروشد و
متاع را یا بعض آنرا تسلیم مشتری نکند و مشتری قیمت آنرا یا بعض آنرا به بایع ندهد یا آنکه شرط وعده
نکرده باشد تا سه روز بایع صبر میکند و بعد از سه روز بایع مخیر است در فسخ و صبر موضع پنجم مگر آنکه
چیزهای که در آن روز تا شب ضایع شود یا قیمت آن ناقص شود پس اگر کسی چنین چیزی
را بفروشد تا شب صبر کند اگر مشتری قیمت آنرا بیاورد مال او میشود و اگر نیاورد بایع مخیر است
در فسخ و اگر مشتری بعضی از قیمت آنرا نقد قرار داده باشد و بعضی را نسیه و نقد را نداده بایع مخیر است
در فسخ یا نه مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اختیار دارد و همچنین خلافست
که اگر آنچه وعده کرده بود در وعده قرار داده ندهد موضع ششم خیار رؤیت و آن چنانست
که شخصی متاعی را بی آنکه ببیند بوصف بخرد پس اگر بعد از دیدن بخلاف صفت باشد مخیر است در
فسخ و نگاهداشتن آن و اگر بعضی را دیده باشد و بعضی بوصف خریده باشد آنگاه بر خلاف
صفت واقع شده باشد تمام را رد میتواند کرد نه آنکه بعضی را نگاهدارد و بعضی را رد کند موضع
هفتم خیار غبن و آن چنانست که شخصی متاعی را بخرد یا بفروشد آنگاه ظاهر شود که در وقت
عقد بیع زیاده از ان یا کمتر از ان قیمت داشته آنکس که مغبونست مخیر است در فسخ بشرط
شرط اوّل آنکه تصرفی که مانع رد باشد در ان متاع نکرده باشد چون فروختن مشتری و تلف
شدن و درست او و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز فسخ میرسد بایع را
و التزام مشتری می نماید رد کردن قیمت متاع یا مثل آن متاع و بعضی از مجتهدین گفته اند

که بایع را در صورت می رسد که آن متاعی را که مشتری فروخته از آن شخص که خریده بگیرد دوم
در وقت خرید و فروخت عالم بقیمت آن نباشد چه اگر در آن وقت عالم باشد اختیار فسخ
نیست سوم زیادتی و نقصان فاحش باشد بحسب عرف و عادت پس اگر اندک زیادتی و نقصانی
باشد که اورا در عرف زیاده و نقصان نگویند اختیار فسخ نیست موضع هشتم خیار عیب و آن
ثابت است در هر چیزی که از خلقت اصلی زیاده یا کم باشد و آن بیست و هشت قسم است اول
دیوانه بودن غلام و کنیز دوم برص داشتن سوم جذام داشتن چهارم قرن داشتن یعنی کنیزی را
که در فرجش چیزی باشد که مانع دخول کردن باشد پنجم برآمدن پشت یا سینه غلام و کنیز ششم
گریختن ایشان بعادت نه آنکه از روی ترس جای پنهان شوند چه آن گریختن رد نمیتوان کرد
هفتم خنثی بودن هشتم خصی بودن اگرچه قیمت بدان زیاده میشود نهم لنگ بودن دهم کور بودن
و احول بودن و مرض سبل در چشم داشتن یازدهم کر بودن دوازدهم کافر بودن غلام و کنیز هرگاه
مشتری شرط اسلام کرده باشد بر قول بعضی از مجتهدین سیزدهم نبودن موی در پشت زهار غلام
چهاردهم مستحق بودن حدی یا تعزیری که بسبب آن هلاک شود یا مستحق قتل یا بریدن عضوی باشد پانزدهم
موی سفید داشتن شانزدهم خون حیض ندیدن کنیز جوان بر قول بعضی از مجتهدین هفدهم بودن ثقل و درد زیاده
بر عادت که در غلام و کنیز باشد هیجدهم آبستنی کنیز نوزدهم بیمار بودن اگرچه تب یک روز باشد بیستم گنده بودن
دهن بر قول بعضی از مجتهدین بیست و یکم زنا کردن کنیز و غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و دوم
بول کردن غلام بزرگ در جای خواب بر قول بعضی از مجتهدین بیست و سوم دزدی و خیانت کردن
کنیز و غلام بشرط آنکه تمیز داشته باشند نه آنکه طفل باشند بیست و چهارم احمق بودن ظاهر
بیست و پنجم آنکه شرابخوار باشد بیست و ششم آنکه متاعی که خریده باشد نجس باشد و اگرچه قابل
پاک ساختن باشد یا مشقت یا نقصان در قیمت آن در پاک کردن بیست و هفتم ختنه ناکرده
بودن غلام بر قول بعضی از مجتهدین بشرط آنکه مشتری نداند که آنرا ختنه نکرده اند بیست و هشتم
بی قوت بودن دست راست غلام با وجود قوت داشتن دست چپ او پس مشتری هرگاه عالم
شود باین عیوب اختیار فسخ دارد بچهار شرط اول آنکه تصرف در آن متاع نکرده باشد پس اگر
رد نمی تواند کرد اما ارش که تفاوت میان قیمت بی عیبی و عیب دار است بگیرد دوم آنکه عیب

پیش از بیع کردن باشد سوای چهار عیب اول آنکه آن چهار عیب اگر از وقت بیع تا یکسال بهم رسد
مشتری فسخ آن می تواند کرد هرگاه تصرف نکرده باشد دوم آنکه مشتری پیش از بیع کردن عالم
نباشد که اگر عالم باشد رد نمی تواند کرد و ارش نیز نمیگیرد چهارم آنکه در وقت بیع کردن خیار عیب
را اسقاط نکرده باشد خواه تفصیل خواه باجمال چه اگر اسقاط کرده باشد رد نمی تواند کرد و گرفتن
ارش در چهار موضع ثابت می شود اول آنکه مشتری تصرف کرده باشد در متاع عیبناک
چنانکه گذشت دوم آنکه مشتری کسی را بخرد که برو آزاد شود در این صورت نیز رد نمی تواند کرد
و ارش میگیرد سوم آنکه در صورتیکه مشتری اختیار فسخ داشته باشد فسخ نکند ارش میگیرد
چهارم آنکه متاع در دست مشتری عیب بهم رسانیده باشد و بائع شرط کرده باشد که هرگاه عیبناک
شود ارش بدهد موضع نهم خیار تدلیس و آن چنانست که شخصی کنیزی مثلاً فروخته باشد بشرط
آنکه سرخ روی و جعد موی باشد و روی او را سرخ کرده باشد بسرخاب و وصل
کرده باشد موی دیگری را بموی او چه درین صورت مشتری هرگاه عالم نبوده باشد و بعد
از آن عالم شود اختیار دارد که فسخ کند و همچنین اختیار دارد هرگاه گوسفندی را چند روز
شیر او را ندوشیده باشد و بفروشد بشرط آنکه شیر او مقدار معینی باشد و بعد از آن ظاهر
شود که شیر او کمتر از آن بوده درین صورت نیز مشتری مخیر است بشرط آنکه در کمتر از سه روز شیر کم شود
چه اگر بیشتر از سه روز شیر کم شود اختیار فسخ ندارد و اگر شیر آن گوسفند را که او را
سه روز ندوشیده باشند کم شود و عادت او شود آیا مشتری اختیار فسخ دارد یا نه
میانه مجتهدین خلاف است اقرب آنست که اختیار فسخ ندارد و آیا این حکم در غیر گوسفند
نیز می رود یا نه چون حدیث در گوسفند واقع شده مخصوص گوسفند است میانه مجتهدین
خلاف است اقرب آنست که در غیر گوسفند نیز میرود و همچنین آب قنات یا آسیا را
بند کردن که در نظر مشتری بسیار نماید و بعد از آن ظاهر شود که آب او کم بوده اختیار فسخ دارد
و در خیار تدلیس هرگاه فسخ نکند و راضی بنگاه داشتن شود ارش نمیگیرد دیگر در شرط بکارت چه هرگاه
شرط کرده باشد که کنیز بکر باشد و بعد از آن ظاهر شود که بکارت نداشته درین صورت مشتری
بنابر قول مشهور ارش میگیرد و در فسخ حضور حاکم شرع و بایع شرط نیست موضع دهم

خیار اشتراط و آن چنانست که متاعی که بشرطی بفروشد سالم نباشد شرط در وی پس با عدم آن شرط باشتراط آن موجب اختیار فسخ هست چون فروختن بشرط آنکه هرگاه در موعد معینی رد ثمن نماید مسلط بر فسخ بیع باشد موضع یازدهم خیار شرکت و آن چنانست که متاعی را که بکسی بفروشد اگر ممزوج سازد بمثل آن بحیثیتی که جدا نتوان کرد از یکدیگر چه در نصورت مشتری اختیار فسخ و شرکت هر دو دارد موضع دوازدهم خیار دشواری تسلیم کردن چه هرگاه بایع متاعی را که گمان او این باشد که می تواند تسلیم کردن بفروشد و بعد از ان دشوار شود برو تسلیم کردن آن چون فروختن کبوتری که از عادت او این باشد که هر روز باز آید مشتری مخیرست میانه فسخ و طلب مثل یا قیمت آن موضع سیزدهم خیار رد کردن بعضی از متاع و آن چنانست که کسی دو غلام را مثلاً بیکدفعه خرید آنگاه ظاهر شود که یکی از انها ملک دیگری بوده مخیرست میانه فسخ بیع هر دو غلام یا نگاهداشتن یک غلام را بحصه او از قیمت و طلب کردن قیمت غلام دیگر را از بایع موضع چهاردهم خیار تفلیس و آن چنانست که هرگاه شخصی متاعی را بمفلسی بفروشد و بعد از ان حاکم شرع او را از مال منع کند جهت قسمت کردن مال او بر قرضخواهان چه در نصورت صاحب متاع مخیرست در فسخ کردن بیع و گرفتن متاع و میانه امضا و شریک بودن با قرضخواهان در مال آن مفلس موضع پانزدهم خیار تلف شدن و غصب کردن چه اگر متاع که بایع فروخته پیش از قبض یا بعد از قبض در مدت خیار تلف شود بسببی از جانب بایع یا اجنبی مشتری مخیرست در فسخ و همچنین اگر متاعی را که بایع فروخته پیش از قبض مشتری غصب کند و رد آن ممکن نباشد مشتری مخیرست در فسخ و آیا اجرت مدت غصب را مشتری از بایع میگیرد یا نه درین مسئله خلافست و اگر بایع در تسلیم تاخیر کند اجرت مدت تاخیر بر او لازمست موضع شانزدهم خیار جهالت اجاره و آن چنانست که هرگاه مشتری جاهل باشد بچیزی را که بایع او فروخته در اجاره دیگری بوده اختیار فسخ دارد و همچنین هرگاه جاهل باشد که سنگهای که در زمین مدفون بوده باشد از بایع است مخیرست در فسخ و اجتماع اقسام خیارات مذکوره درین کتاب است خاتمه در بیان احکام بدانکه بعد از بیع کردن و گرفتن قیمت تسلیم متاع بمشتری لازمست و آن در چیزهای که قابل نقل و تحویل نباشند چون زمین و عمارت و باغ و درخت تخلیه است یعنی خالی کردن و دست از تصرفات آن

بازداشتن یا آنکه رخت خود را از آنجا بیرون بردن و اگر زمین به اجاره رسیده باشد چیدن و درو آنچه قابل نقل باشد اگر قابل کیل و وزن است کیل و وزن کردن و اگر حیوان است نقل کردن و در غیر اینها بدست گرفتن و آنچه بعد از بیع و پیش از قبض زیادتی در متاع بهم رسد مال مشتری است و جائز است که بایع در بیع استثنا کند آنچه خواهد و اگر متاع حیوان باشد و استثنای کلّه و پوست آن کند در آن مجتهدین را پنج قول است اوّل آنکه بیع صحیح است دوم آنکه باطلست سوم آنکه اگر آن حیوان را توان ذبح نمودن صحیح ست و الا باطلست چهارم آنکه در حیوانیکه ذبح او نتوان کرد شریک است بقیمت کلّه و پوست آن پنجم آنکه مطلقا بنسبت کلّه و پوست در آن شریک است و اصح اقوال قول دوم است و اجرت کیل و وزن کننده و شمرنده و فروشنده آن بر بایع است و اجرت نقد کننده قیمت و وزن کننده آن و شمرنده متاع و نقل کننده آن بر مشتری است بشرط آنکه برضای خود دنبال او نباشند بلکه بایع و مشتری ایشانرا آورده و دلّال امین است اگر متاع در دست او بی تعدی و تقصیر فوت شود ضامن نیست و اگر میانه مالک و دلّال اختلاف واقع شود در تقصیر نه کردن و قیمت متاع یا تقصیر قول قول دلّال است

باب ششم مطلب دوم در بیان رهن نمودن یعنی گرو کردن و در آن دو فصل است فصل اول در شروط گرو کردن بدانکه گرو گذاشتن کسیکه بر ذمه او دینی باشد جهت اعتماد مشروع است خواه در سفر خواه در حضر و آنچه در آیه کریمه واقع شده است که در سفر جائز است بنا بر غالب چه بیشتر اوقات در سفر کسی بهم نمیرسد که تمسک بنویسد و اکتفا بگرو می کنند و این رهن حقیست لازم از طرف کسیکه گرو می کند باین معنی که دیگر نمیتوان تصرف در آن گرو کردن و آنرا از گرو گیرنده گرفت تا وقتیکه دین او را ادا کند و در آن نه شرط است اوّل آنکه گرو کننده بالغ و عاقل باشد و جائز التصرف باشد پس گرو کردن طفل و دیوانه و کسیکه او را باکراه بر آن دارد و بعد از اکراه اذن بدهد و مست و بیهوش و مفلس که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد صحیح نیست امّا ولی طفل میتواند که بمصلحت طفل مال او را گرو کند جهت دینی که او بمصلحت طفل کرده باشد یا جهت مال او گرو گیرد دوم ایجاب چون رَاهَنْتُكَ هٰذَا عَلَى الدَّيْنِ الفلانی یعنی گرو کردم این عین را پیش تو جهت فلان دین سوم قبول چون قَبِلْتُ و آنچه دلالت کند بر آن و میباید که قبول بعد از ایجاب بی فاصله واقع شود چهارم آنکه

وقبول را بلفظ بگوید با قدرت وبا عاجز بودن باشارت وکتابت نیز جائز است وبغیر عربی وبغیر
صیغهٔ ماضی نیز جائزست پنجم قبض کردن گرو و در قبض کردن گرو اذن گرو کننده شرط است
پس اگر پیش از قبض گرو کننده بمیرد یا دیوانه شود یا رجوع در اذن در قبض نماید گرو باطل میشود
وبعضی از مجتهدین قبض را شرط نمیدانند واستدامت قبض شرط نیست پس اگر بعد از قبض گرو
کننده در ان تصرف کند گرو باطل نمیشود ششم حاضر بودن گرو گیرنده در قبض پس اگر در غیبت
او گرو کنند تا آنکه گرو گیرنده یا وکیل او حاضر نشود وقبض نکند صحیح نیست هفتم گرو عینی باشد که
ممکن باشد قبض آن صحیح باشد مالک شدن آن وجائز باشد فروختن آن پس گرو کردن دین و
منفعت چون سکنی خانه وخدمت غلام وگرو کردن ملک غیر بی اذن صاحب وگرو کردن
شراب وخوک واگرچه یهود باشد ونزد مسلمان گرو کند واو در دست یهود دیگر بگذارد صحیح
نیست اما شیرهٔ انگور را اگر گرو کنند صحیح است و در وقتی که شراب شود از گرو بیرون میرود و
چون سرکه شود باز گرو می شود واگر در حالتی که شراب شود صاحب آنرا بریزد وشخصی که
بنزد او گرو است آنرا جمع کند آیا مالک آن میشود بعد از انکه سرکه شود یا همان مالک کسی است که
گرو کرده درین مسئله مجتهدین را دو قول ست اصح آنست که اگر بقصد سرکه شدن جمع نموده باشد
مالک آن میشود واگر بقصد شراب بودن جمع کرده باشد مالک آن نمی شود وهمچنین صحیح نیست
گرو کردن مصحف وبندهٔ مسلمان نزد کافر وبعضی آنرا جائز داشته اند وگفته اند که واجبست
درین صورت بمسلمان بسپارند وگرو کردن کتب فقه وحدیث نزد یهود مکروه است وهمچنین
مکروه است گرو کردن کنیز خوش روی نزد فاسق مگر آنکه محرم باشد ومیانهٔ مجتهدین خلافست
در انکه گرو کردن چیزی که قبض آن نتوانند کرد چون مرغ در هوا وماهی در دریا وبندهٔ گریخته آیا
جائزست یا نه وهمچنین خلافست میانهٔ مجتهدین در گرو کردن کنیزی که از و فرزند داشته
باشد اصح آنست که گرو میتوانند کرد وآنرا بجهت قیمت آن کنیز وگرو کردن کنیز مکاتب ومدبره
صحیح است وگرو کردن زمین وقف وزمین خراج جائز نیست هشتم آنکه گرو جهت دینی باشد
که در ذمت ثابت باشد پس جائز نیست گرو کردن جهت دینی که در ذمه ثابت نباشد
چون گرو کردن جهت دینی که خواهد گرفت وجهت جنایتی که شخصی بکند وباجرت کسیکه او را گرفته

باشد که بنده گریخته او را از شهری برگرداند پیش از برگردانیدن او و در گرو کردن غلام جهت مال
کتابت میانهٔ مجتهدین خلافست اقوی آنست که جائزست ششم آنکه گرو جهت دینی باشد که
استیفای آن دین از و ممکن باشد پس گرو کردن بر اجارهٔ متعلقه ببدن شخصی معین چون خدمت
آن صحیح نیست چه اگر او بگریزد نمی تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند
امّا اگر آن شخص را جهت عمل معینی چون خیاطی کردن جامه اجاره گرفته باشد جائز نیست چه هرگاه
او بگریزد می تواند که گرو را بفروشد و شخصی دیگر را جهت آن عمل اجاره کند **فصل دوم**
در احکام گرو کردن بدانکه عقد رهن قابل شرط است پس هر شرطی که منافی آن نباشد چون شرط
کردن آنکه گرو در دست عادلی باشد یا آنکه گرو گیرنده وکیل باشد در فروختن گرو در وعده
و درین صورت گرو کننده او را نمی تواند از وکالت عزل کرد امّا گرو کننده اگر بمیرد گرو باطل
نمیشود و اگر گرو گیرنده بمیرد گرو باطل نمیشود بلکه بوارث او منتقل میشود و اگر در گرو شرطی کند
که جائز نباشد چون شرط آنکه منافع گرو از گرو گیرنده باشد صحیح نیست و اگر شرطی کند که منافع
عمل گرو نیز گرو باشد صحیح است و بعد از آنکه گرو کننده چیزی گرو کند دیگر او را تصرفی که
منافی دین گرو گیرنده باشد صحیح نیست چون فروختن و هبه نمودن آن و دخول کردن بآن کنیز باذن
گرو گیرنده و همچنین گرو گیرنده را تصرف در آن صحیح نیست مگر باذن گرو کننده و دیگر وعده در
گرو کردن شرط نیست امّا اگر شرط لازم است و اگر بعد از وعده گرو کننده از دادن دین امتناع
نماید و گرو گیرنده وکیل در فروختن باشد بفروشد و دین خود را بردارد و زیادتی را باز دهد و
اگر وکیل نباشد بی رخصت او نفروشد و اگر غائب باشد یا رخصت ندهد حاکم شرع انار الله برهانه
و دین آن را بدهد و اگر گرو کننده گرو گیرنده را اجازت دهد که گرو را پیش از وعده بفروشد
جائز نیست او را تصرف در قیمت آن تا هنگام رسیدن وعده و اگر گرو کند چیزی را که
بسیار نماند جائز است که شرط کند که پیش از وعده بفروشد و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند
که فروختن آن صحیح است و قیمت آن داخل گروست و گرو در دست گرو گیرنده امانت است
پس اگر بی تقصیر او تلف شود ضامن نیست و قول قول او ست در عدم تقصیر با قسم و قول
قول گرو کننده است در قیمت گرو و مقدار دین و اگر گرو تلف شود و گرو کننده چیزی

دیگر بدهد محتاج بصیغهٔ دیگر نیست و اگر دو متاع جهت دو دین گرو کند هرگاه یکی از آنها را بدهد
هر دو را جهت یک دین نمی تواند نگاه داشت و همچنین اگر دو دین باشد یکی با گرو و یکی بی گرو
هرگاه دین با گرو را ادا نماید نمی تواند گرو را جهت از دین دیگر نگاه داشت و هرگاه گرو کننده
دین او را بدهد گرو گیرنده را نمی رسد که گرو را بفروشد و نمی رسد گرو گیرنده را تکلیف نمودن گرو
کننده که دین او را از غیر گرو بدهد و اگر چه قادر باشد و گرو گیرنده را اگر گرو دادن گرو لازم
نیست پیش از گرفتن مال خود و اگر چه در مجلس حاکم باشد و آنچه خرج حاضر ساختن گرو شود
بعد از دادن دین از مال گرو کننده است و اگر گرو حیوانی باشد و نمیرد خرج او بگرو کننده
تعلق دارد و نفقهٔ او برو است و در بعضی از احادیث واقع شده که اگر گرو قابل آن باشد
که برو سوار شوند و شیر داشته باشد که بخورند جائز است که سوار شوند و شیر آنرا بخورند و نفقه
بدهند و قول اصح آنست که تصرف در ان بی اذن گرو کننده جائز نیست و نفقه بر او ست
و اگر گرو گیرنده نفقه کند از گرو کننده بستاند مطلب سوم در شفعه گرفتن و آن چنانست
که دو شخص ملکی متاع داشته باشند و یکی از ایشان پیش از دیگری مالک شده باشد هرگاه یکی
از ان دو شخص حصهٔ خود را بفروشد شریک سابق آن حصه را مستحق میشود و آنچه دیگری
قیمت می دهد همان قیمت را میدهد و آن سیزده شرط اول آنکه آن چیزی را که شریک فروخته باشد
میباید که قابل نقل نباشد بحسب عادت پس در آنچه قابل نقل و تحویل است شفعه نیست و بعضی
از مجتهدین گفته اند که شفعه در حیوان نیز هست و هرگاه زمین را بفروشد یا درخت یا خانه یا دولاب
بتبعیت در ان شفعه میرود دوم آنکه قابل قسمت باشد پس آنچه قابل قسمت نباشد چون حمام کوچک
و دکانچه های کوچک و نهر و راه تنگ شفعه ندارد سوم آنکه آن چیز را قسمت نکرده باشند پس هرگاه
قسمت کرده باشند شفعه ندارد مگر آنکه در نهر و راه شریک باشند پس در ین صورت
با قسمت نیز شفعه دارد و هرگاه هر دو را با هم بفروشند و اگر زمین را بی نهر و راه بفروشند
درین صورت شفعه ندارد چهارم آنکه زیاده از دو شریک نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که در غیر حیوان زیاده از دو شریک را شفعه میرسد اما در حیوان اگر زیاده از دو شریک باشد شفعه
نمیرسد پنجم آنکه حصهٔ شریک بخریدن و فروختن منتقل شود پس اگر بغیر بیع فروخته شود

میراث یا بهبه یا بصلح منتقل شود شریک دیگر را شفعه نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بهبه و صدقه
شفعه دارد ششم آنکه کسیکه شفعه میطلبد جهود یا مرتد نباشد و مشتری مسلمان باشد پس هرگاه
مشتری مسلمان باشد و شریک جهود یا مرتد باشد شفعه نمیرسد و اگر مشتری کافر باشد و کسیکه
شفعه میطلبد مرتد باشد آیا میرسد او را یا نه میانه مجتهدین خلافست و همچنین خلافست میانه
مجتهدین در آنکه اگر بعد از عقد بیع شریک مرتد شود هفتم آنکه حصه شریکی که شفعه می‌طلبد
وقف نباشد چه هرگاه وقف باشد شفعه او را نمیرسد و سید مرتضی رضی الله عنه گفته که هرگاه
آن کسیکه وقف بر او باشد یک کس باشد او را شفعه میرسد در صورتیکه بیع وقف اولادی
جائز ست چنانچه در باب وقف گذشت شریکرا شفعه میگیرد هشتم آنکه یکی از دو شریک
مقدم باشد در خریدن چه هرگاه هر دو بیکدفعه خریده باشند هیچیک هم را شفعه نمیرسد و همچنین
در صورتیکه یکی پیشتر خریده باشد متاخر را شفعه نمیرسد نهم آنکه آن شخصی که شفعه میطلبد
میباید که عالم بثمن باشد و نیز عالم باشد بقیمتی که شریک فروخته باشد آنرا چه با جهالت
هر دو او را شفعه گرفتن صحیح نیست دهم آنکه قادر باشد بر قیمت دادن آن وگرفتن پس اگر قادر
نباشد یا قادر باشد و قیمت ندهد شفعه ساقط است اما اگر گوید که قیمت آنرا حاضر ندارم و غائب
ست صبر کنید تا حاضر سازم مهلتش دهند تا سه روز و اگر گوید قیمت در بلد دیگر است مهلتش
دهند تا باندازه‌ای که حاضر سازد در آن زمان و سه روز دیگر مگر آنکه در مهلت ضرر بمشتری رسد
چه درین صورت شفعه ساقط است یازدهم آنکه در دست مشتری پیش از آنکه شفعه بطلبد
تلف نشده باشد چه اگر تلف شده باشد شفعه ساقط است دوازدهم آنکه طلب شفعه فی الفور
کند چه اگر عالم باشد بفروختن شریک و طلب شفعه نکند یا آنکه بعد از دانستن فروختن حصه
خود را نیز بفروشد شفعه درین صورت ساقط است و اگر غائب باشد یا طفل یا دیوانه یا
محبوس یا بیمار یا بیهوش باشد شفعه ایشان ساقط نمیشود بلکه هرگاه عالم شوند میرسد ایشانرا
و ولی طفل یا دیوانه با صرفه و غبطه ایشان شفعه میگیرد سیزدهم آنکه در وقت گرفتن آنچیز بگوید که
گرفتم این زمین را مثلا بشفعه چه این قول بجای عقد بیع ست و محتاج بعقد بیع جدا نیست
و اگر مشتری در آن چیز تصرف کرده باشد مثل آنکه او را فروخته باشد شریک را میرسد که آنرا

باطل سازد و از آن کس بگیرد و آنچه منافع بهم رسانیده پیش از آنکه شریک شفعه بطلبد مال مشتری است
و ساقط نمی شود شفعه به پشیمان شدن مشتری از خریدن یا رد کردن به بایع بواسطهٔ عیب و شفیع
میتواند رد کرد آنرا بشریک بجهت عیب یا جاهل بودن او بعیب اما اگر رد نکند تفاوت قیمت آنرا
نمی تواند گرفت از بایع مگر آنکه مشتری آن تفاوت را از بایع گرفته باشد و اگر میانهٔ کسی که شفعه
می خواهد و مشتری نزاع شود در انتقال باو به بیع یا بمیراث یا بهبه اگر گواه نداشته باشد قول
قول مشتری است به نفی استحقاق شفعه و قول قول مشتری است در قیمت با قسم بنا بر قول مشهور و اگر هر دو
گواه داشته باشند گواه مشتری مقدم است مطلب چهارم در بیان توابع بیع کردن و در آن
چند فصل است **فصل اول** در حکم جماعتی که حاکم شرع ایشان را از مال ایشان منع نموده باشد
بسبب تعلق حق غیری بمال ایشان یا بجهت حفظ مال ایشان از ضایع شدن و آنها
ده قوم اند اول طفلان چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا وقتیکه بالغ و صاحب رشد
شوند و بالغ شدن در مردان بیکی از سه چیز است یا پانزده ساله شدن یا موی درشت
بر پشت زهار ایشان بر آمدن یا محتلم شدن و در زنان بدو چیز اخیر و نه ساله شدن یا حیض
دیدن است و صاحب رشد وقتی میشوند که ایشان را آزمایش کنند یا بینند که مال خود را در
چیزهای صحیح صرف میکنند یا نه دوم دیوانگان چه ایشان از مال خود ممنوع اند تا آنکه عاقل شوند
و ولی اطفال و دیوانگان پدر است و جد پدری و هر چند بالا روند و اگر هر دو جمع شوند هر دو
در ولی بودن شریک اند و هرگاه ایشان نباشند کسیکه پدر و جد او را وصی کرده باشد و هرگاه
او نیز نایاب باشد حاکم شرع و امینی که حاکم او را نصب نماید سوم سفیهان چه ایشان نیز از
مال خود ممنوع اند تا آنکه سفاهت ایشان برطرف شود و اگر ایشان سفهی داشته باشند و
برطرف شده باشد ولی ایشان جماعت مذکوره اند و اگر سفیهان بالغ شده باشند ولی
ایشان حاکم شرع است و هرگاه سفاهت ظاهر شود از مال خویش ممنوع اند خواه حاکم
ایشان را منع کرده باشد از مال خویش و خواه نکرده باشد اما هرگاه سفاهت برطرف شود
تا حاکم شرع حکم نکند منع ایشان از مال ایشان برطرف نمیشود و بعضی از سنیان برین رفته اند
که هرگاه سفیه بیست و پنج ساله شود دیگر تصرف در مال خود میتواند کرد اگرچه سفیه باشد و هر سفیه

یا موی درشت احتلام ۱۲

هرگاه پیش از سفاهت حج واجب شود میتوانند حج واجب خود را بفعل آورند بشرط آنکه خرج راه حج را
بدیگری بسپارند و حج سنّت نیز میتوانند کرد هرگاه خرج سفر و حضر او برابر باشد و اگر خلاف کند سوگند
یاد کند خود را کفارهٔ آن روزه گرفتن است چهارم بیمارانی که در آن مرض فوت شوند چه ایشان از
زیاده از سه یک مال خویش ممنوع اند باین معنی که اگر سی تومان داشته باشد مثلاً و بکسی بخشد
ده تومان آن صحیح است و باقی باطل است پنجم جماعتی که متاعی فروخته باشند و آنرا تسلیم مشتری
نکرده باشند چه از تصرّف در قیمت آن متاع ممنوع اند تا آنکه آن متاع را تسلیم مشتری نمایند
ششم جماعتی که متاعی خریده باشند و قیمت آنرا نداده باشند چه ممنوع اند از تصرّف در آن
متاع تا قیمت آن متاع را بدهند هفتم غلامان که آقاهای ایشان با ایشان قرار کرده باشند
که مبلغی معیّن بدهند و آزاد شوند چه از آنچه پیدا کنند سوای نفقه ممنوع اند تا آنچه آقا با ایشان قرار
داده بدهند هشتم جماعتی که از دین اسلام برگردیده باشند و پدرهای ایشان کافر بوده باشند
چه ایشان نیز از مال خود ممنوع اند تا آنکه مسلمان شوند نهم جماعتی که مال خود را پیش کسی گرو کرده
باشند جهت دینی چه ایشان از تصرّف در آن مال ممنوع اند تا وقتی که دین را بدهند دهم
مفلسان که مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چه ایشان تصرّف در مال خود
سوای نفقه و جامهٔ خود و اهل و عیال واجب النفقهٔ خود ممنوع اند بچهار شرط اوّل آنکه قرض
قرضخواهان پیش حاکم شرع ثابت باشد دوم آنکه وعدهٔ قرضهای ایشان رسیده باشد سوم
آنکه مالهای ایشان از قرض قرضخواهان ناقص باشد چهارم آنکه قرضخواهان از حاکم التماس کنند که ایشان
را منع کند از مال ایشان چه بعد از این چهار شرط حاکم شرع جمیع اموال ایشانرا قیمت نماید و بر قرضخواهان
فراخور قرض ایشان قسمت مینماید باین طریق که مفلسان قرضخواهان را حاضر میسازد و قرضخواهان
که گروی داشته باشند گرو را بفروشند و بآنها دهند و قرضخواهان دیگر را در آن خلافی نیست و صاحبان
متاعی را که متاع ایشان موجود باشد مخیّر سازد که اختیار متاع خود کنند یا آنکه با قرضخواهان شریک
باشند آنگاه جماعتی را که مفلس بر ایشان جنایتی کرده باشد حق ایشانرا بدهد آنگاه حیواناتی
که محتاج بنفقه باشند اوّل بفروشد آنگاه متاع و قماش و منقولات را بفروشد آنگاه زمین
را بفروشد و خدمتکار مفلس و خانهٔ او نمی توان فروخت هرگاه محتاج باینها باشد و آیا [illegible]

چیزهای مفلس و بقرضخواهان و دادن منعی که حاکم شرع او را کرده زائل میشود یا محتاج است بحکم حاکم
میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که بمجرد قسمت منع برطرف میشود و نمیرسد قرضخواهان را که
بعد از آنکه آنچه داشته باشد از و گرفته باشند او را تکلیف نمایند که جهت ایشان کار کند و اگر چه
صاحب کسب باشد یا آنکه اگر کسی چیزی باو بخشد تکلیف نمایندش که قبول کند یا قرض کند جهت
ایشان و تکلیف نمیتوان کرد زنان را بشوهر کردن جهت گرفتن مهر از ایشان و حبس او کردن
بعد از قسمت اموال جائز نیست بلکه مهلت او واجب است تا آنکه حق سبحانه و تعالی او را
مستغنی گرداند **فصل دوم** در ضامن شدن و آن بر سه قسم است اوّل متعهّد مال شدن که بر
ذمّت شخصی باشد و شروط آن هفت است اوّل ایجاب چون ضمنت یعنی ضامن شدم من از
فلان شخص بآنچه بر ذمّت اوست و آنچه صریحا دلالت کند بر آن و با قدرت کتابت و اشارت
کافی نیست و اشارهٔ اخرس کافی است دوم قبول کسیکه او را ضامن میسازد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که رضای او کافی است اگر چه بلفظ نگوید امّا رضای کسیکه از جانب او ضامن میشود دخل
ندارد ولیکن اگر بی رضای او ضامن میشود مالیکه میدهد رجوع باو نمی تواند کرد امّا اگر برضای
او ضامن شود رجوع می کند و اگر کسی که بواسطهٔ مال او ضامن شده چیزی بخشد بضامن
ضامن نمی تواند از آن کس که جهت او ضامن شده بگیرد و فوریت قبول شرط نیست
سوم آنکه ضامن بالغ و عاقل و جائز التصرف و مختار باشد پس ضمان طفل و دیوانه و
سفیه و مغمی علیه و مست و بیهوش و خفته و مجبور صحیح نیست چهارم آنکه ضامن آزاد باشد چه ضمان
بنده بی اذن مولی صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که صحیح است و بعد از آزادی میدهد
و با اذن مولی صحیح است و تعلق می گیرد بذمّهٔ بنده نه بمال مولی و بعضی از مجتهدین گفته اند
که تعلق میگیرد بمال مولی پنجم آنکه ضامن مالدار باشد یا آنکه کسی از جهت او ضامن میشود
عالم باشد بمفلسی او در هنگام ضامن شدن او و امّا استمرار مالداری ضامن شرط نیست پس اگر
در اثنای ضامن شدن مال تلف شود ضمان باطل نمیشود ششم آنکه ضمان معلّق بشرط نسازد
چه اگر معلّق بشرط سازد صحیح نیست امّا اگر معلّق نسازد بشرطی امّا دادن مال را معلّق بشرط سازد
صحیح است هفتم آنکه مالیکه ضامن متعهّد آن میشود میباید که ثابت باشد در ذمّت آن کسیکه از و ضامن

۱ زنان مجبور علیها ۱۲
۲ جهت تتمهٔ قرض
۳ بقوله تعالی و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة ۱۲
۴ یعنی ...
۵ مضمون عنه ۱۲
۶ یعنی مضمون عنه

میشود پس اگر ثابت در ذمّت نباشد ضمان صحیح نیست چون ضمان مال جعاله پیش از فعل و ضمان مال
کتابت و ضمان امانت و ودیعت و مال شرکت و مضاربت و بعد از آنکه شرطهای ضامن بهم رسد
منتقل میشود مال از ذمّه آن شخصیکه از جانب او ضامن شده بذمّه او و ضمان حال و مؤجّل جائزست
و در مؤجّل اگر ضامن بمیرد ضمان مؤجّل حال می‌شود و جائز است که شخصی از ضامن ضامن شود
و همچنین قسم دوم حواله چه حواله نیز انتقال مال است از ذمّتی بذمّتی دیگر و شروط آن شش است
اوّل ایجاب چون أَحَلْتُكَ بِالَّذِي أَنَا لِي عَلَى فُلَانٍ یعنی حواله کردم ترا بقرضی
تو بفلان کس دوم قبول چون قَبِلْتُ و قبول حواله واجب نیست بر مال دار و بعضی از مجتهدین
گفته اند که قبول بر مال دار واجب است و احادیثی که وارد شده بدین مضمون محمول بر استحباب
است سوم رضای آنکس که حواله میکند و آنکه او را حواله کرده و کسیکه برو حواله کرده باشد
چهارم آنکه حق ثابت باشد در ذمّه کسیکه حواله میکنند پس حواله کردن چیزی [illegible] قرض خواهد
گرفت صحیح نیست پنجم آنکه معلّق نسازد حواله را بر شرط ششم آنکه عالم باشد بقدر دین مال
هر کدام از حواله کننده و کسیرا که حواله می‌کنند و بر کسیکه حواله می‌کنند و هرگاه شروط
حواله متحقق شود منتقل میشود مال از ذمّه کسیکه حواله میکند بذمّه کسیکه حواله می‌کنند برو
و حواله کردن آن کسیکه حواله کرده شده برو و بر کس دیگر جائز است و همچنین بر کس دیگر و
حواله بغیر جنس بتراضی جائز است چنانچه بر ذمّت او درم باشد و بدینار نیز حواله کند قسم
سوم کفاله و آن ضامن شدن بدن شخصی است که برو حق غیرے ثابت باشد و شروط آن
پنج است اوّل ایجاب چون كَفَلْتُكَ یعنی کفیل شدم جهت تو فلانے را دوم قبول کسی که
از برائے او ضامن میشود و بعضی از مجتهدین رضای کسیکه ضامن بدن او می‌شود شرط
کرده اند سوم تعیین آن کسی که ضامن بدن او می‌شود پس اگر گوید که ضامن بدن یکے از دو
شخص شدم صحیح نیست و همچنین تعیین مدّت ضمان جائز ست چهارم آنکه ضمان را معلق بشرط
نسازد چه اگر معلّق بشرط سازد باطل است پنجم آنکه آنچه برو باشد حد نباشد چه کفیل شدن
کسیکه برو حد لازم شده باشد صحیح نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد کفیل شدن صحیح
است و کفیل شدن حال جائز ست و بوعده نیز هرگاه وعده مشخص باشد و هرگاه

کفالهٔ مطلق واقع شود منصرف الحال میشود و به تسلیم کردن آن شخص که ضامن بدن او شده کفیل
بری الذمه میشود بشرطیکه در وقت تسلیم کردن ظالمی نباشد که او را رها کند چه درین وقت
به تسلیم کردن بری الذمه میشود و بری الذمه نمی شود بتلف شدن آن چیزیکه بر ذمهٔ او باشد و
اگر از حاضر ساختن او امتناع نماید حاکم شرع او را حبس مینماید تا او را حاضر کند یا آنچه در ذمهٔ اوست
از عهده بیرون آید و بعد از گرفتن آنچه بر اوست ضامن رجوع می کند بر آن کسیکه ضامن بدن
او شده اگر چه باذن او ضامن نشده باشد و اگر آن شخص بگریزد یا غائب شود غائب شدنی
که خبر او منقطع شده باشد آیا ضامن را لازم است که آنچه بذمهٔ اوست بدهد میانهٔ مجتهدین
درین مسئله خلافست اقرب آنست که می باید داد و اگر غائب شدن او بطریقی نباشد که
خبر او منقطع شده باشد ضامن را مهلت دهند تا او را حاضر سازد و در حکم ضامن شدن است
رها کردن قرضدار کسی را از دست او از روی قهر و غلبه چه درین صورت بر او لازم است که
او را رد کند یا آنچه بر اوست بدهد و باطل میشود کفاله بمردن کسی که ضامن بدن او شده باشد
و در صورت دادن مالی که بر ذمهٔ او بوده ضامن را لازم نیست و حاضر ساختن مردهٔ او نیز بر او
لازم نیست مگر آنکه حاضر ساختن آن مرده جهت گواهی دادن بر او باشد چه درین صورت حاضر
ساختن مردهٔ او لازم است و اگر چه دفن کرده باشند و اگر ضامن بمیرد آیا بر ورثهٔ او لازم است
که آن شخص را حاضر سازند مجتهدین را درین مسئله دو قول است اصح آنست که حاضر سازند **فصل
سوم** در بیان صلح کردن و آن عقدیست که شارع وضع کرده آنرا جهت قطع نزاع و آن سه
قسم است اول میانهٔ مسلمانان و اهل کتاب چنانچه در بحث جهاد با کفار مذکور شد دوم میانهٔ
زن و شوهر چنانچه در بحث طلاق خواهد آمد سوم میانهٔ دو خصم در اموال و صلح عقدیست
لازم و شروط آن شش است اول ایجاب چون صالحتك هذا ایضا یعنی مصالحه کردم فلان
دعوی را بمبلغی معین مثل دوم قبول چون قبلتُ و هر چه دلالت کند بر رضا بر ایجاب سوم
آنکه ایجاب و قبول از بالغ عاقل رشید مختار جائز التصرف واقع شود پس مصالحت طفل و دیوانه و
سفیه و کسی که او را باکراه بر آن دارند یا مست باشد یا بیهوش باشد یا کسی باشد که حاکم شرع
بسبب افلاس از مالش منع کرده باشد بواسطهٔ قرضخواهان صحیح نیست چهارم آنکه صلح بر چیزی

آنکه آنچه اجاره میکنند چیزی باشد که او را توان دید یا وصف آن توان کرد بنوعی که از جهالت
برطرف شود پس در اجاره دادن حمّام مثلاً ناچار است از دیدن خانهای آن و بزرگی و کوچکی و
تون و جائیکه خاکستر ریزند و آبچاه و مصرف آب یا وصف کردن آن حمّام بنوعی که جهالت از و
برطرف شود و در اجارهٔ زمین ناچار است از دیدن یا وصف کردن و تعیین منفعت بزراعت
و غیر آن و تعیین مدّت پنجم آنکه آنچه را اجاره میدهند چیزی باشد که اصل او باقی ماند و از و نفع گیرند
پس اجارهٔ درخت جهت خوردن میوهٔ آن و شمع جهت سوزانیدن و طعام جهت خوردن و گوسفند
جهت خوردن شیر او صحیح نیست امّا در اجاره گرفتن دایه جهت شیر دادن بطفل میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است و آیا جائز است که گوسفند را اجاره کنند جهت
شیر دادن برّه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که جائز است و همچنین اجارهٔ
کردن بوهای خوش جائز است اگرچه بو شیدن کم شود و همچنین اجارهٔ حمّام جهت نشستن در آن
جائز است و ریختن آب تابع آنست و آیا اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن جائز است یا نه
میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست ششم آنکه آن چیزی را که اجاره می کنند منفعت آن
مستقل باشد و در اجاره کردن سیب جهت بوئیدن و درخت جهت نشستن در سایهٔ آن میانهٔ
مجتهدین خلافست امّا اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت بآن صحیح است هفتم آنکه منفعت مباح
باشد پس اگر خانه را جهت ریختن شراب اجاره کنند صحیح نیست هشتم آنکه منفعت مملوک باشد
پس اجاره دادن کسی ملک را که از دیگری غصب کرده باشد صحیح نیست نهم آنکه نفع گرفتن
از آن چیزی که اجاره میکنند ممکن باشد پس اجارهٔ زمین بی آب جهت زراعت کردن در آن
صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اجاره کردن گوسفند جهت زراعت و زراعت کردن بدان
بعوض گاو یا جهت بار برداشتن بعوض شتر چه انتفاع درین دو صورت ممکن نیست دهم آنکه
قادر باشد بر تسلیم آن پس اجارهٔ بندهٔ گریخته در مدتی که گریخته باشد صحیح نیست یازدهم آنکه
منفعت چیزی نباشد که بجهت شرع و عرف ممنوع باشد از آن پس اجارهٔ شخصی جهت کندن
دندانی که درد نمیکند یا جنب و حائض جهت جاروب کردن مسجد صحیح نیست امّا اگر اجاره کنند
جهت کندن دندانی که درد کند صحیح است و کافر را اجاره کردن مصحف جهت نظر کردن مسلمان

له علامه در قواعد الاحکام در اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت خلاف کرده فرموده [illegible]

جهت خودش نه صحیح نیست دوازدهم آنکه ممکن باشد که مستاجر را منفعت حاصل شود پس اجاره کردن
کسی که حج بر او واجب باشد جهت حج کردن از غیر صحیح نیست سیزدهم آنکه منفعت معلوم باشد
چون خیاطی کردن قبای شخصی پس اگر مجهول باشد صحیح نیست چهاردهم آنکه عوض منفعت معلوم
باشد بمشاهده آن یا بوصفی که جهالت را برطرف سازد و اگر قابل کیل و وزن باشد بکیل و وزن
در آوردن پس اگر مجهول باشد صحیح نیست پانزدهم آنکه عوض منفعت عیب نداشته باشد چه اگر
عیب داشته باشد مخیرست میانه فسخ و امضا با ارش عیب و هرگاه این شروط متحقق شد اجاره
لازم است و فسخ نمیشود مگر بباطل عینی که اجاره کرده اند چون خراب شدن خانه و غرق شدن
زمین در آب و گریختن کسی که او را باجاره گرفته اند خواه تلف پیش از قبض باشد و خواه بعد
از قبض و چون ساکن شدن درد دندان در حال آمدن دلاک و باطل نمی شود بمنع کردن
موجر مستاجر را از تصرف در عین و غصب کردن عین پیش از قبض و مقادر بودن مستاجر
و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجاره بموت یکی از موجر و مستاجر باطل می شود یا نه و
بعضی از مجتهدین میگویند که باطل می شود و بعضی میگویند که باطل نمیشود خواه پیش از استیفا
منفعت باشد و خواه بعد از آن و بعضی بر آنند که بموت مستاجر باطل میشود نه بموت موجر و
استاد فقیه یعنی شیخ الطائفه بهاء الملة و الدین محمد عاملی طاب ثراه درین مسئله متوقف بود
جهت تعارض ادله و اگر موجر موقوف علیه باشد و بمیرد پیش از انتهای مدت اجاره میانه
مجتهدین درین مسئله اختلافست بعضی برین رفته اند که اقرب آنست که باطل است و
مستاجر رجوع میکند به بقیه اجرت بر ورثه موجر و باطل نمی شود اجاره بفروختن عین اما
اگر مشتری جاهل باجاره باشد مخیرست در فسخ و امضا و اگر اجیر معین بیمار شود اجاره باطل
میشود و اگر معین نباشد یا معین باشد و مضمون باشد باطل نمی شود و الزام میکنند او را
در اجاره گرفتن شخصی جهت کردن آن کار و بمجرد عقد موجر مالک اجرت میشود و مستاجر مالک
منفعت می شود اما تسلیم اجرت موقوف است بر تسلیم عین اگر اجرت معجل باشد و بعد از
انقضای عمل اجرت لازم است و در حکم تسلیم عین است اذن موجر آن عین را و نگرفتن مستاجر
و هرگاه مدتی بگذرد که با انتفاع از عین ممکن باشد و مستاجر منتفع نشود اجرت ثابت میشود

آن باطل است سوم اجارهٔ حجامت کننده با شرط اجرت چهارم اجاره جهت پاک کردن از نجاست
پنجم اجاره جهت جهد کردن بباطل امّا جهت نوحهٔ حق جائز است ششم اجاره دادن نفس خود را
جهت زنا یا تیمان زنان بشرط اجرت هفتم اجاره جهت ختنه کردن هشتم اجاره دادن کنیز بغیر
امین و امّا پانزده موضع که جائز است اوّل اجارهٔ مصحف جهت حفظ و نظر کردن و همچنین
اجارهٔ کتب فقه و حدیث و آداب دوم اجاره گرفتن جهت تعلیم شعر مباح و علم حساب و خط
سوم اجاره کردن کسی جهت هر عمل مباحی که خواهند چهارم اجاره جهت حج از برای میت پنجم
اجاره کردن جهت ساختن مسجد و پل ششم اجاره کردن جهت نماز میت هفتم اجارهٔ قنات
جهت زراعت کردن بآب آن هشتم اجارهٔ عقار نهم اجارهٔ زیور جهت زینت دهم اجارهٔ
درهم و دینار جهت نظر کردن و زینت یازدهم اجارهٔ درخت جهت خشک کردن رخت بر او و جهت
سایهٔ آن دوازدهم اجاره چارپایان جهت خرد کردن گندم و جو و غیره سیزدهم اجارهٔ خانه جهت
تسبیح کردن و رخت جهت نماز کردن در آن چهاردهم اجاره کردن چاه جهت آب کشیدن
از آن و بعضی از مجتهدین این را جائز نمیدانند پانزدهم اجارهٔ سگ شکاری و باز و چرغ و
پارس جهت شکار **فصل سوم در احکام اجاره کردن** بدانکه مستاجر امین است پس با تلف کردن
عین ضامن نیست و اگر شرط ضمان کند در عقد فاسد میشود و در هجده موضع ضامن است
اوّل با تعدّی و تقصیر و خلاف است میانه مجتهدین که ضامن قیمت است روز تقصیر یا روز تلف
اصح آنست که ضامن قیمت است روز تلف دوم گازر اگر جامه را پاره کند ضامن است و اگر
جامهٔ کسی را بسبب اشتباه بدیگری بدهد ضامن است سوم اگر حمال چیزی را بشکند چهارم
ساربان ضامن است چیزی را که تلف کند پنجم ملاح اگر بحفظ کشتی تقصیر کند ضامن است ششم
طبیب هفتم کحال هشتم بیطار نهم اجیر آنچه عمل کرده اگر نگاه دارد جهت گرفتن اجرت و تلف شود
ضامن است دهم معلم اطفال اگر جهت تادیب اطفال را بزند بحدیکه بجنایت برسد یازدهم
کسیکه ختنه میکند اگر قطع حشفه کند یا بی اذن ولی طفل او را ختنه کند و سرایت کند طفل ضامن
است دوازدهم اگر کسی جهت کندن دندان که درد کند اجاره کند و او دندان صحیح را بکند
ضامن است سیزدهم خیاط آنچه ضائع کند چهاردهم طباخ آنچه ضائع کند پانزدهم جولاه آنچه

... کردن ۱۲

اگر قرض یا غیر جهت تبیع [illegible] آنکه [illegible] یا اباحت گویند جایز نیست و مکروه است عاریت
باید داد و غلامی بجهت خدمت کردن آن غلام و آنچه بعاریت میگیرند امانت است در دست
عاریت گیرنده و اگر تلف شود بی تقصیر او ضامن نیست و اگرچه بسبب استعمال کردن ناقص شود
مگر آنکه شرط ضمان کرده باشد یا آنکه آنچه بعاریت گرفته طلا و نقره باشد [illegible] است
ضامن است خواه او سکه داشته باشد و خواه سکه نداشته باشد و اگر میانه عاریت دهنده و عاریت
گیرنده نزاع شود در تلف متاع قول قول عاریت گیرنده است با قسم و اگر دعوی رد کردن نماید
قول قول عاریت دهنده است با قسم فصل دوم در امانت نزد کسی نهادن و شرط آن
[illegible] قسم است اول ایجاب دوم قبول [illegible] در عاریت گذشت سوم آنکه هر یک از ایشان
بالغ و عاقل و مختار و جایز التصرف باشد چه اگر یکی از ایشان طفل یا دیوانه یا سفیه یا مست
یا بیهوش یا کسی که باکراه او را بر آن دارند یا غلام بی اذن آقا باشد امانت او صحیح نیست و قبول
امانت [illegible] امکان [illegible] از قبول [illegible] مالک
[illegible] گرفتن [illegible] امانت بمالک
[illegible] امانت گیرنده امین است اگر تلف شود ضامن نیست
و در [illegible] موضع ضامن است اول [illegible] کردن در آن چون پوشیدن [illegible] ضایع
گردانیدن چون جائی گذاشتن که ظالم [illegible] بقهر و غلبه بگیرد یا آنکه متاعی باشد که در بعضی
فصلها چون تابستان از هم باز باید کرد و باز نکند سوم خلاف قول مالک کردن اگر تغییر
[illegible] کند مگر آنکه [illegible] چهارم بدیگری دادن امانت بی اذن مالک [illegible]
و اگرچه عادل باشد پنجم تقصیر کردن در [illegible] او چون علف حیوان ششم انکار کردن امانت
هفتم اهمال کردن در دادن بصاحب با آنکه صاحب طلبد هشتم عازم بودن بر ندادن بصاحب
و باطل میشود امانت بمردن هر یک از ایشان و بجنون هر یک و بیهوشی هر یک اگرچه کم باشد
و بعزل نفس خود و اگر میانه امانت گیرنده و امانت دهنده نزاع واقع شود در انکار
امانت قول قول امانت گیرنده است و قول قول مالک است در قیمت با تعدی
و قول قول امانت گیرنده است در اینکه گوید رد کردم کسی که امانت بمن داده بود اما اگر گوید

رد کردم بوارث او قول قول وارث است باب ششم مطلب سیوم در احکام غصب کردن و توابع آن و
دران چند فصل است فصل اوّل در احکام غصب کردن بدانکه غصب گرفتن مال غیر است از روی
تعدّی و غلبه پس اگر کسی را از مالش منع کنند و متصرّف نشوند او را غاصب نمیگویند و تصرّف
در آنچه قابل نقل باشد نقل است و در چارپا سوار شدن ست بر آن و در فرش نشستن بر آن
و در خانه دخول در آن و بیرون کردن صاحب کافی ست و غصب کردن حرام است بحسب عقل و
کتاب و حدیث و اجماع و تصرّف کردن غاصب دران مال حرام است مسئله اول رد کردن بصاحبش
رد آن واجبست و اگرچه متعذّر باشد چون چوب عمارت و لوح در کشتی و اگرچه محتاج بویران کردن
باشد اما اگر در دریا باشد و لوح در پایین کشتی باشد رد آن بعد اخراج بساحل واجبست و اگر رد کردن
عین مغصوب متعذّر باشد واجبست رد مثل آن و اگر مثل نداشته باشد واجبست که قیمت اعلی
بدهد و اگر آن عین در دست غاصب تلف شود و مثل داشته باشد و غاصب امتناع نماید از
دادن مثل آن تا آنکه مثل آن مفقود شد تا وقت دادن گرد در و پنج قول است اوّل قیمت اعلی از
روز غصب تا روز تلف دوم قیمت اعلی از روز تلف تا روز نایاب بودن سیوم قیمت اعلی از روز غصب
تا روز نایاب بودن چهارم قیمت اعلی از روز غصب تا وقت دادن پنجم قیمت روز اقباض و اگر
پیش غاصب زیادتی بهم رسد منفصل چون فرزند یا متّصل چون فربهی واجبست بر غاصب که با اصل
رد کند بمالک و اگر غاصب آن عین را ندهد و بدل آنرا بدهد مالک صاحب بدل میشود و غاصب مالک
آن عین نمیشود و گندم و جو را هرگاه غاصب زراعت کند همان مالک مالک است و اگر غاصب
دران تصرّف کند بچیزی که قیمت آن زیاده شود چون آرد نمودن گندم و تعلیم کاری غلام را
غاصب مالک نمیشود بلکه لازم است که رد کند آن عین را و اگر تصرّف کند بچیزی که قیمت آن کم شود
لازم است که رد کند آن عین را با ارش نقصان و اگر غاصب ممزوج سازد آنرا بمساوی آن
یا بهتر از آن شریک است با مالک و در این صورت اگر حق مالک از اعلی بدهد واجب است برو
که قبول کند و اگر بکمتر از آن در قیمت ممزوج سازد مخیّر است مالک در گرفتن آن عین با ارش
یا مثل آن و اگر مالک بقدر حق خود از غاصب خواهد واجب است بر غاصب که بدهد و اگر زیاده
از حق خود خواهد حرام است و اگر ممزوج سازد بغیر جنس حکم او دارد که آن چیز را تلف کرده پس

درینصورت ضامن مثل است و مجروح ساختن گندم بجو اتلاف نیست بلکه او را تکلیف میکنند بجدا
کردن از یکدیگر و اگرچه بر او دشوار باشد و اگر ریسمان را غصب کنند و قبای را بآن دوزند و آسیب
است شکافتن و بیرون آوردن آن ریسمان مگر آنکه ضرر رسد که بسبب بیرون آوردن از قبا ضایع
شود چه درینصورت قیمت آنرا بدهند و همچنین قیمت میدهند اگر بآن ریسمان جراحت حیوانی را
دوخته باشند مگر آنکه از تلف شدن و ناقص شدن ایمن باشند چه درین صورت می توان شکافت
و بیرون آورد و اما اگر آن حیوان بمیرد آیا ریسمان را میتوانند شکافت و بیرون آورد میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر کسی با کنیزی که غصب کرده دخول کند و کنیز بکر باشد از روی
جهالت رد میکنند کنیز را با مهر المثل یا ده یک قیمت آن کنیز را و اگر بکر نباشد بیست و یک قیمت
کنیز را با کنیز رد کنند و بعضی از مجتهدین گفته اند که لازمست غاصب را که رد کنیز کند بصاحب کنیز با
اکثر او ... از ارش و ده یک قیمت آن کنیز در صورت اولی و اگر بکارت کنیز را بانگشت ببرد
دیت بکارت را با کنیز رد کنند و اگر بعد از آنکه بکارت او را بانگشت برده باشد دخول کند دیت
بکارت و آنچه مذکور شد از مهر المثل یا ده یک قیمت کنیز با کنیز با اجرة المثل ایامیکه کنیز را داشته
بدهد و اگر حامله شود فرزند درینصورت از غاصب است و قیمت فرزند را در روزی که متولد
گردد بصاحب کنیز میدهد باتفاق و ... که در قیمت کنیز بهم رسیده باشد و اگر وقتی که کنیز از غاصب
حامله باشد شخصی چیزی بشکم آن کنیز زند که طفل او بیفتد غاصب از آن کس دیت جنین آزاد میگیرد و
صاحب کنیز از غاصب دیت جنین بنده میگیرد و اگر در حالت دخول کردن هم کنیز و هم غاصب
عالم باشند پس اگر باکراه دخول کرده باشد صاحب کنیز مهر و فرزند و ارش و اجرت ایامیکه
پیش غاصب بوده با کنیز می گیرد و بر غاصب حد لازمست و اگر کنیز در دخول اطاعت کرده باشد
هر دو را حد بزنند و در مهر خلافست میانه مجتهدین و اگر غاصب کنیز را بفروشد و مشتری با علم
بغصب دخول کند حکم او حکم غاصب است و اگر گوسفند نر را غصب کنند و بر گوسفند ماده
کشند نتاج آن از صاحب گوسفند ماده است و اگرچه آن از غاصب باشد اما غاصب اجرت
و ارش نقصان را بصاحب گوسفند نر میدهد و اگر زمین کسی را غصب کنند و زراعت کنند
مالک آن زمین را ازاله آن زراعت می رسد و اگرچه نزدیک چیدن باشد و اگر غاصب آنچه

غصب کرده بفروشد موقوف باجازت مالک است و مشتری ضامن عین و منفعت آنست و اگر عالم
بآن بوده باشد واجبست که آنرا رد کند بصاحب و رجوع بر غاصب درین صورت غاصب و
مالک درین صورت مخیر است در رجوع کردن بر غاصب و مشتری پس اگر رجوع کند بر غاصب
غاصب رجوع میکند بر مشتری که عالم بالغصب بوده و اگر چه مشتری به یک کس فروخته باشد و چنین
اگر چند مرتبه بیع کرده باشد همه ضامن اند و مالک مخیر است که از هر کدام از ایشان که خواهد بگیرد
و اگر غاصب گوش و بینی غلام کسی را ببرد آن غلام آزاد میشود و صاحب غلام قیمت آنرا از غاصب
می گیرد و اگر شراب را غصب کند و پیش غاصب سرکه شود آیا غاصب ضامن هست یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلاف است **فصل دوم** در بیان آنکه غاصب در چند موضع ضامن است
بدانکه غاصب ضامن است عین و منفعت را در دوازده موضع اول غصب کردن غلامی که
صاحب منفعتی باشد که ضامن است او را با منفعت او و اگر صاحب چند منفعت باشد
اجرت منفعت اعلی را ضامن است دوم غصب کردن کنیز و وطی کردن او که ضامن است کنیز را و
مهر المثل او را باده یک قیمت اگر بکر باشد و بیست و یک قیمت اگر بکر نباشد سوم غصب کردن
سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت زراعت کند و سگی که محافظت باغ یا خانه کند که
غاصب این سگ ها را و منفعت آنها را ضامن است چهارم غصب کردن مدرسها و رباطها و منع
کردن مستحقین آنها را از داخل شدن در آنها که درین صورت غاصب عین و منفعت آنها
را ضامن است پنجم غصب کردن زیت و جوشانیدن آن بحیثیتی که کم شود که غاصب ضامن
است آنرا و آنچه کم شده باشد از آن ششم غصب کردن میوه پس غاصب ضامن است آن
میوه را و قیمت آنرا اگر قیمت داشته باشد در روزی که غصب کرده باشد هفتم غصب کردن غلام
را و خصی کردن او که قیمت و دیت غلام را با غلام ضامن است هشتم غصب کردن طلا و نقره
و زرگری کردن آنها که غاصب ضامن مثل آنهاست بنقد بلد و اگر مثل متعذر باشد ضامن
آنهاست بنقد بلد و واجبست که زرگری کرده بصاحب بدهد و اگر بشکند و بصاحب دهد قیمت
زرگری آنها را ضامن است نهم غصب کردن شیره انگور و شراب شدن در دست غاصب
قیمت آن شیره را ضامن است و آیا لازم است که شراب را هم بدهد بصاحب او درین مسئله

ونه رجوع کردن بر غاصب درین صورت نمیکند و اگر عالم بآن نبوده باشد رجوع بر غاصب می کند و مالک درین صورت مخیر است در رجوع کردن بر غاصب یا مشتری

یافته باشد در حفظ آن و در تلف آن و در صورتیکه کسی وصف آن کند و باو دهد بی اذن حاکم
آنگاه گواه بگذرد که مال دیگری بوده و تلف شده باشد هجدهم ضمان مدلّس در نکاح مهر انوزدهم
اگر صداق در دست شوهر پیش از قبض زن فوت شود ضامن است قیمتهای اعلای آنرا
از وقت مطالبت تا وقت تلف آن بیستم هرگاه زن نشوز کند و شوهر او را بزند بنوعیکه تلف شود
یا عضوی از اعضای آن مجروح شود ضامن ست بیست و یکم افساد نکاح چون شیر دادن زن
بزرگ زن کوچک را و غیر آن بیست و دوم هرگاه عوض چیزی که زن در خلع کردن میدهد
تلف شود ضامن ست عوض آنرا بیست و سوم ضمان دیت جنین بادخول کردن باو بیست و چهارم
ضمان دیت آدمی و اعضای او و ارش نقصان بطریقیکه در آخر این کتاب مذکور خواهد شد
بیست و پنجم ضمان حیوان ماکول اللحم و غیر آن بکشتن چه ضامن است تفاوت میانه زنده و کشته
او اگر تفاوتی باشد و اگر تفاوت نباشد ضامن قیمت آنست بیست و ششم چاروای
کسی اگر در شب یا روز نقصانی بزراعت یا غیر آن رساند صاحب آن ضامن ست با تقصیر
کردن مطلب چهارم در انواع اجاره و عاریت و غصب و در آن چند فصل ست فصل اول
مزارعت یعنی بزرگر گرفتن با آنکه زراعت کند و حصه از حاصل بردارد و شروط آن نه است اول
ایجاب چون زارعتک یعنی بزرگر کردم ترا با آنکه در محصول شریک باشی بحصه معلومی و کار کنی
دوم قبول و آن هر لفظی ست که دلالت کند برضا بایجاب سوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و
عاقل باشد چه اگر طفل یا دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه جایز التصرف باشد چه اگر
مفلس یا مست یا بیهوش و خفته و غاصب باشد صحیح نیست پنجم تعیین مدت زراعت و ضبط
آن بماه و سال ششم آنکه منتفع شدن بآن زمین ممکن باشد چه اگر زمین آب نداشته باشد بآن
نهر یا چشمه یا چاه بزرگر مخیر ست و همچنین اگر آب زمین در اثنای مدت منقطع شود بزرگر مخیر ست
پس اگر فسخ کند اجرت آنچه کار کرده میگیرد هفتم آنکه بزرگر حصه داشته باشد هشتم آنکه قدر حصه مشخص
باشد چه با جهالت آن صحیح نیست نهم آنکه حصه مشترک باشد چه اگر مقسوم باشد صحیح نیست و مکروه
است که مالک شرط کند با حصه چیزی از طلا و نقره را غیر طلا و نقره مکروه نیست و هرگاه
این شروط بهم رسد عقد مزارعه لازم میشود و هیچیک ازیشان را فسخ نمیرسد مگر آنکه هر دو راضی شوند

به فسخ و باطل نمی‌شود به مردن هر یک از ایشان و هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود برزگر مخیّر است
در زراعت هر نوع که خواهد و اگر معیّن کنند نوعی را آن نوع متعیّن می‌شود و درین صورت اگر خلاف
قول مالک کند چیزی که ضرر به مالک رسد مالک مخیّر است در میانه فسخ و امضا و با فسخ اجرة المثل
بگیرد و با امضا تفاوت را و اخراجات زمین و خراج سلطان بر مالک است مگر آنکه مالک شرط
کرده باشد که برزگر بدهد و اگر با مالک شرط کند که از و زمین باشد و از دیگری تخم و گاو و عمل جائز است
و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هرگاه عقد مزارعه مطلق واقع شود تخم برزگر را باید داد و بعضی از مجتهدین
می‌گویند که مزارعه درین صورت باطل است و جائز است که شرط کنند که تخم از هر دو باشد
خواه در حصّه موافق باشند و خواه مختلف و خواه در تخم مساوی باشند و خواه مختلف و هرگاه
مزارعه فاسد شود زراعت از کسی است که تخم داده و برای او اجرت زمین زراعت لازم است و
جائز است که مالک حصّه برزگر را بحرص و تخمین از و بچیزی قبول کند و قبول برزگر درین صورت
لازم نیست پس اگر قبول کند وقتی مالک را می‌باید که آنچه قرار کرده بدهد که بسلامت ماند زراعت
از آفت سماوی چه اگر به آفت سماوی نقصان واقع شود چیزی بر مالک نیست و اگر زیاده
شود از آنچه تخمین کرده آن زیاده حلال است و اگر نزاع شود میانه برزگر و مالک در عاریت یعنی
یعنی برزگر گوید که این زمین عاریت است نزد من و مالک منکر عاریت باشد و گوید که حصّه یا اجرت
است قول قول مالک است در عدم عاریت و مر او راست اجرة المثل با قسم برزگر یا آنکه
آنچه دعوی میکند کمتر از اجرة المثل نباشد اما اگر گوید غصب کرده این زمین را از من قول برزگر است
قسم بخورد و اجرت و ارش می‌گیرد با نقصان و ازاله زراعت می‌تواند کرد فصل
دوم در مساقات یعنی باغبان گرفتن که از میوه حصّه در عوض کار کردن داشته باشد
و شروط آن ده چیز است اوّل ایجاب چون ساقیتُکَ علی اشجاری یعنی
باغبان گردانیدم ترا که عمل کنی در درختهای باغ من و حصّه معیّنه از حاصل آن ببری دوم
قبول و آن هر لفظی است که دلالت بر رضا بایجاب کند سوم آنکه بالغ و عاقل باشند چهارم
آنکه جائز التصرف باشند پنجم آنکه مدّت معیّن باشد و در آن مدّت وجود میوه ممکن باشد
پس اگر مدّتی باشد که میوه در آن مدّت ظاهر نشود باغبان درین صورت چیزی از آن میوه

نمی دهد و اگر ظاهر شود میوه و در آن مدت کامل نشود باغبان در این صورت شریک است و آیا کار
کردن باغبان تا وقت رسیدن میوه لازم است خلاف است اقرب آنست که واجب نیست
ششم آنکه حصهٔ عامل معین باشد چه اگر معین نباشد صحیح نیست و اگر شرط کند مالک با حصه چیزی
از طلا یا نقره را مکروه است و غیر طلا و نقره مکروه نیست هفتم آنکه در عوض عمل میوه باشد پس اگر شرط
کند حصه از اصل را با میوه صحیح نیست هشتم آنکه درخت نشانده باشد پس اگر درخت را نشانیده باشد
یا اقرار داده باشد که بنشاند و در درخت شریک باشد صحیح نیست نهم کار کردن چه اگر محتاج بکار کردن
نباشد مثل آنکه میوه رسیده باشد صحیح نیست دهم آنکه درختی باشد که میوه داشته باشد چه در درخت
بی میوه چون چنار و توت خلاف است بعضی از مجتهدین بر آنند که جائز است و هرگاه این شرطها بهم
رسید عقد مساقات لازم میشود و هیچیک را فسخ جائز نیست مگر برضای یکدیگر و هرگاه مطلق واقع شود
واجب است بر باغبان هر عملی که صلاح میوه در آن باشد بکند و اخراجات بر مالک است مگر با شرط و نفقه
جماعتی که در کار کردن مدد باغبان کنند بر باغبان است و باغبان مالک حصهٔ خود می شود بظاهر
شدن میوه و اگر عقد مساقات باطل شود مالک را لازم است که اجرت باغبان بدهد و هرگاه
باغبان از کار کردن امتناع نماید یا بگریزد و کسی بعوض او برضا و رغبت کار نکند اگر حاکم
شرع کسی را از مال باغبان یا از بیت المال چیزی بدهد که بعوض او کار کند مالک را فسخ
نمیرسد و اگر آن نیز متعذر باشد مالک مخیر است در فسخ و باغبان امین است پس اگر دعوی
تلف کند یا دعوی عدم خیانت یا عدم تقصیر کند قولش مسموع است و مالک را میرسد که امینی
همراه او کند و اجرت او بر مالک است و اگر نگاهداشتن او ممکن نباشد آیا میتواند مالک و را بیرون
کردن میانهٔ مجتهدین خلاف است و اقرب آنست که جائز است **فصل سوم در شریک شدن**
و آن جمع شدن حقهای چند مالک است در یک چیز و اسباب شرکت چهار چیز است اول میراث
دوم خریدن سوم ممزوج کردن دو جنس متفق بحیثیتی که متمیز از یکدیگر نشود خواه ممزوج اختیاری
باشد و خواه غیر اختیاری چهارم جمع کردن چند کس چیزی را و اقسام شرکت نیز چهار است اول
شرکت اموال دوم شرکت ابدان در آنچه کسب کنند باتفاق در کسب سوم شرکت مفاوضه
و آن چنانست که دو کس با یکدیگر قرار دهند که در آنچه کسب کنند شریک باشند و آنچه نقصان

با ایشان رسد چون غرامت جراحتی که بر کسی بزنند به هر دو باشد چهارم شرکت وجوه و آن چنانست
که دو مفلس متاعی را به نسیه بخرند و با هم شریک شوند در نفع یا آنکه مفلسی متاع مالداری را بفروشد
بزیاده تا آنکه او را نفعی باشد و غیر شرکت اموال از اقسام شرکت پیش شیعه معتبر نیست و شروط آن
ده چیز است اول آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشند دوم آنکه جائز التصرف باشند سوم
ایجاب چون اشترکنا یعنی شریک شدیم چهارم قبول و آن هر لفظی است که دلالت
کند بر رضای ایجاب پنجم آنکه سرمایه باشد ششم آنکه جنس و مقدار سرمایه معلوم باشد چه اگر مجهول
باشد صحیح نیست و می باید که مال هر دو یک جنس باشد که بعد از آنکه ممزوج سازند تمیز نشوند از یکدیگر هفتم
آنکه سرمایه حاضر باشد پس اگر غائب باشد یا دین صحیح نیست هشتم آنکه نفع میانه ایشان بالسویه
باشد بقدر مال ایشان و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شرط تفاوت کنند جائز است
و بعضی گفته اند که اگر زیادتی را کار کننده بردارد با شرط صحیح است نهم آنکه مدت قرار ندهند
چه آن عقد لیست جائز هر وقت خواهند قسمت می توانند کرد دهم آنکه یکی از ایشان دیگری
را وکیل کند در تصرف کردن بفروختن و خریدن چه تصرف هیچ یک بدون اذن دیگری
در مال ممزوج صحیح نیست و در اذن اقتصار بران کند که شریک گفته پس اگر تعدی کند
از آن ضامنست و در سه موضع عقد شرکت منفسخ میشود اول رجوع هر یک از شریکان هر وقت
که خواهند دوم دیوانه شدن هر یک از ایشان سوم مردن هر یک از ایشان و شریک
امین است پس اگر تلف شود بی تقصیر ضامن نیست و قول او مقبول است در تلف اگر دعوی سبب
ظاهری کند چون غرق شدن و همچنین قول او مقبول است در عدم خیانت و عدم تقصیر و همچنین قول او
مقبول است و آنچه خریده جهت نفس خود خریده یا بشرکت خریده فصل چهارم در مضاربه کردن و
آن چنانست که شخصی مال خود را بیکی دهد که تجارت کند با آن و حصه از نفع آن بردارد و شرطهای آن پانزده
است اول ایجاب چون ضاربتک یعنی مضاربه کردم با تو این مال را تا آنکه تجارت کنی با آن و نفع آن
میانه من و تو دو نصف باشد دوم قبول و آن هر لفظی است که دلالت کند بر رضای بایجاب
سوم آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل باشد چهارم آنکه جائز التصرف باشد پنجم آنکه کسیکه مال
را میدهد مالک باشد یا وکیل یا ولی مالک باشد ششم آنکه سرمایه باشد هفتم آنکه سرمایه نقد

ای المالیه ۱۲ زیاده ۱۲ یعنی بعض از ان نفع ۱۲

باشد چه اگر متاع باشد صحیح نیست هشتم آنکه سرمایه معلوم القدر باشد و آیا مشاهدهٔ او کافی است یا نه
خلافست نهم آنکه سرمایه نقره و طلای سکه دار رایج باشد چه اگر بی سکه باشد یا فلوس یا مغشوش
یا نارایج باشد صحیح نیست و سرمایه اگر دین باشد صحیح نیست دهم آنکه سرمایه در دست کسی باشد که
مضاربه بآن میکند پس اگر مالک شرط کند که در دست او باشد صحیح نیست و اگر در دست هر دو باشد
آیا صحیح است یا نه خلافست یازدهم کار کردن چه حقهٔ نفع در برابر کار کردن است و آن
هر چیز نیست که مالک متولی آن میتوانست شد چون باز کردن متاع و پیچیدن آن و خرید و فروخت
آن و در صندوق نهادن آن و آنچه بدان ماند دوازدهم آنکه محل تجارت باشد پس مضاربه بغیر
تجارت کردن صحیح نیست سیزدهم آنکه فائده مخصوص عامل و مالک باشد پس اگر شرط کنند که فائده
را باجنبی دهد صحیح نیست اما اگر مالک جهت غلام خود چیزی شرط کند صحیح است چهاردهم آنکه فائده
مشترک باشد میانهٔ ایشان پس اگر مالک شرط کند که فائده از و باشد یا از عامل صحیح نیست
پانزدهم آنکه حصهٔ معلوم باشد چون نصف یا ثلث یا ربع اما اگر گوید از فائده صد دینار از تو
باشد صحیح نیست و عقد مضاربه عقدیست جائز که هرگاه که خواهند فسخ میتوانند کرد خواه مال نقد شده
باشد و خواه نشده باشد هرگاه فسخ کنند متاع نقد نشده باشد و فائده ظاهر باشد عامل بفروشد
و اگر مالک از فروختن آن متاع ابا نماید حاکم آنرا بفروختن جبر کند و منفسخ میشود مضاربه بمردن هر یک
از ایشان و دیوانه شدن هر یک و هر شرط مشروعی که مالک کند در عقد صحیح است مثل آنکه سفر نکند
بمال او یا از شخص معین نخرد متاع را اما اگر شرط کند که عامل ضامن باشد و اگر چیزی از سرمایه یا از
میانه نقصان شود بر عامل باشد یا شرط التی کند صحیح نیست و نفقهٔ عامل در سفر کمال نفقه
از اصل مال است و عامل همچون وکیل است و تصرفات او همه صحیح است با غبطه و عالم
بودن باذن مالک و آنکه از قیمت واقعی کمتر نفروشد و بظهور فائده کار کننده مالک حصهٔ خود
میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه نقل شود مالک میشود و عامل امین است و قولش مقبول
است در مقدار سرمایه و تلف و تقصیر نکردن و نقصان شدن و مقدار فائده و قول مالک مقبول است
در رد کردن متاع و آنکه اذن در نسیه فروختن متاع نداده و مقدار حصهٔ عامل از فائده فصل
پنجم در وکیل کردن کسی جهت تصرف بالذات در چیزی و در آن چند موقف است

موقف اوّل در شروط وکالت و آن ده چیز است اوّل ایجاب و آن هر لفظی است که
دلالت کند بر نایب گردانیدن شخصی دیگری را در تصرف کردن در مال او دوم قبول و آن هر لفظی
است که دلالت کند برضا بایجاب خواه قولی چون قَبِلْتُ و خواه فعلی چون خرید و فروخت
و مقارنت قبول مر ایجاب را شرط نیست چه کسی که غایب است وکیل میتواند کرد سوم
آنکه هر یک از ایشان بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چه وکیل کردن طفل و دیوانه
و سفیه صحیح نیست امّا ولی ایشان وکیل جهت ایشان تعیین میتواند کرد و وکیل کردن کسیکه او را
باکراه بر آن دارند درست و خفته صحیح نیست و وکیل کردن مفلسی که حاکم شرع او را از مالش منع کرده
باشد در مال صحیح نیست امّا در غیر مال صحیح است چون طلاق و خلع و وکیل کردن بنده کسی را
در چیزی که اذن مولی در آن شرط است صحیح نیست امّا در آنچه اذن مولی شرط نیست چون طلاق
زوجه صحیح است امّا غلامیکه کاتب باشد وکیل تعیین میتواند کرد چهارم آنکه احرام بسته باشد چه وکیل
شدن او در نکاح و خریدن شکار صحیح نیست پنجم آنکه معتکف نباشد چه اگر در مسجد اعتکاف کرده
باشد وکیل نمیتواند شد که خرید و فروخت کند در مسجد ششم آنکه وکالت معلّق بر شرط و وقتی نباشد
چه اگر موقوف بر شرط و متوقّع باشد چون آمدن مسافر و طلوع آفتاب صحیح نیست امّا اگر در وکالت
شرط کند که بعد از مدتی تصرف کند جایز است هفتم آنکه آنچیزی را که جهت آن وکیل تعیین
میکنند میباید که مالک او باشد پس وکیل کردن جهت فروختن مال غیر یا اینکه خواهد خرید یا طلاق
زوجه که خواهد نکاح کردن صحیح نیست هشتم آنکه آنچیزی را که وکیل جهت آن تعیین میکنند میباید که
چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس وکیل کردن مسلمان در خریدن یا فروختن شراب صحیح نیست
پس وکیل کردن جهت نماز کردن در حالت حیات او صحیح نیست نهم آنکه آنچیزی که وکیل جهت
او تعیین میکنند میباید که معیّن باشد پس اگر غیر معیّن باشد چون خریدن غلامی صحیح نیست دهم آنکه
ذکر وصف آن کنند و هرگاه این شروط متحقّق شود وکالت صحیح است و آن عقد لازم نیست بلکه جایز
و در دوازده موضع فسخ میشود اوّل عزل موکّل با علم وکیل بعزل سوای وکالت که در گرو گیرنده
فروختن گرو در وعده چه این قسم وکالت بعزل موکّل باطل نمیشود دوم انکار وکالت وکیل را
سوم مردن هر یک از ایشان چهارم دیوانه شدن هر یک از ایشان اگرچه دوری باشد

پنجم بیهوش شدن هر یک از ایشان ششم منع حاکم شرع موکل را جهت سفاهت یا افلاس هرگاه
وکیل کرده باشد در مالیات امّا اگر مفلس کسی را وکیل کرده باشد در طلاق زوجه مثلاً بمنع حاکم
وکالت آن باطل نمیشود هفتم آنکه موکل بنده شود مثل آنکه موکل کافر حربی باشد و مسلمانان او را بگیرند و
بنده کنند چه وکالت او درینصورت باطل میشود هشتم آنکه آنچیز را که وکیل جهت آن تعیین کرده باشد
موکل خود آنرا بفعل آورد نهم خائن شدن وکیل دهم گریختن غلامیکه آقا او را وکیل کرده باشد
یازدهم تلف شدن غلامیکه جهت فروختن او وکیل تعیین کرده باشد دوازدهم فعل موکل
منافی وکالت را چون آزاد کردن غلامیکه جهت فروختن او وکیل تعیین کرده بود و می باید
که وکیل اقتصار کند بر آنچه موکل تعیین کرده چه با تعدی از آن ضامن است اگر تلف شود
و هرگاه وکالت فروختن چیزی مطلق واقع شود تقاضا میکند فروختن را بقیمت وقت در آن
شهر بشرط آنکه کسی نباشد که زیاده از قیمت وقت بخرد و آیا درینصورت جایز است تسلیم متاع بی آنکه
قیمت را مشتری حاضر کند خلاف است میانه مجتهدین اقرب آنست که جایز نیست و
اگر وکیل کند او را در خریدن و فروختن درینحال خریدن وکیل جهت نفس خود حرام است و اگر
وکیل کند او را در خواستن زن دختر خود را وکیل جهت او نمیتواند خواست و وکیل بی اذن
موکل تعیین وکیل نمیتواند کرد مگر آنکه آن وکیل صاحب جاه باشد یا آنکه آن چیز بجائی محتاج باشد
امّا با اذن جایز است و هرگاه موکل وکیل تعیین کند جهت وکیل پس وکیل ثانی موکل است
و بمردن وکیل اول و عزل او وکالت وکیل ثانی باطل نمیشود امّا اگر گفته باشد که وکیل نیز وکیل
کند بمردن او عزل باطل میشود و وکیل امین است ضامن نمیشود در آنچه بی تعدی و تقصیر او
تلف شود و اگرچه او را اجرت گرفته باشد و با تقصیر و تعدی وکالت او باطل نمیشود و قول
او مقبول است در دعوی نمودن با آنکه عالم بعزل خود یا تفریط نکرده و تعدی از اذن موکل
نکرده و در تلف مال قول او مقبول است موقف دوم در چیزهائیکه قابل نیابت نیست
و آن هجده چیز اند اوّل وضو و غسل و تیمم کردن با قدرت چه با عدم قدرت جایز است نایب
گرفتن جهت استعانت در آنها دوم نماز واجب در حال حیات سوای دو رکعت نماز حج واجب
با تعذر چه در آن نایب میتوان گرفت سوم روزه واجب در حال حیات چهارم اعتکاف واجب

۵ چه لازم می آید اتحاد موجب و قابل ۱۲

۶ بیع از اذن وکیل داده باشد ۱۲

۷ مثل مستی [illegible] وجه است ۱۲

پنجم واجب با قدرت بر رفتن چه اگر از رفتن عاجز باشد جائز است نائب گرفتن ششم سوگند
خوردن و نذر کردن چه دیگری به نیابت او سوگند نمیتوان خورد و نذر کرد هفتم غصب کردن
چه دیگری بعوض آن کس غصب نمیتواند کرد هشتم میراث چه دیگری میراث به نیابت نمی برد نهم
شب خوابیدن پیش زنان دهم ظهار کردن یعنی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر است
چه درین نیز نیابت جائز نیست یازدهم سوگند خوردن بر دخول نکردن با زن خود
دوازدهم لعان کردن با زن خود بطریقیکه مذکور خواهد شد سیزدهم رضاع زیرا که هرگاه
زنی را جهت شیر دادن گرفته باشند نائب نمیتواند گرفت چهاردهم انقضای عدة پانزدهم
قسامه شانزدهم حیابت هفدهم التقاط و احتطاب و احتشاش هجدهم اقامت شهادت
مگر بوجه شهادت بر شهادت چه در غیر صورت حاکم جهت او نائب نمیتواند گرفت موقف سوم
در چیزهائیکه قابل نیابت است و آن سی و هشت چیز است اول اخراج زکوة و خمس و قسمت صدقات
دوم خریدن و فروختن به نیابت کسیکه احرام بسته باشد سوم قبض کردن قیمت مبیع چهارم
گرو کردن و قبض کردن گرو پنجم مصالحه ششم حواله هفتم ضامن شدن هشتم شریک شدن نهم
مضاربت کردن دهم برزگر گرفتن یازدهم باغبان گرفتن دوازدهم وکیل گرفتن سیزدهم عاریت
و ودیعت چهاردهم طلب شفعه گرفتن و گرفتن آن پانزدهم اجاره کردن شانزدهم ابراء از حقی
نمودن هفدهم نکاح کردن مگر نکاح جهت کسیکه احرام بسته باشد هجدهم تعیین کردن صداق
نوزدهم خلع بیستم رجعت کردن بیست و یکم در عدۀ رجعیه رجعت کردن بیست و دوم طلاق
دادن بیست و سوم جعالة بیست و چهارم بخشیدن و وقف کردن بیست و پنجم قسمتهای کردن
بیست و ششم قبض دیت بیست و هفتم قبض حقوق چون میراث و وصیت بیست و هشتم
عقد جزیه و قبض آن بیست و نهم جهاد با عدم تعیین او سی ام کشتن گوسفند و هدی سی و یکم حد
زدن آدمی سی و دوم اثبات حدود آدمی سی و سوم تیر انداختن و اسب دوانیدن
سی و چهارم آزاد کردن بنده و مکاتبه و مدبر ساختن سی و پنجم قضا [illegible] سی و ششم
دعوی نمودن سی و هفتم اثبات حجتهای مدعی و حقوق او سی و هشتم [illegible] کردن
جهت کسیکه فراموش کرده باشد موقف چهارم در اقسام وکالت و آن بر سه قسم است

اوّل وکالت حرام چون وکالت ذمی جهت دعوی کردن بر مسلمان از جانب مسلمان و ذمی و وکیل
شدن از جانب مسلمان جهت فروختن چیزهای حرام چون شراب و گوشت خوک اگرچه وکیل جهود
باشد دوم وکالت مکروه چون وکالت مسلمان جهت ذمی بر مسلمان و بعضی از مجتهدین این قسم را نیز
حرام میدانند سوم وکالت جائز و آن بر هشت قسم است اوّل وکالت از جانب حاضر در طلاق
زوجه و بعضی از مجتهدین این قسم را جائز نمیدانند دوم وکالت از جانب سفیهان باذن حاکم سوم
وکالت زنان جهت نکاح و طلاق از جانب غیر چهارم وکالت فاسق از جانب کسی جهت
تزویج دختر یا پسر خود با ایجاب و قبول پنجم وکالت باذن آقا ششم وکالت کافر هفتم وکالت
مفلس و سنّت است که وکیل صاحب بصیرت تمام باشد و عارف باشد یعنی که بآن کار ماهر باشند
و واجب است بر وکیل تسلیم کردن آنچه در دست اوست با طلبیدن موکّل بشرط آنکه تسلیم ممکن باشد پس
دران حال اگر تسلیم نکند و تلف شود ضامن است امّا اگر تسلیم نکردن جهت گواه گرفتن باشد جائز
است و واجب است بر وکیل گواه گرفتن در دادن دین موکّل و تسلیم متاع چه بی گواه صحیح نیست
امّا اگر وکیل باشد در ودیعت واجب نیست گواه گرفتن و حرام است بر وکیل خریدن آنچه وکیل است
در فروختن آن جهت خود بی اذن موکّل و حرام است بر او نکاح کردن دختر خود اگر وکیل باشد
در نکاح زوجه جهت موکّل و سنّت است مر صاحب جاه و ثروت را که بنفس خود مرتکب دعوی
نشود و وکیل تعیین کند و ثبوت وکالت بیکی از دو چیز میشود یا باقرار موکّل پیش حاکم شرع و یا بگواهی
دادن دو گواه عادل پیش حاکم شرع و عزل وکیل ثابت میشود بعلم وکیل اگرچه خبر دهنده یک
مرد عادل بوده باشد چنانچه در روایت هشام بن سالم وارد شده **فصل ششم** در اسب
دوانیدن و تیر انداختن و شروط آن چند است اوّل ایجاب و قبول از بالغ و عاقل جائز التصرف
و بعضی از مجتهدین گفته اند که این مثل جعاله است و ایجاب کافی است دوم چیزی که بران
پیشدستی توان کرد چون اسب و شتر و استر و خر و فیل و تیر غیر اینها جائز نیست چون کبوتر و
شاطر و کشتی گرفتن و بر داشتن سنگ و آیا اگر اینها بی عوض باشد حرام است خلاف است
بعضی از مجتهدین کشتی گرفتن بی عوض را جائز داشته اند سوم تعیین عوض یعنی آنچیز را که قرار
میدهند که سابق بگیرد و میباید که مقدار آن معلوم باشد بمشاهده یا وصف و جائز است که دین

باشد خواه حال و خواه موجل و جائز است که عوض و مال متسابقان باشد یا یکی از ایشان یا
از اجنبی یا از بیت المال چهارم تعیین جنس آلتی که پیشدستی میکنند بسبب آن چون دو اسپ
یا دو تیر پس کافی نیست مشاهده امّا تعیین آن دو شخص لازم نیست پنجم برابر بودن هردو اسپ مثلاً
در احتمال پیشدستی نمودن یعنی یکی ضعیف نباشد و دیگری قوی ششم آنکه هردو از یک جنس
باشد پس اگر یکی اسپ باشد و دیگری استر صحیح نیست امّا اگر در شخصیت و صفت مخالف
باشند چون عربی و یابو صحیح است هفتم آنکه هردو یکبار بدوانند که اگر پیش و پس بدوانند صحیح نیست
امّا مساوات در مکان ایستادن شرط نیست هشتم گردانیدن عوض جهت سابق در اسپ دوانیدن
یا محلل پس اگر غیر ایشان دهند صحیح نیست نهم علم بعدد تیر انداختن و در محاطه و در مبادرت خلاف
است دهم تعدد زدن تیر بر نشانه مثل آنکه گویند هرکه پنج تیر از جمله بیست تیر بر نشانه زند عوض
از و باشد یازدهم علم بصفت زدن مثل آنکه شرط کنند که تیر از نشانه بگذرد یا بر نشانه خورد یا پیش
نشانه بیفتد یا بر جانب نشانه بخورد به هر طریقیکه باشد و باطلاق منصرف باخیر می شود
دوازدهم آنکه هردو در عدد تیر زدن و صفت زدن و سائر احوال مساوی باشند
سیزدهم آنکه عالم باشند بقدر نشانه بمشاهده یا بتقدیر چه نشانه مختلف می باشد چهاردهم تعیین
اندازه پس اگر معین نباشد صحیح نیست پانزدهم پیشدستی کردن تیر زدن بر نشانه برده وراندختن
پس اگر بگوید عوض کسی باشد که دور تر بیندازد صحیح نیست شانزدهم آنکه ابتدای مسافت و انتهای
آن مشخص باشد پس اگر مجهول باشد صحیح نیست هفدهم آنکه زدن نشانه ممکن نباشد چون زدن
از پانصد ذراع صحیح نیست فصل هفتم در اقسام غلبه تیر انداختن و آن بر سه قسم است
اوّل آنکه مبادرت مثل آنکه گوید هرکس پنج تیر از جمله بیست تیر پیشتر بزند او سابق است و عوض
مال اوست پس اگر یکی از ایشان پنج تیر از جمله ده تیر براند و دیگری چهار تیر بزند از ده تیر
اوّل سابق است و اکمال در این صورت لازم نیست دوم محاطه یعنی کم کردن آنچه برابر زنند
مثل آنکه گوید هرکه پنج تیر از بیست بزند سابق است پس اگر هردو پنج تیر از ده تیر بزند می اندازد
تا بیست تیر کامل شود سوم مفاضله مثل آنکه گویند هرکدام بیشتر زند از بیست تیر یکی یا دو یا سه
او سابق است و سبق دراینها باطل میشود بمردن انداز نده و یا بمردن اسپ دواننده باطل

میشود یا وارث او و اسپ می دواند خلافست **فصل هشتم** در جعاله و آن مالیست که شخصی جهت
آوردن غلام گریخته یا چاروای یاغی شده یا عملی تعیین میکنند و شروط آن پنج است اول ایجاب
و آن هر لفظی است که دلالت کند بر آنچه مذکور شد دوم قبول فعلی چه لفظی در جعاله لازم نیست سوم
آنکه بالغ و عاقل و جایز التصرف باشد چهارم آنکه عامل را ممکن باشد تحصیل آن عمل پنجم آنکه
عمل چیزی باشد که صحیح باشد اجاره گرفتن جهت آن و تعیین عمل و عوض شرط نیست پس اگر بگوید
هر کس بنده گریخته مرا برگرداند نصف آن یا عوض از و باشد جایز است اما اگر عوض را مشخص
سازد ذکر قدر آن شرط است و با جهالت منصرف باجرة المثل میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند
که آن گریخته را از شهری که مالک در آنست بیاورد یک مثقال طلا میگیرد و اگر از غیر آن شهر
برگرداند چهار مثقال طلا و مستند این قول حدیثی است ضعیف اما مشهور است و اصح
آنست که منصرف باجرة المثل میشود و اگر بمیرد پیش از تسلیم آن مالک را پس اگر بدر خانه مالک
برساند و بگریزد مستحق اجرت نمی شود و اگر بمیرد پیش از تسلیم بعضی از مجتهدین گفته اند که مستحق اجرت
میشود و اگر کسی گم شده کسی را بیاورد بی آنکه صیغه واقع شده باشد مستحق چیزی نمی شود
و لازم است برو رسانیدن آن بمالک آن و اگر با صیغه زیاده از یک کس بیاورند همه در
اجرت شریک اند برابر مگر آنکه مالک شرط تفاوت میانه ایشان کرده باشد و اگر در مقدار آنچه
مالک قرار داده یا در جنس آن نزاع کنند هر دو سوگند بخورند و ثابت می شود آنچه کمتر باشد از
اجرت و آنچه دعوی میکنند مگر آنکه مالک دعوی کند زیاده از اجرة المثل را چه درین صورت
زیاده متعین است و اگر در اصل جعاله نزاع کنند قول قول مالک است **فصل نهم** در لقطه
و آن برداشتن چیزیست که اگر بر ندارند ضایع شود و آن بر سه قسم است اول انسان که آنرا
لقیط و منبوذ و ملقوط گویند و آن هر طفلی ضایعیست که کسی نداشته باشد که او را بزرگ کند و
محافظت آن نماید پس اگر کسی داشته باشد که جبرش تواند کرد حاکم شرع بر نفقه او چون پدر
و جد و یا آقا در غلام جبر کردن او لازم است و برداشتن آن واجب کفائیست هر گاه که ترس
از تلف شدن آن و بعضی از مجتهدین آنرا سنت میدانند و اگر دو کس یا زیاده بر سر برداشتن
طفلی نزاع کنند سابق اولی است و اگر بیکدفعه بردارند آنکس که از شهر باشد اولی است

بحفاظت از آنکه در ده باشد و آنکس که در ده باشد اولی است از کسی که در صحرا منزل او باشد و
مالدار اولی است از مفلس و ظاهر العدالت اولی است از مجهول الحال و اگر در جمیع آنچه مذکور شده
مساوی باشند قرعه بزنند نام هر کسیکه بیرون آید از آن کس است و شروط آن کسیکه بر میدارد
سه چیز است اول آنکه بالغ باشد و عاقل دوم آنکه آزاد باشد چه برداشتن غلام بی اذن آقا صحیح
نیست مگر در وقتی که از تلف شدن بر طفل بترسد و کسی نباشد سوای بنده چه در این صورت
واجب است برداشتن بنده او را سوم آنکه مسلمان باشد هرگاه مسلمان باشد یعنی در
دار الاسلام افتاده باشد یا در دار حرب با آنکه در آن مسلمان باشد و بعضی از مجتهدین اسلام
را شرط نمیدانند غرض محافظت است و آن در کافر نیز ممکن است و بعضی از مجتهدین شرط عدالت
در بردارنده کرده اند و نفقهٔ طفل اگر مال داشته باشد از مال اوست و اگر مال نداشته باشد
استعانت جویند از سلطان و اگر نباشد بر مسلمانان واجب است بذل نفقه و اگر ایشان نباشند
یا ندهند آن کسیکه برداشته آن طفل را اگر از مال خود بدهد و قصد کند که رجوع کند جائز است
و بعضی از مجتهدین این رجوع را جائز نمیدانند و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل اگر غلام باشد
جهت نفقه که داده باشد او را باحتیاج می توان فروخت باذن حاکم شرع و اگر ممکن باشد
استعانت از غیر و از مال خود نفقه کند رجوع نمیتواند کرد و آنکس که او را برداشته از مال طفل
نمی تواند بی اذن حاکم شرع نفقهٔ خود را برداشت مگر با احتیاج و قول قول بردارنده
است با قسم و در قدر نفقه که معروف است و همچنین قول قول وست در اصل نفقه و در
نفقه نکردن و ضامن نیست اگر طفل تلف شود اگر با تقصیر در محافظت او و اگر کسی دعوی
نماید که طفل فرزند من است و ثابت سازد ملحق میشود با و و اگر طفل بعد از آنکه بالغ شود انکار
کند انکار او اعتبار ندارد و عاقلهٔ او بر امام است هرگاه کسی میراث خوار و ضامن جریرهٔ او نباشد
پس دیت خطای او بر امام است و حکم کرده میشود بآزادی اگر کسی دعوی بندگی او نکند
چه اصل در هر کس آنست که آزاد باشد و اگر بنده او را بکشد او را در عوض باید کشت اما اگر
آزادی او را بکشد نمیتوان کشت در عوض چه احتمال دارد که طفل بنده باشد و اگر کسی زخمی برو زند
میرسد او را که بعد از بالغ شدن زخمی برو زند یا دیت بگیرد قسم دوم حیوان و آنرا ضاله گویند

و آن هر حیوانی است ضایع که در دست کسی نباشد و اگر برندارد ضایع شود و برداشتن او مکروه
است و آنچه در احادیث وارد شده از نهی از برداشتن آن محمول بر آنکه بردارنده بقصد
تملک بردارد چه اگر بآن قصد بردارد حرام است و شیخ طوسی در کتاب مبسوط برداشتن او را مخصوص
حاکم شرع ساخته و سنت است برداشتن حیوانیکه اگر برندارد تلف شود در غیر آبادانی جهت
نگاهداشتن آن اما اگر در آبادانی بردارد حرام است و ضامن است در اینصورت و اگر نفقه باید
رجوع نمیرسد او را بمالک سوای گوسفند که او را میتوان برداشت و مخیر است در اینصورت
میانه نگاهداشتن جهت مالک و دادن بحاکم شرع و ضامن نیست در اینصورت اگر تلف شود و
اگر گوسفند یا در صحرائی که آب نباشد بگیرد خوردن آن فی الحال حلال است باجماع مجتهدین
و ضامن است قیمت آنرا هرگاه صاحب آن پیدا شود و شتر و گاو را نمی توان گرفت
اگر صحیح باشد یا در موضعی باشد که آب و گیاه باشد پس اگر در اینصورت بگیرد ضامن میشوند و
بری الذمه میشوند بدادن آنها بحاکم یا بصاحب آن و اگر رها کنند بری الذمه نمیشوند و
خر را در صحرا میتوان گرفت چه صبر بر تشنگی ندارد و بعضی از مجتهدین گرفتن او را نیز منع کرده اند
و جائز است برداشتن سگ شکاری و سگ گله و سگی که محافظت باغ و زراعت کند و بعد
از تعریف کردن یکسال و انتفاع گرفتن از آنها جائز است و ضامن است هر بردارنده آنها
قیمت متعارف آنها را هرگاه صاحب آنها پیدا شود و اگر طفل یا مجنون حیوانی را
بردارد ولی ایشان یکسال تعریف میکند بعد از آن مخیر است با صرفه طفل در نگاهداشتن
آن حیوان و مالک شدن و ضامن بودن قیمت آن و نفقه دادن آن حیوان بر بردارنده
است هرگاه سلطان نباشد و هرگاه مالک بهم رسد از او بگیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که رجوع
نمیتواند کرد زیرا که حفظ آن واجب است بر بردارنده و انفاق مقدمه واجب است قسم
سیوم لقطه اموال و آن برداشتن مالی است ضایع جهت نگاهداشتن از برای صاحب
آن و برداشتن آن مکروه است و اگرچه اعتماد بر خود داشته باشد مگر آنکه ترسد که تلف شود
چه در اینصورت مکروه نیست و اگر اعتماد نداشته باشد برداشتن آن حرام است و در
بردارنده لقطه حرم مکه عدالت شرط است پس اگر فاسق باشد برداشتن آن حرام است و عادل

مخیر است میانه نگاه داشتن و بحاکم سپردن و اگر فاسقی لقطه را بردارد حاکم از آن می گیرد یا کسی را
همراه او میسازد تا یک سال آنگاه آن فاسق اگر قصد تملک کند حاکم از وی می گیرد و بعد از
یک سال باو میدهد بی آنکه ضامن از وی بگیرد و آنچه در غیر حرم مکه از طلا و نقره و جواهر یافته
باشد و در معموره نباشد و سکهٔ اسلام نداشته باشد یعنی شهادتان یا اسم پادشاه مسلمان بر و
نقش نکرده باشند از کسی است که یافته باشد او را و اگر اثر اسلام در آنها باشد یا در معموره باشد
و صاحب نداشته باشد مشهور میانهٔ مجتهدین آنست که اگر زیاده از یک درهم باشد یک سال تعریف
آن لازم است آنگاه اگر قصد تملک کند مالک میشود و اگر صاحب پیدا شود ضامن است و آنچه
در بلاد اسلام در ملک شخصی پیدا شود صاحب آنرا خبردار کند پس اگر دعوی کند که از وست
باو دهد و گواه و قسم بر او لازم نیست و اگر گوید که از من نیست و اگر اثر اسلام براو نباشد از
کسی است که آنرا یافته باشد و اگر اثر اسلام براو باشد حکم لقطه براو جاری می شود و آنچه مذکور
شد از حکم طلا و نقره مخصوص بلاد اسلام است اگر در دیار کافران پیدا شود از کسی است که
بیابد خواه در معموره باشد و خواه در غیر معموره و خواه اثر اسلام داشته و خواه نداشته باشد و
آنچه در شکم چارپا یافته شود از طلا و نقره و جواهر از صاحب چارپا است و اگر از کسی خریده
باشد او را واقف سازد و اگر آن کس گوید که از من نیست از آن کس است که یافته آنرا هرگاه
اثر اسلام در و نباشد چه اگر اثر اسلام داشته باشد تعریف یک سال واجب است اما آنچه
در حرم مکه بیابند بی تعریف یک سال مالک نمیشوند و اگرچه کمتر از یک درهم باشد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر در حرم مکه نیز درهم مطلس بیابند بی تعریف از یابنده است و اگر بنده
لقطهٔ حیوان و مال بردارد و بعد از تعریف یک سال تلف کند ضمان تعلق بر قیمهٔ او میگیرد
که بعد از آزاد شدن بدهد تتمهٔ احکام لقطه چهار چیز است اوّل واجب و آن تعریف است
یعنی شناسانیدن کسی که آنرا برداشته باشد یا نائب او با آنکه فریاد کند آنرا در روز تا شبانگاه در
هر روز یک مرتبه یا دو مرتبه آنگاه هر هفته آنگاه هر ماهی بحیثیتی که فراموش نشود تا یکسال و واقع
گرداند در مکانهای که مردم آنجا جمع میشوند چون بازارها و درهای مسجدها و صباحها و شامها و
روزهای عید و جمعها و در وقت داخل شدن قافله بشهر و در فریاد کردن ذکر جنس بکند چون طلا و نقره

واگر در غربت یافته باشد بعد از تعریف بشهر خود میتواند برد و سال را در شهر خود تمام کرد و اگر در صحرا
یافته باشد یا در شهری که خواهد تعریف کند و آنچه باقی بماند بر نفس خود قیمت نماید و بدیگرے
بفروشد و قیمت آنرا نگاه دارد و ضامن نیست با آنکه منقطع شود و ضامن است اگر در سال
تعریف فوت شود و ضامن نیست اگر زیادتی بهم رسد خواه منفصل چون فرزند و خواه متصل
چون فربهی در یک سال از مالک است و بعد از یک سال از ملتقط است بعد از نیت
تملک دوم ضمان با تملک و تقصیر در حفظ و بدون تملک و تقصیر امانت است سوم مالک
شدن و آن بعد از تعریف یک سال است با قصد مالک شدن چهارم رد بمالک و آن
واجب است هرگاه بدو گواه عادل ثابت سازد که مالک وست و بیک گواه ثابت نمیشود
و وصف کردن آن کافی نیست و اگرچه ظن صدق او داشته باشد بلکه درینصورت رد کردن
جائز است و اگر درینصورت از رد کردن امتناع نماید حاکم جبرش نمی کند و اگر در صورت
وصف رد کند آنگاه گواهی دهند که ملک غیر بوده مخیر است انتزاع عین میکند و یا تلف رجوع کند
بهر کدام که خواهد و اگر بران کس رجوع کند که بوصف کننده داده رجوع می رسد بر وصف
کننده بشرط آنکه در وقت دادن اقرار بمالکیت او نکرده باشد چه درینصورت رجوع نمیتواند کرد
و اگر هر یک گواه بگذرانند بعد از آنکه باول داده باشد و گواهان ایشان را بر دیگرے
ترجیح نتوان نهاد قرعه بزنند باسم هر یک از ایشان که بیرون آید باو دهند پس اگر اسم دوم
بیرون آید انتزاع میکند از اول و اگر تلف شود ضامن نیست کسیکه باول داده اگر بحکم حاکم
شرع داده و اگر بے اذن حاکم داده ضامن است تکمله التقاط بر پنج قسم است قسم اول
واجب و آن برداشتن طفل است که اگر برندارند ضایع شود و بعضی از مجتهدین این را
سنت میدانند قسم دوم حرام و آن وقتی است که شخصی که برمیدارد داند که خیانت میکند
یا فاسق باشد در لقطه حرم قسم سوم سنت و آن برداشتن مالیست که اگر بر ندارند ضایع
شود قسم چهارم مکروه و آن بر چند قسم است اول مطلق برداشتن دوم برداشتن فاسق غیر
لقطه حرم را سوم برداشتن مال و حیوان را چهارم برداشتن چیزے که قیمت آن کم باشد
و منفعت آن بسیار چون عصا و میخ و نعلین و مطهره و تازیانه و بعضی از مجتهدین برداشتن نعلین

شیخ علی قدس الله روحه در حاشیه ارشاد علامه گفته تعریف سال را باین طریق آورده که در هفته اول ماه هر روز یک مرتبه فریاد کند بعد از آن در بقیه آن ماه

و مطهره و تازیانه را احرام میداشته باشند پنجم کمتر از یک درهم در حرم برداشتن قسم پنجم لقطه مباح و آن کمتر
از یک درهم است در غیر حرم مکه و آنچه بر یابنده لقطه واجب است دو چیز است اول نگاه داشتن
دوم گواه گرفتن در طفل و آنچه بر او نیز سنت است دو چیز است اول گواه گرفتن در لقطه اموال
و حیوان دوم بشناساند بگواه بعضی از اوصاف آنرا تا آنکه فائده گواهی حاصل شود و آنچه بر او
مکروه است تعریف کردن در مسجدها است و آنچه بر صاحب گم شده واجب است آنست
که هرگاه یابنده آنچه یافته باشد رد کند بر او قبول کند و اگر در صورتی که یابنده قصد تملک
آن کرده باشد و عیبناک شود آنرا با ارش نقصان آن رد کند قبول کند فصل دهم در احیای
اموات و آن زمینهای است که کسی متصرف آنها نباشد و معطل باشد بواسطه منقطع شدن آب
از آن زمینها یا جهت مستولی شدن آب بر آنها و این زمینها ملک امام است پس اگر مسلمانی
تصرف کند در آنها بعمارت کردن مالک میشود به هفت شرط اول آنکه اگر امام ظاهر باشد
باذن او عمارت کند و با غیبت او هر کس که عمارت آنها کند اولی است در تصرف آنها
از دیگری تا عمارت آن باقی باشد دوم آنکه مملوک مسلمان باشد یا کسیکه امام با او صلح کرده
باشد پس اگر زمین اموات ملک کسی باشد عمارت کردن آن بی اذن مالک آن صحیح نیست و اگر
مالک غائب باشد و کسی آنرا عمارت کند تا آمدن او اولی است از دیگری تا آنکه عمارت او
قائم باشد و اگر عمارت او خراب شود و دیگری آنرا عمارت کند ثانی اولی است بتصرف
در آن زمین سوم آنکه کسیکه عمارت میکند میباید که مسلمان باشد پس اگر یهود باشد و امام او را
اذن دهد مجتهدین را در این دو قول است چهارم آنکه آن شخص که اراده عمارت زمین اموات
دارد میباید که کاری کند که آن زمین را در عرف و عادت گویند که احیا کرده پس گردانیدن
دیوار در آن زمین با چیدن سنگها و مرزها بستن کافی نیست چه اینها فائده ملکیت او
نمی کند بلکه افاده اولویت او میکند و اگر آن زمین منتقل شود از او بدیگری آن دیگری
اولی است از او و اگر بفروشد آن زمین را آن بیع صحیح نیست و بعضی از مجتهدین بر آن رفته
اند که آنچه مذکور شد از دیوار گردانیدن و سنگ چیدن و مرزها بستن افاده ملکیت میکند
پنجم آنکه زمین اموات مکان عبادت نباشد چون عرفات و مشعر و منی ششم آنکه ملک کسی نباشد

گرداگرد زمین ... احیا ... شرح لمعه

که حضرت رسالت پناه صلعم آنرا جهت مسلمانان مخصوص چیزی ساخته باشد چنانچه مخصوص ساخته
بود نقیع را که نخلستانهای مهاجران بود جهت چریدن چاروایای زکوة و تصدقات و جزیه و همچنین
است حکم زمینهائیکه آنحضرت مقاطعه کرده باشد با جماعتی چنانچه عقیق را با بلال بن الحارث قطع کرده
بود و چیزی و کسی از صحابه دران تصرف نکرده بوده تا زمان خلافت عمر و او منع کرد بلال را از ان هفتم
آنکه حریم خانه عمارت نباشد چه هر چیزی در مباح حریمی دارد و آن بر چند قسم است اول حریم خانه
و آن بمقدار خاکریز و برف انداز است و جائیکه آب باران از ناودان بر وی ریزد و همچنین داخل
شدن بآن خانه باشد دوم حریم دیوار و آن بمقدار ریختن خاک آن دیوار است هرگاه خراب
شود سوم حریم شهر و آن حوالی آن شهر است جهت جمع شدن اهل آن شهر و اسپ دوانیدن
و خاکروبه و محل ... چهارپایان اهل آن شهر چهارم حریم نهر و آن بمقدار ریختن خاک آن نهر است
و آن مقدار که بیرون جانب آن نهر راه روند پنجم حریم چاهی که شتران را از آنجا آب میدهند چهل
ذرع است پس اگر کسی خواهد که جهت آب دادن شتران خود چاهی بکنند دران چهل ذرع نمیتواند
کند و در بعضی روایات وارد شده که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که حریم چاه در جاهلیت
پنجاه ذرع بوده و در اسلام بیست و پنج ذرع ششم حریم چاهی که بشتر آب میکشند جهت
زراعت کردن بآب آن چاه و آن شصت ذرع است هفتم حریم چشمه در زمین نرم هزار ذرع است
و در زمین سخت پانصد ذرع است پس دیگری را نمیرسد که درین مقدار از زمین حوالی آن چشمه
چشمه دیگر احداث کند و در بعضی احادیث جهت حریم قنات نیز همین مقدار واقع شده هشتم
حریم راه و آن در زمین اموات هفت ذرع است و این حریمها همه در زمین اموات است و حریم
در زمین معموره نیست فصل یازدهم در مشترکات بدانکه منافع مشترکه پنج قسم است اول راهها
و فائده آن رفتن است دران و نشستن دران که ضرر نرساند بجماعتی که در راه روند و اگر در راه
نشینند جهت خرید و فروخت اگر راه وسیع باشد که بنشستن ضرر نرساند جائز است اما با ضرر
جائز نیست و اگر خواهد خود را از آنجا برخیزد و متاع او آنجا باشد دیگری آنجا نمی تواند نشست
اما اگر متاع خود را برداشته و قصد داشته باشد که باز بهمان مکان عود نماید خلافست میانه
مجتهدین دران اقرب آنست که حق او از ان مکان باطل شد سیر خاستن از ان مکان چه بنای

ف نقیع بروزن بدیع ... [illegible]

ذکر یعنی ذکر آنچه خود در راه جایز نیست و اگر در راه سایه کنند بچیزی چون بوریا بشرطیکه ضرر نرساند
بعبور دوین جایز است و اگر دو کس بیکدفعه در مکانی که خواهند بنشینند اقرب آنست که قرعه بزنند
بنام هر کدام که بیرون آید اولی است از دیگری و حوالی راهها که تردد مینمایند در آن حکم
زمین اموات دارد پس هر کسیکه خواهد احداث چیزی می تواند کرد بشرطیکه ضرر بتردد مردم
نرساند اما در راهی که مخصوص جماعتی باشد احداث نمی تواند کرد مگر باذن ایشان قسم دوم
مسجدها و فایده آن معلوم است و هر کس سبقت کند بگرفتن محلی اولی است از دیگری بآن
مکان و هر گاه برخیزد و دیگری بنشیند ثانی اولی است اگر چه بقصد وضو ساختن برخاسته باشد مگر
آنکه رخت خود را گذاشته باشد قسم سوم موقوفات عامه چون مدرسها و رباطها و فایده آنها نزول
طلبه علم و قوافل در آنها پس هر کس که ساکن حجره شود از آنها از آن جماعت که اهلیت سکنی
آنجا داشته باشد اولی است از دیگری تا در آنجا است و بیرون کردن او جایز نیست و اگر
بسیار در آنجا بماند بشرط آنکه واقف شرطی معین نکرده باشد چه درین صورت بانقضای آن
مدت بیرون میتوان کرد و همچنین بیرون میتوان کرد اگر واقف شرط کرده باشد که طلب علم
مشغول باشد و آن کس مشغول نباشد و جایز است که ساکن حجره کسی را با خود شریک کند
مادامیکه بر صفتی باشد که واقف شرط کرده باشد و هر گاه از حجره بیرون رود حق او از آن
مکان باطل میشود و آیا اگر رخت او در آنجا باشد حق او باطل میشود یا نه میانه مجتهدین خلاف است
قسم چهارم معدنها و کانها و آن بر دو قسم است قسم اول کانهای ظاهر که محتاج بتخرج نیست چون
نمک و نفط و کبریت و قیر و مومیائی و سرمه و یاقوت چه اینها مشترک است میانه مسلمانان
و بعضی از مجتهدین اینها را مخصوص امام میدانند و اگر کسی چیزی از اینها بردارد منع او
نمی تواند کرد و تا حاجت او تمام نشود دیگری نمیتواند گرفت و اگر دو کس یا زیاده سبقت
کنند و اجتماع ایشان ممکن نباشد قرعه بزنند و احتمال قسمت و تقدیم محتاج نیز دارد و اگر
در جانب نمکزاری در زمین اموات بکنند و آب بآنجا آرند و نمک کنند مالک آن
می شوند و غیری با او در آن نمک شریک نیست قسم دوم معدنهای باطنی که محتاج بتخرج
و عمل است چون کان طلا و نقره و آهن و مس و سرب و لعل و فیروزج و آن نیز مشترک است

میانهٔ مسلمانان و بعضی از مجتهدین آن نهارا نیز مخصوص امام میدانند پس اگر ظاهر باشد باحیا
مالک آن می شوند و اگر ظاهر نباشد پس اگر شخصی آنرا ظاهر کند و احیا کند یا آنکه در ملک او باشد
مالک می شود و همچنین اگر در زمین اموات باشد باحیا کردن مالک آن می شود و اگر معدنی در
زمینی پیدا شود که بایع احیا کرده ملک اوست خواه ظاهر باشد و خواه مخفی و تعلق باحیا کننده
دارد اما اگر پیش از احیا ظاهر باشد ملک او نمی شود و اگر چاهی بکند در زمین مباح همان
مشترک است میانهٔ مسلمانان و مالک نمیشود قسم پنجم آبها و آن بر شش قسم است اول آنکه
در ظرفی کرده باشند یا حوضی و آن ملک کسی است که ظرف و حوض از وست و اگر از مباح گرفته
باشد و جائز است فروختن آب آنها دوم آب چاهی که در ملک خود بکند یا در زمین مباح
چه درین صورت مالک می شود و کسی را بی اذن در آن تصرف جائز نیست و فروختن
آن کیلا و وزنا جائز است با کراهیت و فروختن همه آب چاه جائز نیست چه تسلیم آن متعذر
است و چاه قدیم هرگاه پر از خاک شود و کسی آنرا پاک کند مالک آن میشود و اگر کسی چاهی
در زمین مباح کند نه بقصد مالک شدن بلکه بجهت نفع گرفتن او اولی است بآن تا وقتیکه
آنجا باشد و هرگاه مفارقت کند از آنجا هر که سابق باشد در آنجا او اولی است بانتفاع از آن چاه
و مخصوص احدی نیست و هرگاه کسی چاهی در ملک خود بکند منع همسایهٔ خود نمی تواند کرد از
چاه کندن اگر چه بعمق تر از چاه او و اگر چه آب چاه او بآن چاه سرایت کند سوم آب چشمه و باران
و آب انهار در زمین مباح نه از روی مالک شدن مشترک است میانهٔ مسلمانان و مخصوص
احدی نیست و از آنها هر کس هر چه بردارد مالک میشود چهارم آب نهرهای بزرگ چون آب
فرات و آب دجله که میانهٔ مسلمانان مشترک است پنجم نهرهای کوچک که ملک کسی نباشد آن میانهٔ
مسلمانان مشترک است و اگر آب آن کم باشد و وفا بهمه نکند ابتدا اول بکسی بکنند که نزدیکتر به منبع
باشد اگر بجهت زراعت باشد تا بند نعلین آب بدو دهند و اگر بجهت درخت غیر خرما باشد تا قدم و بجهت
درخت خرما تا ساق بعد از آن سر دهند آنجماعت آب را بکسانیکه در پهلوی ایشان باشند
و سر دادن پیش از این قدر که مذکور شد واجب نیست و اگر چه بمتاخر نرسد پس اگر
از اول چیزی باقی نماند ما بقی را حقی نیست ششم آب نهر مملوک که بنا کرده باشند

از مباح آنکه کسی نهری از فرات مثلاً بریده باشد مالک آن آب می‌شود و هر کس که
در آن نهر کار کرده شریک است در آن بقدر نفقه و عمل پس اگر همه وفا کنند والا بقدر
حصه و نصیب خود قسمت کنند

باب یازدهم

در بیان نکاح کردن بدوام و متعه و تحلیل و ما یتعلق بهن و در آن سه مقصد و سه مطلب و خاتمه
است مقصد اول در بیان فضیلت نکاح کردن و اقسام آن بدانکه احادیث بسیار در فضیلت
نکاح کردن وارد شده و چون این مختصر گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت لهذا به سه حدیث
اقتصار نمود و از آنجمله در حدیث ائمه معصومین آمده که بهتر فائده که مسلمانان را بعد از
اسلام حاصل شده باشد بهتر از زنی صالحه نیست که هرگاه به بیند او را خوشحال شود و گاه
از و غائب شود حفظ ناموس و مال او کند و هم در حدیث ائمه معصومین علیهم السلام واقع
شده که دو رکعت نماز که صاحب زن بگزارد بهتر است از هفتاد رکعت نمازی که عزب
گزارد و هم در حدیث آمده که بدترین مردهای مسلمانان آن کسانی اند که عزب مرده باشند
و اقسام نکاح کردن نظر به نکاح کننده پنج است اوّل واجب و آن وقتی است که نفس او
مشتاق باشد که اگر نکاح نکند در زنا افتد دوم سنّت و آن وقتی است که خوف زنا نباشد
و قادر بر نفقه و مهر باشد سوم حرام چون زیاده از چهار زن آزاد و دو کنیز خواستن مرد
آزاد و زیاده بر دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن بنده و نکاح کردن کافر و سنّی زن مسلمان
و شیعه را چهارم مکروه و آن وقتی است که نفس کسی مشتاق نباشد و عاجز باشد
از نفقه بقول بعضی از مجتهدین پنجم مباح و آن ما عدای چهار قسم مذکور است و اقسام نکاح
نظر به منکوحه نیز پنج است اول واجب چون نکاح زن آزاد یا کنیزکه با ایشان ترسند از
افتادن بزنا دوم مستحب چون نکاح خویشان جهت صله رحم سوم حرام چون نکاح زنانی
که بسبب رضاع و غیر آن حرام اند و زن کافر غیر یهود به و اهل کتاب را بعقد دوام خواستن
و نکاح جماعتی از زنان که در میان ایشان از محرمات چون مادر و خواهر دخول
کننده باشد چه نکاح جمیع آنها حرام است چهارم مکروه چون نکاح زنان سفیه و زنیکه

عقیم باشد یعنی از وی فرزند بهم نرسد و نکاح دختر زنے که نکاح کرده باشد با مادر او ششم مباح
و آن باعدای چهار قسم مذکور است و بدانکه نکاح کردن منقسم می شود به سه قسم قسم اوّل نکاح
کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر شود و این قسم نکاح را دائمی گویند
قسم دوم نکاح کردن زن آزادی که سبب میراث بردن از یکدیگر نشود و آن را نکاح متعه
گویند قسم سوم نکاح کردن کنیز و آن نیز بر سه وجه است اوّل کنیز غیر را بعقد خواستن دوم
کنیز غیر را بتحلیل خواستن چنانچه مذکور خواهد شد سوم خریدن کنیز چه بمجرد آن وطی آن حلال
می شود **مطلب اوّل** در بیان نکاح متعه بدانکه مشروع بودن نکاح متعه پیش فرقه
اثنا عشریه اجماعی است و مشروعیت آن بنص قرآن و احادیث موافق و مخالف ثابت
است خلافست مر مخالفین را که ایشان دعوی میکنند که مشروع بود امّا نسخ شده و احادیثی
که در باب نسخ شدن آیه کریمه قرآنیه نقل کرده اند همه معارض یکدیگر اند و قول عمر که دو چیز که
در زمان حضرت رسول صلعم حلال بوده و من نهی میکنم دلالت بر آن میکند که نسخ نشده بود
و بواسطه قول عمر آیه صریحه قرآنیه را نسخ کردن معقول نیست زیرا که اگر عمر باجتهاد خود حرام
کرده اجتهاد در مقابل نص قرآنی خطا است و اگر بطریق روایت از حضرت رسالت
پناه صلعم بوده چگونه بر جمیع صحابه تا زمان خلافت او چنین حکمے مجهول بوده باشد و در
صحاح ترمذی هروی که از علمای مخالفین است مذکور است که شخصے از اهل شام از
عبدالله بن عمر پرسید که پدر تو متعه را نهی کرد عبدالله بن عمر در جواب شامی گفت
که اگرچه پدرم نهی کرده امّا حضرت رسالت پناه صلعم حلال کرده و کاری که آنحضرت کرده
باشد بجهت قول پدرم ترک نمی توان کرد و متعه کردن بر سه وجه است اوّل سنّت چون
متعه کردن مؤمنه عفیفه دوم حرام چون متعه کردن زن بت پرست و دشمن اهل بیت
و سنّی را متعه کردن زن مسلمان شیعه حرام است سوم مکروه چون متعه کردن فاحشه و دختر
بکر بے رخصت پدر او و شرطهای نکاح متعه شش است اوّل ایجاب چون زن گوید اَنْکَحْتُکَ اَوْ
مَتَّعْتُکَ یعنی نکاح کردم ترا یا متعه کردم ترا اگر زن و شوهر خود لفظ گویند و اگر
وکیل ایشان لفظ گوید وکیل زن چنین گوید مَتَّعْتُ مُوَکِّلَتِی مِنْ مُوَکِّلِکَ یعنی متعه کردم

وکیل کننده خود را هست وکیل کننده تو دوم قبول چون قبلت در صورت اول و قبلت
لنفسی در صورت دوم سوم ذکر مدت که احتمال زیادتی و کمی نداشته باشد پس اگر مدت
را در عقد متعه ذکر نکند میان مجتهدین خلافست بعضی گفته اند که عقد باطل می شود و بعضی گفته
اند که نکاح دائم میشود چهارم ذکر مهر پس اگر ذکر مهر نکند باطل است بخلاف نکاح دائم که اگر
ذکر مهر نکند صحیح است و کمی و زیادتی او را مقداری نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که کمتر
از یک درهم نباید عقد کردن پنجم آنکه زن مسلمان باشد یا اهل کتاب و در مجوسیه اشکال است
ششم آنکه زنان اهل کتاب را اگر متعه کنند منع نمایند ایشانرا از خوردن شراب و گوشت
خوک و استعمال محرمات و عقد متعه قابل شرط مشروع است چون شب یا روز پیش او آمدن و
یک مرتبه دخول کردن بشرط آنکه زمان مشخص باشد چه اگر زمان آن مجهول باشد صحیح نیست
و متعه محتاج بطلاق نیست بلکه هرگاه مدت تمام شود جدا میشود از شوهر و متعه را نفقه دادن
لازم نیست و میراث نمی برد و اگر در عقد متعه شرط میراث بردن کنند آیا میراث می برد یا نه خلافست
و لعان و ایلا در متعه نیست چنانچه در دائمی هست بطریقیکه مذکور خواهد شد و اما متعه را
ظهار میتوان کرد یعنی با او میتوان گفت که پشت تو چون پشت مادر من است چنانچه
تفصیل او خواهد آمد خلافست و گواه گرفتن در عقد متعه سنت نیست چنانچه در نکاح دائم
سنت هست اما اگر ترسد که او را گویند زنا میکند سنت است که گواه بگیرد و سنت
است که متعه را از حالش سوال کنند هرگاه با او بدگمان باشد و خلافست میانه مجتهدین
که آیا زیاده از چهار متعه جمع کردن جائز است یا مثل نکاح دائم زیاده از چهار حرام است
اولی آنست که زیاده از چهار متعه جمع نکنند مطلب دوم در بیان نکاح کنیز و آن
بر سه قسم است قسم اول عقد و آن مخصوص کنیز غیر است و خلافست میانه مجتهدین
که عقد کردن آزاد بر کنیز جائز ست یا نه بعضی از مجتهدین گفته اند که جائز است بدو شرط
یکی ترسیدن وقوع در زنا دوم مفلسی که قدرت نداشته باشد بر خواستن زن آزاد و
فرزند این کنیز اگر شوهر آزاد باشد آزاد است و اگر آقای کنیز شرط کرده باشد که فرزند بندگی
که بهم رسانیده باشد آیا بآن شرط فرزند او بنده میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست

قول مشهور آنست که بنده میشود و شرطهای آن شش است اول ایجاب دوم قبول بطریقیکه
مذکور شد سوم اذن صاحب چه عقد غلام و کنیز بی اذن آقا موقوف بر اجازت آقا است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که باطل است و در این صورت فرزندی که بهم رسانیده است بنده
است اگرچه آزادی را شرط کند هرگاه با علم دخول کند چهارم اذن زن آزاد چه اگر کسی
بی اذن زن آزاد کنیزی را عقد کند و اگرچه آن زن آزاد دیوانه یا پیر یا کوچک باشد جائز
نیست پنجم آنکه زیاده از دو کنیز نباشند اگر شوهر آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین و بعضی زیاده
از یک کنیز جائز نمیدانند ششم آنکه زیاده از چهار کنیز نباشند اگر شوهر بنده باشد قسم دوم مالک
شدن کنیز چه جائز است بمالک کنیز خود را دخول کردن و عقد و ملک جمع نمی شود چه هرگاه کنیز
غیری را عقد کنند آنگاه کنیز را بخرند نکاح فاسد می شود و بملک دخول می کنند و این قسم منحصر
در عدد نیست چه میتواند شخصی بملک هزار کنیز خود را دخول کند خلاف عقد و هرگاه آقا
کنیز خود را بدیگری تزویج کند جائز نیست مر او را دخول کردن بآن کنیز مگر بعد از طلاق
شوهر و انقضای عدت او و فسخ عقد او نمی تواند کرد هرگاه شوهر غلام او نباشد اما اگر شوهر
غلام او باشد تفریق میانه ایشان می تواند کرد و سنت است مر آقا را که هرگاه کنیز خود را
بغلام خود نکاح کند چیزی بدهد از مال خود که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین این چیز
را دادن واجب میدانند و اگر یکی از غلام یا کنیز را بدیگری بفروشد مشتری مخیر است
در فسخ عقد او و هرگاه آقا کنیز خود را بدیگری عقد کند روز خدمت آقا می کند و بر او لازم
است که شب بگذارد که پیش شوهر خود رود و اگر آقا کنیز خود را همراه بسفر برد و شوهر او خواهد
که همراه او بسفر رود آقا منع شوهر او نمی تواند کرد و میانه دو کنیز خوابیدن جائز است بخلاف
دو زن آزاد که خوابیدن میانه ایشان مکروه است و همچنین جائز است دخول کردن
با کنیز هرگاه مطلقه آنجا باشد که نگاه کند و وطی کنیز فاجره و کنیزی که از زنا بهم رسیده باشد
جائز است و منی در پیش فرج کنیز ریختن نیز جائز است و هیچیک از دو شریک را وطی کنیز
مشترکه جائز نیست و در تحلیل خلاف است قسم سوم اباحت و تحلیل است و آن چنین است
که شخصی بدیگری دخول کردن کنیز خود را حلال کند و این قسم از خواص فرقه ناجیه اثنا عشریه

است و خلاف است میانهٔ مجتهدین که این قسم داخل قسم اول است یا داخل در قسم ثانی و سید مرتضی رحمه الله او را داخل قسم اول میدانند و شرطهای این قسم شش است اوّل ایجاب چون أَحْلَلْتُ لَكَ وَطْيَ أَمَتِي هٰذِهِ یعنی حلال کردم بر تو دخول کردن فلان کنیز خود را و آیا بلفظ اباحت جائز است خلاف است دوم قبول چون قَبِلْتُ سوم آنکه کسیکه تحلیل میکند میباید که مالک کنیز باشد پس تحلیل کنیز غیر جائز نیست چهارم آنکه مالک کنیز دیوانه نباشد و طفل نیست و بیهوش و مفلس نباشد که حاکم شرع او را از مالش منع کرده باشد بجهت قرض خواهان پنجم آنکه وطی کنیز را بر او حلال میکند میباید که خصی نباشد که وطی او حرام باشد مثل آنکه کنیز مسلمانی را بکافری تحلیل کند یا کنیز شیعه را بسنّی تحلیل کند چه دخول کردن اینها جائز نیست ششم آنکه کنیز شوهر نداشته باشد و هرگاه این شرطها بعمل آید وطی کردن کنیز بمجرد گفتن صاحب که دخول کردن او را بر تو حلال کردم حلال میشود و تعیین مدت شرط نیست و اقتصار بر قول صاحب کنیز باید کرد پس اگر بوسه کردن آن کنیز را یا خدمت کردن او را حلال کند جائز نیست امّا اگر دخول کردن حلال کند بوسه حلال است امّا خدمت کردن حلال نیست و فرزندی که از این کنیز بهم رسد اگر پدر او آزاد باشد و صاحب کنیز شرط نکرده باشد که فرزند او بنده باشد آزاد است مطلب سوم در بیان نکاح دائمی و مقدمات و شروط آن و در آن سیزده فصل است فصل اوّل مقدمات نکاح بدانکه شصت و سه امر بنکاح متعلق است یک امر واجب و سی و چهار امر سنت و هشت امر حرام و بیست و شش امر مکروه امّا یک امر واجب اجابت کردن خواستگاری کردن مومنی که قادر باشد بر نفقه دادن و اگر چه در نسب هم موافق نباشد در این صورت ولی اذن اگر ندهد گناه دارد امّا سی و چهار امر سنت اوّل خواستگاری کردن پیش از عقد دوم پیش از عقد دو رکعت نماز گزاردن سوم استخاره کردن چهارم بعد از نماز و استخاره دعای منقول خواندن پنجم دو رکعت نماز حاجت کردن ششم دعای برآمدن حاجت کردن هفتم اختیار کردن دختر بکر هشتم اختیار کردن زنیکه از نسل او زاینده باشد یعنی خویشان او زاینده باشند نهم اختیار زن صاحب اصل کردن

یعنی زنی را نخواهد که پدر و مادر او مؤمن و صالح باشند دهم اختیار زن صاحب جمال کردن
که مهر او کم باشد و قصد جمال و نکند یازدهم اختیار کردن زنی که از خویش و قوم باشد جهت
ازالهٔ رسم خلاف سنیان را که ایشان نکاح خویشان مکروه میدانند دوازدهم اختیار کردن
مؤمنه زیرا که نکاح زن سنی نیز جائز است سیزدهم عقد را ظاهر کردن در این نکاح چهاردهم
گواه گرفتن بر عقد پانزدهم خطبه خواندن پیش از عقد و میباید که این خطبه مشتمل باشد بر حمد
خدای تعالی و صلوات بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین صلوات
الله علیهم و گفتن الحمد لله کافی است و بعضی از سنیان خطبه خواندن را واجب میدانند شانزدهم
در شب عقد کردن خلاف سنیان را که ایشان در روز جمعه سنت می دانند هفدهم
دیدن روی و دستهای زنی را که ارادهٔ نکاح او داشته باشد و ایستاده و نشسته
دیدن او هیجدهم طعام دادن جماعتی از فقراء مؤمنین یک روز یا دو روز و بعضی از سنیان
این طعام دادن واجب میدانند و سنت است که این طعام در روز باشد نوزدهم اجابت کردن
و رفتن مجلس عروسی و خوردن طعام آن مجلس اگرچه روزهٔ سنتی داشته باشد خصوصاً اگر داند
که اگر افطار نکند صاحب طعام آزرده می شود اما اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر کردن
چیزهای حرام رفتن بآنجا حرام است مگر آنکه کسی باشد که تواند منع کرد یا آنکه بواسطهٔ خاطر
او فعلهای حرام را برطرف کنند و اگر ندانسته بآن مجلس روند اگر قدرت داشته باشند
واجب است که از آن مجلس برخیزند و بروند و اگر رفتن از آنجا دشوار باشد نشستن آنجا گناه
ندارند و اگر مجلس عروسی مشتمل باشد بر صورتهای سایه دار بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
آن صورتها در قالیین و فرش باشد جائز است رفتن بآن مجلس و بعضی گفته اند که اگر
بالش باشد نیز رفتن بآن مجلس جائز است و اگر دو کس بیک دفعه کسی را بعروسی خبر کنند
بخانهٔ آنکس رود که بخانهٔ او نزدیکتر باشد بیستم رخصت گرفتن دختر بکر در عقد کردن از پدر
بیست و یکم وکیل کردن زن برادر بزرگ را در عقد کردن هرگاه پدر نباشد بیست و دوم
اختیار کردن عقد برادر بزرگ اگر هر یک از برادران جهت شخصی عقد کرده باشد
اولی بیست و سوم دو رکعت نماز کردن هر یک از زن و شوهر پیش از دخول

کردن بیست و چهارم دعای منقول خواندن هر یک از ایشان بعد از نماز بیست و پنجم امر کردن
مردمی را که در آنجا حاضر باشند در وقت دعا خواندن با آنکه آمین گویند بیست و ششم دست بر پیشانی
زن نهادن و روی او را بقبله کردن پیش از دخول کردن و دعای منقول خواندن و طلبیدن فرزند
صالح تمام اعضا و موزه های زن را از پای او کندن و پاهای او را آب شستن و آن آب
را در دو خانه ریختن بیست و هفتم دخول کردن در شب بیست و هشتم در وقت دخول کردن و بعد
از دخول کردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن بیست و نهم با وضو بودن هر یک از زن و شوهر سی ام
غلام خود را رخصت نکاح دادن اگر نکاح خواهد سی و یکم منی را در خارج فرج ریختن هر گاه کنیزی
را حامله دیده باشند و بعد از چهار ماه خواهند که با او دخول کنند سی و دوم مشخص کردن مهر اگر در حال
عقد کردن مشخص نکرده باشند پیش از دخول سی و سوم بیشتر از یک زن آزاد نخواستن سی و چهارم
چشم خود را در وقت جماع پوشیدن و اما آن هشت امر حرام اول خواستگاری کردن بعد از آنکه
کسی دیگر آن زن را خواستگاری کرده باشد و اجابت کرده باشد و بعضی از مجتهدین
این را مکروه میدانند دوم خواستگاری کردن زنی که در عده رجعیه باشد خواه بصریح خواه
بکنایه و در عده وفات خواستگاری کردن بصریح حرام است اما بکنایه جائز است
سوم عقد کردن وکیل زن او را جهت خود چهارم نکاح کردن کسیکه احرام بسته باشد پنجم
نکاح کردن زن مسلمانی را با کافر ششم تزویج زن مومنه جهت سنی و بعضی از مجتهدین این را
مکروه میدانند هفتم غارت کردن چیزی را که در عروسی نثار کنند هر گاه دانند که صاحب راضی
نیست هشتم تزویج کردن مسلمان زن کافره را و اما آن بیست و شش امر مکروه اول ترک
نکاح کردن جهت ترسیدن از پریشانی و مفلسی دوم نکاح کردن بقصد مال و جمال چه در
حدیث ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده که اگر کسی زنی را بقصد مال و جمال نکاح کند
محروم میشود از او و اگر بقصد سنت پیغمبر نکاح کند حضرت حق سبحانه تعالی مال و جمال او را
افزون کند سوم عقد کردن هر گاه قمر در برج عقرب باشد چهارم عقد کردن در سه روز آخر
ماه پنجم ترک بسم الله کردن در حالت دخول کردن ششم زیاده از ده روز طعام دادن
هفتم در حال جماع کردن بفرج زن نگاه کردن و باندرون فرج زن نگاه کردن کراهیت دارد

سخت تر است و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و در حدیث آمده که اگر فرزندی در این
حال حاصل شود کور خواهد بود دهم سخن گفتن در حال جماع خصوصاً شوهر را مگر ذکر خدا تعالی
چه در حدیث آمده که اگر در حال جماع سخن گوید و فرزندی حاصل شود گنگ خواهد بود نهم
مخصوص ساختن طعام دادن در عروسی بمالداران اما اگر بعضی مفلس و بعضی مالدار باشند
جائز است دهم رفتن بمجلس عروسی کافر یازدهم غارت کردن آنچه در عروسی نثار کنند هرگاه
نمیدانند که صاحب راضی ست یا نه دوازدهم شوهر کردن زن مرد فاسق را خصوصاً
شراب خوار و سنی و مستضعف سیزدهم نکاح کردن کردان و زنانی که سیاه باشند سوای
زنان نوبی چهاردهم نکاح کردن زنانیکه سفیهه احمق باشند پانزدهم نکاح کردن زنان فاحشه
و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند هرگاه توبه ظاهر نکرده باشند شانزدهم نکاح کردن
زنان دیوانه و سلیطه و حسوده و بدخلق و عقیم هفدهم زنیکه اراده نکاح داشته باشد صریح
گفتن که جماع کردنی که ترا راضی کند در نزد من است یا بکنایه گوید که ای لباجاستی که ترا
راضی کند هیجدهم عقد کردن زنی که او را زاینده باشد و تربیت کرده باشد و بعضی از مجتهدین
این را حرام میدانند نوزدهم نکاح کردن دختر زنیکه او را زاینده و تربیت کرده باشد
بیستم نکاح کردن دختر زنیکه پدر او آن زن را خواسته باشد و بعد از آنکه طلاق داده باشد
شوهر کرده باشد بهم رسیده بیست و یکم نکاح کردن زنیکه با مادر او یک شوهر کرده باشد غیر از پدر
او بیست دوم نکاح کردن دختر بکر بی رخصت پدر او بیست و سوم نکاح کردن خواهر زنیکه
او را طلاق بائن داده باشند فی الحال بر قول بعضی از مجتهدین بیست و چهارم منع کردن زنان
از عیادت خویشان و تعزیه بیست و پنجم ریختن منی در غیر فرج زن آزاد که بعقد دوام او را
خواسته باشند بی اذن آن زن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند و بهر تقدیر هرگاه
این عمل کنند واجب است که ده مثقال طلا دیت نطفه بآن زن دهند اما در متعه و شیر
دهنده و عقیم و زنان مسن و سلیطه و کنیز بی اذن ایشان جائز است بیست و ششم خوابیدن
در میان دو زن آزاد اما در میان دو کنیز میتوان خوابید **فصل دوم** در بیان شرطهای
عقد نکاح دائمی و آن شانزده است اول ایجاب چون زوجتک یعنی زن گوید بمرد که ترا زوج
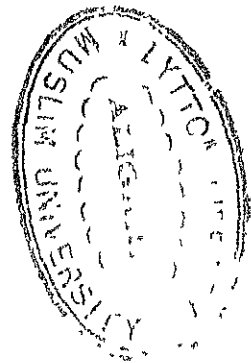
کردم ترا و دوم قبول چون قَبِلْتُ النِّکَاحَ یعنی مرد گوید که قبول کردم نکاح را و قَبِلْتُ گفتن
بی آنکه نکاح را با آن ضم کنند نیز کافی است و اگر دو لفظ ایجاب و قبول بر وفق هم نباشد چنانچه
مذکور شد جائز است و مقدم داشتن ایجاب بر قبول لازم نیست و اگر هر یک از زن و شوهر
شخص دیگر را وکیل کنند وکیل زن چنین گوید که زَوَّجْتُ مُوَکِّلَکَ مِنْ مُوَکِّلَتِی یعنی نکاح کردم
وکیل کننده خود را جهت وکیل کننده تو وکیل مرد بگوید قَبِلْتُ لِمُوَکِّلِی یعنی قبول کردم
نکاح را جهت وکیل کننده خود سوم آنکه هر یک از ایجاب و قبول را بصیغه ماضی گویند
چنانچه مذکور شد پس اگر بصیغه مضارع گویند جائز نیست اما اگر بصیغه امر گویند بعضی از مجتهدین
آنرا جائز داشته اند چهارم آنکه در صیغه قصد انشا کنند یعنی قصد ماضی نکنند چه اگر قصد ماضی کنند
صحیح نیست پنجم آنکه ایجاب و قبول را بصیغه عربی گویند هرگاه قدرت بر صیغه عربی داشته
باشند اما اگر قادر نباشند بزبان هر لغت که دانند صحیح است ششم آنکه هر یک از ایجاب و قبول
را بلفظ بگویند پس اگر با قدرت اشاره کنند صحیح نیست اما اگر قادر بر گفتن بلفظ نباشد
اشاره کافی است هفتم آنکه عقد را معلق بر شرط نسازند پس اگر معلق بر شرط سازند صحیح
نیست فاما اگر در عقد شرط مشروعی کنند صحیح است هشتم آنکه ایجاب و قبول در یک
مجلس واقع شود بی فاصله پس اگر در دو مجلس واقع شود یا با فاصله باشد اگرچه اندک باشد
صحیح نیست اما اگر فاصله سعال باشد صحیح است نهم آنکه هر یک از شوهر و زن بالغ باشند
پس اگر طفل باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست دهم آنکه هر یک از ایشان عاقل
باشند چه اگر دیوانه باشند عقد ایشان بی اذن ولی صحیح نیست یازدهم آنکه قصد کنند عقد را
پس اگر مست یا بیهوش یا خفته باشند صحیح نیست و اگرچه بعد از آنکه بخود آیند اذن دهند دوازدهم
آنکه هر یک از ایشان مسلمان باشند چه اگر هر یکی کافر باشد یا آنکه زن مؤمنه باشد و شوهر سنی
صحیح نیست سیزدهم آنکه آزاد باشند چه عقد بنده بی اذن آقا صحیح نیست چهاردهم آنکه
زن یکی از آنها نباشد که بر مرد حرام است پانزدهم آنکه زن در حال عقد مشخص باشد پس
اگر ولی یکی از دو دختر خود را عقد کند بی آنکه مشخص سازد صحیح نیست شانزدهم آنکه در
عقد وکیل مخالفت قول موکل نکند چه مثلاً اگر زن شخصی را وکیل کند که او را با نصد درهم

نفقه عقد کنند پس آن شخص بدو بیست درهم عقد کنند صحیح نیست بر قول بعضی از مجتهدین و آیا
قدرت داشتن شوهر بر نفقه و مهر شرط است خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که شرط
نیست و اگر از نفقه دادن بعد از عقد کردن عاجز شود زن اختیار فسخ ندارد فصل سوم
در جماعتی که ولی عقد اند و آنها سه قوم اند اوّل پدر و جد پدری چه ایشان ولی طفل و دیوانه
و سفیه اند تا وقتیکه بالغ و عاقل شوند و با وجود ایشان کسی ولی نیست و خلافست میانه مجتهدین
که جد در حالت فوت پدر ولی است یا آنکه در ولی بودن او زندگی پدر شرط است اقرب
آنست که ولی است و اگر چه پدر مرده باشد و اگر پدر و جد کسی را وصی طفل سازند آیا وصی را
ولایت نکاح طفل هست یا نه میانه مجتهدین نیز درین مسئله خلافست اقوی آنست که
او را ولایت نکاح هست و اگر طفل فاسد العقل بالغ شده باشد یا وصی باحتیاج او بنکاح
میتواند جهت او نکاح کرد و اگر ولی طفل یا دیوانه جهت ایشان نکاح کند ایشانرا بعد از بلوغ
و عقل اختیار فسخ نیست مگر در چهار موضع اوّل آنکه او را بغیر جنسی نکرده باشد دوم آنکه بکسی
تزویج کرده باشد که آلت مردی نداشته باشد سوم آنکه زنیکه جهت او نکاح کرده باشد صاحب
عیب باشد چهارم آنکه جهت طفل کنیزی خواسته باشد یا دختر خود را بغلامی داده باشد چه بر قول
بعضی از مجتهدین ایشانرا اختیار فسخ هست بعد از بالغ شدن خصوصا در مذهب جماعتی از مجتهدین
که در حال بودن حره کنیز خواستن خوف در زنا افتادن را شرط میدانند چه برین مذهب طفل را
بعد از بالغ شدن فسخ میرسد و هرگاه پدر و جد هر یک جهت دیگری عقد کنند عقد
کسیکه پیشتر کرده باشد صحیح است و اگر هر دو یکدفعه عقد کرده باشند عقد جد صحیح است و
بیکی از چهار امر ولایت پدر و جد ساقط میشود اوّل آنکه بنده باشند چه ولایت بنده
بی اذن آقا صحیح نیست دوم آنکه ناقص العقل باشند سوم آنکه کافر باشند و طفل مسلمان چه کافر
را ولایت بر فرزند مسلمان نیست امّا بر فرزند کافر ولایت هست چهارم آنکه احرام بسته
باشد جهت حج یا عمره چه اگر محرم در حال احرام عقد کند صحیح نیست و هرگاه یکی ازین
چهار امر حادث شود ولایت جد و پدر ساقط میشود و منتقل بامام میشود و قوم دوم آقای
بندگان چه آقا را ولایت نکاح بندگان خود هست اگر چه ایشان بنکاح راضی نباشند تعدی

فانمیتوانند ایشان را بیکدیگر نکاح کرد و با وجود آقا دیگری ولی نیست و بندگان را بی اذن آقا نکاح
صحیح نیست قسم سوم حاکمان شرع هرگاه پدر و جد نباشند یا طفل سفیه بالغ شود چه در صورت
در حاکم شرع ولی است و اگرچه پدر و جد او باشند و سفیه را بغیر از حاکم ولی کسی است که بعد از بالغ شدن
دیوانه شود و با احتیاج و صرفه او نکاح میتواند بست او را نکاح کرد فصل چهارم در ذکر جماعتی
از زنان که بر مردان حرام اند و ایشان بر سه قسم اند قسم اول جماعتی که ایشان را نمیتوان خواست
مطلقا و ایشان دو صنف اند صنف اول جماعتی از زنان اند که بواسطه خویشی بهم رسانند هیچ
حرام اند و هرگز حلال نمیشوند و آنها هفت قوم اند اول مادر و هر چند بالا رود دوم فرزند
سوم فرزند زاده هر چند پائین رود چهارم خواهر پدری و مادری پنجم دختر خواهر و دختر
برادر هر چند پائین رود ششم عمه و هر چند بالا رود چون عمه پدر و عمه مادر و عمه جد و عمه جده
هر چند بالا رود و اما عمه گاه است که حرام نیست هفتم خاله و هر چند بالا رود چون خاله پدر
خاله مادر اما خاله خاله گاه است که حرام نیست و بر زنان نیز هفت جماعت حرام اند
اول پدر و هر چند بالا رود دوم فرزند سوم فرزند زاده و هر چند پائین رود چهارم برادر
پدری و مادری پنجم پسر برادر و خواهر و هر چند پائین رود ششم عم و هر چند بالا
رود بطریق مذکور هفتم خال و هر چند بالا رود بطریق مذکور صنف دوم جماعتی از زنان اند
که حرام شدن ایشان عارض شده و سبب آن شده که نکاح ایشان اصلا جایز نیست
و آن پانزده قوم اند قوم اول مادر زن و هر چند بالا رود چه هرگاه کسی زنی را بنکاح
صحیح و دائم با آن دخول کند مادر آن زن هر چند بالا رود حرام موبد میشود و اگرچه مادر رضاعی
آن زن باشد و همچنین مادر کنیزی که با او دخول کرده باشد حرام موبد میشود و اگر زنی
را عقد کند و دخول نکند آیا مادر او حرام موبد میشود یا نه در این مسئله میانه مجتهدین
خلاف است اقوی آنست که حرام موبد میشود و آیا در عقد کردن دختر باید که لازم باشد
از هر دو طرف یا از یک طرف یا آنکه لازم بودن عقد لازم نیست بلکه اگر عقد فضولی کنند
مادر حرام موبد میشود خلافست میانه مجتهدین در این مسئله قوم دوم دختر زن بدخول هر چند
پائین رود چه هرگاه زنی را بنکاح صحیح دخول کند دختر او هر چند پائین رود حرام موبد میشود

واگرچه دختر رضاعی باشد خواه آن دختر بعد از دخول کردن بهم رسیده باشد و خواه پیش دخول کردن و آیا دخول کردن بشبهه یا زنا همین حکم دارد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است امّا زنا کردن بدختر بعد از نکاح مادر مادر را حرام نمی سازد قوم سوم زن پدر و هرچند بالا رود و اگرچه پدر رضاعی باشد بر پسر حرام مؤبد است و اگرچه پدر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پدر دخول کرده باشد و همچنین حرام مؤبد اند زنان که پدر کسی با پسر او با ایشان زنا کرده باشد قوم چهارم زن فرزند و هرچند پائین رود و اگرچه رضاعی باشد بر پدر حرام است و اگرچه پسر دخول نکرده باشد و همچنین است کنیزی که پسر دخول کرده باشد امّا اگر هر یک از پدر و پسر زن یکدیگر را بشبهه دخول کنند آیا بر دیگرے حرام می شود درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است اصح آنست که حرام نمی شود و همچنین خلاف است میانهٔ مجتهدین در اینکه کنیزے را که پدر یا پسر دست بشهوت مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بجائے که غیر از آقا کسے دست نتواند مالید و نگاه کرد آیا بمجرد دست مالیدن و نگاه کردن حرام مؤبد می شود بر دیگرے اقرب آنست که حرام نمی شود بلکه مکروه است و بعضی از مجتهدین بر آن رفته اند که اگر پسر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پدر حرام نمی شود امّا اگر پدر دست مالیده باشد یا نگاه کرده باشد بر پسر حرام می شود قوم پنجم جماعتی از زنان اند که بواسطهٔ رضاع یعنی شیر خوردن طفلے از از ایشان حرام می شوند و شرطهای شیر خوردن ده است اوّل آنکه شیر دهنده زن باشد پس اگر طفل شیر مردے را بخورد رضاع بهم نمی رسد دوم آنکه هر یک از شیر خورنده و دهنده زنده باشد پس اگر مرده باشد رضاع نیست سوم آنکه شیر آن زن از آبستنی بهم رسیده باشد پس اگر زنے بے آنکه حامله باشد شیر بهم رساند رضاع بهم نمیرسد چهارم آنکه طفل شیر خالص از پستان آن زن بمکد پس اگر چیزے در دهن آن طفل باشد که با شیر ممزوج شود و بخورد و در عرف آنرا شیر نگویند رضاع بهم نمیرسد پنجم آنکه آن طفل شیر از پستان آن زن بمکد پس اگر آن زن شیر خود را در ظرفے بدوشد و آن طفل بخورد رضاع بهم نمیرسد ششم آنکه شیر آن زن از نکاح صحیح بهم رسیده باشد پس اگر از زنا بهم رسیده باشد رضاع بهم نمی رسد و در شیرے که از دخول کردن بشبهه بهم رسد آیا رضاع بهم میرسد یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله

خلافی نیست اقرب آنست که رضاع بهم میرسد در رضاعی شوهر و آقا در شیر دادن شرط نیست
پس اگر زن کسی یا کنیز شخصی بی رخصت شوهر یا آقا طفلی را شیر دهد رضاع بهم میرسد و همچنین
زائیدن زن حامله در شیر دادن طفل شرط نیست پس اگر زن آبستن پیش از زائیدن طفلی را شیر
دهد رضاع بهم میرسد و همچنین دوام نکاح دران زن شرط نیست پس اگر متعهٔ شخصی که ازو آبستن
باشد یا زن حامله را که شوهر طلاق داده باشد شیر دهد طفلی را رضاع بهم میرسد پنجم آنکه طفل
آن مقدار شیر بخورد که استخوان او سخت شود و گوشت بروید یا آنکه یک شبانه روز شیر بخورد
یا پانزده مرتبه شیر بخورد آن مقدار که سیر شود و خود دست از پستان بگذارد و در بعضی حدیث صحیح وارد شده که
ده مرتبه کافیست ششم آنکه طفل درمیان پانزده مرتبه شیر زنی دیگر را نخورد هفتم آنکه شیر خوردن
طفل پیش از دو ساله شدن باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که طفل شیرخورنده میباید که دو ساله
نباشد پس اگر بعد از دو ساله شدن او شیر بخورد رضاع بهم نمیرسد هشتم آنکه صاحب شیر یکی
باشد پس اگر زنی طفلی را از شیر یک شوهر پانزده مرتبه داده باشد و طفل دیگر را شیر شوهر
دیگر داده باشد بر یکدیگر حرام نمیشوند و شیخ طبرسی برین رفته که اینها بر یکدیگر حرام میشوند
و هرگاه این شرطها بهم رسد زن شیردهنده مادر آن طفل میشود و شوهر او که صاحب شیر
باشد پدر او میشود و فرزندان که از ایشان حاصل شده باشند یا شیر ایشان را خورده باشند
برادر و خواهر میشوند و بسبب شیر خوردن هفت زن حرام مؤبد میشوند اول زن شیردهنده
و مادر او هرچند بالا رود حرام مؤبد اند بر طفل شیرخورنده و همچنین هر زنیکه پدر و مادر و اجداد
طفل را شیر بدهد حرام مؤبد اند جهت اینکه اینها همه بمنزلهٔ مادر اند در نسب دوم هر دختری را
که زن شخصی شیر دهد چه آن دختر بمنزلهٔ دختر است در نسب سیوم فرزندان دختری که زن
او شیر داده باشد چه اینها بمنزلهٔ فرزندزاده است در نسب چهارم هر دختری که از شوهر شیر
دهنده حاصل شده باشد یا شیر او را خورده و دخترانی که آن زن شیردهنده زائیده باشد
بر آن طفل حرام است چه اینها بمنزلهٔ خواهر اند در نسب پنجم فرزندان فرزندان شوهر زن شیر
دهنده خواه نسبی و خواه رضاعی و فرزندان فرزند نسبی شیردهنده چه اینها بمنزلهٔ دختران خواهر
و برادر اند در نسب ششم خواهر زن شیردهنده چه او بمنزلهٔ خاله است در نسب هفتم خواهر شوهر

زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ عمه است در نسب و همچنین هفت کس از مردان بر زنان حرام می‌شوند
بسبب شیر خوردن اوّل شوهر زن شیر دهنده چه او بر دختری که شیر او را خورنده باشد حرام می‌شود چه
است چه او بمنزلهٔ پدر اوست دوم پسری که شیر شیر دهنده را خورده باشد بر او حرام می‌شود تا است
چه او بمنزلهٔ پسر اوست در نسب سوم پسران آنکه از آن طفل شیر خورنده بهم رسند چه اینها بمنزلهٔ فرزندزاده
اند در نسب چهارم پسری در رضاعی شوهر شیر دهنده و شیر دهنده بر دختر شیر خورنده چه
اینها بمنزلهٔ برادر او خواهر اند در نسب پنجم فرزندان فرزند رضاعی نسبی شوهر شیر دهنده و نسبی
شیر دهنده چه اینها بمنزلهٔ پسران برادر و خواهر اند در نسب ششم برادر شوهر شیر دهنده چه
این بمنزلهٔ عم است در نسب هفتم برادر زن شیر دهنده چه او بمنزلهٔ خال است در نسب اما
اولاد رضاعی شیر دهنده و فرزند رضاعی او که از غیر آن شیر خورده باشند و عمه و خالهٔ رضاعی
او و خواهر و دختر خواهر و دختر برادر رضاعی او بر شیر خورنده حرام نمی‌شوند و در حرام شدن
اولاد رضاعی شیر دهنده بر پدر طفل شیر خورنده خلاف است شیخ طبرسی برین رفته که حرام
می‌شوند و خواهران آن طفل که از آن شیر نخورده باشند بر شوهر شیر دهنده حرام نمی‌شوند و
برادران آن طفل که از آن شیر نخورده باشند می‌توانند که دختران شیر دهنده و شوهر او را
نکاح کنند و بعضی از مجتهدین این را حرام می‌دانند و در رضاع حرام میسازد رضاع لاحق
نکاح سابق را مثلاً اگر مادر شخصی زن او را شیر دهد آن زن حرام مؤبد می‌شود بر آن
شخص و اگر زن بزرگ شخصی زن کوچک او را شیر دهد هر دو بر شوهر حرام می‌شوند هرگاه
با زن بزرگ دخول کرده باشد و اگر دخول نکرده باشد زن بزرگ حرام می‌شود و قسم ششم
زنانیکه شوهر داشته باشند یا در عدهٔ رجعیه باشند و جماعتی با ایشان زنا کنند
چه درین صورت آن زنان بر آنها که دخول کرده اند حرام مؤبد می‌شوند و کنیزی
که آقا با او دخول کرده باشد اگر شخصی با او دخول کند آیا بر آن شخص آن کنیز حرام مؤبد میشود
یا نه بیان مجتهدین درین مسئله خلاف است و قسم هفتم زنانیکه ایشانرا شوهرهای
ایشان طلاق گفته باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشند اگر جماعتی ایشانرا دانسته
عقد کنند درین صورت آن زنان بمجرد عقد کردن بر آن جماعت حرام مؤبد میشوند و اگر

ندانسته

دخول بایشان کرده باشد و اگر ندانسته از آن زنان عقد کنند حرام نمیشوند تا آنکه دخول کنند پس اگر
دخول کرده باشند حرام میشوند اما اگر کسی در مدت استبرای کنیز ندانسته آن کنیز را عقد کند آیا
بر آن کس حرام مؤبد میشود مثل عقد کردن بر زنی که در عده باشد میانه مجتهدین درین مسئله
خلافست و اگر کسی زن شوهردار یا معتده کسی را ندانسته عقد کند آیا بمجرد عقد بر او حرام مؤبد
میشود درین مسئله نیز خلافست قوم هشتم زنانی که مردان در حالتی که احرام بسته باشند
ایشان را دانسته نکاح کنند چه آن زنان بر ایشان حرام مؤبد میشوند و اگر ندانسته عقد کرده
باشند و دخول نکرده باشند آن عقد باطل است و حرام مؤبد نمیشوند اما اگر دخول کرده باشند آیا
آن زنان حرام مؤبد میشوند بر ایشان درین مسئله میانه مجتهدین خلافست قوم نهم زنانیکه شوهر
ایشان با ایشان لعان کرده باشند و لعان آنست که شخصی بزن گوید که فلان با تو زنا کرده
و گواه نداشته باشد حاکم شرع ایشان را امر میکند با آنکه یکدیگر را لعنت می کنند بطریقیکه زود
باشد که در بحث لعان بیاید چه بعد از لعان آن زنان بر شوهران حرام مؤبد می شوند
قوم دهم زنان کر و گنگ که شوهران ایشان با ایشان گفته باشند که فلان با تو زنا کرده
چه درینصورت بمجرد گفتن آن زنان بر شوهران ایشان حرام مؤبد میشوند قوم یازدهم دختران عمه
و خاله هرگاه با عمه و خاله زنا کنند چه دختران ایشان بر آن کسانیکه با ایشان زنا کرده باشند
حرام مؤبد می شوند اما اگر بعمه و خاله بشبهه دخول کنند یا عقد دختران ایشان پیش از زنا
با ایشان باشد حرام نمی شوند قوم دوازدهم مادران و دختران و خواهران مردانی که
با ایشان لواطه کرده باشند و حشفه یا بعض حشفه در دبر ایشان غائب شده باشد چه
مادران و دختران و خواهران ایشان بر لواطه کننده حرام مؤبد میشوند هرگاه عقد ایشان پیش از
لواطه کردن نباشد و آیا مادر و خواهر رضاعی آن پسر بمجرد دخول کردن با و حرام می شوند
یا نه خلافست و همچنین خلافست در حرام بودن مادر مادر او و دختر دختر او و اما دختر
خواهر او حرام نمی شود قوم سیزدهم زنان آزادی که شوهران ایشان نه مرتبه طلاق عدی
دهند ایشان را چه بعد از آن حرام مؤبد می شوند بر شوهران ایشان قوم چهاردهم کنیزانی که
شوهران ایشان شش مرتبه ایشان را طلاق عدی دهند چه بعد از آن شوهران ایشان

حرام مؤبد میشوند قسم پانزدهم دختری که نه سال نداشته باشد و شوهر با او دخول کند و مخرج حیض و
بول و یا مخرج بول و غائط او یکی شود حرام مؤبد میشوند بر شوهر و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
بعد از آنکه هر دو مخرج یکی شود نیک شود حلال میشود و آیا اگر دختری بالغه را نکاح کرده باشند و
دخول کنند و این حال او را بهم رسد آیا حرام مؤبد میشود یا نه در این مسئله میانه مجتهدین خلافست و همچنین
خلافست در اینکه اگر دختری را با انگشت بکارت ببرند آیا حرام میشود یا نه و همچنین خلاف است
در اینکه اگر کنیزی را چنین کنند آیا حرام مؤبد میشود یا نه اقرب آنست که حرام نمیشود قسم دوم جماعتی از
زنان که حرام مؤبد نیستند بلکه بواسطه مانعی حرام شده اند چون جمع میانه دو صنف از ایشان
یا غیر آن و آن هفده اند اول جمع کردن میانه مادر و دختر بشرطیکه دخول بمادر نکرده باشند
چه هرگاه مادر را طلاق دهند دختر را میتوان خواست اما جمع کردن میانه هر دو حرام است
دوم جمع کردن میانه دو خواهر و اگر چه بعقد متعه باشد حرام است چه تا یک خواهر را طلاق ندهد
آن دیگر را نمیتوان خواست تا آن خواهر مطلقه از عدت بیرون آید اگر طلاق رجعی باشد که شوهر تواند
در عدت رجوع کرد و در طلاق باین خلاف است میانه مجتهدین اصح آنست که جائز است
سوم جمع کردن میانه عمه و خاله هر چند بالا رود و دختر برادر و دختر خواهر بی اذن عمه و خاله
در عقد اگر چه متعه باشد حرام است اما اگر اذن دهند حرام نیست و در حرام بودن جمع کردن
عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر هرگاه کنیز باشند خلافست میانه مجتهدین و استاد بنده
یعنی افضل المتأخرین بهاء الملة والدین محمد اعلی طاب ثراه در این مسئله متوقف بودند زیرا که
در این باب حدیثی بنظر نرسیده چهارم جمع کردن میانه کنیز و زن آزاد بی اذن زن آزاد
حرام است و آیا باذن او جائز است خلافست مجتهدین را در این مسئله پنجم جمع کردن
مرد آزاد میانه زیاده از چهار زن دائمی و متعه بقول بعضی از مجتهدین ششم جمع کردن مرد
آزاد میانه زیاده از دو کنیز و بعضی از مجتهدین جمع میانه دو کنیز را جائز نمی دانند هفتم
جمع کردن بنده میانه سه زن آزاد یا بیشتر که بنده را بیشتر از دو زن آزاد جائز نیست
هشتم جمع کردن بنده میانه پنج کنیز یا زیاده چه بنده را زیاده از چهار کنیز حرام است
نهم نکاح زن بت پرست چه کفر مانع است از حلال بودن او به مسلمان دهم نکاح زن مسلمانی

که مرتد شده باشد چه مرتد شدن مانع است از خواستن او یازدهم زن یهود و نصاری العقد دائمی خواستن امّا متعه کردن جائز است بقول بعضی از مجتهدین دوازدهم زن آزاد که سه مرتبه شوهر او را طلاق دهد بران شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد دخول بکند و طلاق ندهد آنگاه حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد سیزدهم زن آزاد را اگر شش مرتبه شوهر او را طلاق گوید بر شوهر حرام است تا آنکه دیگری او را بعقد آورد و طلاق دهد آنگاه حلال میشود و اگرچه طلاق دهنده بنده باشد چهاردهم کنیز را هرگاه شوهر او را دو مرتبه طلاق گوید حرام میشود تا آنکه شخصی دیگر او را بعقد در آورد و دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد پانزدهم کنیز را هرگاه چهار مرتبه طلاق دهند حرام میشود بر شوهر تا آنکه دیگری او را بعقد دخول کند و طلاق دهد و اگرچه طلاق دهنده او آزاد باشد شانزدهم هرگاه هر یک از دو شخص دختر خود را بدیگری بدهند که هر یک فرج دیگری باشد حرام است و این را نکاح شغار میگویند و این نکاح باطل است هفدهم هرگاه جماعتی از زنان که شمردن ایشان ممکن باشد و یکی از ایشان از محارم باشد چون مادر و خواهر و مشتبه باشد نکاح کردن آن جماعت بالتمام حرام است

فصل پنجم در اقسام دخول کردن و این پنجاه و یک وجه است سه وجه واجبست و شانزده وجه حرام و پنج وجه سنّت و بیست و هفت وجه مکروه امّا سه وجه واجب اوّل دخول کردن بعد از چهار ماه چه هرگاه چهار ماه بگذرد و بزن خود کسی دخول نکند واجبست که دخول کند دوّم هرگاه قسم بخورد کسیکه با زن خود دخول نکند آن زن بحاکم شرع معامله خود را رجوع میکند و حاکم شرع آن شخص را تا چهار ماه مهلت میدهد و تخییر می‌سازد میانه دخول کردن با کفّاره و طلاق دادن و بعد از چهار ماه بر او واجب است دخول کردن با کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ایلا خواهد آمد سوّم هرگاه کسی با زن خود گوید که پشت تو همچو پشت مادر من است آن زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند و حاکم تا سه ماه او را مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او دخول با کفّاره یا طلاق دادن چنانچه در بحث ظهار خواهد آمد امّا شانزده وجه حرام اوّل دخول در حالت حیض داشتن با زنان دوّم در حالتیکه زنان نفاس داشته باشند سوّم در حالتیکه هر یک از زن یا شوهر احرام حج واجب یا عمره بسته باشند

چهارم در حالتی که هریک از ایشان روزهٔ واجب چون ماه رمضان یا نذر معین داشته باشند و در نذر غیر معین خلاف است پنجم در حالتیکه وقت نماز تنگ باشد ششم هرگاه یکی از ایشان نیت اعتکاف واجب کرده باشد هفتم در حالتیکه یکی از ایشان در مسجد باشد هشتم هرگاه کسی بزن خود گفته باشد که پشت تو بمن چون پشت مادر من است پیش از آنکه کفاره بدهد دخول کردن حرام است نهم در حالتی که شخصی زن دیگری را بشبهه دخول کند شوهر آن زن را دخول کردن بآن زن حرام است تا آنکه از عدهٔ آن دخول کننده بیرون رود دهم هرگاه بسبب دخول کردن دختر غیر بالغ مخرج بول و غائط یا مخرج بول و حیض یکی شود دخول با او حرام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر نیک شود دخول کردن حلال میشود یازدهم دخول کردن بیکی از زنان در شبی که نوبت زنی دیگر باشد بی اذن زنی که نوبت او باشد بر قول بعضی از مجتهدین دوازدهم در وقتیکه زن نگذارد که شوهر با او دخول کند جهت گرفتن مهر خود اگر شوهر بقهر و غلبه دخول کند حرام است سیزدهم در حالتیکه زنان را طلاق گفته باشند که شوهر را رجوع رسد پیش از آنکه از عده بیرون روند دخول کردن غیر شوهر بایشان حرام است چهاردهم دخول کردن بکنیز حامله که خریده باشند پیش از آنکه چهار ماه از آبستنی او بگذرد حرام است پانزدهم دخول کردن بزنیکه عاجز باشد از دخول کردن [illegible] بیماری یا بزرگی آلت شوهر حرام است شانزدهم هرگاه کنیزی را بخرند پیش از آنکه یک حیض ببیند یا چهل و پنج روز از وقت خریدن بگذرد دخول کردن بآن کنیز حرام است و آیا درین مدت چنانچه دخول کردن حرام است بوسیدن آن کنیز و دست مالیدن با او حرام است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اما آن پنج وجه سنت اول مطلق دخول کردن بازن خود بی آنکه ضرری باو رسد و قدرت بران داشته باشد سنت است دوم در شب اول ماه رمضان دخول کردن سوم در شب دوشنبه و سه شنبه و پنجشنبه و جمعه بعد از خفتن دخول کردن چهارم روز پنجشنبه در وقت ظهر دخول کردن پنجم در روز جمعه بعد از عصر دخول کردن و اما بیست و هفت وجه امر مکروه اول دخول کردن بعد از آنکه محتلم شده باشد پیش از آنکه وضو بسازد یا غسل کند چه در حدیث آمده که اگر کسی بعد از آنکه محتلم شده باشد

دخول کند با زن خود و وضو نساخته باشد یا غسل نکرده باشد فرزندیکه حاصل شود دیوانه باشد
دوم برهنه دخول کردن سوم در کشتی و در جائیکه سقف نداشته باشد و در زیر درختهای میوه دار
دخول کردن چهارم در وقت طلوع فجر تا طلوع آفتاب دخول کردن پنجم دخول کردن
در وقت غروب آفتاب هرگاه زرد باشد ششم دخول کردن در وقت ظهر مگر در روز پنجشنبه
که سنت است هفتم دخول کردن در آخر روز وقتی که آفتاب زرد باشد هشتم دخول کردن
بعد از غروب آفتاب تا رفتن شفق نهم دخول کردن در اول هر ماهی مگر در اول ماه رمضان
که سنت است چنانچه مذکور شد و همچنین مکروه است دخول کردن در اول ساعت
شب دهم دخول کردن در میان هر ماهی خصوصاً ماه شعبان یازدهم دخول کردن در آخر هر ماهی
چه در حدیث آمده که اگر فرزندی در اول ماه یا میان ماه یا آخر ماه صورت بندد از شکم بیفتد
و اگر نیفتد دیوانه خواهد بود دوازدهم دخول کردن در وقتیکه آفتاب یا ماه گرفته باشد یا بادهای
سیاه و زرد که ترسناک بود و یا زمین بجنبد سیزدهم دخول کردن در جائیکه طفلی ایشانرا ببیند چه
در حدیث آمده که اگر فرزندی بهم رسد درین حالت اگر پسر باشد زناکننده باشد و اگر دختر باشد
زانیه باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طفل ممیز باشد مکروه است و در حدیث مطلق
واقع شده و همچنین مکروه است دخول کردن با زن هرگاه زن دیگر نگاه کند چهاردهم رو
بقبله و پشت بقبله ایستاده و رو بآفتاب دخول کردن پانزدهم دخول کردن در سفر
هرگاه آب نباشد و آیا اگر در حضر آب نباشد دخول مکروه است یا نه میانه مجتهدین خلافست
شانزدهم دخول کردن با دختر بکر هرگاه او را متعه کرده باشد چه سنت است در صورتی
که بکارت او نبرند هفدهم دخول کردن در پس زنان و مالک که نیز یکی از علماء سنیان است
به این رفته و بعضی از مجتهدین این دخول کردن را حرام میدانند هیجدهم دخول کردن بکنیز حامله
بعد از آنکه از آبستنی او چهار ماه گذشته باشد نوزدهم دخول کردن بکنیزی که از زنا بهم رسیده
باشد خواه بعقد باشد و خواه بتحلیل بیستم دخول کردن پیش از دادن مهر یا بعضی از آن
بیست و یکم دخول کردن بزنیکه مهر او را در وقت عقد کردن ذکر نکرده باشند پیش
از آنکه مشخص کنند بیست و دوم دخول کردن بزنیکه از حیض و نفاس پاک شده باشد

وغسل نکرده باشد بیست و سوم دخول کردن در شب عید قربان بیست و چهارم دخول کردن درمیانهٔ اذان و اقامت بیست و پنجم دخول کردن در شبی که در روز آن از سفر آمده باشد بیست و ششم دخول کردن در شبی که در روز آن بسفر رود بیست و هفتم دخول کردن بزنی که باشند اسے غیر آن زن **تتمه** دخول کردن بشبهه بر سه قسم است اوّل نسبت بکسی که دخول کرده باشد چنانچه کسی زنی را در جامهٔ خواب خود ببیند و گمان کند که زن او ست و دخول کند دوم نسبت بکسیکه دخول با او واقع شده باشد چون دخول کردن بکنیز مشترک یا مکاتب یا کنیز یا امّ ولد سوم نسبت بما خذ حکم جهت اختلاف در آن چون دخول کردن بزنی که از زنا حامله شده باشد چه میانهٔ مجتهدین در حرام بودن او خلافست پس درین صورت اگر دخول کند شبهه خواهد بود و احکام دخول کردن بشبهه پنج است اوّل ساقط شدن حد از دخول کننده بشبهه و در کنیز شرط است که گمان حلیّت داشته باشد و اگر گمان حلیت نداشته باشد حد بقدر حصّهٔ شریک لازم است دوم ثابت شدن نسب بوطی شبهه چه اگر شخصی بزنی بگمان آنکه زن او ست دخول کند فرزندیکه حاصل شود فرزند او ست امّا اگر دانسته دخول کند نسب بهم نمیرسد سوم عدت داشتن زنیکه بشبهه با او دخول کند جهت محافظت نطفهٔ دخول کننده از ممزوج شدن بنطفهٔ شوهر آن زن امّا اگر دانسته دخول کند عدت ندارد و اگر زن حامله باشد عدّت دار د میانهٔ مجتهدین خلافست چهارم مهر دادن چه هر کسیکه بزنی بشبهه دخول کند مهر دادن بر او لازم است بشرطیکه زن عالم نباشد که اگر عالم باشد مهر ندارد پنجم حرام شدن مادر آن زن و دختر او بر کسیکه بشبهه با آن زن دخول کرده باشد بشرطیکه زن نیز جاهل باشد و بعضی از مجتهدین درین مسئله توقف کرده اند و بر تقدیر حرمت محرمیّت آن زنان بهم نمیرسد باجماع مجتهدین چه محرمیّت از خواص نکاح صحیح است و در هر موضعی که نکاح کردن با آن زن حرام است دست مالیدن نیز با او حرام است امّا زنی را که دست مالیدن او حرام باشد نکاح کردن او لازم نیست که حرام باشد چه نگاه کردن بزن اجنبیه جهت گواه شدن یا واسطهٔ او حلال است و دست مالیدن او حرام است امّا نگاه هست که دست مالیدن زن جائز است و نگاه با و مکروه چون دست مالیدن زن خود و نگاه

بشبهه تارة تقع [illegible] علیه الاقدام [illegible]

کردن بفرج چنانچه مذکور شد **فصل ششم** در آنچه بعقد کردن بزن و تمکین دادن زن شوهر را به
دخول کردن و آنچه با و مترتب میشود و آن یکصد و هفت امر است یکی از آن واجب
و بیست امر حرام و دو امر سنت و پنجاه و چهار امر دیگر و آنها از خصائص اند اما سی و یک امر واجب
اول غسل کردن هر دو جهت نماز دوم تیمم کردن ایشان جهت نماز هرگاه آب نباشد سوم
قضا کردن روزهٔ واجب هرگاه دران حال دخول کنند چهارم قضای اعتکاف واجب هرگاه
در اثنای او دخول واقع شود پنجم تمام کردن دو اعتکاف واجب یا زیاده هرگاه شرط تتابع
کرده باشد و دخول کردن در اثنای دو اعتکاف واقع شود ششم قضای حج و عمرهٔ واجب
هرگاه پیش از آنکه وقوف عرفه و مشعر کرده باشند هفتم کفارهٔ دخول کننده هشتم تمام کردن
افعال آن حج که بسبب دخول باطل کرده باشند نهم کفارهٔ دخول کردن در روزهٔ واجب و اعتکاف
و حج واجب و آنچه در بحث روزه و اعتکاف و حج مذکور شد دهم نفقه دادن زنیکه دخول با و
کرده باشد راحله او بعد دخول کننده واجبست در سال دوم که حج کنند هرگاه فاسد گردانیدن
حج از جانب شوهر باشد و زن اطاعت او نکرده باشد یازدهم تفرقه کردن در میانهٔ زن و
شوهر در سال دوم هرگاه با آن موضع که در سال اول دخول کرده باشند برسند باین طریق
که شخصی با ایشان باشد تا آنکه افعال حج را تمام کنند و نگذارد که با یکدیگر خلوت کنند دوازدهم
هرگاه دخول در حالتیکه زن حیض دار باشد واقع شود کفاره واجب است چنانچه
در بحث حیض مذکور شد و بعضی از مجتهدین کفاره را سنت میدانند سیزدهم عدت
داشتن هرگاه بشبهه دخول واقع شود هرگاه آن زن در سن زنانی باشد که حیض بینند چهاردهم
عدت لازم است هرگاه شوهر زن را طلاق دهد و دخول با او کرده باشد پانزدهم هرگاه مرد
زنی را عقد کرده باشد و زنا کند واجبست که حاکم شرع سنگسار کند زنا کننده را و اگر آن
زن نیز شوهر داشته باشد او را نیز سنگسار کنند و اگر شوهر نداشته باشد یا مرد هم زن نکاحی
نداشته باشد و زنا کند موجب صد تازیانه است و موی سر او را باید تراشید و آن مرد را
از شهر یکسال بیرون باید کرد چنانچه زده باشند که تفصیل مذکور شود انشاء الله شانزدهم هرگاه زن
آزادی را بسته طلاق گوید شوهر او را واجب است که صبر کند که شخصی دیگر او را نکاح کند

و دخول کند و طلاق دهد تا بر آن شوهر حلال شود و همچنین هرگاه شش طلاق گوید محتاج بکسی است
که دخول کند تا حلال شود و همچنین هر نه طلاق غیر عدی محتاج بمحلل است اما اگر طلاق عدی باشد
در مرتبه نهم حرام ابدی شود چنانچه مذکور شد و اگر کنیز باشد در طلاق دوم و چهارم محتاج است بکسیکه
دخول کند و طلاق دهد تا حلال شود دوازدهم تعزیر کردن مردی که زن مرده خود را دخول کند
واجب است سیزدهم هرگاه کنیزی را بخرد بشرط آنکه بکر است و دخول کند آنگاه ظاهر شود
که بکر نبوده ده یک قیمت آن کنیز را واجب است که بفروشنده دهد چهاردهم هرگاه کنیزی خریده
باشد آنگاه ظاهر شود که آبستن است بعد از آنکه دخول کرده باشد بیست و یک قیمت آن کنیز را
با کنیز بفروشنده دهد پانزدهم هرگاه شخصی مرتد شود و بعد از آنکه مرتد شده باشد دخول کند بزن
خود مهر لازم است که بدهد شانزدهم هرگاه کنیزی که آقای او با او دخول کرده باشد شخصی بخرد واجب
است که بگذارد تا یک حیض ببیند آنگاه دخول کند اگر حیض بیند و اگر حیض نبیند و در سن زنی
باشد که حیض نه بیند چهل و پنج روز میباید که صبر کند آنگاه دخول کند اما اگر آقا دخول نکرده باشد
همان ساعت دخول میتواند کرد بیست و یکم زنی را که عقد کرده باشد و پیش از دخول طلاق
دهد نصف مهر واجب است بر شوهر که بآن زن بدهد و اگر دخول کرده باشد تمام مهر او را باید
داد بیست و دوم اگر در وقت عقد کردن مهر را مشخص نکرده باشد مهر المثل واجبست که
بدهد شوهر بآن زن بیست و سوم هرگاه آن زن بعقد ساختن مهر خود را بشوهر رجوع کرده
باشد واجبست بر شوهر که بعد از دخول کردن مهر آن زن را مشخص سازد بیست و چهارم
مهر المثل واجبست بر شوهر در هر موضعیکه مهر مسمی فاسد باشد و همچنین مهر المثل واجبست
در مهر وطی شبهه و بتعدی بزنی زنا کردن بیست و پنجم نفقه دادن بزنیکه او را عقد دائمی کرده
باشد و اگرچه آن زن را طلاق داده باشد تا از عدت بیرون نرفته باشد و همچنین
زنی را که طلاق گفته باشد و حامله باشد و همچنین جامه که بدن خود را بپوشد دادن بآن
زن واجب است و همچنین واجبست خانه که در آن بنشیند و خادمی که او را خدمت کند
هرگاه از جماعتی باشد که خدمتگار داشته باشد و همچنین واجب است فرش دادن بآن
زن و آلتهایی که بدن بآن پاکیزه کند و ازاله بوی بد از بدن کند و آلتهائی که بآن طعام

بپزد

بپردازد واجب است حمام در وقت احتیاج و قیمت آب غسل بر قول بعضی از مجتهدین بیست و ششم شب
خوابیدن هر چهار شب یک شب پیش زن چه خوابیدن یک شب از چهار شب پیش زن واجب
است و اگر شوهر ظلم کرده باشد بر آن زن و پیش او نخوابیده باشد قضای آن واجب است
بیست و هفتم اگر زنی را بیرون فرستد زن دائمی بی رضا و بی اذن آن زن واجب است که ده
مثقال طلا بآن زن دهد بیست و هشتم هر زنی که شوهر او مرده باشد واجب است که بعد از فوت
او تا چهار ماه و ده روز ترک زینت کند بیست و نهم واجب است بر زن تهیه آنچه دخول کردن
و تمتع گرفتن از آن زن موقوف باشد بر آن سی ام هرگاه زنی نفس خود را بشوهر واگذارد و تمام
مهر بعد از شوهر او را طلاق دهد یا فسخ نکاح ایشان بشود پیش از دخول کردن و مشخص ساختن مهر
واجب است بر آن شوهر اگر مالدار باشد که بآن زن جامه اعلی که قیمت او ده مثقال طلا
باشد یا اسبی که قیمت او ده مثقال طلا باشد یا ده مثقال طلا بدهد و اگر مفلس باشد انگشتر
طلا یا نقره و اگر میانه باشد جامه یا اسبی که پنج مثقال قیمت او باشد یا پنج مثقال طلا
بدهد و فرقی نیست در این در میانه بنده و آزاد سی و یکم گشتن حیوانیکه ماکول اللحم باشد و
دخول کنند با او واجب است و همچنین واجب است قیمت آنرا دادن بمالک و همچنین سوزانیدن
آن واجب است اما آنچه حرام است اول نماز کردن ایشان پیش از غسل دوم طواف کردن
ایشان سیوم روزه داشتن ایشان چهارم سجده تلاوت و سجده سهو کردن ایشان پنجم خواندن
چهار سوره های عزیمه که در خواندن آنها سجده واجب است و بعضی از آنها چون خواندن بسم الله
الرحمن الرحیم بقصد این چهار سوره ششم داخل شدن ایشان در مسجد مکه و مدینه هفتم درنگ
نمودن ایشان در مسجدها سوای آن دو مسجد هشتم مادر زنی را که عقد کرده باشد حرام است
خواستن نهم دختر زنی را که با او دخول کرده باشد حرام است خواستن دهم پدر و فرزندان شوهر آن زن بر ایشان
حرام است یازدهم خواستن خواهر زنی را که عقد کرده باشد در حالتیکه آن زن در نکاح او باقی باشد
یا در عده رجعیه باشد حرام است دوازدهم دختر برادر یا دختر خواهر زنی را که نکاح کرده باشد
بی اذن ایشان حرام است سیزدهم معقوده هر یک از پدر و پسر بر دیگری حرام است چهاردهم هرگاه کسی
چهار زن نکاحی داشته باشد زیاده از آن خواستن حرام است و همچنین حرام است زیاده از دو کنیز خوا

پانزدهم بنده را زیاده از دو زن آزاد و چهار کنیز خواستن حرام است شانزدهم شخصی که زن آزاد داشته باشد
کنیز خواستن او بی اذن آن زن حرام است هرگاه آن مرد آزاد باشد اما اگر غلام باشد آیا کنیز را بی اذن زن
آزاد میتواند خواست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که نمیتواند و بعضی از
سنیان این را جائز میدانند هفدهم فرزند زنی را که دخول با او کرده باشد رد کردن و گفتن که
از من نیست حرام است هجدهم منی را در غیر فرج زن آزاد که بعقد دوام او را خواسته باشد بی اذن
او ریختن حرام است اما در متعه و کنیز جائز است نوزدهم حرام بودن زنیکه عقد کرده باشد چه بر غیر
شوهر بمجرد عقد حرام می شود بیستم امتناع نمودن زن از دخول کردن شوهر با او جهت مهر
گرفتن بعد از دخول کردن و غیر آن حرام است اما دو امر سنت اول وضو ساختن کسیکه
دخول کرده جهت خواب کردن هرگاه غسل نکرده خواهد که بخوابد سنت است و این وضوئی
است که مجتهدین گفته اند که او را بول و غائط نمی شکند و هرگاه در آن حال آب نباشد تیمم
سنت است جهت خواب کردن دوم برابر داشتن زنان در گشاده روئی و قسمت روزها
میانه ایشان و اما پنجاه و چهار امر باقی از خصائص اند اول باطل شدن وضو و غسل و تیمم بدخول
کردن دوم باطل شدن نماز بدخول کردن سوم باطل شدن روزه اگر عمداً دخول کرده باشد
چهارم باطل شدن تتابع در روزه های نذریکه در آن شرط تتابع کرده باشند هرگاه در
اثنای آن دخول کرده باشد و همچنین باطل میشود روزه در کفارهٔ رمضان و غیر آن هرگاه
دخول در اول ماه روزه واقع شده باشد پنجم باطل شدن اعتکاف بسبب دخول
ششم باطل شدن حج و عمره هرگاه پیش از وقوف عرفه و مشعر عمداً دخول کرده باشد
هفتم فاسق شدن کسیکه در حالت احرام یا روزه اعتکاف واجب دانسته دخول کند
هشتم غیر بکر شدن دختر بکر بسبب دخول کردن با او پس احکامیکه مخصوص بکر است از و ساقط
است مثل آنکه در بکر جهت نکاح سکوت کافی بود و در غیر بکر میباید که حرف بزند چنانچه مذکور
خواهد شد نهم بیرون رفتن از عنین بودن بسبب دخول کردن دهم ملحق شدن فرزندی که
بعد از شش ماه یا بیشتر زاید بدخول کننده و اگرچه دخول او بشبهه باشد هرگاه آن زن از
شوهر خالی باشد یازدهم در عدت رجعیه رجوع کردن بسبب دخول دوازدهم لعان کردن

کردن

با زن مدخوله چه هرگاه نفی ولد کند لعان باید کرد سیزدهم ساقط شدن امتناع کردن زن از دخول
کردن شوهر جهت گرفتن مهر بعد از دخول چهاردهم ثبوت طلاق سنت و بدعت پانزدهم
ثبوت مهر وطی کنیز مکاتبه شانزدهم ثبوت مهر وطی کنیز مشترکه هفدهم گردیدن کنیز صاحب
فراش بسبب دخول کردن چه باین مضمون روایت شده هیجدهم قطع عده هرگاه از زنا حامله
باشد نوزدهم ثبوت فسخ مشتری کنیز را هرگاه بایع وطی کرده باشد بیستم اجازت بایع
اگر مشتری کنیز دخول کرده باشد بکنیز بیست و یکم عدم جواز فسخ بسبب دخول کردن در
کنیزیکه بخشیده باشد بکسی در جائیکه رجوع کردن جائز باشد بیست و دوم فسخ بیع هرگاه بایع
در بیع [illegible] باید چون دخول کردن بکنیز بیست و سوم دلالت کردن دخول بر اختیار کردن هرگاه
شخصی مسلمان شود و زیاده از چهار زن داشته باشد لازم است که اختیار چهار زن کند
از جمله آنها و هرگاه دخول کند بشخصی معلوم میشود که اختیار کرده و همچنین در طلاق مبهم و عتق مبهم
دلالت بر تعیین میکند بیست و چهارم موقوف بودن فسخ نکاح بر انقضای عدت
هرگاه مدخوله مرتد شود مطلقا یا آنکه دخول کننده مرتد ملی باشد یا مدخوله مسلمان شود و یا دخول
کننده مسلمان شود و مدخوله او بت پرست باشد بیست و پنجم مانع شدن دخول کردن از
رد کردن مگر جهت آبستنی کنیز و غیر مکیل بوده باشد و درین صورت دخول مانع نیست از رد کردن
آن کنیز بیست و ششم ساقط شدن اختیار بعد از دخول چه اگر پیش از دخول کنیزی آزاد
شود اختیار فسخ عقد خود دارد اما بعد از دخول اختیار فسخ ندارد خواه شوهر او آزاد باشد خواه
غلام بر قول بعضی از مجتهدین بیست و هفتم ممنوع بودن بسبب دخول از یکی چهار زن کافره
یا زیاده داشته باشد و خود مسلمان شود تا انقضای عدت ایشان از نکاح کردن
زنان دیگر چه احتمال دارد که در عدت مسلمان شوند اما اگر دخول نکرده باشد [illegible]
دیگر خواسته باشد و همچنین ممنوع است از خواستن خواهر آن زن کافره تا آنکه زن کافره از عده
بیرون آید و همچنین ممنوع است از اختیار کردن کنیز که هرگاه مسلمان شود و زن آزاد کافره
داشته باشد تا آنکه آن زن از عدت بیرون آید بیست و هشتم واقع شدن ظهار [illegible] بدخول
بیست و نهم واقع شدن آزادی معلق بر دخول [illegible] باطل شدن اختیار زن

۲۱ [illegible] اگر دخول بکنند آن کنیز آزاد خواهد شد ۱۲ م ش

و شوهر بسبب دخول اگر طفلی بهم رسد بعد از دخول بگرد دیوانگی در مرد که باطل نمیشود چنانچه زود باشد
که بیاید سی و یکم تغییر مهر بسبب روزها و منتسبی و دوم قرار یافتن صحیح بودن نکاح بیمار بدخول کردن
چه بیمار اگر زنی را نکاح کند آن نکاح قرار نمی گیرد مگر با آنکه دخول کند که اگر دخول نکرده بمیرد
نکاح باطل میشود سی و سوم ثبوت تحصین هر یک از ایشان بسبب دخول خواه بعقد دوام
و خواه بملک سی و چهارم نشر حرمت رضاع چه اگر دخول نکرده باشد نشر حرمت نمی کند سی و پنجم
حرام شدن دختر بسبب دخول با در و محرم شدن مادر بسبب عقد دختر سی و ششم امتناع
فسخ کردن نکاح خود را بعنین شدن شوهر بعد از دخول سی و هفتم محقق شدن رجوع در ایلا
و ظهار بدخول کردن سی و هشتم منع کردن از چیزهایی که بوی بد داشته باشد چون پیاز و سیر ازاله
بوی بد و امر کردن بپاک کردن آنچه طبیعت از آن متنفر باشد چه دادن مهر تقاضای
آن می کند که شوهر اینها تواند کرد سی و نهم التزام نمودن زن جهود بغسل کردن بقول
بعضی از مجتهدین در نکاح متعه و نهی کردن از مجاورت نجاست و شراب چهلم منع دخول
از بیرون رفتن از خانه جهت عیادت و سفر غیر واجب چهل و یکم وفا کردن کسیکه قسم خورده
باشد یا نذر کرده باشد که نکاح کند بعقد کردن چه وفا به نذر خود کرده و همچنین خلاف نذر و
سوگند کرده اگر قسم خورده باشد یا نذر کرده باشد که نکاح نکند چه بمجرد عقد خلاف نذر و سوگند
کرده است چهل و دوم بیرون آمدن دخول کننده از غضب بسبب کردن عقد چهل و سوم تمتع گرفتن
از زن و نگاه کردن بجمیع بدن او و نظر کردن زن نیز بجمیع بدن مرد بسبب عقد چهل و چهارم
مالک شدن طلاق و خلع و ظهار و ایلا و لعان بسبب عقد چهل و پنجم ثبوت فسخ هر یک
بعیب چهل و ششم جواز سفر کردن و دور شدن از زن که او را خواسته باشد چهل و هفتم
ساقط شدن عفو ولی بعد از دخول از صداق چه پیش از دخول عفو میتواند کرد چهل و هشتم ثبوت
میراث بودن زن و شوهر از یکدیگر بسبب عقد صحیح و دخول در بیمار چهل و نهم جایز بودن
غسل دادن و کفن کردن هر یک از زن و شوهر یکدیگر را بسبب عقد هر گاه عقد دائمی باشد
پنجاهم مالک شدن نصف صداق را بمجرد عقد هر گاه طلاق دهند پنجاه و یکم جایز نبودن تعیین حاکم
شرع در وقتی که میانه زن و شوهر نزاع باشد دو کس از خویشان هر دو را که میانه ایشان

اصلاح کنند پنجاه و دوم قبول کردن قول شوهر هرگاه اختلاف کنند در قدر مهر و قول زن در
نگرفتن پنجاه و سوم سوگند خوردن هر یک از زن و شوهر در تعیین مهر با اختلاف ایشان پنجاه و چهارم
منع کردن زن از سوگند خوردن و نذر و عهد کردن و شیر دادن هرگاه مستلزم منع حقی از حقوق شوهر
باشد تتمه بدانکه جمیع احکامی که مذکور شد قُبل و دُبر در آنها شریک اند الا در پنج موضع که مخصوص قبل
است اول حلال شدن زن آزاد که سه طلاق او را داده باشد یا کنیزی که او را دو طلاق
داده باشند چه موقوف است حلال شدن آن زن بر شوهر به دخول شخصی دیگر در قُبل آن زن
دوم کسی که ایلا کرده باشد یعنی قسم خورده باشد که با زن خود دخول نکند وقتی که دخول در
قُبل آن زن کند حکم ایلا برطرف میشود سوم احصان یعنی زن داشتن مرد و شوهر داشتن زن
به دخول در قبل ثابت میشود چهارم طلب سخن کردن زن در نکاح کردن وقتی لازم است که
دخول در قبل او واقع شده باشد پنجم بیرون آمدن منی از قبل موجب غسل است به قول
بعضی از مجتهدین اما از دبر منی بیرون آمدن موجب غسل نیست و احکامی که بر دخول کردن
مترتب میشود میباید که در آن مقدار حشفه یا بعض آن غائب شود و آیا احکام این نسبت
بکسی که حشفه او را بریده باشند و بمقدار حشفه غائب شود مترتب میشود یا نه میانه مجتهدین
درین مسئله خلاف است ظاهر آنست که احکام در آن جاری نیست مگر حرام بودن مادر و خواهر
و دختر کسی که با او دخول کند تکمله شش حکم از خواص بکارت است اول ولایت پدر و
جد در نکاح بکر دوم استحباب اختیار کردن بکر جهت تزویج کردن سوم وصیت نمودن بجاریه
بکر چه اگر بغیر بکر بدهند از عهده بیرون نمی تواند آمد چهارم وکیل کردن در خریدن بکر چه وکیل
اگر بغیر بکر بخرد صحیح نیست پنجم اکتفا کردن بسکوت بکر در نکاح بخلاف غیر بکر که میباید سخن بگوید
ششم مخصوص بودن بکر در وقت زفاف بهفت شب خوابیدن پیش او بخلاف غیر بکر که
پیش او سه شب باید خوابید و بکارت همچنانکه بسبب وطی برطرف میشود بغیر وطی نیز برطرف
می شود چون جستن دختر از جائی بجائی یا بسبب زدن چیزی باو یا بیماری یا بسبب
بسیاری جستن آن زن و آیا احکام بکارت زائل میشود از غیر بکری که بغیر جماع
بکارت او رفته باشد چون احتیاج او بحرف زدن در نکاح و مخصوص بودن بسه شب

خوابیدن در ابتدای نکاح یا آنکه آنها مخصوص غیر بکر نیست که بکارت او بجماع رفته باشد درین مسئله
میانه مجتهدین خلافست و بعضی از ایشان گفته اند که این چنین زن نه داخل بکر است و نه داخل
غیر بکر تتمه عادت مجتهدین امامیه این شده که در کتاب نکاح خصائص حضرت رسالت پناه صلعم
ذکر کنند و اگرچه بعضی از آنها دخل بنکاح ندارد بنابراین بنده دعاگو نیز اقتدا بایشان درین کتاب
کرده آنها را مذکور ساخت بدانکه سی و سه چیز از خواص آنحضرت است اول حرام بودن نکاح
کنیزان بعقد چه غیر آنحضرت را جائز است بدو شرط اول قدرت نداشتن بر زن آزاد خواستن
و ترسیدن افتادن در زنا دوم حرام بودن نکاح کردن زنان یهودی و نصاری بعقد چه غیر
او را جائز است بر قول بعضی از مجتهدین سوم حرام شدن زنانیکه آنحضرت نکاح با ایشان
میکرده و میخواسته بر شوهران ایشان و این حکم برطرف شده و واجب بودن طلاق دادن
شوهران ایشان را چهارم حلال بودن زیاده از چهار زن خواستن چه غیر آنحضرت را از زیاده
بر چهار زن جائز نبود و حرام بودن زیاده بر نه زن خواستن و حرام بودن بدل کردن از
هر یک از نه زن بدیگری و این حکم نیز نسبت با آنحضرت برطرف شده پنجم مخیر بودن آنحضرت
میانه بودن نزد او و مفارقت از و بغیر لفظ طلاق و زنان غیر او بی طلاق نمیتوانستند مفارقت
کرد ششم حلال بودن نکاح کردن بلفظ هبه و وطی کردن بی مهر چه غیر آنحضرت را جائز نیست
هفتم واجب نبودن شب خوابیدن پیش زنان چه غیر آن حضرت را واجبست که از چهار شب
یک شب پیش زن بخوابد هشتم حرام بودن زنان آنحضرت بغیر او نهم واجب بودن مسواک کردن
بر آنحضرت دهم واجب بودن قربانی کردن بر آنحضرت یازدهم واجب بودن شب برخاستن
و نماز شب بر آنحضرت دوازدهم واجب بودن انکار کردن بر کسیکه فعل نامشروعی
کند و اظهار کردن انکار بر او واجب بود و اگرچه داند که دیگری بر او انکار کرده باشد
سیزدهم حرام بودن گرفتن تصدقات واجبی بر قول بعضی از مجتهدین و تصدقات
سنتی نیز بر او حرام است چهاردهم حرام بودن چشمک زدن بر خلاف ظاهر از زدن
یا کشتن بخلاف غیر آنحضرت که حرام نیست مگر در محل حرامی پانزدهم حرام بودن چیز
نوشتن و کتابت کردن شانزدهم حرام بودن شعر گفتن هفدهم حرام بودن کندن زره

از تن بعد از آنکه پوشیده باشد پیش از آنکه دشمن او ببیند هیجدهم حلال بودن اختیار کردن آنحضرت
آنچه خواهد از غنیمتی که لشکر در جنگ بگیرند چون کنیزان خوش شکل و چارواهای نیکو و جامهٔ خوب و
غیر آن چنانچه در بحث جهاد مذکور شد نوزدهم حلال بودن روزهٔ وصال داشتن و آن چنان است
که یک روز و شب تا سحر روزه دارد و قصد روزه کند چه این روزه بر غیر آنحضرت حرام است
بیستم حلال بودن گرفتن نان و آب از گرسنگان و تشنگان چه غیر آن حضرت را حرام است
بیست و یکم حلال بودن مخصوص ساختن زمینها جهت چریدن چارواهای آنحضرت چه غیر
او را حرام است بیست و دوم حلال بودن غنیمت بر آن حضرت و بر امت او و پیغمبران دیگر را
حلال نبوده بلکه جمع میکرده و آتشی بهم رسانیده آنها را می سوزانیده اند بیست و سوم حلال بودن
داخل شدن او در مکه بی احرام چه غیر او را حرام است مگر جماعتی را که فقها استثنا کرده اند چون هیمه کش
و غیر او بیست و چهارم برانگیختن آنحضرت بر تمام عالمیان بیست و پنجم باقی بودن معجزهٔ او یعنی قرآن تا قیام
قیامت بیست و ششم گردانیدن آنحضرت را خاتم پیغمبران بیست و هفتم نصرت کردن آنحضرت
بترسیدن دشمنان او از و در جنگ از یکماه راه بیست و هشتم نگاه داشتن امت او از مسخ شدن و فرو
رفتن بزمین بیست و نهم مخصوص بودن او در روز قیامت بشفاعت عامه سی ام مخصوص بودن
آنحضرت بدیدن از پشت چنانچه از پیش میدید باین معنی که آنچه در پشت او کنند میدانسته
سی و یکم مخصوص بودن آنحضرت بخواب کردن چشم و بیدار بودن دل او باین معنی که آن حضرت
اگر در خواب باشد و کسی چیزی میگوید میشنید آنرا سی و دوم مضاعف شدن ثواب زنان
او و عقاب آنها سی و سوم جایز بودن سجده کردن بزمین و تیمم کردن بخاک چه پیغمبران سابق را
جایز نبوده و سجده کردن بخاک بغیر از وضو و غسل جایز نبوده **فصل هفتم در بیان صداق**
بدانکه ذکر صداق در نکاح دائمی شرط نیست بلکه سنت است پس اگر در عقد ذکر صداق نکنند آن
عقد صحیح است و مهر المثل لازم است با دخول اگر تعرض کردن مهر را نفی نشود لیکن سنت است که
دخول نکنند تا مهر را مشخص نکنند اما اگر در عقد شرط کنند که مهر نداشته باشد آیا آن نکاح صحیح است
یا نه مجتهدین را در این مسئله دو قول است و سنت است که صداق پنجاه مثقال طلا یا کمتر باشد و
مکروه است زیاده از پنجاه مثقال صداق کنند و سید مرتضی رضی الله عنه زیاده از پنجاه مثقال طلا

عقد کردن را جایز نمیدانند و سنت است که اگر شوهر پیش از دخول مهر زن یا ولی او مهر را عفو کند و کرده است که خویشان زن بعد مردن او طلب صداق زن کنند هرگاه زن در حالت زندگی خود طلب نکرده باشد و شروط صداق هرگاه در حال عقد کردن شود شش است اول آنکه چیزی که صداق میکنند میباید چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود خواه عین باشد و خواه منفعت چون تعلیم سوره از قرآن و تعلیم صنعتی پس اگر چیزی باشد که مسلمان مالک نتواند شد چون شراب و گوشت خوک صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که نکاح درین صورت باطل میشود و بر تقدیری که عقد صحیح باشد آیا مهر مثل میدهد یا قیمت شراب و خوک را میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که مهر المثل میدهد اما اگر جهود آن شراب را صداق کند صحیح است و هرگاه مسلمان میشوند و قبض نکرده باشند قیمت آنرا میدهد دوم آنکه صداق معلوم باشد بدیدن و اگرچه وزن آن معلوم نباشد چون پارچهٔ طلا یا نقره یا خرمن گندم یا آنکه وصف کنند آنرا که جهالت از آن برطرف شود پس اگر چیزی مجهول را صداق کنند صحیح نیست و مهر المثل میدهد سوم آنکه در صداق شرطی نکنند که مخالف نکاح باشد پس اگر وعده نهند جهت دادن صداق و شرط کنند که اگر در آن وعده ندهند نکاح باطل باشد صحیح نیست و آیا شرط صحیح نیست یا صداق میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است چهارم آنکه صداق چیزی نباشد که وجود او عدم لازم داشته باشد پس اگر صداق اینچنین چیزی باشد صحیح نیست مثل آنکه آقای غلام جهت آن غلام زنی نکاح کند که تمام او یا بعض او آزاد باشد و آن غلام را صداق او کند چه درین صورت صداق باطل میشود و مهر المثل میباید داد پنجم آنکه صداق مقداری باشد که زن بآن راضی باشد پس اگر مقداری باشد که زن بآن راضی نباشد صحیح نیست ششم آنکه ولی طفل او را بکمتر از مهر المثل صداق نکند یا جهت طفل صغیر خود زیاده از مهر المثل صداق نکند چه اگر بکمتر یا زیاده از مهر المثل صداق کند صحیح نیست و آیا درین صورت صداق باطل است یا نکاح میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلاف است و صحیح است که آقا کنیز خود را آزاد کند و آزادی آن کنیز مهر آن کنیز کند و آیا درین صورت ابتدا بآزادی وی می کند یا به نکاح میانهٔ مجتهدین خلاف است اقرب آن است که بهر کدام که ابتدا کند صحیح است چه هر دو بمنزلهٔ یک کلام است

ق: مسلمان شود ... صداق باطل می شود و صحت نکاح
... صحت ... است و بطلان
... شرط بطلان

فصل ششم در بیان آنکه بدخول کردن مهر مسمی واجب است بدانکه مهر مسمی بدخول کردن در قبل یا دبر
زن بعقد صحیح و شبهه واجب میشود و ممکن نیست که دخول بی مهر باشد الا در چهار موضع اول آنکه
شخصی کنیز خود را بغلام خود عقد کند و دخول کند چه درین صورت دخول بی مهر است لیکن سنت
است که آقا بغلام خود چیزی بدهد که بصورت مهر باشد و بعضی از مجتهدین چیزی دادن آقا
درین صورت واجب میدانند دوم آنکه زن کافره حربیه باشد و نفس خود را بشوهر کافر خود
واگذاشته باشد باعتقاد نکاح و دخول کرده باشد و بعد از آن هر دو مسلمان شوند چه درین صورت
مهری نیست سوم آنکه زن سفیهه دانسته بی اذن ولی شوهر کند و دخول واقع شود چه درین
صورت مهر ندارد چهارم آنکه زن آزادی غلام شخصی را دانسته بی اذن و بی رخصت
آقا شوهر کند و دخول واقع شود چه درین صورت مهر ندارد و واجب نیست بیکبار دخول
کردن مگر یک مهر الا در پنج موضع اول آنکه شخصی کنیزی دیگری را بشبهه دخول کند و در اثنای
دخول کردن آقای آن کنیز او را بفروشد و در تمام شدن دخول در ملک آقای دوم باشد
چه بعضی از مجتهدین گفته اند که دخول کننده دو مهر میدهد یکی بآقای اول و یکی
بآقای دوم دوم آنکه زن پسر را پدر بشبهه دخول کند چه بعضی از مجتهدین گفته که پدر دو مهر میدهد
یک مهر بزن جهت دخول با آن و یک مهر بپسر خود جهت فسخ نکاح میانه پسر و زن سوم آنکه
شخصی زنی را نکاح کند و پسر او دختر آن زن را آنگاه دختر را پدر وطی کند بشبهه و مادر را
پسر چه درین صورت هر کدام که پیشتر دخول کرده باشد مهر آن زنی را که بشبهه دخول کرده
میدهد و نصف مهر زن خود را و کسیکه بعد از او دخول کرده باشد نیز مهری و نصف
مهری میدهد و در نصف مهر رجوع می کند بر کسیکه پیشتر دخول کرده باشد پس آن کسیکه
پیشتر دخول کرده دو مهر میدهد چهارم آنکه دو زن را هرگاه در دو وقت عقد کرده باشد
و با زنی که آخر عقد کرده باشد دخول کنند آنگاه ظاهر شود که یکی مادر و دیگری
دختر بوده چه درین صورت آن زنی که دخول با او واقع شده بشبهه مهری گیرد
و آن زنی که پیشتر عقد او کرده اند نصف مهری گیرد و پس بسبب دخول کردن یک مهر
و نصف میدهد پنجم آنکه با زنی که از حیض دیدن مایوس شده هرگاه دخول کند و در اثنا

دخول کردن او را طلاق دهد چه درینصورت مهر مسمّی و مهر المثل بآن زن میدهد و اگر دو ثانی الحال
عقد کنند دو مهر مسمّی میدهند فصل نهم در بیان آنکه در چند موضع فسخ نکاح میشود بدانکه
در بیست و هشت موضع نکاح برطرف میشود اوّل آنکه طلاق دهند دوّم آنکه میانهٔ زن و شوهر
رنجش بهم رسد و زن چیزی دهد در عوض و این را خلع و مبارات گویند سیّوم آنکه ولی او در
حالت طفولیت او را بغیر مثل خود نکاح کرده باشد چه درینصورت بعد از بالغ شدن میتواند
فسخ کرد چهارم آنکه ولی طفل او را با دیوانه یا خنثی یا خصی نکاح کند چه بعد از بالغ شدن اختیار
فسخ دارد پنجم آنکه زن مسلمان شود پیش از دخول چه فسخ نکاح خود میتواند کرد و بعد از دخول
موقوف است بر انقضای عدت پس اگر عده منقضی شود و شوهر او مسلمان نشود فسخ میکنند ششم
آنکه زن جهود یا ترسا دین خود بغیر دین اسلام انتقال کند پیش از دخول چه نکاح او فسخ میشود اما بعد از
دخول موقوف است بانقضای عدت پس اگر عدت منقضی شود و مسلمان نشود فسخ میشود
و همچنین است حکم شخصی که مرتد شود و پدر او کافر باشد چه بعد از دخول و انقضای عدت
نکاح زوجه او باطل میشود و فسخ موقوف بر انقضای عدت است پس اگر در عدت آن شخص
رجوع باسلام کند فسخ نمیکنند و اگر کسیکه پدر او مسلمان باشد مرتد شود بعد از انقضای عدت
وفات نکاح زوجه او فسخ میشود هفتم آنکه زن و شوهر او در جنگ بگیرند یا آنکه شوهر صغیر گرفتار
شود یا شوهر بالغ را بنده کنند مثل آنکه کافر باشد گرفتار شود چه درینصورت فسخ نکاح زن
میشود هشتم آنکه آقای غلام کنیز میانهٔ ایشان جدائی اندازد بعد از آنکه نکاح کرده باشد یکی
نهم هر یک از زن و شوهر ادعای نکاح شود یا ادعای آنکه دیگری از طائفه مشخص باشد آنگاه
ظاهر شود که از آن طائفه نبوده باشد چه آن دیگر را درینصورت فسخ نکاح میرسد بقول
بعضی از مجتهدین دهم آنکه جده هر یک از زن و شوهر یکی از ایشان را شیر دهد بیکدیگر حرام
میشوند و نکاح ایشان فاسد میشود زیرا که شیرخورنده اگر پسر باشد عم زن خود میشود یا خال
و اگر دختر باشد عمه یا خاله یازدهم آنکه با مادر زن پیش از دخول کند نکاح دختر او باطل نمیشود
دوازدهم خریدن زن شوهر خود را چه درینصورت نکاح برطرف میشود سیزدهم فروختن
آقا کنیز یا غلام خود را چه موجب آن میشود که آقای دوم نپسندد در رضا به نکاح اول و فسخ

آن پیش از دخول و بعد از دخول خواه یکی از ایشان بنده باشد و خواه آزاد باشد و خواه مالک
واحد باشد و خواه متعدد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بنده را بمجرد فسخ نکاح زن آزاد او
نمی‌تواند کرد چهارم آنکه هر یک از مرد یا زن پیش از عقد دیوانه باشد خواه دیوانگی او دائمی
باشد و خواه دوری و خواه دخول کرده باشد و خواه نکرده باشد فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از
عقد دیوانگی حادث شود زن نکاح او را فسخ نمی‌تواند کرد اما مرد را اختیار فسخ هست پنجم
آنکه مرد خصی باشد یعنی خواجه‌سرا پیش از عقد چه زن فسخ نکاح میتواند کرد اما اگر بعد از عقد
حادث شود فسخ نمیتواند کرد و همچنین است حکم در کسیکه خصیه او را کوفته باشند یا بریده باشند
پیش از دخول و اگر بعد از دخول باشد در خصیه بریده مجتهدین را دو قول است و اگر بعضی بریده
باشد و بعضی باشد زن اختیار فسخ ندارد ششم آنکه مرد عنین باشد بحیثیتی که از دخول
کردن مطلقا عاجز باشد چه درین صورت زن بحاکم شرع حال خود عرض میکند و حاکم او را
یک سال مهلت میدهد پس اگر چنانچه درین یک سال دخول توانست کرد و الا بعد از آن زن
را فسخ نکاح میرسد و اگر این حال بعد از دخول کردن حادث شود زن را فسخ نمیرسد هفتم
هر یک از زن یا شوهر جذام داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین جذام را در
زن عیب میدانند و میگویند اگر مرد جذام داشته باشد فسخ نکاح او نمی‌تواند کرد هشتم
آنکه هر یک از زن و شوهر برص داشته باشد چه فسخ نکاح میتواند کرد و بعضی از مجتهدین برص
را در مرد عیب نمیدانند و عجب از بعضی مجتهدین که جذام را در مرد عیب میدانند و برص را
در عیوب مردان ذکر نکرده‌اند و حال آنکه دلیل ایشان در جذام حدیث صحیح نبوی است و در
برص نیز مذکور است نهم آنکه هر دو چشم زن کور باشد چه بقول بعضی از مجتهدین فسخ
نکاح او میتواند کرد دهم آنکه زن لنگ و زمین‌گیر باشد چه بقول بعضی از مجتهدین مرد فسخ
نکاح او میتواند کرد یازدهم آنکه زن قرن داشته باشد و قرن [illegible] است
[illegible] چیزیست مشابه استخوان که در فرج زن بهم میرسد که مانع دخول میشود [illegible]
مرد فسخ نکاح او میتواند کرد دوازدهم آنکه زن [illegible] داشته باشد و [illegible] چیزیست که در فرج
زن بهم میرسد مشابه گوشت که مانع دخول میشود یا آنچه [illegible] بقول بعضی از مجتهدین

مرد را فسخ نکاح آن زن میسر است و سوم آنکه زن رتق باشد و رتق بفتح رای بی‌نقطه و
سکون تای منقوطه بدو نقطه از فوق و دو نقطه و قاف بهم آمدن فرج است و روئیدن گوشت بنوعیکه
دخول کردن نتواند یا دشوار باشد چه بقول بعضی از مجتهدین مرد در این صورت فسخ نکاح زن میتواند کرد
بست و چهارم آنکه مخرج بول و حیض یا مخرج بول و غائط یکی بوده باشد چه با این حالت مرد فسخ نکاح
همچنین زن میتواند کرد بست و پنجم آنکه هر یک از زن و شوهر خنثی باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که فسخ نکاح میتوانند کرد بست و ششم هرگاه کنیزی آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه
در این صورت این کنیز اختیار فسخ نکاح خود دارد مگر در یک صورت که فسخ نمیتواند کرد و آن در وقتیست
که شخصی صد درهم داشته باشد و کنیزی داشته باشد که قیمت او صد درهم بوده باشد و عقد کرده باشد
او را بدیگری بصد درهم و در حال مرض او را آزاد کند چه در این صورت کنیز را فسخ نکاح نمیرسد
زیرا که اگر فسخ کند آزاد نمیشود بست و هفتم خواستن دختر برادر و دختر خواهر زن را بدون
اذن عمه و خاله هرکسی که عمه و خاله را نکاح کرده باشد چه در این صورت بقول بعضی از مجتهدین
عقد باطل است و بقول بعضی متزلزل است و موقوف بر اذن عمه و خاله و بقول بعضی
عمه و خاله فسخ نکاح خود میتوانند کرد بست و هشتم خواستن کنیز هرگاه زن آزادی داشته باشد
بی اذن زن آزاد چه در این صورت زن آزاد فسخ نکاح خود میتواند کرد تتمه خیار فسخ فوریست
پس اگر بعد از دانستن عیب فسخ نکند اختیار فسخ ندارد و در فسخ کردن نکاح بعیب اذن حاکم شرع
شرط نیست و ثبوت عیب در چیزهای که ظاهر باشند چون برص و جذام و جنون بدو گواه عادل
است و در چیزهای که ظاهر نباشند مثل عیبهای باطنی زنان بگواهی زنان و اقرار ایشان ثابت
می‌شود

فصل دهم در بیان آنکه در چند موضع مهر المثل لازم است بدان که در
بست و پنج موضع مهر المثل میگیرد با دخول اول آنکه ذکر مهر نکرده باشند در عقد چه در این
صورت مهر المثل میگیرد با دخول و اگر در این صورت آن زن را خواهند که طلاق دهند
پیش از دخول متعه می‌باید داد بآن و متعه آنست که اگر شوهر او مالدار باشد جامه اعلی
یا اسب اعلی یا ده مثقال طلا بدهند و اگر متوسط باشد جامه متوسط یا پنج مثقال طلا
و اگر مفلس باشد انگشتری طلا یا نقره چنانچه مذکور شد و اگر مفارقت بغیر طلاق واقع شود

ف — و بعضی میگویند که فسخ نمیتوانند کرد و این در صورتی است که خنثی مشکل باشد اما اگر ذکوریت یا انوثیت داشته باشد چه مشکل

چون فسخ و لعان انچه مذکور شد از متعه دادن است و بعضی از مجتهدین متعه دادن را در نصورت
نیز واجب میدانند و فرقی نیست در متعه گرفتن میانهٔ زن آزاد و کنیز دوم آنکه در عقد گفته
باشد که انچه یکی از زن و شوهر یا اجنبی بعد از عقد مشخص کنند مهر آن باشد انگاه آن کس بمیرد
پیش از آنکه مشخص سازد مهر او دخول کرده باشد چه در نصورت مهر المثل میگیرد آن زن سوم
آنکه صداق چیزی کرده باشد که مسلمان مالک آن نشود چون شراب و خوک هرگاه یکی از
زن و شوهر مسلمان باشد چه درین صورت مهر المثل میباید داد چهارم آنکه صداق چیزی
مجهول باشد چه در نصورت مهر المثل میگیرد پنجم آنکه صداق مشتمل بر عیب باشد چه دران
صورت مهر المثل باید داد و بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل آن چیزی بی عیب باید داد
ششم آنکه زن و شوهر در قدر مهر اختلاف کنند و هر دو سوگند بخورند چه درین صورت
مهر المثل زن میگیرد هفتم آنکه شخصی زیاده از چهار زن بادخول با ایشان مسلمان شود چه درین
صورت مهر المثل میدهد و بعضی از مجتهدین مهر مسمی را درین صورت واجب میدانند
هشتم آنکه صداق پیش از قبض تلف شود و مقدار آنرا ندانند چه در نصورت مهر المثل میباید
داد نهم آنکه صداق مغصوب باشد یا آنکه عالم باشند بغصب چه در نصورت مهر المثل باید
داد و اگر جاهل بغصب باشند مثل آنرا یا قیمت آنرا باید داد و بعضی از مجتهدین درین صورت
نیز مهر المثل گفته اند دهم آنکه در صداق شرط نامشروعی کرده باشند چه درین صورت نیز
مهر المثل باید داد یازدهم آنکه صداق چیزی کرده باشند که متضمن فساد نکاح باشد چون صداق
کردن آقای غلام جهت زنی شوهر او را که غلام او باشد چه درین صورت مهر المثل میدهد
دوازدهم آنکه ولی طفل کمتر از مهر المثل یا زیاده از آن صداق کند چه درین صورت
منصرف بمهر المثل میگردد سیزدهم آنکه عقد بر خلاف انچه زن گفته باشد واقع شده باشد
چه درین صورت مهر المثل باید داد بقول بعضی از مجتهدین چهاردهم آنکه سفیه بی اذن ولی
زیاده از مهر المثل صداق کند و دخول کرده باشد چه منصرف بمهر المثل میشود پانزدهم آنکه
هرگاه شخصی بدیگری گوید که تزویج کردم تو کنیز خود را بشرطیکه تزویج کنی بمن دختر خود را
و آن کنیز را صداق کند چه درین صورت مهر المثل میدهد شانزدهم آنکه بشبهه با زنی

دخول کرده باشد چه در این صورت مهر المثل میدهد هفدهم آنکه هرگاه کنیزی که پیش شخصی گرو کرده
باشد آنکس دخول کند با آن بگمان آنکه جائز است مهر المثل باید داد بدخول کردن هیجدهم هرگاه کنیز کسی را
بی رخصت آقا کسی دخول کند مهر المثل باید داد نوزدهم هرگاه کنیزی را به بیع فاسد خریده
باشند و دخول کنند مهر المثل باید داد بستم هرگاه زنی را باکراه دخول کنند مهر المثل او باید داد
بیست و یکم هرگاه زن بزرگ مدخول شخصی زن کوچک او را شیر دهد مهر المثل زن کوچک را میدهد
هرگاه دانسته شیر داده باشد بیست و دوم هرگاه دو عادل گواهی دهند که فلان مرد زن خود را
طلاق داده و آن زن بشوهر دیگر رود و بعد از دخول کذب گواهان ظاهر شود مهر المثل میدهد
بآن زن و رجوع میکند به گواهان و همچنین است حکم در صورتی که گواهان گواهی دهند که میانه
زن و شوهر او رضاع واقع شده و آن زن بر آن شوهر حرام است و حاکم شرع میانه ایشان
تفریق کند و آن زن شوهر کند آنگاه ظاهر شود که گواهان دروغ گفته اند چه درین صورت
شوهر دوم مهر المثل میدهد و زن همان زن شوهر اول است بیست و سوم هرگاه دو کس
دعوی کنند شوهر بودن یک زن را و زن تصدیق یکی از ایشان کند زن می باید که قسم بخورد
بجهت ساقط شدن دعوی آن شخص دیگر پس اگر آن زن قسم بخورد و آن شخص قسم بخورد
مهر المثل باید داد بیست و چهارم هرگاه دعوی کند شخصی بر زنی بعد از آنکه آن زن بشوهر
رفته باشد که من در عده رجوع کرده ام و زن تصدیق او کند قول زن را قبول نمی کنند و
غرامت مهر المثل میکشد بیست و پنجم آنکه زن دعوی نماید که مهر من مقدار معینی است و شوهر
گوید که من نمیدانم زیرا که وکیل من عقد کرده و وکیل مرده باشد یا آنکه شوهر گوید که مرا فراموش
شده و شوهر سوگند بخورد و مهر المثل میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و معتبر در مهر المثل حال
زن است بجهت شرف و جمال بشرطیکه از پنجاه مثقال طلا زیاده نباشد که اگر زیاده باشد پنجاه
مثقال طلا را باید داد فصل یازدهم در بیان آنکه در چند موضع مهر نیست بدانکه در چهارده
موضع زن مهر نمیگیرد اول مرتد شدن زن پیش از دخول چه او مهر ندارد دوم مسلمان شدن
کافری که زیاده از چهار زن مدخوله داشته باشد چه زیاده از چهار زن مهر
ندارد و همچنین مهر ندارد اگر زن مسلمان شود پیش از دخول سوم مردن یکی از زن

وشوهر پیش از دخول در حالتی که ذکر مهر در عقد نکرده باشد چه درینصورت زن مهر ندارد و چهارم
شیر خوردن زن کوچک شخصی از زن بزرگ مدخول او بی آنکه زن بزرگ عالم باشد مثل آنکه
در خواب باشد یا بیهوش باشد چه درین صورت زن کوچک مهر ندارد و پنجم شوهر کردن زن
آزادی غلام شخصی را بی اذن آقای او و دانسته چه درینصورت مهر ندارد و ششم شوهر کردن
کنیزی آزادی را بی رخصت آقا و دانسته چه درینصورت مهر ندارد و هفتم فسخ کردن شوهر
نکاح را بسبب یکی از عیب هایی که مذکور شد که موجب فسخ نکاح است چه با وجود عیب و فسخ
نکاح پیش از دخول زن مهر ندارد و هشتم فسخ کردن شوهر نکاح را بسبب حرام موبد بودن آن
زن بر مرد چه درینصورت پیش از دخول مهر ندارد و بعد از دخول نیز اگر آن زن عالم بوده مهر ندارد
و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت مهر المثل دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که
اگر چیزی گرفته همان چیز گرفته مهر او است و دیگر چیزی دادن لازم نیست و نهم فسخ کردن
شوهر نکاح زنی را که با دعای آزاد بودن آن زن نکاح کرده باشد و بعد از ان ظاهر شود
که کنیز است چه درین صورت با فسخ کردن پیش از دخول زن مهر ندارد و اگر چه شوهر او
بنده باشد و دهم فسخ کردن زن نکاح مردی که با دعای آزاد بودن آن مرد را نکاح کرده باشد
آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که بنده بود چه با فسخ کردن درینصورت مهر ندارد و یازدهم
فسخ کردن مرد نکاح زنی را که با دعای آنکه دختر زنی بوده که او را مهر کرده اند نکاح کرده باشد
آنگاه پیش از دخول ظاهر شود که دختر کنیز است چه با فسخ کردن مهر ندارد و دوازدهم فسخ
کردن کنیزیکه پیش از دخول آزاد شود و شوهر او غلام باشد چه درینصورت با فسخ مهر ندارد
سیزدهم فسخ کردن زن آزاد پیش از دخول نکاح خود را بواسطه خواستن کنیزی بی اذن او
چه درین صورت با فسخ مهر ندارد و چهاردهم فسخ کردن عمه و خاله پیش از دخول نکاح خود
را جهت خواستن دختر برادر و دختر خواهر ایشان بی رخصت ایشان چه درینصورت
پیش از دخول با فسخ مهر ندارد **فصل دوازدهم** در بیان آنکه در چند موضع
نصف مهر لازم است بدانکه در نه موضع زن نصف مهر میگیرد اول طلاق دادن
زن پیش از دخول و اگر چه متعه باشد و مدت را بآن زن بخشد نصف آنچه با او قرار داده بدهد

واگر زنی مهر خود را صلح کرده باشد بر چیزی آنگاه پیش از دخول آنرا طلاق دهد نصف مهر مسمی را
از شوهر زن میگیرد نه نصف آن چیزی را که بآن صلح کرده است دوم فسخ کردن نکاح زن
بیکی از چیزها اینکه در زنان عیب است پیش از دخول موجب نصف مهر است سوم عنین
بودن شوهر پیش از عقد چه زن در اینصورت نصف مهر میگیرد و بعضی از مجتهدین در اینصورت تمام
مهر را واجب میدانند چهارم مسلمان شدن زن پیش از شوهر و پیش از دخول چه در اینصورت
نصف مهر میگیرد پنجم خصی بودن شوهر پیش از عقد کردن چه بقول بعضی از مجتهدین زن
نصف مهر میگیرد ششم مرتد شدن شوهر در این صورت پیش از دخول زن نصف مهر میگیرد
و بعضی از مجتهدین تمام مهر نیز گفته اند هفتم خریدن زن شوهر خود را پیش از دخول چه بقول بعضی
از مجتهدین و بعضی گفته اند که درین صورت مهر ندارد هشتم طلاق دادن با تفخیذ یعنی در میان
ران زن منی ریختن چه با این عمل زن نصف مهر میگیرد و بعد از طلاق و اگر بسبب این عمل منی
بفرج زن رود و حامله شود آیا نصف مهر میگیرد درین مسئله خلاف است اقرب آنست که
نصف مهر میگیرد نهم شیر دادن زن بزرگ زن کوچک را دانسته چه درین صورت زن بزرگ
نصف مهر زن کوچک را میدهد و بعضی از مجتهدین درین صورت کل مهر ثابت داشته اند

فصل سیزدهم در بیان اختلاف میانه زن و شوهر بدانکه اگر اختلاف کنند زن و شوهر
در عنین بودن باینکه زن ادعای آن کند که شوهر او عنین است و شوهر منکر باشد و گواه
عادل نباشد قول قول شوهر است با قسم و در سه موضع نیز اگر زن دعوی کند که
شوهر او عنین است قبول نمیکنند اوّل آنکه شوهر او طفل باشد دوّم آنکه دیوانه باشد چه
احتمال دارد بعد از آنکه دیوانگی او برطرف شود و دعوی کند که دخول کرده بود سوم آنکه زن
کنیز باشد بر قول جماعتی از مجتهدین که شرط کرده اند در صحیح بودن نکاح کنیز ترسیدن از زنا را
زیرا که اگر قول کنیز درین صورت مسموع باشد لازم می آید که نکاح او باطل شود و اگر اختلاف
شود میانه زن و شوهر در اصل مهر و شوهر منکر باشد قول قول اوست با قسم
هرگاه گواه نباشد پیش از دخول و بعد از دخول نیز همین حکم دارد بر قول مشهور و اگر
اختلاف کنند در وصف مهر یا جنس او و گواه نباشد قول قول شوهر است با قسم خواه

باتفاق

پیش از دخول باشد وخواه بعد از دخول خواه موافق مهر المثل باشد وخواه نباشد وهرگاه هر یک
از زن وشوهر گواهان بر مدعای خود داشته باشد گواهان زن مقدم ست واگر شوهر دعوی کند که مهر را
بزن داده وزن منکر باشد قول قول زن ست با قسم خواه پیش از دخول باشد وخواه بعد از دخول
ودر بعضی احادیث وارد شده که با دخول قول قول شوهر ست با قسم واگر اختلاف کنند در آنکه آنچه
زن گرفته مهر او بوده وزن دعوی هبه کند قول قول شوهر ست با قسم واگر میانه ورثه زن و
شوهر اختلاف شود همین حکم دارد واگر زن دعوی دخول کند وشوهر منکر دخول باشد پس اگر
زن بکر باشد وشوهر گواهان عادل بر عدم دخول داشته باشد دعوی زن باطل می شود
واگر گواهان عادل نداشته باشد مجتهدین را درین مسئله دو قول ست واگر زن دعوی
کند که شوهر او را در دو وقت عقد کرده و دو مهر لازم ست او را وشوهر دعوی کند که دو
مرتبه یک عقد کردم ویک مهر لازم ست پس قول قول زن ست با قسم واگر اختلاف
کنند در نزدیک شدن مرض افضا وزن منکر نزدیک شدن باشد قول قول زن ست
خاتمه در بیان آنچه تعلق بنکاح دارد ودران شش فصل ست فصل اول در بیان شب خوابیدن
پیش زن بدانکه در خوابیدن شب پیش زنان اختلاف ست میانه مجتهدین که آیا واجبست یا نه
بعضی از مجتهدین گفته اند که واجب نیست مگر آنکه ابتدا بقسمت کند میانه ایشان وبعضی از مجتهدین
گفته اند که اگر یک زن داشته باشد قسمت واجب نیست ومشهور آنست که واجبست پس اگر مرد
یک زن دائمی داشته باشد بر او لازم ست که در هر چهار شب یک شب پیش او بخوابد واگر دو
زن داشته باشد دو شب پیش ایشان بخوابد و دو شب دیگر هر جا که خواهد بخوابد واگر سه زن
داشته باشد سه شب پیش ایشان بخوابد ویک شب هر جا که خواهد بخوابد واگر چهار زن داشته
باشد وهمه زن دائمی باشند واجبست که هر شب پیش یک زن بخوابد وبنا ضرورتی بنا شب بی رضا
زنیکه نوبت اوست جای دیگر بخوابد که حرام ست ودر روز پیش زنان بودن لازم نیست
ودر بعضی احادیث وارد شده که شب پیش هر زنی که بخوابد صباح با او چاشت کند ومحدثین
حمل کرده اند این حدیث را بر اینکه سنت است با آن زن چاشت کردن ودر شب
خوابیدن میان زنان ابتدا بهر زنی که خواهد کند که نام او بقرعه بیرون آید وآیا زیاده از یک شب

قسمت کردن میانهٔ زنان بدون رضای ایشان جائزست مثل آنکه قرار دهد که پیش هر یک
سه شب بخوابد میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست اما کمتر از یک شب قسمت کردن جائز نیست
و فرقی نیست درین شب خوابیدن در شوهر میانهٔ بنده و آزاد و خصی و عنین و غیر اینها و در
زن میانهٔ بیمار و حائض و نفسا و احرام بسته و غیر اینها زیرا که شب خوابیدن جهت انس است
و غرض دخول کردن نیست و متعه و کنیز که عقد نکرده باشد و زن کوچک و دیوانه که تمام وقت دیوانه
باشد و زنیکه سرکشی از شوهر کرده باشد و از اطاعت او بیرون رفته باشد در قسمت شب خوابیدن
با زنان دیگر شریک نیستند و تفاوتی نیست در شب خوابیدن میانهٔ زنان آزاد الا در خوابیدن
دختر بکر در وقت آوردن او بخانهٔ شوهر هفت شب پیش او خوابیدن شوهر لازمست و اگر بکر
نباشد سه شب پیش او باید خوابید چنانچه مذکور شد اما میانهٔ کنیز و زن آزاد در خوابیدن شب
پیش ایشان تفاوت هست چه کنیز نصف زن آزاد ازین قسمت می برد پس اگر کسی یک زن
آزاد و کنیزی داشته باشد دو شب پیش زن آزاد بخوابد و یک شب پیش کنیز و پنج شب دیگر هر جا که
خواهد بخوابد و اگر شوهر بسفر رود شب خوابیدن پیش زنان ساقط میشود و آیا قضا
شب خوابیدن نسبت بزنیکه در سفر واجب چون حج واجب باشد یا غیر واجب چون حج
سنت برضای شوهر به شوهر واجبست میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و زنیکه شب نوبت
خوابیدن پیش او باشد نمیتواند که شب خود را بدیگری ببخشد مگر برضای شوهر و اگر ببخشد رجوع
میتواند کرد و در آن پیش از تمام شدن آن شب و جائز نیست که عوض شب خوابیدن چیزی بگیرد
پس اگر چیزی گرفته باشد رد کند و در شبی که نوبت خوابیدن زنی باشد زن دیگر را نمیتواند
دید مگر بواسطهٔ عیادت زن بیمار اما اگر تمام شب آنجا باشد جهت زن صاحب نوبت قضا
کند و واجب در شب خوابیدن آنست که نزدیک زن بخوابد اما دخول کردن لازم نیست
مگر در چهار ماه یک نوبت و اگر در شب خوابیدن پیش زنان ظلم کند واجب است که قضا
کند جهت ایشان بمقدار آنچه پیش ایشان نخوابیده باشد و مخیر است شوهر در خوابیدن
شب پیش زنان که بخانهٔ ایشان رود یا ایشان را بخانهٔ خود طلبد و کسیکه شب نتواند خوابید
پیش زنان چون پاسبانان روز بجای شب اوست فصل دوم در بیان نحشی که میان

شوهر و زن بهم رسد بدانکه اگر در میان زن و شوهر کدورت بهم رسد چنانچه اگر زن از اطاعت شوهر بیرون
رفته باشد باینکه هرگاه شوهر را ببیند روی در هم کشد یا عادت خود را نسبت با و تغییر دهد می باید که شوهر
نصیحت کند او را و اگر نصیحت کردن فایده ندهد در شب خوابیدن پشت خود را بجانب او کند و
اگر نیز فایده نکند کناره کند از و در جامه خواب دیگر بخوابد و اگر او نیز فایده نکند بزند او را بنحوی که بعد
از آن میانه ایشان اصلاح توان کرد و می باید که زدن چنان نباشد که عضوی از اعضای او را
مجروح سازد چه اگر جراحت کند اعضای او را و بسبب زدن تلف شود ضامن است و اگر سرکشی از
جانب شوهر باشد باینکه منع کند بعضی از حقوق زن را حاکم شرع با امتناع شوهر از دادن آن حقوق
جبر میکند شوهر را بر دادن حقوق و اگر شوهر بی گناه زن را بزند حاکم شرع او را منع کند و
اگر زن در صورت بخشش مهر داده و بعضی حقوق خود را بشوهر بخشد که شوهر با و میل پیدا کند
حلال است شوهر را قبول کردن و اگر سرکشی از هر دو جانب باشد و ترسند که میانه ایشان
بجدائی رسد حاکم شرع یک کس از خویشان شوهر و یک کس را از خویشان زن امر کند که
میانه ایشان اصلاح کنند پس اگر هر دو با صلاح متفق شوند صحیح است آنچه حکم کنند و اگر
متفق شوند به جدائی میانه زن و شوهر صحیح نیست مگر باذن شوهر در طلاق دادن و اذن
زن در بخشیدن صداق و بعضی از حقوق او در عوض طلاق اگر خلع باشد فصل سوم در
بیان لاحق گردانیدن اولاد به پدر بدانکه هرگاه از دخول کردن بزن شش ماه یا بیشتر بگذرد
و فرزندی که حاصل شود از آن شوهر است بشرطیکه از انقضای مدت آبستنی نگذرد و میانه
مجتهدین در انقضای مدت آبستنی خلافست بعضی از ایشان گفته اند که نه ماه است و بعضی
از ایشان ده ماه گفته اند و بعضی یکسال و یکماه گفته اند و اگر کمتر از شش ماه طفل [illegible]
ممکن باشد لاحق گردانیدن او به پدر ملحق به پدر باید گردانید [illegible] و آنکه زن فاحشه باشد
شوهر نمی تواند گفت که فرزندی که از و حاصل شده باشد فرزند او نیست و فرزندی [illegible]
فرزند بر طرف نمی شود اگر زن دائمی باشد مگر آنکه میانه زن و شوهر لعان واقع شود چنانچه
زود باشد که کیفیت لعان مذکور شود اما اگر آن زن متعه باشد یا کنیز بمجرد گفتن شوهر
فرزندی آن فرزند بر طرف می شود و محتاج بلعان کردن نیست [illegible] جایز نیست

نفی کردن فرزند بمجرد آنکه منی را در وقت انزال در غیر فرج زن بریزد چه ممکن است که منی او بی شعور او
ریخته باشد **فصل چهارم** دربیان احکام ولادت فرزند بدانکه سی امر بولادت فرزند تعلق دارد
دو امر واجب است و دوازده امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب اول مدد دادن زنان
یا شوهر در وقت زائیدن و اگر زنان متعذر باشند مردان محرم مدد کنند و اگر وجود مردان محرم نیز
متعذر باشد غیر ایشان از خویشان مدد کنند دوم ختنه کردن فرزند بعد از بالغ شدن او و اما
سنت دوازده امر سنت اول غسل مولود در وقت ولادت فرزند دوم اذان در گوش راست او گفتن
و اقامت در گوش چپ او چه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقول است که گناهی بعد از ان
بطفل نمیرسد و از برص و مرض ام الصبیان محفوظ است و شیطان برا او دست ندارد سوم خاک کربلا
بکام طفل مالیدن و اگر خاک کربلا نباشد از آب دجله فرات بکام او مالیدن و اگر آن نیز نباشد آب شیرین
بکام او مالیدن و اگر آب شیرین نیز نباشد خرما یا عسل در آب ریختن تا شیرین شود و همچنین سنت است
که خرما بخایند و بکام طفل مالند چهارم تراشیدن موی سر طفل در روز هفتم از ولادت پنجم تصدق
کردن برای موی سر او طلا یا نقره ششم نام گذاشتن بران طفل روز هفتم و بهترین نامها آنست

[illegible]

که در وی بندگی خدای تعالی باشد چون عبدالله اگر پسر باشد و بعد از آن بهتر است که محمد یا احمد یا علی
یا حسن یا حسین یا جعفر یا طالب نام طفل کنند و اگر دختر باشد فاطمه نام کنند چه در حدیث آمده که
مفلسی بخانه آنکس داخل نمیشود که در وی نام محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبدالله
و فاطمه باشد هفتم کنیت و لقب بر طفل گذاشتن هشتم ختنه کردن طفل در روز هفتم ولادت نهم سوراخ
کردن گوش راست طفل در پایین و سوراخ کردن گوش چپ او در بالا دهم عقیقه کردن جهت
طفل در روز هفتم یعنی گوسفند یا شتر کشتن و قیمت آن مجزی نیست و اگر طفل پیش از پیشین روز
هفتم یعنی از روز ولادت بمیرد عقیقه ساقط میشود یازدهم آنکه گوسفند و شتر که عقیقه میشود مثل
شکل طفل باشد یعنی اگر فرزند پسر باشد گوسفند و شتر نر کشند و اگر دختر باشد ماده دوازدهم آنکه در آن
گوسفند صفتهای که در گوسفند قربانی شرط است باشد یعنی شاخ اندرون شکسته و کور و لنگ و لاغر
نباشد سیزدهم آنکه چهار یک آن گوسفند و شتر بزنی دهند که طفل را از او زاییده باشد و اگر آن زن
نباشد بمادر طفل دهند که تصدق کند چهاردهم آنکه آن گوشت را اطعام کنند و بدرویشان
دهند و اقل این ده درویش اطعام دادن است پانزدهم آنکه عقیقه کردن و موی سر تراشیدن
در یک مکان واقع شود و عقیقه بعد از تراشیدن موی سر باشد شانزدهم آنکه در وقت
گوسفند این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِیقَةٌ عَنْ فُلَانٍ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ
بنام خدا و بنام خدا خداوندا این عقیقه ایست از فلان گوشتش بگوشتش
وَدَمُهَا بِدَمِهِ وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ وِقَاءً لِآلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
و خون آن بخون او و استخوان آن باستخوان او خداوندا بگردان آنرا حفاظت برای آل محمد صلی الله علیه و آله
و در روایتی دیگر از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام وارد شده که در وقت ذبح
و نحر بگوید یَا قَوْمِ اِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آنچه شریک میسازید بدرستیکه من گردانیدم روی خود را بسوی خدائیکه آفرید آسمانها را و زمین را
حَنِیفًا مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ اِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ
درحالیکه مایلم بحق و گردن نهنده و نیستم من از مشرکان بدرستیکه نماز من و قربانی من و زندگانی من و مردن من برای پروردگار عالمیان است
لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذٰلِکَ اُمِرْتُ وَاَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ اَللّٰهُمَّ مِنْکَ وَلَکَ بِسْمِ اللهِ وَاللهُ اَکْبَرُ
نیست شریکی او را و باین مامور شدم و هستم من از گردن نهندگان خداوندا از تست و برای تست بنام خدا و خدا بزرگتر است

آنگاه گوسفند و شتر را ذبح کنند هفتم آنکه اعضای گوسفند و شتر را از هم جدا کنند چه شکستن
استخوان آنها مکروه است هشتم عقیقه کردن طفل بعد از بالغ شدن او اگر چنانچه پدر بجهت
او عقیقه نکرده باشد نهم مبارکباد گفتن کسی را که فرزندی بهم رسد دهم خوردن زن حامله به
را چه در حدیث آمده که هر زن حامله که به بخورد طفل او خوبروی و خوش طبع باشد سنت دیگر
خرما خوردن زن حامله در وقت دیدن خون نفاس چه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است
که فرزند او در آن حالت از حمل شود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر رطب بخورد فرزند او حلیم
شود سنت دوم پیچیدن طفل بخرقه سفید و اما آن شش امر مکروه اول کنیت کردن ابو القاسم طفلی را
که نام او محمد باشد و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند دوم نام طفل حکیم یا خالد یا حارث یا ضرار یا حکم یا
مالک کردن سوم کنیت طفل ابو الحکم یا ابو المالک یا ابو العیسی کردن چهارم پاره موی سر طفل را
تراشیدن و پاره گذاشتن پنجم از گوشت عقیقه پدر و مادر و جماعتی که عیال ایشان باشند خوردن
ششم استخوان گوسفند و شتر عقیقه را شکستن بلکه اعضای آنها را جدا باید کرد فصل پنجم در بیان
شیر دادن طفل و محافظت کردن او و دایه گرفتن جهت او بدانکه چهارده امر در شیر دادن طفل

۱۵ یعنی در وقت ذبح کردن و پاک نمودن استخوان او را نباید شکست ۱۲ منه

[illegible]

[illegible]

در محافظت کردن ولد و دایه‌ها تعلق دارد دو امر واجب است و شش امر سنت و شش امر مکروه اما دو امر واجب
اول آنکه مادر اول شیری که از پستان او بعد از زائیدن طفل بیرون می‌آید بخورد طفل دهد چه اگر آن
طفل آن شیر را نخورد زنده نمی‌ماند دوم اجرت آن شیر بر پدر از مال خود واجب است که بمادر
دهد اما اجرت آن شیر دادن در مدت دو سال از مال طفل باید و اگر طفل مال نداشته باشد بر پدر
واجب است و اما شش امر سنت اول آنکه شیر دهنده مادر باشد چه بهترین شیرها شیر مادر است
و اگر مادر در شیر دادن اجرت خواهد لازم است بر پدر که بدهد مگر آنکه زن بیگانه بی اجرت شیر دهد چه درین صورت
بمادر دادن لازم نیست و اگر مادر نیز اجرت بطلبد او اولی از بیگانه است و اگر مادر زیاده از اجرت
زن بیگانه خواهد لازم نیست و اگر پدر دعوی نماید که زن بیگانه هست که بی اجرت شیر دهد و مادر
منکر باشد قول قول پدر است با قسم دوم آنکه دو سال تمام شیر دهند چه کمتر از دو سال بیست و
سه ماه جائز است اما ظلم است بر طفل و زیاده از دو سال جائز است اما زیادتی اجرت
ندارد سوم آنکه شیر دهنده عاقله باشد چهارم آنکه مسلمان باشد پنجم آنکه عفیفه باشد ششم آنکه
خوش شکل باشد و اما شش امر مکروه اول آنکه زن شیر دهنده کافره باشد اما اگر مضطر شوند
زن جهودیه بتوانند شیر دادن اما او را منع باید کرد از خوردن شراب و گوشت خوک دوم
آنکه شیر دهنده زن جهودیه باشد با قدرت بر غیر او و کراهت در زن مجوسیه سخت تر است
سوم دادن طفل بزن جهودیه که بخانه خود برد و شیر بدهد چهارم آنکه شیر دهنده ولد الزنا باشد
پنجم آنکه شیر دهنده از زنا بهم رسیده باشد و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر کنیزی
زنا کرده باشد و حامله شده باشد و شیر دهد اگر آقای او حلال کند شیر او حلال می‌شود ششم
آنکه زن شیر دهنده زن مسلمان بدخلق و احمق باشد و بمحافظت کردن طفل در دو سال که
شیر میخورد مادر اولی است از پدر اگرچه طفل پسر باشد و بعد از دو سال تا بالغ شدن طفل بمحافظت
پسر پدر اولی است از مادر و اگر شیرخورنده دختر باشد تا هفت سال مادر بمحافظت او اولی
است از پدر و بعضی از مجتهدین تا نه سال گفته‌اند و بعضی از ایشان گفته‌اند که تا مادر
شوهر نکرده اولی است از پدر و قول اول اقوی است و اگر دختر پدر نداشته باشد
تا وقت بالغ شدن مادر بمحافظت او اولی است از دیگری و بعد از بالغ شدن اختیار خود

دارد و اما سنت است که دختر تا شوهر نکند از مادر جدا نشود و اگر یکی از پدر و مادر طفل بمیرد محافظت
او تا بلوغ بدیگری متعلق است و هرگاه هیچ یک از ایشان نباشد محافظت ایشان بقول بعضی از
مجتهدین بجد تعلق دارد و اگر جد نیز موجود نباشد محافظت تعلق بخویشان دارد و بعضی از مجتهدین
محافظت غیر پدر و مادر را منع کرده اند و در هشت موضع محافظت مادر ساقط میشود و تعلق
بپدر میشود اول آنکه مادر کافره باشد و پدر مسلمان دوم آنکه مادر بنده باشد و پدر آزاد سوم
آنکه مادر مامونه نباشد و پدر مامون باشد یعنی علم و تقوی پدر زیاده باشد چهارم آنکه مادر
از محافظت امتناع نماید حاکم شرع حکم بجبر میکند پدر را بر محافظت طفل پنجم آنکه مادر شوهر کند
ششم آنکه پدر خواهد سفر کند چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که محافظت مادر ساقط
میشود و پدر پسر را همراه می برد هفتم آنکه مادر خواهد هم برساند چه بعضی از مجتهدین گفته اند که پدر
در این صورت اولی است از مادر هشتم آنکه مادر دیوانه باشد فصل ششم در بیان نفقه و کسوت
دادن بدانکه سه چیز سبب واجب شدن نفقه و کسوت دادن میشود اول خویشی چه نفقه پدر
و مادر هر چند بالا روند و نفقه فرزندان هر چند پائین روند واجب است هرگاه قادر بر نفقه
و کسوت نباشند و آزاد باشند و سوای پدر و مادر را چون برادر و خواهر و فرزندان ایشان
و عم و خال و عمه و خاله نفقه دادن واجب نیست بلکه سنت موکده است و بعضی از مجتهدین نفقه
آنها را نیز واجب میدانند و شرط نیست که پدر و مادر مسلمان و عادل باشند پس اگر کافر و
فاسق نیز باشند نفقه ایشان با آنکه مفلس باشند واجب است و نفقه پدر و مادر وقتی واجب
است که زیاده از قوت یک روز و یک شب جهت خود و عیال خود داشته باشد و اگر از
دادن نفقه با قدرت بر آن امتناع نماید حاکم شرع جبر میکند او را بر نفقه دادن و آن مقدار
نفقه با ایشان باید داد که ایشان را کافی باشد و جامه که ایشان را بپوشد و خانه که در آن ساکن
باشند لازم است که با ایشان دهد اما نکاح کردن جهت ایشان با احتیاج لازم نیست بلکه سنت
است و نفقه ایشان لازم نیست و خدمتگار جهت ایشان بهم رسانیدن با احتیاج و نفقه
خدمتگار ایشان لازم نیست و اگر نفقه خویشان را مدتی نداده باشد قضای آن
واجب نیست اما اگر ایشان را حاکم شرع اذن داده باشد که قرض کنند جهت آنکه خویش ایشان
را

غائب باشد دادن آن قرض واجب است و هرگاه پدر موجود نباشد یا موجود باشد و مفلس
باشد نفقهٔ فرزند بر جد لازم است و هر چند بالا رود و اگر جد نیز موجود نباشد یا مفلس باشد
بر اجداد مادری واجب است که بالسویه نفقه دهند و هر خویش که نزدیکتر باشد مقدم است در
نفقه از آن خویشی که دورتر باشد و پدر و مادر و فرزندان در نفقه گرفتن برابرند سبب ششم زن دادن
چه نفقهٔ زن بر شوهر واجب میشود بچهار شرط اول آنکه زن دائمی باشد چه نفقهٔ زن متعه واجب نیست
و نفقهٔ زنی را که طلاق رجعی داده باشند و هنوز از عده بیرون نرفته باشد لازم است آیا
در عدهٔ وفات نفقهٔ زن واجب است مجتهدین را درین مسئله دو قول است دوم آنکه زن
قدرت کامل بدهد شوهر خود را بر دخول کردن پس اگر تمکین کامل نکند بعد دخول نفقهٔ او واجب
نیست و همچنین نفقهٔ زن سرکش واجب نیست سوم آنکه زن بالغ باشد چه نفقهٔ زن غیر بالغ
لازم نیست و بعضی از مجتهدین نفقهٔ غیر بالغ را نیز واجب میدانند چهارم آنکه زن مرتد نباشد
چه نفقهٔ مرتده ساقط است و اگر حامله باشد بقول بعضی از مجتهدین که نفقه را بجهت حمل
لازم میدانند و هرگاه این چهار شرط بهم رسد هشت چیز بر شوهر واجب است اول آنکه شکم او را
از نان سیر کند دوم آنکه نان خورش باو بدهد و اگر مدتی نان و نان خورش بزن ندهد قضای
آن لازم است و اگر بعضی از مدت با شوهر چیزی بخورد قضای آن مدت لازم نیست و
نمی تواند شوهر تکلیف کند زن را که با من چیزی بخور و هر صباح زن نفقهٔ خود را میتواند
طلبید و صبر کردن تا شب لازم نیست پس اگر در اثنای روز طلاق دهد او را طلاق بائن
نفقهٔ آن روز را باز نمیگیرد اما اگر در اثنای روز سرکشی کند آیا در بعضی نفقه رجوع می کند
یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلاف است و زن زیاده از یک روز نفقه نمی تواند طلبید
و اگر شوهر مفلس باشد مهلت دهند او را تا خدای تعالی وسعتی باو دهد و زن بجهت عسرت
فسخ نکاح خود نمی تواند کرد و بعد از آنکه شوهر مالدار شود نفقهٔ سابق را میتواند از او بگیرد بلکه
در ایام مفلسی بقدر استطاعت از او گرفته باشد سوم آنکه جامه باو دهد که او را بپوشاند
و آن پیراهنی و زیر جامه و مقنعه است و اگر از اهل تجمل و اشراف باشد چادر بجهت غیر
خانهٔ او لازم است مانند چادر و برقعه و در زمستان زیادتی جامه بجهت دفع سرما لازم است

واگر در شهری باشد که زنان را متعارف باشد که پوستین بپوشند جهت ایشان پوستین لازم
است واگر در جامه دادن مدتی تقصیر کند قضای آن مدت بر شوهر لازم است و در جنس نان
و نان خورش و جامه رجوع بزنانیکه مثل آن زن باشند در آن شهر میکنند چهارم خدمتگار جهت
آن زن اگر از اهل خدمتگار باشد و لازم نیست که جهت او کنیزی بخرد بلکه باجرت خدمتگار جایز
است و زیاده از یک خدمتگار دادن لازم نیست اگرچه آن زن از اهل زیاده از یک خدمتگار
باشد و نفقهٔ خدمتگار زن بر شوهر لازم است واگر زن خدمتگاری داشته باشد و شوهر احتیاط آن
باشد خوب است والا شوهر او را میتواند بیرون کردن و دیگری را بجای او آوردن واگر آن زن
بشوهر گوید که اجرت خدمتگار را بمن ده و من خدمت خود میکنم اجرت بر شوهر لازم نیست
واگر آن زن زیاده از یک خدمتگار داشته باشد شوهر منع زیاده از یک خدمتگار میتواند کرد
و منع میتواند کرد شوهر مادر و پدر آن زن را از داخل شدن باو و آیا منع میتواند کرد او را از
خوردن چیزهای بدبو درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقرب آنست که او را منع می رسد
و همچنین منع میرسد او را از خوردن چیزهائیکه بسبب بیماری آن شود و از زهر خوردن منع میتواند
کرد او را پنجم خانه که زن در آنجا ساکن گردد و غیر شوهر بآن تردد نکند ششم فرشی که بالای آن
نشیند در روز و لحاف و بالش جهت خواب و لحاف و بالش جهت خدمتگار آن لازم است
هفتم ظرفی که زن طبخ کند در و ظرفی که در آن طعام بخورد و کوزه که در و آب بیاشامد
و کافی است که از چوب یا گل باشد هشتم آلتهائیکه بآن بدن را از کثافت پاک کند چون
شانه و روغن و صابون اما سرمه و بوی خوش و حمام لازم نیست مگر آنکه سرما باشد چه
درینصورت اجرت حمام لازم است و اجرت فصد و حجامت کننده و دوا جهت بیماری
او بر شوهر لازم نیست سبب سوم مالک بودن چه نفقهٔ بنده و علف حیوانات تا آنکه علف
کرم ابریشم و زنبور عسل بر مالک واجب است واگر بنده کسب داشته باشد جائز است که آقا
نفقهٔ او را از کسب او بدهد اگر کسب او وفا بنفقهٔ او کند و اگر نکند تتمهٔ آنرا لازم است که آقا
بدهد و در نفقهٔ بنده رجوع میکنند به بندگان مثل آن آقا که در آن شهر اند و هرگاه آقا مفلس باشد
یا از نفقه دادن امتناع نماید حاکم شرع او را جبر می کند بنفقه دادن یا فروختن آنها یا کشتن

حیواناتی که قابل کشتن باشند

باب دوازدهم

در طلاق دادن زنان و عدت نگاهداشتن ایشان و خلع و مبارات و ایلا و ظهار و لعان با ایشان و در آن چند مطلب است مطلب اول در طلاق دادن و در آن چند فصل است فصل اول در اقسام طلاق دادن بدانکه طلاق دادن بر چهار قسم است قسم اول طلاق واجب و آن بر سه قسم است اول طلاق دادن شوهر زنی را که شوهر با او گفته باشد که پشت تو بمنزلهٔ پشت مادر من است چه درین صورت حاکم شرع او را سه ماه مهلت میدهد آنگاه واجبست بر او طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست بعد از کفاره دادن دوم طلاق دادن زنیکه شوهر او قسم خورده باشد که با او دخول نکند چه درین صورت حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد آنگاه طلاق گفتن یا دخول کردن واجبست سوم طلاق دادن خویشان شوهر و خویشان زن در حالتیکه اصلاح در میانهٔ زن و شوهر ممکن نباشد باذن شوهر بعضی از مجتهدین این قسم را سنت میدانند قسم دوم طلاق حرام و آن بر چهار قسم است اول طلاق دادن زنیکه حیض یا نفاس داشته باشد هرگاه دخول کرده باشد شوهر با او و حاضر باشد دوم طلاق دادن زن در پاکیی که حیض ندیده و حامله نباشد و با او دخول کرده باشد پیش از آنکه حیض ببیند و پاک شود سوم زیاده از یک مرتبه طلاق گفتن در یک مجلس چه بمذهب شیعه اما میه یک مرتبه لفظ طلاق کافی است و دوم و سوم حرام است اما بمذهب سنیان جائز است چهارم طلاق دادن زنیکه شب خوابیدن نوبت او باشد در آن شب بقول بعضی از مجتهدین قسم سوم طلاق مکروه و آن بر دو قسم است اول طلاق دادن شوهر زن خود را در حالتیکه میانهٔ ایشان التیام باشد چه در حدیث وارد شده که خدای تعالی دشمن میدارد طلاق دادن را دوم طلاق دادن بیمار زن چه در [illegible] چهارم طلاق سنت و آن در حالتی است که شوهر ترسد که از عهدهٔ حقوق زن بیرون نتواند آمد یا شکی از آن زن در دل داشته باشد و گاهی مجتهدین طلاق سنت گویند [illegible] مقابل طلاق بدعت میخواهند و این طلاق را سنت بمعنی اعم میگویند و گاهی طلاق سنت میگویند و مراد ایشان آنست که طلاق دهند زن را بشرائط طلاق بعد از آن بگذارند که آن زن از عده بیرون

برود آنگاه عقد او کنند و این را طلاق سنت بمعنی اخص گویند و طلاق سنت بمعنی اعم بر دو قسم
است قسم اول طلاق باین یعنی طلاقی دادنی که شوهر را بعد از صیغهٔ طلاق رجوع نمیرسد و آن
بر هفت قسم است اول طلاق دادن زنیکه با او دخول نکرده باشد دوم طلاق دادن زنیکه از
دیدن خون حیض مایوس شده باشد سوم طلاق دادن زنیکه بالغ نشده باشد چهارم طلاق او
زنیکه چیزی بشوهر داده باشد که در عوض آن طلاق گفته باشد چه درینصورت مادامیکه آن زن
رجوع در آن چیزی که داده باشد نکند شوهر رجوع نمیتواند کرد پنجم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ
سوم و کنیز را مرتبهٔ دوم درینصورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی دیگر آن زن را نکاح کند
و دخول کند و بعد از دخول طلاق دهد ششم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ ششم و در کنیز مرتبهٔ
چهارم چه درینصورت شوهر رجوع نمیتواند کرد تا آنکه شخصی او را نکاح کند و دخول کند و بعد از آن
طلاق گوید هفتم طلاق دادن زن آزاد مرتبهٔ نهم و در کنیز مرتبهٔ ششم چه درین صورت نیز
شوهر را رجوع نمیرسد چه اگر طلاق عدی باشد حرام مؤبد میشود و اگر غیر عدی باشد محتاج
بآنست که شخصی دیگر او را نکاح کند و دخول کند چنانچه عنقریب مذکور میشود قسم دوم رجعی
و آن بر دو قسم است اول طلاقی که شوهر را بعد از طلاق گفتن رجوع کردن جایز است و
آن ماسوای اقسام طلاق باین است دوم طلاق عدی و آن چنانست که زنی را
بشرائط طلاق دهند و در عدهٔ آن زن رجوع کنند و دخول کنند آنگاه بگذارند که حیض ببیند و
دیگر طلاق دهند آنگاه در عده رجوع کنند و باز دخول کنند و هرگاه این چنین طلاق
دهند زن آزاد را سه مرتبه و کنیز را دو مرتبه شوهر را رجوع نمی رسد بی دخول
حرام است تا آنکه شخصی دیگر آن زن را دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ ششم در زن آزاد و
چهارم در کنیز حرام میشود تا دیگری دخول کند بنکاح دائمی و در مرتبهٔ نهم در زن آزاد و ششم در کنیز
بر شوهر حرام مؤبد میشود و اگر همچنین طلاق بگویند و در عده رجوع نکنند بلکه بگذارند که از عده بیرون
رود و عقد کنند در مرتبهٔ نهم در آزاد و ششم در کنیز حرام مؤبد نمیشود بلکه هرگاه شخصی بنکاح
دائمی با آن زن دخول کند و سه دفعه حلال میشود و فرقی نیست که آن شخص در این مراتب
میانهٔ زن و شوهر بنکاح دائمی در می آید بنده باشد یا آزاد و آیا اگر این شخص در حالت حیض

و نفاس با آن زن دخول کند بعد از مفارقت او بر شوهر حلال نشود یا آنکه شرط است که در حالتی که
آن زن از حیض پاک شده دخول کند تا آنکه حلال شود و مجتهدین را در این مسئله دو قول است
دوم شرط است که آن شخص دخول در فرج کند پس اگر منی خود را در فرج آن زن بریزد حلال نمیشود
و همچنین حلال نمی شود اگر در غیر قبل دخول کند **فصل دوم در بیان شرطهای طلاق** بدانکه شرطهای
طلاق پانزده است اول صیغه مثل آنکه شوهر بزن خود گوید اَنتِ طالِقٌ یعنی تو طالقی یا آنکه اشاره
بزن خود کند و گوید هذه طالِقٌ یعنی این زن طالق است یا آنکه گوید زَوجتی طالِقٌ یعنی
زن من طالق است و سوای این سه طریق پیش شیعه طریقه دیگر صحیح نیست پس اگر بزن خود بگوید
اَنتِ الطلاقُ یعنی تو طلاقی یا تو از مطلقاتی یا تو مطلقه و مثل اینها طلاق واقع نمیشود و همچنین طلاق
نیست اگر بزن خود گوید تو خلیه و بریه از شوهر و مثل اینها زیرا که این لفظها صریحاً دلالت بر طلاق ندارد
و اگرچه قصد طلاق کند بآن دوم آنکه صیغه طلاق را بعربی بگوید هرگاه قدرت بعربی داشته باشد و اگر
قدرت بعربی نداشته باشد به هر لغتیکه قدرت بر آن داشته باشد صحیح است سوم آنکه صیغه را بلفظ
گوید هرگاه قادر بر گفتن باشد پس اگر در این صورت بلفظ نگوید بلکه بنویسد طلاق صحیح نیست خواه شوهر
حاضر باشد خواه غائب و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر غائب باشد نوشتن صحیح است و اگر قادر
بر گفتن نباشد مثل آنکه گنگ باشد اشاره کافی است و در حدیث آمده که در این صورت مقنعه
بر سر آن زن بیندازد تا دلالت کند بر آنکه زن را لازم است که بعد از این رو بپوشاند از او
و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر مخیر سازد زن را میانه طلاق و غیر طلاق و قصد طلاق
کند و زن اختیار طلاق کند صحیح است چهارم آنکه معلق نسازد صیغه را بشرطی یا صفتی چون
آمدن حاجیان از حج پس اگر معلق سازد بر شرطی یا صفتی صحیح نیست پنجم آنکه بعد از صیغه طلاق
چیزی ذکر نکند که منافی طلاق باشد بعد از آنکه گوید اَنتِ طالِقٌ بگوید نصف طلقه ششم آنکه
در صیغه طلاق قصد انشا کند یعنی قصد ماضی و مستقبل و حال نکند پس اگر این قصدها کند صحیح
نیست هفتم آنکه طلاق دهنده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست و اگرچه ولی او را اذن
دهد و اگرچه ده سال داشته باشد و بعضی از مجتهدین طلاق دادن ده ساله را صحیح میدانند
هشتم آنکه طلاق دهنده عاقل باشد چه طلاق دیوانه صحیح نیست و ولی دیوانه که تمام وقت دیوانه

باشد زن او را طلاق میتواند داد و اما اگر دیوانگی او دوری باشد طلاق ولی صحیح نیست نهم آنکه طلاق
دهنده باختیار طلاق دهد پس اگر او را باکراه بران دارند صحیح نیست دهم آنکه طلاق دهنده قصد
طلاق کند پس طلاق مست و خفته و بیهوش و غافل صحیح نیست و همچنین صحیح نیست اگر نام زنی طالق
باشد و در وقت صیغه گفتن قصد آن نام زن کند یازدهم آنکه آن زن که طلاقش میگویند زن
دائمی باشد چه طلاق متعه و کنیزی که با او دخول کرده باشد بسبب مالک شدن و زنیکه
بشبهه با او دخول کنند صحیح نیست دوازدهم آنکه آن زن در وقت طلاق دادن پاک باشد
از حیض و نفاس اگر دخول کرده باشد با او و حیض ببیند و حامله نباشد و شوهر او حاضر باشد
پس اگر شوهر او با آن زن دخول نکرده باشد و حاضر نباشد و عالم نباشد که از پاکی بپاکی دیگر انتقال کرده
یا آنکه زن آبستن باشد طلاق دادن آن زن در حالتی که حیض و نفاس داشته باشد صحیح
نیست سیزدهم آنکه آن زنی را که طلاق میدهند میباید که معین باشد در لفظ یا در قصد پس اگر
مجهول باشد چون طلاق دادن یکی از دو زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که طلاق
درینحالت صحیح است و تعیین آن بقرعه میشود یا آنکه شوهر تعیین کند چهاردهم آنکه در وقت طلاق
دادن دو عادل حاضر باشند و بشنوند یکبار پس اگر حاضر نباشند یا آنکه هر دو یکبار نشنوند یا
آنکه یک عادل بشنود و یا عادل نباشند صحیح نیست و بعضی از مجتهدین عدالت ظاهری
را در طلاق کافی میدانند پانزدهم آنکه دو عادل مرد باشند چه شنیدن زنان عادله در طلاق
معتبر نیست نه تنها و نه با مردان

فصل سوم در بیان رجوع کردن شوهر بعد از طلاق بدانکه
جائز است رجوع کردن بشوهر در طلاق رجعی و این بر دو قسم است اول قولی مثل آنکه
شوهر بزن بگوید راجعتك فارجعتك یعنی رجوع کردم من در نکاح تو یا آنکه انکار
طلاق کند و اگر شوهر گنگ باشد اشاره او یا گرفتن مقنعه از سر زن که از و رجوع فهمیده میشود
بجای گفتن است دوم فعلی چون دخول کردن با آن زن یا بوسیدن یا دست بشهوت
برو مالیدن و اگر آن زنی را که طلاق رجعی گفته در عده عقد کند آیا عقد کردن رجوع است
یا نه درین مسئله دو قول است و همچنین خلافست درمیانه مجتهدین در صحیح بودن معلق ساختن
رجوع بشرطی و شرط نیست در رجوع کردن شوهر دانستن زن رجوع شوهر را پس اگر زن غائبه را

طلاق دهد و در عده رجوع کند صحیح است و واجب نیست گواه گرفتن بر رجوع بلکه سنت است و
حرام بودن دخول کردن بزن بجهت حائض بودن آن زن مانع رجوع کردن نیست پس اگر
در حالتیکه حیض داشته باشد یا احرام بسته باشد رجوع کند صحیح است و اگر خلاف واقع شود
میانه زن و شوهر در رجوع یا دخول و زن منکر دخول باشد قول قول زنست با قسم و اگر زن
دعوی کند بشوهر که عدت تمام شده در زمانیکه احتمال داشته باشد که راست گوید مثل آنکه بیست و
شش روز و دو لحظه از طلاق گفتن او گذشته باشد قول قول اوست با قسم و ظاهر بعضی از احادیث
دلالت میکند که قول زن را قبول نمیکنند در چیزهائیکه معتاد نباشد مگر گواهی دادن چهار زن عادله
که بر باطن آن زن مطلع باشند فصل چهارم در بیان عدت داشتن زنان یعنی انتظار کشیدن
ایشان مدتی معین که شارع جهت ایشان قرار داده که تا آن مدت منقضی نشود شوهر نکنند و آن
بر ده قسم است قسم اول جماعتی که از زنان که عدهٔ ایشان سه مرتبه پاک شدن از حیض است
و ایشان جماعتی که از زنان اند که عادتی داشته باشند که در هر ماهی چند روز معین حیض بینند و با
ایشان دخول کرده باشند و حشفه در قبل ایشان غائب شده باشد و اگرچه منی نیامده باشد
و طلاق دهند ایشان را چه میباید که این طائفه سه مرتبه از حیض پاک شوند و اگر شوهر این قسم
زنان را ذکر بریده باشد و خصیتین او باقی باشد آیا بعد از طلاق دادن عده دارند یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر این قسم زنان دعوی کنند که عدت ایشان تمام شده
زمانیکه ممکن باشد که راست گویند قول ایشان را قبول میکنند و کمتر زمانیکه زنان سه مرتبه حیض
بینند و پاک شوند بیست و شش روز و دو لحظه است چه ممکن است که بعد از طلاق بیک لحظه حیض
دیده باشد و عادت سه روز باشد و در میانه دو حیض ده روز پاک باشد و خلافست میانه
مجتهدین که آیا لحظهٔ اخیره داخل عده است یا آنکه علامت بیرون رفتن ایشان است از عده
اصح آنست که لحظهٔ اخیره داخل عده نیست بلکه آن علامت بیرون رفتن ایشان است از
عده قسم دوم جماعتی از زنان که سه ماه عدت ایشان است و ایشان چهار قسم اند اول زنانیکه
در عادتی در حیض دیدن نداشته باشند یا هر شش ماه یکمرتبه حیض بینند و در سن زنانی باشند
که حیض می بینند و ایشان را طلاق دهند چه عدت ایشان سه ماه است اگر در وقتیکه [illegible]

طلاقش دهند والا دو ماه هلالی و پنج روز عدت ایشان ست دوم زنانیکه بالغ نباشند چه بقول بعضی
از مجتهدین بعد از طلاق دادن ایشان سه ماه عده میدارند و بعضی از مجتهدین گفته اند که ایشان
عدت ندارند سوم زنانیکه از حیض دیدن مایوس شده باشند و مایوس شدن در زنانیکه قریشی
و نبطی نباشند در پنجاه سالگی بهم میرسد و در زنان قریشی و نبطی در شصت سالگی پس بعد از
طلاق بقول بعضی از مجتهدین عدت ایشان سه ماه است و بعضی از مجتهدین گفته اند که
ایشان عده ندارند چهارم زنان حامله که حمل ایشان از غیر شوهری باشد که ایشان را طلاق گفته
چه عدت ایشان سه ماه است قسم سوم جماعتی از زنان که عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک
شدنست و ایشان دو قوم اند اول کنیز اینکه ایشان را عادتی باشد و بعقد دخول کرده باشند
با ایشان چه بعد از طلاق دادن عدت ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن ست و اگر چه شوهر
ایشان آزاد باشد و کمتر زمانیکه کنیزان از عده بیرون آیند سیزده روز است و دو لحظه دوم
زنانیکه ایشان را بعقد متعه دخول کرده باشند چه عدهٔ ایشان دو مرتبه از حیض پاک شدن است
هرگاه ایشان را عادت مستقیم باشد قسم چهارم جماعتی از زنان که عدت ایشان چهل و پنج روز است
و ایشان نیز دو قوم اند اول کنیز اینکه ایشان را بعقد دخول کرده باشد دوم زنانیکه ایشان را بعقد
متعه دخول کرده باشند و حیض نه بینند و در سن زنانی باشند که حیض بینند چه عدت ایشان نیز
چهل و پنج روز است قسم پنجم جماعتی از زنان که عدت ایشان نه ماه است و ایشان زنانی
اند که یک مرتبه یا دو مرتبه حیض بینند و دیگر نمی بینند چه بعد از طلاق عدت ایشان نه ماه است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت این قسم زنان شش ماه است قسم ششم جماعتی از زنان که عدهٔ
ایشان بزائیدن ایشان منقضی میشود و آنها زنان حامله اند چه زنان حامله را هرگاه طلاق دهند
بزائیدن از عده بیرون می آیند اگر چه بعد از طلاق دادن بیک لحظه بزایند بشرط آنکه
حمل از کسی باشد که بجهت او عده نگاه میدارند یا احتمال داشته باشد که از و باشد چون فرزند
زنیکه شوهر با او لعان کرده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدت حامله در طلاق کمتر از سه
ماه یا زائیدن است پس اگر زائیدن او کمتر از سه ماه باشد عدهٔ او زائیدن او ست و اگر
سه ماه کمتر از زائیدن باشد عده او سه ماه است و اگر حمل زنان از زنا باشد عده ندارد و اگر

زنی را در سفر طلاق دهند و خواهند که خواهر او را تزویج کنند یا زیاده بر چهار زن بعد از طلاق دیگری
در سفر خواهند تزویج کنند نه ماه صبر کنند چه احتمال حامله بودن ایشان هست قسم هفتم جماعتی از
زنان که عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است و ایشان جماعتی از زنان اند که شوهرهای
ایشان مرده باشند و اگرچه شوهرهای ایشان بنده باشند چه بر ایشان لازم است که چهار ماه و
ده روز عده نگاه دارند و ترک زینت کنند در آن چهار ماه و ده روز یعنی جامهٔ نیکو نپوشند و
بوی خوش بر خود نزنند و سرمه نکشند و اگر احتیاج به سرمه پیدا شود شب سرمه کشند و روز پاک کنند
و حنا نبندند و سفیدآب بر روی نمالند و هرچه در عرف و عادت آن را زینت دانند حرام است بر آن
زن اما پوشیدن لباس مخصوص لازم نیست زیرا که بسبب اختلاف شهرها و عادتها مختلف میشود
پس هر جامه که در عرف و عادت آن را زینت گویند نپوشند اما موی سر خود را شانه کردن و پاک
گردانیدن بدن و مسواک کردن و ناخن گرفتن و در خانهای عالی بودن و بر فرشهای نیکو
نشستن حرام نیست و همچنین حرام نیست زینت کردن فرزندان و کنیزان و زنانیکه شوهرهای
ایشان مرده باشند در آنچه مذکور شد فرقی نیست میانهٔ زنان مدخوله و غیر مدخوله و کوچک و بزرگ
و خواه در حیض دیدن عادتی داشته باشند و خواه نداشته باشند و همچنین کنیزانی که با ایشان دخول
کرده باشند و حامله باشند بعد از مردن آقا چهار ماه و ده روز عده نگاه میدارند قسم هشتم کنیزانیکه
شوهرهای ایشان مرده باشند اگرچه آن شوهرها آزاد باشند چه عدهٔ ایشان بعد از مردن شوهران
ایشان شصت و پنج روز است نصف عدهٔ زنان آزاد و آنچه در زن آزاد مذکور شده از
ترک زینت کردن بر کنیز نیز واجب است و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدهٔ کنیزان نیز بعد از
مردن شوهران ایشان چهار ماه و ده روز است و اگر کنیز در عده آزاد شود عدهٔ او عدهٔ آزاد
است اما اگر عده بائن باشد همان عدهٔ رجعیه کنیزان را تمام میکند قسم نهم جماعتی از زنان که
حامله باشند و شوهرهای ایشان مرده باشند چه عدهٔ ایشان دورترین دو مدت است از چهار
ماه و ده روز و زائیدن یعنی هر کدام ازین دو مدت که دورتر باشد آن عدهٔ ایشانست پس اگر
در کمتر از چهار ماه و ده روز حامله بزاید عدهٔ او چهار ماه و ده روز است و اگر زائیدن او
زیاده از چهار ماه و ده روز باشد عدهٔ او زائیدن است قسم دهم زنانی اند که شوهرهای ایشان

عدهٔ زنان حامله که شوهرهای ایشان مرده باشند دورترین مدت است از چهار ماه و ده روز و زائیدن

گم شده باشد و خبری از ایشان ظاهر نشود و خویشان نداشته باشد که نفقهٔ زنان ایشان دهند
و اگر نفقه ندهند و آن زنان صبر نه کنند و بحاکم شرع حال خود را عرض کنند حاکم شرع چهار سال آن
زنان را انتظار فرمایند و نفقه از بیت المال بایشان میدهد و دران چهار سال دران جستجو که
شوهرهای ایشان گم شده اند ایشان را طلب میکنند پس اگر خبر از ایشان بهم نرسد ولی گم شده
ایشان را طلاق میدهد و عدهٔ ایشان چهار ماه و ده روز است بر قول مشهور و اگر ولی طلاق ندهد
حاکم شرع خود طلاق میدهد و اگر شوهر او در عده پیدا شود او اولی است بزن خود و اگر بعد از
تمام شدن عده پیدا شود زن او نیست خواه شوهر کرده باشد و خواه نکرده باشد تتمه واجبست
بر کسیکه مدخولهٔ خود را میفروشد یا کنیز با مالک شود بخریدن یا بهر نحو که باشد و آن کنیز جوان باشد
و حیض ببیند که انتظار بکشد که کنیز یک حیض ببیند اگر حیض بیند آنگاه دخول کند با او و اگر حیض
نه بیند و در سن زنی باشد که حیض می بیند واجبست بر او که چهل و پنج روز انتظار بکشد و اگر کنیز حامله
باشد انتظار بکشد که بزاید یا آنکه چهار ماه و ده روز بگذرد آنگاه دخول کند و آیا در مدت استبرا
غیر دخول کردن نیز از بوسه و غیر آن حرام است درین مسئله مجتهدین را دو قول است اقوی آنست
که جائز است و اگر در ایام استبرا دخول کند آیا استبرا ساقط میشود یا نه درین مسئله مجتهدین را دو قول
اقوی آنست که استبرا لازم است و اگر دو عادل گواهی دهند که مالک اول استبرا کرده یا آنکه
در حالتیکه حیض دار باشد منتقل شود یا آنکه زن او بوده باشد یا آنکه مالک او زنی بوده باشد استبرا
درین صورتها واجب نیست و در مدت عدت رجعیه نفقه بر شوهر لازم است بطریقیکه در نکاح
مذکور شد و حرام است بران زن بیرون رفتن از خانه که طلاق گفته او را دران خانه بغیر عذر و بر
شوهر نیز بیرون کردن او از خانه حرام است مگر آنکه کاری کند که مستوجب حد زدن باشد چه او را
جهت حد زدن میتوان بیرون کرد مگر آنکه اهل او را آزاد کند چه در نصورت جائز است که او را از خانه بیرون
کند و بخانهٔ دیگر فرستد و همچنین نفقهٔ کنیز در عدهٔ رجعیه لازم است و در عدهٔ بائن نفقه لازم نیست مگر آنکه
حامله باشد مطلب دوم در بیان خلع و مبارات کردن و آن چنان است که میانهٔ زن و شوهر رنجش
بهم رسد و زن مهر خود را یا بعضی از آن بشوهر بخشد که در عوض آن زن را طلاق گوید و فرق میانهٔ خلع
و مبارات آنست که خلع رنجش از جانب زن واقع شود و مبارات از هر دو طرف و اقسام خلع سه است

حرام و سنّت و مباح اما خلع حرام و آن وقتی ست که شخصی زن خود را باکراه بر آن دارد که خلع کند
و همچنین حرام است که هرگاه شخصی زن را از بعضی حقوق او منع کند تا خلع کند و اما خلع سنت
آنست که زن بشوهر گوید که من کسی را بر تو داخل سازم که تو از آن آزرده شوی و بعضی از مجتهدین
درینوقت خلع را واجب میدانند و اما خلع مباح و آن گاهی ست که زن از مرد آزرده باشد
و مالی دهد که او را خلع کند و شرطهای خلع و مبارات زیاده بر شرطهائیکه در طلاق مذکور شد شش
چیز است اوّل ایجاب چون خالعتک یا بارأتک علی کذا یعنی شوهر گوید بزن که خلع کردم
با تو یا مبارات کردم با تو بر این قدر مبلغ و آیا بعد از صیغهٔ خلع بیفاصله طلاق باید گفت یا آنکه
خلع فسخ است و محتاج بطلاق نیست درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که فسخ
است و محتاج بطلاق نیست اما اگر بلفظ طلاق واقع شود مستغنی از صیغهٔ خلع است دوم قبول زن
پیش از ایجاب یا بعد از ایجاب سوم آنکه خلع با آزردگی زن واقع شود و مبارات با آزردگی زن و
شوهر پس اگر خلع و مبارات بی آزردگی واقع شود صحیح نیست و احیاناً اگر بصیغهٔ طلاق واقع شود
طلاق رجعی خواهد بود و شوهر را در عده رجوع میرسد چهارم آنکه چیزیرا که در عوض طلاق زن بشوهر
میدهد میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر شراب باشد صحیح نیست و آن عوض مقداری
معین ندارد بلکه آنچه در عوض میدهد جائز است که در خلع زیاده از مهر باشد اما در مبارات میباید که از
مهر زیاده نباشد و خلع کردن کنیز بی اذن آقا صحیح نیست اما اگر آقا اذن دهد صحیح است و آن عوض را
وقتیکه آزاد میشود میدهد و اگر بندهٔ شخصی بی اذن آقا با زن خود خلع کند آن عوض مال آقا است و
خلع صحیح است پنجم آنکه صیغهٔ خلع و مبارات را دو مرد عادل بیکدفعه بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد
پس اگر دو عادل نشنوند صحیح نیست ششم آنکه خلع و مبارات مجرد از شرط باشد مگر آنکه شرطی
باشد که خلع و مبارات آنرا لازم داشته باشد چون شرط آنکه هرگاه زن رجوع کند در آن عوض
شوهر در زوجیت رجوع کند چه این شرط صحیح است زیرا که هرگاه عقد خلع و مبارات منعقد
شود شوهر را رجوع نمیرسد مگر آنکه زن در آن عوض که بشوهر داده باشد در عده رجوع کند
چه درینصورت رجوع میرسد شوهر را در عده اما اگر زن طفل باشد یا غیر مدخوله باشد یا زنی
باشد که از حیض دیدن مایوس شده باشد رجوع نتواند کرد در عوض و اگر اختلاف کنند زن و شوهر

ف وانما یجب الخلع اذا قالت المرأة لزوجها انی لا اطیع لک امرا ولا ابر لک قسما ولا اغتسل لک من جنابة ولاوطئن فراشک من تکرهه فمتی سمع منها هذا القول او علم من حالها عصیانه فی شیء من ذلک وان لم تنطق به وجب علیه خلعها ۱۲ نهایة المرام شرح مختصر النافع ۱۲

در قدر عوض یا جنس آن قول زن مقدم است با قسم **مطلب سوم** در بیان ظهار و ایلا
کردن با زن خود و دران دو فصل است **فصل اول** در اقسام ظهار کردن و شرطهای او بدانکه
ظهار بر دو قسم است قسم اول آنکه کفاره او پیش از دخول کردن است و آن چنانست که شخصی بزن
خود بگوید که تو بمن چون پشت مادر منی چه درین صورت حرامست دخول کردن بآن زن تا کفاره دهد چنانچه
در بحث کفاره مذکور شد دوم آنکه کفاره دادن بعد از دخول باشد و آن چنانست که شخصی بزن خود
بگوید که تو بمن چون پشت مادر منی اگر با تو دخول کنم پس درین صورت اگر دخول کند بآن زن ظهار
بهم میرسد و کفاره بر و لازم میشود و شرطهای ظهار کردن نه است اول صیغه مثل آنکه انت علی
کظهر امی یعنی تو بمن چون پشت مادر منی و آیا درین حکم غیر مادر چون خواهر و دختر از زنان محرمه
خواه نسبی و خواه رضاعی مساوی اند با مادر یا این حکم مخصوص بمادر است و درین مسئله میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که همه درین مسئله مساوی اند و اگر بگوید شخصی بزن خود که پشت تو بمن چون پشت
زن فلان کس است ظهار واقع نمیشود دوم آنکه ظهار کننده بالغ باشد پس اگر طفل باشد صحیح نیست
سوم آنکه ظهار کننده عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد صحیح نیست چهارم آنکه ظهار کننده قصد
ظهار کند و مختار باشد پس اگر مست یا خفته یا بیهوش یا کسی باشد که او را باکراه بران دارند
صحیح نیست پنجم آنکه دخول بران زن کرده باشد پس اگر دخول نکرده باشد ظهار بآن زن صحیح
نیست چنانچه در روایت فضیل بن یسار از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام وارد شده و بعضی
از مجتهدین این را شرط نمیدانند و اول اصح است و کافیست در دخول کردن دخول در دبر
ششم آنکه معلق نسازد ظهار را بر صفتی پس اگر معلق سازد بر صفتی چون طلوع آفتاب مثلا
صحیح نیست و اگر ظهار را معلق بر شرط سازد آیا صحیح است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست
اقرب آنست که صحیح است هفتم آنکه صیغه ظهار را دو مرد عادل یکبار بشنوند بطریقیکه در طلاق مذکور شد
پس اگر دو مرد عادل یکبار نشنوند آنرا صحیح نیست هشتم آنکه زن در حالتیکه شوهر صیغه ظهار می گوید
بیمار یا آنکه پاک باشد از حیض و نفاس هرگاه شوهر او حاضر باشد و زن حامله نباشد و دران
پاکی دخول با آن زن نکرده باشد چنانچه در طلاق مذکور شد پس اگر ظهار کند در حالتیکه آن زن
حیض یا نفاس داشته باشد و آن زن حامله باشد یا دران پاکی دخول کرده باشد صحیح نیست

نهم آنکه ظهار را بلفظ ظهر یعنی پشت واقع گرداند پس اگر بگوید بزن خود که دست تو یا چون دست مادر منست ظهار نیست و آیا اسلام شرط است در ظهار یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و آیا نکاح دائمی شرط است در زن پس متعه را ظهار توانند کرد درین مسئله نیز میانهٔ مجتهدین خلافست و آیا صحیح است که ظهار را تعلق بدارند بوقتی معین مجتهدین را درین مسئله دو قولست اقرب آنست که صحیح است و همچنین مجتهدین را دو قول است در آنکه آیا مکرر میشود حکم ظهار بمکرر کردن ظهار یا آنکه همه در حکم یک مرتبه ظهار کردنست اقرب آنست که مکرر میشود و کفارهٔ ظهار وقتی واجب میشود در قسم اول که ارادهٔ دخول کند زیرا که پیش از دخول کردن کفارهٔ واجب است و جائز نیست دخول کردن پیش از کفاره و اگر دخول کند پیش از کفاره از روی عمد و علم دو کفاره واجب میشود و اگر مکرر دخول کند کفاره دخول کردن مکرر میشود نه کفارهٔ ظهار و اما اگر دخول نکند و طلاق دهد و بگذارد که از عده بیرون رود و آنگاه عقد کند و دخول کند کفاره ندارد و همچنین کفاره ندارد اگر با کنیزی ظهار کند آنگاه کنیز را بخرد و بر قول بعضی از مجتهدین و اگر شوهر از دخول کردن زنیکه با او ظهار کرده امتناع نماید زن حال خود را بحاکم شرع عرض میکند حاکم او را سه ماه مهلت میدهد یا آنکه کفاره بدهد و دخول کند یا طلاق دهد و بعد از سه ماه جبر میکند او را بیکی از اینها باین طریق که طعام و آب را بر او تنگ میگردانند تا آنکه اختیار یکی از اینها کند **فصل دوم در ایلا کردن** و آن چنانست که شخصی قسم بخورد که زن دائمی خود را دخول نکند مطلقاً یا زیاده از چهار ماه بقصد ضرر رسانیدن بآن زن و شرطهای ایلا کردن هشت است اول آنکه آن شخص که سوگند میخورد بالغ باشد چه سوگند طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اگر دیوانه باشد صحیح نیست سوم آنکه قصد کند و مختار باشد پس اگر غافل یا مست یا خفته باشد یا کسی باشد که او را باکراه بر آن دارند صحیح نیست چهارم آنکه آن زنی را که سوگند میخورد که دخول با او نکند زن نکاحی او باشد چه اگر کنیز او باشد و یا ایلا دخول کرده باشد صحیح نیست پنجم آنکه دخول بآن زن کرده باشد چه اگر دخول بآن زن نکرده باشد صحیح نیست ششم آنکه سوگند را باسم خدا تعالی بخورد چنانکه ذکر سوگند مذکور شد پس اگر بغیر اسم خدا سوگند بخورد صحیح نیست و بعربی گفتن لازم نیست پس اگر با زن خود بفارسی گوید که واللّه با تو دیگر دخول نکنم ایلا واقع میشود و سوگند خوردن

بطلاق زن و آزادی بنده صحیح نیست خلاف مر سنیان را که ایشان میگویند صحیح است ششم آنکه صریح بگوید که واللّٰه من فرج خود را در فرج تو غائب نکنم پس اگر کنایه بگوید مثل آنکه واللّٰه با تو بسر یک بالین نگزارم یا آنکه گوید واللّٰه با تو در زیر یک سقف نباشم صحیح نیست و اگرچه باینها قصد ایلا کند و اگر گوید که واللّٰه با تو جماع نکنم یا وطی نکنم و قصد ایلا کند صحیح است هشتم آنکه مجرد سازد سوگند خوردن را از شرط و صفتی پس اگر معلق بر شرط و صفت سازد صحیح نیست و بعضی از مجتهدین این را اشتراط نمیدانند و هرگاه این شرطها بهم رسد زن بنزد حاکم خود را بحاکم شرع عرض میکند حاکم شرع او را چهار ماه مهلت میدهد و مخیر میسازد او را میانه دخول کردن و کفاره دادن و طلاق گفتن و بعد از چهار ماه اگر از اینها امتناع نماید حبس میکنند برای اینها و اگر طلاق باین دهد حکم ایلا باطل میشود و اگر در اثنای چهار ماه شوهر مرتد شود یا هم مرتد بودن او داخل چهار ماه نیست و اگر مجبوب یا خواجه سرا با زن خود ایلا کند صحیح است و هر کس که اعتقاد بخدای تعالی داشته باشد و ایلا کند صحیح است و اگر کسی سوگند بخورد بترک دخول مدتی معین و آن مدت منقضی شود آنگاه دخول کند کفاره ندارد و اگر کسی ایلا کند با کنیز و آنگاه او را بخرد و آزاد کند و عقد کند حکم ایلا باطل میشود و آیا حکم ایلا بمجرد خریدن آن کنیز باطل میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است و اگر چند مرتبه ایلا کند آیا کفاره آن مکرر میشود یا همه یک حکم دارد میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اقرب آنست که مکرر نمیشود مگر آنکه در زمانهای مختلف ایلا کند مثل آنکه گوید واللّٰه که شش ماه با تو دخول نکنم و بعد از شش ماه گوید واللّٰه که شش ماه دیگر دخول نکنم و کفاره با دخول کردن در ایلا وقتی واجب میشود که عمداً دخول واقع شود پس اگر سهواً دخول کند یا بشبهه یا جنون واقع شود کفاره ندارد و آیا حکم ایلا بسبب این دخول کردن باطل می شود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر اختلاف شود میانه زن و شوهر در انقضای چهار ماه قول کسی مقدم است که دعوی باقی بودن آن کند و اگر اختلاف در زمان واقع گردانیدن ایلا واقع شود قول کسی مقدم است که دعوی موخر بودن ایلا کند و اگر میانه یهود و نصاری ایلا واقع شود و بحاکم شرع حال خود را عرض نمایند حاکم مخیر است که میانه ایشان بطریق اسلام حکم کند یا آنکه ایشان را بملت ایشان رجوع نماید مطلب چهارم در لعان

یعنی لعنت کردن شوهر و زن بطریقیکه مذکور میشود و دران سه فصلست **فصل اول در چیزهائیکه**
سبب لعان میشود بدانکه دو امر سبب لعان میشود سبب اول نسبت دادن شوهر زن خود را بزنا و در ینصورت
به پنج شرط لعان لازم است اول آنکه هر یک زن و شوهر عاقل و بالغ باشند چه لعان طفل و
دیوانه صحیح نیست دوم اسلام و آزادی و عدالت شرط نیست پس لعان کافر و فاسق و بنده
صحیح است و بعضی از مجتهدین اینها را شرط میدانند سوم آنکه آن زنیکه شوهر او دعوی مینماید
که زنا کرده بعقد دائمی خواسته باشد او را چه اگر متعه باشد لعان واقع نمیشود چهارم آنکه آن زن
عفیفه باشد چه اگر مشهور بزنا باشد لعان او صحیح نیست پنجم آنکه شوهر دعوی مشاهده کند یعنی
گوید که زن دیدم که شخصی با او زنا میکرد بطریق میل در سرمه دان پس اگر گمان کرده باشد یا جماعتی
که با او گفته باشند و اگرچه بشیاع برسد لعان صحیح نیست ششم آنکه آن زن کر یا گنگ نباشد چه اگر
کر یا گنگ باشد بی لعان کردن بران شوهر حرام مؤبد میشود و هرگاه شوهر دعوی مشاهده زنا
کردن با آن زن کند آیا دخول کردن شوهر با آن زن شرط است مجتهدین را درین مسئله سه
قول است بعضی از ایشان دخول را شرط میدانند و بعضی شرط نمیدانند و بعضی از ایشان گفته
اند که اگر سبب لعان دعوی زنا کردن باشد دخول شرط نیست و اگر انکار ولد باشد دخول
شرط است سبب دوم انکار فرزند خود کردن چه درینصورت نیز چهار شرط لعان لازم است
اول آنکه زن بعقد دائم باشد چه انکار فرزند زن متعه و زن اجنبیه که بشبهه با او دخول کرده
باشد سبب لعان نمی شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر انکار فرزند متعه باشد که جهت
برطرف شدن حد انکار فرزند متعه نیز سبب لعان میشود آیا در کنیز لعان واقع میشود
مجتهدین را درین مسئله چند قول است بعضی میگویند که مطلقا موجب لعان نمی شود و بعضی
گفته اند که مطلقا موجب لعان میشود و بعضی گفته اند که بسبب انداختن او بزنا لعان واقع
می شود اما در انکار فرزند او لعان واقع نمی شود و قول اقرب آنست که در کنیزی که
بملک دخول کند لعان واقع نمیشود و اگر بعقد دخول کرده باشد لعان واقع میشود دوم
آنکه با آن زن دخول کرده باشد چه اگر دخول نکرده باشد انکار فرزند او موجب لعان
نمی شود سوم آنکه از دخول کردن با آن زن شش ماه یا زیاده گذشته باشد و از نه ماه یا ده ماه

یا یکسال که نهایت مدت آبستنی زنان است نگذشته باشد چه اگر این چنین نباشد انکار فرزند او
سبب لعان نمیشود چهارم آنکه در وقت زائیدن آن فرزند اقرار بفرزندی او نکرده باشد چه اگر
اقرار کرده باشد انکار او موجب لعان نمیشود و اگرچه اقرار بفرزندی او بکنایه از و صادر شده باشد
مثل آنکه شخصی با و گفته باشد که مبارک باشد فرزندی که خدا تعالی بتو داده و او آمین گفته باشد
یا قول انشاء الله گفته باشد اما اگر در حالت زائیدن آن زن ساکت بوده باشد آنگاه انکار
کند فرزندی آن فرزند را بعد از زائیدن مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست
که انکار او درین صورت موجب لعان میشود فصل دوم در کیفیت لعان کردن و شرطهاے
او بدانکه هرگاه شخصی بزن خود گوید که من دیدم که شخصی با تو زنا میکرد یا انکار فرزند او کند بشرطهائیکه
مذکور شد و گواهی بر مدعای خویش نداشته باشد حاکم شرع آن شخص را امر می کند که چهار
مرتبه بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنِّیْ لَمِنَ الصَّادِقِیْنَ فِیْمَا رَمَیْتُهَا بِهٖ مِنَ الزِّنَا یعنے گواه
میگیرم خدا تعالی را که من از راستگویانم در آنچه این زن را انداخته ام بآن از زنا کردن و بعد
از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید امر کند او را که بگوید اِنَّ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کُنْتُ
مِنَ الْکَاذِبِیْنَ یعنے بدرستیکه لعنت خدا باد بر من اگر من از دروغگویان باشم و بعد
از آنکه آن شخص این قول را بگوید آن زن را امر کند که چهار نوبت بگوید اَشْهَدُ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ
لَمِنَ الْکَاذِبِیْنَ فِیْمَا رَمَانِیْ بِهٖ مِنَ الزِّنَا یعنی گواه میگیرم خدا تعالی را که شوهر من از
دروغگویانست در آنچه انداخته مرا بآن از زنا کردن و بعد از آنکه چهار نوبت این قول را بگوید
امر کند او را که بگوید اِنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَیَّ اِنْ کَانَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ یعنی غضب خدا تعالے
بر من باد اگر شوهر من درین دعوی از راستگویان باشد و هرگاه از لعان کردن فارغ
شوند چهار امر ثابت میشود اول ساقط شدن حد از شوهر و زن بسبب لعان کردن و اگر پیش از
لعان کردن زن بمیرد لعان ساقط میشود و آن مرد از آن زن میراث میبرد و حد در صورت بر و لازم
است و جائز است که جهت استقاط حد با وارث لعان کنند و اگرچه وارث حاضر نباشد و این
لعان مانع میراث بردن او نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که میراث درین صورت
نمی برد و اگر مرد پیش از لعان کردن بمیرد زن از و میراث میبرد و فرزندیکه آن شوهر انکار او

صیغهٔ لعن را مرد یک مرتبه میخواند و همچنین صیغهٔ غضب را زوجه یک مرتبه میخواند و در نسخ کتاب هر جا لفظ چهار نوبت غلط است ظاهراً سهو کاتبان است

سے زیرا که این چهار نوبت خواندن ملاحظه نشده ۱۲ مصحح

۲ یعنے لعان با وارث و لعان با وارث ۱۲

سے مخصوص به صورت ... یعنے وجه لعان با وارث ... ۱۲

کرده بود نیز میراث میبرد و اگر زن اقرار بزنا کند چهار مرتبه از لعان کردن امتناع نماید حد زنا
نسبت باو ثابت میشود و اگر حامله باشد حد نمیزنند اورا تا آنکه بزاید و اگر شوهر پیش از تمام شدن
لعان اعتراف کند که دروغ گفته حد ثابت میشود نسبت باو و اگر بعد از تمام شدن لعان یا پیش
از لعان کردن زن اعتراف کند بدروغ گفتن خود یا بعد از لعان کردن هر دو اعتراف
کنند بدروغ گفتن خود میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شوهر بزن خود گفته باشد که
من دیدم که فلان مرد با تو زنا میکرد دو حد بر او لازم میگردد یکی جهت زن و یکی جهت آن مرد
و هرگاه لعان واقع شود حدیکه جهت زن بر او لازم بود ساقط میگردد اما حدیکه جهت آن مرد بر او
لازم شود ساقط نمیشود دوم لعان کردن دوم زائل شدن علاقهٔ زن و شوهری میانهٔ ایشان سیوم
حرام مؤبد شدن آن زن بر آن شوهر بسبب لعان چهارم برطرف شدن فرزند بودن فرزند
بسبب لعان هرگاه بسبب انکار فرزندی فرزند آن زن باشد فصل سیوم در بیان آنچه تعلق
بلعان کردن دارد و بیست امر است دوازده امر واجب و هشت امر سنت اما دوازده امر واجب
اول واقع گردانیدن لعان در حضور امام یا در حضور کسیکه امام نصب کرده باشد او را جهت
حکم کردن میانهٔ خلائق یا جهت لعان بخصوص و اگر شوهر و زن یکی از مجتهدین را راضی شوند
در لعان کردن جائز است اگرچه امام یا نائب امام موجود باشد دوم آنکه شهادت را
بطریقیکه مذکور شد بگویند پس اگر بجای اَشْهَدُ اَحْلِفُ یا اُقْسِمُ یا شَهِدْتُ بِاللّٰهِ بگوید
لعان واقع نمیشود سیوم آنکه لفظ اللّٰه را بگوید اگر آنرا بالرحمن یا بالرحیم بدل کند لعان نیست و همچنین
اگر بعضی از کلمات آنرا بگوید و بعضی را ذکر نکند چهارم آنکه لفظ لعن و غضب را بلفظی که دلالت
بر معنی آنها کند بدل نکنند پس اگر چنان کند لعان واقع نشده پنجم آنکه در هر مرتبه که هر دو شهادت
را ذکر می کند می باید که بگوید که فرزندی که ازین زن بهم رسیده از من نیست اما بر زن ذکر
خلاف آن لازم نیست ششم آنکه لفظ صدق و کذب را بطریقیکه مذکور شد بگویند که اِنّی
صَادِقٌ یا کَاذِبٌ یا مانند آنها و لام تاکید را بر آن داخل نسازند لعان واقع نشده هفتم
آنکه آنچه مذکور شد از شهادت و لعان و غضب بلفظ عربی بگویند با قدرت و اگر عاجز باشند غیر
عربی نیز جائز است و درین صورت حاکم شرع را دو عادل لازم است که زبان غیر عربی را

داشته و یک عادل کافی نیست ششم ترتیب بطریقیکه مذکور شد بآن شوهر اول ابتدا بشهادت کنند
چهار مرتبه آنگاه لعن کند بعد از آن زن ابتدا بشهادت کند چهار مرتبه آنگاه بغضب هفتم آنکه شوهر
و زن در وقت ذکر شهادت و لعن و غضب میباید که هر دو ایستاده باشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که
شوهر در حال ذکر شهادت و لعن میباید که ایستاده باشد و اگرچه زن نشسته باشد و زن نیز در حالت
ذکر شهادت و غضب میباید که ایستاده باشد و اگرچه شوهر نشسته باشد و در ان حال هشتم مشخص ساختن
زن بآنکه نام او را ذکر کند تا ممتاز و پیدا او یا وصف کند او را بنوعی که احتمال غیر او نداشته باشد یا آنکه اشاره
کند باو پس اگر زن مشخص نباشد لعان واقع نشده یازدهم آنکه کلمات شهادت و لعن و غضب را
بعربی بگویند دوازدهم آنکه هر یک از شوهر و زن شروع در گفتن آن کلمات وقتی کنند که حاکم
شرع ایشانرا تلقین آن نماید پس اگر هر یک از ایشان پیش از آنکه حاکم شرع ایشانرا تلقین کند بگویند
صحیح نیست اما مستحبات لعان هشت است اول آنکه حاکم شرع پشت بقبله کند و رو بایشان دوم آنکه شوهر
بر دست راست حاکم بنشیند و زن بر دست چپ او سوم آنکه جماعتی از مردان در ان مجلس حاضر باشند
بهنگام شنیدن لعان و کمتر از چهار کس نباشند چهارم آنکه حاکم شرع شوهر را پیش از ذکر لعن وعظ
بگوید و نصیحت کند و بترساند او را از عذاب خدای تعالی در آخرت و این آیه را بخواند و بخواند ان الذین
یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا پنجم آنکه حاکم شرع زن را پیش از ذکر
غضب وعظ بگوید و نصیحت کند بطریقیکه در شوهر گفته شد ششم آنکه لعان را در مکان شریفی
چون میانه رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه الصلوة و التسلیمات واقع گردانند اگر در مکه باشد
و در میانه منبر حضرت رسالت پناه صلعم و قبر آن واقع گردانند اگر در مدینه باشد و در زیر صخرا
واقع گردانند اگر در بیت المقدس باشد و در مشاهد حضرات ائمه معصومین علیهم السلام
واقع گردانند و در شهرهای دیگر در مسجد جامع واقع گردانند هفتم آنکه در زمانهای شریف چون
روز جمعه بعد از عصر واقع گردانند هشتم آنکه مردان را با ایشان جمع کنند

باب سیزدهم

در شکار کردن و در ان چند فصل است **فصل اول** در اقسام شکار کردن بدانکه شکار کردن
بر پانزده وجه است یک وجه واجب و یک وجه سنت و هفت وجه حرام و شش وجه مکروه اما

یک وجه واجب و آن وقتی است که نفقهٔ شخصی که شکار میکند و نفقهٔ عیال او موقوف باشد
بر شکار کردن چه در این صورت شکار کردن واجب است و اما یک وجه سنت و آن وقتی است که آن
شخص نفقه داشته باشد اما وسعتی نداشته باشد و قصد وسعت معاش کند در شکار کردن
چه در این صورت سنت است شکار کردن و اما هفت وجه حرام اول شکار کردن بآلتی که از
دیگری تعدی و قهر گرفته باشد خواه آن آلت سگ شکاری یا سلاح یا دام باشد چه در این صورت
شکار کردن بآن آلت حرام است اما شکار حرام نمیشود و اجرت آن آلت را بصاحب او واجب است
که بدهند دوم شکار کردن بآن آلتی که از شکار ریزه گیر باشد و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند
سوم شکار کردن در خانهٔ غیر بی اذن او چهارم شکار کردن بغیر از سگ و تیر و نیزه و شمشیر چون
شکار کردن باز و باشه و چرغ و پارس و پلنگ و بکمان گروهه و کندن سر شکار و کوفتن سر او
و تفنگ کشتن آن و سید مرتضی رحمه الله نقل باجماع امامیه کرده بر حرام بودن شکار بلکه بغیر سگ
معلم و تیر و نیزه و شمشیر کشته باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند آنچه درندها چون پارس و پلنگ
بکشند حلال است و در حدیث صحیح بنقلی از حضرت امام رضا واقع شده که آنحضرت فرموده که اگر
پارس شکاری را بکشد حلال است و بعضی از مجتهدین گفته اند که سوای سگ شکاری بهرچه شکار کنند حرام
است و این قول ضعیف است و بعضی از مجتهدین شکار کردن بکمان گروهه را مکروه میدانند پنجم
شکار کردن کافر و دشمن اهلبیت و دیوانه و طفل غیر ممیز چه شکاری را که آنها بکشند حرام است
خوردن او ششم شکار کردن محرم در حالتی که احرام بسته باشد چه در این صورت اگر شکار کند حکم
مرده دارد و حرام است خوردن او هفتم شکار کردن در حرم مکه و اما شش امر مکروه اول شکار
کردن بسگی که او را آتش پرست تعلیم کرده باشد دوم شکار کردن بسگ سیاه و بعضی از
مجتهدین این قسم شکار کردن را حرام میدانند چه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه منقول است که آنحضرت میفرمود که گوشت شکاری که آنرا سگ سیاه گرفته باشد
نباید خورد و حضرت رسالت پناه صلعم امر بکشتن سگ سیاه کرده سوم شکار کردن در شب
و بچه جانوران را از خانه های ایشان بیرون آوردن چهارم شکار کردن ماهی در روز جمعه
پنجم شکار کردن در حرم مدینه ششم شکار کردن شکاری که متوجه باشد بحرم فصل دوم در شرطها

شکار کردن بدانکه ده امر در شکار کردن شرط است اول آنکه سگی را که با او شکار میکنند میباید که
تعلیم کرده باشند بحیثیتی که هرگاه سر دهند او را برود و هرگاه منع کنند او را باز بایستد پس اگر ا
تعلیم نداشته باشد و بکشد شکاری را حرام میشود دوم آنکه سگ آن شکار را نخورد و اگر نادر
عادت آن سگ باشد که شکار را بخورد آن شکاری را که آن سگ کشته باشد حلال نیست
آنکه کسیکه سگ را سر میدهد یا تیر مے اندازد یا نیزه و شمشیر میزند میباید که مسلمان باشد
مسلمان باشد چون طفل ممیز خواه مرد باشد و خواه زن پس اگر کافر باشد یا دشمن اهلبیت یا
دیوانه یا طفل غیر ممیز آن شکار حلال نیست و اگرچه بسم الله گفته باشد و اگر آنکس جهود
باشد آیا حلال است میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که حلال نیست و
باشد آیا حلال است درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست بعضی از مجتهدین گفته اند
سنی عداوت اهلبیت داشته باشد حرام است و گرنه حلال است و بعضی از مجتهدین گفته
شخص که سر میدهد سگ را اگر مسلمان و کور باشد حلال نیست و بعضی از ایشان گفته اند و اگر
کوری باشد که تواند قصد شکار کرد حلال است و اگر با سگ مسلمان سگ غیر مسلمان باشد
سگ بکشند آن شکار را حلال نیست چهارم آنکس که آن سگ را سر میدهد یا تیر می اندازد یا
میزند میباید که بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله و هرچه ذکر خدا باشد در آن وقت بگوید و گفتن ا
کافی نیست پس اگر عمداً ترک گفتن بسم الله کنند آن شکار حلال نیست و همچنین حلال نیست اگر
که سر میدهد بسم الله نگوید و همچنین حلال نیست اگر دو سگ آن شکار را بکشند و در وقت سر دا
از ینها بسم الله گفته باشد و در وقت سر دادن دیگری عمداً بسم الله نگفته اما اگر بسم الله را فرا
کرده باشد آن شکار حرام نمیشود و در بعضی از احادیث وارد شده که اگر در وقت سر دادن
را فراموش کنند در وقت خوردن گوشت آن شکار بسم الله باید گفت و اگر در وقت سر
بسم الله را فراموش کرده باشد و پیش از آنکه سگ یا تیر یا نیزه و شمشیر بآن شکار برسد بسم الله
حلال میشود اما اگر عمداً باشد آیا حلال میشود و اگر پیش از رسیدن بشکار بسم الله گوید میانه مجته
مسئله خلافست و اگر جاهل حکم باشد آیا حکم کسے دارد که عمداً ترک بسم الله کرده یا حکم کسے
فراموش کرده درین مسئله نیز میانه مجتهدین خلافست و آیا نام خدا تعالی بغیر عربی گفتن لا

یا هر نامی که گویند جائز است میانه مجتهدین درین مسئله نیز خلافست و بجای بسم الله اگر الله اکبر یا الحمد لله یا اللهم اغفر لی
یا اللهم صل علی محمد و آل محمد گویند آیا شکار حلال میشود یا نه درین مسئله نیز میان مجتهدین
خلافست پنجم آنکه بقصد شکار کردن سر دهند سگ را یا تیر بیندازند پس اگر بی قصد شکار کردن سگ بدواند
و یا تیر از کمان بجهد و شکاری را بکشد حلال نیست اما اگر در اثنای رفتن سگ او را بطلبند و نگاه دارند
آنگاه قصد کرده سر دهند حلال میشود ششم آنکه قصد جنس شکار کنند اگر در وقت سر دادن سگ
و انداختن تیر و نیزه قصد جنس شکار نکنند و شکاری را بکشد حلال نیست هفتم آنکه شکار بسبب
جراحت دندان سگ و خوردن تیر و نیزه و شمشیر بمیرد و جراحت موضع ذبح لازم نیست بلکه هر
عضوی از اعضای او را که جراحت کرده باشد و بآن بمیرد حلال است و اگر بآن جراحت نمیرد بلکه
بواسطه تعب بسیار یا غرق شدن در آب یا افتادن از کوه یا آنکه سگ گلوی او را بگیرد و بی آنکه
جراحت کند بمیرد یا درنده غیر سگ بعد از جراحت سگ او را بکشد حلال نیست مگر آنکه در صورت
جراحت سگ کشته باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شکاری را که مجروح شده باشد و
در آب بمیرد اگر سر او از آب بیرون آمده باشد یا آنکه شکار حیوانی باشد که آب او را نکشد چون
قاز و اردک حلال است هشتم آنکه شکار مجروح از نظر غائب نشود و در حیات مستقره باشد و
ممکن باشد که بماند و اگرچه نصف یک روز باشد پس اگر پنهان شود و درین صورت از نظر
او را مرده بیابد حلال نیست خواه بعد از آنکه از نظر غائب شود سگ بر سر او باشد و
خواه سگ بر سر او حاضر نباشد نهم آنکه آنکس که سگ را سر داده و تیر انداخته و نیزه زده
پیش شکار حاضر نباشد چه اگر حاضر باشد و آن مقدار وقت باشد که او را توان کشت لازم
است که سر او را ببرد که اگر بگذارد تا بمیرد حلال نیست و اگر در وقت حاضر شدن او چیزی
نباشد که شکار را بآن توان کشت درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که حرام
است و بعضی گفته اند که درین صورت بگذارند که سگ آن شکار را پاره پاره کند دهم آنکه
آن شکار باید چنان باشد که تواند گریخت خواه وحشی باشد خواه اهلی پس اگر کوچک باشد
یا قدرت گریختن نداشته باشد حلال نیست فصل سوم در احکام شکار کردن بدانکه واجب
است که موضعی را که سگ بدندان گرفته باشد از شکار بآب بشویند و بعضی از مجتهدین شستن

او را واجب نمیدانند و شرط نیست در تیر انداختن و نیزه و شمشیر زدن که تنها باشد چه اگر جماعتی شکار را به تیر یا شمشیر بزنند حلال است و همه در آن شکار شریک کنند و همچنین شرط نیست که دیگری مدد نکند چه اگر مدد کند او را حلال است و همچنین حلال است اگر تیر بر زمین آید و از آنجا جسته به شکار خورد و بکشد و اگر شخصی شکاری را شمشیر زند و دو نصف شود اگر طرفهای که زده شده حلال است خواه دو نصف مساوی شود خواه مختلف و خواه هر دو نصف حرکت کنند و خواه نکنند مگر آنکه نصفی که سر با او باشد حرکتی کند که حیوان زنده چنان حرکت کند چه در این صورت محتاج بکشتن او است و بعضی از مجتهدین گفته اند که حیوانی را که دو نصف کنند مختلف نصف بزرگتر حلال است و بعضی گفته اند که دو نصف کنند و یکی حرکت کند از نصف که حرکت میکند حلال است و شکاری که کسی بدست یا بدام بگیرد مالک آن میشود و اگر از دست او بیرون رود و دیگری آنرا بگیرد مالک آن نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر آنکس که گرفته بود او را در وقت بیرون رفتن از دست شود قصد بیرون رفتن از ملک او کرده باشد آن کسیکه ثانی الحال آن شکار را گرفته باشد مالک آن میشود اما اگر شکاری یا مرغی بخانه کسی در آید یا در خانه کسی مکان کند یا ماهی از دریا بکشتی کسی در آید مالک آن نمیشود بلکه آنکس بگرفتن آن از دیگری اولی است پس اگر کسی بی رخصت او بخانه او در آید و آنرا بگیرد مالک آن میشود اما فعل حرامی کرده اما اگر صاحب خانه و کشتی آنها را بقصد شکار کردن ساخته باشد آیا اگر شکاری یا مرغی بآن خانه یا کشتی در آید مالک میشود صاحب خانه و کشتی آن شکار را میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر شکاری بدست کسی افتد که علامت ملکیت شخص دیگر بآن باشد چون منقراض کردن بال کبوتر مالک آن نمیشود و اگر صاحب آن پیدا شود و طلب کند واجب است که بصاحب دهند

باب چهاردهم

در ذبح حیوانات و حلال و حرام حیوان و غیر آن و در آن چند فصل است **فصل اول** در اقسام ذبح بدانکه ذبح حیوانات بر دوازده قسم است چهار قسم حرام و یک قسم مکروه و یک قسم سنت و شش قسم مباح اما چهار قسم حرام اول ذبح کردن کافر و دشمن اهلبیت و خارجی و در ذبح نمودن یهود و نصاری میانه مجتهدین خلافست صحیح آنست که حرام است دوم ذبح کردن

دیوانه سوم ذبح کردن مست چهارم ذبح کردن طفل غیر ممیز و اما یک قسم مکروه و آن ذبح کردن شبی است
هرگاه موقعی نباشد و محتاج باو نشوند و اما یک قسم سنت و آن ذبح کردن مؤمن است و اما شش
قسم ذبح مباح اول ذبح کردن بسلاح چون تیر و نیزه و شمشیر دوم بسگ شکاری بشرطهائیکه
در باب شکار کردن مذکور شد سوم ذبح کردن بچه که در شکم حیوانی باشد که قابل ذبح کردن باشد
چه ذبح کردن او ذبح کردن مادر اوست هرگاه خلقت او تمام شده باشد یعنی موی بر او روئیده
باشد خواه روح داشته باشد خواه نداشته باشد اما اگر از شکم زنده بیرون آید ذبح کردن او
لازم است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر از شکم بیرون آید و آن قدر وقت نباشد که اورا
بکشند حلال است اگر بمیرد و درین قول اشکال است و اگر خلقت او تمام نشده باشد
حرام است چهارم ذبح کردن ماهی و آن بیرون آوردن اوست زنده از آب و در بیرون
آوردن ماهی از آب مسلمان بودن آن شخص و بسم الله گفتن شرط نیست بلکه سنت پس اگر
کافری ماهی از آب بیرون آورد حلال است بشرطیکه مسلمان ببیند که زنده اورا بیرون آورد
و اگر مسلمان نه بیند آنرا حرام است و اگر ماهی در آب مرده باشد حلال نیست و اگر مشتبه
شود ماهی مرده بغیر آن احتیاط آنست که اجتناب از همه کند پنجم ذبح نمودن ملخ و آن گرفتن
اوست بدست زنده یا بآلتی چون دام و غیر آن و در گرفتن ملخ بسم الله گفتن و مسلمان
بودن شرط نیست چنانچه در گرفتن ماهی مذکور شد پس اگر پیش از گرفتن ملخ بدست او را باتش
بسوزانیدن حلال نیست خوردن آن و ملخهائیکه نتوانند پرید حلال نیست خوردن آنها هرگاه
بگیرند آنها را ششم ذبح نمودن حیوانیکه در چاه افتاده باشد یا در صحرای بگریزد و ممکن
نباشد کشتن آنها بطریق معهود از شارع کشتن آنها بهر طریق که ممکن باشد مشروع است فصل
دوم در بیان آنچه بذبح نمودن تعلق دارد بدانکه بیست و پنج امر بذبح کردن متعلق است
سیزده امر واجب و پنج امر سنت و هفت امر مکروه اما سیزده امر واجب اول آنکه کسی که ذبح
میکند میباید که تمیز داشته باشد چه ذبح نمودن طفل غیر ممیز حلال نیست دوم آنکه عاقل باشد
چه اگر دیوانه باشد حلال نیست سوم آنکه قصد تواند کرد پس ذبح نمودن مست و بیهوش
حلال نیست چهارم آنکه مسلمان باشد یا در حکم مسلمان باشد چون طفل ممیز پس اگر کافر

یا دشمن اهل بیت یا خارجی باشد حلال نیست و اگرچه در وقت کشتن بسم الله گفته باشد و در ذبح نمودن
یهود و نصاری میانهٔ مجتهدین خلافست اصح آنست که حرام است چنانچه گذشت پنجم آنکه آن
حیوان قابل ذبح کردن باشد خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند پس اگر قابل ذبح کردن نباشد
چون سگ و خوک بذبح کردن پاک نمیشود و حیوانیکه قابل ذبح باشد و گوشت او را نخورند بذبح
کردن پوست او پاک میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که پوست ایشان تا دباغی نکنند پاک نمیشود
و حیوانیکه مسخ شده باشد چون فیل و میمون و خرس و غیر اینها آیا بکشتن پوست ایشان پاک
میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست ششم آنکه چهار عضو آن حیوان را ببرند جائیکه آب و طعام میرود و
راه نفس و دو رگ گردن چه اگر این چهار را نبرند حلال نمیشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که بریدن حلقوم
کافیست هفتم آنکه اعضای آن حیوان را که میخواهند که ذبح میکنند باآهن چون کارد و شمشیر و غیره
ببرند اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد بهرچه مقدور باشد ببرند چون آبگینه و سنگ سر تیز و نی آیا اگر
بناخن و دندان ببرند حلال میشود یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که بدندان و ناخن متصل ببدن و انگشتان جائز است اما اگر جدا شده باشد جائز نیست هشتم آنکه
در وقت کشتن بسم الله گوید و در اینجا بسم الله گفتن شرط باشد نهم آنکه در وقت کشتن رو بقبله
کنند اگر مقدور باشد بانیطریق که سر و گردن و سینهٔ او را بقبله کنند و بعضی از مجتهدین محل ذبح را
گفته اند قبله باید کرد پس اگر عمداً رو بقبله ذبح نکنند حرام است و اگر فراموش کنند یا در جائیکه
مقدور نباشد رو بقبله کردن شرط نیست چنانچه مذکور شد و بعضی از مجتهدین برین رفته اند که در
صورتیکه ممکن نباشد آن حیوان را رو بقبله کنند آنکس که ذبح کند خود رو بقبله کند دهم آنکه اعضا
را بیکدفعه ببرند پس اگر بعضی را ببرند و بعضی را بگذارند که در زمان دیگر ببرند آیا حلال است مجتهدین
را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که اگر در وقتی که بعضی اعضای آن حیوان را بریده
باشند حیوان حیات داشته باشد و ممکن باشد که زنده بماند آنگاه بکشند حلال است یازدهم آنکه
آن حیوان بعد از ذبح کردن حرکت کند یا خون معتدل از و بیرون آید پس اگر حرکت کند و خون
معتدل بیرون نیاید حلال نیست دوازدهم آنکه مردن او بسبب کشتن او باشد پس اگر چنان باشد
که در حین ذبح نمودن دیگری شکم او را پاره کند حلال نیست سیزدهم آنکه اگر آن حیوان

شتر باشد نحر کنند او را یعنی به نیزه بکشند او را و محل نحر کردن گودی گردن شتر است و اگر آن حیوان گوسفند
باشد سر او را ببرند پس اگر شتر را سر ببرند و گاو و گوسفند را به نیزه بکشند حلال نیست و اما پنج امر سنت
اول نحر کردن شتر ایستاده در حالتی که یک پای او را بسته باشند میانه بغل و سر پای و او را رها کردن
دوم بستن هر دو دست و هر دو پای گاو را در حال ذبح کردن و رها کردن دم او سوم بستن هر دو
دست و یک پای گوسفند در وقت کشتن و یک پای او را رها کردن چهارم سر دادن پرنده ها را در وقت
بریدن گلوی آنها پنجم زود کشتن و اما هفت امر مکروه اول بریدن نخاع یعنی مغز مهره های پشت
او را در وقت ذبح نمودن دوم پوست کندن پیش از سرد شدن سوم جدا کردن سر در وقت ذبح
نمودن از روی عمد و بعضی از مجتهدین این فعل را حرام میدانند و گوشت او را حرام دانسته اند
چهارم گردانیدن کارد را در وقت ذبح نمودن که بالا بریده شود و در بعضی از احادیث نهی از این
عمل واقع شده پنجم ذبح کردن حیوان در حالتی که حیوان دیگر نگاه کند ششم شب ذبح نمودن بی احتیاج
هفتم ذبح نمودن در روز جمعه پیش از زوال فصل سوم در بیان حلال و حرام و مکروه حیوانات و آن
بر چهل قسم است شش قسم آنها حلال و بیست قسم حرام و چهارده قسم مکروه اما شش قسم حلال اول شتر و بعضی
از سنیان گفته اند که مذهب امامیه آنست که گوشت شتر حرام است و غلط کرده اند چه ابو الخطاب
را مذهب آنست که او در وقتی امامی بوده آنگاه غالی شده دوم گاو اهلی و وحشی سوم گوسفند و قوچ
و بز کوهی و آهو چهارم گورخر پنجم هر پرنده که به هم زدن بال بیشتر از صف زدن او باشد یا آنکه چینه دان
یا سنگدان داشته باشد یا آنکه در عقب پای او چیزی باشد مانند خاری پس کبوتر و قمری و کبک و
دراج و تیهو و گنجشک و آنچه به اینها ماند حلال است ششم ماهی که فلس دار باشد پس کنعت و ربیثا و
اربیان و طمر و طبرانی از اقسام ماهی حلال است چه ایشان فلس داشته اند و اما بیست قسم حرام اول
سگ بری و بحری دوم خوک بری و بحری سوم گربه اهلی و وحشی چهارم درنده های تمام چون شیر و
پلنگ و گرگ و پارس و کفتار و روباه و خرگوش و شغال و آنچه به اینها ماند پنجم موش اهلی و صحرائی
و سوسمار ششم خز و سمور و سنجاب و فنک هفتم حشرات چون مار و عقرب و خنفسا و مگس و کیک و
پشه و شپش و غیر اینها هشتم آنچه مسخ شده اند چون فیل و میمون و غیر اینها نهم حیوانی که عادت بخوردن
فضله کرده باشد چه او حرام است تا آنکه او را مدتی استبرا کنند یعنی اگر آن حیوان شتر باشد چهل روز

او را به بند زده علف پاک بدهند و اگر گاو باشد بیست روز و بعضی از مجتهدین در گاو نیز چهل روز
گفته اند و بعضی از ایشان سی روز گفته اند و اگر گوسفند باشد ده روز و بعضی از مجتهدین در گوسفند
بیست روز گفته اند و بعضی چهارده روز و بعضی گفته اند که یک هفته و اگر مرغ خانگی باشد سه روز و اگر
ماهی باشد یک روز و اگر اردک باشد پنج روز و بعضی سه روز گفته اند و در بعضی روایات شش روز
واقع شده و اگر غیر اینها باشد واجبست که آنقدر ایشانرا به بند زده علف دهند که آن اسم ازو
برطرف شود دهم حیوانیکه گوشت او را خورند چون گوسفند که شیر خوک بخورد آنقدر که استخوان او
سخت شود حرام میشود و هرچه ازان بزاید نیز حرام است یازدهم حیوانیکه گوشت او را خورند و با
او شخصی دخول کرده باشد چه آن حیوان و نسل او حرام میشود و واجبست سوزانیدن آن حیوان
چنانچه زده باشد که در بحث حدود مذکور خواهد شد و اگر اینچنین گوسفندی در میان گله گوسفند
مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا آنکه یکی باند دوازدهم هر مرغ پرنده که مخلب داشته
باشد چون باز و چرغ و عقاب و شاهین و باشه و غیر اینها سیزدهم کلاغ بجمیع اقسام او سوای
کلاغ کوچک که در زراعت پیدا شود و زاغی که برنگ خاکستری باشد که این هر دو مکروه است
چهاردهم خفاش و طاوس و بعضی این هر دو را مکروه میدانند پانزدهم مرغیکه او را نشانه تیر
بسازند تا آنکه بمیرد و همچنین حیوانیکه مجروح سازند و بگذارند تا بمیرد شانزدهم ماهی که فلس
نداشته باشد چون اجری و ماهی که در آب مرده باشد و هرگاه مشتبه شود ماهی مرده بماهی زنده
بعضی از مجتهدین گفته اند که در آب اندازند اگر بر پشت افتد حرام است و اگر بر رو افتد
حلال است هفدهم سنگ پشت هجدهم خارپشت نوزدهم خرچنگ بری بیستم گوشتی که در زیر سیخ
بریان کنند زیرا که آن گوشت حرام میشود بشرط آنکه سیخ را نشگافته باشند و همچنین حرام میشود
اگر ماهی حلال و ماهی حرام را باهم بریان کنند و ماهی حرام بالای ماهی حلال باشد اما اگر ماهی
حلال بالاے ماهی حلال باشد حرام نیست و تخم هر حیوانی تابع آن حیوان است و اگر
مشتبه شود هر کدام که هر دو مختلف باشند حلال است و هر کدام که متفق باشند حرام است
و آنچه فاسد شده باشد حرام است اما چهارده قسم مکروه اول اسپ دوم خر سوم استر و بعضی
از مجتهدین گوشت استر را حرام میدانند چهارم حیوانیکه یک نوبت یا دو نوبت شیر خوک

خورده باشد و سنت است استبرای چنین حیوانی هفت روز اگر آن حیوان علف بخورد و اگر علف
نخورد هر روز شیر حیوانی خورد که گوشت او را خورند اما اگر شراب خورده باشد گوشت او حرام
نمیشود بلکه آنچه در شکم اوست نشسته نباید خورد پنجم حیوانیکه شیر آدمی بخورد ششم کلاغ کوچک که در حوالی زراعت
میباشد و زاغی که برنگ خاکستر باشد هفتم هدهد چه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد
از کشتن هدهد هشتم خطاف چه در حدیث آمده که خطاف همیشه الحمد لله رب العالمین میگوید
و بعضی از مجتهدین او را حرام میدانند و مؤید قول اول است آنکه بال برهم زدن بیشتر از صفه زدن
بال و ست نهم قبره چه در حدیث آمده که قبره را نباید خورد و بطفلان نباید داد که بازی با او
کنند زیرا که همیشه تسبیح میگوید و لعن بر دشمنان اهلبیت میکند دهم فاخته چه در حدیث آمده
که شوم است نگاه داشتن فاخته یازدهم حباری دوازدهم صرد سیزدهم صوام و آن مرغی است
دراز گردن گرد آلود رنگ که در درخت خرما میباشد چهاردهم شقراق و وجه کراهت او آنچه
در حدیث آمده او مار را میخورد **فصل چهارم** در بیان آنچه از حیوانات و غیر اینها حرام است
و مکروه و آن بر سی و دو قسم است بیست و چهار قسم حرام و هشت قسم مکروه اما بیست و چهار قسم
حرام اول هر چیز مستیکه مست کند چون شراب که از شیره انگور میگیرند و تبع که از عسل میگیرند و نقیع
که از مویز میگیرند و مزر که از ذره میسازند و فضیخ که از خرما میسازند و جع که از جو میگیرند و غیر اینها
از هر چه مست کننده باشد خواه کم باشد و خواه بسیار دوم فقاع که از مویز یا جو میگیرند حکم شراب
دارد باجتماع مجتهدین اما هر چیز که از و بوی شراب آید چون رب سیب و رب به و انبج
و آنچه بدینها ماند حلال است و در حکم شراب است شیره انگور که بجوشد و کمتر از دو حصه او ناقص
شود اما اگر دو حصه او ناقص شود و اگر چه بغیر آتش باشد حلال است و اگر شیره مویز را بجوشانند
آیا حلال است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است اصح حلال است زیرا که آفتاب پاره
از دو حصه او را ناقص کرده و همچنین کشمش و مویز که در طعام کنند حلال است بر قول اصح و اگر
شراب سرکه شود حلال میشود خواه بعلاج باشد چون نمک انداختن و خواه بی علاج و خواه
آنچه بسبب آن شراب سرکه شود مستهلک شود در و خواه نشود اما اگر چیزی نجس در شراب
اندازند یا کافری دست با او مالد آنگاه سرکه شود پاک نمیشود و اگر سرکه در شراب بریزند آنقدر که

۱۴ و آن نوعیست از مرغان سیاه که دو رنگ دارد و از تن بهشت او را قبل گویند ۱۲ منتخب

سرکه او را استهلاک سازد و یا آنقدر شراب باشد که سرکه را استهلاک کند حلال نمی‌شود و بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که هرگاه اندک شرابی در سرکه ریزند جایز نیست استعمال کردن آن تا آنکه آن شراب
سرکه شود دوم خونیکه از ذبح کردن حیوان آید حرام است خواه خون جهنده داشته باشد یا
نه چون خون کبک و غیر آن و در حلال بودن خون دل در میان مجتهدین خلافست سوم بول
آن حرام است از هر حیوانی خواه گوشت او را خورند و خواه نخورند سوای بول شتر جهت شفا و بعضی
از مجتهدین بول حیوانیکه گوشت او را خورند جایز میدانند و همچنین حرام است منی و غیر آن از اعیان
نجسه و همچنین فضلات انسان و حیوان ماکول اللحم و غیر آن چون آب دهن و بینی و عرق ایشان
چه خوردن اینها حرام است چهارم شیر حیوانیکه گوشت او را نخورند و در حلال بودن شیریکه
در پستان حیوان مرده باشد میانه مجتهدین خلافست پنجم هر چیز روانی که نجاست او عارضی
باشد خوردن او حرام است چون آب نجس ششم طعام غیری را بی اذن او خوردن مگر جماعتی
که در آیه کریمه قرآنیه استثنا واقع شده که بی اذن میتوان خورد و اگر ایشان را نیز داند که راضی
نیستند آن نیز حرام است هفتم اعیان نجسه چون نجاست آدمی و چیزهای پاک که نجس شده
باشد بملاقات نجاست پس اگر آن چیزها قابل پاک کردن باشد خوردن آنها پیش از
پاک کردن حرام است و همچنین نانی که آنرا با آب نجس خمیر کنند خوردن آن و روغن که بسته باشد
هرگاه نجاستی به بعضی اجزای آن رسد همانچه نجاست باو رسیده حرام است هشتم مرده و در حکم
اوست هر پاره که از زنده پاره کنند چه آن نیز حکم مرده دارد و خوردن آن و استعمال کردن آن
حرام است سوای پشم و مو و نشین و پر مرغ اگر ببرند و اگر بکنند آن موضعیکه متصل است
بآن باید شست و شاخ و سم و ناخن و دندان و استخوان و تخم هرگاه پوست بالایین آن سخت
کرده باشد و انفحه یعنی مایه چه بعضی از مجتهدین استعمال آنها را از مرده جایز داشته‌اند
نهم ذکر حیوانات خواه گوشت او را خورند یا نخورند دهم فرج حیوانات خواه ظاهر آن و خواه
باطن آن یازدهم سپرز حیوان دوازدهم زهره هر حیوان سیزدهم انثیان از هر حیوان یعنی هر دو خایه
که در وی منی جمع میشود چهاردهم مثانه هر حیوان یعنی محل بول او پانزدهم مشیمه یعنی جائیکه در وی بچه
قرار میگیرد شانزدهم نخاع و آن مغزیست سفید که در مهره‌های پشت میباشد و عوام او را

نخ میگویند حرام است یازدهم علباء و آن دو عصب است سفید و زرد که از پس سر تا بفرج کشیده دوازدهم
غدد و یعنی گره هائیکه در میان گوشت میباشد سیزدهم اصلهای انگشتان که متصل بعصب کف
دست و پاست چهاردهم حدقه و آن سیاهی است که در چشم میباشد که بآن چیزی می‌بیند و آنرا مردمک
چشم میگویند پانزدهم خرزهٔ دماغ و آن مغزیست که در کلهٔ سر میباشد بقدر نخودی و بعضی از
مجتهدین سوای خون و سپرز و سرگین و ذکر و فرج و انثیان و مثانه چیزی دیگر را از حیوانات
حرام نمیدانند بلکه مکروه میدانند بیست و دوم خاک گل خوردن خواه پاک باشد و خواه نجس
سوای خاک تربت حضرت امام حسین علیه السلام که بمقدار نخودی جهت شفا میتوان خورد و گل
ارمنی نیز جهت دوا میتوان خورد بیست و سوم زهرهای کشنده اما چیزهائیکه بسیار آن کشنده
باشد و کم آن کشنده نباشد بسیار خوردن حرام است چون تریاک و سقمونیا و تخم حنظل و مانند
آنها بیست و چهارم بنگ خوردن حرام است هرگاه کسی را احتیاج باین چیزهای حرام بهم رسد
مثل آنکه در صحرای واقع شده باشد و چیزی نباشد که بخورد سوای آن چیزها که حرام است و ترسد
که اگر نخورد ضعیف شود و پیاده نتواند رفت و از همراه باز ماند و ترسد که بکشند او را یا مال او را
ببرند در این صورت جائز است که آن قدر بخورد که سد رمق او شود زیاده جائز نیست بشرطیکه
آن شخص بجنگ امام عادل نرود و راهزن مسلمانان نباشد چه اگر چنین شخصی باشد خوردن
چیزهای حرام در حالت اضطرار نیز او را حرام است و اگر شخصی در صحرای باشد و چیزی
نداشته باشد و ترسد که از گرسنگی بمیرد و کسی طعام نداشته باشد و این کس قیمت آنرا نداشته
واجب است بر آن کس که بدهد و اگر ندهد بقهر و غلبه از او میتواند گرفت و اگر در صحرای تشنه باشد و
ترسد که بمیرد و از مقدار شراب می تواند خورد که نمیرد و اگر محتاج بخوردن بول باشد
از تشنگی میتواند خورد و فرقی نیست میان بول خود و غیر و بعضی از مجتهدین گفته اند که
بول خود را نخورد نه از دیگری و خوردن تریاق فاروق حرام است مگر باحتیاج و اما آن هشت
قسم مکروه اول گوشتهای دل حیوانی که گوشت او را خورند در گاهی و دوم گرده حیوانات
که گوشت او را خورند سوم گوشت خر و اسپ و استر چهارم شیر الاغ پنجم ششم چیزهاست که
جنب و حائض و کسیکه پرهیز از نجاست نکند دست بآن زده باشد بطریق خوردن آنها

مکروه است ششم پیاز و سیر خوردن که اراده داخل شدن مسجد داشته باشد و هم در شب جمعه
خوردن هفتم آبهای گرم خصوصاً آبهایی که بوی کبریت از و آید بقصد شفا هشتم شرابیکه او را بعلاج
سرکه کرده باشد خوردن و بعضی از مجتهدین خوردن اینها را حرام میدانند

باب پانزدهم

در بیان آداب طعام خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن و دران چهار مطلب است

مطلب اول در بیان طعام خوردن و اقسام آن بدانکه اقسام طعام پنج است اول
واجب چون طعامی که سد رمق شود و طعام واجب النفقه و طعام کفارات با عاجز شدن از
عتق دوم حرام چون طعام مائده که دران شراب خورند سوم سنت چون طعام عروسی و
خانه نو ساختن و از حج آمدن و ختنه پسر کردن چهارم مکروه چون طعام ختنه کردن زنان
و طعام خانه تعزیت پنجم مباح و آن ما عدای طعامهاست که مذکور شد و اما آنچه تعلق بطعام
خوردن و آب نوشیدن و رخت پوشیدن دارد هفتاد و چهار امر است یک امر واجب و چهل و چهار
امر سنت و چهار امر حرام و بست و پنج امر مکروه اما یک امر واجب آن گردانیدن دهن است
از موضع طلا و نقره که در ظرف طلا کوب و نقره کوب باشد اما چهل و چهار امر سنت اول دست
شستن پیش از طعام خوردن دوم پاک نکردن دست خود بمندیل بعد از دست شستن پیش از
طعام چه در حدیث ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین وارد شده که تا آن تری در دست
باشد برکت دران طعام است سوم نشستن بر جانب چپ در حالت طعام خوردن چهارم
بسه انگشت طعام خوردن پنجم انگشتان خود را لیسیدن ششم طعام پیش از خود خوردن هفتم
لقمه را کوچک برداشتن هشتم بسیار خائیدن نهم بمردم نگاه نکردن در حالت طعام خوردن دهم
پیش از طعام خوردن بسم الله الرحمن الرحیم گفتن و همچنین سنت است بسم الله الرحمن الرحیم
بواسطه هر لونی از طعام یا هر ظرفی و اگر در ابتدای طعام خوردن نگوید بسم الله الرحمن الرحیم بر
اول و آخر طعام کافی ست و اگر بسم الله فراموش کرده باشد هر وقت که بخاطرش آید بگوید
و در بعضی از احادیث اهلبیت علیهم الصلوة والسلام آمده که اگر یکی از اهل مجلس بسم الله
گوید کافیست یازدهم الحمد لله گفتن بعد از فارغ شدن از طعام خوردن و حالا آنچه متعارف

شبیه میانه مردمان از خواندن سوره فاتحه بعد از طعام خوردن در حدیث مذکور نیست
دوازدهم مکرر الحمد لله گفتن در اثنای طعام خوردن سیزدهم بعد از فارغ شدن این دعا بخواند
الحمد لله الذی اطعمنا فی جائعین و سقانا فی ظامئین و کسانا فی عارین و آوانا
سپاس مر خدا را که سیر کرد ما را در گرسنگان و سیراب کرد ما را در تشنگان و پوشانید ما را در برهنگان و جا داد ما را
و انعم علینا الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم و یجیر ولا یجار علیه و یستغنی و یفتقر الیه
و انعام کرد بما سپاس مر خدای را که میخوراند و خورانیده نمیشود و پناه میدهد و پناه داده نمیشود و بی نیاز است و احتیاج میشود بسوی او
چهاردهم هر دو دست را شستن و اگر چه یکی طعام خورده باشد پانزدهم مالیدن هر دو دست
بعد از شستن بابروهای خود چه در حدیث اهلبیت علیهم السلام آمده که کلف روی را زائل
میگرداند شانزدهم آبهائیکه از دست شستن بهم میرسد در ظرفی جمع کردن هفدهم در وقت دست
شستن پیش از طعام اول صاحب طعام دستهای خود را شستن آنگاه کسی که در دست
راست او نشسته باشد و در دست شستن بعد از طعام ابتدا بکسی کنند که در دست چپ
صاحب طعام نشسته باشد آنگاه آخر از همه صاحب طعام دستهای خود را بشوید و در بعضی
احادیث واقع شده که در دست شستن ابتدا بکسی کنند که در جانب راست در خانه نشسته
خواه آزاد باشد خواه بنده هجدهم آنکه اول صاحب طعام شروع در طعام خوردن کند نوزدهم
صاحب طعام را بعد از همه دست از طعام خوردن کشیدن بیستم دعا کردن جهت صاحب طعام
بطریقیکه از حضرت رسالت پناه منقولست که آنحضرت بعد از طعام میگفتند بصاحب طعام افطر
عندکم الصائمون و اکل طعامکم الابرار و صلت علیکم الملائکة الاخیار بیست و یکم
اول نماز کردن هرگاه طعام در وقت نماز حاضر شود و وقت نماز وسعتی داشته باشد مگر آنکه جماعتی
انتظار کشند بیست و دوم بعد از طعام خوردن بر پشت افتادن و پای راست را بر بالای پای
چپ نهادن بیست و سوم بعد از سه روز یکبار گوشت خوردن بیست و چهارم چوب خلال
دندان جهت مهمان آوردن بعد از طعام خوردن و خلال کردن بعد از طعام خوردن و
بیرون آوردن آنچه در بیخ دندان مانده باشد بیست و پنجم سبزیها با طعام آوردن چه در حدیث
آمده که حضرت امیر المؤمنین چنین میکرد بیست و ششم پیش از طعام ابتدا بنمک خوردن

کردن و بعد از طعام ختم بسر که یا نمک کردن بیست و هفتم دهن را بعد از طعام بسعد یعنی تبلاق
شستن چه در حدیث آمده که درد دندان را دفع میکند بیست و هشتم جمع کردن آنچه در دستارخوان
ریخته باشد اگر در خانه طعام خورده باشد و در صحرا گذاشتن آنچه در دستارخوان ریخته باشد
اگر در صحرا طعام خورده باشد بیست و نهم شب سیر خوابیدن مرد پیر چه در حدیث آمده که هرگاه
مرد پیر شب بخوابد و شکم او سیر باشد باعث آن میشود که بهتر خواب کند و بوی دهن نیک میشود
سی ام خوردن آنچه از طعام در سر خوان ریخته باشد چه در حدیث آمده که سبب شفای مرضها میشود
و محتاجی را برطرف میگرداند و فرزند زیاده میگرداند و مرض و آفات آنچه را برطرف میکند سی و یکم ضیافت
کردن مهمان و اگر بخواهند آب خورده جهت ایشان آوردن و اگر نخواهند آب وضو جهت ایشان آوردن
سی و دوم اعزاز و احترام نمودن مهمان سی و سوم بسیار مهمان بخانه آوردن و طعام دادن
چه در حدیث آمده که بسیاری دست در طعام موجب برکت طعام است سی و چهارم آنچه در خانه حاضر
باشد جهت مهمان آوردن سی و پنجم تکلف نکردن جهت مهمانان اگر ناخوانده باشد و تکلف کردن
اگر او را طلبیده باشد سی و ششم بسیار طعام پختن اگر مقدور باشد و کم پختن اگر زیاده مقدور
نباشد سی و هفتم دو روز مهمان را دعوی خویش نمودن و آنچه خواهد جهت او حاضر ساختن چه روز
سوم مهمان چون اهل خانه این کس میشود سی و هشتم نخوردن صاحب طعام خود با مهمان سی و نهم
اجابت کردن دعوت مسلمان بطعام خوردن و اگرچه بمسافت پنج میل طلبیده اما اگر کافری
بطلبد اجابت او لازم نیست چهلم باشتهای عیال خود طعام خوردن چه در حدیث وارد شده
که مومن باشتهای عیال خود طعام میخورد و کافر عیال او باشتهای او طعام میخورند چهل و یکم
انتظار چیزی دیگر نکشیدن با حاضر شدن نان چهل و دوم کوچک پختن نان چه در حدیث آمده
که با هر نانی برکتی است چهل و سوم بعد از گزاردن نماز خفتن چیزی خوردن که آن
از عادت پیغمبر است چهل و چهارم خوردن پارچه نان که در راهها یافته باشد چه در حدیث
آمده که هر کس آنرا بخورد حسنه در دیوان عمل او بنویسند و اگر نجس باشد بشوید و بخورد هفتاد
حسنه در دیوان عمل او نوشته میشود اما چهار امر حرام اول بسیار خوردن که ضرر رساند چه هرگاه
چیزی خورده باشد و دیگر چیزی خورند باعث امتلا میشود و مرضها از این بهم میرسد و در حدیث

آمده که چیزی خوردن در حالتیکه سیر باشند باعث مرض میشود دوم رفتن بمجلسی جهت طعام
خوردن که او را نه طلبیده باشند و بعضی از مجتهدین این را مکروه میدانند سوم خوردن طعام
در مائده که شراب یا هر چه مست کننده باشد خورند چهارم در ظرف طلا و نقره طعام خوردن اما
آن بیست و پنج امر مکروه اول شکم از طعام پر ساختن دوم تکیه کرده طعام خوردن سوم بعد از
طعام خوردن هرگاه آروغ زند سر سوی آسمان کردن چهارم مربع نشستن در وقت طعام
خوردن چه در حدیث آمده که مربع نشستن را خدا تعالی دوست نمیدارد پنجم پیش خود دراطراف
بردن هرگاه او را تنها طلبیده باشند ششم طعام خوردن بدست چپ بی اختیار هفتم طعام
خوردن در حالتیکه راه برود هشتم اجابت کردن طعامیکه جهت ختنه دختران پخته باشند نهم
نان را بکارد پاره کردن و در زیر کاسه نهادن دهم خالی کردن استخوان از گوشت چه در حدیث
آمده که جن را در آن نصیبی هست پس اگر تمام گوشت را بخورد در آنجا نه آنچه بهتر است یازدهم
هر روز گوشت خوردن و در روزی دو مرتبه گوشت خوردن کراهت دارد و بیشتر است
دوازدهم زیاده از چهل روز ترک گوشت خوردن کردن سیزدهم گوشت نیم پخته خوردن چهاردهم
شب گرسنه خوابیدن مرد پیر پانزدهم فراخ دستی کردن در معاش هرگاه مفلس باشد شانزدهم
خدمت فرمودن مهمان را هفدهم ترک کردن در شام چیزی خوردن را چه در حدیث
آمده که موجب خرابی بدن میشود و نیز در حدیث آمده که هر کس شب شنبه و یکشنبه شام
نخورد قوت از و ببرود تا چهل شبانه روز باز نمی‌آید هیجدهم با دو انگشت طعام خوردن نوزدهم
در ظرفهای نقره کوب طعام خوردن بیستم خلال کردن بچوب درخت خرما و نی و ریحان چه خلال
به نی و ریحان کردن سبب مرض جذام میشود و همچنین خلال کردن بچوب شاه اسپرم و آس
کردن مکروه است بیست و یکم ماهی خوردن چه در حدیث آمده که خوردن آن گوشت را
میگدازد بیست و دوم پنیر بی مغز گردو و مغز گردو بی پنیر خوردن بیست و سوم گوشت قاق خوردن
بیست و چهارم گوشت گندیده خوردن چه باعث خرابی بدن میشود بیست و پنجم خوردن از
چیزی که موش از آن خورده باشد مطلب دوم در بیان منافع طعامها و میوه‌ها بطریقیکه
از حضرات ائمه معصومین منقول است نان جو بدانکه نان جو خوردن را در حدیث وارد شده که

خوردن نان جو دافع امراض است و دفع پیچش شکم قرار میگیرد الا هر مرضی که در رو باشد بیرون کند و توت
پیغمبرانست انار و بیخ در حدیث آمده که جهت مبطون نافع ترین دواهاست و دباغت معده میکند
گوشت در حدیث آمده که خوردن گوشت میرویاند گوشت را در بدن و سید طعامهاست در دنیا و
آخرت و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گوشت سردست را دوست میداشت و گوشت
قالچه بدترین گوشتهاست چه بمحل بول نزدیک است گوشت کباب ساقهای پا را قوی میکند و تپ را
میراند گوشت مرغ از حضرت امیر المؤمنین منقولست که گوشت مرغ بچه بهترین گوشتهاست گوشت قطاة
از حضرت امام محمد باقر منقول است که گوشت قطا مبارک است و صاحب یرقان را کباب
آن نافع است و قوت باه میدهد گوشت حباری از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست
که گوشت حباری بواسیر و درد پشت را نافع است و قوت باه میدهد گوشت میش گاو از حضرت
محمد باقر منقولست که گوشت میش بینائی و شنوائی را زیاده میگرداند و گوشت گاو را با سلق
خوردن برص را برطرف میسازد هریسه در حدیث آمده که نفع بسیار دارد و سبب قوت باه
میشود تخم مرغ در حدیث آمده که سبب بسیاری فرزند میشود عسل شفای بیمار است که سبب
آن بلغم باشد عدس بریان کرده تشنگی را می نشاند و قوت معده را میدهد و شفای هفتاد مرض است
و عدس دل را نازک میکند و اشک چشم را زیاده میکند آرد گندم بریان کرده طعام پیغمبران است
و خوردن آن گوشت را میرویاند و استخوان را سخت میکند و قوت باه میدهد پنیر با مغز گردو در
حدیث آمده که هر دو باهم شفاست و هر یک تنها مضر است شکر نافع است از همه چیزها و
ضرر ندارد و سرکه و زیت طعام انبیاست و منافع آن بسیار است چه دهن را روشن
میگرداند و عقل را زیاده میگرداند و صفرا را می نشاند و دل را زنده میکند و جانوری که در شکم
آدمی میباشد می کشد و شهوت زنان را برطرف میسازد زیتون بادها را می شکند و روغن
دواست خصوصاً در تابستان شیر گوسفند سیاه نافع است از گوسفند سرخ و شیر گاو
سرخ بهتر است از گاو سیاه شیر و عسل جهت آب پشت نافع است زبد اسهل هضم طعام
است برنج بهترین چیزهاست جهت قطع بواسیر نخود بریان کرده جهت درد پشت
نافع است و هفتاد پیغمبر او را دعا کرده باقلا مغز ساق را زیاده میکند و فربه میسازد

آنرا زیاده میکند دماغ را و اگر با پوست بخورد دباغت معده میکند و بیماریها را از شکم میراند و ماش مرض بهق را زائل میکند و باعث زیادتی دماغ میشود و موی سرخ هر صباح بست و یک عدد خوردن دفع مرضها میکند انجیر شبیه ترین میوه‌هاست بمیوه‌های بهشت و بعضی از مرضها را نافع است قطع بواسیر و نقرس میکند انار سید میوه‌هاست حضرت رسالت پناه صلعم او را بهترین میوه‌ها گفته‌اند سیر را گرسنه میسازد و گرسنه را سیر میسازد و در هر اناری دانه از بهشت است و لهذا بعضی از حضرات ائمه معصومین صلعم انار تنها میخورده‌اند و دانه انار را با پیه او خوردن دباغت میکند و وسوسه شیطان را از دل میبرد و اگر کسی در روز جمعه پیش از آنکه چیزی بخورد یک انار بخورد چهل روز دل را نورانی میکند و اگر دو انار بخورد هشتاد روز و اگر سه انار بخورد صد و بیست روز و بس از وسوسه شیطان خلاصی میشود و دود کردن چوب انار جانوران را میگریزاند سیب نافع است جهت زهر و صبر و دو بوانگی و زیادتی بلغم و خوردن آن خون بینی آمدن را برطرف میسازد به رنگ را نیکو میگرداند و اگر زن در آبستنی بخورد فرزند او را نیکو میسازد و غم را میبرد و کسیکه او را بخورد کلام او تمام حکمت است و شجاعت می آورد و آمرود دل را جلا میدهد و معده را دباغت میکند خصوصا در وقتیکه طعام خورده باشد آلو اطفای حرارت میکند و صفرا را ساکن می سازد و خشک آن خون را ساکن می سازد و مرض را میبرد انگور بعد از طعام خوردن نافع است و حضرت رسالت پناه دوست میداشته‌اند اترج سبز و آنچه دباغت معده میکند و بواسیر را زائل میکند و ساقین را قوی میکند تقطیر بول را نافع است کاسنی با نست از قدر تلخ هفت ورق آن و بر سر هر ورقی از و قطرهٔ آب بهشت است و باه را زیاده میکند و فرزند را نیک میسازد و دارو و شفای هر مرض است بادروج یعنی ریحان کوهی سده را میگشاید و اشتهای طعام می آورد و سل را میبرد و هضم طعام میکند و حضرت امیر المومنین دوست میداشته او را تره جهت سپرز نافع است و اگر سه روز بخورد بو را خوب میکند و بادها را رفع میکند و قطع بواسیر میکند و امان است از جذام و حضرت امیر المومنین او را با نمک میخورده‌اند کرفس طعام الیاس و یوشع و یسع پیغمبر است باعث زیادتی حافظه میگردد و دل را پاک میکند و جنون و جذام و برص را برطرف میکند خرفه حضرت فاطمه علیها السلام او را دوست میداشته کاهو خون را صاف میکند

عقل را زیاده میکند سیم آنکه از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منقولست که او رفع جذام میکند
و دوا و شفای مرضهاست و استخوان را سخت میکند چهارم آنکه آب آن شفای درد چشم است
پنجم آنکه از حضرت جعفر صادق منقولست که در وسمه خصلت است درد و باد را میبراند و بلغم را
بول را میراند و اصل و بلغم را برطرف میکند چون زنان استعمال کنند از قوت لسع و بواسیر و باه را قوی میکند
شلغم جذام را می برد و بادنجان مرض بواسیر و طبیعت را باصلاح می آورد و پیاز قوت باه میدهد
و بلغم را می برد و پشت را سخت میکند و تپ را برطرف میکند و مرض وبا را برطرف مینماید
سنگ خوردن آن پیش از طعام رطوبتها دفع میکند مطلب سوم در آداب آب نوشیدن بدانکه
بیست و سه امر با آب نوشیدن تعلق دارد یک امر واجب سیزده امر سنت و یک امر حرام و هشت امر مکروه
اما یک امر واجب و آن گردانیدن دهن از موضع طلا و نقره اگر ظرف نقره کوب یا طلا کوب باشد
چنانچه مذکور شد و اما آن سیزده امر سنت اول آنکه در وقت آب خوردن این دعا بخواند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی اَنْزَلَ الْمَاءَ مِنَ السَّمَاءِ وَ یُصَرِّفُ الْاَمْرَ کَیْفَ یَشَاءُ
سپاس مر خدای را که فرو میفرستد آب را از آسمان و میگرداند کارها را هر قسم که میخواهد
بِسْمِ اللّٰهِ خَیْرِ الْاَسْمَاءِ دوم آنکه بعد از آب خوردن این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی سَقَانِی
بنام خدای بهترین نامها سپاس مر خدای را که آشامید مرا
مَاءً عَذْبًا وَ لَمْ یَجْعَلْهُ مِلْحًا اُجَاجًا بِذُنُوبِی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی سَقَانِی فَاَرْوَانِی
آب شیرین و نگردانید آنرا شور بیمزه بگناهان من سپاس مر خدای را که آب داد مرا پس سیراب کرد مرا
وَ اَعْطَانِی فَاَرْضَانِی وَ عَافَانِی وَ کَفَانِی اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِی مِمَّنْ تَسْقِیهِ فِی
و عطا کرد مرا پس خوشنود کرد مرا عافیت داد مرا و کفایت کرد مرا خداوندا گردان مرا از آنکه سیراب گردانی او را در
الْمَعَادِ مِنْ حَوْضِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ تُسْعِدُهُ بِمُرَافَقَتِهِ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
قیامت از حوض محمد درود فرستد خدا بر او و اولاد او و یاری کنی او را برفاقت او ای بخشنده ترین بخشندگان
سوم آنکه آب را بمکد چهارم آنکه آب را ننوشد بهر دو دست پنجم آنکه بسه نفس بنوشد اگر آب
دهنده غلام باشد ششم آنکه بیک نفس بنوشد اگر آب دهنده آزاد باشد هفتم آنکه آب بسیار
ننوشد چه بسیار نوشیدن آب ماده جمیع مرضهاست هشتم آنکه از نزدیک دسته کوزه و موضع شکست

آب نتوشند نهم آنکه در وقت آب نوشیدن حضرت امام حسین را یاد کنند و قاتلان او را لعن کنند
چه اگر آنحضرت را یاد کنند و قاتلان آنحضرت را لعن کنند صد هزار حسنه در دیوان اعمال او
ثبت میشود و صد هزار گناه از دیوان عمل او محو میشود و صد هزار درجه بلند او را روزی میگردد دهم آب
زمزم نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است یازدهم آبی که از ناودان خانه کعبه فرود آید
نوشیدن چه شفای مرضها در آن آب است دوازدهم آب باران نوشیدن چه سبب شفای دردها
است سیزدهم هدیه بردن آب زمزم بشهرها و اما یک امر حرام در ظروف طلا و نقره آب نوشیدن
و اما هشت امر مکروه اول آب نیل مصر نوشیدن چه در حدیث آمده آب نیل مصر دل را میمیراند دوم
آنکه بیک نفس نوشند اگر آب دهنده غلام باشد سوم آنکه بسه نفس آب نوشند اگر آب دهنده آزاد
باشد چهارم بیکبار فرو بردن آب چه باعث مرض کباد میشود و آن مرضیست در جگر پنجم
ایستاده آب نوشیدن ششم آنکه از نزد دسته کوزه و کوزه شکسته آب نوشیدن هفتم بسیار آب
نوشیدن هشتم کوک خوردن مطلب چهارم در آداب رخت پوشیدن و عمامه پیچیدن و انگشتری
در دست کردن و کفش و نعلین و موزه در پا کردن و در آن دو فصل است فصل اول
در اقسام رخت پوشیدن بدانکه رخت پوشیدن جهت تجمل بر پنج قسم است قسم اول رخت
پوشیدن واجب چون رخت خوب پوشیدن زن هرگاه شوهر او خواهد آنرا و رخت
پوشیدن والی هرگاه باعث خوف و ترس عدو شود قسم دوم رخت پوشیدن سنت چون رخت
پوشیدن زن جهت شوهر خود اول دفعه و رخت پوشیدن مرد جهت زن خود و رخت پوشیدن
والی جهت تعظیم شرع و رخت پوشیدن علما جهت تعظیم علم قسم سوم رخت پوشیدن حرام چون
رخت حریر پوشیدن مردان در غیر جنگ و ضرورت چنانچه مذکور شد قسم چهارم رخت پوشیدن
مکروه چون پوشیدن رخت خوب زن در وقت مردن شوهر چنانچه در بحث طلاق مذکور شد
هرگاه اراده زینت نکند و اگر اراده زینت کند حرام است قسم پنجم رخت پوشیدن مباح و
آن رخت خوب پوشیدن سنت سوای آنچه مذکور شد چه رخت خوب پوشیدن مباح است
فصل دوم در بیان آنچه برخت پوشیدن متعلق است بدانکه چهل و سه امر متعلق است
برخت پوشیدن یک امر واجب است و شش امر حرام و بیست و شش امر سنت و ده امر مکروه

اما یک امر واجب آنکه پاک باشد در حالتیکه نماز میکنند چه در جامهٔ نجس نماز صحیح نیست و اما شش
امر حرام اول پوشیدن مردان حریر محض را در غیر جنگ و ضرورت دوم پوشیدن زنان حریر را در
حالت احرام و در نماز کردن ایشان در حریر خلافست سوم پوشیدن پوست مرده چهارم پوشیدن
رختی که غصب کرده باشند پنجم رخت خوب پوشیدن زن اجنبیه بقصد آنکه زنا کنند با او ششم
انگشتری طلا بانگشت کردن مرد و اما بیست و شش امر سنت اول آنکه رختی که میپوشند قیمتی باشد
بجهت تجمل و زینت دوم آنکه سفید باشد و از پنبه باشد چه در حدیث آمده که جامهٔ پنبه پوشیدن لباس
حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه علیهم السلام بوده سوم آنکه کوتاه باشد چهارم آنکه آستین آن جامه
از انگشتان دراز تر نباشد پنجم آنکه جامهٔ خانه غیر جامهٔ بیرون باشد ششم آنکه در حالت پوشیدن
جامهٔ نو کوزه را پر آب سازند و سورهٔ انا انزلناه بر او سی و دو بار بخوانند و بسم الله گفته بر آن جامه
ریزند چه از حضرت امام جعفر صادق منقول است که سبب فراخی نعمت میشود مادامیکه از آن جامه
چیزی باشد هفتم آنکه در حالت پوشیدن جامهٔ نو بخواند این دعا را که محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت
امام محمد باقر نقل کرده که پرسیدم از آن حضرت که کسیکه جامهٔ نو پوشد چه کار کند آن حضرت
فرمود که این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ ثَوْبَ یُمْنٍ وَ تُقًی وَ بَرَکَةٍ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِی فِیهِ
حُسْنَ عِبَادَتِکَ وَ عَمَلًا بِطَاعَتِکَ وَ اَدَاءَ شُکْرِ نِعْمَتِکَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی کَسَانِی مَا
اُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَ اَتَجَمَّلُ بِهِ فِی النَّاسِ هشتم آنکه در وقت عمامه پیچیدن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ سَوِّمْنِی بِسِیمَاءِ الْاِیمَانِ وَ تَوِّجْنِی بِتَاجِ الْکَرَامَةِ وَ قَلِّدْنِی حَبْلَ الْاِسْلَامِ وَ لَا
تَخْلَعْ رِبْقَةَ الْاِیمَانِ مِنْ عُنُقِی نهم آنکه عمامه ایستاده نبندند چه در حدیث نهی وارد شده از بستن
عمامه پیچیدن دهم آنکه تحت الحنک بندند یازدهم آنکه در وقت زیر جامه پوشیدن این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَ آمِنْ رَوْعَتِی وَ اَعِفَّ فَرْجِی وَ لَا تَجْعَلْ لِلشَّیْطَانِ فِی ذٰلِکَ نَصِیبًا
وَ لَا لَهُ اِلَی ذٰلِکَ وُصُولًا فَیَصْنَعَ لِیَ الْمَکَائِدَ وَ یُهَیِّجَنِی لِارْتِکَابِ مَحَارِمِکَ دوازدهم آنکه
زیر جامه را رو بقبله نپوشند سیزدهم آنکه موزه و نعلین نشسته پوشند چهاردهم آنکه در وقت
پوشیدن نعلین و موزه پای راست را پیش از پای چپ در نعلین و موزه کنند و در کندن اول
از پای چپ کنند پانزدهم آنکه در وقت نعلین و موزه پوشیدن این دعا بخواند بِسْمِ اللّٰهِ

وَبِاللهِ اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَوَقِّ قَدَمَیَّ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ وَثَبِّتْهُما عَلَی الصِّراطِ
یَوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الاَقْدامُ نوزدهم در وقت کندن موزه و نعلین این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰهِ الَّذِی رَزَقَنِی ما اُوقِی بِهِ قَدَمَیَّ مِنَ الاَذیٰ اَللّهُمَّ ثَبِّتْهُما عَلی صِراطِکَ وَلا
تُزِلَّهُما عَنْ صِراطِکَ السَّوِیِّ بیستم آنکه نعلین و موزه زرد باشد چه در حدیث از امام
جعفر صادق منقولست که کسیکه نعلین زرد بپوشد همیشه خوشحال خواهد بود تا کهنه شود بیست و یکم
نعلین سفید پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که نعلین سفید اگر کسی
بپوشد کهنه نشود که مالی بدست پوشنده آن آید و نعلین زرد لباس پیغمبرانست نوزدهم پوشیدن
موزه بیستم پوشیدن پیراهن کتان چه در حدیث آمده که فربه میکند پوشنده را بیست و یکم انگشتری
بدست کردن بیست و دوم انگشتری بدست راست کردن بیست و سوم انگشتری عقیق در دست
کردن چه در حدیث آمده که امانست از هر بلائی بیست و چهارم انگشتری که نگین او یاقوت باشد
در دست کردن چه در حدیث آمده که مفلسی را میبرد بیست و پنجم انگشتری که نگین او فیروزه باشد
در دست کردن چه در حدیث آمده که محتاج نمیشود کسیکه در دست او انگشتری باشد که نگین
او فیروزه باشد بیست و ششم انگشتری که نگین او جزع یمانی باشد و بلور باشد در دست کردن
و اما ده امر مکروه اول پوشیدن موزه سرخ در حضر اما در سفر مکروه نیست دوم پوشیدن
نعلین سیاه چه در حدیث آمده که بچشم ضرر میرساند و غم می آورد و اما کفش سیاه پوشیدن
مکروه نیست سوم پوشیدن جامه که در او صورت باشد و در او نماز کردن چهارم جامه
سیاه پوشیدن چه از حضرت امام جعفر صادق منقولست که حق تعالی وحی فرستاد به پیغمبری
از پیغمبران که بمومنان بگو که لباس دشمنان مرا مپوشید یعنی جامه سیاه پنجم جامه
پوشیدن که انگشت نما باشد بسبب آن جامه چه در حدیث آمده که کسیکه بپوشد جامه که
مشهور باشد بسبب آن جامه خدایتعالی جامه از آتش در پوشاند او را ششم جامه سرخ
پوشیدن مگر در عروسی هفتم پوشیدن جامه که زرد باشد و بزعفران رنگ کرده باشند
مگر در عروسی چه در حدیث آمده که حضرت امام محمد باقر فرمود که رنگ کردن بزعفران
خاصیت بنی امیه است و در حدیث آمده که آنحضرت وقتی قبای زرد پوشیده [illegible]

و غدر گفته چون من عروسی کردم جهت آن قبای زرد پوشیدم هشتم آنکه کفش یا یک نعل بپوشند
و راه روند مگر آنکه یکی را داده باشد که بدوزند چه در حدیث آمده آن کسیکه در یک نعل راه
راه رود و اگر ضرری باو شیطان رساند کسی را ملامت نکند الا نفس خود را نهم آنکه انگشتری
از آهن در دست کند دهم آنکه عمامه را نشسته بپیچد

باب شانزدهم

در قضا پرسیدن و در آن چند مطلب است مطلب اول در اقسام قضا پرسیدن و صفات
قضا و در آن سه فصل است فصل اول در اقسام قضا پرسیدن و آن بر دو قسم است قسم
اول قضا پرسیدن عام یعنی حکم کردن میانه مسلمان و آن وظیفه امام است یا نائب او
و بر امام واجبست که در هر قطرے از اقطار و هر مصری از امصار قاضی نصب کند و
هر قاضی جامع الشرائط که امام تعیین کند جهت قضا پرسیدن بر او واجب عینی است و بعضی
از مجتهدین واجب عینی نمیدانند با تعیین هرگاه جماعتی باشند و اگر امام تعیین نکند واجب
کفائیست مگر آنکه منحصر در شخصی باشد چه در صورت عدم تعیین امام نیز بر آن کس واجب عینی
است و اگر امام عالم نباشد بحال آنکس واجبست بر آن کس که حال خود را عرض کند
تا امام عالم شود بحال او و در حالت غیبت امام فقیه جامع الشرائط را است حکم کردن
و واجبست بر مردمان رفع قضایای خود را باو چنانچه در قاضی منصوب از جانب امام
لازم بود و بعضی از مجتهدین گفته اند که در حالت غیبت امام و نبودن فقیه جامع الشرائط
قضای فقیه عادل امامی کافی است اگرچه مجتهد نباشد و حکم او حکم فقیه جامع الشرائط است
و هرگاه جماعتی اهلیت قضا داشته باشند و بسیار باشند آیا قضا را متکفل شدن سنت است
یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که اگر بر خود اعتماد داشته باشد که
بآن قیام نماید سنت است و بعضی گفته اند که اگر مفلس باشد سنت است که قضا را کفیل شود و از
بیت المال رزق میگیرد و اگر مشهور نباشد بفضل سنت است که مرتکب قضا شود تا مشهور
بفضل شود و اگر مشهور باشد بفضل یا آنکه محتاج نباشد مکروه است قضا پرسیدن و جائز است
از جانب حاکم ظالم قاضی شدن هرگاه داند که احکام شرع را بطریق حق جاری میتواند ساخت

و حکمی که قاضی منصوب از جانب ظالم کند صحیح نیست و اگر چه آن ظالم صاحب شوکت باشد اما
نزد رفع جهت ضرورت آن قاضی جایز است و اگر آن قاضی حکمی کند جهت شخصی بگرفتن مال خود
آن شخص را جایز است گرفتن آن و جایز است متعدد بودن قاضی در یک شهر و در این صورت
مخیر اند مردمان در رفع کردن قضایای خود بهر کدام که خواهند هرگاه مساوی باشند و الا رفع
به اعلم میباید کرد و با تساوی در علم یا ورع و اگر یکی اعلم باشد و یکی اورع اعلم مقدم است و اگر
در این صورت میانه مدعی و مدعا علیه واقع شود و هر یک از ایشان بقاضی راضی شوند قاضی
که مدعی خواهد مقدم است و جائز است که امام در هر محله قاضی نصب کند یا آنکه هر قاضی را
بنوعی از قضا مخصوص گرداند مثل آنکه یکی را جهت قضا پرسیدن میانه مردان تعیین نماید و دیگری
را جهت زنان و آیا جائز است که شرط کند که هر دو متفق الآراء حکم واحد متفق شوند میانه مجتهدین در این
مسئله خلافست و کسیکه جاهل باشد باحکام شرعیه و یا شرایط قضا در و متحقق نباشد قضا پرسیدن
حرام است چه در حدیث از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که قاضی بر چهار قسم است
سه قسم ایشان در دوزخ اند یکی آنکه دانسته حکم کند بباطل دوم آنکه حکم کند بباطل و نداند که
باطل است سوم آنکه حکم بحق کند و نداند که حق است و این هر سه بدوزخ میروند چهارم آنکه حکم
بحق کند و داند که حق است و این قاضی ببهشت میرود قسم دوم قضا پرسیدن خاص و آن
در صورتیست که مدعی و مدعا علیه بشخصی راضی شوند که میانه ایشان حکم این شخص بر ایشان جاریست
و اگر چه امام یا کسی از جانب امام جهت قضا پرسیدن عام موجود باشد و شرط است درین قاضی آنچه
در قاضی منصوب از جانب امام شرط است از صفتهائیکه مذکور خواهد شد و آیا رضای مدعی و
مدعا علیه بعد از حکم این قاضی شرط است میانه مجتهدین خلافست و اگر یکی از ایشان پیش از
حکم یا در اثنای حکم رجوع کند حکم آن قاضی نافذ نیست و حکم این قاضی از مدعی و مدعا علیه تعدی
نمی کند پس اگر حکم بدیت کند در خطا عاقله دیت نمیدهند فصل دوم در صفات قاضی بدانکه
بست و هفت صفات در قاضی میباید که باشد دوازده صفت واجب و پانزده صفت سنت
اما دوازده صفت واجب اول آنکه بالغ باشد که قضای طفل صحیح نیست دوم آنکه عاقل باشد
که قضای دیوانه صحیح نیست سوم آنکه مرد باشد چه قضای زن صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند

که قضای زن در مواضعی که گواهی او مسموع باشد صحیح است چهارم آنکه مؤمن باشد پس قضای غیر
مؤمن صحیح نیست پنجم آنکه عادل باشد یعنی گناه کبیره نکند و گناه صغیره بسیار نکند پس قضای فاسق
صحیح نیست ششم آنکه حلال زاده باشد چه قضای ولد زنا صحیح نیست هفتم آنکه قدرت بر
نوشتن داشته باشد بمذهب بعضی از مجتهدین هشتم آنکه آزاد باشد بقول بعضی از مجتهدین نهم آنکه بینا باشد بمذهب
بعضی از مجتهدین اما اگر کر باشد صحیح است دهم آنکه فراموشی او زیاده از یاد بودن او نباشد چه اگر
فراموشی او غالب باشد صحیح نیست قضای او یازدهم آنکه کسی باشد که گواهی او بر مدعی و مدعا علیه
مسموع باشد پس اگر چنین نباشد صحیح نیست چون قضای فرزند بر پدر و بنده بر آقا و عدو بر
عدو دوازدهم آنکه در احکام شرعیه و اصول آن اجتهاد کرده باشد و اجتهاد بدانستن هفت علم
حاصل میشود اول علم کلام بدلیل تفصیلی چه اجمال کافی نیست و آن علمی است که بحث میشود در آن
از شناختن خدا تعالی و صفات ثبوتیه و سلبیه و عدل و حکمت او و نبوت پیغمبر و امامت امیر المؤمنین
و ائمه علیهم السلام و معاد و اما معرفت آنچه در کتب حکمت مذکور میشود از جواهر و اعراض و رفع
شبهها که کرده اند و کنند واجب کفائی است دوم علم اصول فقه و آن علمیست که بحث میشود
در او از دلیلهای حکمهای شرعی از امر و نهی و عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان و غیر
اینها سوم علم نحو ضروری و آن علمی است که بحث میشود در او از احوال آخر کلمه و کلام از حیثیت
اعراب و بنا اما استقصای مسائل نحو لازم نیست چهارم علم صرف ضروری و آن علمی ست
که بحث میشود در او از احوال بنای کلمه از حیثیت بنا اما استقصای مسائل صرف لازم نیست
پنجم علم بلغت عرب آنمقدار که قرآن را و احادیث حضرت رسالت پناه صلعم و ائمه معصومین
علیهم السلام را تواند فهمید ششم علم منطق و آن علمیست که فهم را از خطا در فکر نگاه میدارد و از
علم منطق دانستن شرائط حد و برهان و معرفت اشکال اقترانیه و استثنائیه کافی است هفتم
دانستن چهار اصل اول آیات قرآنیه دوم احادیث نبویه و ائمه علیهم السلام را که از اینها
احکام شرعیه مستنبط میشود و در دانستن اینها دانستن بیست و پنج امر لازم است و آن
دانستن ناسخ و منسوخ آنهاست و عموم و خصوص و امر و نهی و اطلاق و تقیید و محکم و متشابه
و اجمال و بیان و ظاهر و ماول و حقیقة الفاظ و کیفیت دلالت و مقاصد الفاظ و متواتر

و احادیث مسند و مرسل و مقطوع و حال روات و تعارض ادله و قوت استخراج آیات قرآنیه
که از ان احکام شرعیه مستنبط میشود و قریب بپانصد آیه است و شرح غریب حدیث تا آنها را که فهمیدن
بعضی آنها و استحضار آنها هرگاه محتاج آنها شود کافیست و در احادیث اعتماد بر اصل صحیحی از
چهار اصل مشهور نماید که آن کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب و استبصار است که سند متصل
از عدول تا امام روایت کرده باشد کافیست سیم احاطه بمسائل اجماعیه تا آنکه اجتهاد بخلاف
آن نکنند اما معرفت مسائل اجماعی و خلافی لازم نیست چهارم دلیل عقلی از استصحاب و برائة
اصلیه و رجالی که محتاج بدلیل عقلی میشوند که آیات قرآنیه و احادیث در و نباشد و دانستن
قیاس چنانچه امامیه حجت نیست اما نزد سنیان حجت است و مراد بدانستن این علوم آنکه او را قوتی باشد
که در فرع با اصل تواند کرد و استنباط فرعی از اصل تواند کرد و چه تحصیل این علوم چنانچه درین زمان
متعارفست سهل است اما آن قوت بهم رسانیدن بغایت مشکل است تا آنکه توفیق الهی شامل
حال کدام دولتمند گردد و اما پانزده صفت سنت اول آنکه قاضی زاهد و متورع و امین باشد دوم
اعمال صالحه بسیار کند سوم آنکه شدید الفقه باشد از هوای نفس چهارم آنکه حریص باشد بتقوی پنجم
آنکه صاحب قوت باشد بی آنکه عنف و تعدی کند و ملایم باشد بی ضعف تا آنکه طمع نکند قوی در
باطل و مایوس نشود ضعیف از عدل ششم آنکه حلیم باشد هفتم آنکه فهیم باشد در اداء امور هشتم آنکه
ضابط باشد نهم آنکه زود شنود و چیزها یاد دهم آنکه قوت در بصر و بصیرت او باشد یازدهم آنکه دانا
باشد بزبان اهل آن شهر که در انجا قاضی است دوازدهم آنکه از طمع منزه باشد سیزدهم آنکه صادق القول
باشد چهاردهم آنکه صاحب رای سخت باشد پانزدهم آنکه جبار نباشد مسئله قاضی بودن شخصی
بسبب تعیین امام ثابت میشود به سه طریق اول شنیدن از امام که آن شخص را نصب نماید یعنی بگوید
وَلَّيْتُكَ فِي الْحُكْمِ یعنی والی گردانیدم ترا در حکم کردن یا استخلفتک فی الحکم یعنی نایب
گردانیدم ترا در حکم کردن یا بصیغه امر چون اُحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ یعنی حکم کن در میان مردمان دوم
گواهی دادن دو عادل بقول امام در تعیین او سوم گواهی دادن جماعتی که از گواهی دادن
ایشان ظن حاصل شود و بشایع رسد و قول قاضی در تعیین از جانب امام بی این سه طریق
کافی نیست و اگرچه قرینه دلالت کند بران و آیا کافی است خط امام در قبول کردن قول

و میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و عزل قاضی از منصب قضا بچهار چیز میشود اول دیوانه
شدن و یا فاسق شدن و بیهوش شدن دوم نسیان غالب شدن برا و و درین سه صورت هرگاه اگر
زائل شود اینها قضا عود می کند سوم مردن امامی که آن قاضی را نصب کرده سوم ساقط
شدن ولایت کسیکه او را تعیین کرده چون فاسق شدن و یا بیهوش شدن چهارم عزل
کردن امام او را جهت مصلحت و آیا بی مصلحت امام او را میتواند عزل کرد یا نه میانهٔ مجتهدین درین
مسئله خلافست اقرب آنست که میتواند و در عزل علم قاضی بعزل او شرط است پس اگر پیش از علم
بعزل حکمی کرده باشد صحیح است و اگر قاضی بعد از عزل دعوی نماید که در فلان معامله حکم کرده بودم
قبول نمیکنند قول او را مگر بگواه گذرانیدن و اگر پیش از عزل دعوی کند قولش قبول است

فصل سوم در آنچه تعلق بقضا پرسیدن دارد بدانکه شصت و هفت امر تعلق بقضا پرسیدن
دارد شانزده امر واجب و سی و شش امر سنت و چهار امر حرام و یازده امر مکروه اما شانزده
امر واجب اول حاضر ساختن مدعا علیه جهت مدعی و اگرچه تحریر دعوی نکرده باشد بخلاف
غائب که تکلیف حضور نکند او را مگر با تحریر دعوی و تکلیف حضور وقتی لازم است که از ولایت
او باشد و اگر در ولایت دیگر باشد بعد از ثبوت حکم میکنند و گواه میگیرد و اگر مدعا علیه زنی باشد که از
خانه بیرون نیامده باشد قاضی کسی پیش او فرستد که وکیل او باشد اگر او وکیلی تعیین نکرده باشد
و اگر حکم قسم خوردن باشد امین خود را با دو گواه بفرستد که او را قسم دهند و اگر خصم از حاضر شدن
پیش قاضی امتناع نماید قاضی حکم میکنند و اگر قاضی خواهد که او را تعزیر کند جائز است و قاضی
معزول نیز اگر مدعا علیه را طلبید لازم است رفتن اما اولی آنست که تحریر دعوی کند آنگاه
مدعا علیه را طلبد دوم برابر داشتن مدعی و مدعا علیه خواه هر دو مسلمان باشند و خواه
کافر در نظر کردن و گوش کردن بسخن ایشان و جواب کلام ایشان دادن و در جا دادن و
تعظیم کردن و عدل کردن در حکم و بعضی از مجتهدین این را سنت میدانند اما اگر یکی از
ایشان مسلمان باشد و یکی از اهل کتاب جائز است مسلمان را در مجلس مقدم بر اهل کتاب
سازند چنانچه حضرت امیر المومنین در مجلس شریح پهلوی او نشست و جائز است که کافر ایستاده
باشد و مسلمان نشیند اما تسویه در میل قلبی واجب نیست سوم مقدم داشتن کسی که پیشتر

دوازدهم حبس کردن محکوم علیه بر بیرون آمدن از عهده حق اگر انکار کند و اگر ادعای مفلسی کند و
اصل مال ظاهری نداشته باشد یا آنکه اصل دعوی مال نباشد سوگند بدهد او را و سر دهد و اگر
چنین نباشد حبس کند او را تا آنکه مفلسی او ظاهر شود بگواه مطلع بر ظاهر و باطن او و یا آنکه خصم تصدیق
افلاس کند او را و اگر مال ظاهر داشته باشد امر کند حاکم او را بفروختن آن و اگر از فروختن امتناع
کند جبر کند او را بر فروختن بلکه بفروشد به نیابت او سیزدهم سوال کردن از گواه هرگاه مدعا علیه منکر
حق باشد پس اگر مدعی دعوی گواه کند او را امر کند بحاضر گردانیدن آن و بعد از آنکه گواه را حاضر کند
سوال کند حاکم از و مگر بالتماس مدعی یا آنکه بگوید هر کسیکه پیش او گواهی هست بگوید پس اگر هر دو گواه
متفق گویند و مطابق دعوی مدعی باشد و عدالت ایشان نزد حاکم ثابت شده باشد حکم کند
بالتماس مدعی و بعضی از مجتهدین گفته اند که بی اذن مدعی حکم نمیتواند کرد و لیکن واجبست که حکم
عرض کند گواهان را تا آنکه اگر خصم داند فسق ایشان اظاهر گرداند پس اگر خصم جهت جرح کردن مهلتی
طلبد سه روز مهلت بدهد او را و بعد از آن حکم کند و اگر حاکم حال گواهان را نداند معدل از
مدعی طلب کند و اگر مدعی گوید گواه ندارم خاطر نشان مدعی کند که قسمی میرسد او را بر مدعا علیه پس
اگر مدعی طلب قسم نماید حاکم قسم دهد او را چهاردهم سوال کردن از حال گواهان از عدالت و فسق
ایشان اگر عالم نباشد بحال ایشان و اگرچه مدعا علیه از آن ساکت باشد موقوف نیست واجب
بودن تزکیه گواهان بر طعن در ایشان و آیا ساقط میشود وجوب تفحص حال گواهان باقرار کردن
مدعا علیه بعدالت ایشان مجتهدین را درین مسئله دو قولست پانزدهم آنکه در حالتی که مدعا علیه
از قسم خوردن امتناع نماید حاکم یکبار تنبیه او و بگوید که اگر قسم نخوری مدعی قسم میخورد و حق را باز یافت
مینماید و همچنین واجبست بر حاکم قسم دادن مدعی بر غائب و میت و غیر اینها شانزدهم
آنکه تا یکی از مدعی یا مدعا علیه حاضر نباشد حکم نکند چه اگر اینها نباشند و حکم کند حکم او صحیح نیست
و اما سنن و شش امر سنت اول بمسجد جامع رفتن در وقت آمدن بشهر و دو رکعت تحیت مسجد
کردن و سوال نمودن از خدا تعالی توفیق عصمت و اعانت را و سلام کردن بر آن کسی که
اول پیش او آید دوم نزول کردن در میان شهر سوم گرفتن صورت تمسکات و محضرها و
قبالها از قاضی معزول چهارم سوال کردن از احوال آن شهر و شناختن اهل آن که محتاج

بشناختن باشد پنجم منادی کردن بآمدن او در وقت آمدن بشهر و خواندن چیزیکه امام جهت او
نوشته است ششم آنکه ابتدا کند باحوال آنهائیکه در حبس قاضی معزول باشند پس اگر محبوس
اقرار کند جهت حق خصم نگهدارند او را تا آنکه حق را بدهد و اگر منکر باشد سوال کند از خصم پس اگر خصم
اعتراف کند بآنکه او را بغیر حق حبس کرده ام رها کند او را و اگر محبوس گوید مرا خصمی هست
اما نمی شناسم نگاهدارند تا خصم پیدا شود و اگر گوید خصم ندارم حال خصم او بمنادی کردن تحقیق نماید
پس اگر بعد از منادی کردن خصم او ظاهر نشود سر دهد او را و اگر گوید که حبس من بغیر حق واقع شده
مجتهدین را درین مسئله دو قول است اقرب آنست که قولش مقبول نیست چه متضمن قدح در
قاضی اول ست بلکه تفحص حال او باید کرد و قسم باید داد به بری الذمه بودن و آنگاه سر دهد او را
و آیا کفیل درین صورت لازم ست یا نه خلافست و اگر گوید خصمی دارم اما بظلم مرا حبس کرده بود درین
مسئله نیز میان مجتهدین خلافست و حکم آن مثل حکم مسئله مذکور ست هفتم نگاهدارند در مالهای اطفال
و دیوانگان پس حکم کند میانه ایشان بآنکه نظر کند که اطفال اگر بالغ شده اند مال ایشانرا بایشان
تسلیم کند و ولی ایشان اگر از ولایت معزول نشده باشد حکم باسقاط ولایت او کند و همچنین
نظر کند در حال وصیا و اخراج حقوق پس اگر ایشان خلاف وصیت کرده باشند یا فاسق شده
باشند تصرف ایشانرا باطل کند و بدل ایشان جماعت دیگر تعیین کند و اگر ضعیف باشند ضم کند
با ایشان دیگری را هشتم نظر کردن در امینان قاضی اول در لقطه و ضاله پس اگر امینان خائن شده
باشند باز گیرد از ایشان امانتهای مسلمانان را در لقطه و ضاله که در معرض تلف باشند یا آنکه
نفقه ایشان برابر قیمت ایشان باشد بفروشد آنها را و ما عدای آنها را نگاهدارد یا آنکه بکسی دهد
آنها را که یافته باشد نهم فکر کردن در محرران و قسمت کنندگان املاک و کسانیکه گواهان را تزکیه کنند
و مترجمان و کسانیکه قاضی اگر کر باشد سخنان مدعی و مدعا علیه را بقاضی بفهمانند پس هر کدام
از اینها که فاسق شده باشند تبدیل کنند بدیگری دهم نشستن جهت قضا در قضائیکه سهل باشد
آمدن پیش او و یازدهم آنکه رو بقبله نشیند و بعضی از مجتهدین گفته اند که قاضی پشت بقبله نشیند
و بر خاک و بوریا ننشیند بلکه جهت او فرش بیندازند و دوازدهم آنکه وضو بسازد و جامه خوب
بپوشد سیزدهم آنکه با سکینه و وقار از خانه بیرون آید چهاردهم آنکه بسیار گشاده روی

نکند که مردم جرأت کنند در سخن گفتن پیش او و بسیار گرفته نباشد که مانع سخن گفتن پیش او باشد
پانزدهم آنکه خالی باشد از آنچه او را مشغول سازد و باعث پراگندگی خاطر او گردد چون غضب و گرسنگی
و تشنگی و خوشحالی بسیار و غم بیشمار و بیماری و خواب و آنچه بدینها ماند شانزدهم حاضر گردانیدن
علما در مجلس قضا پرسیدن تا آنکه او را آگاه گردانند بر ماخذ حکم و خطائیکه کند هفدهم حاضر گردانیدن
در مجلس قضا پرسیدن جماعتی از عدول را جهت ترتیب خصوم در دعوی و جماعتی که گواه شوند
بر اقرار کردن مردمان و حکم کردن قاضی و کاتبی عادل و قاسمی امین هجدهم ترغیب کردن قاضی
مدعی و مدعا علیه را بصلح کردن پس اگر از صلح انکار نماید حکم کند و اگر آن مسئله بر او مشتبه باشد
مهلت طلبد تا ظاهر شود و اجتهاد در تحصیل آن کند نوزدهم متفرق ساختن گواهان هرگاه در
قضیه ایشان شک داشته اگر گواهان از اهل فضل و علم نباشند بیستم آنکه کسی اقرار بحدی کند
او را چنان کند که شاید انکار کند و از حد خلاص گردد چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم نسبت
بماعز کردند بیست و یکم امر کردن بنشستن مدعی و مدعا علیه برابر او و جائز است که هر دو بایستند
اما ایستادن یکی از ایشان جائز نیست مگر آنکه ایستاده کافر باشد و نشسته مسلمان باشد بیست و
دوم آنکه در وقت قضا پرسیدن دربان نداشته باشد بیست و سوم آنکه قاضی خود متوجه خریدن
و فروختن جهت خود نشود بیست و چهارم حاضر نشدن قاضی بضیافت مدعی و مدعا علیه و ضیافت
نکردن یکی از ایشان را بیست و پنجم آنکه هرگاه مدعی و مدعا علیه از سخن کردن ساکت باشند
با ایشان بگوید که سخن گوئید یا مدعی شما سخن گوید بیست و ششم آنکه قاضی در ساقط گردانیدن
حق یا ابطال دعوی شفاعت نکند بیست و هفتم عیادت بیمار مدعی و مدعا علیه و حاضر شدن
بجنازه ایشان بیست و هشتم اجتهاد کردن در آنکه مدعی و مدعا علیه برابر خواهد اگر ممکن باشد
بیست و نهم سوال کردن از عدالت گواهان در پنهانی چه آن از تهمت دورتر است و هرگاه مدتی
بگذرد که در گواهان تغییر حال ممکن باشد مجدد از حال ایشان سوال کند و بعضی از مجتهدین گفته اند
که هرگاه شش ماه بگذرد از حال ایشان سوال باید کرد سی ام قضایای هر روز و هفته و هر ماه
و هر سال را هر یک در جای جمع کند و تاریخ آنها را بنویسد تا آنکه از تغییر محفوظ باشد سی و یکم
آنکه قاضی وعظ گوید در وقت قسم دادن سی و دوم آنکه در حکم کردن در هر قضیه گواهان

عادل بگیرد سیم وسوم عفو کردن قاضی از کسیکه با او درشتی کند سیم و چهارم ترک کردن قاضی گرفتن
چیزی از بیت المال جهت رزق اگر احتیاج نداشته باشد و همچنین ست حکم کاتب و مترجم قاضی
و معلم قرآن و مدرس آداب و غیر آن و صاحب دیوان وکیال و گواهان که گواهی دهند مگر آنکه جهت
سفر کردن بمؤنت سفر محتاج باشند چه درین صورت گرفتن چیزی جهت مؤنت سفر جائز ست
سیم و پنجم آنکه سه نوبت کسیکه قسم متوجه اوست بگوید اگر قسم نمیخوری حکم میکنم بحق جهت دیگری سیم و ششم
سوگند مغلظه دادن در اموالیکه زیاده از ربع دینار باشد و اما چهار امر حرام اول دادن چیزی
جهت قاضی شدن و بعضی از مجتهدین گفته اند که آنکس که اراده قاضی شدن دارد اگر مشهور نباشد
میانه مردمان سنت است که چیزی دهد و قاضی شود تا آنکه مشهور شود بعلم و فضل دوم رشوت گرفتن
در قضا رسیدن و همچنین رشوت دادن بقاضی حرام است مگر آنکه داند که اگر رشوت ندهد مالش
فوت میشود چه درین صورت جائز است سوم اجرت گرفتن قاضی با عدم تعیین و احتیاج از
مدعی و مدعا علیه و غیر ایشان اما با حاجت مکروه است چهارم تلقین کردن قاضی مدعی و مدعا علیه
را چیزی که مستلزم ضرر دیگری باشد و اما یازده امر مکروه اول دربان نگاه داشتن قاضی در وقت
قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند جهت آنکه حضرت رسالت پناهی صلعم
نهی از آن کرده دوم قضا رسیدن در وقت گرسنگی و غضب سوم خریدن و فروختن قاضی
بنفس خود چیزی را جهت خود چهارم بسیار گشاده روی بودن قاضی که سبب آن شود که هیبت
او از دلها ساقط شود پنجم بسیار مقبوض بودن قاضی ششم تعیین کردن جماعتی مخصوص جهت گواه
شدن هفتم شفاعت کردن قاضی جهت اسقاط حقی یا ابطال دعوی هشتم متفرق ساختن
گواهان هرگاه فاضل باشند و عدول گفتن ایشان نهم با یکی از مدعی و مدعا علیه سخن گفتن و بعضی از
مجتهدین این را حرام میدانند دهم در مسجد قضا رسیدن و بعضی از مجتهدین این را حرام میدانند
یازدهم رزق گرفتن قاضی با احتیاج و عدم تعیین از بیت المال مطلب دوم در بیان
تحقیق دعوی و جواب و کیفیت حکم حاکم و در آن چند فصل است فصل اول در تحقیق دعوی
بدانکه مدعی کسی ست که هرگاه او ترک دعوی کند کسی با او کاری نداشته باشد یا آنکه خلاف
اصل یا خلاف ظاهر را دعوی کند و مدعا علیه مقابل اوست و شش چیز در مدعی شرط است

یا آنکه مدعی اصل باشد یا آنکه مدعی ظاهر باشد ۱۲

اول آنکه بالغ باشد چه دعوی غیر بالغ مسموع نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دعوی دیوانه معتبر نیست سوم آنکه مختار باشد چه دعوی عاقل و مست و بیهوش و خفته و کسیکه او را اکراه بران دارند صحیح نیست چهارم آنکه دعوی را جهت نفس خود کند یا جهت کسیکه ولی یا وصی یا وکیل او باشد یا حاکم شرع یا امین او باشد پس اگر غیر اینها دعوی کند صحیح نیست پنجم در آنچه دعوی کند چیزی باشد که مسلمان مالک آن شود پس دعوی شراب و گوشت خوک کردن مسلمان صحیح نیست و اگرچه دعوی بر یهود باشد ششم آنکه دعوی او لازم باشد بحسب شرع پس اگر شخصی دعوی نماید که فلان ملک را فلان شخص بمن بخشیده این دعوی مسموع نیست تا آنکه گوید بمن بخشیده و تصرف بمن داده چه در بخشیدن تا القبض ندهد لازم نمیشود و جواب مدعا علیه بر سه قسم است قسم اول آنکه اقرار کند بآنچه مدعی دعوی میکند پس در این صورت هرگاه مدعا علیه بالغ و عاقل و مختار و جائز التصرف باشد لازم میشود بیا دادای حق آن و اگر در این صورت مدعی از حاکم التماس نماید که بر اقرار مدعا علیه چیزی بنویسد یا گواه بگیرد حاکم چیزی بنویسد و گواه بگیرد بشرطیکه مدعا علیه را بشناسد یا دو گواه عادل گواهی دهند که بر حاکم ظاهر شود حال مدعا علیه چنانچه گذشت و اگر گواه نباشد بر بین مدعا و مدعی التماس چیزی نوشتن کند حاکم چیزی بنویسد و دران نوشته شکل مدعا علیه را بنویسد و بمجرد قول اقرار کننده ننویسد و اگرچه مدعی تصدیق او کند زیرا که ممکن است که هر دو با یکدیگر ساخته باشند جهت لازم ساختن حقی بر غیری و اگر مدعا علیه در صورتیکه اقرار بمال مدعی کند دعوی مفلسی نماید و بگواه آنرا ثابت سازد مهلتش باید داد تا چیزی پیدا کند و اگر مفلسی خود را ثابت نسازد حاکم او را حبس کند تا حال او معلوم شود قسم دوم آنکه مدعا علیه انکار دعوی مدعی کند پس در این صورت حاکم شرع اگر عالم باشد بحق مدعی حکم میکند بر مدعا علیه بدادن آن حق بمدعی و اگر عالم نباشد طلب گواه از مدعی میکند پس اگر گواهان عادل بگذارند که بر حاکم ظاهر شود حکم کند و اگر گواهانی بگذارند که حال آنها بر حاکم مجهول باشد و حکم طلب ظاهر ساختن عدالت گواهان از مدعی بنماید و جرح در ایشان از مدعا علیه و اگر مهلت خواهند سه روز ایشانرا مهلت دهند پس اگر مدعی گوید که گواهان من غائب اند مخیر باشد حاکم او را میان قسم دادن مدعا علیه و صبر کردن تا گواهان را حاضر کند و درین صورت بر مدعا علیه لازم نیست که کفیل بدهد

ف در صورتیکه قاضی مدعا علیه را نشناسد و گواه بر اقرار او هم نرسد حلیه او را بنویسد و فقط اقرار او را [illegible] الکفایة [illegible] که مدعی و مدعا علیه [illegible] ساخته باشند [illegible] اقرار [illegible]

مدعا علیه [illegible] باشد [illegible]

واگر مدعی گوید که گواه ندارم حاکم خاطرنشان او نماید که او را بر مدعا علیه قسمی هست پس اگر طلب قسم
کند حاکم مدعا علیه را قسم بدهد و حاکم بی رضای مدعی قسم نمیتواند داد و مدعا علیه نیز بی رضای مدعی
یا حاکم شرع اگر قسم بخورد اعتباری ندارد و بعد از آنکه مدعا علیه قسم بخورد دعوی ساقط میشود و
بعد از ان اگر مدعی مالی از مدعا علیه بیابد حرام است که بعوض مال خود بردارد و دیگر آنکه مدعا علیه
بعد از قسم خوردن بگوید که قسم دروغ خوردم و اگر مدعی بعد از قسم گواه بگذارد دعوی او درین صورت
ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اصح آنست که ثابت نمی شود و در
صورتیکه قسم متوجه مدعا علیه باشد اگر از قسم خوردن امتناع نماید آیا بمجرد امتناع حاکم را میرسد
که حکم کند بان حق جهت مدعی یا آنکه مدعی هرگاه قسم بخورد حکم جهت او کند درین مسئله میانه مجتهدین
خلافست اقرب آنست که مدعی باید که قسم بخورد و اگر درین صورت نیز مدعی از قسم خوردن امتناع
نماید آیا دعوی او بالکلیه ساقط میشود یا در ان مجلس دعوی او ساقط میگردد و میانه مجتهدین نیز
درین مسئله خلافست مشهور آنست که بالکلیه دعوی ساقط میشود مگر آنکه بر مدعای خود گواهان
عادل بگذارند و اگر مدعی از قسم خوردن درین صورت مهلت طلبد مهلتش میدهد حاکم بخلاف مدعا علیه
که اگر مهلت طلبد در قسم خوردن مهلتش نمیدهد و در صورتیکه قسم متوجه مدعی باشد آیا میرسد او را
که طلب حاضر گردانیدن حق خود کند میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست که
لازم نیست و قسمی که باعث اسقاط دعوی مدعی میشود آنست که باسم خدا تعالی یا بصفات
مختصه او باشد چنانچه در بحث سوگند خوردن گذشت و اگر حاکم داند که یهود را اگر قسم بمذهب او
دهد بیشتر متنبه میشود قسم بمذهب او دهد مگر آنکه مشتمل باشد بمذهب او و قسم دادن بر فعل حرامی و سنت هست
که حاکم سوگند مغلظه بدهد در حقوق مگر آنکه کم از ربع دینار باشد که سوگند مغلظه نمیتواند داد و
قسم مغلظه خوردن بر مدعا علیه لازم نیست و سنت است که حاکم وعظ گوید سوگند خورنده را
پیش از سوگند خوردن و قسم خوردن میباید که در مجلس حکم حاکم باشد مگر کسیکه معذور باشد چون زنی را
که عادت او نباشد که از خانه بیرون آید و بیماری که نتواند بمجلس حکم حاضر شود و سوگند خوردن
گنگ باشارهٔ اوست و بعضی از مجتهدین گفته اند که دست او را باسم خدا تعالی نهند و بعضی از
مجتهدین گفته اند که صورت قسم را بر چیزی بنویسند و بشویند و بگنگ دهند که بخورد و اگر

[illegible]

[illegible] ۱۲ م ش

بخورد ساقط نمیشود دعوی از او و اگر نخورد آنچه مذکور شد در و حکم میکنند و کافیست منکر را سوگند خوردن
بر نفی استحقاق مدعی و اگر چه جواب مدعی را بانکار چیزی مشخص داده باشد و سوگند خوردن قطع
باید در فعل نفس خود و در ترک آن و در فعل غیر اما بر نفی علم است در نفی فعل غیر و قسم خوردن بر دو
قسم است اول بر نفی و آن وظیفه منکر است چنانچه مذکور شد دوم اثبات و آن در پنج موضع است
که مدعی در اینها قسم میخورد جهت اثبات حق خود یا اثبات دفع ضرری از خود اول لعان بمذهب
جماعتی از مجتهدین که لعان را قسم دانند دوم قسم خوردن مدعی بکشتن و قسم خوردن ایشان برا او
سوم قسم خوردن مدعی هرگاه یک گواه داشته باشد چهارم قسم خوردن مدعی هرگاه مدعا علیه رد
کند یا از قسم خوردن امتناع نماید چنانچه مذکور شد پنجم قسم استظهاری هرگاه دعوی بر میت یا
طفل یا دیوانه یا غائب باشد چه مدعی در نصورتها باگذرانیدن شهود قسم میخورد جهت اثبات
مال خود و در چهار موضع مدعی قسم میخورد اول آنکه مدعا علیه رد کند قسم را چه در نصورت مدعی قسم میخورد
چنانچه مذکور شد دوم آنکه مدعا علیه از قسم خوردن امتناع نماید چه در نصورت مدعی قسم میخورد
سوم آنکه مدعی یک گواه داشته باشد چنانچه مذکور شد چه در نصورت مدعی قسم میخورد چهارم آنکه
مدعی دعوی کشتن یا لوث بر کسی نماید چنانچه در بحث قصاص خواهد آمد چه قسم درین صورت متوجه
مدعی است و در سه موضع رد قسم بر مدعی ممکن نیست اول هرگاه دعوی کند وصی یتیم مالی را
بر شخصی و آن شخص منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در نصورت رد قسم بر وصی یتیم
نیست دوم آنکه وصی یتیم بر وارث دعوی نماید که میت بر فقرا وصیت کرده بچیزی یا وصیت
کرده بخمس یا زکوة یا حج و وارث منکر باشد و از قسم خوردن امتناع نماید چه در نصورت حبس منکر لازم است
تا آنکه سوگند خورد یا اقرار کند سوم آنکه امام وارث میت باشد چه سوگند خوردن امام نامشروع
است بلکه حبس منکر میکنند تا سوگند خورد یا حکم کنند بنکول کردن او و در پنج موضع قسم نمیتوان داد
اول آنکه شخصی منکر باشد تمام شدن سال را بر مال او در زکوة دوم آنکه شخصی منکر باشد رسیدن
مال او را بنصاب سوم آنکه شخصی دعوی اخراج زکوة از مال خود کند چهارم آنکه شخصی دعوی ناقص
بودن حرص معتاد کند پنجم آنکه یهودی دعوی اسلام کند پیش از تمام شدن سال تا آنکه از دادن
جزیه خلاص شود و قسم سوم آنکه مدعا علیه از دادن جواب ساکت باشد و سبب آن اگر از آفت گنگی

باشد حاکم او را بهر طریق که تواند گرداند تا آنکه جواب دهد از اقرار و انکار او معلوم شود و اگر سبب عناد و
عداوت باشد حبس کنند او را تا جواب مدعی گوید تا آنکه حکم کند بنکول کردن او یعنی قسم نخوردن او و بعد
از آنکه حاکم شرع با او اظهار کند جواب را آنگاه جواب را نگوید مدعی را بقسم خوردن امر کند اگر قسم خوردن
او ممکن باشد حکم کند جهت مدعی بحق **فصل دوم** در آنچه سبب حکم حاکم میشود بدانکه امام بعلم خود حکم میتواند کرد
در حقوق الله و حقوق الناس و غیر امام از قاضیان جامع الشرائط در حقوق الناس بعلم خود حکم میتواند
کرد و آیا در حقوق الله بعلم خود حکم میتواند کرد یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست اقرب آنست
که حکم میتواند کرد اما بمجرد دیدن خط خود حکم نمیتواند کرد هرگاه در خاطرش کیفیت آن حکم نباشد و بعضی
از مجتهدین حکم کردن قاضی را بعلم خود در چهار موضع جائز داشته اند و در ماسوای چهار موضع
منع کرده اند اول عدالت گواهان و جرح ایشان چه اگر قاضی عالم باشد بعدالت یا فسق ایشان
حکم میتواند کرد و اگر بعدالت و فسق ایشان عالم نباشد واجبست از حال گواهان سؤال کند اگر چه
مدعا علیه از آن ساکت باشد دوم اقرار کردن در مجلس حاکم اگر چه غیر او نشنود سوم حکم کردن با علم یقینی
بخطا کردن گواهان یا کذب ایشان چهارم تعزیر کردن کسیکه بی ادبی کند در مجلس قضا اگر چه غیر او
عالم نباشد بآن و بعضی از مجتهدین زیاده کرده اند موضع پنجم را که بعلم خود قاضی حکم میتواند کرد و آن صورت
است که در واقع یک گواه باشد و قاضی خود یک گواه دیگر باشد چه درین صورت قاضی حکم میتواند کرد و
حکم میکند قاضی در حقوق الناس بر غائب از مجلس حکم خواه دور باشد و خواه نزدیک بشرط آنکه مدعی
قسم بخورد بر بقای حق خود چه درین صورت قسم دادن مدعی واجبست هرگاه مدعی جهت خود دعوی
نماید اما اگر از جهت موکل یا مولی علیه باشد قسم نیست بلکه مال را تسلیم او میکنند یا کفیل تا آنکه غائب
حاضر شود و در دعوی بر طفل و میت و دیوانه قسم خوردن لازم است اما اگر در شهری باشد که آمدن
او بمجلس حاکم متعذر باشد آیا حکم میکند یا نه درین مسئله میانه مجتهدین خلافست اقرب آنست که
حکم میکند اما بعد از آنکه حاضر شود و دعوی ادای حق یا ابرای آن کند و بگواهان عادل ثابت سازد
رد کند حاکم حجت او را آنچه حکم کرده باشد و قاضی در حق الله بر غائب حکم نمیتواند کرد اما اگر چیزی
باشد که مشتمل باشد بر حق الله و بر حق الناس چون دزدی کردن غائب حکم کند بر غائب برد مال را
اما در دست بریدن او حکم نمیتواند کرد و بسبب نوشته قاضی که بقاضی دیگر نوشته باشد حکم نمیتواند کرد

اگرچه جهر کرده باشد اما اگر قاضی بقاضی دیگر بحکم کردن خبر دهد انفاذ حکم او میتواند کرد و اگر قاضی
بقاضی دیگر گوید که پیش من ثابت شده بر دیگری لازم نیست انفاذ آن فصل سوم در کیفیت حکم
کردن حاکم بدانکه هرگاه مدعی و مدعا علیه دعوی کنند چیزی را که در دست هر دو باشد و گواه نداشته
باشند حاکم هر یک را بر نفی استحقاق دیگری سوگند میدهد و بالسویه آن چیز را میان ایشان قسمت
مینماید و همچنین است حکم اگر هر دو از قسم خوردن امتناع نمایند و اگر یکی از ایشان سوگند خورد و دیگری
نخورد حاکم آنرا بکسی دهد که سوگند خورد پس اگر سوگند خوردن آن کس بعد از سوگند نخوردن آن
دیگری باشد که حاکم او را اول مقرر کرده بود بقرعه سوگند میدهد حاکم آن مدعی را یک قسم برای نفی و
یک قسم برای اثبات و اگر خواهد یک سوگند میدهد حاکم او را و جمع میکند میانه نفی و اثبات و اگر
پیش از قسم نخوردن آن دیگری باشد قسمی دیگر میدهد حاکم شرع او را جهت اثبات و تمام میگیرد
و همچنین بالسویه میان ایشان قسمت میکند هرگاه دو گواه داشته باشد و آنچه در دست هر یکی باشد
حاکم از و میگیرد و بدیگری میدهد و اگر یکی از ایشان گواه داشته باشد آنچیز تعلق باو دارد با قسم
نیز اگر یکی از ایشان خانه را متصرف باشد و دیگری گواه نداشته باشد قسم متوجه او ست خواه آنکس
که متصرف است گواه داشته باشد و خواه نداشته باشد و گواه کافی از قسم خوردن او نیست و اگر
یکی از ایشان که متصرف باشد دعوی جمیع آنچیز کند و دیگری دعوی نصف آن کند و گواه داشته
باشد نصف را بکسی میدهد حاکم که دعوی کل میکند بی منازعت و نصف دیگر را بقرعه بیند
با قسم هر که بیرون آید از و ست بعد از آنکه خوردن جهت نفی استحقاق دیگری و اگر از قسم خوردن امتناع
نماید دیگری قسم بخورد و اگر او نیز امتناع نماید میانه ایشان نصف را دو قسم سازند پس مدعی کل سه
ربع ببرد و مدعا علیه نصف یک ربع و اگر ایشان گواه نداشته باشند میانه ایشان بالمناصفه
قسمت میکنند بعد از آنکه مدعی نصف را قسم بدهد و اگر هر دو متصرف باشند و گواه نداشته باشند
حاکم باید حکم تقسیم منقسم بالسویه میانه ایشان مدعی قسم بخورد و بر مدعا علیه قسم نیست و اگر در این صورت هر دو گواه
داشته باشند نصف را حاکم بمدعی کل میدهد و در نصف دیگر چون گواهان متعارض شده اند و در
جمیع امور مساوی اند مجتهدین را درین مسئله خلافست جهت آنکه آیا گواهان داخل معتبر اند یا خارج پس
جماعه که گواهان خارج را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی کل باید داد و مجتهد جماعه که گواهان

داخل را اعتبار کرده اند آن نصف را بمدعی نصف باید داد و در صورتیکه گواهان متعارض شوند حاکم عمل بقول اعدل گواهان میکند و اگر در عدالت مساوی باشند اگر چه تاریخ گواهان مختلف باشد آنچه در تاریخ مقدم باشد حکم کردن بآن مقدم است و اگر مساوی باشد قرعه بزنند و هرگاه گواهان بعد از گواهی دادن رجوع کنند پیش از حکم کردن حاکم حکم نمیتواند کرد و اگر پس از حکم کردن رجوع کنند حکم باطل نمیشود و لیکن اگر دعوی مال باشد گواهان آن مال را ضامن اند خواه آن عین باقی باشد و خواه نباشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عین باقی باشد آن عین را میگیرد و اگر دعوی کشتن یا رجم کردن یا بریدن عضو یا جراحت کردن باشد و رجوع کردن گواهان پیش از استیفای آنها باشد استیفا جائز نیست و در قصاص بعضی از مجتهدین گفته اند که منتقل بدیت میگردد و بعضی گفته اند که ساقط میشود و اگر رجوع کردن ایشان درین صورتها بعد از استیفای آنها باشد و اعتراف کنند که عمدا بدروغ گواهی داده اند گواهان را قصاص میتوانند کرد اما زیادتی دیت ایشانرا باید داد و اگر اعتراف کنند که بخطا گواهی داده اند قصاص نیست بلکه دیت میدهند و اگر بعضی گویند که عمدا بدروغ گواهی دادیم و بعضی گویند که بخطا گواهی دادیم بر آنها که عمدا گواهی دروغ داده اند قصاص است و آنها که خطا کرده اند حصهٔ دیت آنها میدهند و اگر دعوی طلاق زن باشد و بعد از شوهر کردن رجوع کنند درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست بعضی از ایشان گفته اند که شوهر اول رد کند حاکم آن زن را و گواهان مهری که شوهر ثانی داده غرامت میکشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر بعد از دخول شوهر اول رجوع کرده اند غرامتی نمیکشند برای او بلکه شوهر اول بسبب دخول مهر مستقر شده و زن تعلق بثانی دارد چه حکم را بعد از وقوع باطل نمیدانند و اگر پیش از دخول رجوع کنند غرامت میکشند گواهان نصف مهر را و اگر دروغ گفتن گواهان بر حاکم یقین شود حکم او باطل است در جمیع صورتها و تعزیر ایشان میکنند خواه ثبوت آن پیش از حکم باشد و خواه بعد از حکم و گواهان ضامن اند در صورتهای مذکوره بتفصیلیکه مذکور شد

فصل چهارم در بیان قسمت کردن میان شریکان و آن تمیز کردن حصهٔ یکی از شریکان نسبت از حصهٔ دیگری بدانکه سنت است بر حاکم که شخصی تعیین کند در هر شهری که میان شریکان چیزهائیکه مشترک باشند قسمت نماید و رزق قسمت کننده را از بیت المال مسلمانان بدهد و شرطهای قسمت کننده

پنج است اول آنکه بالغ باشد دوم آنکه عاقل باشد سوم آنکه مؤمن باشد چهارم آنکه عادل باشد پنجم آنکه
عالم باشد بمعرفت حساب و اگر شریکان متفق شوند بر شخصی که میان ایشان قسمت کند غیر آن شخص که
حاکم شرع تعیین کرده جائز است و درین شخصیکه شریکان باو راضی شده باشند سوای آنکه مکلف باشد
از شرطهائیکه مذکور شد چیزی لازم نیست چه اگر بقسمت کردن کافری راضی شوند صحیح است و قسمت
کردن بر دو قسم است اول قسمت اجباری یعنی اگر یکی از شریکان از قسمت امتناع نماید حاکم شرع بجبر و
قهر میانه ایشان قسمت میکند و آن بر دو قسم است اول آنکه چیزیکه میان شریکان حاکم بجبر قسمت میکند
میباید که حصه هر یک مساوی باشد یا آنکه مختلف باشد اما توان مساوی ساخت و در قسمت
کردن ضرری بدیگری نرسد و مراد بضرر آنست که در قسمت کردن قیمت واقعی آن نقصان فاحش
بهم رساند و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که مستلزم نقصان باشد اگر چه اندک باشد بی رضای
شریک حاکم قسمت نمیتواند کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر قسمتی که سبب آن شود که شریک از
حصه خود منتفع نشود لازم نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند وقتی قسمت لازم است که شریک
بطریقی که پیش از قسمت کردن انتفاع از حصه خود میبرد بعد از قسمت نیز همان انتفاع گیرد و بهترین
اقوال قول اول است دوم آنکه شریکی که ضرر باو رسد بسبب قسمت کردن راضی بقسمت شود چه
درین صورت نیز حاکم بقهر میانه آنها قسمت میکند قسم دوم قسمت تراضی یعنی قسمتی که بجبر و بقهر حاکم
نتواند کرد بلکه شریکان تا بآن راضی نشوند صحیح نیست و آن نیز بر دو قسم است اول آنکه بقسمت کردن
ضرر بشریک رسد و از آن منتفع نشود چون قسمت کردن جامه که قابل قسمت کردن نباشد یا آنکه
بقسمت کردن ضائع شود چون شکستن یاقوتی که میان دو کس مشترک باشد دوم قسمت کردن
مستلزم آن باشد که یکی از ایشان چیزی بدیگری بدهد تا حصه مساوی شود پس درین صورت حاکم
شرع با ایشان اگر راضی نشوند بقهر نمیتواند میانه ایشان قسمت کرد و در صورت قسمت اجباری و غیر
اجباری اگر یکی از شریکان طلب قسمت کردن با اجزا یا بزبان کند جائز است اما احادیث و بدیگری
لازم نیست بلکه هر یک را فسخ میرسد و در قسمت غیر اجباری هرگاه حصه شریک با اجزا قسمت
میکنند در صورتیکه اجزا مساوی باشند و متفق نشوند باختصاص هر کدام بحصه خود لازم میشود
بی قرعه و اگر متفق نشوند قرعه بزنند حاکم میانه ایشان باینطریق که اسمهای ایشانرا بر رقعها

این دو صورت قسمت منقسمه است [illegible] شارع [illegible] علیه الاجماع [illegible] نموده [illegible] وهو طلب المهایاة [illegible]
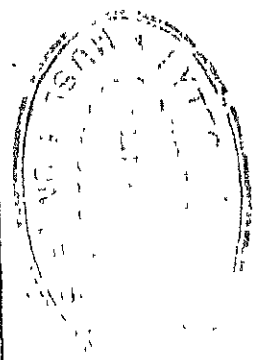
بنویسند و بکسی دهد که مطلع بران نباشد و امر کند او را بیرون آوردن اسم هر یک بر حصه را اسم
یکی از ایشان آنچه بیرون آید بدان عمل کنند و اگر بر حاکم ظاهر شود که در قسمت کردن غلطی واقع شده
قسمت باطل میشود و اگر یکی از ایشان دعوی غلط نماید و بگواه ثابت نتوان ساخت شریک دیگر را
قسم باید خورد پس اگر قسم بخورد قسمت صحیح است و اگر قسم نخورد و مدعی قسم بخورد قسمت باطل است و
اگر حصه بعضی از شریکان ظاهر شود که مال غیری بوده و اجزا مساوی باشد قسمت باطل نمیشود و اما اگر
اجزا مختلف باشد قسمت باطل میشود مطلب سیوم در بیان شهادت یعنی گواهی دادن و در ان چند
فصل است **فصل اول** در واجب بودن شهادت و شرطهای آن بدانکه گواهی دادن واجب کفائیست
باجماع مجتهدین با قدرت بران خواه طلبیده باشند او را و جهت گواه شدن خواه نطلبیده باشند مگر
با خوف ضرر غیر مستحق بر خود و بعضی از مؤمنین و اجرت گرفتن بران حرام است مگر مؤونت سفر جهت ادای شهادت
و گاه هست که واجب عینی میشود و آن هنگامیست که گواهی منحصر در شخصی باشد و شرطهائیکه در گواه میباید
یازده است شرط اول آنکه بالغ باشد پس گواهی دادن طفل صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گواهی اطفال در جراحتی که سرایت بمردن نکند مقبول است بشرط آنکه ده سال داشته باشند و متفرق
گواهی ندهند و بر چیز مباح مجتمع شده باشند و بعضی از مجتهدین گواهی اطفال را مطلقا قبول
نمیدانند شرط دوم آنکه عاقل باشد چه گواهی دادن دیوانه صحیح نیست اما اگر دیوانگی ادواری باشد
و در ان حالت که دیوانه نباشد صحیح است شرط سیوم آنکه مسلمان باشد چه گواهی کافر صحیح نیست و
اگر چه جهت کافری گواهی دهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی جهود جهت جهود مقبولست و بعضی از
مجتهدین گواهی اهل ذمه را در حق یکدیگر جائز داشته اند اگر چه در مذهب مختلف باشند چون گواهی دادن جهود
جهت ترسا و گواهی دادن غیر جهود باجماع مجتهدین جائز نیست و گواهی دادن جهود و غیر جهود جهت مسلمان
جائز نیست مگر در وصیت کردن هرگاه مسلمانان عادل نباشند و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در
وصیت مقبولست که در سفر باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهی ایشان وقتی در وصیت مقبولست که بعد
از نماز عصر قسم بخورند بعد و وصیت شرط چهارم آنکه مؤمن باشد یعنی قائل بامامت دوازده امام علیهم السلام
باشند پس گواهی دادن غیر مؤمن صحیح نیست شرط پنجم آنکه عادل باشد و عدالت ملکه ایست نفسانی که
باعث ملازمت تقوی و مروت میشود و زائل میشود عدالت بکردن گناهان کبیره و بسیار کردن گناهان

صغیره و مجتهدین در کتب خود عدد گناهان کبیره را مختلف ذکر کرده اند بعضی از ایشان بیست و چهار گناه کبیره
ذکر کرده اند اول شریک اثبات کردن جهت خدا تعالی شانه دوم کشتن مؤمن بغیر حق و زخم زدن
بغیر حق سوم زنا کردن چهارم لواطه کردن پنجم گریختن از جنگگاه هرگاه دشمن کمتر از دو مثل باشد مگر
بعد و طریقی که در بحث جهاد مذکور شد ششم سحر کردن هفتم ربا خوردن هشتم زنان شوهردار را بزنا [illegible] نهم
خوردن مال یتیم بغیر حق دهم غیبت کردن مسلمانان یازدهم سوگند دروغ خوردن دوازدهم
گواهی دروغ دادن سیزدهم شراب و هر چه مست کننده باشد مثل بنگ خوردن چهاردهم
استحلال کعبه معظمه یعنی ترک کردن احرام در وقت داخل شدن با سوای جماعتی که استثنا کرده اند پانزدهم
دزدی کردن شانزدهم هجرت را شکستن هفدهم کافر شدن و بدیار کفار رفتن بعد از مسلمان شدن
هجدهم از رحمت خدا نا امید بودن نوزدهم از مکر خدا ایمن بودن و در حکم این هر دو است اعتراض کردن
بر قضای الهی و قدر او بیستم عاق شدن یعنی از اطاعت پدر و مادر در هر موضعی که اطاعت ایشان لازم
باشد بیرون رفتن و بعد از آنکه این بیست و چهار گناه کبیره ذکر کرده اند نقل نموده اند که این بیست و چهار در
احادیث مذکور است صریحاً که اینها گناه کبیره اند و بعضی از مجتهدین زیاده بر آنچه مذکور شد هجده چیز ذکر کرده
اند اول قیاده یعنی میان مردان و زنان وسیله شدن به رسیدن ایشان بحرام بیکدیگر دوم دیوث
بودن سوم بیرون آوردن کسی را که پناه بکعبه معظمه برده باشد مگر آنچه را مجتهدین استثنا کرده اند چهارم
غصب کردن مال مسلمانان پنجم سخن چینی کردن ششم قطع صله رحم کردن هفتم کم فروختن و زیاده کشیدن
هشتم نفع رسانیدن باهل ظلم نهم ترک نماز و روزه و زکوة و خمس و حج در سالیکه واجب شده باشد
کردن دهم ظهار کردن با زن خود یازدهم خوردن گوشت مرده و خوک بی احتیاج دوازدهم راه مسلمانان
زدن سیزدهم شنیدن سرود و دستان و خواندن آن بطریق چهاردهم قمار باختن پانزدهم هجو کردن
مسلمانان شانزدهم مرد را حریر محض و طلا پوشیدن هفدهم کبر و حسد و بغض مؤمنان داشتن هجدهم
وصیت کردن جهت غیری بقصد ضرر رسانیدن بوارث و بعضی از مجتهدین گفته اند که عدد گناه کبیره
هفتاد است و در بعضی احادیث آمده که عدد گناه کبیره بهفتصد نزدیکتر است از هفتاد و بعضی از مجتهدین گفته اند
که گناه کبیره آنست که شارع جهت کردن آن حدی قرار داده باشد پس هر چه حد نداشته باشد گناه کبیره
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه کبیره هر گناهی است که کننده آنرا در قرآن یا در حدیث وعده

داده باشد بعقاب سخت و بعضی از مجتهدین گفته اند گناه کبیره هر گناهی است که در کردن آن فهمیده
شود که کننده آن بمذهب و ملت کم اعتقاد است و بعضی از مجتهدین گفته اند که گناه صغیره نمیباشد
بلکه همه گناه کبیره اند اما نظر بیکدیگر کرده بعضی از آنها صغیره است مثل آنکه نظر کردن بزنان اجنبیه
صغیره است نسبت ببوسیدن ایشان و بوسیدن ایشان صغیره است نسبت بزنا کردن با ایشان
و این قول خالی از قوتی نیست چه در حدیث آمده که نگاه بخردی گناه نکنند بلکه نگاه ببزرگی کسی کنند که
نسبت باو گناه واقع میشود و در بعضی احادیث آمده که هر گناهی عظیم است و زائل میسازد عدالت را
ترک مروت کردن و آن هر چیزی است که سبب سبکی شود چون طعام خوردن غیر بازاری در بازارها و
سر برهنه راه رفتن و بسیار چیزها که سبب خنده شود ذکر کردن و پوشیدن عالم لباس لشکری را و غیر اینها
و عدالت گواهان بسه چیز ثابت میشود اول علم حاکم شرع بآن بمعاشرت باطنی دوم گواهی دادن
دو عادل بعدالت او و میباید که تعریف کنندگان آن شخص را بنام او و نام پدر او و در حضور مدعی و مدعا علیه
چه ممکن است که میانه شاهد و مدعی شرکتی باشد یا میانه او و مدعا علیه عداوتی باشد سوم شیاع بمذهب
بعضی از مجتهدین و بعضی از مجتهدین شیاع را در اثبات مجروح ساختن گواه کافی میدانند و اگر گواهان
عدالت و گواهان جرح آنها متعارض شوند گواهان فسق مقدم است هرگاه مطلق گواهی بدهند و سبب
آن مذکور نسازند و اگر ذکر سبب کنند بعضی از مجتهدین گفته اند که گواهان جرح مقدم است و بعضی گفته
اند گواهان عدالت و آیا اثبات میشود عدالت گواه باقرار کردن مدعا علیه بعدالت او میانه مجتهدین
خلاف است و اگر بعد از گواهی دادن گواهان عادل بعدالت حاکم را شکی باشد سنت است که
میانه گواهان تفریق کنند هرگاه از فضلا نباشند و عدالت گواهان در وقت گواهی دادن معتبر است
نه در وقت گواه شدن مگر در طلاق که عدالت گواهان طلاق در وقت شنیدن معتبر است نه در وقت
گواهی دادن شرط ششم آنکه حلال زاده باشد چه شهادت ولد الزنا مقبول نیست و در بعضی از احادیث صحیحه
وارد شده که شهادت فرزند زنا نیز در چیزی اندک قبول میتوان کرد و گواهی ولد الزنا وقتی مردود است
که بحسب شرع حال او مشخص باشد پس اگر در میان مردمان بخلاف آن مشهور باشد گواهی او مقبول است
شرط هفتم آنکه در گواهی دادن متهم نباشد چه اگر در گواهی او رسیدن نفعی یا دفع ضرری متصور باشد چون
گواهی شریک بجهت شریک خود و شهادت وصی در آنچه بجهت او وصی است و شهادت قرضخواهان بجهت مفلسی

بمالی و شهادت آقا جهت غلام و شهادت عاقله بفسق گواهان گواهی میدهند بر کشتن شخصی بخطا و شهادت
قرضخواهان مفلسی بفسق گواهان قرضخواهان دیگر شرط هشتم آنکه میان ایشان عداوت دنیوی نباشد
چه گواهی عدو بر عدو مسموع نیست اما جهت عدو صحیح است هرگاه عداوت متضمن فسق نباشد و عداوت
دینی مانع نیست جهت آنکه گواهی دادن مؤمن بر جمیع اهل ملتها صحیح است شرط نهم آنکه گواهان بسیار گو
نباشند شرط دهم بسر خود گواهی ندهند در حقوق الناس تا آنکه حاکم شرع از ایشان گواهی طلبد پس
اگر بسر خود گواهی دهند گواهی ایشان مقبول نیست در آن معامله که بسر خود گواهی جهت آن داده
باشند اما در معامله دیگر مقبول است اگر بسر خود در آن گواهی ندهند اما اگر در گواهی دادن از ایشان بسر خود
در حقوق الله باشد مسموع است شرط یازدهم آنکه گواهی بلفظ گویند با قدرت چه اشارت کافی
نیست اما در گنگ که اشاره دلالت بر مقصود کند کافیست و شرط نیست آنکه در گواهی بیگانه
باشد چه گواهی خویشان مقبول است و آیا گواهی پسر بر پدر مقبول است یا نه میانه مجتهدین درین
مسئله خلافست و اقوی آنست که صحیح نیست و این شرطها که مذکور شد میباید که گواه در وقت گواهی
دادن متصف باشد بآنها پس اگر این شروط در ایشان نباشد در وقت گواه شدن و در وقت
گواهی دادن متصف شوند بآنها گواهی ایشان مقبول است مگر در گواهان طلاق که در وقت گواه
شدن میباید که متصف بآنها باشند چنانچه مذکور شد فصل دوم در آنچه سبب گواه شدن
میشود بدانکه گواه گواهی نمیتواند داد تا آنکه او را علم قطعی حاصل نباشد بآنچه گواهی بآن دهد و آن
بدو چیز حاصل میشود اول بدیدن آن چیز اگر چیزی باشد که توان دید مانند چون غصب کردن و دزدی
نمودن و کشتن و شیر خوردن و زنا کردن و لواطه و گواهی دادن کسیکه کر باشد درینها مسموع
است هرگاه شرطهائیکه مذکور شد در و باشد و جائز است دیدن گواه روی زن اجنبیه جهت گواه
شدن بر او مگر آنکه آواز او را بشناسد چه در غیر صورت دیدن روی او جائز نیست دوم شنیدن
در آنچه قابل شنیدن باشد چون شنیدن عقود و ایقاعات و کافی نیست دیدن خط خود اگر چه
عادلی گواهی دهد و آنچه سنیان نسبت کرده اند با مامیه که ایشان قائل اند بجواز آنکه شخصی جهت
برادر مؤمن خود گواهی دهد بدروغ غلط است زیرا که امامیه نقل اجماع کرده اند برآنکه این گواهی
دادن جائز نیست و تصریح کرده اند که این قول مذهب هیچ یک از علما نیست که داخل اغلاط

بوده و بسبب غلط افتادن شنیدن این بوده که این مرد و فتی مذهب با سید داشت و بعد از آن قتل
غلط شده و گواه آنکه نسب شخصی و عین او را نشناسد گواهی جهت او نمی‌تواند داد بلکه انتساب
او کافی نیست چه تزویر ممکن است و اگر بال آن مرد یعنی گواه مجهول باشد اگر دو عادل حال او را بر حاکم
کنند صحیح است **فصل سوم در بیان تفصیل حقوق که بگواهان عادل ثابت می‌شود** و آنها بر شش قسم است
قسم اول آنکه بگواهی چهار مرد عادل ثابت می‌شود و آنها سه چیز است اول زنا دوم لواط سوم مساحقه قسم دوم
آنکه بگواهی چهار مرد یا سه مرد عادل و دو زن ثابت می‌شود و آن زنا است که موجب رجم است چه آن بگواهی
سه مرد و دو زن نیز ثابت می‌شود قسم سوم آنکه بگواهی دو مرد عادل و چهار زن ثابت می‌شود و آن
زنا است که موجب جلد است چه آن بگواهی دو مرد و چهار زن نیز ثابت می‌شود قسم چهارم آنکه بگواهی
دو مرد عادل ثابت می‌شود و آن بیست و دو چیز است اول مرتد شدن دوم [illegible] زنان
سوم خوردن هر چیز که مست کننده باشد چهارم حد کسیکه دزدی کرده باشد پنجم زکوة ششم خمس
هفتم نذر هشتم کفارات نهم مسلمان شدن دهم بالغ شدن یازدهم ولای عتق دوازدهم تعدیل و
جرح سیزدهم عفو کردن از قصاص چهاردهم طلاق پانزدهم عدهٔ زنان شانزدهم خلع هفدهم وکالت
هیجدهم وصیت کردن بشخصی بغیر مال نوزدهم نسب بیستم دیدن ماه هرگاه در آسمان ابر باشد
بیست و یکم دخول کردن با حیوان بیست و دوم کشتن آدمی که موجب قصاص باشد یعنی عمداً باشد
قسم پنجم آنکه بگواهی دو مرد عادل و بگواهی یک مرد و دو زن و یک مرد با قسم ثابت می‌شود و آن هر چیز است
که مال باشد یا غرض از او مال باشد و آن [illegible] چیز است اول دین دوم قرض سوم غصب چهارم
قراض پنجم بیع ششم صلح هفتم اجاره هشتم مزارعه نهم مساقات دهم شرکت یازدهم رهن دوازدهم
وعده کردن در بیع سیزدهم وصیت بمال چهاردهم خیار اشتراط پانزدهم شفعه شانزدهم فسخ کردن
عقد [illegible] گرفتن مال کتابت [illegible] هبه [illegible] کشتن که موجب دیت باشد و دیت
جراحتهائی [illegible] کشتن پدر پسر خود را و کشتن مسلمان کافر را یا آزاد بنده را چه در این صورتها دیت ثابت
می‌شود و خلافست میانه مجتهدین در آنکه آزادی و نکاح و قصاص باین قسم از گواهان ثابت
می‌شود و اقرب آنست که بیک مرد و دو زن ثابت می‌شود قسم ششم که بگواهی مردان تنها و زنان تنها
و باجماع هر دو ثابت می‌شود و قاعده در آن آنست که هر چه مخفی که اطلاع مردان بر آن

دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سوم
آزاد کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت
بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه بگواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود و بگواهی دو
زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود آیا بگواهی یک
مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میانهٔ مجتهدین خلافست درین مسئله و اشکالی نیست و اقوی
است و اگر زنان دانند که شخصی وصیت بمال کرده آیا جایز است که آن وصیت را در گواهی
دادن زیاده گردانند تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافست میانهٔ مجتهدین درین مسئله
هفتم انقضای عده به حیض و نفاس هشتم آنکه بگواهی پنجاه کس ثابت میشود و چون دیدن ماه
هرگاه در آسمان علتی باشد بقول بعضی از مجتهدین نهم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود چون
عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بگواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود معزول میشود چنانچه در بحث وکالت
مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم دهم
بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن جهودی و خویشان او هرگاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم بخورند
و کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود بدانکه جماعتی
از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع اینجا آنست که حاکم شرع را ظن غالب حاصل
شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانهٔ مجتهدین خلافست و بعضی از ایشان هفت
چیز ذکر کرده اند اول نسبت به پدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف و
صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده
برین هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سوم
رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایه
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت پرستش شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین بیست و دو
چیز دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سوم آزاد کردن بنده چهارم مفلس
بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقی که ثابت می شود بگواهی دادن گواهان عادل

بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی گواهی دادن زنان بر گواهی دادن مردان مقبولست میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع نیست اگرچه در مکانهائی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنجا و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود اول قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض دیگری ششم عقود هفتم عیوب زنان هشتم زائیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن بمال و غیر آن و قاعدهٔ کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود و اما حق الله باین گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون زنا حق الناس باین قسم ثابت میشود و اما حق الله ثابت نمیشود و شروط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در سفر باشند بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند گواهی گواهان فرع مسموع نیست سوم آنکه شرطهائیکه در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل معین سازند در وقت گواهی دادن باآنکه نام ایشانرا ذکر کنند پس اگر ایشانرا مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست و اصح آنست که گواهی گواهان فرع درین صورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان فرع عادل تر باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم است اول اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که گواهیم بر فلان شخص که نزد فلان شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول از حضور حاکم شرع بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گرفتند یا ر افلانیان و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

دشوار باشد غالباً گواهی زنان در آن کافیست و آن هشت چیز است اول بکارت دوم زائیدن سیم
آزاد کردن طفل در وقت زائیدن چهارم عیوب باطنی زنان پنجم رضاع بر قول قوی ششم وصیت
بمال بگواهی چهار زن ثابت میشود تا آنکه بگواهی یک زن یک ربع وصیت ثابت میشود و بگواهی دو
زن نصف وصیت ثابت میشود و بگواهی سه زن سه ربع وصیت ثابت میشود آیا بگواهی یک
مرد نصف وصیت ثابت میشود یا نه میانه مجتهدین خلافست و درین مسئله اشکال و رخصتی اقوی
است و اگر زنان دانند که شخصی چیزی بشخصی وصیت بمال کرده آیا جائز است که از وصیت او در گواهی
دادن زیاده گویند تا آنکه ربع او موافق اصل وصیت باشد خلافست میانه مجتهدین و درین مسئله
هفتم انقضای عده هشتم حیض و نفاس هفتم آنکه بگواهی پنجاه کس قتل ثابت میشود و چون بدین راه
هرگاه ... بنابر قول بعضی از مجتهدین هشتم آنکه بگواهی یک کس ثابت میشود و چون
عزل وکیل چه هرگاه وکیل را بگواهی یک مرد عادل ظنی حاصل شود معزول میشود چنانچه در بحث وکالت
مذکور شد و چون دیدن ماه بقول سلار که در اول ماه یک گواه عادل کافی میداند قسم نهم
بقسم تنها ثابت میشود چون کشتن چهودی و خویشان او هرگاه گواه نداشته باشند پنجاه قسم بخورند
و کشتن ثابت میشود فصل چهارم در بیان تفصیل حقوق که بشیاع ثابت میشود بدانکه جماعتی
از مجتهدین که شیاع را کافی میدانند و شیاع آنست که جماعتی ... که حاکم شرع را ظن غالب حاصل
شود و در ذکر تفصیل حقوقی که بشیاع ثابت میشود میانه مجتهدین خلافست و بعضی از ایشان هفت
چیز ذکر کرده اند اول نسبت به پدر و مادر دوم مردن شخصی سوم ملک مطلق چهارم وقف و
صدقات پنجم نکاح ششم آزادی و بندگی هفتم ولایت از قبل امام و بعضی از مجتهدین زیاده
بر هفت چیز مذکور پانزده چیز دیگر را بشیاع ثابت میدانند اول عزل دوم ولای عتق سیوم
رضاع چهارم ضرر رسانیدن بزن پنجم تعدیل گواه ششم جرح کردن گواه هفتم مسلمان بودن هشتم
کافر بودن نهم رشید بودن دهم سفیه بودن یازدهم حامله بودن دوازدهم زائیدن سیزدهم وصایه
چهاردهم آزاد بودن پانزدهم تهمت بر کشتن شخصی دیگری را و بعضی از مجتهدین زیاده برین بیست و دو
چیز پنج دیگر ذکر کرده اند اول غصب کردن دوم دین سوم آزاد کردن بنده چهارم مفلس
بودن پنجم دیدن ماه فصل پنجم در تفصیل حقوقیکه ثابت می شود بگواهی دادن گواهان عادل

بر گواهان عادل و این قسم را گواهی بر گواهی میگویند و آیا درین گواهی گواهی دادن زنان
بر گواهی دادن مردان مقبولست میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که مسموع نیست
اگرچه در مکانهائی باشد که گواهی زنان مقبول باشد در آنها و باین قسم گواهی یازده چیز ثابت میشود
اول قصاص دوم طلاق سوم نسب چهارم آزادی پنجم قرض و دین ششم عقود هفتم عیوب زنان
هشتم زائیدن نهم فریاد زدن طفل در وقت زائیدن دهم وکالت یازدهم وصیت کردن
بمال و غیر آن و قاعدهٔ کلی درین قسم آنست که هر چه حق الناس است ثابت میشود اما حق الله باین
گواهی ثابت نمیشود و اگر چیزی مشتمل باشد بر حق الله و حق الناس چون زنا حق الناس باین قسم
ثابت میشود اما حق الله ثابت نمیشود و شرط گواهی دادن گواهان بر گواهی دادن گواهان چهار
چیز است اول آنکه بر هر یک از گواهان اصل دو گواه فرع گواهی دهند پس اگر بر هر یک از گواهان اصل
دو گواه فرع گواهی ندهند مسموع نیست دوم آنکه گواهان اصل حاضر نباشند یا مرده باشند یا در غربت
بیمار باشند یا در حبس باشند یا از ترس ظالم بیرون نتوانند آمد چه اگر ممکن باشد که ایشان حاضر شوند
گواهی گواهان فرع مسموع نیست سوم آنکه شرطهائیکه در گواهان اصل مذکور شد در گواهان فرع نیز باشد
پس اگر آن شرطها نباشد گواهی ایشان مسموع نیست چهارم آنکه گواهان اصل را تعیین سازند در وقت
گواهی دادن باینکه نام ایشانرا ذکر کنند پس اگر ایشانرا مذکور نسازند گواهی ایشان مقبول نیست
و اگر گواهان فرع بر گواهان اصل گواهی دهند و ایشان منکر باشند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست
و اصح آنست که گواهی گواهان فرع درینصورت مسموع نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر گواهان
فرع عادلتر باشند قول ایشان مسموع است و با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع نیست و بعضی
گفته اند که با مساوی بودن گواهی ایشان مسموع است و مراتب این قسم گواهی دادن سه قسم است اول
اعلام و آن چنانست که گواهان اصل بگویند بگواهان فرع که گواه باشید که گواهیم بر فلان شخص که نزد فلان
شخص مبلغی دارد دوم آنکه گواهان فرع این قول را در حضور حاکم شرع بشنوند از گواهان اصل سوم آنکه
گواهان فرع بشنوند این قول را از گواهان اصل در غیر مجلس حاکم شرع و در قسم سوم میانهٔ مجتهدین خلافست
اقرب آنست که مسموع است و گواهان در قسم اول چنین ادای شهادت کنند که گواهان گواه گرفتند ما را فلانان
و در قسم دوم شنیدیم در مجلس حاکم شرع که فلانیان گواهی دادند و در قسم سوم شنیدیم که فلانیان چنین گفتند

باب هفدهم

در اقرار کردن و وصیت نمودن و در آن دو مطلب است مطلب اول در اقرار و آن بر دو قسم است اقرار بحق نمودن و اقرار بخویشی نمودن و در آن چند فصل است فصل اول در اقرار بحق کردن و شرطهای آن چهارده است اول آنکه اقرار کننده بالغ باشد چه اقرار غیر بالغ صحیح نیست اما اقرار به بلوغ با احتلام یا امکان آن صحیح است بدون گواه و قسم اما اقرار به بلوغ بسال در هر صورت تا بگواه ثابت نشود مقبول نیست دوم آنکه عاقل باشد چه اقرار دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی او دوری باشد اقرار او در حالت غیر دیوانگی صحیح است سوم آنکه معلق نسازد اقرار را بچیزی چون مشیت زید و شهادت عمرو پس اگر معلق سازد صحیح نیست و صحیح است اقرار کردن بصیغه عربی و فارسی و غیر آن چهارم آنکه قصد اقرار کند و اقرار کسیکه قصد نداشته باشد چون مست و خفته و سهو کننده و غلط کننده صحیح نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مستی بسبب خوردن چیز حرامی باشد اقرارش صحیح و با اقرار خود مواخذ است پنجم آنکه اقرار کننده آزاد باشد چه اقرار بنده با آنچه تعلق بمولی او دارد از نفس او و مال او صحیح نیست بلکه آنچه اقرار بمال او واقع شود برو لازم است که بعد از آزاد شدن از عهده آن بیرون آید اما اگر بنده ماذون از آقای خود در تجارت کردن باشد و آنچه تعلق بدان دارد پس اگر اقراری از او واقع شود بچیزی که متعلق بتجارت باشد صحیح است و همچنین صحیح است اقرار او که بعیب مالی باشد چون طلاق زوجه ششم آنکه مختار باشد پس اقرار کسیکه او را باکراه بدان دارند صحیح نیست هفتم آنکه جائز التصرف باشد پس اقرار سفیه در غیر جنایتی که موجب قصاص باشد و غیر طلاق و نکاح چه اقرار سفیه که حاکم شرع او را جهت نقص خود از مالش منع کرده باشد در عین صحیح نیست اما در دین صحیح است و اقرار بیمار در زیاده از سه یک مالش جهت اجنبی با تهمت برو صحیح نیست اما اگر متهم نباشد یا بهت وارثی باشد از اصل بیرون میرود هشتم آنکه کسیکه اقرار جهت او میکند بیاید آن اهلیت آن داشته باشد که چیزی جهت او اقرار کنند چه اگر اقرار کند جهت ملک یا دیوار و غیر آن صحیح نیست و اگر اقرار کند جهت چارپای در آن خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که احتمال بطلان دارد و بعضی گفته اند احتمال استفسار دارد و اگر گوید که بسبب آن دابه بعضی گفته اند که باطل از آن متعلق است و اقرار باستفسار است پس اگر تفسیر کند با شرط جنایت بعضی قبول میکنند

[illegible] و اقرار الاجنبی من الثلث مع التهمة [illegible] الوارث [illegible] بالاقرار [illegible]

آنرا و اگر تعیین نکند بقول اقرب و طلب تعیین از و میکنند و احتمال بطلان در این صورت میرود
و اگر اقرار کنند جهت بنده منصرف بمولای او میشود و اگر اقرار کنند جهت مسجدی یا مدرسه و ذکر
سبب ممکن آن کنند چون وصیت یا وقف یا مطلق گویند صحیح است و اگر سببی محال ذکر کنند سبب
لغو است بقول بعضی از مجتهدین و بعضی اقرار را در این صورت باطل میدانند و اگر اقرار کنند جهت حمل
همچنین است و اگر مرده بیفتد باطل است اگر منسوب بوصیت کرده باشد و از باقی ورثه است
اگر نسبت بارث داده باشد و اگر حمل متعدد باشد قسمت کنند بطریق میراث اگر وصیت نباشد
چه در وصیت با عدم تخصیص زیاده و نقصان همه مساوی باشند نهم آنکه کسیکه اقرار جهت او میکنند تکذیب
اقرار کننده نکند پس اگر تکذیب او بکند مستحق چیزی نمیشود مگر آنکه بعد از تکذیب رجوع نماید و اقرار بعبد
جهت غیری آزادی غلام را لازم داشته اند چه بقول شیخ اگر شخصی اقرار کند بنده را جهت شخصی و او
منکر شود آزاد میشود دهم آنکه او کسی باشد که مالک شود چیزی را که جهت او اقرار کند پس اقرار جهت
مسلمانی بخوک یا شراب یا جهت کافری بمصحف و بنده مسلمان صحیح نیست و بعضی از مجتهدین اقرار
را در دو صورت آخر جایز داشته اند و گفته اند که حاکم شرع جبر میکند ایشانرا بفروختن آنها یازدهم
آنکه آنچه بآن اقرار میکند میباید که چیزی باشد که مسلمان مالک آن تواند شد پس اگر اقرار کند بآزادی
جهت کسی صحیح نیست و همچنین اگر اقرار بفضلهٔ انسان یا پوست مرده کند مگر آنکه پوست را جهت
حلال دانسته مرده اقرار کند چه در این صورت صحیح است و اگر اقرار کند جهت شخصی بحبه گندم یا پوست جوزی
لازم نیست که بآن کس بدهند اگر چه او را مال گویند دوازدهم آنکه آنچیز ملک اقرار کننده نباشد پس اگر گوید
که ملک من از فلانست صحیح نیست سیزدهم آنکه چیزی باشد که احکام اقرار در آن جاری باشد پس
اگر کسیکه بسبب شرع ثابت شده باشد که چیزی را بر او وقف کرده باشند اقرار کند بآنچیز جهت
غیر صحیح نیست چهاردهم آنکه چیزی که اقرار میکند بآن چیز در دست او باشد پس اگر اقرار بمال
غیری کند صحیح نیست فصل دوم در اقرار کردن بخویشی بودن بدانکه شرطهای اقرار کردن
زیاده بر آنچه مذکور شد سه چیز است اول آنکه ممکن باشد بالحال مقر پس اگر اقرار کند ببنوت معروف
النسبی یا بنوت بزرگتر از خود یا مساوی یا ناقص که عادت بآن جاری نباشد باطل است
و همچنین باطل است اقرار بنسب کسی که شرعاً ممنوع باشد چون ولد الزنا و ولد اللعان اگر چه [illegible]

گوید که من ده درهم که اقل جمع منطوق بست خلافست اقرب آنست که قبول میکنند تفسیر اقرار بصیغه
جمع چون جمع و نیز از تفسیر اقل تعلق بمقر دارد و اگر چه بحسب لغت کم کند ششم ابهام در جمله چون لَهُ عَلَيَّ مَا بَيْنَ
وَاحِدٍ إِلَى عَشَرَةٍ یعنی فلان را است بر من از یک تا ده چه احتمال هشت دارد و احتمال ده دارد
و احتمال نه دارد و احتمال نیز ده و پنج دارد هفتم ابهام در وصف چون لَهُ عَلَيَّ دِرْهَمٌ نَاقِصٌ و چنین
اگر گوید که لَهُ عَلَيَّ مَالٌ عَظِيمٌ جَلِيلٌ نَفِيسٌ هشتم ابهام در جزو چون نصف مثلاً و تفسیر میکنند بنصف
آنچه متمول باشد و اگر اقرار کنند بسهمی و نصیبی بعضی از مجتهدین میگویند که نصف راجع بدرهم میشود
نهم ابهام بکذا پس اگر گوید که لَهُ عَلَيَّ كَذَا مثل آنست که گوید عَلَيَّ شَيْءٌ پس اگر بگوید لَهُ عَلَيَّ كَذَا
درهم برفع یا نصب یا جر اقرب آنست که مراد او واحدست چه رفع بدلیت است و نصب تمیز و جر
باضافت و در جر بعضی درهم نیز احتمال دارد و بعضی گفته اند که در نصب احتمال بیست درهم دارد چه اقل عدد
مفرد که تمیز منصوب میباشد بیست است و در جر احتمال صد درهم دارد چه اقل عدد که تمیز مجرور دارد است
باضافه صد است و اگر کذا کذا درهم باشد مثل اوست در حال نصب و جر و بعضی گفته اند که در نصب احتمال
یازده دارد و اگر با حرف عطف باشد در حال نصب بیست و یک است دهم ابهام بعطف و مانند آن
چون لَهُ عَلَيَّ دِرْهَمٌ بَلْ دِرْهَمٌ چه احتمال دارد که مراد سه درهم باشد و اگر گوید مراد ثالث تاکید
ثانی است صحیح است و اگر گوید مراد ثالث تاکید اوست صحیح نیست یازدهم ابهام بظرفیت و مانند آن
چون لَهُ ثَوْبٌ فِي صُنْدُوقٍ أَوْ سَمْنٌ فِي عُكَّةٍ أَوْ قُمَاشٌ فِي عَيْبَةٍ أَوْ أَلْفٌ فِي صُنْدُوقٍ و ظرف داخل
نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر چه بی ظرف نمیباشد اقرار باو اقرار بظرف است اقرار بجاروا اقرار بجیب
اوست اما اقرار بعبد که عمامه و جامه در سر و تن دارد اقرار بجامه و عمامه نیست دوازدهم ابهام در
اعیان چون لَهُ هَذَا الثَّوْبُ وَهَذَا الْعَبْدُ مُطَالَبَةً تعیین میکنند پس از تعیین اگر مقر له منکر باشد
سوگند شرعی میدهند و انتزاع میکنند حاکم مقر به را یا در دست مقر میگذارد و پس اگر مقر له تصدیق
کند بعد از انکار قبول میکنند سیزدهم ابهام مستخرج بطریق استخراج مجهولات و این قسمی معتبر نیست که مقر عالم
باشد بآن عبادت پس اگر عامی را تلقین کنند حکم مترتب نمیشود بر آن مثلاً بطریق جبر و مقابله اگر گوید
زید را بر من مالی است نصف مال عمرو و عمرو را بر من بیست و نصف مال زید پس مال هر یک چهار است
بطریق جبر و مقابله و هر یک از ایشان شش میباید اداء و در تفسیر چنین جمع باقرار کننده باید کرد چهارم

ابهام ممکن الاستخراج بحساب و رجوع بمقرّ چون لَهُ عَلَيَّ مِنَ الْفِضَّةِ بِوَزْنِ هٰذَا لَا التَّعْوِيذ آقِ
بِقَدْرِ ثَمَنِ عَبْدِ زَيْدٍ پانزدهم ابهام از حیثیت عموم چنانچه گوید زید را هست جمیع آنچه در دست
منست و اگر گوید فلان شخص را بر من زیاده از مال فلانست بقدر مال او و زیاده باید و اگر در صورت
دعوی کند که من مال او را کم پنداشتم سوگندش دهند و اقرار بمبهم درین صحیح است پس اگر گوید
که دینی که بر ذمه بکر است تعلق بزید دارد و نام من در تمسک عاریت است صحیح است و اگر گوید
بر تست هزار و در جواب گوید بلی یا نعم یا اجل یا مقرم باشد در صورت هزار و اگر گوید
در جواب وزن کن یا نقد کن یا گوید من مقرم و نگوید بآن در صورت لازم نیست چه در عرف
در دو صورت اول احتمال استهزا دارد و در صورت آخر احتمال آن دارد که من مقرم بآن حق ثابت
تو یا دیگری **فصل چهارم** در منافی اقرار و آن بر دو قسم است قسم اول مقبول بدو شرط اول
آنکه بعد از اقرار کردن بچیزی استثنا زیاده بر آن چیز یا مساوی آن نکند بلکه کمتر از آن استثنا کند
مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم الا دو درهم چه در صورت اقرار بهشت درهم کرده دوم
آنکه استثنا متصل باشد چه اگر بفاصله گوید الا سه درهم در مثال مذکور صحیح است اما اگر بعد از مدتی
استثنا کند صحیح نیست و استثنا از اثبات نفی است باجماع و از نفی اثبات بخلاف مرابو حنیفه را
که بر آن رفته که استثنا از نفی اثبات نیست و اگر استثنا متعدد باشد بحرف عطف یا آنکه استثنا
دوم زیاده از اول باشد هر دو استثنا از اول بیرون میرود مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم
الا سه درهم و الا سه درهم یا فلانی را است بر من ده درهم مگر دو درهم مگر چهار درهم پس در هر دو
صورت چهار درهم اقرار کرده و اگر بحرف عطف نباشد و استثنا از جنس باشد صحیح است بشرط
آنکه مستغرق نباشد و اگر استثنا بنزد یا باشد مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم الا سه درهم
یا چهار درهم صحیح است و درین دو احتمالست احتمال شش دارد و احتمال هفت نیز دارد و اگر
گوید که فلانی را است بر من درهمی بلکه درهمی میانه مجتهدین درین قول خلافست اقوی آنست
که اقرار کرده بیک درهم مگر آنکه گوید مراد من دو درهم است و اگر بعد از دو جمله استثنا واقع شده باشد
مثل آنکه گوید فلانی را است بر من ده درهم و جامه الا درهمی میانه مجتهدین درین خلافست بعضی گفته
اند که عاید بهر دو جمله است و بعضی برین رفته اند که عاید بجمله اخیره است قسم دوم مردود مثل آنکه گوید

اگر مرد است وصیت هشت ساله صحیح است و اگر زن است هفت ساله چهارم آنکه عاقل باشد چه وصیت
دیوانه صحیح نیست پنجم آنکه رشید باشد پس وصیت سفیه صحیح نیست مگر در ابواب بر و معروف نزد بعضی
از مجتهدین و بعضی مطلقا صحیح نمیدانند و همچنین کسیکه خود را زخم زده باشد و در آن زخم خوف مردن باشد
چه او نیز حکم سفیه دارد ششم آنکه قصد کند چه وصیت مست و خفته و بیهوش صحیح نیست هفتم آنکه
موصی له موجود باشد در حال وصیت پس اگر وصیت کند جهت حمل وجود او در حال وصیت معتبر است
و اگر مشکوک باشد در وجود وصیت او صحیح نیست هشتم آنکه صحیح باشد که چیز را که مالک شود چه
وصیت جهت ملک و چهار وا و دابه صحیح نیست مگر آنکه در دابه قصد علف او کنند نهم آنکه موصی و
موصی له آزاد باشند چه وصیت بنده و جهت بنده صحیح نیست اگرچه قائل شویم باینکه بنده مالک
چیزی میشود و آیا بعد از آزادی وصیت که در حال بندگی کرده نافذ است خلافست اولی نفوذ است
هرگاه معلق ساخته باشند وصیت را بر آزادی خود و اگر موصی له بنده موصی باشد صحیح است و منصرف
میشود بآزادی هرگاه ثلث مال موصی وفا کند بآن دهم آنکه موصی له را جائز باشد که وصیت برو
کنند پس وصیت بر ظالمان و نوشتن کتب ضلال و کافر حربی صحیح نیست اگرچه ذی رحم باشد و بعضی
از مجتهدین در ذی رحم جائز داشته اند و وصیت بر یهودان صحیح است و بعضی از مجتهدین مطلقا
وصیت بر یهودان را جائز نمیدانند و در کسیکه وصیت میکند اسلام شرط نیست پس وصیت کافر
جهت مسلمان صحیح است بچیزیکه مالک آن شود پس اگر شراب باشد جهت مسلمانی صحیح نیست یازدهم
آنکه موصی بچیزی باشد که مالک آن توانند شد پس وصیت بمرد آزاد و وقف و ام ولد و گوشت میتة
و سگ غیر نگهبان و فضلات و حشرات صحیح نیست و بشراب و خوک در وصیت مسلمانان اما اگر هر دو یهود
باشند صحیح است دوازدهم آنکه ثلث مال در حال وفات باشد و وفا بآن کند پس اگر زیاده از ثلث
مال باشد آن زیاده باطلست مگر آنکه وارث اجازت بدهد و اجازت وارث معتبر است بعد از
وفات باجماع و قبل از آن بنا بر قول اکثر و بعضی از مجتهدین اجازت پیش از وفات منع نموده
اند و خلافست میانه مجتهدین که آیا اجازت وارث در خصوص تنفیذ آن چیزیست که موصی وصیت
کرده یا ابتدای عطیه است **فصل دوم** در اقسام وصیت کردن و احکام وصیت مطلق بدانکه وصیت
بر چهار قسم است اول وصیت واجب چون وصیت جهت ادای حقوق واجبه خواه حق الله باشد خواه

حق الناس دویم وصیت مستحب چون وصیت بمال کم کردن چون وصیت بخمس مال کردن بهتر است
از ربع و ربع بهتر است از ثلث و ثلث بهتر است از نصف و بعضی از مجتهدین وصیت بثلث را با فقر
وارث بهتر میدانند و اگر حال ورثه متوسط باشد وصیت بربع را میدانند و خمس را با فقیر بودن بهتر میدانند
و چون وصیت بشهادتین و اقرار بنبوت پیغمبر و امامت ائمه علیهم السلام و بجمیع آنچه خبر داده پیغمبر
بآن سیوم وصیت حرام چون وصیت کردن بشراب و گوشت خوک و غیر آن چهارم وصیت مکروه
چون وصیت کردن بمال بسیار و هرگاه وصیت جهت جماعتی مطلق واقع شود تقاضای تسویه
میکنند مگر باشرح کردن به تفاوت و در بعضی از احادیث صحیحه وارد شده که در صورت بطریق میراث
و وصیت جهت خویشان و موالی و مستحق زکوة و سبیل الله بطریقی است که در بحث وقف مذکور شده
وصیت بمجهول و غیر موجود صحیح است و تعیین آن بوارث متعلق است بعد از وفات پس اگر وصیت
بمال یا نصیب یا مال قلیل یا عظیم کند تعیین آن بوارث متعلق است هرگاه نداند از صورت قدر معین
و اگر او مراد بجزو عشر است چنانچه در روایت حسن ابن ابان بن تغلب از امام بحق ناطق جعفر صادق
وارد شده است و در بعضی از روایات صحیحه وارد شده که مراد بجزو سبع است و در بعضی دیگر سبع ثلث
است و در روایات صحیحه وارد شده که مراد بسهم ثمن است و در بعضی روایات ضعیفه سدس وارد شده
و فتوی سدس و اگر وصیت کند بمال بسیار پیش بعضی از مجتهدین هشتاد درهم است چنانچه در بعضی
احادیث وارد شده در نذر چنانچه مذکور شد و اگر کسی وصیت کند جهت شخصی بشمشیر
در احادیث وارد شده که غلاف و زیورهای آن شمشیر داخل است و در وصیت بصندوق
آنچه در وی باشد از اموال داخل است و در کشتی آنچه در وی باشد از طعام داخل است فصل
سوم در بیان وصی ساختن کسی و آن عبارت است از اخراج حقی یا استیفاء حقی بر طفل و
مجنون پدر و جد طفل بالاصالة مالک ولایت اند و وصی که پدر و جد تعیین کنند
و اگر اذن دهند وصی را در وصی گرفتن جایز است و اگر نهی کنند وصی را از وصی گرفتن
گرفت و با اطلاق خلاف است و مکاتبه صفار از امام حسن عسکری مؤید جواز است و شروط وصی
هشت است اول آنکه عاقل باشد پس وصی گردانیدن دیوانه صحیح نیست و اگر دیوانگی بهم رساند
وصی بودن او باطل میشود و اگر عاقل شود آیا عود میکند میان مجتهدین خلاف است و اگر دیوانگی

دوری باشد نیز خلافست اقرب آنست که در وقت غیر دیوانگی صحیحست دوم آنکه بالغ باشد هرگاه تنها
باشد پس وصی گردانیدن طفل منفرد آنکه ضم کنند با او بالغی را صحیح نیست و تصرف بالغ نافذست تا بلوغ
طفل آنگاه هردو شریک اند سوم آنکه مسلمان باشد هرگاه موصی مسلمان باشد یا کافر باشد و وصیت
بر اطفال مسلمانان باشد چهارم آنکه عادل باشد بر قول مشهور پس وصایت فاسق باطلست اگر
فاسق شود بعد از فوت موصی و بعضی گفته اند که درین صورت باطل نشود پنجم اذن مولی اگر بنده شخصی را
وصی کند و آیا بنده خود را وصی میتواند کرد خلافست ششم آنکه کسی نباشد که اولی از وصی باشد
چون پدر و جد پس اگر شخصی وصی گرداند غیر پدر را صحیح نیست هفتم آنکه وصی تواند که از عهده
بیرون آید پس اگر عاجز باشد از تصرف بسبب مرض یا پیری یا آنکه سفیه باشد آیا باطل است
یا آنکه صحیح است و حاکم ضم کند با او خلافست میانه مجتهدین درین مسئله و اگر عجز در اثنا بهم رسد
حاکم ضم میکند با او شخصی دیگر را هشتم آنکه صیغه گوید چون اوصیت الیک یعنی وصایت را
بتو رجوع کردم یا تفویض امر فلان طفل خود را بتو کردم یا تو وصی منی و این شروط در حال وصیت
معتبر است تا حین فوت پس اگر خلل رساند یکی ازین شروط را وصایت باطلست و بعضی گفته اند
که حال وصیت کافیست و بعضی گفته اند تا حین وفات میباید و شرط نیست ذکوریت پس
زن و خنثی باجتماع شرائط میتواند وصی کرد و شیخ طوسی اجماع شیعه را برآن نقل کرده بصر شرط
نیست و آنچه در روایت سکونی واقع شده از منع محمولست بر کراهت و یا تقیه و اتحاد وصی
شرط نیست و با اطلاق هر دو باهم تصرف کنند و جبر میکند حاکم با امتناع ایشان را بر اجتماع
و واجب نیست بر وصی قبول کردن وصیت بلکه رد میتواند کرد در حیات موصی بشرط آنکه برسد
این خبر بموصی و اگر نرسد و بمیرد مشهور آنست که لازم است وصی را قیام بامور وصایت
مگر آنکه عاجز باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر عالم نباشد بوصیت تا آنکه بمیرد رد میتواند
کرد و وصی امین است و ضامن نیست مگر با تعدی و تفریط و در جائی که عادت جاری
بتوکیل باشد جائزست که وکیل بگیرد و در غیر آنچه جاری نباشد عادت بآن خلافست است
اقوی آنست که جائزست که وکیل بگیرد و نیز جائزست وصی را استیفای دین خود را از آنچه در
دست اوست بی اذن حاکم و قضای دین غیر نیز با علم خود میتواند کرد بعد از آنکه قرضخواه را سوگند

و بعضی گفته‌اند که تا نزد حاکم شرع ثابت نشود نمیتوانند داد و این قول اقوی ست و انحصار کند
وصی آنچه تعیین کرده از جهات او پس اگر به مال موجود وصی کرده باشند او را در مالیکه بهم رسد
دخلی ندارد و اگر مطلق باشد همه داخل ست و هرگاه کسی بمیرد و وصی جهت اطفال خود تعیین نکند
حاکم تعیین کند و حاکم مالک عزل آن وصی ست هرگاه که خواهد و اگر حاکم مفقود باشد یا متعذر
باشد مراجعت او جائز ست آحاد مؤمنین عدول را تصرف در وصیت او امینی کننده
باشد و وصایت او و رجوع ثابت نمی شود مگر بشهادت دو مرد عادل مسلمان

باب پنجم

در قسمت کردن ترکه و میراث و آن منتقل شدن مالی ست یا حقی از شخصی بعد از فوت او بوارثش بیکی
از وجوهی که مذکور خواهد شد بشرطیکه یکی از اموریکه مانع میراث بردن است نباشد چنانچه مذکور خواهد شد
در آنها نباشد و دران شش مطلب ست مطلب اول در بیان آنکه آنچه سبب میراث بردن
میشود و آن بر هفت وجه است وجه اول خویش بودن و آن متصل بودن شخصی است بدیگری
بولادت یا بانتهای هر دو بدیگری بوجه شرعی و آن بر سه قسم ست قسم اول دو قوم اند که با یکدیگر
میراث میبرند اول پدر و مادر دوم فرزندان که هر چند پائین روند این دو قوم با یکدیگر میراث
میبرند و با ایشان سوای زن و شوهر دیگری میراث نمیبرد پس هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته
باشد تمام مال او به پسر تعلق دارد و همچنین اگر مادری داشته باشد و اگر پدر و مادر هر دو جمع شوند
سه یک مال میت تعلق بمادر او دارد و تتمه بپدر تعلق دارد و اگر با پدر و مادر پسری جمع شود
هر یک از مادر و پدر شش یک مال را میبرند و تتمه آن تعلق به پسر دارد و اگر با پدر و مادر دختری
جمع شود هر یک از ایشان شش یک آن مال را میبرند و نصف مال را دختر میبرد و تتمه میانه
ایشان و دختر بر پنج حصه میشود بشرطیکه میت دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری
و مادری یا پدری نداشته باشد چه اگر اینها موجود باشند تتمه مال میانه دختر و پدر بر چهار
حصه منقسم می شود چنانچه مذکور خواهد شد و اگر دو دختر با ایشان جمع شوند دو ثلث مال
تعلق بدختران دارد و ثلث مال با پدر و مادر ان تعلق بپدر و مادر دارد و هرگاه یکی
از ایشان با دختران جمع شوند و دختران ثلثان میبرند و شش یک از پدر یا مادر است

و تتمه میان ایشان به پنج سهم یا چهار سهم منقسم میگردد و هرگاه شخصی بمیرد و پسری داشته باشد
تمام مال از پسر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود بالسویه قسمت می کنند و اگر پسر و دختر
جمع شوند دختر نصف پسر میراث میبرد و هرگاه شخصی بمیرد و یک دختر داشته باشد تمام مال او
از آن دختر است و اگر متعدد باشند مال را میانه خود قسمت میکنند و اگر میت فرزندان نداشته و
فرزندزاده داشته باشد آن فرزندزاده با بجای فرزندان حصه میبرد بطریقیکه مذکور شد خواه
تنها باشد و خواه با پدر و مادر میت جمع شوند و هر یک از ایشان حصه کسی را میبرند که باو میرسد
پس پسر دختر حصه دختر میبرد و دختر پسر حصه پسر و ذکور و اناث هر یک از ایشان بطریق میراث
پسر و دختر میراث میبرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اولاد دختر ذکور و اناث او در میراث
بردن مساوی اند قسم دوم نیز دو قوم اند اول برادران و خواهران و اولاد ایشان با عدم ایشان
دوم جد و جده هرچند بالا روند و این دو قوم وقتی از میت میراث میبرند که دو قوم مرتبه اولی
نباشند چه تنها یا پدر و مادر و فرزند و فرزندزادگان میراث نمیبرند پس اگر شخصی بمیرد و یک برادر
داشته باشد و دیگر میراث خواری نداشته تمام مال او باو تعلق دارد اگرچه برادر پدری یا مادری
باشد و اگر دو برادر یا زیاده داشته باشد مال میانه ایشان بالسویه منقسم میگردد و همچنین اگر
یک خواهر یا زیاده داشته باشد و اگر جمع شوند برادر و خواهر برادر دو حصه میبرد و خواهر یک
حصه میبرد چنانچه در میراث پسر و دختر مذکور شد و هرگاه برادر و خواهر پدری و مادری باشند برادر
و خواهر پدری میراث نمی برند و اگر برادر یا خواهر مادری جمع شوند با پدر و مادری اگر واحد
(یعنی با برادر پدر مادری ۱۲)
شش یک مال تعلق باو دارد و اگر زیاده از واحد باشد سه یک مال تعلق با ایشان دارد و تتمه
آن از برادران و خواهران پدر و مادری است و بعضی از مجتهدین گفته اند هرگاه با خواهر پدر و
مادری خواهر مادری جمع شوند نصف از خواهر پدری و مادری است و شش یک از آن خواهر مادری
باقی میانه ایشان بچهار حصه میشود سه حصه از خواهر پدر و مادری و یک حصه از خواهر مادری و بعضی
از مجتهدین گفته اند که هرگاه برادر و خواهر مادری با خواهر پدری تنها جمع شوند تتمه رد بهمه میشود
و هرگاه جد و جده میت و برادر و خواهر و با یکدیگر جمع شوند جد مساوی برادر میراث میبرد
و جده مساوی خواهر و جد و جده پدری چون برادر و خواهر پدری است و جد و جده مادری

یعنی ذکر دو مثل انثی میبرد ۱۲

چون برادر و خواهر مادری ست لیکن جدّ پدر مادری جدّ پدری را از میراث منع نمیکند چنانچه برادر
و خواهر پدری برادر مادری مثل برادر و خواهر پدری میکنند و فرزندان برادر و خواهر در وقتیکه پدران و مادران
ایشان موجود نباشند با جدّ و جدّه حصهٔ پدران و مادران خود را میگیرند و هرگاه شخصی بمیرد و از او
جدّ پدری یا مادری بماند و دیگر میراث خواری نداشته باشد تمام مال تعلق باو دارد و خواه
جدّ پدری باشد و خواه جدّ مادری و هرگاه جدّ و جدّه جمع شوند جدّ یک حصه میبرد و جدّه نیم حصه
و هرگاه پدری باشند برابر حصه میبرند اگر هر دو مادری باشند و اگر هر دو طرف باشند جد یا جدّهٔ
مادری اگر تنها باشد شش یک حصه میبرد و تتمه تعلق بجدّ و جدّهٔ پدری دارد و اگر زیاده باشند سه
یک مال تعلق بایشان دارد و تتمه تعلق بجدّ و جدّهٔ پدری دارد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
کسی مادر مادری بگذارد و مادر پدری مال او میانهٔ ایشان بچهار حصه میشود و یک حصه مادر مادر
میبرد و سه حصه مادر پدر و جد قریب باعث منع میکند جد بعید را پس جد بعید با وجود جد
قریب میراث نمیبرد و میت را از مرتبهٔ اول چهار جدّ و جدّه ممکن ست که باشد پدر و مادر پدر او و پدر
و مادر مادر او و در مرتبهٔ دوم هشت جدّ و جدّه ممکن ست و در مرتبهٔ سوم شانزده و در مرتبهٔ
چهارم سی و دو و همچنین هر چند بالا رود پس اگر شخصی هشت جدّ و جدّه بگذارد اجداد و جدات مادری
ثلث مال برابر دارند و تتمه با اجداد و جدات پدری متعلق ست باین طریق که ثلث تتمه بپدر و مادر
مادر پدر متعلق ست ذکر دو مثل انثی و دو ثلث تتمه بپدر و مادر پدر پدر متعلق ست ذکر دو مثل انثی پس
سهام اجداد و جدات مادری چهار ست و سهام اجداد و جدات پدری نه ست پس فریضهٔ ایشان
از صد و هشت منقسم میشود جهت تباین چنانچه در بحث تصحیح قسمت ترکه خواهد آمد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که ثلث ثلث بپدر و مادر مادر مادر میرسد بالسویه و دو ثلث ثلث بپدر و مادر پدر مادر میرسد
بالسویه و ثلث دو ثلث باقی بپدر و مادر مادر پدر متعلق ست بالسویه و باقی بپدر و مادر پدر پدر
تعلق دارد ذکر دو مثل انثی و درین صورت سهام خویشان مادری شش ست و سهام خویشان
پدری هجده است پس فریضهٔ ایشان از پنجاه و چهار منقسم میگردد جهت تداخل چنانچه خواهد
آمد و بعضی از مجتهدین گفته اند که ثلث ثلث از پدر و مادر مادر مادر ست بالسویه و دو ثلث
ثلث از پدر و مادر پدر مادر ست ذکر دو مثل انثی میبرد و این مسئله نیز از پنجاه و چهار سهم منقسم

زوجها	زوجها	زوجها
[illegible]	ولدالله منهما	[illegible]
	سعید	

[illegible marginal notes]

میگردد و قول اول اقوی است قسم سوم نیز دو قوم اند اول عم و عمه هر چند بالا روند دوم خال
و خاله هر چند بالا روند و این دو قوم با هم در مرتبهٔ ثالثه میراث میبرند و هر گاه شخصی بمیرد و عم
بگذارد میراث باو تعلق دارد و همچنین است عمه و اگر جمع شوند ... بالسویه میبرند بشرط
آنکه عم و عمه پدر مادری یا پدری باشند اما اگر مادری باشند بالسویه میبرند و اگر جمع شوند
عم و عمهٔ پدر مادری و عم و عمهٔ مادری سدس مال از خویشان مادری است هر گاه زیاده از واحد باشند
و سدس اگر واحد باشد و تتمه بخویشان پدری متعلق است ذکر مثل انثیین و اگر شخصی بمیرد و از و
خال بماند تمام مال و تعلق بخال دارد و همچنین است خاله خواه پدری باشد خواه مادری و فرقی
نیست میانهٔ خال و خاله در میراث چه همه برابر میراث میبرند و اگر خال و خالهٔ پدر مادری با
خال و خالهٔ مادری جمع شوند خویشان مادری سدس میبرند اگر واحد باشند و اگر متعدد باشند
ثلث بالسویه میبرند باقی از خویشان پدری و مادری یا پدری است با عدم خویشان پدر
و مادری و آیا ذکر ایشان درین صورت دو مثل انثی میبرند میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست
و اصح آنست که همه برابر میبرند و اگر عم و عمه و خال و خاله جمع شوند اخوال را ثلث میدهند
اگرچه یکی از ایشان باشد و ذکور و اناث ایشان را میدهند بالسویه و تتمه بعم و عمه تعلق
دارد و اولاد عم و عمه و خال و خاله با وجود ایشان میراث نمیبرند و هر گاه ایشان موجود باشند
میراث می برند و اعمام و اخوال میت اولی است بمیراث از اعمام و اخوال پدر و مادر او و
اگر عم و عمه و خال و خالهٔ پدر میت با عم و عمه و خال و خالهٔ مادر او جمع شوند ثلث ترکهٔ متوفی بالسویه
بخویشان مادری متعلق است بقول مشهور و دو ثلث دیگر تعلق بخویشان پدری دارد باین
طریق که ثلث دو ثلث بخال و خالهٔ پدری متعلق است بالسویه و دو ثلث دیگر بعم و عمه متعلق است
ذکر دو مثل انثی می برد پس فریضهٔ ایشان از صد و هشت قسم میگردد و بعضی گفته اند که
خال مادر و خالهٔ او ثلث ثلث بالسویه میبرند و دو ثلث ثلث از عم و عمهٔ مادر است پس درین
صورت فریضه از پنجاه و چهار قسم منقسم میگردد و بعضی گفته اند که اخوال ربع ثلث را بالسویه
میبرند و ثلث ثلثان را عم و عمهٔ مادری میبرند بالسویه و دو ثلث ثلثان را عم و عمهٔ
پدری میبرند ذکر دو مثل انثی و از صد و هشت منقسم میگردد و تتمه قریب بمیت از

و مال در اینصورت تعلق بعم یا بعمه پدری دارد و همچنین خلافست میانه مجتهدین در این مسئله
که هرگاه با پسر عم و عم مذکور خال جمع شوند بعضی از مجتهدین گفته اند که مال تعلق بخال و پسر عم
دارد بطریق میراث و بعضی از ایشان گفته اند که میانه پسر عم و خال منقسم میشود بطریق میراث
و بعضی گفته اند که تعلق بخال دارد و قول اول قوی ست و اگر یکی از پسر عم و عم خنثی باشد یا هر دو
خنثی باشند احتمال تغییر حکم نیز دارد و احتمال دارد که فرض کنیم ایشان را بحکم میراث بردن اجداد
پدری و مادری یا مادری بقول بعضی از مجتهدین ششم منع کردن جد پدری فرزند فرزند را بقول
بعضی از مجتهدین هفتم میراث بردن خال مساوی جده هرگاه جمع شوند بقول بعضی از مجتهدین
هشتم میراث بردن عمه مساوی جد هرگاه جمع شوند بقول بعضی از مجتهدین تکمله هرگاه
با پدر و مادر فرزند جمع شوند منع میکند پدر و مادر را از زیاده از دو سدس مال مگر آنکه فرزند
یک دختر باشد چه یک دختر پدر و مادر را منع زیاده از دو سدس مال نمیکند بلکه با یکدیگر میراث
میبرند بطریقیکه مذکور شد و همچنین دو دختر یا یکی از ایشان و فرزند شوهر و زن را از نصیب
اعلای ایشان که نصف و ربع ست منع میکند و هرگاه برادران میت با مادر او جمع شوند
منع میکنند مادر را از زیاده از سدس بهفت شرط اول آنکه پدر ایشان موجود باشد چه اگر پدر با
ایشان موجود نباشد منع نمیکنند مادر را دوم آنکه دو برادر یا یک برادر و دو خواهر یا چهار خواهر
باشند چه اگر اینچنین نباشد منع نمیتوانند کرد مادر را و خنثی در اینصورت چون انثی است
و احتمال قرعه در اینجا قوی ست سوم آنکه برادران پدر و مادری یا پدری باشند چه برادران
مادری میت منع مادر نمیتوانند کرد چهارم آنکه در برادران یکی از چیزها که مانع ارث است
موجود نباشد چه اگر موانع ارث در ایشان موجود باشد مادر را منع نمیکنند پنجم آنکه برادران
میت در آن وقت موجود باشند چه اگر در شکم مادر باشند منع نمیکنند مادر را از زیاده از سدس ششم
زنده باشند چه اگر مرده باشند منع نمی کنند و همین حکم دارد اگر برادران میت و میت در یک
زمان بمیرند که تقدیم و تاخیر مشخص نباشد و بعضی از مجتهدین در غرقی و مهدوم علیهم توقف
کرده اند هفتم آنکه میانه حاجب و محجوب مغایرت باشد چه اگر متحد باشند منع نمی کنند
مثل آنکه مادر کسی خواهر پدری باشد چنانچه در میراث مجوس خواهد آمد یا در وطی شبهه

باتفاق امت چه اگر کسی بشبهه دختر خود را وطی کند و دختر بهم رساند خواهر هم مادر و هم خواهر پدری فرزند
خود خواهد بود و جهت دوم کسب میراث بردن پیشتر شود و آن زنان شوهری است که بعقد
دوام باشند و زنان آزاد باشند و دخول شرط نیست مگر آنکه شخصی در حالت بیماری زنی را
عقد کرده باشد چه درین صورت اگر دخول نکرده باشد و بمیرد میراث نمی برد و هر یک از زن و شوهر
با اصحاب مراتب ثلثه سابقه میراث می برند هرگاه مانعی از موانع میراث بردن در ایشان نباشد
و ایشان را دو نصیب است اول اعلی و آن در شوهر نصف مال است و در زن چهار یک اگرچه
زنان متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی نباشد دوم ادنی و در شوهر چهار یک مال است و در زن هشت یک
اگرچه متعدد باشند هرگاه میت را فرزندی باشد و جهت سوم ولای آزادی چه هرگاه کسی بنده خود را
آزاد کند از و میراث می برد بچهار شرط اول آنکه او را برضا و رغبت آزاد کند یعنی آزاد کردن بر او
واجب نباشد چون کفاره که درین صورت میراث نمی برد دوم آنکه کاری نکرده باشد که بسبب
آن آزاد شود چون بریدن گوش و بینی چنانچه در بحث عتق مذکور شد چه اگر چنین کرده باشد میراث
نمی برد از آن بنده و بنده با آزاد کردن از آقا میراث نمی برد بلا خلاف و در ولا شیخ ابن بابویه فرموده
که در ولای عتق بنده آزاد کرده آقا میراث می برد سوم آنکه از گناهان و از جنایاتی که از بنده
صادر شود در وقت آزاد کردن بری نساخته باشد خود را چه درین صورت میراث نمی برد چهارم
آنکه میراث خواری سوای او نداشته باشد چه اگر میراث خواری داشته باشد میراث نمی برد
و هرگاه باین شرطها مردی بنده را آزاد کند و آن بنده بمیرد آزاد کننده از آن بنده میراث
می برد و اگر آزاد کننده موجود نباشد میراث بنده تعلق باولاد آزاد کننده دارد خواه ذکور
و خواه اناث و اگر اولاد نباشد میراث او به برادران و خواهران پدری و اجداد و جدات است
و اعمام و اخوال و اولاد ایشان تعلق دارد و خویشان مادری درین صورت میراث نمی برند و اگر
آزاد کننده خویش نداشته باشد خویشان کسیکه آزاد کننده را آزاد کرده باشد میراث از و می برند
و همچنین هر چند از و بالا روند و اگر آزاد کننده زن باشد خود میراث می برد و بعد از او خویشان
پدری میراث می برند اما فرزندان آن زن از آن بنده میراث نمی برند مگر آنکه فرزندان او
خویشان پدری آن زن باشند پس درین صورت بسبب خویشی پدری آن زن میراث می برند

و اگر بنده کنیزی را که آزاد کرده باشد نکاح کند ولای اولاد ایشان تعلق بکسی دارد که مادر ایشانرا آزاد کرده باشد پس اگر بعد آزادی مادر ایشان کسی جد ایشانرا آزاد کند ولای اولاد بجد منتقل میشود که جد را آزاد کرده باشد و اگر بعد از آن پدر ایشانرا آزاد کنند ولای ایشان بکسی منتقل میشود که پدر ایشانرا آزاد کرده باشد و چهارم ولای ضامن جریره و آن چنانست که شخصی کناهان و آزار او را و ارش جنایتهای او را ضامن شود و شرط میراث بردن کنند و میراث میبرد هرگاه میراث خواری نداشته باشد و آن آزاد از آن کس میراث میبرد مگر آنکه او نیز ضامن او شده باشد و پنجم ولای کسیکه برده و کافری مسلمان شده باشد چه هرگاه آن کافر مسلمان شده بمیرد و هیچکس نداشته باشد حتی ضامن جریره کسی که او را مسلمان کرده باشد میراث میبرد و ششم ولای تدبیر که هرگاه بنده را از زکوة بخرند و آزاد کنند و آن بنده بمیرد و میراث خواری نداشته باشد میراث او از مستحقان زکوة است و هفتم ولای امامست چه هرگاه کسی بمیرد و هیچ یک از جماعتی که مذکور شد نداشته باشد میراث او از امام است و بعضی از مجتهدین گفته اند که هرگاه شخصی بمیرد و از و یک زن بماند چهار یک آن از زن است و تتمه مال آن در حال حضور تعلق بامام دارد و حضرت امیر المؤمنین میراث کسی را که میراث خواری نداشته بود در زمان خود بفقیران شهر میت و همسایهای مفلس او میداد و اگر امام غائب باشد در آن چند قولست بعضی از مجتهدین گفته اند که نگاه دارند تا ظهور امام و وصیت میکنند بوارث خود در رسانیدن آن بامام و بعضی گفته اند که در زمین دفن میکنند و بعضی گفته اند که قسمت میکنند بفقرا و استاد بنده یعنی افضل المتاخرین بهاء الملة و الدین محمد آملی طاب ثراه ترجیح این قول کرده بود و اگر ظالمی آنرا بتعدی بگیرد کسی ضامن آن نیست اما دادن آن بظالم بی خوف جائز نیست و اگر کافر حربی یا ذمی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد میراث او نیز از امامست مطلب دوم در بیان آنچه مانع میشود فی الجمله میراث خوار از میراث بردن از مال میت بدانکه سبب امر مانع از میراث بردن فی الجمله می شود اول بنده بودن چه بنده میراث نمی برد خواه میت آزاد باشد خواه بنده و میراث میت از شهید است تعلق بمیراث خوار آزاد دارد اگر چه دور باشد چون ضامن جریره و اگر بعضی از او آزاد باشد و بعضی بنده بمقدار آنچه آزاد است میراث می برد پس اگر شخصی بمیرد و فرزندی داشته باشد که نصف او آزاد

باشد و برادر آزادی داشته باشد مال و میانه برادر و پسر قسمت بشود و اگر برادر نصف آزاد
باشد نصف مال از پسر است و چهار یک آن از برادر و اگر با ایشان عم آزادی باشد چهار یک تتمه را
او میبرد و اگر نصف او آزاد باشد هشت یک را میبرد و اگر شخصی بمیرد و میراث خوار نداشته باشد
سوای بنده حاکم شرع آن بنده را از مال میت بخرد و آزاد میسازد و تتمه مال را باو میدهد خواه
آن بنده پدر و مادر و فرزند داشته باشد و خواه غیر اینها باشد از خویشان و بعضی از مجتهدین گفته اند
که سوای پدر و مادر و فرزند کسی دیگر را نمیخرند دوم کافر بودن چه کافر از مسلمان میراث نمیبرد اگر چه
نزدیک او باشد تا آنکه ضامن جریره مسلمان اولی از پسر کافر است اما مسلمان از کافر میراث میبرد
و منع میکند ورثه کفار را اگر چه نزدیک باشند اما اگر ورثه مسلمان موجود نباشد ورثه کافر میراث
میبرند و فرقی نیست میانه کافر حربی و ذمی و خارجی و ناصبی و غالی در میراث نبردن از یکدیگر و بعضی از
مجتهدین گفته اند که ناصبی و غالی از غیر خود از کفار میراث میبرند و در عکس میراث نیست [illegible] از
مسلمانان میان ایشان و اهل حق توارث جایز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که مؤمن از اهل بدعت
میراث میبرند و اما در عکس میراث نمیبرد و ورثه کافر اگر پیش از قسمت ترکه مسلمان شوند شریک اند اگر
مساوی باشند و تمام مال را میبرند اگر اولی باشند خواه میت مسلمان باشد و خواه کافر و ورثه اطفال
بالغ پدر و مادر اند در اسلام و کفر بسبب اسلام میراث میبرند سوم کشنده بودن چه کشنده را از
مال میت میراث نیست و اگر جمعی در قتل شریک باشند همه ممنوع اند اگر عمداً و ظلماً کشته باشند
و هرگاه بخطا کشته باشند خلافی است مشهور آنست که از دیت او ممنوع اند و اگر شبیه عمد باشد
نیز در آن خلافست و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر شخصی پسر خود را جهت ادب بزند که بمیرد میراث
از و میبرد و اگر جراحت کسی از خویشان خود را ببندد و یا بدوزد و بمیرد میراث می برد و اگر
چاروائی که می کشیده باشد لگد بزند و بکشد و اگر طفل یا دیوانه کسی را بکشد میراث می برد
و منع میراث مخصوص قاتل است پس فرزند قاتل میراث میبرد و در صورتیکه آقا آزاد کند غلام
را آنگاه بکشد او را و آقا را پسری باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته اند که اینجا پسر
مولی میراث نمیبرد چه انتقال ولایت به پسر بعد از فوت پدر [illegible]
او ساقط شده و بعضی از مجتهدین گفته اند که در [illegible] میراث میبرد [illegible] انتقال

میشود از اقربا بعد با عدم او و درین حال معتق در حکم عدم است و همچنین خلافست اگر معتق بگریزد که کافر
باشد بدار حرب و او را بگیرند و بنده کنند و او فرزندی داشته باشد آنگاه غلامی بمیرد که معتق آزاد کرده
بود و بمیرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که درینصورت ولد معتق از او میراث نمیبرد بلکه میراث او به بیت المال
وارد و بعضی گفته اند که میراث میبرد چه معتق در حکم مرده است [illegible] و در بیت مقبول کسی
میبرد که وارث مال او ست و بعضی منع قرابت مادری کرده اند و بعضی از ایشان منع خواهران
پدری کرده اند اما چهارم لعان کردن چه بعد از لعان زن و شوهر از یکدیگر میراث نمیبرند و فرزندیکه
بسبب انکار او لعان واقع شود از پدر و پدر از او میراث نمیبرد اما آن از مادر و مادر از او میراث
میبرد و فرزندان او از او میراث میبرند و خویشان مادری و زوج و زوجه از او میراث میبرند و در
بعضی از روایات وارد شده که او از خال میراث نمیبرد و خال از او میراث میبرد و اقرب
آنست که میراث میبرند و اگر پدر بعد از لعان اعتراف کند بولد ولد از او میراث میبرد اما پدر
از او میراث نمیبرد و آیا درینصورت خویشان پدر از او میراث میبرند یا نه خلافست میانه مجتهدین
پنجم زنا کردن چه فرزند زنا از زانی و زانیه و خویشان میراث نمیبرد و هم از ایشان میراث
نمیبرد و اما پسر او و زوجه و معتق و ضامن جریره و امام از او میراث میبرند و در بعضی از روایات
وارد شده که مادر و برادران مادری و خویشان مادری از او میراث میبرند ششم بری شدن
پدر نزد حاکم از گناهان پسر چه مانع میراث بردن او ست از پسر بقول بعضی از مجتهدین و
اکثر بران رفته اند که منع نمی کند هفتم بری ساختن پدر پسر خود را از میراث چه درین
صورت پسر از ثلث ترکه محروم است هشتم مشکوک بودن نسب مثل آنکه زنی را شوهر [illegible]
و اجنبی نیز دخول کرده باشد در طهر واحد چه درینصورت فرزندیکه حاصل شود مشکوک فیه خواهد
بود چه پدر از پسر و پسر از پدر درینصورت میراث نمیبرند و میراث پسر از فرزندان او ست و پدر
را نشاید که بیرون کند جهت او حصه از مال خود و بعضی از مجتهدین انکار این قسم
کرده اند نهم غیبت منقطعه یکی از میراث خوار چه آن مانع است از میراث بردن او تا آنکه
دانسته شود زندگی او بگواه یا گذشتن مدتیکه زنده تواند بود در و کسی و بعضی از مجتهدین
گفته اند که درینصورت چهار سال مال او را نگاه دارند و درین چهار سال او را طلب کنند

اگر یافته نشود مال او را میان ورثه قسمت کنند دهم قرض که تمام ترکه را فرا گرفته باشد یازدهم دو کس
بیکدفعه بمیرند یا آنکه مشتبه باشد تقدیم و تاخیر یکی بغیر سبب غرق یا هدم یا هم چه در این صورت
چنانچه زوج باشد میراث از یکدیگر نمیبرند و مال هر یک از ورثه احیای اوست دوازدهم
در شکم بودن طفل یا از شکم بیرون نیاید زنده میراث نمیبرد پس اگر در شکم مرده باشد یا نطفه بیفتد
میراث نمیبرد سیزدهم البعد درجه با وجود اقرب از کل میراث یا بعضی چنانچه مذکور شد چهاردهم
مریض بودن در عقد زوجه و دخول نکردن و مردن در آن مرض چه بقول مشهور میراث نیست
پانزدهم منع طفلی که از شکم افتاده از بعضی میراث مثل آنکه جمعی که بگواهی ایشان ثابت نمیشود کل میراث
گواهی دهند چون یک زن که او آزاد زاد چه در این صورت طفل میراث نمیبرد مگر چهار یک مال
شانزدهم مشتبه شدن وارث آزاد به بنده و در بعضی روایات وارد شده که بقرعه آزاد را
بیرون آرند و میراث با و دهند هفدهم قدر کفن و خرج دفن کردن میت چه ورثه از آن میراث
نمیبرند هیجدهم وصیت کردن میت جهت کسی به ثلث مال خود چه در این صورت ورثه از ثلث یک
مال میت میراث نمیبرند نوزدهم مالی را که میت وقف کرده باشد چه از آن نیز میراث نمیبرند ورثه
بیستم جنایت کردن بنده از روی عمد بکسی چه در این صورت اگر او را بکشند وارث از قیمتش محروم
است اما اگر جنایت بنده خطا باشد محروم نیست چه در این صورت مخیر است میان دادن غلام
و دیت جنایتی که در شرع جهت آن جنایت مقرر باشد بیست و یکم فرزند نداشتن زن چه آن
زن از زمین میراث نمیبرد بیست و دوم حرام موبد شدن زن مدخوله بر شوهر بواسطه شیر دادن
زن کوچک در این صورت میراث نمیبرد و در عیب اگر از طرف مرد باشد خلافست و این دو امر را
مجتهدین در موانع ارث در کتاب میراث نقل نکرده اند و از خواص این رساله است بیست و سوم
قدر حبوه که تعلق به پسر بزرگتر دارد و دیگران از آن محروم اند و حبوه در لغت عرب بمعنی عطیه
است و آن چنانست که هرگاه شخصی بمیرد انگشترین و شمشیر و مصحف و رختهای بدن او
تمام تعلق به پسر بزرگ دارد و در بعضی روایات وارد شده که زره و کتابها و اسلحه
و سلاح او نیز از پسر بزرگ است و آیا آن اجناس اگر متعدد باشد از پسر بزرگتر است یا نه
میان مجتهدین در این مسئله خلاف است اقرب آنست که جامه ها چون بلفظ جمع در حدیث

وارد شده تمام از دست و اجماع دیگر بلفظ واحد وارد شده یک فرد از آن تعلق به پسر بزرگ
دارد و امّا بعوض این عطیه به پسر بزرگ لازم ست که قضا کند نماز و روزه را که از میّت فوت شده
باشد بسبب بیماری یا سفر و قدرت بر قضای آن داشته باشد و اهمال کرده باشد و این از خصایص
مذهب امامیه است و در مذهب سنیان سنّت نیست و شروط حبوة شش ست اوّل آنکه پسر
بزرگ موجود باشد چه اگر پسر بزرگ نداشته باشد حبوة نیست و اگر پسران بزرگ متعدد باشند
میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که حبوة میانهٔ ایشان منقسم میشود دوّم آنکه پسر بزرگ
فاسد العقل نباشد و سفیه نیز بقول بعضی از مجتهدین سوّم آنکه بالغ باشد بقول بعضی از مجتهدین
چهارم آنکه غیر از حبوة چیزی دیگر داشته باشد و اگر غیر از حبوة چیزی دیگر نداشته باشد حبوة
نیست پنجم آنکه میّت قرض نداشته باشد که تمام مال او را مستغرق باشد چه اگر چنین قرض داشته
باشد حبوة نیست امّا اگر بعضی از ورثه قرض میّت را از مال خود بدهند آیا حبوة تعلق به پسر بزرگ دارد
خلافست درین مسئله میانهٔ مجتهدین اقرب آنست که تعلق به پسر بزرگ دارد و اگر در صورتی
که قرض مستغرق ترکه داشته باشد و پسر بزرگ قرض را از مال خود بدهد که حبوة را متصرف شود
آیا جائز نیست خلافست اقرب آنست که جائز ست ششم آنکه قضای نماز و روزه پدر کند بقول
بعضی از مجتهدین چنانچه مذکور شد چه اگر قضای آنها نکند حبوة تعلق باو ندارد و خلافست
میانهٔ مجتهدین که آیا حبوة به پسر بزرگ دادن واجبست یا نه اکثر برین رفته اند که واجبست
و اگر فرزند بزرگ میّت دختر باشد حبوة تعلق به پسر بزرگ دارد و خلافست میانهٔ مجتهدین که
آیا قیمت حبوة را از حصّهٔ میراث پسر بزرگ کم میکنند یا نه اکثر برین رفته اند که قیمت آنرا از حصّهٔ
میراث او کم نمیکنند و اگر میّت بحبوة وصیّت کرده باشد بجهت دیگری یا جهت صرف مصلحتی از
مصالح مسلمانان میانهٔ مجتهدین خلافست و اقرب آنست که اگر ثلث ترکه باشد صرف در آنچه
تعیین کرده باشد باید کرد و اگر زیاده از ثلث باشد موقوفست آن زیاده بر اذن پسر بزرگ
و اگر نصیب هر وارثی از حبوة کمتر باشد میانهٔ مجتهدین خلافست و بعضی گفته اند ممنوع نیست
پسر بزرگ از حبوة و بعضی گفته اند که ممنوع ست مطلب سوم در بیان تفصیل صاحبان فروض
و قرابت و سهام ایشان و در آن دو فصل ست فصل اول در تفصیل صاحبان فروض

قرابت بدانکه آنچه در قرآن مجید وارد شده از تصریح بحصهٔ هر یک از میراث خواران آنرا فرض ایشان
گویند و آنچه بعموم قرآن استنباط کرده اند از حصهٔ ایشان آنرا قرابت گویند پس بدین سبب ارث
منقسم میشود بسه قسم قسم اول جماعتی که بفرض تنها میراث میبرند چون مادر و شوهر در صورتیکه فریضه
منقص نباشد و زن و جده بنابر قول اصح برد و رد نمیشود قسم دوم جماعتیکه گاهی بفرض و گاهی
بقرابت میراث میبرند چون پدر و یک دختر یا زیاده و یک خواهر یا زیاده و کلالهٔ ام قسم سوم جماعتیکه
بقرابت تنها میراث میبرند و آنها سوای جماعتی اند که مذکور شد چون جد و جده و عم و عمه و خال و خاله
و اولاد ایشان پس اصحاب در مرتبهٔ اولی اصحاب فروض اند سوای پدر با عدم فرزند و پسر هرگاه با او
دختر نباشد و اجداد و جدات از هر طرف که باشند و اصحاب مرتبهٔ ثالث بقرابت میراث میبرند سوای
خویشان مادری چه ایشان صاحب فروض اند و آنچه از میت بماند صاحب فرض فرض خود را میبرد
و اگر متعدد باشد هر یک حصهٔ خود را میبرند و آنچه زیاده بماند رد میشود بر صاحبان فرض چنانچه مذکور
خواهد شد و در رد بر شوهر هرگاه میراث خواری سوای او نباشد خلافست اصح آنست که بر او رد میشود و
در رد بر زن نیز خلافست اصح آنست که رد نمیشود چنانچه مذکور شد خواه در غیبت امام و خواه در حضور امام
هرگاه میراث خواری سوای او نباشد و اگر در وارث چند امر سببی یا نسبی که با او میراث میبرد جمع شوند
بهمه میراث میبرد و هرگاه یکی از آن مانع دیگری باشد بهمه میراث نمیبرد و آن بر هشت وجه است اول
در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که بهر دو میراث میبرد چون عم که خال باشد دوم آنکه در شخصی زیاده از دو
امر نسبی جمع شوند که بهمه میراث میبرد چون پسر پسر عم که پسر پسر خال باشد که پسر دختر خاله باشد که هم پسر دختر عمه
باشد سوم آنکه در شخصی دو امر نسبی جمع شوند که یکی از آنها منع دیگری میکند بیک امر میراث میبرد
چون برادری که پسر عم باشد ببرادری میراث میبرد چهارم آنکه نسبی و سببی در یک شخص جمع شود که
یکی مانع دیگری نباشد اما غیر آنها یکی از آنها را مانع باشد چون شوهری که پسر عم باشد و زن برادری
یا پسری دارد می باشد چه در این صورت برادر یا پسر برادر پسر عم را مانع اند از میراث بردن
پس نصف میراث پسر عم از شوهر است و نصف از برادر یا پسر برادر پنجم آنکه در شخصی دو نسب جمع شوند
و یک نسب در شخصی چون دو پسر عم که یکی از ایشان پسر خال نیز باشد چه یکی از این دو بهر دو نسب
میبرد و آن دیگری بیک نسب ششم آنکه در یک شخص دو سبب جمع شوند که هر یک مانع دیگری نباشد

بهره و میراث میبرد چون شوهری که معتق باشد یا ضامن جریره باشد هفتم آنکه دو سبب یک شخص را باشد و در شخص دیگر نسبی که منع کند یکی از آنها را چون شوهری که معتق باشد و زن را پسری یا برادری باشد چه در این صورت شوهر بشوهری میراث میبرد و اما بمعتق بودن میراث نمیبرد هشتم آنکه دو سبب جمع شوند در شخصی که یکی مانع باشد دیگری را از میراث بردن چون امام هرگاه غلامی که آزاد کرده باشد بمیرد چه بولای عتق میراث از آن غلام میبرد نه بولای امامت **فصل دوم** در بیان تفصیل سهام مفروضه و صاحبان فروض بدانکه فروض در قرآن مجید بر شش قسمست قسم اول نصف و آن نصیب سه قوم است اول نصیب شوهر هرگاه میت فرزند و فرزندزاده نداشته باشد دوم نصیب یک دختر هرگاه با او پسری نباشد سوم نصیب یک خواهر پدری و مادری یا پدری با عدم خواهر پدر و مادری هرگاه برادر نباشد قسم دوم ربع و آن نصیب دو قومست اول نصیب شوهر هرگاه فرزند یا فرزندزاده باشد دوم نصیب زن هرگاه فرزند و فرزندزاده نباشد قسم سوم ثمن و آن نصیب یک زن یا چند زن است هرگاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد قسم چهارم ثلث و آن نصیب دو قوم است اول نصیب مادر هرگاه میت فرزند یا برادران نداشته باشد دوم نصیب دو کس یا بیشتر از خواهران مادری خواه ذکر باشند یا انثی قسم پنجم ثلثان و آن نصیب دو قوم است اول نصیب دو دختر یا بیشتر هرگاه پسر نباشد با ایشان دوم نصیب دو خواهر یا بیشتر هرگاه برادر نباشد با ایشان قسم ششم سدس و آن نصیب سه قوم است اول نصیب پدر و مادر هرگاه فرزند یا فرزندزاده موجود باشد دوم نصیب مادر هرگاه میت دو برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد سوم نصیب یکی از خویشان مادری باشد و ترکیبات فروض سته هر یک با دیگری بعد از سقوط مکررهای آنها بیست و یک ترکیب است چهارده ترکیب آن ممکن است اول جمع شدن نصف با نصف مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و خواهر پدری یا پدری و مادری داشته باشد دوم جمع شدن نصف با ربع مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دختری داشته باشد یا مردی بمیرد و زنی و خواهر پدر و مادری یا پدری داشته باشد سوم جمع شدن نصف با ثمن مثل آنکه شخصی بمیرد و زنی و دختری داشته باشد چهارم جمع شدن نصف با ثلثان اما ممکن نمیشود بلکه بعد از آن چون خویشان پدری نشود مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و دو خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد

الجدول المشتمل على التركيبات الكلية

بسازد و این عدد ثالث مخرج کسری باشد که آن هر دو عدد دران موافق اند چون چهار و شش که هر دو
شریک اند در عدد دو که مخرج نصف است که هر دو را فانی بسازد و گاهی هست که فقها جهت کمی
عدد فریضه متداخلان را متوافقان بمعنی اعم میگویند زیرا که البته متداخلان در کسری موافق
هستند و این را میان رؤس سهام اعتبار میکنند چنانچه زود باشد که در مسائل انکسار مذکور شود
قسم چهارم تباین و آن چنانست که دو عدد بر وجهی باشند که اقل اکثر را فانی نسازد و عدد
ثالث غیر از واحد نیز ایشان را فانی نکند چون سه و پنج **فصل دوم** در بیان کسرهائیکه در فریضه باشد
و مخارج مشترکهٔ آنها بدانکه کسر آنست که واحدی را باجزای معینه قسمت میکنند و تمام آن اجزا
را مخرج گویند و بعضی از آن اجزا را کسر و کسر نیز بر پنج قسم است اول کسر مفرد چون ثلث دوم کسر
مکرر چون ثلثان سوم کسر مضاف متحد چون نصف ثلث چهارم کسر مضاف متعدد چون نصف
سدس ربع پنجم کسر معطوف چون ثلث و ربع و مخرج کسر مفرد اقل عددی است که آن کسر ازو صحیح بیرون
آید پس مخرج نصف دو است و مخرج ثلث و ثلثان سه است و مخرج ربع چهار است و مخرج ثمن هشت
است و مخرج سدس شش است مخارج فروض سته پنج است و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب
مخرج مضاف است در مخرج مضاف الیه مثلاً مخرج ثلث ثمن بیست و چهار است و مخرج نصف سدس
ربع چهل و هشت است و مخرج کسر معطوف ثنائی حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در مخرج کسر
معطوف الیه اگر میانهٔ ایشان تباین باشد چون ثلث و ثمن که مخرج ایشان بیست و چهار است
و اگر توافق باشد حاصل ضرب مخرج کسر معطوف است در جزو وفق مخرج کسر معطوف علیه چون ربع
و سدس که مخرج ایشان دوازده است و اگر تداخل باشد اکتفا باکثر از دو مخرج مفرد آنها باید کرد
چون ربع و ثمن که مخرج ایشان هشت است و قاعدهٔ مخرج کسر معطوف ثلاثی یا بیشتر آنست
که نظر کنی در نسبت میانهٔ مخرج کسر معطوف ثنائی و ثالث پس اگر تباین باشد ضرب کنی حاصل
ضرب مخرج هر سه است و اگر توافق باشد در جزو وفق ضرب کنی و حاصل ضرب مخرج است و اگر تداخل
باشد اکتفا کنی باکثر بنا بر آنچه مذکور شد پس مخارج مفروض سته بیست و چهار است زیرا که میانهٔ مخرج
نصف که دو است و مخرج ثلث و ثلثان که سه است چون تباین بود ضرب کردیم دو را در سه شش گردید
میانهٔ شش و چهار چون توافق بنصف بود نصف احدهما در دیگری ضرب کردیم دوازده شد

و نظر کردیم میانهٔ دوازده و هشت نیز توافق بربع بود و ربع احدهما را در دیگری ضرب کردیم بیست
و چهار شد چون میانهٔ بیست و چهار و شش تداخل بود اکتفا به بیست و چهار کردیم مطلب پنجم در بیان
دانستن نصیب هر وارثی از ترکه بعلم حساب و آن بر پنج طریق است طریق اول آنکه در میان ورثه
صاحب فرضی نباشد و همه در یک مرتبه باشند و عدد رؤس ایشان سهام ایشان خواهد بود
و اگر دختران با ایشان جمع شوند هر دو دختر را مثل پسر حساب کنند و بر ایشان قسمت کنند و اگر
در میانهٔ ورثه صاحب فرضی باشد طلب عددی باید کرد که سهام مفروضهٔ صاحبان فروض از آن درست
باشد و قسمت باید کرد بر ایشان و ترکهٔ میت نسبت بسهام ورثه بر سه قسم است قسم اول آنکه ترکه
بقدر سهام ورثه باشد آن بر چند وجه است اول آنکه منقسم باشد بر ورثه بی آنکه کسری واقع شود
مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادری و چهار دختر داشته باشد چه اقل عددی که سدس از او شش است
سهام او که دو است بپدر و مادر متعلق است و چهار باقی بچهار دختر دوم آنکه منکسر باشد چه خالی
از آن نیست که بر یک فرقه منکسر است پس درین صورت اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان تباین باشد ضرب
باید کرد عدد رؤس او در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و سه دختر داشته باشد اصل فریضه
شش است دو از پدر و مادر است و چهار سهام از سه دختر است چون بر ایشان منکسر است میانهٔ
سهام و عدد رؤس ایشان تباین است ضرب باید کرد سه را در شش هجده میشود پس پدر و مادر
شش سهم میبرد و هر دختری چهار سهم و اگر میانهٔ عدد رؤس و سهام توافق باشد جزو وفق عدد رؤس
را نه جزو وفق سهام را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و پدر و مادر و شش دختر داشته
باشد حصهٔ پدر و مادر دو سهم میشود و حصهٔ شش دختر چهار سهم و میانهٔ چهار و شش توافق بنصف
است نصف عدد رؤس ایشان را که سه است در اصل فریضه ضرب باید کرد هجده میشود و شش
سهم از پدر و مادر است و هر یک از دختران را دو سهم میرسد و اگر زیاده از یک فرقه منکسر باشند
پس خالی از آن نیست و انکسار مستغرق جمیع فرق است یا مخصوص بعضی دون بعضی است و بر تقدیر اول
اگر میانهٔ رؤس هر فرقهٔ منکسره و سهام ایشان توافق باشد رد باید کرد رؤس ایشان را بجزو وفق
و اگر میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق نیست بحال خود باید گذاشت و اگر میانهٔ رؤس و
سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی از ایشان توافق نباشد رد کنند

رؤس متوافقین ایشان را بجزو وفق و آنچه میانهٔ ایشان توافق نباشد بر حال خود بگذارند آنگاه نظر کنند میانهٔ
عدد رؤس جمیع فرق پس اگر میانهٔ ایشان تماثل باشد ضرب باید کرد یکی از ایشان را در اصل فریضه و اگر
تداخل باشد اکتفا باکثر ایشان باید کرد و اگر توافق باشد جزو وفق فرقه را در عدد رؤس فرقهٔ دیگر ضرب
باید کرد و حاصل را در وفق فرقهٔ ثالثه و همچنین هر چند فرقه که باشد و اگر تباین باشد ضرب باید کرد
عدد رؤس هر فرقه را در عدد رؤس فرقهٔ دیگر حاصل را در عدد فرقهٔ ثالثه و همچنین هر فرقه که باشد و
بعد از امعان نظر در آنچه مذکور شد ظاهر میشود که مسائلی که بر انکسار سهم بر ورثه دائر باشد بیست و چهار
است دوازده صورت آنها که انکسار متفرق جمیع فرق است و امهات مسائل انکسار است در این
رساله مذکور میگردد اول آنکه میانهٔ سهام جمیع فرق و عدد رؤس ایشان توافق باشد و میانهٔ رؤس
جمیع فرق تماثل باشد و رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد باید کرد و عدد رؤس یک فرقه را در اصل
فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و هشت خواهر مادری و ده خواهر پدری داشته باشد
اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است سه سهم نصیب شش زن است و چهار سهم نصیب خواهران مادری و پنج
سهم نصیب خواهران پدری و میانهٔ سهام زوجات و رؤس ایشان توافق بثلث یعنی اثلم بود
رد کردیم رؤس ایشان را بثلث که دو بود و میانهٔ سهام خواهران مادری و رؤس ایشان توافق
بربع یعنی اثلم بود رؤس ایشان را بربع که دو بود رد کردیم و میانهٔ رؤس خواهران پدری و سهام
ایشان توافق بخمس بود یعنی اثلم رد کردیم رؤس ایشان را بخمس که دو بود چون در رؤس جمیع فرق
بعد از رد آنها بجزو وفق تماثل باشد یکی از آنها را که دو است در اصل فریضه ضرب کردیم بیست و چهار شد
حصهٔ هر یک از زنان یک سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران مادری و خواهران پدری یک سهم
شد دوم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس ایشان تماثل باشد بهمان
رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و هفت زن و هفت خواهر پدری
و هفت خواهر مادری داشته باشد چه اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است بر رؤس ایشان منکسر و
میانهٔ آنها تباین است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم است بر رؤس ایشان منکسر و میان آنها تباین
و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم بر رؤس ایشان منکسر و میانهٔ ایشان تباین است و چون رؤس جمیع
متماثل بود رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب کردیم هشتاد و چهار سهم شد حصهٔ هر یک از زنان

اصل فریضه
۱۲
ربع زوجه ۳ ثلثین خواهر پدری ۸
ثلث هفت خواهر مادری ۴

چون حصهٔ ازواج ربع بیست و یک ۲۱ هر ۲۱ ازواج سبعه
هر یک سه سهم

ثلث سهم شد و حصهٔ هر یک از خواهران مادری چهار سهم و حصهٔ هر یک از خواهران پدری پنج سهم سوم
آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی دیگر توافق نباشد و میانهٔ
رؤس جمیع فرق تماثل باشد رؤس آن بعضی که میانهٔ سهام و رؤس آنها توافق باشد بجزو وفق
رد باید کرد و همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و سه زن و سه خواهر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم است حصهٔ زنان یک سهم است و حصهٔ خواهران سه سهم
و چون میانهٔ سه و سه توافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم ایشان را بسه سهم و سه را در اصل فریضه ضرب
زدیم دوازده شد سه سهم حصهٔ زنان شد و هر یک از خواهران پدری را یک سهم رسید چهارم آنکه میانهٔ
رؤس و سهام جمیع فرق توافق باشد و میانهٔ رؤس ایشان تداخل باشد رؤس هر فرقه را بجزو وفق رد
باید کرد و اکثر را در اصل فریضه باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و شانزده خواهر مادری و ده خواهر
پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است با رؤس
ایشان چون متوافق بثلث بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بدو که ثلث شش است و حصهٔ خواهران
مادری چهار است با رؤس ایشان چون متوافق بربع بود یعنی اعم رد کردیم رؤس ایشان را بربع که
چهار است و حصهٔ خواهران پدری پنج است با رؤس ایشان متوافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را
بخمس که دو است و چون میانهٔ رؤس جمیع فرق تداخل بود اکتفا بچهار کردیم چهار را در اصل فریضه
زدیم چهل و هشت شد حصهٔ هر یک از زنان دو سهم و حصهٔ هر یک از خواهران مادری یک سهم و حصهٔ
هر یک از خواهران پدری دو سهم شد پنجم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ
رؤس ایشان تداخل باشد همان رؤس یک فرقه را در اصل فریضه ضرب باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد
و سه زن و شش پسر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان هشت سهم است یک سهم حصهٔ زنان و میان
آن و رؤس ایشان تباین است و هفت سهم حصهٔ پسران و میانهٔ آنها تباین است و چون میان هر دو
فرقه تداخل بود اکتفا بشش کردیم و شش را در اصل فریضه زدیم چهل و هشت سهم شد حصهٔ هر یک از
زنان دو سهم و حصهٔ هر یک از پسران هفت سهم ششم آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق
باشد و میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس تداخل باشد رؤس
آن بعضی را که با سهام ایشان موافق اند بجزو وفق رد باید کرد و اکثر را در اصل فریضه ضرب

اصل فریضه
سه زوجه سه خواهر پدری

اصل فریضه
شش زوجه شانزده خواهر مادری
ثلث
ده خواهر پدری

فریضه
شش زوجه شش پسر
ثمن

باید زد مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و شش برادر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم ست
حصهٔ زنان یک سهم شد و حصهٔ برادران سه سهم شد و چون میانهٔ ایشان توافق بثلث بود یعنی ثلث
رد کرده اند رؤس ایشان را بثلث که دو است و چون میانهٔ دو و چهار تداخل بود چهار را در اصل
فریضه ضرب کردیم شانزده شد حصهٔ زنان چهار سهم ست و حصهٔ هر یک از برادران پدری دو سهم هفتم آنکه
میانهٔ جمیع رؤس فرق و سهام ایشان توافق بمعنی اعم باشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد
رؤس ایشان را بجزو وفق رد باید کرد و جزو وفق رؤس فرقه را در فرقهٔ دیگر ضرب باید کرد و حاصل را در وفق
فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه ضرب باید کرد مثل آنکه شخصی بمیرد و دوازده زن و بیست و چهار خواهر
مادری و پنجاه خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان دوازده سهم ست حصهٔ زنان سه سهم ست
چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بمعنی اعم بود رد کردیم رؤس ایشان را بثلث یعنی چهار و حصهٔ
خواهران مادری چهار سهم بود و میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع
یعنی شش و حصهٔ خواهران پدری پنج بود و میانهٔ رؤس و سهام توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را بخمس
یعنی ده و چون میانهٔ رؤس فرقهٔ اولی و ثانیه توافق بنصف بود ضرب کردیم دو را در شش دوازده شد
و میانهٔ حاصل و رؤس فرقهٔ ثالثه توافق بود بنصف ضرب کردیم حاصل را در پنج شصت حاصل شد آنگاه
شصت را در اصل فریضه که دوازده بود ضرب کردیم هفتصد و بیست سهم شد حصهٔ زنان صد و هشتاد
سهم شد و حصهٔ خواهران مادری دویست و چهل سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سیصد سهم باشد هشتم
آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس ایشان توافق باشد جزو وفق فرقهٔ
اولی را در فرقهٔ ثانیه ضرب باید کرد و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و چهار زن و ده برادر پدری
داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان چهار سهم ست حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ برادران پدری سه سهم
و چون میانهٔ رؤس ایشان توافق بنصف بود رد کردیم رؤس ایشان را بنصف دو را در ده ضرب
کردیم بیست شد و بیست را در چهار ضرب کردیم هشتاد شد حصهٔ زنان بیست شد و حصهٔ برادران شصت
شد نهم آنکه میانهٔ رؤس بعضی از فرق و سهام ایشان توافق باشد و میانهٔ سهام و رؤس بعضی توافق
نباشد و رؤس ایشان متوافق باشد رؤس آن بعضی را که توافق ست میانهٔ سهام و رؤس
ایشان رد باید کرد بجزو وفق و ضرب باید کرد جزو فرقهٔ اولی را در ثانیه و حاصل را در

فریضه

چهار زوجه	شش برادر پدری
ربع	تتمه
۱	۳

فریضه

دوازده زوجه	بیست و چهار خواهران مادری
ربع	ثلث
۳	۴

خواهران پدری پنجاه
تتمه

رد	رد	رد
۱۰	۶	۴

اصل فریضهٔ ایشان مثل آنکه شخصی بمیرد و شش زن و دوازده خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ
ایشان چهار است حصهٔ زنان یک سهم و حصهٔ خواهران پدری سه سهم است و میانهٔ سهام و رؤس توافق
بثلث است یعنی ثلث رد کردیم رؤس ایشان را که چهار است و چون میانهٔ رؤس هر دو فرق توافق
بنصف بود نصف را در چهار ضرب کردیم حاصل را که دوازده است در چهار که اصل فریضه بود زدیم چهل و هشت
سهم شد حصهٔ زنان دوازده سهم شد و حصهٔ خواهران پدری سی و شش سهم شد دهم آنکه میانهٔ سهام و رؤس
جمیع توافق باشد و میانهٔ رؤس آنها تباین باشد و رؤس آنها را بجزو وفق رد باید کرد و ضرب باید
کرد رؤس هر فرقه را در دیگری و حاصل را در عدد فرقهٔ ثالثه و حاصل را در اصل فریضه مثل آنکه شخصی
بمیرد و شش زن و دوازده خواهر مادری و بیست و پنج خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان
دوازده سهم است سه سهم حصهٔ زنان و چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بثلث بود یعنی رد کردیم
رؤس ایشان را بثلث که دو است و حصهٔ خواهران مادری که چهار است و چون میانهٔ رؤس و سهام
ایشان توافق بربع بود رد کردیم رؤس ایشان را بربع یعنی سه و حصهٔ خواهران پدری پنج سهم است و
چون میانهٔ رؤس و سهام ایشان توافق بخمس بود رد کردیم رؤس ایشان را به پنج آنگاه دو را در سه ضرب
کردیم حاصل را در پنج ضرب کردیم و حاصل را در دوازده که اصل فریضه است زدیم سیصد و شصت
حاصل شد حصهٔ زنان نود سهم شد و حصهٔ خواهران مادری صد و بیست شد و حصهٔ خواهران پدری
صد و پنجاه شد یازدهم آنکه میانهٔ رؤس و سهام جمیع فرق توافق نباشد و میانهٔ رؤس جمیع فرق
تباین باشد رؤس هر فرقه را در دیگری ضرب باید کرد و حاصل را در عدد رؤس فرقهٔ ثالثه و حاصل را
در اصل فریضه مثل آنکه شخصی بمیرد و دو زن و پنج خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته باشد اصل
فریضهٔ ایشان دوازده سهم است حصهٔ زنان سه سهم است و حصهٔ خواهران مادری چهار سهم است و حصهٔ
خواهران پدری هشت سهم است و میانهٔ سهام و رؤس جمیع فرق توافق نبود پس ضرب کردیم
دو را در پنج و حاصل را در هفت و حاصل را در اصل فریضه هشتصد و چهل سهم میشود و حصهٔ زنان
دویست و ده سهم میشود و حصهٔ خواهران مادری دویست و هشتاد سهم میشود و حصهٔ خواهران پدری
سیصد و پنجاه سهم میشود دوازدهم آنکه میانهٔ رؤس و سهام بعضی از فرق موافقت باشد
و میانهٔ رؤس و سهام بعضی توافق نباشد و میانهٔ رؤس جمیع فرق تباین باشد رؤس

منتواقفين بجزو وفق رد بايد كرد و در رؤس فريقه اول او در ثانيه ضرب بايد كرد و حاصل را در فريقه ثالثه و
حاصل را در اصل فريضه مثل آنكه شخصی بميرد و چهار زن و شش خواهر مادری و هفت خواهر پدری داشته
باشد اصل فريضه ايشان دوازده است حصه زنان سه سهم و حصه خواهران مادری چهار سهم و حصه
خواهران پدری پنج سهم چون ميانه رؤس خواهران مادری و سهام ايشان توافق بنصف بود
رد كرديم رؤس ايشان را بنصف كه سه باشد و چون ميانه رؤس جميع فرق تباين بود ضرب كرديم
چهار را در سه و حاصل را در هفت و حاصل را در حاصل فريضه يكهزار و هشت سهم حاصل شد حصه زنان دويست و
پنجاه و دو سهم شد و حصه خواهران مادری سيصد و سی و شش سهم و حصه خواهران پدری چهار صد و
بيست سهم ميشود و قسم دوم آنكه تركه زياده باشد بر سهام مفروضه صاحبان فروض پس زيادتی را رد
بايد كرد بر صاحبان فروض سوای زوجه كه اصح آنست كه بر او رد نميشود و در باب زوج خلافست
اصح آنست كه رد ميشود چنانچه مذكور شد و سوای مادر با حاجب بخلاف مذهب سنيان كه ايشان ميگويند
كه آنچه از حصه صاحبان فروض زياده بماند از خويشان پدر ميست و اين را تعصيب ميگويند و تعصيب
پيش شيعه باطل است و از عادت فقهای اماميه آنست كه هرگاه تركه زياده از فرض صاحبان
فروض باشد اول قسمت فرض ايشان ميكنند آنگاه تتمه را نيز بر ايشان رد ميكنند و حضرت
سلطان المحققين و برهان المدققين نصير الملة والدين محمد طوسی قدس الله سره در رساله ميراث
خويش بيكدفعه قسمت ميكنند بر صاحبان فروض و طريقه سلطان المحققين با وجود آنكه اخصر است
در احاديث ائمه معصومين نيز مذكور است چنانچه در روايت صحيحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر
وارد شده كه گفت حضرت امام محمد باقر صحيفه ميراثی كه بخط مبارك حضرت امير المؤمنين بود و املای
حضرت رسالت پناه بمن نمود و ميخواندم نوشته بود كه شخصی مرده بود و او دختری و مادری داشته حصه
دختر نصف است و حصه مادر سدس قسمت بايد كرد بر چهار سهم پس سه حصه تعلق بدختر دارد و يك
حصه بمادر تعلق دارد و همچنين محمد بن مسلم نقل كرده كه ديدم در آن صحيفه كه بخط حضرت امير المؤمنين
و املای حضرت رسالت پناه صلعم نوشته بود كه مردی فوت شد و دختری و پدری و مادری
داشته حصه دختر نصف است سه سهم و حصه هر يك از پدر و مادر او يك سهم قسمت بايد كرد مال او بر
پنج و سه حصه آن تعلق بدختر دارد و دو حصه آن تعلق بپدر و مادر او و فصل جميع مسائل كه مشتمل بر

رد صاحبان فروض هست در طبقهٔ اولی و طبقهٔ ثانی نزد جماعتی از مجتهدین که در طبقهٔ ثالثه رد را جائز میدانند یازده قسم است اول آنکه شخصی مرده باشد و دختری یکی از پدر و مادر داشته باشد بطریق سلطان المحققین فریضهٔ او از چهار سهم منقسم میشود دوم آنکه شخصی مرده باشد و دختری و پدری و مادری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از پنج سهم منقسم میشود سوم آنکه شخصی بمیرد و سه دختر داشته باشد یا بیشتر و یکی از پدر و مادر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز از پنج سهم منقسم میشود چهارم آنکه زنی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و شوهری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از شانزده سهم منقسم میشود پنجم آنکه مردی مرده باشد و دختری و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از سی و دو سهم منقسم میشود ششم آنکه مردی مرده باشد و دختری و پدری و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود هفتم آنکه شخصی مرده باشد و دو دختر یا بیشتر و یکی از پدر و مادر و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهل سهم منقسم میشود هشتم آنکه شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان از چهار سهم منقسم می شود نهم آنکه شخصی مرده باشد و یک خواهر مادری و دو خواهر پدری یا بیشتر داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان پنج سهم است دهم آنکه شخصی مرده باشد و دو خواهر مادری یا بیشتر و یک خواهر پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان نیز پنج سهم است یازدهم آنکه شخصی بمیرد و یک خواهر مادری و یک پدری و زنی داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شانزده است و اگر درین یازده صورت اصل فریضه بر ایشان صحیح منقسم نمیشود رعایت نسبتهائیکه در باب سابق مذکور شد باید کرد تا منقسم شود و رد بر ایشان نیز بر دو قسم است اول رد اخماسی که آنچه از فروض صاحبان فروض زیاده میشود بر پنج قسم منقسم می گردد مثل آنکه شخصی بمیرد و دختری و پدری داشته باشد اصل فریضهٔ ایشان شش سهم است دو سهم تعلق بپدر و مادر دارد و سه سهم تعلق بدختر دارد و تتمه بر ایشان رد می شود بر پنج سهم دوم رد ارباعی و آن چنانست که تتمه بچهار سهم منقسم میشود مثل آنکه شخصی بمیرد و جماعت مذکوره و دو برادر و دو خواهر یا چهار خواهر پدری و مادری یا پدری داشته باشد چه درین صورت بر مادر رد نمی شود بلکه تتمه میان دختر و پدر بچهار سهم منقسم می شود و بعضی از مجتهدین درین صورت نیز بر پنج حصه منقسم می کنند و حصهٔ مادر را [illegible] پیش ایشان بر یک

سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره

قسم است قسم سوم آنکه ترکه ناقص باشد از سهام صاحبان فروض و سبب آن دو امر ست اول داخل
شدن شوهر مثل آنکه زنی بمیرد و دو دختری و پدری و مادری و شوهری داشته باشد اصل فریضه ایشان
دوازده است چهار سهم حصه پدر و مادر ست و سه سهم حصه شوهر ست و پنج سهم باقی مانده و سهام مفروضه
دختر شش ست چون اینجا شوهر داخل باشد حصه او ناقص نشد و نقص بر دو دختر واقع شده و هر جا که در
ترکه نقص واقع شود بر پدر و دختران و خواهران پدر و مادری یا پدری ست خلاف مرسنیان که ایشان
بر فریضه زیاده میکنند تا نقص بر کسی واقع نشود و این را عول میگویند و عول در مذهب حقه امامیه باطل ست
دوم داخل شدن زن مثل آنکه شخصی بمیرد و دو خواهر مادری و یک خواهر پدر و مادری یا پدری و
زنی داشته باشد اصل فریضه ایشان دوازده است ثلث آنکه چهار است حصه خواهران مادری و ربع
آن که سه حصه است حصه زن ست و باقی پنج حصه خواهر پدر و مادری یا پدری ست و سهام مفروضه
ایشان شش باشد اینجا نقص بر او واقع میشود طریق دوم آنکه نسبت دهند سهام هر وارثی را بفریضه
پس بآن نسبت از ترکه میگیرند و این نزدیک ست بفهم هرگاه نسبت واضح باشد مثل آنکه شخصی بمیرد و از او
زنی و پدری و مادری بماند و مادر را حاجب نباشد چه فریضه دوازده سهم منقسم میشود زن را ربع
ترکه که سه است میبرد و مادر ثلث ترکه میبرد که چهار است و باقی که پنج است و ربع و سدس ترکه است
بپدر متعلق ست و گاه هست که نسبت واضح ست و آسان نمیشود مگر بضرب مثل آنکه ترکه پنج دینار باشد
و ورثه جماعت مذکوره باشند چه محتاج ست که ضرب کنند پنج را در دوازده سهام مفروضه تا شصت حاصل
شود پس هر دیناری را دوازده جزو باید کرد تا تقسیم شود پس زوجه را پانزده جزو میرسد که دو دینار
و ربع دینار باشد و مادر را بیست جزو میرسد که یک دینار و دو ثلث دینار باشد و پدر را بیست و پنج
جزو میرسد که دو دینار و نصف سدس دینار باشد طریق سوم آنکه قسمت کنند ترکه را بر فریضه پس
خارج قسمت را ضرب کنند در سهام هر یک آنچه بهم رسد نصیب هر یک باشد و این نزدیک بفهم ست
چه قسمت در صورت سهل ست چون فریضه مذکوره و ترکه شش دینار باشد و بعد از قسمت
بر دوازده سهم هر یک سهم را نصف دینار میرسد پس ضرب کنند نصف دینار را در سهام زوجه که
سه ست یک دینار و نصف سهم میرسد و نصف دینار را در سهام مادر که چهار ست ضرب کنند دو دینار
شود و نصف دینار را در سهام پدر که پنج ست ضرب کنند دو دینار و نصف میشود طریق چهارم آنکه مستعمل

یعنی باید که باو نصف داده بر قول ... ۲ ... ربع ... دوازده ... پنج ... دوازده ... ست

در میانه دو فریضه باشد و آن بر دو قسم است اول آنکه در ترکه کسر نباشد چون دوازده دینار چه سهام
هر وارثی را از فریضه باید گرفت و ضرب باید کرد در ترکه آنچه حاصل شود قسمت کنند بر اصل فریضه پس خارج قسمت
نصیب آن وارث است مثل سه زن و پدر و مادر و دو پسر و یک دختر چه فریضه ایشان بیست و چهار است منکسر
میشود نصیب اولاد بر پنج و پنج را ضرب باید کرد در اصل فریضه صد و بیست حاصل میشود پس سهام
هر یک از زوجات پنج بود ضرب کن او را در دوازده که مقدار ترکه است شصت آنگاه قسمت باید کرد
بر صد و بیست و نصف دینار خارج قسمت است نصیب هر یک از زوجات و سهام هر یک از پدر و مادر بیست
سهم است چون ضرب کنند در دوازده دویست و چهل میشود و بعد از قسمت بر صد و بیست خارج قسمت
دو دینار میشود و آن نصیب هر یک از پدر و مادر است و سهام هر پسری بیست و شش است چون ضرب کنند
با دوازده و قسمت کنند بر صد و بیست خارج قسمت دو دینار و سه خمس دینار میشود نصیب دختر دینار
و سه عشر دینار میشود دوم آنکه در ترکه کسر باشد پس بسط باید کرد تا از جنس کسر گردد و زیاده کنند بر و کسر را
عمل کنند آنچه در رود کور شد پس مثال گوی هرگاه ترکه دوازده دینار و نصف باشد چه آنرا بیست و پنج
باید کرد و اگر ثلث باشد سی و هفت و همچنین هرگاه ممکن باشد قسمت بقیراط و حبات و ارزه باین طریق
عمل کنند دو دینار بیست قیراط و قیراط سه حبه و حبه چهار ارز و بعد از ان اسم خاصی نیست طریق پنجم مناسخات
و آن چنانست که شخصی بمیرد و قسمت میراث او نشده باشد و یکی از ورثه او بمیرد چه در این
صورت قسمت هر دو فریضه را از یک اصل باید کرد و آن بر دو قسم است اول آنکه وارث دو اتفاق
واحد باشد چون شش برادر و شش خواهر از شخصی بعد از فوت او بمانند و پیش از قسمت ترکه
یکی از برادران بمیرد و بعد از آن یک خواهر و همچنین یک برادر و یک خواهر بمیرد تا آنکه خواهر و
برادر بماند مال میت میان ایشان اثلاثا حصه میشود اگر برادران و خواهران پدری باشند و
بالسویه می برند اگر برادران و خواهران مادری باشند دوم آنکه مختلف باشند وارث دو اتفاق
یا یکی از بینها پس اگر منقسم شود نصیب میت ثانی بر ورثه ایشان هر دو مسئله از مسئله اولی
منقسم میگردد مثل آنکه زنی بمیرد و شوهری و چهار خواهر پدری داشته باشد آنگاه شوهر
بمیرد و پسری و دو دختر بگذارد و فریضه اولی هشت است حصه شوهر چهار است و بر ورثه
او منقسم می شود و اگر منقسم نشود پس اگر نسبت میانه نصیب میت ثانی و سهام ورثه او

توافق باشد وفق فریضهٔ ثانیه را در وفق نصیب را ضرب کنند در فریضهٔ اولی مثل آنکه کسی بمیرد
و پدری و مادری و پسری داشته باشد بعد از آن پسر بمیرد و از وی پسری و دو دختر بماند فریضهٔ
اولی شش ست نصیب پسر چهار ست و سهام ورثهٔ او شش میانهٔ سهام ورثه و در سهام ایشان توافق
بنصف است ضرب میکنند سه را در شش هجده میشود و اگر تباین باشد ضرب کنند فریضهٔ ثانیه را در
اولی چون پدر و مادر و پسر و پسر بمیرد و دو پسر و یک دختر از وی بماند فریضهٔ اولی شش ست و حصهٔ
پسر چهار ست و سهام ورثهٔ او پنج و میان ردّ و سهام ایشان تباین پنج را در شش ضرب باید کرد
سی میشود و اگر یکی از میراث خواران ثانی پیش از قسمت بمیرد عمل واحد است و همچنین اگر فرض کثرت
تناسخ کنند مطلب ششم در لواحق میراث و در آن چهار فصل ست فصل اول در بیان میراث
جماعتی که بیک دفعه در دریا غرق شوند یا دیواری بر سر ایشان افتد و همه بمیرند از یکدیگر میراث
می برند بچهار شرط اول آنکه هر یک مالی داشته باشد چه میراث در مال ست پس اگر در میانهٔ ایشان
کسی باشد که مال نداشته باشد میراث میبرد و از و میراث نمی برند دوم آنکه از یکدیگر میراث می برند
پس اگر از یک دیگر میراث برند مثل آنکه دو برادر غرق شوند و یکی از ایشان فرزندی داشته باشد
چه برادر میراث نمی برد با وجود فرزند سوم آنکه تقدیم و تاخیر مردن هر یک بر دیگری مشخص نباشد چه
اگر تقدیم و تاخیر مشخص باشد مقدم میراث نمی برد چهارم آنکه مردن ایشان بسبب غرق یا هدم
باشد پس در دو کس که بیکدفعه باجل خود بمیرند میراث نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که
هر سببی که باعث اشتباه شود این حکم دارد و بعضی از ایشان گفته اند که اگر جماعتی را در آتش
اندازند یا بکشند از یکدیگر میراث می برند و هرگاه این شرطها بهم رسند از یکدیگر میراث می برند از جمیع
چیزهای یکدیگر سوای آنچه از یکدیگر می برند چه از آن میراث نمی برند زیرا که لازم می آید که شخصی مرده
را زنده فرض کنند و این محال ست و بعضی از مجتهدین گفته اند که از آن نیز میراث می برند
و خلاف ست میانهٔ مجتهدین که آیا درین صورت تقدیم میراث بردن کسی که نصیبش کمتر
باشد واجب ست یا نه اقرب آنست که واجب نیست لیکن سنت ست پس اگر پدری
و پسری بیکدفعه غرق شوند اول فرض مردن پسر باید کرد و حصهٔ پدر را باید داد آنگاه فرض
مردن پدر بکنند و حصهٔ پسر را بیرون کنند از متروکات پدر سوای آنچه از پسر میراث برده

ازان میراث نمیبرد و آنگاه از هر یک آنچه میراث برده اند میراث خوارند که ایشان میرسد و اگر یکی از
ایشان میراث خوار نداشته باشد مال کسیکه میراث خوار ندارد بکسی میرسد که با او غرق شده باشد و از و بورثه
زنده او میرسد **فصل دوم** در میراث خنثی یعنی کسیکه فرج مردان و هم فرج زنان داشته باشد و قاعده
در تحقیق حال او چنانست که ببینند که بول از کدام فرج بیشتر بیرون می آید حکم بر آن کنند و اگر از هر دو یکدفعه
بیرون می آید ببینند که از کدام آخر منقطع شود و بعضی از مجتهدین گفته اند که حکم بر کسی کنند که اول منقطع شود
و اگر هر دو در ابتدا و انقطاع مساوی باشند درین صورت خنثی مشکل است و در حکم او میانه مجتهدین
خلاف است بعضی گفته اند که پهلوهای او را بشمارند پس اگر هجده ضلع داشته باشد زن است و اگر هفده
داشته باشد باین طریق که نه ضلع از جانب راست او باشد و هشت از جانب چپ او مرد است
و بعضی گفته اند که قرعه بزنند و بعضی گفته اند که اگر علامتی داشته باشد از حیض یا از بول یا از حیض
یا از احتلام یا از جماع بآن عمل کنند و اگر اینها نباشد میراث مرد باو دهند و مشهور در میراث او
آنست که نصف میراث مرد و نصف میراث زن بگیرد باینکه ترکه بر تقدیر ذکوریت قسمت سازند
یک مرتبه و بر تقدیر انوثیت مرتبه دیگر آنگاه ضرب کنند یکی را در دیگری در تباین یا در جزو وفق در توافق
یا در اکثر یا در تداخل و حاصل را در دو ضرب کنند یا تضعیف کنند حاصل را آنگاه هر وارثی را نصف
آنچه حاصل میشود در دو فریضه بدهند پس هرگاه میت پسری و دختری و خنثی بگذارد فریضه ایشان از
چهل سهم منقسم میشود چه فریضه ذکوریت پنج است و انوثیت چهار و چهار را در پنج ضرب کردیم بیست
میشود و بیست را در دو ضرب کردیم چهل شد حصه ذکر بر تقدیر ذکوریت خنثی شانزده میشود و حصه
او بر تقدیر انوثیت خنثی بیست میشود و نصف هر دو هجده می شود حصه خنثی سیزده میشود
زیراکه حصه او بر تقدیر ذکوریت شانزده است و بر تقدیر انوثیت ده و دختر نه می شود زیراکه
حصه او بر تقدیر ذکوریت خنثی هشت می شود و بر تقدیر انوثیت او ده می شود و اگر در صورت
مذکوره شوهر یا زن جمع شود مخرج نصیب ایشان را در فریضه ضرب باید کرد و نصیب ایشان را بیرون
باید کرد آنگاه تتمه را قسمت باید کرد بر چهل سهام که ... سهم اگر شوهر باشد و ... اگر زن
باشد و اگر جمع شود با پدر و مادر خنثی فریضه ذکوریت شش است و فریضه انوثیت پنج است
و حاصل ضرب پنج در شش سی است هرگاه در دو ضرب کردیم شصت میشود و پدر و مادر

بست و دو می برند جهت حصه ایشان بر تقدیر ذکوریت بست است و بر تقدیر انوثیت بست و چهار و خنثی
سی و هشت می برند چه بر تقدیر ذکوریت چهل می برد و بر تقدیر انوثیت سی و شش و اگر با پدر و مادر دو خنثی
جمع شوند اکتفا بشش باید کرد درین هر دو صورت و اگر یکی از پدر و مادر با خنثی جمع شود فریضه ذکوریت
شش است و فریضه انوثیت چهار و میانه ایشان توافق است ضرب کردیم نصف هر یک را در
دیگری دوازده شد در دو ضرب کردیم بست و چهار شد پنج حصه یکی از پدر و مادر و حصه خنثی نوزده شد
اگر دو خنثی با یکی از پدر و مادر جمع شوند فریضه ایشان نیز مثل فریضه پدر و مادر با دو خنثی است که
مذکور شد تا شصت را در دو ضرب کردیم صد و بست میشود و اگر با دختر و خنثی یکی از پدر و مادر باشد پنج
مسئله انوثیت را در سه که مسئله ذکوریت ضرب کردیم نود میشود و در دو ضرب کردیم صد و هشتاد میشود
حصه هر یکی از پدر و مادر سی و سه میشود چه بر تقدیر ذکوریت سی می برد و بر تقدیر انوثیت سی و شش و
حصه دختر شصت و یک و حصه خنثی هشتاد و شش پس درین صورت از حصه پدر نصف دو و نیم افتاد
زیرا که حصه او بر تقدیر فرض کردن انوثیت هر دو خنثی شش است که فاضل است بر تقدیر ذکوریت و اگر
جمع شود با پدر و مادر یا دو خنثی یا خناثی ذکری یعنی برادری نصیب مادر ایشان بر فریضه زیاده نمیشود
و همچنین دو خنثی با پدر و مادر و اگر برادران پدری و مادری و یا پدری خنثی باشند چون اولاد پدر
اند اما برادران مادری مساوی اند و اعمام همچون برادران پدری اند و اخوال چون برادران مادری

فصل سوم در بیان میراث کسیکه فرج نداشته باشد و میراث کسیکه دو سر داشته باشد و میراث
کسیکه در شکم باشد و میراث فرزندی که با مادر او پدر او لعان کرده باشد و میراث ولد الزنا اما میراث
کسیکه فرج ذکر و انثی نداشته باشد یا مخرج دیگر نداشته باشد یا مخرج بول نداشته باشد آنچه بخورد
کند یا بول و غائط او هر دو از یک موضع بیرون آید میراث اینها همه بقرعه بیرون می آید باینطریق که
بر کاغذی بنویسند که عبد الله و بر دیگری بنویسند امة الله و بگردانند در سهام مبهمه و این بخوانند
اللّٰهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادك فیما
کانوا فیه یختلفون بیّن لنا امر هذا المولود کیف تورث ما فرضت له فی کتابك
و بعد از ان سهام را مشوش سازند و بیرون آورند پس اگر عبد الله بیرون می آید میراث پسر می برد
و اگر امة الله بیرون آید میراث دختر می برد اما میراث کسیکه دو سر یا دو بدن بر یک کمر داشته باشد

باین طریق است که یکی از ایشان را بیدار میکنند اگر هر دو یکبار بیدار شدند میراث یک کس میبرد و اگر یکی بیدار شد و دیگری با شد میراث دو کس میبرند و میراث کسیکه در شکم باشد وقتی ثابت میشود که زنده از شکم بیرون می آید و حرکت کند حرکت احیا اما احتیاطاً حصه دو پسر باید گذاشت پس اگر مرده زاید بر ورثه قسمت کنند اما میراث ولد الملاعنه از مادر و فرزند و زوجه است و با عدم ایشان از خویشان مادری است بالسویه و او نیز از خویشان مادری میراث میبرد و میراث ولد الزنا از طرفین بفرزند و زوجه است نه پدر و مادر او میراث میبرند و نه کسیکه بایشان نزدیک باشد و هرگاه فرزند و زوجه مفقود باشد ضامن جریره میراث میبرد از او و با عدم او امام و ولد الزنا از یک طرف منع مخصوص بآن طرف است نه طرف دیگر

فصل چهارم در بیان میراث مجوس بدانکه میانه مجتهدین خلاف است در میراث ایشان بنسب صحیح و سبب صحیح و با فاسد نمیبرند و بعضی گفته اند هر دو میبرند خواه صحیح و خواه فاسد و بعضی گفته اند که بنسب صحیح و فاسد میراث میبرند و بسبب صحیح میبرند نه بسبب فاسد و آنچه در حدیث وارد شده مؤید قول دوم است چه در روایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین وارد شده که مجوسی از مادر و خواهر و دختر میراث میبرند از جهت آن که مادر او ست و زن او ست و حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق منع کسیکه دشنام مجوسی میداده که مادر خود را خواسته بود و گفت نمیدانی که این پیش مجوسی نکاح است پس اگر مجوسی دختر خود را تزویج کند وازو دختری بهم رسد زوجیت او بسبب دختری و زنی را میبرد و دختر نصیب دختران دیگر میبرد و اگر خواهر مادری خود را که جدهٔ پدری او باشد بخواهد یا خواهر پدری خود را که جدهٔ مادری او باشد بخواهد هر دو میراث میبرد و اگر یکی از آنها منع دیگری کند ارث بمانع میبرد چون دختری که خواهر مادری باشد و عمه که خواهر پدری باشد و عمه که دختر عم باشد و خواهری که مادر باشد و اما غیر مجوس حکم ایشان حکم مسلمانان است و مسلمانان بسبب فاسد میراث نمی برند با جماع اما بنسب فاسد چون وطی شبهه میراث میبرد

باب نوزدهم

در بیان حدودی که در شرع مقرر است جهت دزدی و زنا و لواطه و سحق و غیر آن و تعزیرهای که جهت بعضی از گناهان از شارع مقرر است بدانکه حد در لغت عرب بمعنی منع آمده است و بحسب عقوبت خاص است که متعلق بآزار بدن کسی است که گناهی از و صادر شده باشد و شارع

جهت آن مقداری تعیین کرده بحسب هر فردی از افراد حدود و دران مطلبیست **مطلب اول**
در بیان اقسام حدود و آن چهارده است و دران شش فصل است **فصل اول** در بیان قسم اول از
اقسام حدود و آن بریدن دست راست است در مرتبهٔ اولی و پای چپ در مرتبهٔ ثانیه و حبس مخلد در
مرتبهٔ سوم و کشتن در مرتبهٔ چهارم و این حد دزدی کردنست و شروط آن چهارده است اول آنکه دزد
بالغ باشد پس اگر طفل دزدی کند او را تادیب باید کرد و بعضی از مجتهدین گفته اند که در مرتبهٔ اول دزدی
طفل را عفو باید کرد و در مرتبهٔ دوم او را تادیب باید کرد و در مرتبهٔ سوم سرهای انگشتان او را باید
تراشید آنقدر که خون آلوده شود و در مرتبهٔ چهارم سرهای انگشتان او را باید برید و در مرتبهٔ پنجم
دست راست او را بطریق بالغ باید برید دوم آنکه عاقل باشد پس دیوانه را تادیب باید کرد و اگرچه
مکرر از وی دزدی صادر شود و اگر جنون دوری باشد و در حالت غیر دیوانگی دزدی کند از و حد
ساقط نمی شود سوم آنکه مختار باشد پس اگر کسی باشد که او را باکراه بران دارند بر او حد نیست
چهارم آنکه آنچه دزدیده مال باشد پس اگر مال نباشد بر و حد نیست مثل آنکه طفل آزادی را بدزدد
اگرچه جامهای او زیاده از یک ربع مثقال طلا بوده باشد اما اگر خوابیده بر متاع اگر بالغی را بدزدد
جامهای او ربع مثقال طلا بوده باشد حد دارد و اگر غلام کوچک شخصی را بدزدد حد دارد و اگر غلام بزرگ
شخصی را بدزدد حد ندارد مگر آنکه غلام در خواب باشد یا مست باشد و در دزدیدن مال فرقی
نیست میانه جامه و طعام و میوه و آب و نمک و برف و خاک و گل ارمنی و حیوان و غیر آن پنجم
آنکه آن مال بنصاب رسیده باشد و نصاب چهار یک مثقال طلا شرعی خالص است که مضروب
باشد بسکهٔ معامله یا هر چه قیمت او ربع مثقال باشد پس در دزدیدن چیزی که قیمت آن کمتر ازین باشد
حد ندارد پس انگشتری که وزن آن شش یک مثقال باشد و قیمت آن چهار یک مثقال باشد اگر بدزدد
حد دارد و اگر مالی را که قیمتش ربع مثقال طلا باشد بدزدد و گمانش آن باشد که ربع مثقال نیست
حدی ندارد و اگر کسی جامه را بدزدد که قیمت آن کمتر از ربع مثقال طلا باشد و در جیب آن جامه
ربع مثقال طلا باشد و عالم بآن نباشد و بعد از دزدیدن جامه بر و ظاهر شود آیا حد دارد یا نه میانه
مجتهدین درین مسئله نیز خلافست و آیا در دزدیدن نصاب یکدفعه شرط است یا نه مجتهدین را
درین مسئله نیز خلافست اقرب آنست که شرط است و آیا اگر دو شخص ربع یک مثقال طلا بدزدند

آیا قطع بر ایشان هست یا نه درین مسئله میانهٔ مجتهدین خلافست اقرب آنست که قطع بر ایشان هست
ششم آنکه آن مال مال فرزند و آقا و غلام نباشد چه اگر پدر مال فرزند خود را بدزدد یا آقا مال
بندهٔ خود را اگرچه مکاتب باشد بدزدد درین دو شخص قطع نیست اما اگر پسر مال پدر را بدزدد
قطع هست و همچنین اگر مادر مال پسر را بدزدد هفتم آنکه آنچه دزدیده باشد در سال قحط طعام نباشد
چه اگر در سال قحط طعام بدزدد قطع نیست هشتم آنکه تمام آن مال از مال غیر دزدیده چه اگر مال خود
را باجاره داده از مستاجر بدزدد قطع نیست و همچنین قطع نیست اگر مال مشترک را بدزدد و همچنین
است حکم آنکه اگر مال خود را بگمان آنکه مال غیر است بدزدد قطع نیست هرگاه پیش از بیرون حرز یا بعد از
بیرون آوردن از حرز پیش از آنکه بحاکم عرض کنند و حاکم قطع او حکم کند مالک آن شود بهبه یا بیع
یا بجز بدین نهم آنکه توهم حلیت نباشد پس اگر توهم حلیت باشد قطع نیست مثل آنکه کسی توهم کند
که مال او ست آنچه برده اگرچه صرف دعوی باشد قطع نیست دهم آنکه مالی دزدیده مال محترم باشد
پس دزدیدن شراب یا گوشت خوک باعث قطع نمیشود اگرچه از جهود مستتر باشد لیکن بنیبوت
غرامت آن جهت جهود باید کشید و اگر سگی را که قیمت آن ربع مثقال طلا باشد بدزدد درین میانهٔ
مجتهدین خلافست اقرب آنست که سبب قطع میشود و اگر آلات لهو چون طنبور یا ظروف طلا و
نقره را بدزدد بقصد شکستن قطع نیست و اگر بقصد دزدیدن برداشته و قیمت آن ربع دینار
باشد درآن خلافست و اقرب آنست که قطع هست و اگر مال کافر حربی را بدزدد باعث قطع
نمیشود و اگر مال جهود که بشرائط ذمه باشد بدزدند باعث قطع میشود یازدهم آنکه آن مال از
حرز بدزدد و مراد بحرز جائیست که بواسطهٔ نگهداشتن در آن بگذارند و آن مختلف باختلاف
اموال است پس حرز زر و جواهر صندوق بست با قفل و دکان بسته جهت متاع و غیر آن و خانه
و باغ جهت میوه حرز است و طویله جهت چارپا و قبر جهت کفن و اگر در دکان گشاده باشد و صاحب
دکان نگاه کند آیا اگر چیزی بدزدد موجب قطع میشود یا نه میانهٔ مجتهدین درین مسئله خلافست
و درخت میوه حرز نیست پس اگر از درخت بدزدد قطع نیست و اگر در مسجد را بدزدند یا چیزی
از آلات سقف او قطع نیست و اگر کفن از قبر بدزدند قطع هست و آیا شرط است که قیمت آنها
ربع یک مثقال باشد یا نه میانهٔ مجتهدین خلاف هست و اگر غیر کفن چیزی با میت در قبر گذارند

در قواعد الاحکام فرموده [illegible]

وکسی آنرا بدزدد قطع نیست و دزدیدن جامهٔ خانهٔ کعبه یا پارهٔ آن میانهٔ مجتهدین خلافست نهم اگر
چیزی را غیر از حرز چون صحراها و آسیاها و راهها و مسجدها بدزدند قطع نیست دهم آنکه دزد در
بیرون آوردن آن متاع از حرز منفرد باشد پس اگر یکی حرز را بشکند و دیگری بیرون برد بهیچکدام
قطع نیست یازدهم آنکه دزد متاع را بنفس خود بیرون برد پس اگر چه چارپای را بار کند و بیرون آرد
یا آنکه طفلی را همراه خود ببرد که او را ببرد دارد قطع نیست دوازدهم آنکه دزد پنهانی برد چه اگر بظاهر برد
بقهر و غلبه یا غیر آن قطع نیست و در دزد مسلمان بودن و آزادی و ذکوریت و بینائی شرط نیست
پس اگر کافری یا بنده یا زنی یا کوری چیزی بدزدد قطع هست بعد از آنکه این شرطهای مذکوره
متحقق شود و واجبست بر دزد که آنچه دزدیده باشد بصاحب باز دهد یا مثل آن یا قیمت آنرا
با تلف و قطع کردن دست او مانع نیست از رد کردن مال دزدیده بصاحب او و حد او انست
که حاکم شرع بعد از ثبوت در مرتبهٔ اول چهار انگشت دست راستش را ببرد و کف دست و شست
او را بگذارد و در مرتبهٔ دوم پای چپ او را ببرند تا عقب و عقب را بگذارند و در مرتبهٔ سوم او را
حبس مخلد کنند و در مرتبهٔ چهارم اگر دزدی کند مثل آنکه در محبس چیزی بدزدد او را حاکم میکشد و غیر
حاکم را جائز نیست قطع و اگر دست راست دزد بعد از دزدی و پیش از قطع تلف شود یا شل
باشد دست چپ او را عوض دست راست نمیتوان برید و سنت است که بعد از بریدن دست
و پای دزد را بروغن زیت داغ کنند فصل دوم در بیان قسم دوم از اقسام حدود و آن بریدن
دست راست و پای چپ یا عکس آن و کشتن و گلو کشیدن است و خلافست در این حد میانهٔ
مجتهدین که امام میانهٔ آنها مخیر است یا بترتیب همه را بفعل آورد و بعضی از مجتهدین بترتیب گفته‌اند
و همچنین خلافست در این که آیا زنده بگلو باید کشید یا اول بکشند و آنگاه بگلو بکشند و آن حد محارب
است و آن کسی است که در شهر یا در صحرا یا در دریا در شب یا در روز شمشیر برهنه کند بقصد ترسانیدن
مسلمانان خواه مرد باشد و خواه زن و خواه ضعیف باشد و خواه قوی و خواه از جماعتی باشد
که گمان برند که راه مسلمانان بزنند یا نه و بعضی از مجتهدین این را مخصوص بمردان ساخته
اند و بعضی گفته اند که اگر کسی را کشته باشد و مال او را برده باشد دست راست و پای
چپ او را باید برید آنگاه او را باید کشت و اگر مال برده باشد و کسی را نکشته باشد دست

راست و پای چپ او را باید برید و از شهر بیرون باید کرد و کتوبی به اهل شهرها باید نوشت که از مصاحبت
و مجالست و نکاح کردن با او اجتناب کنند و منع کنند او را از داخل شدن بلاد شرک و اگر
ایشان او را در بلاد خود جا دهند قتال کردن با ایشان لازم است تا آنکه او را بدر دهند و از شهر
بیرون کنند و اگر جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است و اگر اقتصار بر کشیدن سلاح کرده
باشد و کسی را نکشته باشد و جراحت نکرده باشد و مال کسی را نبرده حد او آنست که او را از شهر
بیرون کنند و اگر آن شخص محارب پیش از گرفتن او توبه کند حد از او ساقط است اما اگر مال کسی برده
باشد از و میگیرند و اگر کسی را جراحت کرده باشد قصاص بر او لازم است و اگر کسی که سلاح ظاهر کرده
طلیع بوده باشد یعنی کسیکه اطلاع دهد محارب را و جاسوسی کند برای او و ناظر او باشد برای او
حدی نیست چه او محارب نیست و همچنین ردء یعنی کسیکه مدد محارب کند اما باعث کشتن و ایذای
مومنان نشود چه بر او حدی نیست و سنت است که بعد از بریدن دست و پای محارب را داغ
کنند بروغن زیت فصل سوم در بیان هشت قسم از اقسام حدود و آن حد زنا است و شرطهای
آن هشت است اول آنکه هر یک از زن و مرد بالغ باشد چه طفل را حدی نیست بلکه تعزیرش می کنند
دوم آنکه عاقل باشد چه بر مجنون حدی نیست بقول اقوی سوم آنکه مختار باشد چه بر کسیکه
او را اکراه بران دارند حدی نیست چهارم آنکه آن زنی که با او دخول کرده بداند که حرام است
پس اگر حلیله او باشد حد نیست پنجم آنکه عقد نکرده باشد یا مالک نباشد چه اگر عقد کرده باشد
یا مالک باشد حدی نیست ششم آنکه آن زن بشبهه دخول نکند بلکه عالم بتحریم باشد پس اگر
بشبهه دخول کند حدی ندارد هفتم آنکه فرج خود در فرج زن غائب ساخته باشد خواه در دبر
و خواه در قبل و غائب شدن حشفه کافیست پس اگر در فرج حشفه را غائب نسازد حد زنا ندارد
و در اول اسلام حد زنا در بکری که زنا میکرده آن بود که او را سرزنش کنند و سخنان درشت
گویند و اگر در غیر بکر بوده حبس مخلد میکرده اند آنگاه آن نسخ شد و احکام حد زنا هشت است
حکم اول رجم کردن یعنی تا کمر در زمین نشانیدن و سنگسار کردن و آن حد هر یک از مرد جوان
و آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا ملک باشد و ممکن باشد که هر صبح و شام
بآن زن برسد و زن جوان اجنبیه که شوهر داشته باشد و زنا کند و بعضی از مجتهدین گفته اند

که در این صورت جمع میانه صد تازیانه و سنگسار باید کردن و اگر یکی از مرد و زن شوهر یا زن داشته
باشد این حد تعلق باو دارد و دیگری حد دیگر دارد چنانچه خواهد آمد و همچنین است حد زنیکه شوهر داشته
باشد و دیوانه با او دخول کند حکم دوم جمع میانه صد تازیانه و سنگسار کردن و آن حد دو قوم است
اول حد مرد پیر آزاد و بالغ و عاقل است که زن مدخوله بعقد صحیح یا بملک داشته باشد و زن پیر
ایضا پیر که شوهر داشته باشد زنا کند پس در این صورت ابتدا تازیانه باید زد و آنگاه سنگسار باید
کرد و اگر یکی از ایشان بطریق مذکور باشد آن حد باو تعلق دارد دوم حد مردیکه در میان پاهای
مرد دیگر منی خود را بریزد و زن داشته باشد و در اینها فرقی نیست میانه بنده و آزاد و مسلمان
و کافر و محصن و غیر محصن حکم سوم صد تازیانه است و آن حد هفت قوم است اول حد مرد و
زن آزادی که زن و شوهر نداشته باشد و زنا کند دوم حد زن آزادی که شوهر با او دخول
نکرده باشد اگرچه عقد واقع شده باشد و زنا کند سوم حد مردی است محصن که زنا بزن صغیره
یا دیوانه کند چهارم حد زنیکه شوهر داشته باشد و طفلی با او زنا کند برضا و رغبت او پنجم حد دو زن
که در یک لحاف برهنه بخوابند و قرابت ایشان را انتفیر کنند ششم حد مردی که در میان پاهای
مرد دیگر منی خود را بریزد و زن نداشته باشد هفتم حد زنیکه با زن دیگر مساحقه کند و بعضی
از مجتهدین گفته اند که اگر شوهر داشته باشند ایشان را سنگسار باید کرد حکم چهارم صد تازیانه
است و تراشیدن موی سر و از شهر بیرون کردن و آن حد مرد آزادی است که بکر باشد
یعنی زن نخواسته باشد و زنا کند و بعضی تفسیر بکر چنین کرده اند که زن را عقد باشد و
دخول نکرده و آنست که صد تازیانه زنند او را و سر او را بتراشند و یکسال او را از شهر بیرون
کنند و بزن تراشیدن موی سر و بیرون کردن از شهر نیست حکم پنجم پنجاه تازیانه و آن حد بنده
بالغی است که زنا کند خواه آن زن شوهر داشته باشد خواه نداشته و بر بندگان تراشیدن
موی سر و از شهر بیرون کردن نیست حکم ششم هفتاد و پنج تازیانه است که سه ربع حد است
و آن حد دو گروه است اول حد جماعتی که نصف ایشان آزاد باشد و نصف بنده و زنا کنند
پس در این صورت نصف حد آزاد که پنجاه تازیانه و نصف حد بنده که بیست و پنج تازیانه است
بر ایشان زنند هرگاه زن و شوهر یا زنیکه در آزاد نکرده شده نداشته باشد دوم حد [illegible] که

زنان را و مساحقه کنند بمردان بزنا یا مردان را بمردان بتهمت لواط یا حکم [illegible] نسبت دهند یعنی تهمت
کردن [illegible] زیاده و یکبار زدن جمیع آنها را بر آن کس که زنا کرده و آن حد بسیار است [illegible]
نداشته باشد حکم هشتم حد باز یادتی تعزیر و آن حد جائی است که در شهر رمضان یا در [illegible]

فصل چهارم در بیان قسم یازدهم از چهارده قسم حدود و آن حد لواطه است یعنی مردان با
یکدیگر جماع کنند و شرطهای آن سه چیز است اول آنکه بالغ باشد چه غیر بالغ را حد نیست بلکه تعزیر لازم
است دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را تعزیر باید کرد اما اگر یکی از ایشان بالغ و عاقل باشد و
دیگری طفل و یا دیوانه حد بر عاقل بالغ است و تعزیر بر غیر بالغ و دیوانه سوم آنکه اختیار داشته
باشد پس اگر کسی را باکراه بران دارند حد بر او نیست و بعد از آنکه این شرطها بهم رسد حد لواطه
آنست که ایشان را بشمشیر بکشند یا بسوزانند یا سنگسار کنند یا دیواری بر سر ایشان اندازند
یا از کوه بلندی ایشان را بیندازند و امام مخیر است که میان دو چیز از اینها جمع کند که یکی از ایشان
سوختن باشد و فرقی نیست میان آزاد و بنده و مسلمان و کافر و میانه آنکه ایشان زن
داشته باشند یا زن نداشته باشند و میانه فاعل و مفعول و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر
ایشان زن داشته باشند سنگسار باید کرد ایشان را بطریقیکه در زنا گذشت و اگر این چنین
نباشد صد تازیانه باید زد و اگر بعد از آنکه نزد حاکم شرع بگواهان ثابت شود لواطه شخصی توبه
کنند حد از ایشان ساقط نیست و اگر اقرار کرده باشد پیش امام آنگاه توبه کنند امام مخیر است
میانه حد زدن و عفو کردن

فصل پنجم در بیان قسم دوازدهم از اقسام حدود و آن هشتاد
تازیانه است و آن حد دشنام است اول حد کسی که دشنام دهد کسی را بنوعی که [illegible] یا زنا [illegible]
یا لواطه نسبت کند و آنچه بدینها ماند و شروط آن هفت است اول آنکه بالغ باشد چه طفل را تعزیر
باید کرد دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را نیز تعزیر باید کرد سوم آنکه کسی را که دشنام میدهد
آزاد باشد چهارم آنکه کسی را که دشنام میدهد مسلمان باشد نه کافر پنجم آنکه عفیف باشد
چه اگر زانی باشد یا کسی باشد که بفسق مشهور باشد دشنام با آنچه در او هست [illegible] حد [illegible]
ششم آنکه کسی را دشنام میدهد فرزند او نباشد چه اگر فرزند باشد [illegible]
آنکه دشنام دهنده عالم باشد بدشنامی که میدهد چه اگر [illegible] دشنام [illegible]

تمیز شنده اورا و هرگاه این شرطها متحقق شوند آن کسی که دشنام داده او را هشتاد تازیانه باید زد و
مشهور سازند او را تا گواهی او را قبول نکنند و فرقی نیست درین حکم در میانه بنده و آزاد و بعضی از
مجتهدین گفته اند که اگر بنده بآزادی دشنام دهد چهل تازیانه حد اوست و اگر دشنام دادن بیش از یکی
باشد نسبت بجماعتی حد نیز متعدد میشود و اگر جماعتی را دشنام دهنده و بیکدفعه جمع شوند در طلب حد
یک حد باید زد و اگر متفرق بطلبند حد متعدد میشود و اگر شخصی را گوید که ای پسر زانی و زانیه درین صورت
دو حد بر وی لازم است و اگر بکسی دیوث گوید اگر در عرف دشنام دهنده این لفظ دشنام باشد حد میزنند
او را و اگر نه تعزیرش باید کرد و اگر کافری را که مادرش مسلمان باشد گوید که ای پسر زانیه حد بر وی لازم
اما اگر آن زن بمیرد حد از و ساقط میشود و حد بچهار امر نیز ساقط میشود اول تصدیق مقذوف
دوم بگواه گذرانیدن سوم بعفو کردن چهارم بلعان کردن و از این حد میراث برده میشود و اگر بعضی از
ورثه عفو کنند ساقط نمیشود و هرگاه سه مرتبه حد بزنند عفو نکند در مرتبه چهارم میکشند و هرگاه
قذف مکرر شود و حد نزده باشند یک حد باید زد قسم دوم حد جماعتی اند که شراب یا هر چه مست کننده
باشد خورند و شیره انگور که بجوشد و دو ثلث او نرود حکم شراب دارد و شروط آن چهار است
اول آنکه شراب خورنده بالغ باشد چه طفل را حدی نیست دوم آنکه عاقل باشد چه دیوانه را حدی
نیست سوم آنکه مختار باشد چه اگر کسی را باکراه شراب دهند یا آنکه بخوردن شراب مضطر باشد
مثل آنکه در جائیکه آب نباشد و لقمه در گلوی او مانده باشد شراب آن مقدار توان خورد که آن لقمه را
فرو برد چهارم آنکه عالم باشد بحرام بودن و نجاست او چه اگر جاهل باشد حد ندارد و هرگاه این شرطها
متحقق شود حد آن هشتاد تازیانه است و فرقی نیست میانه کافری که بتظاهر شراب بخورد
و مسلمان و بنده و آزاد و بعضی از مجتهدین حد بنده را تا چهل تازیانه مقرر کرده اند و اگر حد مکرر بر او
بزنند و باز بخورد در مرتبه چهارم بکشند او را و اکثر مجتهدین برین رفته اند که در مرتبه سوم او را باید کشت
و اگر مکرر شراب بخورد و بر وی حد نزده باشند بر وی یک حد لازم است و اگر پیش از آنکه نزد حاکم شرع بگواه
شراب خوردن او ثابت میشود توبه کند حد از و ساقط است اما بعد از ثابت شدن بتوبه کردن
حد از و ساقط نمی شود و اگر ثبوت آن باقرار خود باشد امام مخیر است در حد زدن بر وی و عفو کردن
او و اگر شراب خوار اعتقاد حلال بودن شراب داشته (و توبه نکند) باشد که حرمتش اجماعی است و پدر او مسلمان

باشد حد او کشتن است اگر مرد باشد توبه کردن او مقبول نیست چه او مرتد است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که توبه او در نهایت قبول است و کسی که فروختن شراب را حلال داند او را باید زد و اگر از
توبه کردن امتناع نماید او را باید کشت و اگر حلال نداند فروختن آن را تعزیرش باید کرد و کشتن کسیکه
غیر شراب را حلال داند نیست و کسیکه شراب خورده باشد و دعوی نماید که جماعتی باکراه بخورد او داده اند
حد از او ساقط میشود بشرطیکه گواهان عادل تکذیب او نکنند و اگر دعوی کند که من عالم بحرام بودن
شراب نبودم قولش مقبول است چه احتمال دارد که جدید الاسلام باشد فصل ششم در بیان
قسم سیزدهم و چهاردهم از اقسام حدود و آن حبس مخلد است و کشتن یا حبس مخلد آن حد چند جماعت
است اول حد کسیکه امر کند بکشتن کسی دوم حد کسیکه در مرتبه سوم دزدی کند بعد از آنکه دست
راست و پای چپ او را بریده باشند سوم حد زنیکه مرتد شده باشد و اما کشتن بچند کس است و آن پنج
قوم است قوم اول حد دزدی که در مرتبه چهارم بعد از حبس مخلد دزدی کند دوم حد کسیکه با مادر
یا دختر خود یا خواهر یا دختر برادر و یا دختر خواهر یا عمه و یا خاله زنا کند سوم حد یهودی که با زنان
مسلمان زنا کند خواه بشرائط ذمه باشد و خواه نباشد خواه زن اطاعت او کرده باشد و خواه
نه کرده باشد چهارم حد کسیکه باکراه با زنی زنا کند پنجم حد کسیکه زنا کند بزن پدر و کنیزیکه پدر دخول
کرده باشد با او ششم حد کسیکه او را تفخیذ یعنی منی ریختن در میان پای مردان سه مرتبه
تعزیر او کرده باشند هفتم زنانی که سه مرتبه ایشان را جهت سحق تعزیر کرده باشند هشتم حد
کسانیکه جهت دشنام دادن ایشان را سه مرتبه حد زده باشند نهم حد کسیکه شراب خورده باشد
و او را سه مرتبه حد زده باشند دهم حد کسیکه شراب را حلال داند و توبه نکند یازدهم حد کسیکه
فروختن شراب را حلال داند و توبه نکند دوازدهم حد کسیکه محرمات اجماعی را حلال داند هرگاه
پدر او مسلمان باشد سیزدهم حد کسیکه بکشتن کسی آید و گریختن آن کس ممکن نباشد چهاردهم حد
کسیکه بقصد بردن مال کسیکه آید و بغیر از کشتن دفع او ممکن نباشد پانزدهم حد کسیکه پیغمبر و
امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام را سب کند چه او را باید کشت اگرچه بی اذن امام باشد
مادامیکه متضمن فتنه نباشد شانزدهم حد کسیکه دعوی پیغمبری کند و شک در نبوت است هفدهم
حد کسیکه تصدیق کند دعوی آن کسی را که دعوی پیغمبری کند هیجدهم حد کسیکه [illegible] مسلمان باشد و [illegible]

دزدی در مرتبه دوم دزدی ۱۲ [illegible]

چهارم آنکه اورا آنقدر کشته باشد بیست و سوم حد آقائیکه غلام خود را بکشد یکشتن غلامان عادت کرده باشد
بیست و چهارم حد مسلمانیکه بکشتن یهود عادت کرده باشد بیست و پنجم حد کسیکه مؤمنی را از روی
ظلم کشته باشد چه او را در عوض و قصاص باید کرد چنانچه در باب پنجم مذکور خواهد شد مطلب دوم
در آنچه تعلق بحدود دارد و در آن دو فصل است **فصل اول** در آنچه حدود بآن ثابت میشود
بدانکه دزدی بسه چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن دو عادل پیش حاکم شرع دوم گواهی
دادن یک مرد عادل با قسم خوردن صاحب مال سوم باقرار کردن دزد دو مرتبه و محارب
بودن و تیغ بدست آوردن و با بهیمه دخول کردن بدو چیز ثابت میشود اول گواهی دادن دو
مرد عادل دوم یک مرتبه اقرار کردن و لواطه بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن
چهار مرد عادل دوم باقرار کردن چهار مرتبه و سحق و قیاده و شراب خوردن و دشنام دادن
بدو چیز ثابت میشود اول بدو گواه عادل دوم اقرار کردن دو مرتبه و بوی شراب کردن
بدهن شراب خوار چه احتمال مضمضه دارد و زنا بدو چیز ثابت میشود اول بگواهی دادن چهار
مرد عادل و یا دو مرد عادل و چهار زن عادله دوم باقرار کردن چهار مرتبه شرطیکه در گواهان
زنا و لواطه معتبر است اول آنکه گواهان معاینه مشاهده کنند بطریق میل در سرمه دان
دوم آنکه گواهان متفق گواهی دهند بحسب زمان و مکان و هیئت سوم اتفاق گواهان در
وقت گواهی دادن چه اگر متفرق گواهی دهند صحیح نیست و بعد از آنکه ثابت شود بطریق مذکور
پیش حاکم شرع اقامت حد بر آنها که بر ایشان لازم شده می کنند و متولی حد غیر از امام و
نائب او نمیشود و میانه مجتهدین خلاف است در اقامت کردن آقا بر غلام و کنیز خود
حد را هرگاه ببینند و تحقیق خلاف است در میانه مجتهدین در اقامت نمودن پدر و شوهر
حد را بر پسر و زن خود هرگاه خود ببینند اما اگر پیش ایشان بگواه ثابت شود حد نمی توانند زد
مگر برخصت امام و امام خود مخیر است در حد زدن یهودان بطریق اهل اسلام و میانه
دادن ایشان بدست اهل ملت خود تا بطریق خود حد بر وی زنند و در اقامت کردن حد در
حضور گواهان که بآن لازم و ثابت شده لازم نیست چه اگر آن گواهان بمیرند یا غائب شوند
حد میتوان زد و سنت است امام را که تلقین کند هر کسی را که اقرار میکند اقرار کردن را

چه مکروه است هفتم بعضی ساختن اقرار کننده بر اقرار به کسیکه عالم باشد بحال او فصل دوم در آنچه تعلق
دارد بحدود بدانکه سی امر است که تعلق بحدود دارد دوازده امر واجب و پنج امر حرام و هفت امر
سنت و شش امر مکروه اما دوازده امر واجب اول اقامت حدود در حق الله و حق الناس بعد از
مطالبه صاحب حق دوم حاضر شدن شهود و بعضی حاضر شدن جماعتی را واجب میدانند جهت
اقامت حد و اقل ایشان یکی است و بعضی از مجتهدین گفته اند که اقل جماعتی که حاضر شوند ده
کس است و بعضی از ایشان سه کس گفته اند و بعضی از مجتهدین این حاضر شدن را سنت
میدانند سوم امر کردن کسیکه میخواهند او را سنگسار کنند بغسل میت کردن و کفن پوشیدن و
اگر غسل نکرده باشد واجب است که بعد از رجم یا حد او را غسل دهند و کفن کنند چهارم دفن کردن
و نماز گزاردن بر او بعد کشته شدن پنجم آنکه آن گواهان که بزنا کردن گواهی دهند اول ایشان
سنگ بزنند هرگاه بگواهی ثابت شده باشد ششم آنکه امام ابتدا بزدن سنگ کند اگر بغیر گواه پیش او
ثابت شده باشد هفتم آنکه بر کسی رجم و جلد واجب شود اول تازیانه او را بزنند آنگاه رجم کنند
هشتم آنکه در سنگسار کردن زنان را تا سینه و مردان را تا کمر در زمین پنهان کنند و بعضی از
مجتهدین این را سنت میدانند و اگر بعد از آنکه ایشان را در زمین پنهان کرده باشند
بگریزند اگر ثبوت آن بگواه شده ایشان را برگردانند و اگر باقرار خود ثابت شده اگر سنگ
بر او خورده برگردانیدن او لازم نیست نهم آنکه زانی را برهنه بزنند بر قول بعضی و بقول بعضی
بطریقیکه زنا کرده دهم آنکه پوشیدن عورتین مرد واجب است و زنان را با رخت بزنند
یازدهم سخت زدن تازیانه و بعضی میانه گفته اند دوازدهم اجتناب کردن سر و روی
و فرج او را اما پنج امر حرام اول اهمال کردن در دفن کسیکه او را سنگسار کرده باشند دوم اقامت
حد غیر قتل بر زنیکه بیمار باشد و امید نیک شدن داشته باشد یا زنیکه نفاس یا استحاضه داشته باشد
چه آن هر دو بیماران اند تا آنکه بهتر شوند و اگر مصلحت تقاضا کند حد ضغث باید زد چنانچه مذکور
شد سوم اقامت حد بر زنیکه حامله باشد تا آنکه بزاید و طفل او مستغنی از او شود اگر کسی نباشد که
محافظت او کند و شیر دهد چهارم آنکه اقامت حدود در حرم خانه کعبه کسی را که بحرم ملتجی شده
باشد پنجم گذاشتن کسیکه بدار کشیده باشند او را زیاده از سه روز اما هفت امر سنت اول آنکه

امام مردمان را خبر کند و امر کند بحاضر شدن ایشان جهت اقامت حد دوم آنکه سنگهائیکه اندازند
بزرگ نباشند تا آنکه زود کشته شود و بسیار کوچک نباشند که دیر کشته شود سوم آنکه مرد را ایستاده
حد زنند و زنان را نشسته و زنان مخدره را در خانه حد زنند چهارم آنکه بر بدن متفرق گردانیدن
حد را پنجم آنکه در بریدن دست و پای دزد حی ببرند که آسان باشد ششم آنکه داغ کنند بروغن
زیت بعد از بریدن هفتم آنکه دست بریده را در گردن او آویزند اما شش امر مکروه اول حاضر
شدن کسیکه حدی برو باشد دوم آنکه اقامت حد در مسجد باشد سوم آنکه اقامت حدود
در سختی گرما و سرما باشد پس در تابستان در صباح و شام باید زد و در زمستان میان روز
چهارم ضامن شدن کسی را که حدی برو است پنجم آنکه شفاعت کردن در اسقاط حد ششم
تاخیر انداختن حد بی عذر مطلب سوم در بیان تعزیر کردن و آن در لغت عرب بمعنی تادیب
است و بحسب شرع عقوبتی است یا اهانتی که بجانی تعلق دارد بگناهی که مستوجب حد
نباشد کرده باشد و مقدار آن تا بحد نرسد الحال گناهی که سبب تعزیر کننده آنها می شود بر سی و پنج
قسم است اول کسیکه در روز رمضان با زن خود جماع کند سه امر او را لازم است اول
قضای آن روز دوم کفاره سوم بیست و پنج تازیانه دوم کسیکه زن آزادی داشته باشد و کنیزی
را بی رخصت او عقد کند و دخول کند چهار دوازده و نیم تازیانه که هشت یک حد زنا است باید
زد و نصف تازیانه را باین طریق باید زد که نصف تازیانه را بدست گیرند و بنصف دیگر بزنند
سوم دو مرد بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند هر یک ایشان را از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه
باید زد چهارم مردی و زنی بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند هر یک ایشان را از ده تازیانه
تا نود و نه تازیانه باید زد و بعضی از مجتهدین حد در این صورت لازم میدانند پنجم کسیکه بانگشت
بکارت دختری ببرد چه او را از سی تازیانه تا هفتاد و هشت تازیانه باید زد بقول بعضی از
مجتهدین و بعضی از ایشان از سی تا هشتاد تازیانه گفته اند و بعضی از سی تا نود و نه گفته اند
ششم آنکه کسیکه اقرار بحدی کند آن مقدار تازیانه بزنند او را که خود گوید که تمام شد بشرط
آنکه از صد تازیانه تجاوز نکند هفتم کسیکه اقرار بلواطه کند یا سحق کردن یک مرتبه کند هشتم کسیکه
پسری را بشهوت ببوسد نهم دو زن بیگانه که برهنه در زیر یک لحاف باشند دهم کسیکه

دشنام شخصی دهد که در عرف گویند دشنام نباشد یازدهم کسیکه بکنایه چیزی بگوید که سبب آزردگی
دیگری باشد مثل آنکه بکنایه بشخصی گوید که من حرامزاده نیستم دوازدهم کسیکه بزن خود گوید که من ترا بکر نیافتم
سیزدهم دشنام دادن طفل یا دیوانه چهاردهم دو مرد که زن داشته باشند بیک دیگر دشنام
دهند پانزدهم کسیکه ترک واجبی کند و تعزیر او برای امام منوط است بشرط آنکه از حد آزاد
و بنده نگذرد شانزدهم کافری که سحر کند هفدهم طفل و دیوانه که شراب خورد هیجدهم کسیکه شراب
بفروشد و حلال نداند نوزدهم کسیکه حرام کند و حلال نداند بیستم کسیکه مال کسی ظاهر بقهر و غلبه
بگیرد و دیگر نیز دست و یکم کسیکه خفیه مال کسی را ببرد و دیگر نیز دست و دوم کسیکه حیله بکند
و اموال مسلمانان بسبب تزویرها و کتابها و نوشتها ببرد بیست و سوم کسیکه بنگ بخوردن
کسی دهد یا داروی بیهوشی بیست و چهارم کسیکه منی بدست بیرون آورد که در حدیث آمده
که حضرت امیر المؤمنین اینچنین شخصی را آن مقدار تازیانه بر کف دست او میزد که کفش سرخ
می شد بیست و پنجم کسیکه غلام خود را بکشد بیست و ششم مسلمانی که یهودی را بکشد
بیست و هفتم کسیکه در مجلسی که شراب خورند یا آنچه مست کننده باشد باختیار بنشیند یا طعام
بخورد بیست و هشتم کسیکه ماهی فلس نداشته باشد بخورد بیست و نهم کسیکه حیوان درنده و پرنده
را بخورد سی ام کسیکه سایر حیوانات بخورد سی و یکم کسیکه پسر خود را بکشد سی و دوم طفل و دیوانه که زنا
کنند سی و سوم دزدی کردن طفل یا دیوانه سی و چهارم طفل و دیوانه که مرتد شود سی و پنجم
دخول کردن با چهارپایان چه در این صورت پنج امر لازم است اول تعزیر آنچه رای
امام باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که بیست و پنج تازیانه باید زد او را و بعضی از مجتهدین گفته اند
که حد تازیانه که حد است و بعضی کشتن گفته اند دوم قیمت آنرا ضامن است که آن را بصاحب
بدهد سوم حرام شدن او و فرزند او اگر گوشت او را خورند چهارم کشتن و سوزانیدن آن حیوان را
اگر گوشت او نخورند پنجم بیرون بردن از آنجا که دخول کرده بشهر دیگر اگر گوشت او را نخورند و قیمت
آن را بصاحب بدهد یا خود منصرف شود یا تصدق میکند مجتهدین را در آن خلاف است و اگر
آن حیوان بحیوان دیگر مشتبه شود دو قسم کنند و قرعه بزنند تا یکی بماند تتمه فرق میانه حد و تعزیر
از ده امر می شود اول مقدار معین نداشتن تعزیر بر در طرف کم گردد در هیچ موضع که مذکور شد

دوم مساوی بودن آزاد و بنده در تعزیر سوم موافق بودن تعزیر با گناهان در بزرگی و کوچکی چه در حد
مسمی فعل کافی ست چهارم آنکه تعزیر تابع مفسده است اگرچه معصیت نباشد چون تادیب
طفل و دیوانه بخلاف حد که تابع معصیت ست پنجم آنکه هرگاه معصیت حقیر باشد تعزیر او نیز حقیر ست
اگرچه فائده ندهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که این تعزیر عبث ست چه قلیل فائده ندهد و کثیر جائز
نیست ششم ساقط شدن تعزیر بسبب توبه بخلاف حد چه بعضی از مجتهدین گفته اند که اینها بتوبه ساقط
نیست هفتم داخل شدن تخییر در تعزیر بحسب انواع تعزیر بخلاف حد که در اینها تخییری نیست مگر در
محارب و لواطه هشتم اختلاف تعزیر بحسب اختلاف فاعل و مفعول و جنایت بخلاف حدود
که مختلف نمیشود باختلاف آنها نهم آنکه اگر مختلف شود سبب تعزیر بنسبت بدو شهر رعایت کنند
در هر شهری تفاوت آن شهر بخلاف حد دهم آنکه تعزیر بر چند قسم ست حق الله چون دروغ گفتن
و حق الناس چون دشنام دادن فحش و حق هر دو چون دشنام دادن صلحا یکه مرده باشند بخلاف حد
که حق الله است الا حد قذف که در آن خلاف ست

باب بستم

در بیان خونبهای کشتن آدمی و خونبهای اعضای او و خونبهای سگ شکاری و سگ گله و سگی
که محافظت باغ و زراعت کند و در آن شش مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان آنچه
موجب کشتن ست و در آن چند فصل ست **فصل اول** در اقسام کشتن بدانکه کشتن آدمی بر پنج قسم
است اول واجب چون کشتن کافر حربی هرگاه مسلمان نشود و جهود و ترسا و آتش پرست هرگاه التزام
دوازده شرط که در بحث جهاد مذکور شد نکنند و مسلمان نشوند و کشتن بیست و پنج کس که در بحث
حدود مذکور شد و کشتن مسلمانی که کفار اسیر خود کرده باشند در جنگ و فتح ممکن نباشد مگر بکشتن ایشان
قسم دوم حرام چون کشتن مومنی بغیر حق و کشتن جهود و ترسا و آتش پرست که التزام دوازده شرط
مذکور کنند و کشتن کافرانی که امام با ایشان عهد کرده باشد بجهت مصلحتی بطریق مهادنه و کشتن کافری
که او را امان داده باشند و کشتن زنان اهل حرب و اطفال ایشان مگر بضرورت و کشتن اسیرانی
که بعد از جنگ بدست آیند و کشتن کافران در ماههای حرام هرگاه که حرمت آن را [illegible]
قسم سوم مکروه چون کشتن کسی که جهاد می‌رود و پدر کافر خود [illegible] قسم چهارم [illegible]

کسیکه جهت قصاص هرگاه ترسد که اگر قصاص نکنند آنرا کشند او را چه درین صورت ممکن است که مستحب باشد
قسم پنجم مباح چون کشتن کسیکه بسبب حد یا بسبب قصاص و در سه جراحت و کشتن آدمی باعتبار سببه
او منقسم شود بشش قسم قسم اول آنکه موجب قصاص و کفارات و دیت و گناه نباشد چون کشتن
واجب سوای کشتن مسلمانان که اسیر کرده باشند کفار در جنگ چه دران کفاره هست و کشتن
مباح قسم دوم آنکه موجب قصاص و دیت و کفاره نباشد اما گناه داشته باشد چون
کشتن اسیری که از راه رفتن عاجز آید و کشتن جهاد کننده کسی را بی اذن امام یا پیش از آنکه امام
ایشانرا دعوت باسلام کند سوم آنکه موجب قصاص و کفاره باشد چون کشتن مومنی مثل خود را از
روی عمد بغیر حق قسم چهارم آنکه موجب دیت و کفاره باشد چون کشتن پدر پسر خود را و کشتن
مومن مثل خود را از روی خطا یا شبه عمد چنانکه مذکور خواهد شد قسم پنجم آنکه موجب دیت باشد
و کفاره نباشد چون کشتن یهود و ترسا و آتش پرست قسم ششم آنکه موجب کفاره باشد و
موجب دیت نباشد چون کشتن بنده خود هرگاه مسلمان باشد و کشتن آدمی باز منقسم می شود
بسه قسم قسم اول خطای محض که کشنده در فعل و قصد هر دو خطا کند مثل آنکه قصد داشت که تیر بسگی
یا بکبوتری اندازد خطا شد و به آدمی خورد و کشت قسم دوم شبیه بعمد که کشنده کرده باشد آن کار را
اما بقصد کشتن نکرده باشد چون زدن طفل بجهت تادیب بچیزی که غالباً با آن نکشد قسم سوم عمد محض که
کشنده بقصد کسی را بکشد و این قسم موجب قصاص است یعنی آن کشنده را بعوض باید
کشت **فصل دوم** دربیان احکام قتل عمد و جراحتی که از کسی سر زند و دران چند فصل است
فصل اول دربیان مواضعیکه دران موضع قصاص لازم است بدانکه در پانزده موضع قصاص باید
کرد اول کشتن مومنی بغیر از حق به روی عمد دوم جراحت کردن هرگاه داند که آن جراحت سرایت کند
بکشتن اما اگر بسحر کردن کسی بکشد آیا موجب قصاص است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلاف است
اقرب آنست که درین صورت دیت لازم است مگر آنکه کشنده اقرار کند که من او را بسحر کشتم
سوم بسیار زدن که احتمال آن نتوان کرد چهارم زدن باندک که بسبب آن بیمار شود و بمیرد
پنجم تبری یا سنگ بسر تبری زدن که بآن بمیرد ششم گلوی کسی را گرفتن و نگاه داشتن تا بمیرد
هفتم خود را از بلندی بسر کسی انداختن و کشتن او را یا از سر بلندی انداختن هشتم کسی را

در آتش یا در دریا انداختن بشرطیکه داند که شنا کردن بیرون نمیتواند آمد ششم طعام زهر دار دانسته
بخورد کسی دادن که خورنده نداند که این طعام زهر دار است اما اگر آن کس خود دانسته بخورد یا بی خصومت
او بخانه او آید و بخورد قصاص نیست هفتم آنکه کسی را در دریا اندازند و ماهیان و جانوران دریا
او را بخورند اگرچه قصد نکرده باشند بر قول بعضی از مجتهدین یازدهم چاه کندن در راه و
طلبیدن جماعتی را و در چاه افتادن و مردن و سگ درنده را بر گرفتن کسی تحریص کردن
تا آنکه او را بکشد بشرطیکه آن کس را ممکن نباشد خلاص شدن دوازدهم پیش شیر انداختن کسی را
بشرط مذکور سیزدهم پیش مار انداختن کسی را تا آنکه او را بگزد و بمیرد چهاردهم در چاه انداختن
کسی را و مردن او در آن چاه پانزدهم گواهی دادن دروغ بکشتن کسی جهت قصاص و کشتن
آنکس را بگواهی او بشرط آنکه ولی که قصاص کرده نداند که او دروغ گفته اما اگر داند قصاص
بر ولی است فصل دوم در شرطهای قصاص کردن بدانکه در قصاص هفت امر شرط است
اول مساوی بودن هر دو در آزاد بودن و بنده بودن پس مرد آزاد را در عوض بنده نمیکشند مگر آنکه
آزاد بنده بسیار بکشد که در این صورت او را می کشند و مرد آزاد را جهت مرد آزاد و جهت زن
آزاده میکشند با آنکه رد کنند نصف دیت مرد را بورثه او و زن آزاده بعوض زن آزاده جهت
مرد آزاد می کشند و رد نیست بر قول قوی و قصاص میکنند جهت آزاد و بنده از بنده دوم
مساوی بودن در دین پس مسلمان را جهت کافر قصاص نمی کنند بلکه اگر جهود را کشته باشد
تعزیر میکنند و دیت میدهند چنانکه خواهد آمد و اگر عادت کند بکشتن جهود قصاص لازم
است چنانکه مذکور شد بعد از آنکه زیادتی جهت مسلمانان را رد کنند و ذمی را جهت ذمی میکشند
و ذمی را جهت ذمیه میکشند باز دو ذمیه را جهت ذمیه و ذمی میکشند و رد نیست و ذمی را جهت
مسلمان میکشند و مال و فرزندان کوچک تعلق بولی مقتول دارد بر قول بعضی از مجتهدین و اگر کافری
را بکشد و مسلمان شود قصاص از او ساقط میشود بلکه دیت میدهد اگر مقتول ذمی باشد و ذمی
اگر مرتدی را بکشد قصاص میکنند سوم آنکه کشنده پدر و جد نباشد چه پدر و جد را جهت پسر و
پسرزاده نمیکشند بلکه تعزیر و کفاره و دیت بر ایشان لازم است و اگر پدر و بیگانه در کشتن پسر
شریک باشند بیگانه را میکشند و پدر نصف دیت بیگانه بورثه او میدهد چهارم آنکه کشنده بالغ

باشد چه اطفال را قصاص نیست و دیت بر عاقلهٔ ایشان است چه عمد ایشان خطا است و در این مقام
حضرت شیخ شهید قدس الله سره اشکال کرده که اصحاب گفته‌اند که عمد اطفال در کشتن خطا است
و تصریح کرده‌اند که حیوانی را که طفل ممیز بکشد و شکاری را که او بکشد حلال است و حال آنکه در این
هر دو قصد شرط است پس چون قصد آنها در کشتن اعتبار نکرده‌اند و در ذبح کردن و شکار کردن
اعتبار کرده‌اند پنجم آنکه کشنده عاقل باشد چه اگر مجنون باشد قصاص نمیکنند امّا اگر عاقل باشد
آنگاه دیوانه شود قصاص میکنند ششم آنکه کشته را جائز نباشد کشتن او پس اگر مباح باشد
کشتن او بحسب شرع یا واجب شود قصاص نیست هفتم آنکه بنفس خود یا بشراکت دیگری بکشد
چه اگر امر کند بکشتن قصاص نیست بلکه او را حبس مخلّد باید کرد **فصل سوم** در بیان آنچه قصاص
بسبب آن ثابت میشود بدانکه بیکی از سه چیز قصاص ثابت میشود اوّل اقرار کردن مختار و آزاد و
عاقل و خلافست میانهٔ مجتهدین که بیک مرتبه اقرار کردن ثابت میشود یا دو مرتبه اقرار کردن
و اقرار بنده صحیح نیست مگر آنکه آقای او تصدیق کند و اقرار سفیه و مفلس و محجور در آنچه قصاص باشد
صحیح است امّا آنچه موجب خونبها باشد صحیح نیست و اگر یکی از دو کس اقرار کند که شخصی را بعمد کشته
و دیگری اقرار کند که او را بخطا کشته ولی مقتول مخیّر است در تصدیق هر یک از ایشان که خواهد
و اگر شخصی اقرار کند که شخصی را کشته آنگاه شخص دیگر بگوید که من کشته‌ام و این مسئله ایست که حضرت
امام حسن را حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مامور ساخته‌اند بجواب آن حضرت گفته قصاص از
هر دو ساقط است و خونبهای مقتول را از بیت المال بدهند و باین روایت اکثر مجتهدین عمل
کرده‌اند و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که ولی مقتول در این صورت مخیّر است در تصدیق هر یک از
ایشان که خواهد دوم گواه گذرانیدن چه هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که شخصی دیگری را کشته
قصاص ثابت میشود و گواهی زنان یا دو زن و یک مرد قصاص ثابت نمیشود و بعضی از مجتهدین
گفته‌اند که بگواهی دو زن و یک مرد خونبها ثابت میشود و این قول ضعیف است و میباید که
گواهی دادن گواهان متفق باشد بحسب زمان و مکان و آلت و خالی باشد از احتمال چه اگر مختلف باشد
بحسب زمان و مکان و آلت یا آنکه محتمل باشد مثل آنکه گویند که ما دیدیم که جراحت کرده او را ثابت
نمی‌شود سوم قسامه و آن چنانست که هرگاه بر کسی دعوی کنند که تو کسی را کشته گواه

نداشته باشد میباید که پنجاه قسم بخورد و اگر دعوی قتل عمد نماید باجتماع مجتهدین و در قتل خطا و
شبیه عمد خلافست اقوی آنست که درین نیز پنجاه قسم است و بعضی از مجتهدین در قتل خطا بیست و پنج[۲۵]
قسم گفته اند و این قسم خوردن وقتیست که توان گفت که مدعی راست میگوید مثل آنکه شخصی
دعوی نماید که بسلاح داری که سلاح او خون آلوده باشد که کس ما را او کشته یا در خانه افتاده
باشد یا در دهی که دیگران تردد نکنند افتاده باشد یا در میان دو دوده افتاده باشد که غیر مردم
آن دو دوده از آنجا تردد نکنند و کشته در میان حقیقی آن دو دوده افتاده باشد چه اگر یکی از آن
دو دوده نزدیکتر باشد نزدیکتر اولیست یکسان بودن با و با آنکه بر طبق دعوی مدعی یک عادل یا
جماعت فساق گواهی دهند بشرط آنکه ظن شود که مدعی راست میگوید یا اگر کشته در مسجد جامع
یا در راهی که جماعتی تردد کنند در آن راه یا کشته در صحرا افتاده باشد یا در مکانی که ازدحام
خلق باشد یا بر بالای پل یا جسری باشد درینصورت لوث نیست بلکه خونبهای او را از بیت المال
میدهد و آیا با مظنه صدق مدعی تفصیل دعوی خون تعیین قاتل و نوع قتل شرط است یا نه
میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و هرگاه مدعی درینصورت چهل و نه[۴۹] کس خویش داشته باشد
هر یک قسم میخورند تا پنجاه قسم تمام میشود که فلانی خویش ما را کشته است قصاص ثابت میشود
و اگر زیاده از پنجاه کس داشته باشد به پنجاه کس اقتصار میکنند که یکی از ایشان مدعی باشد
و ولی مقتول درینصورت مخیر است میانه تعیین قسم خورنده و اگر کمتر از پنجاه کس باشند
یا بعضی از قسم خوردن امتناع نمایند تتمه مکرر قسم بخورند تا پنجاه قسم تمام شود و اگر خویشان
او از قسم خوردن امتناع نمایند یا خویش نداشته باشد مدعی خود پنجاه قسم بخورد و اگر مدعی خود
از پنجاه قسم خوردن امتناع نماید مدعا علیه و خویشان او پنجاه قسم میخورند و دعوی او ساقط
میشود و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر مدعا علیه قسم نخورد و خویشان نداشته باشد درینصورت
قصاص ثابت میشود و بعضی از مجتهدین درین صورت گفته اند که هرگاه مدعا علیه نکول نماید
و خویشان نداشته باشد رد قسم بر مدعی کنند و مدعی یک قسم میخورد و ثابت میشود و سنت
است که حاکم شرع پیش از قسم دادن ایشان را وعظ بگوید و آیا درین قسم خوردن پی در پی پنجاه[۵۰]
قسم شرط است یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و حاضر بودن مدعا علیه در وقت

قسم خوردن پیش شیعه شرط نیست و شرط است در قسم خوردن ذکر کردن نام کشنده و کشته شده
و مخصوص بودن کشنده و شریک بودن او و نوع کشتن او از عمد و خطا و شبه عمد فصل چهارم
در بیان قصاص و استیفای آن بدانکه در کسی هرگاه شرائط قصاص متحقق شوند و کسی را بکشند قصاص
لازم است و اگر کسی او را باکراه بران داشته باشد اما اگر طفل غیر ممیز و دیوانه را باکراه بکشتن کسی
مامور گردانند قصاص در این صورت بر امر کننده است و اگر جماعتی در کشتن شخصی شریک باشند ولی
مقتول همه ایشان را میتواند کشت و زیادتی خونبهای ایشان را بورثه ایشان میدهند و اگر دو
زن یک مرد را بکشند هر دو زن را بعوض یک مرد میکشند چه دو زن بیک مرد حساب میشود و اگر
یک زن مردی را بکشد آن زن را بعوض میکشند و آیا نصف خونبهای مرد را میگیرند خلافست اقوی آنست که
دیگر چیزی از او نمیگیرند و اگر دو خنثی مردی را بکشند هر دو را میکشند و نصف خونبهای هر دو بورثه
ایشان میدهند و اگر یک مرد و یک زن مردی را کشته باشند هر دو را میتوان کشت و نصف خونبهای
مرد را بورثه او باید داد و اگر در این صورت مرد را بکشند زن نصف خونبهای مرد را بورثه او میدهد
و اگر زن را بکشند مرد نصف خونبهای مرد را میدهد و اگر مردی زنی را بکشد مرد را بعوض آن
زن میکشند بعد از آنکه نصف خونبها او را بورثه او دهند و اگر بنده آزادی را بکشد آنگاه آزاد شود
قصاص لازم است و در این صورت ردی نیست و اگر جماعتی از بندگان آزادی را بکشند ولی
مقتول مخیر است همه را میتواند کشت و زیادتی قیمت ایشان را از خونبهای کشته شده با آقایان
ایشان میدهند و بنده را در عوض بنده قصاص لازم است و آیا در بندگان تساوی در قیمت شرط
است میانه مجتهدین خلافست در مسئله و اگر بنده و آزادی آزادی را بکشند ولی مقتول هر دو را
میتواند کشت و نصف خونبهای آزاد را بورثه او میدهد و زیادتی قیمت غلام را از نصف
خونبها با آقای او میدهد و سنت است حاضر ساختن دو عادل در وقت استیفای قصاص
و اعتبار آلت که زهرآلوده نباشد خصوصا در قصاص عضو پس اگر در حالت قصاص آلت
زهرآلوده باشد ضامن است و قصاص نمیتوان کرد مگر بشمشیر و در وقت استیفای قصاص
گردن را باید برید نه جای دیگر را اگر جنایت کننده سر او را بریده باشد و آیا سر او را جدا میتوان
کرد اگر قاتل سر مقتول را جدا کرده باشد میانه مجتهدین خلافست در این مسئله اقرب آنست که نمیتوان

جدا کرده جائز نیست گوش و بینی را بریدن یا بآب غرق کردن یا بآتش سوزانیدن اگرچه جنایت باین
طریق واقع شده باشد بلکه بشمشیر باید کشت و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که بطریقیکه کشته بهمان کشت
او را و حرام است کشتن بشمشیر کند چه بسیار دشواری آن چیزی است بر قصاص کننده بغیر از گناه لازم نیست
و قصاص زن حامله جائز نیست تا آنکه بزاید و طفل خود را شیر دهد اگر کسی نباشد که او را شیر دهد و اجرت
کسیکه قصاص کند از بیت المال باید داد و اگر در بیت المال چیزی نباشد یا باشد و صرف امور
دیگر شود از مال ولی مقتول باید داد و کسی را قصاص کردن میرسد که میراث خوار مقتول باشد مگر
زن و شوهر که ایشان را قصاص نمیرسد و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که قصاص کردن مخصوص پدر
و خویشان پدر است و مادر و خویشان او را دخلی نیست و بعضی گفته‌اند امام را مطلق دخلی نیست
و ولی بی اذن امام قصاص میتواند کرد اما با اذن امام مستحسن است خصوصاً در قصاص عضو و بعضی
از مجتهدین در قصاص اذن امام را واجب میدانند و اگر ولی متعدد باشند محتاج باذن جمیع آنها
است و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که هر یک از ایشان را قصاص میرسد و اگر ولی مقتول طفل باشد و آن
طفل پدری و جدی داشته باشد با ایشان قصاص را نمیتوانند کرد بلکه صبر کنند تا بالغ شود آن
طفل و بعضی گفته‌اند که اگر مصلحت در تعجیل قصاص باشد قصاص باید کرد چه ممکن است که تاخیر سبب
فوت قصاص شود و اگر بعضی از اولیا راضی بقصاص شوند و بعضی بخونبها آن بعضی را قصاص
میرسد بشرطیکه حصه جماعتی را که بخونبها راضی شده‌اند بدهد و شرط نیست در قصاص کردن آنکه در
دار اسلام قصاص کنند چه اگر در دار کفر مسلمانی را بکشند از روی عمد قصاص لازم است و جائز است
مجبور و مفلس را استیفای قصاص هرگاه بالغ و عاقل باشد و قرضخواهان ایشان را نمیرسد که
مانع شوند از قصاص کردن و وکیل کردن در قصاص جائز است پس اگر عزل کنند وکیل را و
پیش از آنکه عالم بعزل شود قصاص کند چیزی بر او لازم نیست فصل پنجم در قصاص اعضای
آدمی بدانکه موجب قصاص اعضای آدمی نیز تلف کردن آن عضو است یا آنچه در حکم تلف کردن باشد
بچیزیکه غالب تلف کند اگرچه قصد نداشته باشد یا بچیزیکه تلف کند نه غالب با قصد ... طلب
کردن و ثبوت آن نیز بیکی از ... در قصاص نفس گذشت اما در سوگند خوردن جهت قصاص
اعضا میانه مجتهدین خلاف است بعضی گفته‌اند در جائیکه خونبها بر او ثابت شود شش قسم باید خورد

واگر کمتر از خونبها باشد قیاس شش قسم کند یعنی اگر نصف خونبها باشد چون یک دست نصف قسم باید خورد
واگر خونبهای اعضا کمتر از شش یک خونبها باشد چون انگشت یک قسم باید خورد و بعضی از مجتهدین
گفته اند که در قصاص اعضا نیز پنجاه قسم باید خورد بشرط آنکه در خونبها ثابت شود واگر کمتر باشد از
دیت بیست و پنج قسم باید خورد و شرطهای قصاص اعضا نیز همان شرط قصاص نفس است با زیادتی
یک شرط دیگر و آن مساوی بودن اعضاست در صحیح بودن و بیماری آن پس دست صحیح را بعوض
دست شل نمیتوان برید اما اگر صاحب دست صحیح راضی شود بعوض دست صحیح دست شل
او ببرند جایز است بشرطیکه از سرایت نترسد چه با خوف سرایت جایز نیست واگر قصاص کنند
و سرایت کند ضامن نیست و عوض دست راست دست چپ نمیتوان برید مگر آنکه دست راست
نداشته باشد واگر دست چپ هم نداشته باشد پای راست عوض دست راست ببرند واگر
پای راست نداشته باشد پای چپ او را باید برید واگر کسی یک چشم داشته باشد یک چشم کسی را که دو
چشم داشته باشد کور کند چشم او را بعوض چشم او کور میتوان کرد و بر عکس یک چشم صحیح او را بعوض او
کور باید کرد و بعضی گفته اند که نصف خونبها نیز به او بدهند زیرا که یک چشم او بجای دو چشم است پس در
کور کردن آن کل خونبها لازم است واگر کسی چنان کرده باشد که بینایی چشم کسی رفته باشد و
حدقه بجای خود باشد کیفیت قصاص او بطریقیکه در حدیث وارد شده آنست که پنبه تر کنند
و بر پیش چشم او بگذارند و او را برابر آئینه گرمی کرده رو بآفتاب کرده باشند آنرا بدارند تا آنکه بینایی
از چشم برود و حدقه بجای خود باشد و اقوی در کیفیت قصاص در این صورت آنست که بهر طریق
ممکن باشد جایز است و گوش صحیح را در عوض گوش کر باید برید و بینی صحیح را در عوض بینی که
بو نشنود میتوان برید و ذکر جوان را بعوض ذکر مرد پیر میباید برید و ختنه کرده بعوض ختنه
ناکرده باید برید و دندان کسی را که دندان دیگری را کنده باشد مثل آنرا باید کند بشرطیکه
دندان آن کس که کنده اند بیرون نیاید اما اگر بیرون آید قصاص نمی تواند کرد و رجوع
در این باب با اهل خبرت باید کرد اگر اهل خبرت گویند که دندان کنده شده دیگر بیرون نمی آید
و بعد از قصاص کردن بخلاف عادت بیرون آید بر او چیزی نیست واگر دندان
کسی را که اهل خبرت گویند که بیرون می آید کنده باشد ارش لازم است و دندان طفل را

اگر کنده باشد انتظار بیرون آمدن باید کشید پس اگر بیرون نیاید قصاص لازم است و اگر بیرون
آید ارش لازم است جهت مدتی که دندان نداشته باشد و اگر متغیر شده بیرون آید ارش تغیر بدهد و
اگر طفل بمیرد پیش از آنکه مایوس شوند از بیرون آمدن دندان او نیز ارش لازم است و دندان
اصلی را جهت دندان زیادتی نمیتوان کند و همچنین نمیتوان دندان زیادتی عوض دندان زیادتی که
در غیر مکان باشد کند و اگر شخصی انگشت شخصی بریده باشد و دست دیگری را پس انگشت او را
باید برید آنگاه دست او را و اگر انگشت به بدن سابق باشد و اگر بریدن انگشت دست سابق
نباشد خونبهای انگشت را بصاحب انگشت دهند و هر عضوی که واجب باشد در وقت قصاص
هر گاه یافت نشود خونبهای او را باید داد و ثابت میشود قصاص در خارصه یعنی زخمی که پوست
سر را بشکافد و در باضعه یعنی زخمی که در پوست سر فرو رفته باشد نیز قصاص ثابت میشود و در سمحاق
یعنی زخمی که از گوشت سر گذشته باشد و به پوست نازک که بر استخوان سر پیچیده رسیده باشد نیز
قصاص میرسد و در استیفای آن طول و عرض را رعایت باید کرد اما قدر فرو رفتن اعتبار ندارد
چه اعضا در فربهی و لاغری متفاوت است و قصاص ثابت نمی شود در زخمیکه استخوان را
شکسته باشد یا از جای خود بجای دیگر نقل کرده باشد جهت آنکه استیفای آن ممکن نیست مگر با
اینکه البته زیادتی و نقصان واقع میشود و در قصاص و در حال قصاص هر دو طرف زخم را
نشان باید کرد و از نشان اول تا نشان دوم باید برید و در هوای معتدل تا آنکه از سرایت
محفوظ باشد و قصاص بغیر آهن جائز نیست و اگر در قصاص سرایتی بهم رسد ضامن نیست
و جائز است قصاص کردن پیش از نیک شدن جراحت اگرچه صبر کردن تا نیک شدن بهتر است
و بعضی از مجتهدین گفته اند که جائز نیست قصاص پیش از نیک شدن جهت آنکه احتمال سرایت
بمردن دارد چه درینصورت داخل میشود در قصاص نفس و هر گاه شخصی زخمی زند بر عضو شخصی و
بعد خوردن زخم بمیرد و مشتبه شود مردن بواسطه زخم یا مرض دران قصاص نیست بلکه
قصاص عضو ثابت است مطلب دوم در بیان خونبهای آدمی و دران چند فصل است
فصل اول در بیان آنچه موجب خونبها میشود بدانکه در شصت و هشت موضع خونبها باید داد
اول کشتن آدمی هر گاه از روی خطا واقع شود مثل آنکه شخصی تیری بقصد حیوانی بیندازد

و به آدمی خورد و بکشد دوم کشتن آدمی از روی شبه عمد مثل آنکه شخصی او را بواسطه ادب کردن بزند بچیزی
که عادةً کشنده نباشد و اتفاقاً بکشد او را سوم کشتن آدمی از روی عمد هر گاه از هر دو جانب بخونبها
راضی شوند زیرا که در اصل شرع در این صورت قصاص لازم است اما اگر از هر دو جانب بخونبها راضی
شوند جائز است و بعضی از مجتهدین گفته اند که ولی مقتول مخیر است میان قصاص و خونبها گرفتن
و یا عفو کردن و بعضی از مجتهدین گفته اند که هر گاه ولی مقتول بخونبها گرفتن راضی شود واجب است
بر قاتل خونبها دادن چهارم در صورتیکه کسی چاهی بکند یا ناودان در ملک دیگری بی اجازت
یا در راه مسلمانان که ضرر به رهروان باشد و دیگر [illegible] چاه است و در چاه بیفتد آنکس که چاه کند
خونبها میدهد پنجم هر گاه دو سبب جمع شوند و یکی سابق باشد سابق ضامن خونبها است مثل آنکه کسی
سنگی [illegible] و دیگری چاهی [illegible] کسی بر سنگ آید و در چاه افتد سابق ضامن است
و اگر یکی از ایشان در ملک خود سنگ گذاشته باشد یا چاه کنده باشد ضمان خونبها بر دیگری است
ششم طبیب ضامن خونبها است از مال خود اگر [illegible] بعلاج از نفس و عضو و اگر چه احتیاط کرده
باشد و اگر چه بیمار اذن داده باشد و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر طبیب سعی تمام کرده باشد و
حاذق باشد ضامن خونبها نیست و اگر بیمار برائت ذمه طبیب کند پیش از خوردن آن یا خونبها ساقط
میشود [illegible] مجتهدین را در این مسئله دو قول است هفتم کسیکه خواب آلوده باشد و کسی را بکشد یا عضو
کسی را تلف کند عاقله او ضامن خونبها اند و بعضی از مال آن کس گفته اند هشتم بردارنده متاع
هر گاه بکسی خورد و بکشد یا عضو او را تلف کند ضامن است از مال خود نهم کسیکه زن خود را در
بغل گیرد یا جماع کند و بواسطه آن زن بمیرد ضامن خونبهای او است از مال خود دهم کسیکه
غافل فریاد کند و بواسطه آن طفل یا دیوانه یا بیمار [illegible] بمیرد ضامن است که
خونبهای او را از مال خود بدهد و بعضی از مجتهدین گفته اند که عاقله او ضامن اند یازدهم کسیکه
[illegible] ضامن خونبهای او است از مال خود و اگر [illegible] است
و بعضی از مجتهدین گفته اند اگر در افتادن مضطر باشد خونبها بر عاقله او است و اگر [illegible]
[illegible] دوازدهم هر گاه طفل را [illegible] قصد کشتن نکرده باشد و غالب
آن [illegible] باشد و اتفاقاً بکشد ضامن خونبهای او است از مال سیزدهم

آنکه هرگاه کسی در راه تنگی بایستد در جائیکه مکان ایستاده نباشد و کسی بر او خورد و بکشد او را ضامن خونبهای
اوست چهاردهم هرگاه کسی را شب از خانه بیرون آورد و صباح او را کشته یابند ضامن خونبهای
اوست هرگاه گواه نداشته باشد که او را بخانه او برده یا دیگری او را کشته و اگر مرده بیابند آیا
برو خونبها هست یا نه میانه مجتهدین درین مسئله خلافست و اگر بیرون آوردن بالتماس کشته
شده باشد بیرون آورنده ضامن نیست و بعضی از مجتهدین گفته اند که درین صورت نیز ضامن
است و اما اگر شخصی را بطلبد و دیگری از خانه بیرون آید ضامن نیست پانزدهم زن شیر دهنده
هرگاه در خواب بر سر طفلی بغلطد و او را بکشد عاقله او ضامن خونبهای طفل است و بعضی از مجتهدین
گفته اند که شیر دهندگی را از جهت افتخار قبول کرده از مال خود بدهد و اگر جهت احتیاج قبول کرده
خونبهای آن طفل را عاقله او میدهد اقوی آنست که در هر دو صورت عاقله او میدهد شانزدهم
اگر شیر دهنده طفل شخصی را بگیرد که شیر دهد و در وقت رجوع نزاع شود میانه ولی طفل و آن زن در آن
که آن شخص گوید که این فرزند من نیست و شیر دهنده گوید که این فرزند تست آنگاه ظاهر شود که
دروغ گفته درین صورت هرگاه فرزندی را که ایشان شناسند حاضر نسازد ضامن خونبهای آن
طفل است هفدهم هرگاه کسی بر کسی سوار شود و دیگری یکی از ایشان را بدندان گزد و او نفرت کند
و سوار را بیندازد و بکشد درین مسئله سه قول است اول آنکه خونبها بر آن کس است که بدندان گزیده
و این از حضرت امیر المؤمنین منقول است دوم آنکه هرگاه از گزنده و کسیکه بر او سوار بود ثلث
خونبها میدهد و ثلث دیگر ساقط است چه او خود بعبث سوار شده سیم آنکه اگر گزنده ملجا کرده باشد
آنکس را و راند و آن شخص بحیثیتی که بی اختیار نفرت کرده باشد خونبها بر گزنده است و اگر چنین نباشد
خونبها بر کسی است که او را انداخته است و این قول سیم اقوی است هیجدهم هرگاه زن شخصی دیگری را
در خانه پنهان کرده باشد و بر شوهر ظاهر شود و آن شخص بکشد و زن شوهر را بعوض او بکشد خونبهای
آن شخص را زن میدهد بر قول بعضی از مجتهدین و اقوی آنست که خونبهای آن شخص هدر است
و زن را بعوض شوهر میکشند نوزدهم هرگاه شخصی که طفلی را باذن ولی خواهد شنا یاد دهد لیکن آن
طفل غرق شود ضامن خونبهای طفل است خواه تقصیر کرده باشد و خواه نکرده باشد و بعضی
از مجتهدین گفته اند اگر بی تقصیر شود ضامن نیست بیستم هرگاه کسی در راه مسلمانی بنائی اندازد

کرده باشد یا سنگی گذارد در راه تنگ شود و شخصی بسبب آن کشته شود ضامن خونبهای آن شخص است
هرگاه بی اذن امام احداث کرده باشد و اما اگر راه وسیع باشد و امام اذن داده باشد ضامن نیست
بیست و یکم[۲۱] اگر از دیوار کج شده شخصی بر سر کسی افتد و بکشد و آنکس عالم باشد و ممکن باشد که اصلاح کند
آنرا و نکند ضامن خونبهای اوست بیست و دوم[۲۲] هرگاه ناودان خانه یا پنجره که بر راه مسلمانان داشته
باشد و با علم صاحب خانه بیفتد و کسی را تلف کند ضامن خونبهاست و اگر بی علم صاحب خانه بیفتد
و بتقصیر او کسی را تلف کند خلافست میانه مجتهدین اقرب آنست که ضامن نیست بیست و سوم[۲۳]
هرگاه کسی آتشی در ملک خود روشن کند در غیر روزی که باد باشد زیاده از قدر احتیاج و سرایت کند تلف
دیگری ضامن خونبهای کسی است که بسوزد و همچنین اگر در روز بادی در ملک خود آتش روشن کند
و همچنین اگر در غیر ملک خود آتش روشن کند و سرایت کند به دیگری بیست و چهارم[۲۴] هرگاه شخصی تقصیر
در حفظ چاروای خود کند و آن چاروا کسی را بکشد ضامن است خونبهای آنکس را که چاروا
تلف کرده چه واجبست بر صاحب چاروای مست شده و درنده محافظت اینها بیست و پنجم[۲۵]
هرگاه شخصی را بضیافت طلبد و سگ درنده او آن شخص را تلف کند ضامن خونبهای اوست
اگرچه نداند که سگ او درنده است بیست و ششم[۲۶] هرگاه کسی بر چاروایی سوار شود و آن چاروا
که در دست داشته باشد و بکشد و صاحب آن چاروا همراه آن چاروا نباشد و بسر و دستها کسی را
بکشد ضامن خونبهای اوست اما آنچه بپایها تلف کند ضامن نیست بیست و هفتم[۲۷] هرگاه سوار
یا کسی اسپی در دست داشته باشد و ایستاده باشد بدست یا بسر یا بپای آن چاروا کسی را
بکشد ضامن خونبهای اوست و اگر دو کس سوار باشند هر دو مساوی اند در ضامن بودن خونبها
هرگاه یکی طفل یا بیمار نباشد بیست و هشتم[۲۸] هرگاه صاحب چاروا کاری کند که چاروا رم کند
و کسی را بکشد ضامن خونبهای اوست بیست و نهم[۲۹] هرگاه کسی کاری بکند که عقل کسی بطرف
شود ضامن خونبهای اوست و اگر بعد از گرفتن خونبها عقل او بحال خود باز آید خونبها را از وی نتوان
گرفت سی ام[۳۰] هرگاه کسی کاری کند که گوشهای کسی کر شود که چیزی نشنود بشرطیکه مایوس
شوند از شنیدن او چیزی را خونبهای او باید داد و اگر مایوس نباشد از شنیدن
بلکه ممکن باشد که بعد از مدتی بشنود انتظار باید کشید سی و یکم[۳۱] هرگاه کسی کاری کند که

هر دو چشمهای آنکس چیزی نه بیند خواه حدقه بحال خود باشد و خواه نباشد ضامن خونبهای اوست
سی و دوم هرگاه کاری کند که کسی هیچ بوی را نشنود ضامن خونبهای اوست و اعتبار حال او
بو بهای خوش و بد بعنوان کرد و اگر با اینها معلوم نباشد یقینا قسمه عمل کنند و در بعضی از احادیث
وارد شده که حضرت امیر المؤمنین فرموده که پنبه سوخته را پیش دماغ او برند اگر چشمهای او
پر آب شود دروغ میگوید سی و سوم آنکه کسی کاری بکند که ذائقه کسی برطرف شود بر قول بعضی از
مجتهدین سی و چهارم آنکه کسی کاری کند که در وقت جماع منی از او بدشواری آید سی و پنجم آنکه کسی کاری
کند که زن حامله نشود سی و ششم آنکه کسی کاری کند که همیشه بول شخصی منقطع نشود بر قول
بعضی از مجتهدین سی و هفتم آنکه کسی کاری کند که شخصی حرف نتواند زد و زبان داشته باشد و اگر
بعضی از حروف را تواند گفت و بعضی را نتواند گفت قیاس بر سبت و هشت باید کرد سی و هشتم آنکه
کسی کاری کند که هر دو استخوانها که دندانهای آدمی در آن نشانیده و رسته بر روئیده بشکند
هرگاه دندانها با آن نباشد سی و نهم آنکه کسی کاری کند که گردن کسی بشکند و همچنان کج بماند چهلم آنکه
کسی کاری کند که بگلوی شخصی چیزی فرو نرود چهل و یکم آنکه هر دو دست کسی را از بند دست که آنرا زند گویند
ببرد چهل و دوم آنکه کسی هر دو استخوان دست را که آنرا ذراع گویند تا مرفق از دست ببرد چهل و سوم
آنکه کسی هر دو بازوی کسی را با دوش جدا از دست ببرد چهل و چهارم آنکه کسی پشت شخصی را بشکند
و همچنین است حکم اگر کسی را کوز پشت کند بحیثیتی که قادر بر نشستن نباشد چهل و پنجم آنکه کسی زخمی زند
بر دیگری و مغزی که در مهره های پشت است بریده شود چهل و ششم آنکه کسی هر دو پستان مرد را
یا زن را ببرد و همچنین است حکم در بریدن سرهای پستان ایشان بقول بعضی از مجتهدین چهل و هفتم
آنکه کسی ذکر کسی را ببرد از بیخ یا حشفه کسی را ببرد اگر چه عنین باشد چهل و هشتم آنکه خصیه کسی را ببرد
چهل و نهم آنکه کسی هر دو طرف فرج زن را ببرد خواه صحیحه باشد آن زن و خواه علت دار چون رتقا
خواه بکر و خواه غیر بکر و خواه بزرگ باشد و خواه کوچک پنجاهم آنکه کسی زنی را دخول کند و موضع
بول و غائط یا مخرج بول و حیض او را یکی کند خواه شوهر باشد و خواه اجنبی و خواه بالغ
باشد و خواه غیر بالغ باشد اما در بالغ اگر شوهر باشد خونبها ساقط است پنجاه و یکم آنکه هرگاه هر دو
نشستنگاه کسی را ببرد که با استخوان برسد پنجاه و دوم آنکه هر دو پای شخص ببرد تا مفصل ساق

پنجاه و سوم آنکه کسی انگشتان هر دو دست کسی را ببرد و کفها را بگذارد پنجاه و چهارم آنکه کسی انگشتان پایها را
ببرد و باقی را بگذارد پنجاه و پنجم آنکه هر دو ساق پایهای کسی را تا زانو جدا کند پنجاه و ششم آنکه کسے هر دو
زانوی کسے را ببرد تنها اما اگر با ساقین ببرد در هر دو یک خونبها لازم است پنجاه و هفتم آنکه کسے استخوان
دُبر آدمی بشکند و سبب آن شود که همیشه غائط آید پنجاه و هشتم آنکه کسی بکارت بکری را بانگشت ببرد
و مثانهٔ او دریده شود بقول بعضے از مجتهدین پنجاه و نهم آنکه کسی بینی را ببرد یا بشکند و فاسد شود
شصتم آنکه کسے کارے کند که موے ریش کسے بیرون نیاید شصت و یکم کسی کارے کند که موی سر
کسے بیرون نیاید شصت و دوم آنکه کسے پلکهای هر دو چشم کسے را ببرد شصت و سوم آنکه کسی مژه هاے
مژه هاے هر دو چشم را برکند و دیگر بیرون نیاید شصت و چهارم آنکه هر دو لب کسے را ببرد
شصت و پنجم آنکه کسے زبان کسی را از بیخ ببرد شصت و ششم آنکه کسی بیست و هشت دندان کسی را
بشکند شصت و هفتم آنکه کسی کارے کند که طفل تمام خلقت که متحرک شده باشد از شکم زن بیفتد
شصت و هشتم آنکه شخصی را در ماههاے حرام بکشد چه در این صورت خونبها باید داد جهت کشتن و ثلث
خونبها جهت کشتن در ماههاے حرام و همچنین است حکم در حرم مکه بقول بعضے از مجتهدین مطلب
سوم در بیان خونبهاے اعضاے آدمی و آن بر سی و پنج قسم است قسم اول آنچه سبب نصف
خونبها میشود و آن بیست قسم است اول آنکه کارے کند که موهای ابروی کسی برود دوم آنکه یک چشم
کسی را کور کند سوم آنکه یک دست کسی را ببرد تا زند چهارم آنکه ذراع کسی را ببرد تا مرفق پنجم آنکه یک
بازوی کسے را ببرد تا کتف هرگاه اینها ببرند از یک دفعه ایشان را تا کتف ببرند هم چنین است نصف
خونبهاست بقول بعضی از مجتهدین ششم آنکه یک پای کسے را ببرد تا مفصل ساق هفتم آنکه یک
ساق پای کسی را ببرند تا زانو هشتم آنکه زانوی کسی را ببرند و اگر یک دفعه یک پای تا زانو ببرند هم چنین
نصف خونبهاست نهم آنکه یک استخوان رو را که دندانها در او است بشکنند یا ببرند دهم
آنکه یکے از لبهاے شخص را ببرند بقول بعضے از مجتهدین یازدهم آنکه یک پستان زن را
ببرند دوازدهم آنکه یک خصیهٔ شخصی را ببرند بقول بعضی از مجتهدین سیزدهم یک طرف فرج را
ببرند چهاردهم آنکه یک طرف نشستنگاه ببرند پانزدهم آنکه کاری بکنند که یک گوش کسے
چیزے نشنود و شانزدهم آنکه یک گوش کسی را ببرند هفدهم آنکه کاری کنند که یک چشم کسی چیزے نبیند

هیجدهم آنکه کاری کند که مژه‌های چشم کسی برود نوزدهم آنکه کاری کند که کسی از یک سوراخ بینی بوی
چیزی نشنود بیستم آنکه دو سوار آزاد یا دو پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند وارث
هر یک نصف خونبها از یکدیگر میگیرند قسم دوم آنکه موجب خونبها و دو ثلث خونبها است و آن در
صورتی است که کسی پشت کسی را بشکند و بسبب آن شود که هر دو پاشل شود قسم سوم آنچه موجب دو
خونبها باید داد و آن پنج امر است اول شکستن هر دو استخوانیکه دندانها در وست یا دندانها دوم
هرگاه پشت کسی بشکند که از جماع کردن بیفتد سوم هرگاه چیزی بر شخصی زنند که عقل برود چهارم
آنکه هرگاه چیزی بر گوش کسی بزنند و گوشش فاسد و کر شود یا هر دو گوش کسی را ببرند پنجم هرگاه بینی کسی را
ببرند که دیگر بو بیارا نشنود قسم چهارم آنچه موجب خونبها و زیادتی ارش است و آن در صورتیست که پستان را
زیاده ببرند و شیر آن منقطع شود قسم پنجم آنچه موجب دو ثلث خونبها میشود و آن چهار امر است اول بریدن
لب پائین شخصی بر قول بعضی از مجتهدین دوم هرگاه کاری کند که هر دو لبهای شخصی شکسته شود
و از خلقت طبیعی دراز تر شود سوم هرگاه پلکهای بالای چشم را زائل کنند بر قول بعضی از مجتهدین
چهارم بریدن خصیه چپ شخصی است بر قول بعضی از مجتهدین قسم ششم آنچه موجب ثلث خونبها
است و آن چهارده امر است اول بریدن لب بالا بر قول بعضی از مجتهدین دوم زائل ساختن
پلکهای پائین چشم شخصی بر قول بعضی از مجتهدین سوم برطرف کردن حائلیکه میان دو سوراخ
بینی است چهارم زبان گنگ را بریدن پنجم نیزه از هر دو سوراخ بینی گذرانیدن که سوراخ آن بهم
نیاید ششم هرگاه پشت کسی بشکند آنگاه نیک شود هفتم آنکه کاری کند که بول کسی منقطع شود
آنگاه نیک شود هشتم بریدن ذکر عنین نهم بریدن خصیه راست کسی بر قول بعضی از مجتهدین دهم
هرگاه بکارت زنی را با انگشت ببرند و بول و غائط او بند شود یازدهم هرگاه چیزی بر شکم کسی
زنند که بول و غائط او بیرون آید دوازدهم بریدن انگشت نر خواه از دست خواه از پای بر قول
بعضی از مجتهدین سیزدهم هرگاه کسی زخمی بکسی زند که باندرون شکم او برود چهاردهم آنکه کسی
زخمی بکسی زند که بخریطه دماغ او برسد بر قول بعضی از مجتهدین قسم هفتم آنکه موجب ربع خونبها میشود
و آن سه امر است اول تراشیدن یکی از دو ابرو دوم بریدن هر دو سر پستان مرد سوم برطرف
ساختن [illegible] یکی از دو چشم قسم هشتم آنکه موجب خمس خونبها میشود و آن [illegible] امر است اول هرگاه

تیر زده و سوراخ بینی کسی بگذرانند و بعد از آن جراحت او بهم برآید دوم هرگاه شش کس در آبی شنا کنند و یکی غرق شود و بر هر یکی از آن پنج کس باقی خمس خونبهای آن غرق شده واجبست بر قول بعضی از مجتهدین قسم سیم در آنچه سه خمس خونبها در و لازم است چون شکستن دوازده دندان پیشین شش از بالا و شش از پائین که ابتدای دندان پیش باشد و انتهای دندان آسیا و شش بالا الطریق مذکور قسم دهم آنچه در و دو خمس خونبها لازم است و آن دو امر است اوّل شکستن دوازده دندان که از دندانهای پیش نباشد دوم هرگاه کسی کاری بکند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود قسم یازدهم آنکه در و چهار خمس خونبهاست و آن در صورتیست که کسی کاری کند که هر دو خصیه شخصی بزرگ شود که قادر بر آن نباشد که در رفتن پا را از نزدیک بگذارد قسم دوازدهم آنکه موجب سدس خونبها است و آن صورتیست که در یک سوراخ بینی شخصی چیزی بگذرانند و آنگاه آن جراحت آن نیک شود قسم سیزدهم آنچه موجب عشر خونبها است و آن پنج قسم است اوّل بریدن انگشت خواه از پا و خواه از دست دوم چیزی گذرانیدن از یک سوراخ بینی و بعد از آنکه جراحت نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که طفل تمام خلقت که متحرک نشده باشد از شکم بیفتد خواه مرد باشد خواه زن خواه مرد باشد و خواه نصارا و خواه آزاد باشد و خواه بنده که در بها عشر خونبها دادن لازم است چهارم بریدن سر مسلمان مرده را پنجم آنکه زخمی بر آدمی زنند که استخوان سیاه باشد و استخوان را شکسته باشد قسم چهاردهم آنچه در و نصف عشر خونبهاست که پنجاه مثقال طلا باشد چون شکستن یکی از دوازده دندان پیش شش از بالا و شش از پائین که ابتدای آنها از دندان پیش باشد و انتهای آن همان دندان قسم پانزدهم آنچه در آن نصف عشر خونبها است که بیست و پنج مثقال طلا باشد و آن دو امر است اوّل شکستن یکی از شانزده دندان غیر از دندان پیش که مذکور شد دوم شکستن ضلعی که نزدیک دل باشد قسم شانزدهم آنچه در و ثلث خونبهای آن عضو لازم است و آن دو امر است اوّل آنکه کاری بکند که چشم کور کسی فرو رود چه در و ثلث خونبهای چشم صحیح است دوم بریدن نرمه هر دو گوش چه در حدیث آمده که ثلث خونبهای گوش صحیح است سوم شل ساختن بینی کسی چهارم کندن دندان زیادتی شخصی چه در آن کندن ثلث خونبهای دندان اصلی است اگر تنها کنده باشد امّا اگر با دندان

سه کس از ایشان شهادت دهند که دو ... اتفاق کردند ... شهادت دهند که ... در خصوص ... سه خمس ...

اصلی کنده باشد چیزی دیگر درین لازم نیست پنجم بریدن انگشت زیادتی چه در آن ثلث خونبهای
انگشت اصلی ست ششم شل کردن انگشت کسی چه در آن ثلثان خونبهای انگشت صحیح است
هفتم کوفتن استخوان عضوی چه در آن ثلث خونبهای آن عضو لازم ست هشتم شگافتن هر دو لب
آدمی بطریقیکه دندانها نمایان شود چه ثلث خونبهای هر دو لب لازم ست خواه تمام لبها شگافته
باشد و خواه بعضی نهم بریدن انگشت نر بقول بعضی از مجتهدین دهم شگافتن یکی از لبها در آن
ثلث خونبهای لب لازم ست قسم سیزدهم آنچه در دو ثلث خونبهای آن عضو لازم ست و آن
چهار امر ست اول شل گردانیدن انگشتان صحیح خواه از دست خواه از پا دوم کندن ناخن انگشتان
و بیرون آمدن آن سیاه سوم آنکه استخوان عضوی را بشکنند و آن عضو باطل شود چهارم هرگاه کاری
کند که شخصی را تا نصف روز بول منقطع نشود قسم چهاردهم آنچه در و خمس خونبهای آن عضو بر و لازم
است و آن چهار امر ست اول شکستن هر عضوی دوم هرگاه زخمی زند بر عضو شخصی که استخوان را
ظاهر سازد چه در آن خمس خونبهای شکستن آن عضو لازم است سوم آنکه کاری کند که لبها
شگافته شود و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای لبها ست چهارم شگافتن یک
لب و بعد از آن نیک شود چه در آن خمس خونبهای یک لب ست قسم نوزدهم آنچه در آن چهار
خمس خونبهای هر عضوی لازم ست و آن دو امر ست اول هرگاه استخوان عضو را بشکنند آنگاه
نیک شود دوم هرگاه استخوان عضوی را بکوبند آنگاه نیک شود چهار خمس خونبهای کوفتن
لازم ست قسم بیستم آنچه هشت یک خونبها در آن لازم ست چون بریدن یک سر پستان مرد قسم
بیست و یکم آنچه در و یک شتر لازم ست چون خارصه و آن زخمی ست در سر که پوست را بشکافد
قسم بیست و دوم آنکه در آن دو شتر ست چون دامیه و آن زخمی ست در سر که از پوست
گذشته باشد و بگوشت رسیده باشد و بسیار فرو نرفته باشد قسم بیست و سوم باضعه که در آن
سه شتر لازم ست و آنرا متلاحمه نیز گویند و آن زخمی ست در سر که آن از گوشت فرو رفته باشد
قسم بیست و چهارم آنکه در آن چهار شتر لازم ست چون سمحاق بکسر سین و سکون میم و آن زخمی ست
در سر که از گوشت گذشته باشد و به پوست نازکی که استخوان را پوشیده رسیده باشد و در آن
چهار شرط لازم ست که مذکور شد قسم بیست و پنجم در آن پنج شتر لازم ست و آن موضحه ست

و آن زخمی ست که در سر یا استخوان رسیده باشد و استخوان را ظاهر کرده باشد قسم بیست و ششم آنچه در آن
ده شتر لازم ست چون هاشمه و آن زخمی ست که در سر یا استخوان رسیده باشد و استخوان را شکسته باشد
منقله که استخوان را از جایی بجایی دیگر نقل کرده باشد قسم بیست و هفتم آنکه در آن سی و سه شتر لازم ست چون
مامومه آن جراحتی ست در سر که بخریطه که دماغ آدمی در آنجاست رسیده باشد و آنرا ام الراس گویند
و بعضی از مجتهدین سی و سه شتر و ثلث شتر گفته اند که ثلث خونبهاست قسم بیست و هشتم آنکه در آن سی و سه
شتر و ثلث شتر زیادتی ارش لازم ست چون دامغه و آن زخمی ست در سر که خریطه دماغ را شکافته و
دور ست از آدمی که با این زخم زنده باشد قسم بیست و نهم آنکه در خونبهای او قیاس بآن عضو باید کرد
چون خارصه و ست مثلا اگر چه در آن نصف شتر باشد قسم سی ام آنچه در وی ده مثقال طلا لازم ست و آن
سه امر ست اول شکستن ضلعی که نزدیک بازو باشد دوم منی را بی رخصت زن آزاد دائمی به بیرون
فرج او ریختن چه در هر صورت لازم ست بر آن کس که ده مثقال طلا بآن زن بدهد سیوم آنکه کسی
کاری کند که بسبب آن شود که منی خود را در خارج فرج زن بریزد قسم سی و یکم آنچه در وی بیست مثقال
طلا لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که نطفه بعد از آنکه در رحم زن قرار گیرد بیفتد قسم
سی و دوم آنچه در وی چهل مثقال طلا لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی
نطفه بعد از آنکه علقه یعنی خون بسته شده باشد بیفتد قسم سی و سوم آنچه در وی [illegible] مثقال طلا
لازم ست و آن آنست که کسی کاری کند که از شکم زنی نطفه بعد از آنکه [illegible] مضغه شده باشد یعنی
مانند گوشت خائیده شده باشد بیفتد قسم سی و چهارم آنچه در وی هشتاد مثقال طلا لازم ست و
آن چنانست که کسی کاری کند که از شکم زنی طفلی که استخوان داشته باشد بیفتد قسم سی و پنجم آنچه در وی
صد مثقال طلاست و آن چنانست که کسی کاری کند که طفلی کامل تمام خلقت که متحرک نشده
باشد بیفتد و اگر پدر طفل خود را انداخته باشد خونبهای هر قسمی که مذکور شد لازم ست که بپدر بدهد

مطلب چهارم در بیان آنکه در چند موضع نصف خونبها گرفتن ساقط است و در چند تمام
خونبها ساقط ست بدانکه در بیست و دو موضع خونبها تمام ساقط میشود و در دو موضع نصف
خونبها ساقط میشود اما آن بیست و دو موضع که خونبها تمام ساقط میشود اول آنکه ولی مقتول
قصاص قاتل را [illegible] و اگر ولی نداشته باشد امام ولی اوست و آیا امام را میرسد که عفو کند

میان مجتهدین خلاف است دوم آنکه شخصی تیری بیندازد و هرگاه شخصی گوید که بپرهیزید باشد و آن شخص حذر نکند و
تیر بر او خورد و بکشد سوم آنکه دو بنده سوار یا پیاده در اثنای دویدن بر یکدیگر خورند و بمیرند چهارم آنکه
یا کسی از بلندی بیفتد و در زیر کسی افتد و بکشد پنجم آنکه خود را کسی بر سر کسی بیندازد و خود کشته شود ششم آنکه کسی بخانه
کسی آید بدزدی کردن و کشته شود هفتم حرامی بر سر مسلمانان آید و کشته شوند هشتم آنکه کسی را جهت قصاص
بکشد نهم آنکه مقتول کافر حربی باشد یا ذمی باشد که بشرائط جزیه عمل نکند دهم آنکه مسلمانی باشد که کفار
اسیر کنند او را و ممکن نباشد فتح جز به کشتن آنها یازدهم آنکه زن شخصی دیگری را بخانه خود ببرد و پنهان کند
و شوهر او واقف شود و بکشد آن مرد را دوازدهم آنکه کسی در راه و آسیاب و دکان امام بنائی احداث نماید
یا سنگی نصب کند و بسبب آنها کسی کشته شود سیزدهم آنکه ناودان و پنجره شخصی که بر سر راه نصب کرده
بی علم او بیفتد و کسی را بکشد چهاردهم آنکه کسی روزی که باد نباشد در ملک خود بقدر احتیاج آتشی
روشن کند و سرایت کند بسوختن کسی پانزدهم آنکه چاروای شخصی که بر او سوار باشد یا کشیده باشد
بپاهای او کسی را بکشد شانزدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را قطع کرده باشد و خونبها از او نگیرند آنگاه و
او را بکشد عمداً و هرگاه در این صورت عفو کنند خونبها ساقط میشود هفدهم آنکه شخصی هر دو دست کسی را ببرد و دستهای
او را عوض آن ببرند و سرایت کند بمردن چه ولی مقتول اگر عفو کند خونبها ساقط میشود هجدهم آنکه شخصی هر دو
دست کسی را ببرد و خونبها بگیرد آنگاه سرایت کند بمردن چه ولی مقتول میتواند کشت اما اگر عفو کند خونبها ساقط
است نوزدهم آنکه شخصی دستهای کسی را ببرد آنگاه دستهای آنکس را بعوض آن ببرند و سرایت باو
کند و ثانی سرایت نکند چه در این صورت ولی میتواند کشت او را اما اگر بمیرد پیش از کشتن ولی خونبها از
مال او نمیتواند گرفت بر قول بعضی از مجتهدین بیستم هرگاه دو دست غلامی را که خونبهای او هزار مثقال
طلا باشد ببرند آنگاه آن غلام آزاد شود آنگاه بمیرد قصاص میتوانند کرد ورثه غلام و اگر عفو کنند خونبها
نمیتوانند گرفت زیرا که خونبهای دستهای آن مال آقای غلام است بیست و یکم هرگاه کسی خود را
بکشد بیست و دوم هرگاه کسی بجهة الظلم کسی را کشته باشد و بمیرد و مال نداشته باشد بر قول بعضی از
مجتهدین فصل اما آن دو موضع که نصف خونبها ساقط میشود اول آنکه دو مرد آزاد سوار یا پیاده که
در دویدن بر یکدیگر خورند و هر دو کشته شوند چه ورثه هر یک نصف خونبها بورثه دیگری بدهند
دوم آنکه زنی دست مردی را ببرد و بعوض آن هر دو دست زن را ببرند آنگاه سرایت کند و مرد

بمیرد آنگاه ولی مرد از کشتن عفو کند نصف خونبها ساقط است مطلب پنجم در بیان مقدار خونبها و قتل عمد
و خطا و شبه عمد و آن بر هفت قسم است قسم اول خونبهای مرد مسلمان اگر چه طفل باشد بدانکه خونبهای
مرد مسلمان در صورتیکه کسی او را بغیر حق عمداً کشته باشد و از هر دو طرف بخونبها راضی شوند یکی از شش
چیز است اول صد شتر که پنج ساله داشته باشد یا بیشتر که علت نداشته باشد و لاغر نباشد و قیمت
هر یک ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم باشد دوم دویست گاو که در عرف آنها را
گاو گویند سوم دویست حله و هر حله دو جامه از برد یمنی است و قبا آنست که اسم جامه
بر او صادق آید چهارم آنکه هزار گوسفند بطریقیکه در گاو مذکور شد و میباید که قیمت هر بیست
گوسفند ده مثقال طلا باشد یا صد و بیست درهم پنجم هزار مثقال طلای شرعی خالص ششم
ده هزار درهم شرعی نقره و فرقی نیست در این شش چیز میانه قتل عمد و شبه عمد و خطا مگر به سه چیز
اول سن شتر یا چه در صورتیکه بخطا و شبه عمد کشته باشد صد شتر میباید داد و باین طریق که در
حدیث صحیح تصریح بآن وارد شده بیست شتر ماده یکساله و بیست شتر سه ساله و سی شتر دو ساله
و سی شتر سه ساله و در شبه عمد آنچه در حدیث وارد شده چهل شتر پنج ساله است و سی
شتر سه ساله و سی شتر دو ساله باید داد دوم آنکه در صورتیکه عمد یا شبه عمد کشته باشد خونبها را
از اصل مال خود بدهد و در صورتیکه بخطا کشته باشد عاقله او بدهند و بزودی باشد که معنی
عاقله در خاتمه مذکور شود سوم آنکه در قتل عمد خونبها را در یکسال بگیرند و ابتدای سال از وقت
کشتن است و در آخر سال و زیاده از یکسال دادن جائز نیست مگر برضای ورثه مقتول بخلاف
قتل خطا که در سه سال هر سال ثلث خونبها از عاقله باید گرفت در آخر سال و در شبه عمد در دو
سال از مال قاتل باید گرفت در آخر سال و در خونبهای ولد الزنا هرگاه اظهار اسلام کند
خلاف است بعضی از مجتهدین گفته اند که مثل خونبهای مسلمانانست و بعضی گفته اند که مثل
خونبهای یهود است هشتصد درم است قسم دوم خونبهای زن مسلمان و آن نصف خونبهای
مرد است یعنی پنجاه شتر یا صد گاو یا پانصد گوسفند یا صد حله یا پانصد مثقال طلا یا پنج هزار درهم
نقره و در خونبهای اعضا چنانچه مذکور شد تفاوتی میان مرد و زن نیست تا آنکه خونبهای
آن عضو بثلث خونبهای مرد برسد آنگاه خونبهای عضو زن نصف خونبهای مرد است قسم سوم

خونبهای خنثی و آن سه ربع خونبهای مرد ست قسم چهارم خونبهای زنی که طفل در شکم داشته باشد چه در و
خونبهای زن و سه ربع خونبهای مرد لازم ست قسم پنجم خونبهای مرد جهود و آن هشتصد درهم شرعی ست
قسم ششم خونبهای زنان جهود و آن چهارصد درهم شرعی ست قسم هفتم خونبهای غلام و آن قیمت او ست
بشرطیکه از خونبهای آزاد زیاده نباشد و خونبهای اعضای غلام بطریقی ست که در خونبهای اعضای
آزاد مذکور شد پس هر چه سبب نصف خونبهای آزاد میباشد در غلام نصف قیمت میشود و همچنین
در عضوی که در آزاد بحسب شرع خونبها مقرر نباشد قیاس بغلام باید کرد و در قیمتش و پس آنچه در غلام
قیمت کنند در آزاد آنرا باید داد و اگر غلام شخصی زخمی از روی خطا بکسی زند که خونبهای آن
مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام را بدهد یا قیمت آنرا بگیرد و اگر شخصی غلام
شخصی را زخمی زند که خونبهای آن مساوی قیمت او باشد آقای غلام اختیار دارد که غلام
را بدهد و قیمت آنرا بگیرد یا آنکه غلام را نگهدارد و چیزی نطلبد مطلب ششم در بیان آنچه
سبب ارش تفاوت در صحیح بودن و معیوب بودن عضو آدمی شود بدانکه در شانزده موضع
ارش لازم ست اول کسی کاری کند که بسبب آن چیزی بگلوی شخصی فرو نرود دوم آنکه کسی
پشت دیگری بشکند آنگاه نیک شود سوم آنکه کسی کاری کند که موی مژه کسی ببرد بر قول
بعضی از مجتهدین و بعضی در این صورت خونبها گفته اند چهارم آنکه کسی بعد از بریدن انگشتان کسی
را ببرد پنجم آنکه بعد از بریدن کف دست کسی از استخوان زند چیزی ببرد ششم آنکه دست زیادتی
کسی را ببرد هفتم آنکه بریدن سرهای پستان بر قول بعضی از مجتهدین هشتم بریدن رکب است
و آن چیزیست در زن که مثل پشت زهار ست در مرد نهم آنکه چیزی در شکم کسی زند که بول یا
غایطش بیرون آید دهم هرگاه کسی کاری کند که گوش کسی چیزی نشنود آنگاه نیک شود یازدهم
آنکه کسی کاری کند که بول کسی منقطع شود آنگاه نیک شود دوازدهم آنکه پستانهای زن را
ببرند و شیر از منقطع شود یا دیر بیرون آید چه در این صورت خونبها یا زیادتی ارش باید داد سیزدهم
هرگاه کسی زخمی بر دیگری زند که خریطه دماغ او بشکافد چه در این صورت ثلث خونبها یا ارش باید داد
چهاردهم سیلی بر روی کسی زند که روی او سرخ یا زرد یا سیاه شود بر قول بعضی از مجتهدین و
بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر سرخ شود یک مثقال و نیم طلا باید داد و اگر سیاه شود شش

مثقال طلا و اگر زرد شود سه مثقال طلا و بعضی از مجتهدین گفته اند که اگر اینها در بدن آدمی واقع شود نصف
آنچه گفته اند باید داد و اطلاق روایت شامل هر دو زن ست پانزدهم حیوان کسی را که عیبناک کنند در صورت
تفاوت عیبناک شدن او را می باید داد شانزدهم هرگاه حیوانی را بکشند و آن بر دو قسم ست قسم اول
آنکه قابل کشتن باشد و آن بر دو قسم ست اول آنکه گوشت او را خورند چه در صورت تفاوت قیمت میان
کشته و زنده را باید داد و آیا مالک را در صورت میرسد که گوید کشته را بردار و قیمت آنرا که خریده ام
بمن بده مجتهدین را درین مسئله دو قول ست اگر تفاوت نداشته باشد و اگر مفروض عدم قیمت باشد
مثل آنکه گوسفندی را در صحرائی بکشند که کسی از گوشت او منتفع نشود قیمت آنرا باید داد دوم آنکه گوشت
آن حرام باشد چه قیمت آنرا باید داد در روزیکه کشته اند بطریقیکه قیمت آنچه از مرده قیمت دارد چون مو و
پشم و وبر و مانند آنرا کم کنند اگر غاصب نباشد و اگر غاصب باشد بعضی از مجتهدین گفته که قیمت اعلی را
از روز غصب تا روز تلف میدهد قسم دوم آنکه قابل کشتن نباشد و آن بر پنج قسم است قسم اول سگ
شکاری و دران چهل درهم باید داد بر قول بعضی از مجتهدین و بعضی گفته اند که قیمت آنرا باید داد
دوم سگی که گله را محافظت کند و دران یک بره لازم ست و بعضی از مجتهدین بیست درهم گفته اند
و بعضی گفته اند قیمت آنرا باید داد سوم سگی که محافظت باغ میکند و دران بیست درهم لازم ست
بر قول مشهور و بعضی از مجتهدین قیمت آنرا لازم میدانند چهارم سگی که محافظت باغ و زراعت
می کند دران قفیزی از گندم باید داد و در غیر این چهار سگ چیزی لازم نیست پنجم خوک کسی را
که حلال داند خوردن گوشت آنرا چه قیمت آنرا باید داد و همچنین قیمت شراب او را اگر تلف
کند باید داد خاتمه در بیان تحقیق عاقله و کفاره قتل و دران دو بحث است
بحث اول در کفاره بدانکه در کشتن مسلمانی بغیر حق و آنچه در حکم مسلمان باشد چون اطفال
ایشان اگرچه در شکم باشند و دیوانگان ایشان و غلام ایشان از روی عمد یا خطا یا شبه عمد واجب
است که کفاره بدهند چنانچه در بحث کفاره مذکور شد و اگر ولی مقتول بخونبها راضی شود
و اگر او را بکشند آیا کفاره واجب است یا نه خلاف است اقرب آنست که واجب است از
مال او بیرون باید کرد و همچنین کفاره واجبست هرگاه کسی کاری کند که بسبب آن کار کسی کشته
شود مثل آنکه سنگی در راهی که ملک او نباشد انداخته باشد یا کاردی آنجا گذاشته و اگر جماعتی

و کشتن شخصی شریک شوند بر هر یک از ایشان کفارهٔ علیحده واجبست و واجب است کفاره
در کشتن مسلمانی که در میان کفار باشد و ندانسته کشته شود و واجب نیست کفاره در کشتن
جهودان و ترسایان و غیر ایشان از اصناف کفار خواه بشرائط ذمه گردن نهند و خواه ننهند
و همچنین کفاره نیست بر کسی که خود را بکشد و همچنین کفاره نیست اگر کاری کند که زن حامله بچه
در شکم او سقط شود بشرط آنکه بچه در شکم حرکت نکرده باشد و خلقت او تمام نباشد
بحث دوم در تحقیق عاقله بدانکه عاقله جماعتی اند که خونبهای کسی را که خویش ایشان کشته
باشند از روی خطا میدهند چون پدر و فرزندان و خویشان پدری و شروط عاقله ده است
اول آنکه خویشان پدری باشند پس بر مادر و خویشان مادری خونبها دادن واجب نیست دوم
مردان باشند پس بر زنان واجب نیست سوم بالغ باشند پس بر طفل واجب نیست چهارم
عاقل باشند پس بر دیوانه واجب نیست پنجم مالدار باشند در وقت دادن خونبها پس اگر مفلس
باشند در آن وقت واجب نیست بر ایشان اگرچه در وقت کشتن مالدار باشند ششم آنکه کشتن را
بگواهان عادل ثابت ساخته باشند پس اگر کشنده اقرار کند یا صلح کند خونبها بر عاقله واجب نیست
هفتم آنکه بخطا کشته باشند پس اگر عمدا کشته باشد خونبها را عاقله نمیدهند هشتم آنکه کشته شده آزاد باشد
پس اگر بنده باشد عاقله چیزی نمیدهند نهم آنکه کشنده جهود نباشد پس جهود را عاقله نیست دهم
آنکه کشنده آزاد باشد پس بنده را عاقله نیست و مولای او مخیر است در دادن خونبها یا دادن غلام
بدست ولی مقتول و هرگاه این شروط متحقق شوند خونبها را در کشتن ایشان دهند اگرچه ایشان
در آن حال از قاتل میراث نبرند خونبها را میدهند و هرگاه خویشان موجود نباشند عاقلهٔ او کسی است که
او را آزاد کرده باشد و اگر او نیز موجود نباشد عاقلهٔ او کسی است که نزد حاکم شرع گفته باشد که هر جنایتی
که از دست من صادر شود ضامن او باشم و اگر او نیز موجود نباشد عاقلهٔ او امام است و بر عاقله در کشتن عمد و شبیه عمد
چیزی لازم نیست از خونبها مگر آنکه کشنده مرده باشد یا گریخته باشد چه در این صورت بعضی از مجتهدین گفته
اند که خویشان نزدیک او میدهند هرگاه مالی نداشته باشد و همچنین عاقله را خونبها دادن لازم
نیست هرگاه چهار پا یا غلام او کسی را بکشد بلکه در این صورتها از مال قاتل باید داد و جهودان عاقله ندارند
بلکه قاتل متعهد خونبهای کسی است که کشته باشد خواه عمدا و خواه خطا و اگر جهودان چیزی نداشته باشند امام

عاقلهٔ ایشان است زیرا که امام جزیه از ایشان میگیرد و خونبها را از امام بر عاقله قسمت میکنند بحسب دارائی
خویش و بعضی از مجتهدین گفته‌اند که مالدار ایشان نیم مثقال طلا میدهد و فقیر ایشان چهار یک مثقال
و قول اوّل اولی است و اقرب آنست که قسمت میکنند امام آنرا بحسب دارائی خویش عاقلهٔ او بطریق
مراتب میراث پس اگر فرزندان از عهدهٔ خونبها بیرون نتوانند آمد یا چیزی نداشته باشند و برادران یا فرزندان
ایشان قادر باشند ایشان میدهند و همچنین اگر عاجز آیند اعمام و اولاد ایشان میدهند و همچنین اگر
ایشان نیز عاجز آیند اعمام پدر و اولاد ایشان و اگر ایشان نباشند آزاد کننده و اگر نباشد ضامن جریره
و اگر نباشند امام میدهد و شریکی از خویشان حاضر و غائب پس درین صورت حاکم شرع آن شهر چیزی
بنویسد بحاکم شرع شهر غائب که بر ایشان قسمت کنند و حاکم شرع با خطا در حکم یا اجتهاد از بیت المال
خونبها میدهد و در غیر حاکم از روی خطا عاقلهٔ او میدهند نکته داعی دولت قاهره نظام ساوجی گوید
که از استاد خویش یعنی افضل المتأخرین بهاء الملّة والدّین محمّد آملی رحمه الله استماع رفت که روزی
نوّاب اقدس اعلی شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصفوی بمجلس شریف ایشان حاضر شده بود و تحقیق
دیت عاقله در میان بود نوّاب اعلی پرسیدند که عاقله چه معنی دارد ایشان فرمودند عاقله جماعتی
اند که هرگاه کسی از روی خطا کسی را بکشد خونبهای کشته شده را ایشان میدهند نوّاب اعلی فرمودند
که حکمت درین صورت چه باشد که شخصی کسی را بکشد با وجود او جماعتی دیگر خونبها بدهند ایشان در جواب
فرمودند که ظاهرا حکمت درین آنست که چون خویشان دانند که خویش ایشان هرگاه کسی را بکشد
ایشان را خونبها باید داد نگذارند که هرزه گردی کند و ناهنجاری کند و اهتمام در بازداشتن او
از افعال ناصواب نموده باشند و همیشه محافظت کنند او را و سبب آن شود که دیگر کسی را
نکشد نوّاب اعلی فرمودند که حکمت دران نیز این خواهد بود که آن شخص همیشه منّت کش و شرمندهٔ
خویشان باشد و همچنین کاری نکند امید که الله تعالی فواتح و خواتیم این پادشاه دین پناه
جوان بخت سزاوار تخت را بیامن برکات خویش و با انواع نصرت و ظفر و خرمی و کامرانی
مقرون دارد و ربع مسکون بسیط زمین این پادشاه را مسلّم کرده اعداء دین و دولت
را همیشه مقهور و منکوب دارد بحق النّبی و آله الامجاد علیهم الصّلوة والسلام الی یوم التّناد
ع یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن ؛ و ختم این کتاب بر دعای دولت ابد قرین کرده شد

وسیله که منظور نظر کیمیا اثر نواب همایون امر شیم اقدس اعلی گردیده سبب حصول مطالب
و مقاصد این داعی گشته در باقی عمر از فواضل انعامات این پادشاه که دولت مخلد باد و به
امداد مظفر و بهره مند شده در سلک اهتمام مشتغله بطاعات و عبادات الهی و وظیفه دعاگوئی
دوام دولت ابد قرین شاهی ظل اللهی قیام و اقدام توانند نمود و لله الحمد علی فواضل نعمائه
و کوامل مبراته و حسناته و جزائل آلائه و هباته و منه التوفیق فی البدء و الختام و کان الفراغ
من اتمامها یوم الجمعة آخر العشر الثانی من شهر ربیع الثانیة و ثلثین بعد الالف من الهجرة
النبویة المصطفویة علی هاجرها الف الف صلوة و تحیة علی ید جامعها المذنب نظام الدین محمد
بن نظام القرشی الساوی عفی الله عنهما بالنبی و الوصی و آلهما النجباء الکرام ببلدة ساوه صینت
عن الآفة حامداً و مصلیاً و مسلماً

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین اما بعد بر ارباب
بصیرت مخفی نماند که کتاب مستطاب جامع عباسی را بقدر پنج باب حضرت خاتم المجتهدین مولانا
شیخ بهاء الدین محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی الجبعی العاملی تصنیف ساخته بود که
داعی حق را لبیک اجابت فرموده لیکن بعد وفات آنجناب طاب ثراه و جعل الجنة مثواه
مولانا نظام الدین القرشی الساوی که از ارشد تلامذه جناب شیخ بوده اند بحکم شاه عباس صفوی
بتکمیل دیگر ابواب مشغول شده جامع عباسی بیست باب را از ابتدا الی آخر در مدت یک سال باتمام
رسانیده رحمه الله اکنون واضح باد که ترتیب مندرجه ابواب این کتاب هدایت انتساب باین
منوال است باب اول در بیان طهارت یعنی وضو و غسل و تیمم و توابع آن باب دوم در نماز
واجبی و سنتی باب سوم در خمس و زکوة واجبی و سنتی باب چهارم در روزه واجبی و سنتی
باب پنجم در حج گزاردن باب ششم در وقف کردن و تصدق نمودن و قرض دادن و بنده آزاد
کردن و با کافران جهاد کردن باب هفتم در زیارت حضرت رسول خدا صلعم و حضرت امیر المؤمنین
و باقی ائمه معصومین علیهم السلام و ایام مولود و وفات ایشان باب هشتم در بیان نذر و عهد
کردن و سوگند خوردن و کفاره دادن باب نهم در بیع کردن و رهن نمودن و شفعه کردن و توابع آن

باب دہم در اجارہ دادن و عاریت نمودن و احکام غصب کردن و توابع آن باب یازدہم در نکاح
کردن بدوام و متعہ و تحلیل و ملک یمین باب دوازدہم در طلاق و خلع و مبارات و ایلا و
ظہار و لعان و عدہ داشتن زنان باب سیزدہم در شکار کردن و شروط آن باب چہاردہم
در ذبح حیوانات و حلال و حرام آن باب پانزدہم در آداب طعام خوردن و آب نوشیدن
و رخت پوشیدن باب شانزدہم در قضا و رسیدن و شروط آن باب ہفدہم در اقرار کردن
و وصیت نمودن باب ہجدہم در قسمت کردن ترکہ باب نوزدہم در حدودے کہ در شرع
مقرر است مثل حد دزدی و زنا و لواطہ و سحق و غیر آن باب بستم در بیان خونہای قتل آدمی
و خونبہاے قطع اعضای او و خونبہای زخمی کہ بر آدمی زنند و خونبہاے سگ شکاری و
سگ گلہ و سگے کہ محافظت باغ یا زراعت کند — از آنجا کہ کتاب ہذا تصنیف دو مؤلف
است رضوان اللہ علیہما نظر بر آن دو آنکہ بجہت سہولت طلاب ہند بیست باب علیحدہ و
پانزدہ باب علیحدہ کردہ شد و نیز چون این نسخہ متبرکہ جامع مسائل فقہیہ بموجب مذہب حقہ
اثنا عشری و بدرس طلبہ داخل است لہذا چند بار در مطبع اودھ اخبار طبع گردید و با وجود تعداد
کثیر طبع ہر مرتبہ در اندک زمان بسبب کثرت خریداران نشانے از آن باقی نماند پس الحمد للہ علی
احسانہ کہ درین ایام ببرکت انضمام بوفور خواہش طالبان بار ششم بہ تصحیح محتاج مغفرت
رب قوی حقیر سید [illegible] حسین رضوی در مطبع نامی و گرامی مشہور نزدیک و دور منشی
نولکشور واقع لکھنؤ بعالی ہمتی جناب مستطاب معلی القاب جناب منشی پراگ نرائن صاحب دام اقبالہ
و زاد اجلالہ مالک مطبع ممدوح در ماہ [illegible] سنہ [illegible] مطابق ماہ رمضان المبارک سنہ [illegible] ہجری
از حلیۂ طبع تحلی گردید حق تعالی کافۂ مؤمنین و زمرۂ مسلمین را ازین صحیفۂ ہدایت
بہرۂ وافی عنایت فرماید بمنہ و کرمہ

کتبہ [illegible] السید محمد نجل المرحوم المغفور السید قاسم الحسینی الکشمیری عفا اللہ ذنوبہما

نام کتاب	قیمت
کلیات مراثی - و رباعیات و سلام از میر ببر علی صاحب متخلص بہ انیس کامل چار جلدمین -	[illegible]
(جلد اول) کاغذ حنائی و سفید -	عہ/
(جلد دوم) کاغذ سفید و حنائی -	۱۵/
(جلد سوم) کاغذ سفید و حنائی -	۱۱/
(جلد چہارم) کاغذ سفید -	۱۴/
مجموعہ مرثیہ ضمیر - جلد اول از سید مظفر حسین متخلص بہ ضمیر - نہایت عمدگی سے یہ مجموعہ نوادر مرثیون کا کوشش وافر سے فراہم ہوا	۱۴/
کلیات مراثی - و رباعیات و سلام از نواب صاحب متخلص بہ مونس کامل تین جلدمین -	[illegible]
(جلد اول) کاغذ حنائی و سفید -	عہ/
(جلد دوم) کاغذ سفید -	عہ/
(جلد سوم) کاغذ سفید -	عہ/
مرقع غم - جلد سوم مصنفہ محمد رضا خان بہادر متخلص بہ رضا - کاغذ سفید -	۶/
مرثیہ ہائے اویس - بلگرامی مصنفہ میر ناصر علی صاحب یہ مجموعہ بھی نادر مرثیون کا ایک بیش بہا ذخیرہ ہے اگر سوگواران ماتم جناب سید الشہدا اسکو ملاحظہ مین لائین گے تو ایک مجموعۂ سوز و گداز اور نوحہ و بکا پائینگے سبحان اللہ کیا بلیغ کلام ہے - اس مجموعہ کے آخر مین کچھ سلام اور رباعیات بھی ہین -	۱۴/

نام کتاب	قیمت
مجموعہ مراثی - و رباعیات و سلام از مرزا دلگیر صاحب یہ کلام قدیم استاد مرثیہ گو کا ہے جو استاد بےمثل گذرا ہے تفحص سے یہ ذخیرہ دستیاب ہوا چھ جلدون مین کامل ہے -	[illegible]
(جلد اول) کاغذ سفید -	عہ/
(جلد دوم) کاغذ سفید و حنائی -	عہ/
(جلد سوم) کاغذ سفید و حنائی -	عہ/
(جلد چہارم) کاغذ سفید و حنائی -	[illegible]
(جلد پنجم) کاغذ حنائی -	[illegible]
(جلد ششم) کاغذ حنائی -	۱۲/
کلیات مراثی - و رباعیات و سلام مصنفہ سید حسین مرزا متخلص بہ عشق کامل دو جلدمین -	[illegible]
(جلد اول) مسمی بہ گلزار غم - کاغذ سفید -	عہ/
(جلد دوم) مسمی بہ بیابان غم کاغذ حنائی و سفید	[illegible]
مجموعہ میلاد مصطفوی - شامل تین رسالے (۱) میلاد مصطفوی (۲) وظائف المومنین - (۳) شکریہ وزیر از سید نذیر حسین رضوی -	۳/
جامع جعفری - ترجمہ شرائع الاسلام ہر دو جلد ترجمہ سید عابد حسین صاحب -	[illegible]

کتب فقہ عربی

نام کتاب	قیمت
مختصر نافع - مولفہ شیخ ابوالقاسم -	۵
ہدایۃ الہدایہ - از علامہ شیخ محمد بن الحسن	۱